شرحی بر دعای ندبه

ندبه و نشاط

احمد زمردیان

شیراز

بسم الله الرحمن الرحیم

ندبه و نشاط

شرحی بر دعای ندبه

احمد زمردیان

شیراز

از آثار دیگر مؤلف که هرکدام تاکنون چند مرتبه

تجدید چاپ شده است

سرنوشت انسان — در امر معاد

عشق و رستگاری — شرح دعای ابوحمزه ثمالی

بیان حقیقت — شرح دعای افتتاح

معارف الهی — شرح دعای سحر

پیام حق — دانستنیهائی از قرآن

علی علیه السلام و کمیل — شرحی بر دعای کمیل

مقام ولایت در شرح زیارت جامعه کبیره

حقیقت روح — در علم الارواح

چاپ اول: ۱۳۷۱، ۳ هزار نسخه



نام کتاب: ندبه و نشاط
نویسنده: احمد زمردیان
چاپ دوم: ۱۳۷۴
تعداد: ۳ هزار نسخه
حروفچینی: واحد کامپیوتر دفتر نشر فرهنگ اسلامی
چاپ و نشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

فروشگاه مرکزی: خیابان فردوسی، روبه‌روی فروشگاه شهر و روستا. تلفن: ۳۱۱۲۱۰۰
فروشگاه شماره یک: میدان انقلاب، بازارچه کتاب. تلفن: ۶۴۶۹۶۸۵
فروشگاه شماره دو: میدان نیاوران (شهید باهنر)، جنب مهمانسرای وزارت امور خارجه. تلفن: ۸۰۳۲۲۷۲
فروشگاه شماره سه: میدان حسن آباد، فروشگاه اتکا. تلفن: ۶۴۶۹۸۲۷

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۳

چه موضوعی تاکنون دربارهٔ امام زمان علیه السلام گفته نشده است. ۱۴

سند دعای ندبه. ۱۶

یکی از اعجاز کلام امام ششم علیه السلام همین دعای ندبه است. ۲۲

شروحی که تاکنون بر « دعای ندبه » نوشته شده است. ۲۷

مأخذ بعضی از مطالب این کتاب. ۲۸

وجه تسمیه کتاب « ندبه و نشاط ». ۲۹

* * * * *

۱-حمد و سپاس خدایتعالی از بیان قرآن مجید. ۳۴

۲-حقیقت معنای حمد. ۳۷

۳-حمد و سپاس حقتعالی از بیان ائمه هدی علیهم السلام. ۳۹

۴-حمد و سپاس از بیانات امام زمان علیه السلام. ۴۲

۵-نتیجه حاصله از اوکین کلام ! ۴۵

۶-ورود در دعا یا ذکر درود به رسول اکرم. ۴۹

۷-دین خالص باید بوسیلهٔ بندگان مخلص ارائه شود. ۵۴

۸-پاداش مأموریتهائی که به اولیاء حق داده شده است. ۵۸

۹-عهد و پیمانی که خدایتعالی بر اولیاء خود بسته است. ۶۲
۱۰-انبیاء و اولیاء همه به عهد خدایتعالی وفا کردند. ۶۷
۱۱-برگشت اصل مطالب متوجه به مقام امام علیه السلام است. ۷۱
۱۲-معرّفی انبیاء گرام از جانب خدایتعالی در قرآن مجید. ۷۲
۱۳-اعتبار دیگری در معنای بند مورد شرح. ۷۵
۱۴-ارتباط فرشتگان به مقام نبوّت و ولایت. ۷۸
۱۵-هبوط ملائکه در دربار ائمه هدی علیهم السلام. ۸۰
۱۶-معنی وحی چیست؟ ۸۳
۱۷-معنی وحی در مورد انبیا علیهم السلام. ۸۵
۱۸-نزول وحی برانبیاء عظام. ۸۶
۱۹-ائمه هدی علیهم السّلام محل فرود وحی الهی هستند. ۸۹
۲۰-خدایتعالی همه انبیاء را به دانش خود یاری داده است. ۹۲
۲۱-معنای وسیله چیست؟ ۹۵
۲۲-امر و فرمان خدایتعالی در توسّل جوئی اهل ایمان. ۹۶
۲۳-چند روایت در مورد توسّل به رسول اکرم. ۱۰۰
۲۴-اسرار مهمّی که در گفتار امام علیه السّلام پنهان است. ۱۰۲
۲۵-مختصری از داستان حضرت آدم علیه السّلام. ۱۰۳
۲۶-مقام حضرت نوح علیه السّلام از نظر قرآن مجید. ۱۰۹
۲۷-سرگذشت نوح پیامبر علیه السلام. ۱۱۰
۲۸-مقام والای حضرت ابراهیم از نظر قرآن مجید. ۱۱۹
۲۹-قیام حضرت ابراهیم در مبارزه با کفر و بت پرستی! ۱۲۲
۳۰-نام ابراهیم خلیل تا آخر الزمان بر سر زبانهاست! ۱۲۵
۳۱-اشکالی که بعضی ندانسته بر فقرهٔ مورد شرح آورده اند. ۱۳۰
۳۲-سخن گفتن خدایتعالی با حضرت موسی علیه السّلام. ۱۳۲
۳۳-نشانه دیگر در اشاره به کلمه « بعض » در دعا. ۱۳۷

۳۳-حضرت مریم بدون همسر صاحب فرزندی می شود. ۱۳۹
۳۴-ولادت حضرت عیسی علیه السّلام. ۱۴۱
۳۵-عیسی علیه السّلام بروح القدس تأیید شده است. ۱۴۵
۳۶-امام زمان علیه السّلام در ارتباط با روح القدس. ۱۴۸
۳۷-معانی شریعت و منهاج چیست؟ ۱۵۲
۳۸-آنچه در شرایع همه انبیاء بوده در شریعت محمّدی است. ۱۵۳
۳۹-جانشینان پیمبران هر یك برنامه مخصوصی داشته اند. ۱۵۶
۴۰-خدایتعالی بر بندگان خود اتمام حجّت کرده است. ۱۵۹
۴۱-انبیاء و اوصیاء برای اثبات حق و بطلان باطل آمده اند. ۱۶۲
۴۲-کسی حق ندارد بگوید : چرا خدا برای ما راهنمائی نفرستاده است؟ ۱۶۶
۴۳-آخرین پیامبران، رسول اکرم ، پیغمبر خاتم است! ۱۷۰
۴۴-خصوصیّات دیگر پیغمبر خاتم صلیّ اللّه علیه و آله و سلّم. ۱۷۳
۴۵-پیغمبر خاتم بر جن و انس مبعوث شده است. ۱۷۵
۴۶-خاور و باختر کرات آسمانی را رسول اکرم در نوردید. ۱۸۰
۴۷-سفینه فضائی رسول اکرم چه بوده است؟ ۱۸۲
۴۸-رسول اکرم در سیر آسمانی خود سوار بر مرکب نور بوده است. ۱۸۵
۴۹-یك بحث عرفانی « نور سوار بر مرکب نور ». ۱۸۸
۵۰-معراج رسول اکرم از نظر قرآن مجید. ۱۹۲
۵۱-چند روایت دربارهٔ معراج پیغمبر خاتم صلیّ اللّه علیه و آله. ۱۹۵
۵۲-معراج رسول اکرم با روح و با همین بدن عنصری بوده است. ۱۹۷
۵۳-دانش رسول اکرم تا چه حد بوده است؟! ۲۰۰
۵۴-سه عامل بزرگ در حمایت از پیغمبر خاتم. ۲۰۷
۵۵-ادامه حمایت فرشتگان از رسول اکرم تا زمان ظهور امام (ع). ۲۱۲
۵۶-پیروزی و غلبه اسلام بر تمام ادیان! ۲۱۵
۵۷-مأموریت پیروزی اسلام بر تمام ادیان بعهده مهدی علیه السّلام است. ۲۱۷

۵۸-نقش مکّه معظّمه در برنامه رسول اکرم. ۲۱۹
۵۹-پیوستگی شرافت رسول گرامی با عظمت خانه خدا. ۲۲۲
۶۰-مقدمات معرّفی ورثه انبیاء علیهم السّلام. ۲۲۸
۶۱-اهل بیت نبوّت چه کسانی هستند؟ ۲۳۱
۶۲-دستور خدایتعالی بر دوستی خاندان رسول اکرم. ۲۳۴
۶۳-وجوب دوستی و محبت با ائمه هدی علیهم السلام. ۲۴۰
۶۴-بعضی از روایات در پیرامون آیه مودت. ۲۴۲
۶۵-سیر سالکین الی الله به سوی رضا و خوشنودی خدا! ۲۴۵
۶۶-رسول اکرم فرمود : من منذرم و علی هادی است. ۲۴۸
۶۷-انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت! ۲۵۲
۶۸-در نصب خلافت علی علیه السّلام اسلام تکامل یافت. ۲۵۵
۶۹-چگونه علی علیه السّلام ملقّب به امیر المؤمنین شده است ؟ ۲۶۱
۷۰-رسول اکرم و علی علیه السّلام از یك نور واحدند. ۲۶۵
۷۱-مقایسه جانشینان دو پیغمبر اولوالعزم. ۲۶۹
۷۲-اثبات خاتمیّت رسول اکرم. ۲۷۳
۷۳-شخصیّت والای دخت گرامی پیغمبر خاتم. ۲۷۵
۷۴-ازدواجی نیکو که خطبه آن در اعلی علیین خوانده شده است! ۲۷۸
۷۵-رسول اکرم «ص» علی «ع» را با خود مترادف قرار داده است. ۲۸۳
۷۶-اسرار علوم از طرف رسول به علی علیه السّلام سپرده شده است. ۲۸۷
۷۷-اسرار حکمت هم از طرف رسول اکرم به علی (ع) سپرده شده است. ۲۸۹
۷۸-سه اصل مهم در یك جمله کوتاه ! ۲۹۳
۷۹-وصیّ رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. ۲۹۵
۸۰-وارث رسول چه چیز از او به ارث برده است؟ ۲۹۷
۸۱-پیوستگی جسم و جان رسول با علی تا چه حد بوده است؟! ۳۰۰
۸۲-ایمان به خدا باید با تمام وجود باشد. ۳۰۳

۸۳-پاسداری حوض کوثر در دست کیست؟ ۳۰۷
۸۴-یك روایت جامع در رابطه با بند مورد شرح. ۳۱۱
۸۵-اگر علی نبود اهل ایمان به مقام معرفت نمی رسیدند! ۳۱۴
۸۶-چه کسانی امر هدایت خلق را به عهده دارند؟ ۳۱۹
۸۷-رشته ای که هر گز گسسته نخواهد شد.! ۳۲۴
۸۸-صراط مستقیم از نظر قرآن مجید چیست؟ ۳۲۷
۸۹-همبستگی بسیار نزدیك علی علیه السّلام با رسول اکرم. ۳۳۲
۹۰-سبقت گرفتن علی علیه السّلام در ایمان به خدا و رسول (ص). ۳۳۶
۹۱-مناقب و فضائل علی علیه السلام. ۳۳۸
۹۲-معنی « تأویل » چیست؟ ۳۴۲
۹۳-علی علیه السّلام در جهاد از هیچگونه سرزنش نمی هراسید. ۳۴۴
۹۴-چرا در این دعا اشاره به جنگ و خونریزی شده است؟ ۳۴۷
۹۵-نقش علی علیه السّلام در جنگهای بدر و خیبر و حنین! ۳۴۹
۹۶-کینه توزی سه گروه و هلاکت آنان به دست علی علیه السّلام. ۳۵۶
۹۷-جنگ علی علیه السّلام با « ناکثین ». ۳۵۸
۹۸-جنگ علی علیه السّلام با « مارقین ». ۳۶۳
۹۹-پایان زندگانی پرماجرای علی علیه السّلام. ۳۶۵
۱۰۰-شهادت علی علیه السّلام به دست شقی ترین فرد عالم! ۳۶۸
۱۰۱-بی وفائی امّت در امتثال امر رسول اکرم. ۳۷۳
۱۰۲-بعد از رسول اکرم اکثر امّت عهد خود را شکستند! ۳۷۶
۱۰۳-مخالفین رسول بعد از او گروه بسیاری را کشتند. ۳۸۰
۱۰۴-مخالفت با رسول اکرم در هر دوران بر وجهی ادمه پیدا کرد. ۳۸۴
۱۰۵-چرا اولیاء حق آنهمه در دنیا ستم دیده اند؟! ۳۸۷
۱۰۶-ائمه هدی علیهم السلام در مقام ولایت وارث زمین هستند. ۳۹۰
۱۰۷-وعده خلافت امام زمان در روی زمین حتمی الوقوع است. ۳۹۴

۱۰۸-برای چه باید گریه کرد ؟!	۳۹۸
۱۰۹-گریه از نظ قرآن مجید.	۴۰۲
۱۱۰-ائمه هدی علیهم السلام خود برای چه گریه می کردند؟	۴۰۵
۱۱۱-کلمه « أینَ » چه نقشی مهّم در لسان عرب دارد ؟	۴۰۹
۱۱۲-اثر کلمه « أینَ » در انقراض حکومت بنی امیّه.	۴۱۱
۱۱۳-تنها رهبران راستگو و درستکار ائمه هدی هستند.	۴۱۷
۱۱۴-بهترین برگزیدگان خدا راهنمایان خلقند!	۴۲۱
۱۱۵-بازمانده تمام انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام کیست؟	۴۲۷
۱۱۶-« بقیة اللّه » از خاندان رسول اکرم است.	۴۳۱
۱۱۷-دوران ستمکاری پایان خواهد یافت.	۴۳۵
۱۱۸-از انتظار ظهور امام زمان علیه السلام چه نتیجه ای حاصل است؟!	۴۳۸
۱۱۹-روایاتی که در بارهٔ انتظار ظهور امام علیه السّلام وارد شده است.	۴۴۱
۱۲۰-ظلم و فساد تا کجا در مسیر تکامل راه خود را طی می کند؟!	۴۴۴
۱۲۱-احکام و سنن الهی چگونه تجدید می شود ؟!	۴۴۶
۱۲۲-سنتّهای الهی تغییرپذیر نیست.	۴۴۸
۱۲۳-شریعت کامل محّمدی دوباره باز گردانیده می شود!	۴۵۳
۱۲۴-امام زمان علیه السلام اسلام و قرآن را زنده می کند!	۴۵۵
۱۲۵-پایان ضعف و آغاز حیات اسلام.	۴۵۸
۱۲۶-اجراء کامل احکام اسلام در حکومت حقّه الهیه.	۴۶۰
۱۲۷-دوران روزگار شاهد در هم شکستن ستمکاران است.	۴۶۳
۱۲۸-دو گروه عظیم از انقلاب مهدی علیه السلام کراهت دارند.	۴۶۶
۱۲۹-نابود کردن فاسقین در اولین حرکت انقلابی امام (ع).	۴۷۲
۱۳۰-مگر قطع ریشه فساد بوسیله درو امکان پذیر است؟!	۴۷۷
۱۳۱-معانی واژه های «طامِس» و «زَیغ» چیست؟	۴۸۰
۱۳۲-امام زمان علیه السلام هوا پرستی را از میان برمی دارد.	۴۸۲

۱۳۳-اصل منشأ دروغ تکذیب مقام ربوبیّت است! ۴۸۵
۱۳۴-خدایتعالی در مورد دروغگویان بسیار سختگیر است. ۴۸۹
۱۳۵-نابودی تمام گروههای نابکار امری مسلّم است. ۴۹۲
۱۳۶-چه کسانی کفر و ضلالت را بر ایمان ترجیح می دهند؟ ۴۹۶
۱۳۷-یاوران امام زمان علیه السّلام در مقام عالی عزّت هستند. ۵۰۱
۱۳۸-کلام جامع الهی بر تقوی بنیانگذاری شده است. ۵۰۶
۱۳۹-ائمه هدی علیهم السّلام پیشوای متقین و پرهیزکارانند. ۵۰۹
۱۴۰-سفارش ائمه هدی علیهم السّلام همه در تقوی و پرهیزکاری است. ۵۱۱
۱۴۱-معنی «باب اللّه» چیست؟ ۵۱۵
۱۴۲-وجه خدایتعالی از نظر قرآن مجید. ۵۱۹
۱۴۳-چگونه وجه خدایتعالی اشاره بوجود مقدّس امام شده است. ۵۲۱
۱۴۴-هنگام ظهور یاران امام همه نزد او حضور یابند. ۵۲۳
۱۴۵-چگونه امام علیه السّلام وسیله اتصال بین زمین و آسمان است. ۵۲۶
۱۴۶-پرچم هدایت در تمام ممالك جهان افراشته می شود. ۵۳۲
۱۴۷-پیوند مردم با یکدیگر در راه صلح و صفا و خوشنودی. ۵۳۵
۱۴۸-انتقام گرفتن از قاتلین پیامبران بوسیله امام علیه السلام. ۵۳۸
۱۴۹-یکی از اهداف قیام حضرت مهدی طلب خون امام حسین است. ۵۴۲
۱۵۰-تمام متجاوزین در قیام امام علیه السلام سرکوب خواهند شد. ۵۴۵
۱۵۱-دعای امام زمان علیه السّلام در حال اضطرار! ۵۴۸
۱۵۲-مقامی بالاتر از مقام حجّت خدا در روی زمین نیست! ۵۵۲
۱۵۳-شناسائی مهدی موعود از نظر اصل و نسب. ۵۵۵
۱۵۴-جان عالم فدای حجّت خدا باد!! ۵۵۹
۱۵۵-صفات نیکوی ائمه اطهار همه در وجود مبارك امام زمان جلوه گر است. ۵۶۲
۱۵۶-لازمه مقام صاحب الامری مرتبه سیادت است. ۵۶۴
۱۵۷-ائمه هدی علیهم السّلام از طرف خدایتعالی برگزیده شده اند. ۵۶۶

۱۵۸-تشبیهائی نیکو به مقامات عالیه برگزیدگان حق. ۵۶۹
۱۵۹-تشبیه دیگری از ائمه هدی به « شهاب ثاقب ». ۵۷۱
۱۶۰-تکرار این فقرات بر مضامین دیگر از نظر اهمیّت کلام است. ۵۷۵
۱۶۱-فرزند معجزات موجوده چه معنی دارد؟! ۵۷۷
۱۶۲-صراط مستقیم راه علی علیه السّلام است. ۵۸۲
۱۶۳-ولایت علی علیه السّلام خبری بس بزرگ است. ۵۸۵
۱۶۴-منظور از «امُّ الکتاب» امیرالمؤمنین است. ۵۸۸
۱۶۵-ائمه هدی علیهم السّلام اکرم آیات الهی هستند! ۵۹۱
۱۶۶-ائمه معصومین برهان و دلیل روشن الهی هستند. ۵۹۵
۱۶۷-بهترین خلق خدا حجّت برآفریدگان هستند!! ۵۹۸
۱۶۸-وجود مقدس ائمه هدی خود نعمتی بزرگ است. ۶۰۲
۱۶۹-اسرار مهمی که در شرح این بند از دعا نهفته شده است! ۶۰۷
۱۷۰-یکی از نامهای دیگر رسول اکرم «یس» است. ۶۱۱
۱۷۱-فرزند ذاریات و طور و عادیات چه معنا دارد؟! ۶۱۳
۱۷۲-رسول اکرم تا چه اندازه به مقام قرب نزدیك شده است. ۶۱۸
۱۷۳-امام زمان علیه السّلام در کجا زندگی می کند؟! ۶۲۶
۱۷۴-آیا دعای ندبه شباهتی به عقاید «کیسانیه» دارد؟ ۶۲۹
۱۷۵-جزیره خضرا در رابطه با اقامتگاه حضرت مهدی علیه السلام. ۶۳۱
۱۷۶-یك ناشناس معروف! ۶۳۶
۱۷۷-مناجات حضرت آقا امام زمان علیه السّلام چیست؟ ۶۳۸
۱۷۸-از غیبت امام علیه السّلام با چه کس می توان شکایت کرد! ۶۴۱
۱۷۹-مسئله غیبت و ارتباط آن با امام غائب علیه السّلام. ۶۴۵
۱۸۰-چرا امام زمان از دیده ها پنهان است. ۶۴۸
۱۸۱-امید وصال در آرزوی دیدار! ۶۵۲
۱۸۲-کسی در مقام عزّت و ارجمندی همطراز با حضرت بقیة اللّه نیست. ۶۵۴

۱۸۳-شأن هیچکس با امام زمان علیه السّلام برابر نیست. ۶۵۹
۱۸۴-ارتباط شرافت امام علیه السّلام با مبدأ شرافت. ۶۶۱
۱۸۵-درد اشتیاق داعی برای رسیدن به دیدار محبوب تا چه حد است؟! ۶۶۴
۱۸۶-اظهار گرانباری از مسائلی در ارتباط با غیبت امام علیه السّلام. ۶۶۷
۱۸۷-هماهنگی در ناله و زاری به سوی هدفی عالی! ۶۷۰
۱۸۸-به انتقاد مخالفین راه حق اعتنائی نباید داشت! ۶۷۳
۱۸۹-چرا عنوان فرزندی آقا امام زمان بنام فرزند احمد ذکر شده است. ۶۷۷
۱۹۰-اظهار عطش داعی در امر تشنگی وصال دیدار است. ۶۸۰
۱۹۱-یکی از اخبار مهم که ائمه هدی علیهم السّلام همگی تأیید فرمودند. ۶۸۴
۱۹۲-توسّل به یکی از نامهای الهی برای رفع اندوه! ۶۹۰
۱۹۳-استغاثه داعی از خدایتعالی برای دیدار محبوب. ۶۹۵
۱۹۴-توسّل به مقام مبدأ و معاد در حال استغاثه. ۷۰۰
۱۹۵-شایستگی مقام بندگی در بیان ذکر «اللّه». ۷۰۳
۱۹۶-امامت امام زمان علیه السّلام از چه موقع شروع شده است؟ ۷۰۷
۱۹۷-ابلاغ سلام از طرف شیعیان به حضور مبارك امام علیه السّلام. ۷۱۰
۱۹۸-طلب استمرار در پیوستگی و تقرّب به مقام ولایت. ۷۱۵
۱۹۹-مرتبه اکمل در تکامل نعم الهی. ۷۱۷
۲۰۰-ذکر صلوات بر رسول اکرم و آل اطهارش. ۷۲۲
۲۰۱-کیفیت درود بر رسول اکرم. ۷۲۵
۲۰۲-فوائد درود به رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. ۷۲۷
۲۰۳-اقامه حق از طرف آقا امام ولی عصر امری ضروری است. ۷۳۱
۲۰۴-چه مسائلی در قیام امام در اقامه حق مطرح می شود؟ ۷۳۳
۲۰۵-استحکام اتصال و پیوند محبان با محبوب. ۷۴۰
۲۰۶-ما دست به دامان برگزیدگان خدا شده ایم! ۷۴۴
۲۰۷-اداء حقوق امام علیه السّلام چیست؟ ۷۴۶

۲۰۸-منّت خدایتعالی در راه رضامندی امام علیه السّلام. ۷۴۹
۲۰۹-قبولی نماز و طاعات در ظلّ توجّهات ولّی عصر عجّل اللّه تعالی فرجه. ۷۵۴
۲۱۰-توسّل داعی به امام علیه السّلام برای آمرزش گناهان. ۷۵۹
۲۱۱-توسّل به وجود مقدس حضرت بقیة اللّه برای استجابت دعا. ۷۶۲
۲۱۲-تقاضای روزی وسیع بوسیله وجود مقدّس امام علیه السّلام. ۷۶۶
۲۱۳-از میان بردن فاصله طبقاتی در امور مالی خلاف امر حقتعالی است! ۷۷۱
۲۱۴-امام علیه السّلام وسیله دفع بلا و غم و اندوه است. ۷۷۴
۲۱۵-توجّه داعی برای رسیدن به مرتبه کمال در مقام تقرّب. ۷۷۷
۲۱۶-گوارا باد برآنانکه از دست ساقی کوثر سیرآب می شوند! ۷۸۳
۲۱۷-آخرین کلام. ۷۸۷
۲۱۸-بیان نظمی نگارنده در پایان.

بِسم اللّٰه الرَّحْمٰنِ الرَّحیم

پیشگُفتار

چه موضوعی تا کنون در بارهٔ امام زمان علیه السّلام گفته نشده است ؟

این موضوع خود مسئله ای می باشد که آیا تا کنون چه مسائلی در بارهٔ آخرین خورشید پر فروغ ولایت حضرت بقیّة اللّه ولّی عصر امام زمان عجّل اللّه تعا لی فرجه گفته و نوشته نشده است ؟

از آنچه که مورد مطالعهٔ اندیشمندان و دانشمندان اسلامی قرار گرفته است؛ می توان گفت : تا کنون چیزی در این باره نا گفته نمانده است ! ولی اگر از نظر سیر تکامل در هر دوران به مسائل تازه ای در ارتباط بوجود مقدس آن بزرگوار برخورد کنیم ؛ بلاشك آن موضوع خواه و نا خواه از طرق گوناگون بر جهانیان اعلام می گردد ، چون درهر زمان آنچه که مربوط به امام زمان(ع) است بایدآشکارشودتا حجّت براهل عالم تمام گردد!

اکنون باید دانست : آنچه که در بارهٔ آنحضرت از قبل از پیدایش او علیه السّلام تا کنون گفته شده در کتابهای بسیاری نگارش یافته ، همچنانکه کتابنامه ای در این باره منتشر شده [1] که نام ۳۵۵ کتاب و

۱. کتابنامه امام مهدی (ع) در ۲۱۸ صفحه در سال ۱۳۵۸ چاپ و صندوق پستی شماره ۲۲۲۳ تهران آدرس ناشر و مولف است .

رساله که تا آن زمان به نظر مؤلف آن رسیده با خصوصیّات کامل ذکر گردیده است ؛ بخصوص چند موضوع که برای اصل شناخت شخصیّت و اثبات وجود او لازم و ضروری بوده است ، و همچنین در کتابهای دیگر نام بعضی دیگر از کتابهای عربی از دانشمندان نامی اهل تسنن نوشته شده که همه در شرح حالات آنجناب چاپ و منتشر شده است ، و بسیار کتب خطی هم در بعضی از کتابخانه ها موجود است که هنوز چاپ نشده است .

و نیز در دهۀ اخیر هم باز کتابهائی ارزنده از طرف بزرگان و دانشمندان معاصر چاپ و منتشر شده که کل آمار آنها را بطور کامل نمی توان تعیین کرد.

در عین حال اگر کسی بخواهد در راه تحقیق و شناخت کامل امام زمان خود قدم بردارد ، شاید خواندن یکی از این کتب برای او کافی باشد؛ دیگر چه رسد بر اینکه بخواهد چند صد کتابرا در این باره مطالعه نماید.

اگر به فهرست نام این کتابها که در بارۀ آن وجود مقدس نگارش یافته توجه شود هر نامی از آن کتب مقدمه ای برای شناخت آن بزرگوار می باشد ، و از آن گذشته توجه به هر یك از این کتابها خود کلید معرفتی برای دستیابی به میراث گرانقدر تحقیقی و علمی صدها دانشمند و محقق است .

با آنکه تا کنون تمام مسائل اصلی که مربوط بوجود مقدس آقا امام زمان علیه السّلام است برشته تحریر در آمده ؛ اگر چیزی گفته نشده باشد مربوط به سیر تکاملی آخر الزّمان است !

امّا کتاب حاضر که شرحی بر دعای ندبه است و در بارۀ آن بزرگوار

می باشد خصوصیّات دیگری دارد که مطالب آن چندین کتاب را که دربارهٔ آن حضرت نوشته شده در بر می گیرد ، و شاید وجه تسمیه هر کتابی در یك بحث کوتاه در آن فشرده شده باشد .

ولی مسئله مهمتر آنکه این کتاب خود یك سند تاریخی در بارهٔ پیدایش پیغمبران اولو العزم یکی پس از دیگری بوده و خصوصیّات آنها را طوری ذکر می کند که برگشت مطالب به برنامه حکومت الهی مهدی علیه السّلام منتهی می گردد !!

و این خود نشانگرآنستکه دانسته شود از اوّل خلقت آدم آنی جهان خالی از حجّت خدا نبوده و تا پایان هم خالی نخواهد ماند .

و این یك سند تاریخی واقعی و حقیقی است که مورّخ عالیقدر آن حضرت « **امام صادق علیه السّلام** » با آن تصرّفی که در مقام ولایت به اذن خدایتعالی بر این عالم دارد ؛ هیچگونه اشتباه و اختلافی در گفتارش پدیدار نخواهد بود .

دراینجا لازم به توضیح بیشتری نیست ، مگر آنکه خواننده اوراق درخشان این کتابرا ورق زده و متوجه شود که داعی برای اثبات وجودمقدّس امام ولیّ عصر « عج » به هر یك از خصوصیّات در بعثت انبیاء عظام اشاره کرده و سپس با ذکر دوران یکایك از اوصیاء گرام نتیجه نهائی را بوجود مقدس خاتم آنها پایان داده ؛ تا دانسته شود که هم اکنون زمین از وجود حجّت خدا خالی نیست !

لذا نگارنده : امیدوار است که این آخرین کتاب که تا این تاریخ دربارهٔ وجود مقدس آقا امام زمان علیه السّلام نوشته شده است ، موردنظر

مبارك آن بزرگوار قرار گرفته و تا زمان ظهور حضرتش این اثر باقی بماند- سلام و تحیّت ما بر آن آقا باد .

سند دعای ندبه

دعای ندبه در واقع زیارتی از امام زمان علیه السّلام است ، که در عین حال نکات برجسته اصول عقایدرا آشکارکرده ووظائف شیعیان راتعلیم داده است:تا اهل ایمان دراعتقاد به مقام ولایت بوظیفه خودآشنا شوند .

این دعا ثابت می کند که هم اکنون حجّت خدا در روی زمین در پس پرده غیبت است ، و بعد از آنکه تباهی و فساد سرتاسر عالم را فرا گرفته باشد ، آن حجّت خدا و منجی عالم بشریت ظاهر شده و زمین را پر از عدل و داد می نماید .

این دعا امیدواری و حالت انتظار فرج را دردلهازنده نگه می دارد ، و اغلب مضامین عالیه آن مأخوذ از آیات قرآنی می باشد ، که هم دلیل بر ارتباط میان عترت و قرآن است ، و هم دلیل بر اینکه این دعا از کلمات معصوم علیه السّلام است .

امّا بعضی از کسانیکه اطلاعات کامل در امر ولایت نداشته و با سخنان ائمه هدی علیهم السّلام آشنائی ندارند نا آگاهانه بر چند فقره از فقرات دعا و همچنین بر مأخذ سند آن ایراد و اشکالاتی گرفتند ، که همزمان با انتشار مقالات آنان از طرف دانشمندان معاصر پاسخ صحیح و مستدل و دندانشکنی به آنان داده شد که بعد از آن بعضی از آنها پشیمان شده و اقرار کردند که اطلاعاتشان درست نبوده و اغفال شده اند ، و خود اعتراف کردند که اعتراض آنها بی مورد بوده است !

ولی موضوع قابل توجه آنستکه : در این دوران ملیونها نفر از شیعیان و علاقه مندان بوجودمقدس امام ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه در ممالك اسلامی در اعیاد و روزهای جمعه این دعا را بطور دسته جمعی یا انفرادی می خوانند که اغلب جمعیت هیئتهای آنها به چند هزار نفر می رسد .

ولی متأسفانه اکثر از این گروه آنطور که شاید و باید معرفت و شناخت کامل دربارهٔ این دعا ندارند ، و حتی نمی دانند که این دعا از کیست ! و تنها بقصد توسّل و تقّرب آنرا می خوانند که البته بسیار ممدوح و پسندیده است ، و داعی از این رهگذر نتیجه مطلوبی بدست خواهد آورد .

امّا اگر این دعا با شناخت و معرفت کامل ؛ خوانده شود ، اثر بیشتری در عوالم روحانیّت و معنویّت حاصل می شود که داعی را در مسیر سالکان الی اللّه قرار داده و او را به سوی مقام ارزنده ای می کشاند.

اکنون برای اینکه عموم علاقه مندان که می خواهند بر ارج و اهمیّت این دعا واقف شوند ، و اطلاعات کاملی از چگونگی آن بدست آورند ، نگارنده با مدارك و اسنادی که در اختیار دارد ؛ اشاره به سند این دعاء از بعضی کتابهای معتبر می نماید، تا خواننده دعا با معرفت بیشتری متوجّه مضامین عالیه آن گردد.

درکتاب « وظائف الشیعه »[1] در سند این دعا آورده است : مرحوم

۱. کتاب « وظائف الشیعه » در شرح دعای ندبه تألیف حضرت حجّت الاسلام حاج آقا شیخ عباسعلی ادیب است .

نوری طاب ثراه که یگانه فنّ اطلاع است ، « در تحیّة الزائر » فرماید :

این دعاء در سه کتاب دیده شده .

۱ - «مصباح الزائر» از **علی بن طاووس،**

۲ - «مزار کبیر» از **شیخ محمد بن المشهدی،**

۳ - «مزار قدیم»، و هر سه کتاب از شیخ ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی القرّة القنانی الکاتب نقل می کند ؛ و او این دعا را نسبت به حضرت صاحب الامر می دهد .

مرحوم مجلسی هم در بحار الانوار از کتاب « مصباح الزائر » و « مزار کبیر » بهمین سند نقل می کند ، و نسبت آنرا به امام زمان علیه السّلام می دهد .

در کتاب **«فروغ ولایت»**[1] در بارهٔ سنددعای ندبه آورده است :

این دعا را سید جلیل صاحب مناقب و مفاخر ، سیّد رضی الدیّن علی بن طاوس - قُدّس سرّه ،که از اعلام قرن هفتم هجری و از رجال بزرگ شیعه و در علم و ورع و زهد و عبادت معروف ، و با اطلاع از کتب و تصنیفات بوده در کتاب « مستطاب اقبال » صفحه ۲۹۵ - ۲۹۹ و در کتاب « مصباح الزائر » فصل هفتم ، شیخ جلیل ، محمد بن جعفر بن علی مشهدی حائری از اعلام قرن ششم ، در کتاب مزار معروف ، به مزار محمدبن المشهدی که علامه مجلسی آنرا « مزار کبیر » نامیده « دعاء صد وهفتم » نقل کرده اند .

۱- « فروغ ولایت » در دعای ندبه نگارش ، حضرت آیت الله صافی گلپایگانی ، در سال ۱۳۶۰ در بنیاد بعثت تهران انتشار یافته است .

و همچنین در « مزار قدیم » که ظاهراً از مؤلّفات قطب راوندی است نیز نقل شده ، و نقل دعا در مثل هر یك از این سه کتاب دلیل اینستکه این شخصیّت های بزرگ و متبحّر و حدیث شناس این دعا را معتبر شناخته اند .

و در آن کتاب پس از شرحی بتفصیل از اعتبار شخصیّت و اقوال نویسندگان اسناد دعا آورده است :

علاّمه مجلسی ، با دقّت و تتبّع و احاطه و اطلاع وسیع و فوق العاده ای که در اخبار و احادیث ، و رجال روایات ، و معرفت اساتید دارد ؛ علاوه بر آنکه این دعا را در کتابهائی مثل بحار و تحفة الزائر - که در مقدّمه به اعتبار سند ادعیه آن شهادت داده است ،نقل فرموده صریحاً و بالخصوص اعتبار سند دعای ندبه را که منتهی به حضرت **«امام‌جعفر صادق علیه‌السّلام»** می شود ، و تصدیق فرموده است ، و عبارت این افتخار عالم اسلام و نابغهٔ جهان علم درکتاب مستطاب «زاد المعاد» اینست :

« و امّا دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقه و تأسف بر غیبت **«حضرت قائم علیه السلام »** ، به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است ، که سنّت است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند، یعنی : جمعه ، عید فطر ، عید قربان ، عید غدیر » . محقق است چنین کلام صریح و شهادت محکمی را ایشان بدون مأخذ و مصدر معتبر نفرموده است !

علاوه بر ایشان ، سیّد جلیل علاّمه صدر الّدین طباطبائی یزدی

متوفی ۱۱۵۴ هجری نیز در ابتدای شرحی که به دعاء ندبه مرقوم فرموده استناد به روایت مرویه از حضرت « امام جعفر صادق علیه السلام » نموده است .

با توجه به مجموع مطالبی که عرض شد،اعتباراین دعا به خصوص با ملاحظه متن آن محرز و صدور آن از امام علیه السّلام مورد اطمینان است .

امّا در کتاب انتشارات « نسل جوان » جلد دوم [۱] که همزمان با انتشارات مقالاتی از مخالفین سند دعای ندبه انتشار یافته ، پاسخ صحیح و روشنی در این زمینه به یاوه گویان داده و برای اثبات این امر پس از شرحی بتفصیل باز استناد به همان سه کتاب معروف ، «مزار کبیر و مزار قدیم و مصباح الزائر» نموده ولی اضافه کرده است در هر سه کتاب دعاء از محمد بن حسین بن سفیان البزوفری نقل شده که در زمان غیبت صغری می زیسته است ، و قاعدتاً وسیله مکاتبه از طریق نوّاب یا امام تماس گرفته و او از حضرت مهدی صاحب الامر عجّل الله تعالی فرجه نقل می کند : دستور فرمودند این دعا را بخوانند .

نگارنده گوید : به فرض اینکه این دعا از ناحیه امام زمان علیه السلام به یکی از نوّاب مکاتبه شده باشد ، این دلیل بر آن نیست که انشاء این دعا از امام صادق علیه السّلام نباشد ، بلکه امکان دلیل برتأیید

۱. این کتاب در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۴ انتشار یافته ، و در آن پرسشها و پاسخهای مذهبی توسط آیت الله مکارم شیرازی و استاد محقق جعفر سبحانی داده شده است .

آن بزرگوار و استحکام بیانات آن حضرت است !!

همچنین در کتـــاب « نصرة المؤمنین »[۱] در ضمن اینکه اشاره بـه مطالب قبل کرده و این دعا را از معصوم علیه السّلام دانسته است ، چنین می گوید : که جمعی از علماء مورد وثوق همچنان محمد بن مشهدی در کتـاب خود و مـرحوم مجلسی در «زاد المعـاد» آورده اند : کـه این دعـا به سند معـتبر از حضرت امـام جعـفر صادق علیـه السلام منقـول است، و روایتی را کـه شخص ثقـه نسبت به امام خود بدهد باید پذیرفت ، و در قـبـول آن حـتم نیـست کـه شـخص ثقـه تمام سلسله سند حـدیث را با امـام علیـه السلام ذکـر کند ، و مـعمول علما هم همـه جا بر ذکر سند نیـست ، و بســیـار می شـود کــه حـدیث را بدون ذکــر سند نســبت به امــام علیه السّلام می دهند .

بنابراین آنچـه کـه نگارنده خـود از ذکـر این اسناد برداشت کـرده ، و به اعـتبـار توسل به خود « صـاحب دعـاء » برای روشن شدن این امـر ، هیچ تردیدی حاصل نیست ، کـه انشـاء این دعـا از بیـانات گـهـر بار امام جعـفر صـادق علیـه السلام بوده ، و سپس به مـوقع خـود مـورد تأییـد ، **حضرت ولّی عصر ، امام زمان ، قطب عالم امکان ، امــام عالمیان ، ناموس دهر ، مـدار عصـر ، ولّی امـر ، حـضـرت بقیة الله حجة بن الحسن العسکری** ، صلوات الله و سـلامـه علیـه، قرار گرفتـه است ، و تأکید فرمودند که این دعا را در چهار عید بخوانند.

۱- این کـتـاب در حـمـایت از دعـای ندبه بقلم اسـتـاد عـبـدالرضـا ابراهیـمی در کـرمـان در اردیبـهـشت مـاه سـال ۱۳۵۲ انتشار یافته است

یکی از اعجاز کلام امام ششم (ع) همین دعای ندبه است !

اگر گفته شود که چگونه امام صادق علیه السلام دربارهٔ نبیره پنجم خود که هنوز در آن زمان به دنیا نیامده بوده اطلاعاتی داده است ، این معنا از نظر مقام ولایت هیچ بعید نیست ، چون امام معصوم متصّرف به این عالم بوده و آنچه را که بخواهد بداند هرگاه که اراده نماید به اذن خدایتعالی خواهد دانست !!

و این موضوع یکی ازاساسی ترین مسائلی است که مربوط به مسیر تکامل و نتیجه نهائی از مأموریتهای تمام انبیاء الهی و برگزیدگان او می باشد ، و طبق روایاتی که به ما رسیده می بینیم که دربارهٔ وجود مقدس مهدی علیه السّلام اصلاً این موضوع از زمان رسول اکرم مطرح بوده و تمام ائمه هدی یکی پس از دیگری در خصوصیّات آنجناب و مأموریتهای او در خصوص به ثمر رسانیدن تمام اهداف انبیاء و اوصیاء از برنامه او علیه السّلام خبر داده اند ، و کتابهای مربوطه مملو از اخبار و روایات در این باره است ، و همه حاکی از آنکه حکومت مهدی علیه السّلام آخرین حکومتهادر پایان مراحل تکامل است ؛ که او دولت کریمهٔ عدل و داد را در جهان برقرار می نماید .

امّا موضوع مهم اینکه چون سند دعای ندبه بنا بر مطالبی که گذشت به **حضرت ابو عبدالله جعفربن محمد الصادق**علیه السلام منسوب گردیده ، لذا بسیار لازم است که در مورد شخصیّت و خصوصیّات آن بزرگوار ولو هرچه مختصر در این مقدمه اشاره شود ، تا به این موضوع توجه حاصل گردد که مقام آن بزرگوار چنین شایستگی را دارد

که بخواهد به امر پروردگار عالم از غیب و پنهانیها اطلاع دهد ، و مردم زمان خودو آیندگانرا بر این امر مهم آگاه سازد .

و از آنطرف نگارنده را دریغ آمد که در این کتاب شریف که از یك جهت مربوط به آن بزرگوار است اشاره به شخصیّت والای این امام بزرگوار ششمین اختر تابناك مقام ولایت نشود ، آنهم کسیکه افتخار شیعیان جهان به پیروی از مذهب اوست !

البته درك این امر مستلزم مطالعه کتابهائی جداگانه است ، ولی به مصداق سخن معروف :

خَیْرُالْکَلام قَلَّ وَدَلَّ ، گفته می شود :

این نکته را بایدتوجه داشت که در شرح حالات و شناخت امام صادق علیه السلام تاکنون کتابها و مقالات بسیاری نوشته شده که به شمار درنیاید ، از جمله : کتاب « وفیات الاعیان » تألیف ابن خلگان ، و بحارعلامه مجلسی ، و کتاب « وافی » تألیف کلینی ، و کتاب « ناسخ التواریخ » تألیف لسان الملك سپهر ، و کتابهای دیگری از نویسندگان معاصر ، همچنان کتاب « مغز متفکر جهان شیعه » که از مرکز مطالعات اسلامی « استراسبورك » بوسیله استاد ذبیح الله منصوری ترجمه شده است .

آنچه در این کتب آمده است ، همان مطالبی است که صد ها صفحات کتابرا در بر گرفته ولی آنچه در اینجا می توان به اختصار بیان داشت ، آنستکه ؛ در اول گفته شود :

امام صادق علیه السلام، امام ششم شیعیان فرزند برومند

امام باقر علیه السلام بنیانگذار مکتب و مذهب جعفری است ، هر یك از ائمه هدی علیهم السّلام خصوصیّاتی داشتند که خصوصیّات آن جناب در مرحله و مرتبه والائی از نظر برقراری دین الهی و حفظ کامل قرآن و سنّت بوده است ، یعنی موفقیّت آنجناب چنین ایجاب می کرده است که بتواند در زمان خود بطور علنی و آشکار بر مخالفین دین حق غلبه پیدا کرده و مأموریت خود را انجام دهد .

اگر تمام اوصاف آن بزرگوار را کنار بگذاریم و تنها به این خصوصیّت اشاره کنیم ؛ که آن گوهر تابناك عالم انسانیّت در اوّلین برنامه خود ،عقل و درك و فراست مردم را به جنبش در آورد ، جنبش علمی دامنه داری که مقدمات تأسیس یك دانشگاه بزرگ اسلامی بود و آن به اوج عظمت رسید !

اوعلیه السلام درعصرخود **بزرگترین آموزشگاه اسلامی را گشود**، و قریب چهار هزار نفر از بزرگان نامی آن عصر از موافق و مخالف از محضر مبارکش استفاده می کردند ، و بعضی از آنها از پیشوایان مذاهب معروف اسلام و دانشمندان و محدّثان نامی بودند، بعضی دیگر از شاگردان آنجناب از مشاهیر علم کلام و از بزرگان فضیلت بوده اند ، و رساله هائی از امام در رشته های مختلف علوم نقل کرده اند ، از قبیل : **«جابر بن حیّان»** و **«مفضّل بن عمر»** و سایرین که بعضی قریب سی هزار حدیث از آن بزرگوار نقل کرده اند !

امام صادق علیه السّلام باب علم را در منطق و کلام و فلسفه و ریاضیّات و حکمت طبیعی و الهی گشود ، و نیز در سایر علوم متداوله

در عصر خود همچنین ، علم طب و کیمیا استاد مُسلّم و مرجع اوّل بود ، و برای اصول وفقه قواعدی وضع فرمود تا شاگردان خود را با ملکه اجتهاد و استنباط آشنا و تربیت کند .

بعضی از بزرگان دربارهٔ علوم آن آقا اشاره به **«کتاب جفر»** کرده اند ، و آن کتابی از آن بزرگوار است که آنچه مورد احتیاج بشر تا روز قیامت می باشد درآن آورده شده که : (شرحی جداگانه دارد) .

و خلاصه آن آقا در دوران با برکت عمر خود ، آنچه در خاطره ها در بارهٔ اجداد بزرگوارش از یاد رفته و بدست فراموشی سپرده شده بود ، دوباره زنده و تازه کرد ، و باب گنجینه علوم از آن پس بوسیله آن بزرگوار بر روی مردم گشوده شد.

هم اکنون می بینیم که بطون کتب و اسفار دینیه از احادیث و علوم آنحضرت که سرشار از فضائل و مسائل علمی و اخلاقی است ، و هنوز عشری از اعشار آن علوم نمایان نشده در محافل علمی بیشتر از مباحث و مسائل، استناد به قول آن بزرگوار می شود .

در کلمات حکمت آمیز و مواعظ و پند و اندرز از آنجناب بحثهای طولانی آمده است ، و همچنین در مکارم اخلاق او از عفو و کرم و عطای پنهانی بسیار سخن به میان رفته است .

اکنون اهل فن و گوهر شناسان می دانند که آن بزرگوار چه خدمتهای ارزنده ای به عالم اسلام کرده ، و کُلّاًدین حقه الهی را **«بنام مذهب جعفری»** به جهانیان ارائه کرده است .

و اینك در این مختصر نمی توان شخصیّت و مقام و مرتبت آن آقا را

بطوریکه شایسته منزلت آن بزرگوار است ، آشکار ساخت و کسی غیر از امام معرفت آنرا ندارد که آن حضرت را معرفی نماید .

هر کس هر چه بگوید در مرتبه ای است که قدرت و فهم او عاجز و ناتوان از شناخت آن بزرگوار است ، و حقاً نگارنده شرم دارد که بخواهد با فهم قاصر و زبان الکن خود در جلالت قدر و شأن آن حضرت چیزی بنویسد !! و بهتر آنستکه در همین جا قلم را شکسته و شرح مقام و منزلت آن بزرگوار را به بزرگان علم و دانش و عارفان به مقام ولایت بسپارد .

امّا چون بحث در این مورد بود که این دعا « دعای ندبه » یکی از اعجاز کلام امام صادق علیه السلام است باید گفت که : دربارهٔ معجزات آنحضرت مطالب بسیاری آمده که بیشتر در مورد اطلاعات او علیه السّلام بر غیب بوده است ، و بطور کلّی مسائلی که دربارهٔ آقا امام زمان علیه السّلام است چه قبل از پیدایش آن بزرگوار و چه درحال حاضر و بعد، همه مربوط به عالم غیب است !!

لذا می توان گفت : اگر تمام آثار علمی و کلمات حکمت آمیز آقا امام صادق علیه السلام که تا کنون کتابها بر آن نوشته شده نا دیده بگیریم !! در عظمت شأن و مقام آن بزرگوار کافیست که به همین « دعای ندبه » که از بیانات او علیه السّلام است توجّه نمائیم ، تا دانسته شود ، چگونه آنحضرت حقایق معارف الهیه را در امر توحید و نبوت و معاد و امامت تشریح فرموده ، و چگونه برنامه مسیر تکامل را از اوّل خلقت تا پایان آن که همه مربوط به عالم غیب است بر اهل عالم آشکار ساخته است !!

شروحی که تا کنون بر دعای ندبه نوشته شده است.

یکی از مشکلات پیشرفت امور آموزشی در هر کشور کمبود انتشار کتب و در دسترس نبودن کتابهائی است که میراث و نیاز فرهنگی هر جامعه می باشد ، چه بسا کتابهائی که در چند صد سال گذشته چاپ و منتشر شده و اکنون اثری از آثار آنها نیست و به زحمت می توان بعضی از آنها را در کتابخانه ها پیدا کرد ، همچنان شروحی که تا کنون بر دعای ندبه نوشته شده ، که نگارنده بعد از تفحّص زیاد توانست فقط به سه شرح مختصر از آنها دسترسی پیدا کند ،که یکی به قطع جیبی در ۴۶ صفحه بنام « شفاء الامه » نگارش حاج آقا شیخ محمد جعفر شاملی ، و دیگری ترجمه وشرح دعای ندبه در ۲۲۴ صفحه از جناب سید علی اکبر موسوی (محبّ السلام) ، و دیگری بنام «وظائف الشیعه» از جناب حجّت الاسلام حاج شیخ عباسعلی ادیب ، که در عین حال همین سه کتاب هم کمیاب است .

امّا ، شروح دیگری که براین دعا نوشته شده ، بنا بر آنچه جناب « محبّ الاسلام » در شرح خود متذکر شدند ، و از کتاب « الذریعه » تألیف مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی اقتباس کرده اند؛به شرح زیرمی باشد.

۱ - عقدالجُمان لِنُدبَة صاحب الزّمان .

۲ - شرح دعای ندبه از یکی از علمای سبزوار .

۳ - شرح دعای ندبه از میرزا عبدالرّحیم بن نصر الله تبریزی .

۴ - وسیلة القربة فی شرح دعاء النّدبة .

۵ - ترجمه وسیلة القربة .

۶ - شرح دعاء الندبة، از سید محمود بن سید سلطانعلی مرعشی.

۷ - کشف الکربة،از سیدجلاالدّین محدّث ارموی «استاددانشگاه».

۸ - شرح دعای ندبه از مدرس یزدی متوفی ۱۱۵۶ .

۹ - نوید بامداد پیروزی از حجة الاسلام موسوی خرم آبادی .

ضمناً نام بعضی از مقالات مختصر که در شرح این دعا نوشته شده در آن کتاب یاد آور شده است ، شاید بسیاری از کتب دیگر هم باشد که نامی از آنها به جای نمانده است .

و این کتاب حاضر در شرح (دعای ندبه) که به نام «ندبه و نشاط» نگارش یافته ، آخرین کتابی می باشد که تا کنون نوشته شده ، امید است که مورد نظر دو امام بزرگوار (صاحبان دعا) قرار گرفته باشد .

مأخذ بعضی از مطالب این کتاب

اصل موضوع این کتاب در شرح دعای ندبه است ، که روش نگارنده در شرح ادعیه تطبیق فقرات دعا به آیات قرآنی است .

در شرح این دعا صدها آیات قرآنی که ارتباط مستقیم و غیر مستقیم به بیانات امام علیه السّلام داشته مورد تفسیر و تأویل قرار گرفته ، که در واقع قرآن و مقام شامخ عترت را به هم پیوند داده است .

بنا بر این مأخذ تفسیر آیات قرآنی از بعضی از تفاسیر معتبر می باشد که از جمله : تفسیر نمونه ، تفسیر المیزان ، تفسیرمجمع البیان، تفسیر نورالثقلین ، تفسیر منهج الصّادقین ، تفسیر اثنی عشری وتفسیرجامع،و بعضی ازتفاسیردیگرکه نام آنهادرمتن ذکرشده است .

و همچنین روایاتی از کتاب اصول کافی و مطالبی از نهج البلاغه و گاهی هم مطالبی از تألیفات خود نگارنده در شرح ادعیه استفاده شده است .

ضمناً ، اشعار دو بیتی که در پایان شرح هر فقره از این دعا آمده کلاً از نگارنده است ، که اگر تمام ابیات آنرا در پیرو هم قرار دهند خود شرحی منظوم اشاره به « دعای شریف ندبه » است .

امید است که اگر لغزشی در تألیف و تصنیف این کتاب روی داده باشد شامل عفو الهی قرار گیرد .

وجه تسمیه کتاب « ندبه و نشاط »

از آنجا که نام شریف دعای مورد شرح « دعای ندبه » گذاشته شده، و این نام اقتباس از بیانی می باشد که در سیاق کلام دعا به آن اشاره شده و می فرماید :

فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ وَإِيَّاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ .....

« ترجمه و شرح این عبارت در متن کتاب آمده است » .

از این نام شریف چنین برمی آید که داعی باید بر مصائب

و رنجهائی که بر خاندان رسول اکرم رسیده درغم و اندوه بوده و در خواندن این دعا شیون و زاری براه اندازد !!

البته این گریه و زاری تنها از این بُعد نیست ، بلکه با توجه به این اصل می باشد که این دعا مربوط بوجود مقدسّ امام ولّی عصر عجّل الله تعالی فرجه است !

آنانکه در مسیر معرفت آقا قدم برمی دارند ، و از درد فراق و عشق به وصال آنجناب شب و روز آرام ندارند ، در هر کلام شورانگیزی که در این دعا مربوط به لذّت دیدار آن محبوب عزیز است ، اشك شوق از دیدگان آنها فرو می ریزد ، همچنانکه گویا عزیز از دست داده ای را می طلبند، و همچنان **«گویا یعقوب وار در پی وصال یوسف هستند!»**

در این حال گاه کار داعی به جائی می رسد که در یك حالت فرح انگیزی قرار گرفته و تمام غم و اندوه و ندبه و زاری او مُبدّل به شادی و مَسرّت شده ، و از شوق دیدار و عشق به وصال محبوب خود چنان نشاطی برای او حاصل می شود که خود را از درد هجران و رنج فراق بر کنار می بیند ، و نور محبت در دل او جایگزین تمام اندوهها و افسردگیها می شود !

لذا آنجا که اشك شوق از دیدگان داعی فرو می ریزد ، حالت مسرّتی برای او ایجاد می شود که تمام عقده های او را فرو می نشاند ، و عوالم او را بقدری دگر گون می کند که سرور و نشاط در نهاد او پدید آمده و روح او را به عالم توحید و تجرید متصل می نماید .

و از همین جهت است که نام شریف این کتاب **«ندبه‌و نشاط»**

گذاشته شد تا مصداق هر دو حالتی باشد که در خواندن این دعا برای داعی ایجاد می شود ، و رمز این معنا خنده در گریه آشکار گردد.

اینست که نگارنده گوید !!

در هجر لقاء یار بس گریدن رمزیست در آن که یار خود را دیدن
آنگه که شود چهره دلدار پدید در گریه چرا نمی توان خندیدن

* * * * *

من در عجبم که اشك شوق از شادیست این مسئله نزد عارفان بس عادیست
چون بود همیشه این زگفتار «زار» که گریه در عشق بر نشاطم هادیست

احمد زُمرّدیان

شیراز

بِسمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمینَ

سپاس خدایراکه پروردگار جهانیان است .

در اولین گفتار که در شرح این دعای شریف تذکر آن لازم است،آنستکه دانسته شود : سخنان ائمه هدی علیهم السّلام که به عنوان دعا یا از نظر تعلیمات عالیه برای هدایت و ارشاد مردم و یا از جهت آراستگی و تربیت عمومی اظهار شده است ، بیشتر اشاره به گفتار خود حقتعالی بوده و ریشه قرآنی دارد .

خوب توجّه داشته باشید ، که در اولین فقرهٔ این دعا امام علیه السّلام بیان خود را بهمان کریمه ای آغاز می کند که سرآغاز کتاب آسمانی « قرآن مجید » است ، و همانطور که خدایتعالی تعلیم فرمود : حمد و سپاس از برای پروردگار عالمیان است ، امام علیه السّلام هم این اصل مهم را اولین جمله بیان خود قرار داده، عرض می کند:

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمینَ .

و اگر خدایتعالی برای سپاس خود چنین تعلیم نداده بود ،کسی نمی دانست که چگونه حمد وسپاس او را بجای آورد.

البته این معنا بقدری گسترده است که شرح و تفسیر آن کتابهائی را

در بر می گیرد ، و از آن طرف نمی توان در این کتاب از مطالب عمده آن صرفنظر کرد ، چون مسائلی که از نظر کتب آسمانی و بیانات انبیاء و اولیاء حق مورد اهمیّت است حتماً باید مورد توجّه اهل ایمان قرار داشته باشد .

اینستکه در اینجا اوّل بگفتار خود حقتعالی اشاره کرده ، و بعد ازآن از بیان قول ائمه هدی علیهم السّلام در این معنا نتیجه گیری خواهیم کرد .

حمد و سپاس خدایتعالی از بیان قرآن مجید

گذشته از اینکه خدایتعالی طریق حمد و سپاس را برای عموم در یك جمله کوتاه در سرآغازکتاب خود تعلیم داده است ، در موارد بسیاری از قرآن مجید رسول گرامی خود را با مضامین گوناگونی امر به سپاسگزاری کرده که در اینجا به چند مورد از آن اشاره خواهیم کرد . همچنان در جائی می فرماید :

قُلِ الْحَمْدُلِلّٰهِ وَ سَلٰامٌ عَلٰی عِبٰادِهِ الَّذِینَ اصْطَفٰی.....[۱]

« بگو سپاس خدا بر او سلام بر بندگان برگزیده او ... »

و در جای دیگر می فرماید :

و قُلِ الْحَمْدُلِلّٰهِ سَیُرِیکُمْ اٰیٰاتِهِ فَتَعْرِفُونَهٰا .....[۲]

۱- سوره نمل آیه ۵۹ .

۲- سوره نمل آیه ۹۵ .

« بگو حمد و ستایش مخصوص ذات خداست ، به زودی آیاتش را به شما نشان می دهد. »

و باز بر مضمون دیگر می فرماید :

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَايَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ ...[1]

« و توکّل بر خداوندی کن که هرگز نمی میرد ، و تسبیح و حمد او بجای آور ، و همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است » ،

و همچنین در جائی بر وجه دیگر می فرماید :

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ اِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً[2]

« پس تسبیح کن و تنزیه نمای پروردگار خود را بر وجهی که پیوست به سپاس و ستایش او باشد ، و ازاو آمرزش بخواه که او پذیرنده توبه است »

در بعضی از تفاسیر در ذیل این آیه شریفه آورده اند : از امّ سلمه ، مرویست که بعد از نزول این آیه رسول صلی الله علیه و آله ، در نشستن و ایستادن و رفتن و آمدن و خسبیدن پیوسته می گفت :

« سُبْحانَكَ اللّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ وَاستَغْفِرُكَ وَ اَتوبُ اِلَيْك »

۱. سوره فرقان آیه ۵۸ .

۲. سوره نصر آیه ۱۱۰ .

سبب این را پرسیدم ، فرمود :« اِنیَ اُمِرتُ بِهٰا » همانا که من به این مأمور شده ام .

و در بسیاری از آیات دیگر است که خدایتعالی طریق حمد و موارد سپاس و ستایش را به رسول اکرم یاد آور شده ، که ذکر آنها در اینجا بطول می انجامد .

ولی این نکته را هم باید توجه داشت ، که خدایتعالی نه تنها برای خاتم پیغمبران این دستور را صادر فرمود ، بلکه بر انبیاء دیگر بر وجوه گوناگون این تذکّر را داده ، و همگی از دستوراو سبحانه و تعالی پیروی کردند ، و سر آغاز گفتار خود را بحمد و ثنای او می گشودند ، و گویا از همان اوّل به حضرت آدم علیه السّلام طبق این روایت چنین القا گردید .

علاّمه ، سید علیخان ، شارح صحیفه سجّادیه : در شرح دعای اوّل چنین نقل نموده : روایت شده که چون خدای سبحان در آدم علیه السّلام روح دمید ، هنگامیکه راست شد و نشست ، عطسه کرد ، به او الهام شد که گفت :

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمینَ ،خداوند فرمود :« یَرحَمكَ اللّٰه یٰا آدَم » ای آدم خدا تو را بیامرزد.

پس نخستین حمد وسپاس او از بندگان بطور الهام واقع شده است !

و همچنین انبیاء عظام هر کدام بنا به مرتبه خود حمد خدایتعالی را بنحوی که قرآن مجید متذکّر است بجای می آوردند ،از جمله در داستان داود و سلیمان است، در آنزمان که خدایتعالی افاضه علوم بر آنها فرمود ، و بر یکی نیروئی بخشیدکه آهن را بدست خود نرم کند و بر دیگری دانشی عطا کرد که زبان طیور و حیوانات را درك کند ، سپس سپاس خود را چنین اظهار داشتند :

وَ قالا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي فَضَّلَنا عَلىٰ كَثيرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنينَ [۱]

« و گفتند: حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داد . »

البته این گونه تحمید و ستایش غیر از زبان انبیاء و اولیاء بر دیگری شایسته نیست !

حقیقت معنای حمد

بطوریکه بعضی از صاحبان تفاسیر در ذیل آیه شریفه « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ » متذکر شده اند : « حمد » در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیك اختیاری است ، یعنی: هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام دهد و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمهٔ اعمال نیك اختیاری است ، ما او را حمد و ستایش می گوئیم .

ولی « مدح » به معنی هرگونه ستایش است ، خواه در برابر یك امر اختیاری باشد یا غیر اختیاری باشد ، یعنی،حمد ستایش کردن است و مدح ستودن .

امّا ، مفهوم « شکر » از همه اینها محدودتر است ، تنها در برابر نعمتهائی شکر و سپاس می گوئیم که از دیگری با میل و ارادهٔ او به ما رسیده است ، و شکر از یك نظر عمومیّت بیشتری دارد ، چرا که شکر گاهی با زبان است و گاه با عمل ، در حالیکه حمد و مدح معمولا با زبان است .

۱- سوره نمل آیه ۱۵.

پس دربارهٔ حمد می توان گفت : چون آفرینش جهان در نزد پروردگار عالم بهیچوجه از روی اجبار و قهر نبوده ، و آنچه را که آفریده است صرفا از روی علم و اختیار بوده و همه عالمیان در برابر او خاضع و مقهورند ، لذا حمد وسپاس سزاوار او سبحانه و تعالی است ، همچنانکه در آغاز سوره فاطر می فرماید :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ جَاعِلِ الْمَلٰئِكَةِ رُسُلاً....

«سپاس مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمانها و زمین است ، خداوندی که فرشتگانرا رسولانی قرار داد که صاحب بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند ، او هر چه بخواهد در آفرینش می آفریند و می افزاید :»

و همچنین در آغاز سوره « سبأ » می فرماید :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْاٰخِرَةِ ....

« حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و سپاس از برای او است در سرای آخرت. »

در **تفسیر نمونه** ، در ذیل آیه شریفه آورده : در حالی که در سوره حمد تعبیر جامعی شده که همه این امور را در بر می گیرد « در این آیه شریفه چنین

می رساند که » حاکمیّت و مالکیّت هر دو جهان از آن اوست ! به این ترتیب هر نعمتی ، هر موهبتی ، هرفایده و برکتی ، و هر خلقت موزون و شگرف و عجیبی همه تعلّق به ذات پاك او دارد ، و به همین دلیل « حمد » که حقیقتش ستایش بخاطر « کارهای نیك اختیاری » است ، همه به او باز می گردد ، و اگر مخلوقاتی نیز شایسته حمد و ستایشند آنها نیز پرتوی از وجود او و شعاعی از افعال و صفات او هستند ، و در رابطه با همین معنا در جای دیگر می فرماید :

فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمٰوٰاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ.[1]

«بنابراین ، حمد و ستایش مخصوص خدا است ، پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار همه جهانیان .»

حمد و سپاس حقتعالی از بیان ائمه هدی (ع)

امام، **امیرالمؤمنین علی علیه السّلام** ، در اوّلین خطبه از « نهج البلاغه » بیان خود را به حمد وستایش باریتعالی افتتاح کرده و کتاب را چنین آغاز می کند :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَايَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ

۱- سوره جاثیه آیه ۳۶ .

«حمد و سپاس خداوندی را سزاست که همه گویندگان از مدح و ثنای او عاجزند و شمارندگان و حسابگران از شمارش نعمتها و بخششهای او درمانده اند ، و ادا نمی نمایند حق نعمت او را کوشش کنندگان. »

و نیز در خطبه دیگر چنین می فرماید:حمد خدائیرا که اوّل اشیاء است ، هیچ چیز قبل از او نبوده و آخر اشیاء است و هیچ چیز بعد از او نیست.

امام حسین علیه السّلام ، دعای خود را در روز عرفه به حمد و ستایش باریتعالی شروع کرده و چنین آغاز می کند :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضٰائِهِ دٰافِعٌ وَ لاٰ لِعَطٰائِهِ مٰانِعٌ.....

« سپاس مخصوص آن خدائیست که سلطان ملك وجود است ، و هیچکس در عالم ، سر از حکم و فرمانش نتواند کشید و عطا و بخشش او را منع نتواند کرد. »

سپس اضافه می فرماید: حمد خدائیرا که هیچ صانعی در آفرینش مانند صنع کامل او پدید نتواند ساخت، و اوست بی عوض بخشنده نعم بی پایان، و بر هر کار و بر هر چیز توانا است.

امام سجّاد علیه السّلام ، در آغاز کتابش « صحیفه سجّادیه » آمده است :

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الْاَوَّلِ بِلاٰ اَوَّلٍ کٰانَ قَبْلَهُ،و اَلْآخِرِ بِلا آخِرٍ یَکُونُ بَعْدَهُ ...

« سپاس خدائی را که اوّل است و پیش از او اوّلی نبوده و آخر است و پس از او

آخری نباشد »

و در بسیاری از خطبه های خود در ابتدا خدایتعالی را بر مضامین عالیه ای ستوده، که در ابتدای یکی از آنها بر وجه جالبی می فرماید :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدٰانا لِحَمْدِهِ ....

« سپاس خدائی را سزاست که ما را برای سپاسگزاری خود راهنمائی نمود ، »

و در آن خطبه توجّه خود را به معبود خود کرده ، چنین ادامه می دهد :

و تو راست سپاس ، سپاسی که برابر احسان و نیکوئیت باشد ، و تو راست سپاس ، سپاسی که بر رضا و خوشنودیت بیافزاید ، و تو راست سپاس ، سپاسی که نگهبانان از شمردن آن درمانده شوند ، و بر آنچه نویسندگان در کتاب تو ضبط نموده اند فزونی گیرد ، و تو راست سپاس ، سپاسی که حق و شایسته بزرگی ذات تو و بر عظمت و بزرگواری تو برابر باشد .

و آنقدر آنحضرت در بیانات خود در حمد و ثنای الهی کوشا بوده که توجه به آن برای اهل ایمان تعلیمات عالیه ای است .

اکنون اگر بخواهیم در بیانات ائمه هدی که هر یك در طریق حمد و سپاسگزاری اشاره به تعلیماتی نمودند ادامه دهیم ، خود کتاب جداگانه ای را در بر می گیرد ، چون این موضوع از نظر قرآن مجید بقدری مهم است که باید

مفسّران عالیمقام « تفسیر موضوعی » جداگانه ای برآن بنگارند ، و در اینجا مقدور نیست که بتوانیم حق این معنا را در اولین فقره از این دعا ادا نمائیم ، و تنها در پایان این بحث نظر خواننده را به بیانات امام ولیّ عصر «عج» در ارتباط به این موضوع جلب می نمائیم .

حمد و سپاس از بیانات امام زمان علیه السّلام

از آنجا که این دعای شریف مربوط به وجود مقدس امام ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه می باشد ، و در اولین کلام آن اشاره به حمد و ثنای حقتعالی شده است ، لذا از آنجهت که این موضوع درنزد آن بزرگوار کمال اهمیّت را دارد و خود آنحضرت بسیار در سخنان خود در ادعیه بیان حمد و سپاس را در مرتبه والائی قرار داده است ، بنابراین در اینجا اشاره به بیانات آن بزرگوار « در دعای افتتاح » [1] می شود تا اهمیت این موضوع کاملاً آشکار گردد ، همچنانکه در سرآغاز آن دعا عرض می کند :

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَفْتَتِحُ الثَّنٰاءَ بِحَمْدِكَ .

«خدایا ، سرآغاز بیانم را به حمد و سپاس تو می گشایم .»

با آنکه دعای افتتاح در اول به حمد و ثنای حقتعالی آغاز شده ، ولی در

۱- نگارنده در کتاب « بیان حقیقت » بیانات ولی عصر (ع) شرح دعای افتتاح ، بیانات گسترده ای دربارهٔ حمد و سپاس خدایتعالی از نظر قرآن مجید و در ارتباط با بیانات آقا امام زمان علیه السّلام آورده ، برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود .

خلال دعا امام علیه السّلام این معنا را مورد توجّه دقیق قرار داده و با بیانات گوناگون به حمد و سپاس خدایتعالی پرداخته است ؛ همچنان در پیرو سپاسهای خود عرض می کند :

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ بِجَمِیعِ مَحَامِدِهِ کُلِّهَا عَلیٰ جَمِیعِ نِعَمِهِ کُلِّهَا

« سپاس خدا راست به تمام ستودگیهایش همه و برتمام نعمتهای بیشمارش همه »

یعنی حمد خدایرا بجمیع اوصاف کمالیه اش ، و تمام خصلت های نیکویش همه و همه، و سپاس و ستایش او را بر آنچه موجب ستودن اوست ، و سپاس از جهت نعمتهای بیشمارش که بر خلق عالم ارزانی فرمود .

سپس امام علیه السّلام قسمتی از آنچه در این دعا موجب ستودن حقتعالی می باشد ، شرح می دهد که در اینجا از نظر اختصار به ترجمه چند جمله از آن اکتفا می کنیم ، و خواننده می تواند خود به سیاق کلام در آن دعا مراجعه نماید .

در یك سلسله مترادف عرض می کند :

سپاس و ستایش خدائی را که همسر و فرزندی نگرفته و او را در ملك وجود شریکی نیست (این طریق حمد و سپاس اشاره به یکی از آیات قرآنی است).

و سپاس و ستایش از برای خدائیست که در فرمانروائی و ملك داری منازع و ضدّی ندارد ، و کسی را یارای مخالفت با او نیست که بتواند دشمنی و عناد ورزد .

و سپاس و ستایش از برای خدائیست که نیست انبازی او را در آفرینش و نه مانندی در بزرگی و بزرگواری .

و سپاس و ستایش خدائی را که امر وفرمانش بر خلق آشکار است ، در جهان

آفرینش کارش هویدا و پدیدار می باشد ، و اوصاف و ستودگیهایش به لطف و کرم و بزرگیش نمایان است ، و دست عنایتش به عطا و بخشش بر خلق گشاده است ، گنجینه های رحمتش نقصان نپذیرد ، و از خزائن کرمش کاسته نشود .

و سپاس و ستایش از برای خدائیست که مالك ملك وجود و فرمانروای کّل در جهان آفرینش است ، آن خدائی که روان سازنده کشتیها و سفینه ها است و رام کننده بادها و پدید آورنده صبحگاهان و جزا دهنده در روز جزا و پروردگار جهانیان است .

و سپاس و ستایش از برای خدائیست که بردباری می کند با ما در حالیکه می داند مستوجب چه هستیم در کردارهای خود ، و اگر هر آینه بردباری او نبود ، جا داشت که هر آن مورد خشم و غضب او قرار گیریم .

و سپاس و ستایش از برای خدائیست که عفو می کند و در می گذرد از گناهان و از کردارهای زشت ما ، در حالیکه او قادر و تواناست که هرگونه ما را عقوبت کرده و به کیفر برساند .

و سپاس و ستایش از برای خدائیست که آفریننده خلق و گستراننده خوان روزی بر خلق و پدید آورنده سپیده دم است ، و او صاحب جلال و بزرگی و کرم و فضل و نعم است ، آن خدائیکه از دیده ها دور است و دیده نخواهد شد ، و به همه نزدیك است تا حّدی که راز نهان بر او عیان است ، و اوست برتر و بالاتر و بلند مرتبه و بزرگوار ! **(تمام این ستودگیها اشاره به آیات قرآنی است)**

و سپاس و ستایش از برای خدائیست که چون بخوانم او را و ندا کنم بسوی او جواب داده ، پاسخم گوید ، و هر عیب و نقص را بر من بپوشاند و زشتیها و بدیهای مرا آشکار نکند ، در حال آنکه من نافرمانی می کنم او را .

و سپاس و ستایش از برای خدائیست که در هم شکننده سرکشان و سرکوب کننده جباران و هلاك کننده و نابود کنندهٔ ستمکاران و کیفر رسانندهٔ ظالمان و فریاد رس فریاد خواهان و مرجع حاجت نیازمندان و محل اعتماد

و تکیه گاه اهل ایمان است .

و سپاس و ستایش از برای خدائیست که راهنمائی کرد ما را به توحید و دین و ایمان ، و اگر ما را ره نمی نمود راه را نمی یافتیم .

و این بود قسمتی از تعلیمات آموزنده امام علیه السّلام در طریق حمد و سپاس از خدایتعالی ، که در این بیانات بابی از توحید و معارف الهی گشوده شد، و تفسیر مختصری از آیه شریفه :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رِبِّ الْعٰالَمینَ

بیان گردید ، تا دانسته شود ، که چه اهمیّت خاصی اولین فقره در سر آغاز این دعا دارد که از اولین آیه « کلام اللّه مجید » اقتباس شده است .

نتیجه حاصله از اوّلین کلام !!

حقیقت امر آنستکه در اثر تراکم مطالب در بارهٔ حمد و سپاس الهی موفقیّتی حاصل نگردید که زیاده بر این در اولین فقره این دعا این موضوع گسترش یابد، و مسائل متعددی در این باره ناگفته ماند ، هنوز گفتگوهای بسیاری در مورد حمد هم در دنیا و هم در آخرت باقی مانده ، چه بسیار اخبار و احادیث در رابطه با حمد و سپاس الهی است که اوراق بسیاری از کتاب را در برمی گیرد .

ولی در اینجا از نظر نتیجه گیری گفته می شود : که خدایتعالی اهمیّت این موضوع را برای تمام مخلوقات با بیان دیگری آورده ، و حمد خود را توأم با

تسبیح ذکر کرده ، همانطور که در آیه معروف فرمود :

وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُم ...[1]

« و نیست چیزی جز آنکه تسبیح گوید به سپاس او ولی شما سپاس آنها را درک نمی کنید »

تمام موجودات در عالم از عالی و دانی ، اجسام و احجار و اشجار و غیره همه با زبان حال و زبان قال گویای حمد و ثنا و تسبیح و تنزیه و تهلیل و تقدیس الهی هستند.

همهٔ اشیاء و جمادات و نباتات در مرتبه ای که فهم ما از درک آن عاجز است گویا هستند :

« اَشْهَدُاَنْ لا اِلٰهَ اِلاّاللّٰه »

تمام گویا هستند :

« سُبْحٰانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ »

همه زمزمه می کنند :

« سُبْحٰانَ رَبِّیَ الاَعْلیٰ وَبِحَمْدِهِ »

همه با هم همصدا ، همه رو به سوی یك هدف ، همه یك قول مترنّمند :

« سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ »

۱- سوره اسری آیه ۴۴.

پس زنهار نکند که ما خاموش باشیم ، نکند که ما زبان را از ذکر و سپاس پروردگار بسته باشیم، نکند غافل و بـی خبر باشیم، چرا بـه آنچـه کـه در زمین و آسمان است همصدا نشویم ؟ « سُبحانَ اللّه » ما که بر آنها اشرف هستیم ، ما که از همه کاملتریم ، ما که موجودی هستیم که تمام آنچه در روی زمین خلق شده و حمد خدای را بجا می آورند برای ما بوجود آمده اند ، پس ما سزاوارتریم که بر حمد وثنای پروردگار سبقت جوئیم ، ما شایسته تریم بر آنکه هر آن و هر زمان خود را از سپاس و ستایش خدایتعالی باز نداریم !!

بنابراین ای خواننده دعا بسیار بجا و با مورد است که با امام خود اقتدا کـرده در سـرآغـاز این دعـا با تمام وجـودزبان خـود رابه کـریمـه«اَلْحَمْـدُ لِلّهِ رَبِّ العْالَمینَ» بگشائیم .

در اوّل ایـن کـتـاب در درس کلاس — استـاد سخن به بحث خود داد اساس
گفتا که بـه هـرزمان خدا را خوانید — آغـاز کنیـد راز خود را به سپاس

* * * * *

در حمد و ثنا هر آنکه سبقت جـوید — راهیست کـه راه انـبـیـا را پـویـد
ما را نَسَزد کـه بـوده بـاشـیم خموش — چون هر چه درعالم است حمدش گوید

* * * * *

این نکته بدان کـه خود بُوَد از اسرار — هر کـار کـه مـی کنـی درآن اوّل کار
آور به زبان حمدخدارا چـون «زار» — قولیست متـیـن زصالـحـیـن و ابرار

* * * * *

وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنٰا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَاٰلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً

« و درود و تحیّت فرستد خدا بر آقا و سرور ما محمد مصطفی پیامبرش ،
و نیز درود بر آل اطهارش و فرزندانش باد ، درودی فراوان و سلامی شایان . »

همانطور که ابتدای دعا ، امام علیه السّلام بیان خود را بحمد و سپاس پروردگاری اختصاص داده در پیرو آن کلام خود را به درود و تحیّت به رسول اکرم و خاندان گرامیش ادامه داده و بدینوسیله خود را برای ورود به میدان دعا آماده می سازد .

اظهار این درود از آنجهت است که : حمد وسپاس حقتعالی و صلوات بر محمد و آل او در آغاز هر دعا ، طبق بسیاری از روایات موجب اجابت دعا می گردد ، همانطورکه **امیرالمؤمنین علی علیه السّلام**در نهج البلاغه فرمود :

هرگاه تو را به خداوند سبحان حاجت و درخواستی باشد ، پس درخواست را به درود بررسول اکرم صلّی الله علیه و آله آغاز کن ، و آنگاه حاجت خود را بخواه ، زیرا خداوند بخشنده تر است از اینکه دو حاجت از او خواسته شود یکی از آنها « درخواست رحمت ودرود بر پیغمبر » روا سازد ، و حاجت دیگر داعی را روا نسازد .

و این مسلّم است که خدایتعالی تقاضای ارسال رحمت را بر حبیب خود می پذیرد و از برکت آن خواسته های دیگر را برآورده می کند .

و همچنین ، از **ابی عبدالله علیه السّلام**، منقول است :

هر کس اورا حاجتی به خدای عزّوجل باشد ، یا بخواهد دعا کند ، باید اوّل بر پیغمبر و آل او صلوات فرستد ، و بعد از آن دعا کرده و طلب حاجت نماید ، و دیگر بار ختم کند به صلوات بر محمد و آل او ، بدرستیکه خدایتعالی کریمتر است از آنکه قبول

کند هر دو طرف را و واگذارد میان را !!

و سرّ دیگر اینکه در طلب حاجات که گفته اند : باید ابتدا به حمد و سپاس و صلوات بر رسول و آل او دعا را آغاز کنند ، شاید چنین باشد که : داعی در عین حال مناجات با پروردگار و عرض حاجات در مقام توسّل برآمده و در واقع دستور الهی را انجام داده است .

* * * * *

ورود در دعا با ذکر درود به رسول اکرم

یکی از شرایط استجابت دعا قبل از بیان حوائج فرستادن صلوات بر محمد و آل اطهار او می باشد ، که اصلاً این خود دستوری از جانب حقتعالی است که قرآن مجید خطاب به اهل ایمان اعلامیه ای در این مورد صادر کرده و می فرماید :

اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلٰئِکَتَهُ یُصَلّوُنَ عَلَی النَّبیِّ یٰاَیُّهَاالَّذینَ اٰمَنوُا صَلّوُا عَلَیْهِ وَ سَلِّموُا تَسْلیماً [۱]

« همانا خدا و فرشتگان درود فرستند بر پیغمبر عالیمقدار، ای کسانیکه ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید . »

۱- سوره احزاب آیه ۵۶ .

این آیه شریفه تفسیر گسترده ای دارد که در بخش چهارم همین کتاب که دربارهٔ درود و تحیّت به رسول اکرم و خاندان گرامی او می باشد ، بیان آن خواهد آمد.

امّا در شرح این فقره که درود توأم با سلام برآن بزرگوار ذکر شده ، و داعی عرض می کند :

وَ صَلَّیَ اللّٰهُ عَلیٰ سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ وَ اٰلِهِ وَسَلَّم تَسْلیماً

در اینجا بحث در مورد همان متمم فقرهٔ دعا و متمم آیه شریفه است ، که پس از امر به فرستادن درود امر به گفتن سلام شده و می فرماید :

وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً

در **تفسیر نمونه** ، در ذیل آیه شریفه در رابطه به این معنا آورده است :

در اینکه میان « **صَلّوا** » و « **سَلِّمُوا** » چه فرقی است ، مفسّران بحثهای مختلفی دارند ، آنچه مناسبتر با ریشه لغوی این دو کلمه ، و ظاهر آیه قرآن به نظر می رسد ، این است که : « **صَلّوا** » امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است ، امّا : « **سَلِّموا** » یا به معنای تسلیم در برابر فرمانهای پیامبرگرامی اسلام است، چنانکه جائی می فرماید :

ثُمَّ لایَجِدُ وافی اَنفُسِهِمْ حَرَجاًمِمّا قَضیتَ وَ یُسَلِّموا تَسْلیماً [۱]

« مؤمنان کسانی هستند که به داوری تو تن دهند ، و حتی در دل ازقضاوتت

۱- سورهٔ نساء آیه ۶۵ .

کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند »

چنانکه در روایتی از امام صادق علیه السّلام می خوانیم : ابوبصیر ، از محضرش سؤال کرد منظور از «صلات» بر پیامبر را فهمیده ایم ، امّا معنی تسلیم بر او چیست؟ امام فرمود : منظور تسلیم بودن در برابر او در هرکار است

و یا به معنی، سلام فرستادن بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به عنوان :

(السَّلام عَلَیکَ یٰارَسُول اللّه)

و مانند آن می باشد که محتوایش تقاضای سلامت پیامبر از پیشگاه خداوند است .

بنابراین ، این فقره از دعا یك جنبه زیارتی دارد که داعی سرآغاز به رسول اکرم و آل او علیهم السلام همگی درود فرستاده و عرض سلام می کند ، و این معنا بقدری واجد اهمیت است که خدایتعالی در قرآن مجید در چند مورد اشاره به آن فرموده ، و حتی بعضی از انبیاء خود را به کلمهٔ سلام ثنا گفته است ، و جائی هم عمومیّت داده ، می فرماید : وَ سَلامٌ عَلَیٰ اَلْمُرسَلین.[1] «سلام بر همه رسولان و پیمبران باد.»

امّا ، آنچه در این مورد قابل توجه است ارتباط مستقیم این معنا به فقره مورد شرح است که خدایتعالی در جائی می فرماید :

سَلامٌ عَلیٰ اِلْ یٰاسینَ [2]

۱- سورهٔ صافات آیه ۱۸۱ .

۲-سوره صافات آیه ۱۳۰ .

بعضی از مفسّران چنین گفته اند که اِل یاسین، مراد آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله است ، و نگارنده در کتاب مقام ولایت در شرح زیارت جامعه کبیره این معنا را بر وجه گسترده ای آورده است برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

از جانب حق رسید این گونه پیام — شد مسئله در دو جمله یکباره تمام
باید به رسول و هم بر آل اطهار — ارسال درود کرد و اظهار سلام

* * * * *

جائیکه خدا بر او فرستاده درود — این امر گرانبهاست در حدّ وجود
اهداء تحیّت و سلام و رحمت — شایسته بُوَد چنانکه بس دارد سود

* * * * *

بهتر به فرشتگان هم آواز شوید — با آنچه خدای گفته دمساز شوید
یعنی که به گلرخان فرستید سلام — با « زار » در این مرحله همراز شوید

* * * * *

اَللّٰهُمَّ لَكَ اَلْحَمْدُ عَلىٰ مٰاجَرىٰ بِهِ قَضٰائُكَ فِى اَوْلِيٰائِكَ الَّذين اَسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ و دينِكَ.

« خدایا حمد وسپاس از برای تو است برآنچه تقدیر فرمودی ، و جاری شده است حکم تو در قضا و قدر در بارهٔ دوستان و محبّانت ، برآنانکه وجودشان را برای حضرتت خالص و برای دینت مخصوص گردانیدی »

امام علیه السّلام ، در پیرو سپاسگزاری از حقتعالی و درود به رسول اکرم و آل اطهارش ، باز رشته کلامرا به حمد و سپاس معطوف داشته و شکر گزاری می کند ، از اینکه خدایتعالی اولیاء خود را با تمام مشکلاتی که در تحوّل مقدرات و جریانات برنامه ریزی الهی و تمام مراحل آزمایشی که در قضا و قدر داشته اند ، آنانرا برای خود و برای دین خود خالص و مخصوص گردانیده است .

و این سپاسداری شامل تمام انبیاء و اولیاء حق می شود ،بخصوص درجمله :

اَلَّذينَ اَسْتَخْلَصْتَهُم لِنَفْسِكَ وَ دينِكَ ،

که معلوم می دارد این معنا متوجه رسول اکرم و اوصیاء گرامی او می باشد ، آنانکه وجودشان برای اهل عالم نعمت بوده ، و خدایتعالی آنها را برای خود و دین خالص خود مخصوص گردانیده است .

اشاره ایکه در این بند از دعا در بارهٔ حکم الهی در مورد سرنوشت و تقدیرات جاری در زندگانی آن بزرگواران شده است ، با آن سوابق تاریخی که هر یك آنان در هر دوران برای انجام وظیفه خود و برای برقرای دین حق داشته اند ، معلوم

می دارد که آنان بـا چـه سختیهـا و مشقّات مبتلا و مواجه بوده اند ، همانطور که داستـان زندگی هر یك از آنهـا را شنیده اید !! بخصوص که از همـان اوّل برای اعلام دین حق ، رسـول اکرم با چه مشکلاتی گریبـانگیر بود ، و با آن همه سـتیـزگیـها و جنگ و جدالها چقدر آن بزرگوار تحمل و بردباری نمود ، و همانگونه هم اوصیاء گرامی او هر یك در دوران خود بسیار با مصائب و ماجراها برخورد داشته اند ، و همه در جریان قضا و قدر برای برقراری دین خدا ، آنقدر خالصانه کوشیدند و مبارزه کردند تا به مقام شهادت نائل شدند ، و همچنان از تمام آزمایشهای الهی برآمدند که ذکر بلا و مصائب هر یك کتاب جداگانه ای را در بر می گیـرد پس آنانند کـه خدای تعالی برگزید و پاك وخالصشان گردانید تا دین حق را نگه دارند .

دین خالص باید بوسیله بندگان مخلص ارائه شود !

قبلاً باید این توجـه را حاصل کرد کـه خدایتعـالی برای شناسـائی خود مقرراتی را وضع کرده و کیش و آئینی برای بندگان قرار داده ، تا با روش صحیح و دین پاك و خالص به اطاعت او گرایند و معرفت حاصل نمایند ، و اشاره این معنا را در خالص بودن دین از جهت مخصوص اختصاص به خود داده و جائی می فرماید :

أَلَا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخَالِصُ [1]

« آگاه باشید که دین خالص از برای خداست ! »

۱- سوره زمر آیه ۳ .

اکنون باید دید که این دین خالص و پاك چـه دینی می باشد ، و چه کیش و آئینی مورد قبول اوست ، چون همانطور که می دانید دامنه ادیان بقدری وسیع است که از میان همه خدایتعالی تنها یکی را انتخاب و به عنوان دین خاتم خود پذیرفته است ، همچنانکه می فرماید :

اِنَّ الدّینَ عِندَ اللّهِ الاِسْلامُ [۱]

«دین در نزد خدا اسلام است و تسلیم بودن در برابر حق »

البتـه بحث در این معنا بسیار گسترده است ، همینقدر متذکر می شویم که خدایتعالی در تأیید این موضوع در جای دیگر می فرماید :

وَمَنْ یَبتَغِ غَیْرَ الاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ ... [۲]

« اگـر کـسی غـیـر از اسـلام دین دیگری اخـتـیـار کند ، هرگـز از او پذیرفته نیست . »

پس در اینجا باید دقتی بعمل آید که در ارتباط با فقره مورد شرح :

الَّذینَ اسْتَخْلَصْتَهُم لِنَفسِكَ وَدینِكَ ،

آیا چه کـسانی مـأمـوریّت حاصل کـرده اند کـه دین پاك و خـالص خدایتعـالی را با بندگان ارائه دهند ؟

۱- سوره آل عمران آیه ۱۹ .

۲- سوره آل عمران آیه ۸۵ .

قرآن مجید این معنا را روشن می دارد و در جائی خطاب به رسول اکرم چنین می فرماید :

قُلْ اِنیّ اُمِرتُ اَنْ اَعْبُدَاللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ الدّینَ [۱]

« بگو : من مأمورم که او را پرستش کنم در حالیکه دینم را برای او خالص نمایم . »

حال در شرح این بند از دعا این معنا حاصل می شود که : خدایتعالی این شایستگی را به پیغمبر گرامی خود عطا فرموده و او را برای خود و برای ارائه دین پاك و خالص خود برگزیده ، همچنانکه در جای دیگر صریحاً اعلام می فرماید :

هُوَالّذی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقّ لُیظْهِرَهُ عَلیَ الّدینِ کُلّه ... [۲]

« او کسی است که رسولش را با هدایت و آئین حق فرستاد تا او را بر همه دین و آئین ها غالب گرداند »

البته اوصیاء آن بزرگوار ، ائمه هدی علیهم السّلام برای برقراری این دین هر یك به نوبه خود بسیار کوشیده اند ، و برنامه هائی انجام داده اند ، و بعداً در همین کتاب در شرح فقرات دیگر بیابد ، که مأموریتی بزرگ بعهده خاتم اوصیاء امام زمان علیه السّلام واگذار شده که این دین پاك و خالص و این دین ناب محمدی را برقام

۱. سوره زمر آیه ۱۱ .

۲. سوره توبه آیه ۳۳ .

ادیان غالب سازد و در انقلاب عظیم خود حکومت واحده جهانی را برمبنای این دین تأسیس و دولت کریمه ای تشکیل دهد .

صد شکر که دین حق بما گشت عیان — آن دین که رسول خاتم آورد میان
محبوب خدا و رستگار دو جهان — آنکس که بر این دیانت آرد ایمان

* * * * *

خالص بُوَد آن دین که خدا داد نشان — غالب شود آن بر همه کیش و ادیان
آنروز که منجی جهان کرد ظهور — هر مؤمن مخلصی درامن است و امان

* * * * *

شك نیست اگر کسی خدا دارد دوست — با پیروی رسول دینش نیکوست
خواهی شنوی سرِّ حقیقت از « زار » — ایمان به دین حق اطاعت از اوست

* * * * *

اِذِاخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مٰا عِنْدَكَ مِنَ النَّعِيمِ الْمُقِيمِ الَّذِي لَازَوَالَ لَهُ وَلَا اِضْمِحْلَالَ بَعْدَ اَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهدَ فِي دَرَجَاتِ هٰذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَ زُخْرُفِهٰا وَ زِبْرِجِهٰا فَشَرَ طُوالَكَ ذٰلِكَ [1]

« چون اختیار نمودی و برگزیدی برای ایشان بسیاری از نعمتهای پاینده را که در نزد تو جاودانی است و هیچ زوال و فنائی برآن نعمتها نیست ، بعد از آنکه شرط کردی و پیمان بستی برآنان که پارسائی کنند و از مقام و ریاستها و از زینت و آرایشهای این دنیای پست کناره جوئی نمایند ، پس ایشان هم بر این شرط متعهد شده و پذیرفتند » .

پاداش مأموریّتهائی که به اولیاء حق داده شده است .

امام علیه السّلام ، بعد از آنکه سپاس می کند خدا را از اینکه انبیاء و اولیاء خود را در مقام خلوص در مسیر قضا و قدر مأمور برنامه ریزی برای اقامه دین حق کرده ، سپس ادامه سپاس را بر اجر جزیل که برای آنان مقرر فرموده می نماید ، و در این معنا بابی را از پاداش انبیاءو اوصیاء علیهم السّلام می گشاید ، یعنی چنین اشاره می فرماید : که خدایتعالی در مقابل آنهمه زحمات طاقت فرسا و در برابر آنهمه تحمّل و صبر و بردباری در مصائب و ماجراهای وارده بر ایشان برای برقراری دین

۱-جزیل ، به معنی عطا و بخشش بسیار است - زخرف ، در اصل به معنی زینت و خانه های پر نقش و نگار است و انواع وسائل تجمّلی را در دنیا (زخرف) گویند ، و همچنین ، به معنی کار و یا سخن بیهوده است ، همچنانکه سخنان فریبنده را «مزخرف» گویند ، و این معانی اشارات قرآنی دارد - « زبرج » : به معنی ، آرایش و زینت از جواهر و غیره است .

حق ، بهترین نعمت پاینده و جاودانی خود را برای آنان آماده و مهیّا کرده است ، که اگر بخواهیم این نعمت ها را برشماریم ، باید وارد بهشت شویم ، و جایگاه آنانرا درآن مقام ببینیم ، تا بتوانیم در اینجا توصیف نمائیم .

شاید همین یك اشاره کافی باشد که خدایتعالی در جائی می فرماید :

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ [1]

« بشارت می دهد پروردگار آنها را به رحمتی از ناحیه خویش ، و خشنودی و باغهای بهشتی که در آن نعمتهای جاودانه دارند ، و همواره تا ابد در این باغها در لابلای این نعمتها خواهند بود ،همانا که اجر و پاداش خداوند بسیار بزرگ است ! »

بطوریکه صاحبان تفاسیر از معروفترین کتب اهل سنّت نقل کرده اند، این آیه در مورد علی علیه السّلام نازل شده ، هر چند مفهوم آن عام و گسترده است.

البته این گوشه ای از نعمتهای حقتعالی برای پاداش انبیاء و اولیاء و برگزیدگان است ، و آیات بسیاری از قرآن مجید شاهد این معنا می باشد که در اینجا مجالی برای تفسیر آنها نیست ، چون ذکر بعضی از نعمت های الهی مخصوص در مورد برگزیدگان با توجه به آیات مربوطه نمی توان به قالب الفاظ درآورد ، و گاهی هم از همان معنای ظاهری مقدور نیست که مفهوم کلّی بدست آورد ، چون ، اصولاً

۱- سوره توبه، آیات ۲۱ و ۲۲ .

در نظام حقیقی و واقعی در دار آخرت و موهبتهای الهی در اعطای نعم بیشمار غیراز نعمتها و بخشش هائیست که در این دنیا بکار می رود ، بطور مثال خدایتعالی در توصیف مقام اولیاء خود در بهشت می فرماید :

وعده داده است خدا به اهل ایمان «جنّات عدن» باغهائی که در زیر بنگاه درختهای آن نهرهائی جاری است و مسکن های پاکیزه ای برای آنان آماده پذیرائی است ، سپس در پیرو آن می فرماید :

وَ رضوانٌ مِنَ اللّٰهِ اَکْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوزُ الْعَظیمُ [1]

« و رضا و خشنودی خدا از همه اینها بالاتر است و پیروزی بزرگ همین است »

در مقدمه آیه شریفه که اشاره به جنّات عدن شده است ، در حدیثی از پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمده است که فرمود :

« عدن » آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آنرا ندیده و به فکر کسی خطور نکرده ، و تنها سه گروه درآن ساکن می شوند ، پیامبران و صدّیقان و شهیدان .

امّا شاهد کلام در جمله : « وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّٰهِ اَکْبَرُ »

می باشد؛ که گفته اند : هیچکس نمی تواند آن لذّت معنوی و احساس روحانی را که

۱- سوره توبه آیه ۷۲ .

به یك انسان به خاطر توجه رضایت و خشنودی خدا از او ، دست می دهد توصیف کند.

به گفته بعضی از مفسران ، چنین گوشه ای از این لذّت روحانی از تمام بهشت و نعمتها و مواهب گوناگون و رنگارنگ بی پایانش برتر و بالاتر است .

اکنون با توجه به بند مورد شرح در این دعا ، این مقام و درجات در مقابل همان پیمانی است که اولیاء حق از روز ازل با خدایتعالی بسته و با هرگونه قضا و قدر تن در داده اند ، و زهد و پارسائی را پیشه خود ساخته و از لذّات و زر و زیور و زینت این دنیای دنی پست چشم پوشی کرده اند (دنیائیکه زندگانی درآن غیر از لهو و لعب چیز دیگری نیست)

دنیائیکه دوستی با آن زیر بنای کّل خطا و گناهکاری است ، دنیائیکه دل بستن برآن بسیار ناپسند و ارزش مردار گندیده ای ندارد ، دنیائیکه تنها فایده زندگانی در آن اطاعت از امر پروردگار است که موجب برداشت زراعت نیکو در امر آخرت می باشد .

آری کسیکه بی اعتنائی بر مقامات و ارزشهای دنیائی کند ، و از امر وفرمان حقتعالی سرپیچی نکند ، و بعهد خود وفا نماید ، حق مسلّم برای او اجر وپاداشی عظیم است ، همانطور که در بند مورد شرح خواندید: لَهُم جَزیلَ ما عِندَكَ مِنَ النَّعَیم المُقیم. قرآن مجید هم این معنا را بر وجوه گوناگون تأیید کرده می فرماید :

لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا ...[1]

۱- سوره آل عمران آیه ۱۹۸ .

لَهُمْ دُارالسَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... [۱]

لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغفِرَةٌ وَرِزقٌ كَرِيمٌ. [۲]

لَهُمْ فيها نَعيمٌ مُقيمٌ. [۳]

« از برای آنهاست باغهائی که آب روان در زیر درختان آن جاری است و در آنجا جاوید بمانند . »

« از برای آنان است ، سرای سلامت از تمام آفات در نزد پروردگارشان . »

« از برای آنهاست در نزد پروردگارشان مقامهای ارزنده ای ، و آمرزش و روزی نیکو و خوشگوار . »

« از برای آنان است نعمتهای جاوید و پایدار که هرگز انقطاع در آنها حاصل نگردد . »

عهد وپیمانی که خدایتعالی بر اولیاء خود بسته است !

اینکه گفته شد ، خدایتعالی در مقابل شرط و عهدیکه به بندگان برگزیده خود بسته است ، اجری عظیم به آنها کرامت می فرماید ، و شرح این معنا گذشت که چه مقاماتی برای آنان آماده است ، اکنون این سئوال پیش می آید : که آن پیمان چگونه عهدی بوده ، و چگونه آنان آن شرایط را پذیرفته اند ؟!

بطور کلّی اگر این موضوع را توجه داشته باشید : خدایتعالی قبل از ایجاد زمین و قبل از خلقت اهل عالم در زمین ، مقدّرات همه چیز و هر کس را در

۱- سوره انعام آیه ۱۲۷ .

۲- سوره انفال آیه ۴ .

۳- سوره توبه آیه ۲۱ .

لوح محفوظ ثبت کرده و از علم او گذشته است که چه حوادث و ماجراهائی و چه وقایع و اتفاقاتی و چه صنایع و اکتشافاتی در عالم روی می دهد ، چون این موضوع در یك برنامه ریزی قبلی مطرح و انجام پذیرفته است ، و از نظر اینکه سیر دوران اثری در تحوّل برنامه الهی ندارد و اصلاً زمان از بُعد خاص خود از نظر خدایتعالی مفهومی ندارد ، لذا هر واقعه و اتفاقاتی به موقع خود در مسیر حرکت ظهور خود را آشکار می سازد .

بطور مثال توجه به این آیه شریفه این معنا را کاملاً روشن می نماید ، که می فرماید :

مِنَ ٱلْمؤمنينَ رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مٰا بَدَّلُوا تَبْديلاً .[1]

« در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند ، بعضی پیمان خود را به آخر بردند ، و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در پیمان خود نداده اند . »

حال باید دید این مردان مؤمن یا صاحبان مقام بالا از پیمبران و اولیاء حق، چگونه ودر چه زمان این پیمان را با خدا بستند !! اکنون برای تثبیت این معنا و ارتباط آن با بند مورد شرح به روایتی که در بعضی از تفاسیر معتبر آمده اشاره خواهیم کرد .

یکی از دانشمندان معروف اهل سنّت ، (حاکم ابوالقاسم حسکانی)

۱- سوره احزاب آیه ۲۳ .

به اسناد خود از علی علیه السّلام نقل می کند ؛ که فرمود : این آیه دربارهٔ ما نازل شده است ، و من بخدا همان کسی هستم که انتظار شهادت را می کشم ، و هرگز در روش خود تغییر نداده بر سر پیمان ایستاده ام .

بنابراین معلوم می شود که خدایتعالی با تمام اولیاء خود قبلاً پیمان و عهد خود را در مصائب و بلّیات وارده بر ایشان بسته است ، همچنانکه در تفسیر صافی آمده است :

امام حسین علیه السّلام ، هر کدام از یاران او که می خواستند به میدان نبرد بروند و با او وداع می کردند ،آن بزرگوار در پاسخ سلام و وداع آنان همین آیه مورد تفسیر را تلاوت می فرمود .

پس اینکه در این بند از دعا مقام آن بزرگواران را در نعمتهای بزرگ جاوید اشاره به شرط و عهدی می کند که به آن وفادار بودند از همین جهت است که قبلاً آنان در عهد و پیمانهای خود متعهد شده اند .

اکنون باید دانست ، که آیا زمان این عهد در بدو خلقت بوده ، یا آنکه در عالم ارواح واقع شده که خدایتعالی با ارواح مقدسه ایشان میثاق بسته است .

آنچه که می توان در این زمینه از گفتار الهی و بعضی از روایات استفاده کرد ، همان بیان آیهٔ شریفه است که فرمود :

و اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنی اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُم وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِم اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالوا بَلٰى شَهِدنا ... [1]

۱- سوره اعراف آیه ۱۷۲ .

« بخاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ذرّیه آنها را برگرفت ، و آنانرا گواه بر خویشتن ساخت و فرمود آیا من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند : آری [۱] »

با آنکه در تفسیر این آیه شریفه گفتگوهای پر سر و صدا و جنجال برانگیزی در میان مفسّران بوجود آمده است ، ولی در حقیقت می توان گفت : که این آیه اشاره به توحید فطری و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است .

و بنابر آنچه که بعضی از صاحبان تفاسیر گفته اند : این معنا روشنگر آنستکه : اگر خدایتعالی ایشانرا به صورت ذرّه هائی از پشت و صلب آدم برگرفته و آنها را بروجود خود آگاهی داده است ، حتماً لازمه این اطلاع و آگاهی یك شعور باطنی و یا عوامل خود آگاهی و یا عقل است که بدون آن امکان چنین پیمانی متصوّر نیست ، و در این صورت هرگونه عهد و میثاق مخصوص هم با بندگان برگزیده خدا امکان پذیر است ، و تنها خدایتعالی بر این امر آگاه است .

۱. نگارنده در کتاب « حقیقت روح » در مورد این آیه شریفه با اشاره به تفاسیر بحث جالبی آورده ، برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود .

عهدیکه خدا بـر اولیـاء خـود بست آن عهد چو پا بجـاست از روز الست
شرطی کـه تـو بینـی ، متقابل باشد از هر دو طـرف نباشدش بیم شکست

* * * * *

آن یك بدهد وعـده بـه جنـات نعیم و آن یك به بلا و هر مصیبت تسلیم
در اجـر جـزیـل گفتگو شد بسیـار هـر یك به وفای عـهد خود بوده علیم

* * * * *

آنکس که اطاعت از خـدا کرد چنین در صدر بهشت می شـود جـایـگزین
شرط است وفـا بعـهد در عـالم عشق کاریست که «زار» می کند روی یقین

* * * * *

وَ عَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ .

« و تو هم می دانستی که ایشان به عهد و پیمان خود وفا خواهند کرد ، پس از آنان پذیرفتی و ایشانرا مقبول و مقرّب درگاه خود ساختی . »

انبیاء و اولیاء همه بعهد خدایتعالی وفا کردند !

این موضوع عطف به فقره قبل است که داعی عرض می کند : خدایا آنزمان که با برگزیدگان خود پیمان و میثاق بستی، خود دانستی که ایشان به عهد و پیمان خود وفا خواهند کرد .

این بیان اشاره به چند آیه شریفه است که جائی می فرماید :

وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ میثاقَ النَّبِیینَ لَمٰا اتَیتُکُمْ...[۱]

وَ اِذْ اَخَذنٰا مِنَ النَّبِیّینَ میثٰاقَهُم وَ مِنكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرٰاهیمَ وَ مُوسیٰ وَ عیسَی ابنِ مَرْیَمَ ...[۲]

« و یاد کن ای محمد (ص) هنگامی را که از پیمبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم .... »

نخست در آیه تمام پیمبران را مشمول پیمان کرده و سپس از پنج پیامبر اولوالعزم

۱. سوره آل عمران آیه ۸۱ .

۲. سوره احزاب آیه ۷ .

نام می برد که در آغاز آنها پیامبر اسلام به خاطر شرافت و عظمتی که دارد و بعد ازآن از چهار پیامبر دیگر به ترتیب زمان ظهور ایشان .

و این همان پیمانی می باشد که از روز الست گرفته شده است که خدایتعالی هم دانسته است ؛ آنها بعهد خود وفا خواهند کرد ، و در زمره کسانی هستند که عهد شکنی نخواهند کرد ، همچنانکه در جای دیگر در کلام خود فرمود :

الَّذينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّٰه وَلاٰ يَنْقُضُونَ الْميثاقَ . [1]

« آنانکه وفا کنند به عهد خدا و نشکنند پیمان را ، در بهشتهای عدن درآیند . »

لذا ، با توجه به بند مورد شرح خدایتعالی عهد و پیمان ایشانرا پذیرفت ، و امر هدایت و رهبری آنانرا مقبول درگاه خود ساخت ، و اختیار کرد ایشانرا برای پیشوائی بندگان ، و آنانرا در مقام اوّلین گروه مقّربین خاص دربار خود قرار دارد ، همچنانکه در شأن آنها فرمود :

وَ السّٰابِقُونَ السّٰابِقُونَ ، اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ... [2]

« آن پیشگامان « پیشی گیرندگان » مقرّبان درگاه الهی هستند ، که جنّات نعیم برای آنان آماده است. »

در ذیل آیه شریفه در تفاسیر روایاتی نقل کرده اند حاکی از اینکه :

۱. سوره رعد آیه ۲۰ .

۲. سوره واقعه آیه ۱۱ .

مقرّبان درگاه الهی که سبقت گرفتگان در طاعت و ایمان به خدا می باشند ، آنان انبیاء و اوصیاء خاص ایشانند .

شیخ طوسی، در امالی به سندی از ابن عباس نقل می کند که گفت : از رسول خدا معنی آیه شریفه را پرسیدم ، فرمود : جبرئیل به من گفت : اینان عبارتند از علی و شیعیان او ...

آری علی و شیعیانش جلوتر از امّتهای دیگر به بهشت در می آیند ، و به کرامت و احترامی که نزد خدا دارند مقرّب درگاه خدا می باشند ، و همچنین خدایتعالی در باره خصوصیت و جایگاه مقرّبون و اعطای نعمت بر آنان در بهشت در آیه دیگر می فرماید :

عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ .[1]

« مقربان از چشمه « تسنیم » در بهشت می آشامند ! »

و این آیه شریفه تفسیر جداگانه ای دارد که در اینجا تنها به یك روایت اشاره می شود : **علی بن ابراهیم** در تفسیر خود آورده است « مقرّبون » محمّد و ائمه هدی علیهم السّلام هستند .

همچنانکه در زیارت جامعه کبیره می خوانید :

وَ اَشْهَدُ اَنَّكُمُ الْائِمَّةُ الرّاشِدُونَ الْمَهدِيُّونَ ... الْمُقَرَّبُونَ ،

گواهی می دهم که شما پیشوایان صوابکار ، رهبران راه رشد و سعادت

۱ . سوره مطففین آیه ۸۳ .

و براه حق راه یافته اید ، و معصوم و گرامی و مقرّب درگاه الهی می باشید .

بنابراین در جمله اخیر از فقره مورد شرح که فرمود :

فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبتُهمْ ...

معلوم گردید چه کسانی در زمرهٔ مقرّبان درگاه الهی هستند .

آنان که مقربان درگاه شدند — با جمله انبیاء همراه شدند
کردند وفا بعهد از روز الست — گویا به حقیقت همه آگاه شدند

* * * * *

آنکس که لباس عافیت را پوشد — باید که به جهد در تقرّب کوشد
چندان بکند تلاش در امر وصال — تا آنکه شراب ناب کوثر نوشد

*****

گویند بُوَد طاعت آنکس مقبول — که کرده مقام خود به نزدیك وصول
بهتر که کنیم در ره قرب تلاش — کاریکه به نزد « زار » باشد معقول

* * * * *

وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِي

«و مقدم داشتی از برای ایشان نام نیك و بلند ، و ذکر خیر و تعریف و تمجید بس آشکار»

برگشت اصل مطالب متوجه به مقام امام (ع) است.

این نکته را باید توجه داشت : در هر بندی از این دعا که در بارهٔ انبیاء عظام مطالبی آمده است برخورد و برگشت آن مطالب به وجود مقدّس خاتم انبیاء و همچنین اوصیاء گرامی او می باشد ، و در کّل مضامین عالیه این دعا توجه به مقام والای ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین ضروری و لازم است ؛ بخصوص آنکه باید دانست : نتیجه حاصله در شرح هر فقره از دعا مربوط و متوجه به وجود مقدس امام زمان علیه السّلام می باشد ، چون آن بزرگوار بطور کلّی قائم مقام تمام انبیاء و اوصیاء ایشان است .

و باید خواننده این توجه را داشته باشد که هر چه می خواند بی ارتباط بوجود آن بزرگوار نیست ، حتی اگر چیزی در بارهٔ زمین و آسمان می خواند ، باید بداند : که بواسطه وجود او زمین وآسمان برقرار است !!

اکنون در همین بند مورد شرح که می خوانید :

وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ العَلِي ...

با آنکه این عبارت درباره عموم انبیاء ایراد شده است ، ولی آنقدر معنا گسترده می باشد که ارتباط آن بوجود مقدس رسول اکرم و ائمه هدی (ع) بسیار ظاهر و آشکار است .

همچنانکه می بینید در قرآن مجید اشاره به مقام والای آن بزرگواران

شده، و در رابطه با این معنا ، نگارنده ، در کتاب **«مقام‌ولایت»** در شرح زیارت جامعه کبیره چند صد آیه از کتاب آسمانی را در تطبیق به شرح فقرات زیارت در شأن آن بزرگواران با ذکر سند آورده است ، و همچنان نکات برجسته ارتباط قرآنی را درباره آنان متذکّر شده است.

آنجا که خدایتعالی درود ورحمت برآنان می فرستد ، آنجا که رجس و پلیدی را از آنها دور داشته و آیه تطهیر را درباره آنان نازل می کند ، آنجا که پس از بیان ارسال آنهمه رسول مقام رسالت را به پیغمبر خاتم ختم می کند ، آنجا که کامل می کند دین خود را بوسیله انتصاب جانشین رسول و نعمت خود را بر اهل عالم تمام می کند ، و خلاصه آنجا که وجود امام غائب را در روی زمین به جهانیان اعلام می کند تا دانسته شود که زمین هیچگاه از حجّت خدا خالی نخواهد بود .

پس بطور کلّی اینها مسائلی است که خدایتعالی نام آنها را بلند کرده و شهره آفاق ساخته است ، و به ظهور حجّت و ولّی خود ، والائی مقام آن بزرگواران بر تمام افراد جهان آشکار و هویدا گردد .

معرّفی انبیاء گرام از جانب خدایتعالی در قرآن مجید

قبلاً در این مورد گفته می شود : که مدح و ثنا دربارهٔ انبیاء و اولیاء الهی عبارت است از ستودن آنها در مقابل صفات نیك اعم از اختیاری و غیر اختیاری و توصیف آنها به نیکوئی و والامقامی ، و اگر این ثنا از طرف خدایتعالی باشد بهترین مرتبه کمال برای ایشان است .

امّا ارتباط مستقیم در بند مورد شرح از این دعا به آیات بسیاری از قرآن

مجید است که خدایتعالی از انبیاء خود به نیکوئی و صداقت و خیر وسعادت و والامقامی یاد کرده ، و ایشانرا به هرگونه فضیلت بر عالمیان برتری داده است ، که برای نمونه به چند آیه زیر توجّه نمائید تا این حقیقت روشن گردد :

وَ اذْکُرْ فی الْکِتٰابِ ابْراٰهیمَ اِنَّهُ کٰانَ صِدیقاً نَبِیّاً . [۱]

« و در این کتاب « قرآن » از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود . »

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتٰابِ مُوسیٰ اِنَّهُ کٰانَ مُخْلِصاً وَ کٰانَ رَسُولاً نَبِیّاً . [۲]

« در این کتاب آسمانی از موسی یاد کن که او مخلص و رسول و پیامبر والا مقامی بود . »

وَ اذْکُرْ فِی الکِتٰابِ اِسمٰعیلَ اِنَّهُ کٰانَ صٰادِقَ الْوَعْدِ وَ کٰانَ رَسُولاً نَبِیّاً . [۳]

« و یاد کن در کتاب آسمانی اسماعیل را که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر عالیمقامی بود . »

وَ اذْکُرْ فِی الکِتٰابِ اِدریسَ اِنَّه کٰانَ صِدّیقاً نَبِیّاً ، وَ رَفَعنٰاهُ مَکٰاناً عَلِیّاً . [۴]

۱. سوره مریم آیه ۴۱ .

۲. سوره مریم آیه ۵۱ .

۳. سوره مریم آیه ۵۴ .

۴. سوره مریم آیه ۵۶ .

« (و در این کتاب منیر) از ادریس یاد کن ، او بسیار راستگو و پیامبر بزرگی بود ، و ما او را به مقام بلندی رساندیم . »

وَ اِسمٰعیلَ وَ اَلْیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطاً وَ کُلاً فَضَّلْنٰا عَلَیَ اَلْعٰالَمِینَ. [۱]

« و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را هر یك بر جهانیان برتری دادیم . »

در اینجا خوب توجّه حاصل گردید که در ارتباط به فقره مورد شرح ، خدایتعالی انبیاء خود را چگونه ستوده ، و ذکر آنان را در مقابل صفات نیك به مرتبه والائی رسانیده است ، امّا شاهد کلام در یك جمله کوتاه از آیه قرآنی است که خدایتعالی درباره رسول اکرم و پیغمبر خاتم اشاره به آن کرده و می فرماید :

وَ رَفَعْنٰا لَکَ ذِکْرَکَ . [۲]

« و آوازه تو را بلند کردیم و شهرت جهانی به تو دادیم ! »

این خطاب آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلّی و دلداری به پیغمبر اکرم است . در حدیثی از رسول گرامی صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه آمده است که فرمود : جبرئیل به من گفت ، خداوند متعال می فرماید : هنگامیکه نام من برده می شود نام تو نیز همراه نام من ذکر می شود (در عظمت مقام تو همین بس)

بنابراین معلوم گردید که معنی ذکر علی و بلند درباره برگزیدگان

۱. سوره انعام آیه ۸۶ .

۲. سوره انشراح آیه ۴ .

ارجمند چیست!!

اعتبار دیگری در معنای بند مورد شرح

در مورد اینکه خدایتعالی نام نیك پیمبران را در قرآن مجید بر دیگران مقـدم داشته و آنانرا در مـقـام والائی ستـوده است مطالبی گذشت ، و اکنون به اعـتـبـار دیگر به معنای فقرهٔ مورد شرح اشاره خواهیم کرد :

ذکر انبیاء و اولیاء حق در « ذکر بلند مرتبه » که قـرآن است مقدم داشتـه شـده ، از آنجـهت کـه چون اطلاق ذکـر در قـرآن به خـود قـرآن شـده است ، همـچنانکه جائی می فرماید :

اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ اِنّا لَهُ لَحافِظُونَ .[۱]

« همانا که قرآن را نازل کردیم و آنرا حفظ خواهیم کرد . »

و همچنین در جای دیگر خطاب به رسول اکرم فرمود :

وَ اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ....[۲]

« مـا این ذکـر « قـرآن را » بر تو نازل کـردیم تا بیـان کنیم از برای مـردم آنچـه فرو فرستاده شد به ایشان »

۱. سوره حجر آیه ۹ .

۲. سوره نحل آیه ۴۴ .

امّا موضوع مهم دیگری که در اینجا قابل توجه است آنستکه : در قرآن « ذکر » اشاره به وجود مقدس رسول اکرم شده است ، همچنانکه جائی می فرماید :

قَد اَنْزَلَ اللّهُ اِلَیکُمْ ذِکْراً رَسُولاً یَتلوا عَلَیکُمْ آیاتِ اللّهِ ... [۱]

« همانا که فرو فرستاد خدا بسوی شما ذکر را ، رسولی که بخواند بر شما آیات خدارا که روشن است »

در اینجا بی مورد نیست روایتی را که در کتاب « عیون اخبار الرّضا » آورده متذکّر شویم : بعد از آنکه آن حضرت این آیه را تلاوت کرد ، فرمود :

اَلذِکرُ رَسُولُ اللّهِ وَ نَحْنُ اَهْلُهُ ،

ذکر رسول خدا است و ما اهل آن ذکر هستیم. بنابراین اینکه خدایتعالی دستور می دهد ، که اگر چیزی نمی دانید از اهل ذکر سئوال کنید :

فَسْئَلوا اَهْلَ الذکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ،

لذا باید تمام نادانستنیها را از رسول اکرم و آل گرامی او تعلیم گرفت .

در پایان این بحث بیانی را که در کتاب « **عترت در قرآن** » در ذیل آیه شریفه :

« اَوْ یُحدِثُ لَهُمْ ذِکراً »

آورده ، متذکّر می شویم : معنی آیه که می فرماید :

« باید پدید آورد برای آنها ذکری را »

۱. سوره طلاق آیه ۱۰ .

یعنی ذکر ظهور قائم آل محمد (ص) و خروج سفیانی است !!

بنابراین در شرح این فقره از دعا دانسته شد که ذکر رفیع انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام در قرآن مجید در مقام والائی یاد آور شده است .

در مدح و ثنا زانبیا نام برید — در ذکر خدا بُوَد چنین امر پدید
در وصف یکایك چو به قرآن بینی — دادست خدا به رفعت شأن نوید

* * * * *

هر حسن که انبیایکایك دارند — زان روست همه به قرب حق درکارند
باشد همه آن صفات درشأن یکی — آنکس که همه پیرو آن آثارند

* * * * *

پس اینکه زشوق او ببینی مستم — از روز ازل بر آن یکی دل بستم
در عشق نمی توان دگر کاری کرد — کاریست که« زار » داده اندر دستم

* * * * *

وَ اَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلٰائِكَتَكَ وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ

« و فرو فرستادی بر ایشان فرشتگان خود را و گرامی داشتی و احترام کردی آنانرا به وحی خود . »

ارتباط فرشتگان به مقام نبّوت و ولایت .

این بند از دعا باز عطف به فقرات قبل می باشد که داعی از نظر بزرگداشت انبیاء و برگزیدگان در رفعت شأن و مقام آنها اشاره به گرامی داشت آنان از طرف حقتعالی بوسیله هبوط ملائکه و نزول وحی برایشان می نماید ، که این دو جمله تفسیر بسیار گسترده ای دارد ، و در اینجا از نظر اختصار ، حداقل را برای ضایع نشدن حق کلام انتخاب کرده ، و در اوّل دربارهٔ هبوط ملائکه به نزد آن بزرگواران به بحث می پردازیم .

نگارنده : در کتاب « مقام ولایت » در شرح زیارت جامعه کبیره در فقرهٔ

(وَ مُخْتَلَفَ الْمَلائِكَةِ و مَهْبِطَ الوَحْيِ)

مطالبی آورده که در اینجا چون موضوع ، ارتباط مستقیم با هم دارد از بعضی از مطالب آن کتاب استفاده خواهیم کرد .

قبلاً باید این توجّه را حاصل کرد که : تمام موجودات عالم در برابر آنهائیکه خدایتعالی اطاعت آنانرا واجب دانسته سر تعظیم و تکریم فرود می آورند ، و دراینجا هم می توان گفت : که فرشتگان هم به اذن خدایتعالی و با ارتباط به مأموریّتهائی که به آنها داده می شود ، مطیع امر و فرمان انبیاء و ائمه هدی علیهم السّلام بوده و در بسیاری از موارد در امر رسالت و ولایت از وجود آنها استفاده می شده است ، چون طبق بعضی از روایات ، انبیاء و اولیاء خدا افضل و اعلم از ملائکه هستند ،

چه بسا ممکن است گاهی فرشتگان برای کسب معارف الهی و اسرار ملکوتی به خدمت آن بزرگواران شرفیاب شده و کسب فیض نمایند ، و البته اسرار مهم دیگری هم در این امر نهفته شده که درك آن برای ما مقدور نیست ، همینقدر در این مورد باید این اعتقاد را حاصل کرد ، که نزول وعروج ملائکه بسوی آن مقامات عالیه امری مسلّم و از نظر فرمان الهی برای انتظام امر عالم لازم وضروری است .

قرآن مجید در بارهٔ ارتباط فرشتگان با انبیاء عظام برای پیشبرد اهداف مقدس آنها در امر توحید و نبوّت بیانات بسیاری آورده ، بخصوص در مورد پیغمبر خاتم و حمایتهای گوناگونی از آن بزرگوار که در دوران رسالت خود اغلب با مشکلات زیادی مواجه بود و میبایست با کمکهای غیبی مأموریّتهای خود را انجام داده تا به مقصود برسد ، خدایتعالی آن بزرگوار را بوسیله همان سپاه فرشتگان یاری می داد ، همچنانکه شنیدید در جنگهای بزرگ با کفار که تعداد دشمنان بسیار زیاد ، و مسلمانان در اقلیّت بودند ، حقتعالی مسلمین را بوسیله سپاه فرشتگان یاری می داد ، شاید در داستان جنگ بدر بوده است که خدایتعالی خاطره یاری مسلمانان را در آن میدان نبرد بوسیله فرشتگان یاد آوری کرده می فرماید :

اَلَنْ یَکْفِیَکُمْ اَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُنْزَلِینَ.[۱]

« آیا کافی نیست که پروردگارتان شما را به سه هزار نفر از فرشتگان که از آسمان فرود آیند یاری کند ؟ »

۱. سوره آل عمران آیه ۱۲۴ .

و در پیرو همین آیه شریفه بر وجه دیگر آمده است :

هٰذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ اٰلافٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُسَوِّمینَ .

اشاره بر اینکه : آری اگر استقامت و تقوی پیشه کنید و باز دشمن به سراغ شما بیاید ، خداوند شما را به پنجهزار نفر از فرشتگان که نشانه های مخصوصی دارند مدد خواهد داد .

بنابراین خدایتعالی برای نصرت و یاری انبیاء و صاحبان امر که در مقام ولایت هستند وسائلی مقرر فرموده ، تا نتیجه مأموریت و رسالت آنها را به ثمر رساند ، گاهی بوسیله وحی ، گاهی بوسیله کشف و کرامات ، گاهی الهامات غیبی ، گاهی رؤیای صادقانه و خلاصه گاهی بوسیله فرشتگان مقرّب ، آنها را یاری و حمایت می فرماید .

هبوط ملائکه در دربار ائمه هدی علیهم السّلام

قبلاً گفته شد نتیجه حاصله از شرح هر یك از فقرات این دعا متوجه مقام ائمه هدی بخصوص حضرت بقیة اللّه امام زمان علیهم السّلام است ، اکنون در ارتباط جمله مورد شرح دربارهٔ نزول و عروج ملائکه بحضور آن بزرگواران به این معنا اشاره خواهد شد .

از بیاناتی که از کلام معصوم در زیارت جامعه کبیره ، در معنای :

« وَ مُخْتَلَفَ الْمَلائِکَةِ »

آمده است چنان بر می آید : که تماس ائمه هدی علیهم السّلام با فرشتگان امری مسلّم است و بنا بر مدارکی که در دست می باشد ، حتی برای نگهبانی و تمشیت دربار آن بزرگواران پیوسته گروهی در حرمهای مطهر ایشان مستقر بوده و ناظر اعمال زائران

می باشند ، بطوریکه در اذن دخول درآن اماکن مقدسّه می خوانیم :

ءَ اَدْخُلُ یٰا مَلٰائِکَةَ اللّٰهِ الْمُقیمینَ فی هٰذا الْمَشْهَدِ ،

و یا با بیان دیگر :

ءَ اَدْخُلُ یٰا مَلٰائِکَةَ اللّٰهِ الْمُحْدِقینَ بِهٰذا الْحَرَمَ ... ،

اشاره بر اینکه آیا وارد شوم ای فرشتگان خدا که در این زیارتگاه اقامت دارید و پاسداران این حرم هستید .

و اصولاً در متن زیارات بعضی از ائمه هدی (ع) درود بر فرشتگانی را که پاسدار آن مقامات هستند مترادف به مقام همان بزرگواران کرده است ، همچنانکه در زیارت مطلقه امام حسین علیه السّلام آمده است :

اَلسَّلٰام عَلَیْكَ وَ عَلَی الْمَلٰائِکَةِ الْحٰافّینَ بِكَ .

اَلسَّلٰامُ عَلَیْکُمْ یٰا مَلٰائِکَةَ رَبّی الْمُحْدِقینَ بِقَبْرِالْحُسَیْنْ عَلَیْهِ السَّلامُ

اَلسَّلٰامُ عَلَیْکُمْ یا مَلٰائِکَةَ اللّٰهِ المُقیمینَ فی هٰذا لَمَقامِ الشَّریفِ

« درود بر شما ای فرشتگان پروردگار که گرداگرد قبر حسین علیه السّلام هستید و در این مقام شریف اقامت دارید »

و شاید چنین باشد که هر شب و روز گروه گروه از سپاه ملائکه به زیارت آن بزرگواران آمده و سپس به جایگاه خود مراجعت نمایند و آنان غیر از فرشتگانی باشند که دائم ملازم دربارند !

در اینجا بی مورد نیست روایتی را که در جلد دوم **اصول کافی** از علی

بن ابی حمزه نقل شده است شاهد قرار دهیم : و آن چنین است که گفت ، شنیدم ابوالحسن علیه السّلام می فرمود : هیچ فرشته ای نیست که برای امری از طرف خدا مأمور شود و فرود آید ، جز آنکه نخست نزد امام آید و آن دستور را به او عرضه کند ، و محل رفت و آمد فرشته ها از طرف خدا حضور صاحب امر امامت است !

و باز در همان « **اصول کافی** » روایتی از علّی بن الحسین (ع) نقل کرده که فرمود : مردم چه خورده ای از ما می گیرند !! ما به خدا ، شجرهٔ نبوّت ، و خاندان رحمت و معدن علم و **محل رفت و آمد فرشته ها هستیم !!**

و اینکه گفته شد توجّه به فقرات این دعا بیشتر متوجّه به مقام امام ولّی عصر عجّل اللّه تعالی فرجه می باشد ، ببینید ، در همین بند مورد شرح این معنا چه ارتباطی به ظهور آن بزرگوار دارد که آنحضرت دربارهٔ پیروزی انقلاب خود در دعای افتتاح عرض می کند :

وَ حُفَّهُ بِمَلٰئِکَتِکَ المُقَرَّبینَ ،

اشاره براینکه مدد و یاری ده او را با سپاه فرشتگان از نزدیکان درگاهت .

و بعداً شرح این معنا بیاید که آن بزرگوار بوسیله سپاه غیبی و امداد عالم ملکوتی از طرف خدایتعالی یاری می شود ، بلکه در بعضی از روایات آمده است : که بوسیله صاحبمنصبان عالیرتبه فرشتگان آن بزرگوار مورد حمایت قرار می گیرد .

همچنانکه : علاّمه صدر در کتاب « **المهدی** » پس از ذکر اسناد خود آورده است : دربارهٔ مهدی «ع» و بیعت آنحضرت در بین رکن و مقام رسول اکرم فرمود : جبرئیل در جلو مهدی (ع) و میکائیل در سمت راست آن بزرگوار خواهند بود .

و همچنین در کتاب « **اسعاف الراغبین** » می گوید : روایت آمده که

خدا مهدی را بوسیله سه هزار ملك امداد خواهد کرد ، و اهل کهف از یاران او خواهند بود .

بنابر این از این بیانات معلوم گردید که امام زمان علیه السّلام در ارتباط با فرشتگان مترادف با مقامی است که در بند مورد شرح می خوانید :

وَ اَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلٰئِكَتَكَ .

معنی« وحی» چیست ؟

امّا در شرح جمله دوم که عرض می کند :

« وَ كَرَّمتَهُمْ بِوَحْيِكَ ،

در مسئله وحی در مورد انبیاء بقدری مطالب گسترده است که تاکنون بطور جداگانه کتب بسیاری از طرف بزرگان و مفسّران عالیقدر نوشته شده ، که در اینجا به اشاره مختصری اکتفا می کنیم .

در اوّل باید به اصل معنای وحی توجه داشت ، که آن خود معانی وسیعی را در برمی گیرد ، اهل لغت در معنای این کلمه گفته اند : « وحی » در اصل به معنی اشاره سریع و الهام است .

در مصباح ، وحی را به معنی : اشاره و رسالت و کتابت آورده ، و نیز اشاره می کند: برآنچه که با کسی القاء شود در حدیّکه بفهمد که آن وحی است **(یعنی چنین درك کند که امری به او القاء شده است).**

در قاموس قرآن ، آورده : وحی به معنی تفهیم خفی و کلام خفی است که جامع تمام معانی وحی خواهد بود ، و به اعتبار دیگر ، اصل وحی به معنی ، سخن پوشیده است که به هر کس القاء شود کس دیگر از آن آگاه نشود ، مگر آنکه او

خود آشکار سازد .

گاهی هم وحی بطور مختلف در امر زمین و آسمان و جماد و فرشتگان آمده ، که گفته اند مراد در این گونه موارد در امر خلقت و ایجاد است ، جائی هم وحی دربارهٔ شیطان نقل شده که آنرا القاء وسوسه ذکر کرده اند .

و در آنجا که قرآن مجید می فرماید :

وَ اَوْحٰی رَبُّكَ اِلَی النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیوتاً.... [۱]

« اشاره بر اینستکه : خداوند در ذات زنبور عسل طریق خانه سازی و تولید عسل را بوی آموخته است . »

در موارد دیگری هم درباره وحی اشاره به معنی الهام شده است همچنانکه می فرماید :

وَ اِذْ اَوْحَیتُ اِلَی الْحَوٰارِیینَ .... [۲]

« زمانیکه وحی فرستادیم به حواریان .... »

درتفسیر عیاشی ، روایتی از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که فرمود : وحی در اینجا به معنی الهام است .

در موارد دیگر هم در قرآن مجید وحی به جای الهام استعمال شده است همچنانکه جائی می فرماید :

وَ اَوْحَیْنٰا اِلٰی اُمِّ مُوسٰی اَنْ اَرْضِعیهِ [۳]

۱. سوره نحل آیه ۶۸ .

۲. سوره مائده آیه ۱۱۱ .

۳. سوره قصص آیه ۷ .

« وحی کردیم به سوی مادر موسی که شیر ده او را ....»

وحی در اینجا همان الهام و تفهیم خفی است که خدا به قلب مادر موسی انداخت ، و این بود قسمتی از معانی وحی ، و اکنون به اصل موضوع که وحی درباره انبیاء علیهم السّلام است توجه نمائید .

معنی وحی در مورد انبیاء علیهم السّلام

وحی دربارهٔ انبیاء (ع) همان تفهیم خفی و کلام خفی است که از جانب خداوند القاء می شود ، و خداوند از آن با سخن گفتن به خدا تعبیر می کند ، و آن سه قسم است : وحی ، ایجاد صدا ، همچنانکه در آیه شریفه می فرماید :

وَ مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُکَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلاّٰ وَحْیاً اَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ ، اَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِاِذْنِهِ مٰا یَشٰاءُ [1]

« اشاره بر اینکه : نشاید بشری را که خداوند با وی سخن گوید مگر از طریق وحی یا از پس پرده و یا رسولی را فرستد تا به اذن و دستورش آنچه را خواهد وحی نماید »

و در واقع در این آیه شریفه هر سه قسم وحی تشریح شده است .

در تاریخ قرآن : با استناد به این آیه آورده است : رابطه غیبی و نهانی میان خداوند و برگزیدگان او ، یعنی انبیاء و فرشتگان به هر صورتی برقرار شود

۱. سوره شوری آیه ۵۱ .

وحی نام دارد ، و این رابطه منحصر به انزال کتب بر انبیاء نیست ، بلکه این رابطه ممکن است به سه صورت برقرار شود :

۱ - القاء معنی و مقصود بر قلب پیغمبر بدون واسطه فرشته وحی .

۲ - سخن گفتن با پیامبر از پس پرده ، چنانکه خداوند وراء شجره با موسی (ع) سخن گفت و او ندای الهی را شنید .

۳ - القاء امری به فرشته وحی تا او وحی الهی را از جانب خداوند به یکی از انبیاء ابلاغ نماید .

نزول وحی بر انبیاء علیهم السّلام

اصل موضوع در فقرهٔ مورد شرح در جمله : «وکَرَّ متَهُم بِوَحیِكَ» در همین معنا آمده است ، که دانسته شود : نزول وحی بر انبیاء چگونه بوده است ، با آنکه قرآن مجید اشاره می فرماید : که خدایتعالی بر همه انبیاء علیهم السّلام وحی فرستاده است ، ولی بعضی را از جهت خصوصیّاتی که دارا بودند بنام ذکرکرده، همچنانکه می فرماید :

اِنّٰا اَوْحَیْنٰا اِلَیْكَ کَمٰا اَوْحَیْنٰا اِلیٰ نُوحٍ وَ النَّبِیّٖنَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَوْحَیْنٰا اِلیٰ اِبْرٰاهِیمَ وَ اِسْمٰعِیلَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْاَسْبَاطِ وَ عِیسیٰ وَ اَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هٰرُونَ وَ سُلَیْمٰنَ وَ اٰتَیْنٰا دٰاوُدَ زَبُوراً [۱]

۱. سوره نساء آیه ۱۶۳ .

(روی سخن بر رسول اکرم است)

ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم ،

« و در پیرو آیه اسامی بعضی دیگر از پیامبران را ذکر فرموده که نام آنها در آیه روشن است. »

و بسیار موارد دیگر است که خدایتعالی درباره پیمبران خود همچنان موسی و هارون و نوح به طریق گوناگون وحی کرده است که اکنون مورد گفتار ما نیست ، ولی در مورد وحی به رسول اکرم اشاراتی بکار رفته است که نشانگر مقام و منزلت آن بزرگوار در مرتبه والای وحی است ، ببینید در داستان معراج بیان وحی چگونه بوده است ، آنجا که می فرماید :

فَاَوْحیٰ اِلیٰ عَبْدِهِ مٰا اَوْحیٰ [۱]

خدایتعالی وحی کرد به بنده اش آنچه را که وحی کرد !

این آیه شریفه تفسیری بتفصیل دارد ، در اینجا باید این توجه را حاصل کرد که آیا خدایتعالی چه اسرار و رموزی را در آن موقعیّت به آن بزرگوار وحی کرده است ، و معنی آنچه که در مقام وحی است به او وحی کرده چیست ؟

در این معنا روشن می شود که مراتب وحی هم نسبت به هر یك از انبیاء عظام درجاتی دارد .

در **تفسیرالمیزان** ، نقل از تفسیر قمی در ذیل این آیه شریفه

۱. سوره نجم آیه ۱۰ .

آورده است : این وحی ، وحی رو در رو بوده ، به این معنا که کسی بین خدا و آنجناب واسطه نبوده است .

و از طرف دیگر در شأن آن بزرگوار درجای دیگر از قرآن مجید آمده است:

وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ، اِنْ هُوَ اِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ [۱]

سخن نمی گوید از روی هوی و هوس ، بلکه می گوید : آنچه به وی وحی می شود .

در اینجا اگر دقتی بعمل آید ، تفاوت بزرگی که میان رسول و سایر افراد بشر است بخوبی روشن می شود ، آنجا که می فرماید :

قُلْ اِنَّمٰا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحیٰ اِلَیَّ اَنَّمٰا اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ .... [۲]

« بگو من بشری هستم مانند شما ، تنها تفاوت من با شما اینستکه به من وحی می شود و آنچه من به شما می گویم و شما را بسوی آن دعوت می کنم وحی است (تا بدانید) که خدای شما خدای یکتا است . »

با آنکه ظاهر آیه ، امر کوچکی را جلوه می دهد و فرق میان رسول با سایر انسانها را تنها وحی دانسته است ، ولی عجیب تفاوت بزرگی که از نظر مقام

۱. سوره نجم آیه ۴ .

۲. سوره فصلت آیه ۶ .

و منزلت ، فرسنگها با هم فاصله دارد !!

استاد مطهری در کتاب « **وحی و نبوّت** » آورده است : درجات وحی و هدایت بر حسب تکامل موجودات متفاوت است ، عالیترین درجه وحی همان است که به سلسله پیمبران می شود ، این وحی براساس نیازی است که نوع بشر به هدایتی الهی دارد ، که از طرفی بشر را به سوی مقصودی که ماوراء افق محسوسات و مادیات است و خواه و ناخواه گذرگاه بشر خواهد بود راهنمائی می نماید (و اضافه می کند) :

پیامبران به منزله دستگاه گیرنده‌ای هستند که‌در پیکرهٔ بشریت به کار گذاشته شده است ، پیامبران افراد برگزیده ای هستند که صلاحیّت دریافت این نوع آگاهی را از جهان غیب دارند ، پیمبران الهی علاوه بر برخورداری از نیروی خرد و اندیشه و حسابگریهای ذهنی ، به نیروی دیگری بنام وحی مجهزند که آن اتصال به مبدأ هستی است .

ائمه هدی (ع) محل فرود وحی الهی هستند !

همانطور که قبلاً اشاره شد : در زیارت جامعه کبیره در شأن ائمه معصومین علیهم السّلام آمده است : وَ مَهْبِطَ ٱلْوَحْيِ ، آن بزرگواران محل و فرودگاه وحی الهی هستند اکنون باید دانست که سرچشمه این معنا از کجاست ؟

با توجه به مطالب قبل نسبت به وحی دربارهٔ انبیاء این نکته قابل تذکر است ؛ که رسول اکرم بهترین گواه و دلیل در امر رسالت و حقانیّت دعوت خود را وحی الهی دانسته ، درحالیکه آنرا پیوند به قرآن کرده است ، و می فرماید :

وَ اُوحِیَ اِلَی هٰذَا الْقُرآنُ لِاُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ .... [۱]

«خدایتعالی این قرآن را به من وحی کرده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می رسداز مخالفت فرمان خدا بترسانم.»

اکنون بنابر آنچه گفته شد ، که ائمه هدی فرودگاه وحی الهی هستند ، باید این توجّه را حاصل کرد ؛ که آنچه به رسول اکرم نازل می شده است از نظر حفظ و نگاهداری آن باید به اوصیاء خود بسپارد ، یعنی به همان خزانه داران علم و وحی الهی که در صدر آنها وجود مقدس علی علیه السّلام قرار داشته است ، همانطور که در زیارت آن بزرگوار آمده است :

السَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَ اللّهِ وَ خازِنَ وَحْیِهِ

« سلام بر تو ای ولی خدا و خزینه دار وحیش !! »

البته مصداق این معنا برای ائمه هدی ثابت است که همگی آن بزرگواران حافظ و نگهدار قرآن بوده (یعنی حافظ و نگهبان وحی) همچنانکه تمام علوم قرآن به آن بزرگواران یکی پس از دیگری سپرده شده ، و در تفسیر کریمه : و اَلرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ این موضوع کاملاً روشن گردیده است .

بنابراین ائمه هدی علیهم السّلام حافظ وحی و نگاهدارنده آن وعالم به اسرار و رموز وحی هستند ، و از تمام جریانات وحی که کتاب آسمانی است آگاهند ، و گذشته از این طبق روایاتی که در اصول کافی آمده است : همه کتاب نازله خدا نزد آن بزرگواران است و از جهت دیگر ، همانطور که قبلاً اشاره شد اگر معنای وحی را

الهام بگیریم ، آن بزرگواران در کشف حقایق و اسرار و امور غیبی طبق روایات بسیاری که در این باب رسیده همه در مرتبه وحی الهامی بوده اند .

از جانب کردگار آن حَی ودود — آیند ملك به سوی ابرار فرود
انجام دهند آنچه مأمور شدند — پس باز بر آسمان نمایند صعود

* * * * *

گر خواست خدا دهد به هر قوم پیام — با واسطه رسول بر خاص و عام
آنچه که برای بندگان است ضرور — پیغام فرستد او به وحی و الهام

* * * * *

در خانه اهل بیت در هر دربار — هر دسته فرشته ای نگهبان در کار
هر گونه که حفظ می شود بیت رسول — فرقی نکنند میان آل اطهار

* * * * *

وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ

و یاری کردی آنان را به علم خود « یا به اعتبار دیگر » پذیرائی کردی از ایشان به دانش خود .

خدایتعالی همه انبیاء را به دانش خود یاری داده است.

با آنکه بطور کلّی افاضه علوم از جانب حقتعالی نسبت به تمام انبیاء همه در سطح بالا بوده و هر یك را در مراتبی که شایسته نبوّت در زمان ظهور و بعثت آنان بوده به مقام علمی خود رسانیده است ، ولی در عین حال هر یك را غیر از علوم خاص در مقام نبوّت به علوم مخصوص دیگری تعلیم فرموده است ، همچنان در داستان آدم علیه السّلام بسیار شنیده اید که خدایتعالی دربارهٔ او فرمود :

وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمٰاءَ كُلَّهٰا [1]

« و علم اسماء ، (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت. »

مفسران ، در تفسیر « علم اسماء » بیانات گوناگونی دارند ، بعضی گفته اند : مراد از آموزش اسماء به آدم ، معانی اسماء است ، زیرا اسماء بدون معانی فایده بر آن مترتب نیست و منشأ فضیلت آدم نمی گردد .

علی بن عیسی و ابو علی جبائی گفته اند : مراد آنستکه او سبحانه و تعالی تعلیم آدم فرمود جمیع اسماء اشیائی که آفریده بود و آنچه نیافریده با جمیع

۱. سوره البقره آیه ۳۱ .

لغات مختلفه که ذراری او بعداً به آنها تکلّم می کنند.

بعضی هم گفته اند : مراد اسماء ذریه خود آدم می باشد.

در هر حال به گفته مفسّران؛ آگاهی از علم اسماء چیزی شبیه«علم لغات» نبوده است، بلکه مربوط به فلسفه و اسرار و کیفیّات و خواص آنها بوده، و خداوند این علم را به آدم تعلیم فرموده تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در مسیر تکامل خویش بهره گیرد.

البته این آگاهی از علوم مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف موجودات عالم هستی افتخار بزرگ و شایانی برای آدم بوده و بسیار ارزنده است، و خدایتعالی از این طریق او را برای اهداف اولیه خلقت یاری و تأیید کرده است.

و همچنین، پیامبران دیگر هر یك مشمول علوم خاص دیگری بوده اند، بطور مثال خدایتعالی جائی می فرماید:

وَ لَقَدْ اٰتَيْنٰا دٰاوُدَ وَ سُلَيْمٰانَ عِلْماً....[1]

« ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم»، سپس در پیرو آیه فوق آمده است که ایشان اظهار داشتند:

عُلِّمْنٰا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ اُوتِينٰا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ....

« به ماسخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده و از همه چیز، به ما داده شده است. »

این موضوع به نوبه خود مصداق فقره مورد شرح را می رساند که عرض می کند: وَرَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ .

۱/ سوره نمل آیه ۱۶

در اینجا شرح این معنا به طول می انجامد که بخواهیم دربارهٔ علوم هریک از پیمبران معروف تفسیری ارائه دهیم، و بعداً در شرح یکی از فقرات همین دعا است که اشاره می فرماید: وَاَوْدَعْتَهُ عِلْمَ ما کانَ وَ ما یَکونُ... مطالبی داریم که در ذیل آیه شریفه: وَ عَلَّمَکَ مٰا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمْ... که خدایتعالی آموخته است به رسول اکرم آنچه را نمی دانسته است. این توجه حاصل می شود که تمام علوم خاصی که به انبیاء داده شده همه به پیغمبر خاتم افاضه شده است.

بنابراین خدایتعالی انبیاء خود را به دانش خود یاری داده و اوصیاء ایشانرا خزانه داران علم خودقرار داده و اکنون تمام علوم در نزد قائم مقام همه انبیاء واوصیاء،حضرت ولیّ عصر امام زمان عجّل الله تعالی فرجه قرار داده شده است، که شرح این معنا بعداً بیاید.

چون خواست خدا کند کسی را تکریم — او را دهد از علوم خودبس تعلیم
اینکه همه انبیا در عزّت بینی — از دانش او بُوَد که تنهاست علیم

* * * * *

هر یک ز پیمبران مقامی دارند — در مسند علم پایگاهی دارند
آنانکه به صدر این مقامند قرین — در صدر بهشت هم مکانی دارند

* * * * *

آنکس که شود به علم یزدان آگاه — هرگز ز طریق حق نباشد گمراه
از علم خواص بهره گیری کردن — بر« زار» مقدر است خواه و ناخواه

* * * * *

وَ جَعَلْتَهُمُ الذَّرِيعَةَ اِلَيْكَ وَ الْوَسِيلَةَ اِلىٰ رِضْوانِكَ.

« وقرار دادی ایشانرا واسطه بسوی درگاهت و وسیله برای رضا و خشنودیت بسوی بهشت. »

معنای وسیله چیست؟

این بند از دعا همچنان عطف به فقرات قبل است که اشاره داعی بر شکرگزاری این نعمت است، که عرض می کند:آن برگزیدگان که (اوصاف آنها گذشت)وسیله ای برای تقرّب بندگان بسوی خود قراردادی و آنانرا واسطه و شفیع و راهنمای خلق برای جلب رضایت و خشنودی خود معرفّی فرمودی.

در اینجا باید این توّجه را حاصل کردکه «ذریعه» و «وسیله» هر دو به یك معنا می باشدکه در بیشتر موارد به معنی، سبب و دستآویز آمده است.

ولی «وسیله» معنای گسترده تری دارد که در اینجا واسطه قراردادن اولیاء حق از جهت همان تقرّب جستن بسوی حقتعالی می باشد، در حالیکه یکی از معانی «وسیله» تقرّب و نزدیکی است.

و بنابر آنچه صاحبان قاموس متذکر شده اند:« وسیله» هم مصدر آمده و هم اسم، یعنی آنچه به آن تقرّب حاصل شود. امّا تقرّب جستن بسوی خدایتعالی خود وسائل گوناگونی دارد، همچنان دعا یکنوع وسیله است.

امام سجّاد (ع) در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می کند: و بِدُعائِكَ تَوَسُّلی... و بخواندن تو متوسّل می شوم، و در جای دیگر در همان دعا به مقامهای

دیگری توسّل جسته، و عرض می کند: اَللّٰهُمَّ بِذِمَّةِ الاِسْلاٰمِ اَتَوسَّلُ اِلَیْكَ وَ بِحُرمَةِ القُرآنِ اَعْتَمِدُ عَلَیْكَ وَ بِحُبّی النَّبیِّ الاُمّیِّ....

در اینجا آن بزرگوار سه مورد مهم را وسیله تقرّب قرار داده، یکی در پناه و امان اسلام بودن، و دیگری به قرآن کریم متشبث شدن، و دیگر دوستی و محبت ورزیدن برسول اکرم.

در جای دیگر هم در همان دعا مقام عشق ورزی خود را نسبت به باریتعالی وسیله تقرّب و شفاعت قرار داده عرض می کند: وَحُبّیَ لَكَ شَفیعی اِلَیْكَ ، اشاره بر اینکه، دوستی من به تو شفاعت کننده من است بسوی تو، و این معنا نشانگر آنستکه « وسیله » سبب و دست آویز قراردادن در امر شفاعت است.

و از این بیان معلوم می شود که عشق و محبت واسطه و وسیله بزرگ و دستگیره محکمی است که امام علیه السّلام آنرا شفیع قرار داده است.

امر و فرمان حقتعالی در توسّل جوئی اهل ایمان

همانطور که اشاره شده است هر یك از پیامبران الهی یکی پس از دیگری واسطه و وسیله در میان بندگان و خدایتعالی بوده اند، و این خود دستوری از حقتعالی می باشد، که بندگان از آن برگزیدگان و راهنمایان پیروی کنند و آنانرا وسیله هدایت و واسطه تقرّب به سوی خود او سبحانه و تعالی قرار دهند، و یا در خواسته های خود و طلب حاجات متوسّل به آن بزرگواران شده از ایشان تقاضای شفاعت داشته باشند، همچنانکه در متمم بند مورد شرح اشاره می نماید: وَ الْوَسیلَةَ اِلیٰ رِضوانِكَ... که این معنا غیر از وسیله برای رضا و خشنودی حقتعالیٰ نشان می دهد که امّت هر یك از پیمبران مشمول شفاعت آنان قرار خواهند گرفت.

بنابراین پیامبران وسائلی هستند که اهل ایمانرا شفاعت کرده، به مقصد نهائی خود که رضای حقتعالی است به بهشت جاودانی می رسانند.

امّا موضوع مهم در شرح این فقره از دعا همان توسّل جستن و راه تقـــرّب پیدا کردن بسوی خود حقتعالی از هر طریق ممکن است که در این معنا قرآن مجید خطاب به اهل ایمان می فرماید:

یٰا اَیهُّا اَلذّیَن اٰمَنوُا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ابْتَغُوا اِلَیهِ اْلوَسیلَةَ....[۱]

« ای کسانیکه ایمان آوردید پرهیزکاری پیشه کنید و وسیله ای برای تقرّب به خدا انتخاب نمائید. »

این معنا روشن است، که معنی توسّل واسطه قرار دادن است، که بندگان باید آنکس که نزد خدایتعالی مقرّب تر است هم او را واسطه قرار دهنـد، و ایـن موضوع کامـلا روشن است که کسی بالاتر و نزدیکتر از انبیاء و اوصیاء ایشان علیهم السّلام نیست.

و جالب اینکه انبیاء خود هر گاه مهـمّی برای ایشـان پیش می آمـد، و یا تقاضائی از پروردگار داشتند، آن بزرگواران متوسّل به خاتم انبیاء محمد مصطفی و خاندان گرامی او می شدند و آنان را واسطه قرار می دادند.

و این نشانگرآنستکه این خانواده عزیز اقرب مقربان درگاه الهی هستند، آنانکه (به زیارت جامعه کبیره) آشنائی دارند به این معنا توجه کرده اند: کـه امام علیه السّلام در مقام زیارت عرض می کند:

۱-سوره مائده آیه ۳۵.

اَللّٰهُمَّ اِنیَ لَوْ وَجَدْتُ شُفَعٰاءَ اَقْرَبَ اِلَیْكَ مِنْ مُحَمَدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ اَلاَخْیٰارِ اَلائِمَّةِ اَلاَبرارِ لَجَعَلْتَهُم شُفَعٰائی...

« خدایا: همانا که اگر من شفیعانی نزدیکتر به تو از محمد و خانواده گرامیش می یافتم که بهترین پیشوایان نیکو و خوشرفتارند، هر آینه آنانرا بدرگاه تو شفیعان خود قرار می دادم» [۱]

و از همین جهت است که حضرت آدم علیه السّلام بعد از ماجرای وسوسه ابلیس متوجّه شد که به خویشتن ستم روا داشته است، و به فکر جبران خطای خویشتن افتاد و با تمام جان ودل از روی حسرت و ندامت متوجه پروردگار خود شد.

در آن موقع لطف خدایتعالی به یاری او شتافت و اشاره به او شد تا در مقام توسّل توبه او پذیرفته شود، همچنانکه قرآن می فرماید:

فَتَلَقیٰ اٰدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمٰاتٍ فَتٰابَ عَلَیْهِ... [۲]

« سپس آدم ازپروردگار خود کلماتی دریافت داشت(و با توسّل به آن کلمات توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت»

در اینکه این کلمات چه بوده است، در پایان این بحث روایاتی خواهیم داشت که به اتفاق سنی و شیعه توسّل به وجود مقدس رسول اکرم و خاندان گرامی او

۱- نگارنده در کتاب « مقام ولایت»در شرح زیارت جامعه کبیره در این موردبحث بسیار گسترده ای آورده، برای اطلاع بیشتر طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند.

۲- سوره البقره آیه ۳۷.

بوده است.

و همچنین در رابطه بـا این معنا حضرت نوح علیه السّلام در کشتی چون از غرق شدن خائف شد، این دعا را خواند: اَللّهُمَّ اِنیّ اسئُلكَ بِحَقِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحمَّدَ لمّا اَنْجَیْتَنی مِنَ الغَرقِ « خدایا به حق محمّد و آل محمّد از تو درخواست می کنم که نجات بخشی مرا از غرق شدن،پس خدا او را نجات بخشید. »

و در باره حـضـرت ابراهیم علیـه السّلام است کـه چون گـرفـتـار نمرود شـد پروردگار خود را چنین خواند: خدایا تو را بحق محمّد و آل محمّد مرا از مهلکه نجات بخش.

و موسی علیه السّلام هم در داستان ماجرای فرعون با سحره از خدایتعالی تقاضا کرد: خدایا بحق محمّد و آل محمّد مرا ایمنی بخش از شرّ فرعون و ساحران، پس به او خطاب رسید خائف نباشد.

و خلاصه پیمبران دیگر همچنان یعقوب در فراق فرزندش یوسف و دیگران همه با توسّل به پیغمبر خاتم و آل اطهارش دعای آنها به اجابت رسید.

بنابراین جائیکه انبیاء علیهم السّلام در رفع مشکلات و سختیها متوسّل به مقـام محمّد و آل او علیـه السّلام شده اند، جا دارد مـا کـه پیرو مکتب آن بزرگواران هستیم در هر مورد به آنان توسّل جوئیم،چه خوب که ائمه معصومین علیهم السّلام خـود تعلیم داده اند کـه در دعـای توسّل، پس از ذکـر نام هر یك از آن بزرگـواران بخـوانیم: یٰا سَیِّدَنٰا وَ مَوْلیٰنٰا اِنّٰا تَوَجَّهْنٰا وَ اْستَشْفَعْنٰا وَ تَوَسَّلْنٰا بِكَ اِلیَ اللّٰهِ...« ای آقا و مولای ما رو کردیم و میانجیگری خواستیم و وسیله گیری نمودیم با تو بسوی خدا »

حقیقتاً چقـدراین معنا شیرین است، چقدر آدمی در توسّل جستن به این

بزرگواران مقام قرب برایش حاصل شده و احساس شادی می نماید، و جا دارد که در خواندن این دعای ندبه با آقا امام زمان توسّل جوئیم و او را واسطه خیر دنیا و آخرت خود قرار دهیم.

چند روایت در مورد توسّل به رسول اکرم (ص)

بطوریکه در بعضی از تفاسیر در ذیل آیه شریفه: فَتَلَقّیٰ اٰدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمٰاتٍ فَتٰابَ عَلَیْهِ ، آورده اند ، در روایات متعددی که از طرق اهل بیت وارد شده است مقصود از کلمات تعلیم اسماء بهترین مخلوق خدا، یعنی: محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام بوده است، و آدم با توسّل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش نمود و خدا او را بخشید .

در کتاب «وفاء الوفاء» تألیف دانشمند معروف سنی «سمهودی» چنین می خوانیم که:مدد گرفتن و شفاعت خواستن در پیشگاه خداوند از پیامبر صلی آلله علیه و آله و ازمقام و شخصیّت او، هم پیش از خلقت او مجاز است و هم بعد از تولد و هم بعد از رحلتش، هم در عالم برزخ و هم در روز رستاخیز، سپس روایت معروف توسل آدم را به پیامبر اسلام از عمرابن خطّاب نقل کرده که: آدم روی اطلاعی که از آفرینش پیامبر اسلام در آینده داشت به پیشگاه خداوند چنین عرض کرد:

یٰارَبِّ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمّٰا غَفَرْتَ لِی

« خداوندا از تو تقاضا می کنم به حق محمّد که مرا ببخشی!»

سپس حدیث دیگری از جماعتی از راویان حدیث از جمله «نسائی»و «ترمذی»

دانشمندان معروف اهل تسنن به عنوان شاهد برای جواز توسّل به پیامبر در حال حیات نقل می کند.

در تفسیر اثنیٰ عشری آورده: علامه مجلسی در کتاب بحار از« **دُرّ الثمین**» نقل نموده که آدم علیه السّلام دید در ساق عرش اسماء پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام را، پس تلقین نمود او را جبرئیل ، گفت بگو:

یٰا حَمیدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ یٰا عٰالی بِحَقِّ عَلِیٍّ یٰا فٰاطِرُ بِحَقِّ فٰاطِمَهَ یٰا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ مِنْكَ الاِحْسٰانُ.

(و بدین وسیله توبه او پذیرش یافت)

این نکته را هم باید توجّه داشت که منظور از توسّل این نیست که کسی حاجت خود را از پیامبر یا امامان بخواهد، بلکه منظور آنستکه به مقام تقرّب آنها به پیشگاه خدایتعالی متوسّل شود، و گاهی در مقام توسّل ممکن است داعی وجود مقدّس ایشانرا در مقام سوگند قرار دهد و این خود وسیله ای بسیار مطلوب است.

آنانکه نمودند بر ایمان اقرار — باید که نهند دل به رمز و اسرار
هرگاه که حاجت و نیازی دارند — گیرند توسّلی بسوی اخیار

* * * * *

خواهید اگر به خود رسانید مراد — باید که کنید بر توسل، امداد
یعنی که بجوئید وسائل چندان — تا کام شما برآید از روی وداد

* * * * *

آنچه که به جستجو برفتم درکار — دیدم نبُوَد وسیله غیر از ابرار
زین روی به گلرخان توسّل جستم — کاریکه مدام می شنیدم از « زار»

* * * * *

فَبَعْضٌ اَسکَنْتَهُ جَنَّتَکَ اِلیٰ اَنْ اَخْرَجْتَهُ مِنْهٰا.

« پس بعضی از آنها را در بهشت خود سکونت دادی،تا هنگامیکه او را از آن مقام بیرون کردی»

اسرار مهمّی که در گفتار امام علیه السّلام پنهان است!

بعد از آنکه داعی حمد و سپاس خدایتعالی را از نعمت وجود انبیاء علیهم السّلام اظهار نمود، و اوصاف و شأن و مقام و خصوصیّات آنان را بیان داشت، و همچنین از اعطاء و افاضه علم و حکمت بر آنان و اینکه آن بزرگواران وسیله تقرّب بسوی او هستند قدردانی نمود، سپس به خصوصیّات مقام نبوّت چند تن از آنان اشاره می فرماید،و از نظر اینکه دانسته شود که از آغاز آفرینش ، زمین بدون حجّت خدا باقی نمانده و نمی ماند، و سیر تکاملی خود را از این مسیر طی می نماید تا سلسله مقام حجّت اللّهی را بوجود مقدس آخرین حجّت خدا در روی زمین برساند، این موضوع را بر وجه نیکوئی در این دعا پیگیری کرده که شرح آن در ادامه این بیان خواهد آمد.

ولی آنچه که اکنون مورد توجّه است آنستکه : چرا امام علیه السّلام در اینجا در ذکر سلسله انبیاء که در دوران خود هر یك حجّت خدا بر بندگان بوده اند،

آنان را به نام خودشان ذکر نکرده و تنها اشاره به مقام و خصوصیات هر یك کرده است، و به جای نام آنها کلمه « بعض» را بکار برده است.

آنچه نگارنده در این مورد دقّت کرده است، با عرض معذرت از پیشگاه مقدس امام علیه السّلام چنین گوید: که شاید آن بزرگوار در تعلیمات عالیه خود خواسته است که داعی را به پاره ای از اسرار قرآنی آشنا سازد، تا از این راه به شناسائی مقام و مرتبه انبیاء معرفت حاصل نماید، **و به پاره‌ای از اسرار کتاب آسمانی و داستان و سرگذشت پیمبران واقف گردد** و از راه تحقیق و کاوش به نکات برجسته اصول عقاید و حقایقی در امر نبوّت و ولایت از نظر قرآن مجید آشنا گردد.

اینستکه نگارنده ، ناگزیر در شرح این بند از دعا در معرفی انبیاء که اشاره «بعض» بوجود مقدّسشان شده است ، مختصری از داستان و سرگذشت هر یك را در ارتباط با آیات مربوطه قرآنی متذکّر می شود، تا دانسته شود پایان کار و نتیجه نهائی به کدام یك از برگزیدگان خدایتعالی ختم می شود، و همچنین این معنا روشن گردد که چه کسی امروزه زمام مردم جهان را در دست گرفته و فردا دولت کریمه جهانی را تشکیل می دهد، و نیز این مسئله روشن شود که ارسال آنهمه رسل از طرف خدایتعالی عبث و بیهوده نبوده، و در پایان مراحل تکامل از نظر همه گیری دین حقه الهی در جهان بوسیله قائم مقام تمام انبیاء علیهم السّلام باید منویّات الهی را همه اجرا نماید.

مختصری از داستان حضرت آدم علیه السّلام.

همانطور که قبلاً اشاره شد، این معنا برای غیر خواص نامفهوم است که در فقره مورد شرح عرض می کند:

فَبَعْضٌ اَسْكَنْتَهُ جَنَّتَكَ اِلىٰ اَنْ اَخْرَجْتَهُ مِنْهٰا.

در اینجا باید دانست که مراد از«بعض»آدم علیه السّلام است، چون اشاره مستقیم این بند از دعا به آیه شریفه است که خدایتعالی در دو مورد از قرآن مجیدبا مضامین قرین به هم می فرماید:

وَ قُلْنٰا يٰا آدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلاٰ مِنْهٰا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمٰا وَ لاٰ تَقْرَبٰا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ...
فَاَزَلَّهُمَا الشَّيْطٰانُ عَنْهٰا فَاَخْرَجَهُمٰا مِمّٰا كٰانٰا فِيهِ...[1]

« و گفتیم ای آدم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از نعمتهای گوارای آن هر چه می خواهید بخورید ولی نزدیك این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید شد. »

البته با ارتباط فقرهٔ مورد شرح به این آیه برای افراد مبتدی که اطلاعات کمتری از قرآن مجید دارند این معنا کاملا روشن نمی شود مگر آنکه مختصری از داستان خلقت حضرت آدم که چندین آیه قرآنی را در بر گرفته است مورد بررسی قرار دهیم، و در اینجا ناچاریم از نظر اختصار از تفاسیر آیات صرفنظر کرده به ذکر اصل داستان بپردازیم.

داستان از اینجا شروع می شود که خدایتعالی خطاب به فرشتگان فرمود:

۱- سوره البقره آیه ۳۵ و ۳۶ و سوره اعراف آیه ۱۹

وَ اِذْ قٰالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰائِكَةِ اِنّی جٰاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً قٰالُوا اَتَجْعَلُ فِیهٰا مَنْ یُفْسِدُ فِیهٰا وَ یَسْفِكُ الدِّمٰاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قٰالَ اِنّی اَعْلَمُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ [۱]

« هنگامیکه خدایتعالی به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد، فرشتگان گفتند: خدایا، آیا کسی را در روی زمین قرار می دهی که فساد و خونریزی کند، در حالیکه اگر برای سپاس و ستایش تو است که ما حمد و تسبیح تو را، بجای می آوریم ـ خدایتعالی فرمود: من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید. »

و سپس حضرت آدم را از گل و لای آفرید و از روح خود در او دمید، و آنگاه به فرشتگان امر فرمود: که برای آدم خضوع و سجده کنند، همگی سجده کردند، غیر از « ابلیس» همان شیطان که تکبّر ورزید و ازاین امر صریح سرباز زد.

در آنحال، خدایتعالی به آدم گفت: تو با همسرت در بهشت سکونت گزینید و از نعمتهای گوارا هر چه می خواهند بخورید و نزدیك این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید شد.

در اینجا سخن بطول می انجامد که ما بخواهیم دربارهٔ موقعیّت شیطان بحثی داشته باشیم دراین مورد باید به تفاسیر مراجعه شود، ولی تا همین اندازه گفته می شود: که شیطان موجب لغزش آدم و همسرش شد و آنانرا به نیرنگ و خدعه و اصرار بوسیله سوگند دروغ فریب داد، تا از آن درخت تناول نمودند، و بواسطه این ترك اولی' که از ایشان صادر شد لباس بهشتی از تن آنها برکنده شد و بدن خود را بوسیله

۱-سوره البقره آیه ۳۰.

برگ درختان پوشاندند.

سپس خدایتعالی به آنها گفت از بهشت خارج شوید و به زمین فرود آئید، در حالیکه شما بعضی دشمن دیگری خواهید بود، و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است.

آنگاه آدم درصدد توبه بر آمد و خدایتعالی کلماتی به او القاء کرد که وسیله پذیرش گناه او باشد و از برکت آن کلمات توبه او را پذیرفت.

در صفحات قبل هم در این مورد که آیا آن کلمات چه بوده است اشاره شد، و همچنین گفته شد که خدایتعالی علم اسماء و علم اسرار آفرینش و نامگذاری تمام موجودات را همگی به آدم آموخت و او هم فرشتگان را از این علم آگاه ساخت .

در هر حال شیطان باعث خروج آدم از بهشت گردید، و آنها به زمین فرود آمده و مستقر شدند.

اکنون مسائل دیگری در داستان حضرت آدم است که از بحث این کتاب خارج می باشد همچنان آیا فرشتگان از کجا آگاه بودند که آدمی در روی زمین فساد و خونریزی می کند؟، آیا بهشتی که در اوّل آدم در آن ساکن شده در کجا بوده است ؟ آیا درختی که آدم نباید به او نزدیك شود چه شجره ای بوده ؟ آیا غیر از آدم و همسرش و شیطان موجود دیگری هم با آنان به زمین فرود آمده؟

و همچنین، آیا شیطان از چه سنخی بوده که به واسطه سرپیچی از فرمان الهی مردود گشته، و چرا به امر حقتعالی مخالفت کرده است؟ و آیا با فرزندان آدم تا روز قیامت چه خواهد کرد، و خدایتعالی دربارهٔ او چه گفته است؟

اما مسئله مهمّی که در رابطه با این بحث مورد دقت است و خواننده باید توجه کاملی بر آن مبذول دارد ،بیان اعلامیه ای است که خدایتعالی خطاب به عموم فرزندان آدم از اول خلقت تا روز رستاخیز صادر کرده است، همچنانکه می فرماید:

يا بنی آدَمَ لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ كَما اَخْرَجَ اَبَوَيْكُمْ مِنَ الجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِيُرِيَهُما سَوْاتِهِما اِنَّهُ يَرىٰكُمْ هُوَ وَ قَبيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ اِنّا جَعَلْنَا الشَّياطينَ اَوْلِياءَ لِلَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ.

« ای فرزندان آدم شیطان شما را نفریبد آنچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد ، چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید،امّا بدانید شیطان را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند. »

چه کنایه زیبائی است که خدایتعالی به تمام افراد بشر و فرزندان آدم هشدار می دهد، که مراقب فریبکاری شیطان باشند، زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر آنها نشان داده، همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه ها از اندام آنها بیرون کرد.

بنابراین درشرح این فقره از دعا و ارتباط آن با کتاب آسمانی، خواننده به یك سلسله از آیات الهی و معارف قرآنی آشنا شده، و از شناسائی اوّلین حجّت خدا در روی زمین آگاهی حاصل کرده است.

بشنو زمن این حکایت بس شیرین — کان بوده حقیقتی ز عهد دیرین
در باغ بهشت جاگزین شد آدم — یك کار خطا کشاند او را به زمین

* * * * *

بس کرد بر او وسوسه شیطان مرید — از آنچه که نهی شد بر او داد نوید
که گر شنود بُوَد به جنّت جاوید — جائیکه بود مقام یاران سعید

* * * * *

اصرار نمود در فریبش چندان — سوگند بخورد بر دروغ از ایمان
بر خدعه چنان مهارتی برد به کار — تا آنکه نمود آدم از تن عریان

* * * * *

حاصل که بُوَد دشمن آدم شیطان — باید نکنّد کسی بر او اطمینان
آنگونه که والدین مارا بفریفت — ما را بدهد فریب در هر دوران

* * * * *

یك نکته‌بس‌است گفتنش‌در اسرار — هرگز نشوید دشمن خود را یار
او دور کند پیرو خود را ز جنان — زین روست‌که «زار» باشد ازاو بیزار

* * * * *

وَ بَعْضٌ حَمَلْتَهُ فِی فُلْكِكَ وَ نَجَّيْتَهُ وَ مَنْ اٰمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ

«و بعضی را سوار کردی در کشتی خود ونجات دادی از هلاکت با کسانیکه به او ایمان آورده بودند و برحمت خود حفظ فرمودی.»

مقام حضرت نوح علیه السّلام از نظر قرآن مجید.

بعد از آنکه داعی اشاره به خصوصیّات اولین نفر از انبیاء گرامی حضرت آدم علیه السّلام می کند، سپس باز بطور اسرارآمیزی در لفاف کلمه « بعض» اشاره بوجود مقدس اولین پیامبر اولوالعزم حضرت نوح علیه السّلام کرده، که با صراحت، قرآن مجید او را پیامبری عالیمقام معرفی نموده و بخصوص در دوران قیام طولانی او و مبارزه هائی که با قوم سرسخت و لجوج خود داشته، سرگذشت ماجراها و درگیریهای او را تشریح کرده است.

اکنون در اینجا موضوع بحث ما در ارتباط با فقرهٔ مورد شرح است، که چگونه آن بزرگوار در اثر مخالفتهای شدید قوم خود؛ به امر پروردگار عالم مأمور شدکه سفینه ای بسازد و اهل خود و پیروان خود را در آن جای دهد، تا به امر حقتعالی طوفانی ایجاد شود و تمام مناطق را آب فرا گیرد و مخالفان و سرکشان قوم او بهلاکت رسند و خود و یارانش نجات یابند .

بسیار خوب!! ما در اینجا به یك عبارت کوتاه اصل مطلب را بیان داشتیم، ولی موضوع مقام و شخصیت والای نوح علیه السلام از این حرفها خارج است و به این سادگی نیست!!

این یك جمله از دعا که مورد شرح است، یك عالم معارف قرآنی در آن نهفته شده، تنها موضوع این داستان در تبلیغات رسالت نوح نیست، در این مورد اسراری گنجانیده شده که از نظر تاریخ چگونگی سیر تکامل را از بُعد خاص ظهور انبیاء علیهم السّلام می رساند، و معلوم می دارد که از اوّل خلقت چه تحوّلاتی یکی پس از دیگری باید پیش آید، تا آنکه زمام کار در پایان بدست پرکفایت وجود مقدّس امام ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه برسد!!

این قصص و سرگذشت انبیاء علیهم السّلام که در قرآن مجید آمده است، بسیار شایان توجه می باشد که نباید آنها را بی اهمیّت و سرسری گرفت!!در همین شخصیّت والای حضرت نوح توجه داشته باشید که خدایتعالی در ۴۳ مورد در قرآن مجید نام آن بزرگوار را در جهات گوناگون ذکر کرده و اصلاً یك سوره بنام آن بزرگوار نامگذاری شده است که اگر بخواهند تفسیر آیات را در این رابطه ارائه دهند خود کتاب جداگانه ای را در بر می گیرد.

اکنون در اینجا بیان مختصری در ارتباط به فقرهٔ مورد شرح از سرگذشت دوران قیام و بعثت نوح علیه السّلام متذکر می شویم تا خواننده این توجه را حاصل نماید که چقدر این جمله از دعا مورد اهمیّت است که امام علیه السّلام اشاره می فرماید: وَ بَعْضٌ حَمَلْتَهُ فِي فُلْكِكَ....

سرگذشت نوح پیامبر علیه السّلام

گذشته از اینکه یك سوره از قرآن مجید بنام حضرت نوح نامگذاری شده، در سوره های متعددی به سرگذشت قیام آن پیامبر بزرگ اشاره شده است، بخصوص در سوره های « هود و قمر » که آیات بسیاری در مورد آن بزرگوار در آنها آمده است.

امّا در سوره نوح قسمت خاصی از زندگی او را بیان داشته که بیشتر مربوط به دعوت مستمر و پیگیر او بسوی توحید و دعوت مردم بسوی طرفداری حق بوده که در تمام مراحل جنبه آموزندگی شایانی داشته است، همچنانکه در آیه اوّل از سوره نوح آمده است:

اِنّا اَرْسَلْنا نُوحاً اِلىٰ قَوْمِهِ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأتِيَهُمْ

عَذابٌ اَلیمٌ.

« همانا که ما نوح را فرستادیم به سوی قومش و گفتیم قوم خود را اندرز کن و بترسان پیش از آنکه عذاب دردناك به سراغشان بیاید »

در این سوره نخست از مسئله بعثت او شروع کرده و سپس به گفتگو هائیکه بین او و قومش در جریان بوده، و همچنین شکایت از قومش « آن قوم لجوج و ستمکار » به درگاه حقتعالی و نفرین دربارهٔ آنها اشاره می نماید.

امّا اصل داستان او در مورد دعوت قوم خود بسوی یکتاپرستی و لجاجت و مخالفت آنها و ساختن کشتی به امر پروردگار و غرق شدن آن قوم می باشد.

و در سوره های دیگر قرآن بخصوص بیان کاملتر آن در سوره هود است که بعد از مراحل اولیه مبارزهٔ خود مرحله دوم مبارزه او از اینجا شروع می شود:

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً اِلیٰ قَوْمِهِ اِنّی لَکُمْ نَذیرٌ مُبینٌ.[۱]

«ما نوح را به سوی قومش فرستادیم در اولین کلام به آنها گفت : من برای شما بیم دهنده ای آشکارم.»

در ۲۶ آیه خدایتعالی سرگذشت تکان دهنده قیام نوح علیه السّلام را در مبارزه سرسختانه او با مستکبرین و مخالفت ورزان آن زمان بیان می دارد که این درس عبرتی برای مردم جهان در هر دوران می باشد.

قوم نوح قومی بسیار لجوج و سرسخت بودند که بت پرستی را اختیار کرده

۱- سوره هود آیه ۲۵.

بودند و بتها را وسیله خیر و دفع شرّ می دانستند و همه امور زندگی را مربوط به بتهای مختلف که اسامی گوناگونی برای آنها قائل بودند می دانستند، و چون اصل محتوای رسالت نوح در امر توحید و پرستش خدایتعالی بود، (یعنی همان موضوعی که زیر بنای دعوت تمام پیمبران است) لذا قوم او در این مورد بسیار با او مخالفتها کرده و بسیار او را آزار و شکنجه دادند، در حالیکه او در مرتبه مقابله با آنها بسیار شجاع و بیانی فصیح و عقلی سرشار در مقام نبوّت داشت، و بسیار با تحمّل و بردبار بود.

نوح همچنان قوم را به سوی خدا دعوت می کرد، ولی قوم او دعوتش را رد کرده و روگردان بودند، و او آنچه که در مقام تبلیغ در مرتبه مسالمت آمیز و خوشرفتاری بود انجام می داد، و هر چه می گفت او را مسخره و استهزاء می کردند و تهدید و انذار او هم به جائی نمی رسید، ولی نوح همچنان به مبارزه و احتجاج با آن قوم ادامه داد و در ابلاغ رسالت خود بسیار کوشید، و هرآن در پنهان و آشکار آنانرا به سوی خدا دعوت می کرد، ولی فقط عدهٔ محدود و انگشت شماری به او ایمان آوردند و دعوتش را اجابت کردند، و اکثریّت کلّی که مهر عنادو لجاج بر دل داشتند ایمان نیاوردندو به مخالفت و سرسختی خود ادامه دادند.

سپس خدایتعالی به نوح وحی کرد: که جز آنها که تاکنون ایمان آورده اند دیگر هیچکس از قوم تو ایمان نخواهد آورد، بنابراین از کارهائیکه می کنند غمگین مباش و این دستور را اجرا کن:

وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا وَ لا تُخاطِبْنِي فِي الَّذِينَ

ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ [۱]

« و اکنون در حضور ما طبق وحی ما کشتی بساز و درباره آنها که ستم کردند شفاعت مکن که آنها غرق شدنی هستند. »

پس نوح مشغول ساختن کشتی شد :

وَ یَصْنَعُ الْفُلْکَ وَ کُلَّمَا مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ.... [۲]

« هر زمان گروهی از اشراف قومش که بر او می گذشتند او را مسخره می کردند. »

ولی نوح به آنها گفت:اگر ما را مسخره می کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد، و بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد.

البته نوح بعد از آنکه متوجه شد که دیگر دعوت او اثری ندارد و خدایتعالی از این سرغیب او را مطلع ساخت که دیگر کسی به او ایمان نمی آورد، برآن قوم لجوج و گستاخ که دست از مسخره کردن بر نمی داشتند نفرین کرد، همچنان عرض کرد :

۱- سوره هود آیه ۳۷.

۲- سوره هود آیه ۳۸.

وَ قٰالَ نُوحٌ رَبِّ لاٰ تَذَرْ عَلَىَ الْأَرْضِ مِنَ الْكٰافِرِينَ دَيّٰاراً [۱]

«پروردگارا، احدی از این کافران را بر روی زمین مگذار (چرا که اگر آنان روی زمین بمانند بندگانت را گمراه می کنند.»

در هر حال نوح به امر پروردگار و الهامات مخصوص کشتی بزرگی با همکاری یاران خود ساخت که علاوه بر مؤمنان راستین و خانواده او، از نسل هر حیوانی جفتی را در آن کشتی جای می داد، و آذوقه فراوانی برای مدتها زندگی انسانها و حیواناتی که در آن جای داشتند حمل می کرد.

بطوریکه بعضی از مفسرین متذکر شده اند : چنین سفینه ای با چنین ظرفیت حتماً در آن دوران بی سابقه بوده است، بخصوص که این کشتی باید از دریائی بوسعت این جهان با امواجی کوه پیکر سالم در حرکت باشد و آسیبی به آن نرسد.

در این حال : پس از آنکه ساختمان کشتی به پایان رسید، فرمان حقتعالی از مصدر جلالت صادر گردیدو به نوح دستور داده شد اهل بیت خود و آنان که به او گرویده اند،و از هر جفتی از حیوانات نر و ماده در آن کشتی جای دهد، و نوح چنین کرد. و به آنها گفت:

وَ قٰالَ ارْكَبُوا فِيهٰا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٰيهٰا وَ مُرْسٰيهٰا اِنَّ رَبِّىَ

۱-سوره نوح آیه ۲۶.

لَغَفُورٌ رَحِيمٌ [۱]

« بنام خدا سوار شوید و به هنگام حرکت و توقف، یاد او کنید که پروردگارم آمرزنده مهربان است. »

همچنان در آن هنگام طبق علامتی که خدایتعالی برای آغاز طوفان اعلام فرموده بود، از تنوری آب جوشیدن گرفت و طوفان شدید آغاز گردیدو از زمین و چشمه سارها آب فوران کرد و از آسمان سیل آسا آب بر زمین فرود آمد، تا همه سطح زمین را از در و دشت و کوهساران را آب فرا گرفت.

غوغائی عظیم بر پا گردید، ابرهای تیره و تار سراسر آسمان را فراگرفت و آنچنان روی هم متراکم و انباشته شد که نظیرش هیچگاه دیده نشده بود و صدای غرش رعد و پرتو خیره کننده برق پی در پی در فضای آسمان پخش شده و از حادثه وحشتناکی خبر می داد.

در این حال کشتی نوح از لابلای امواجی همچون سهمگین حرکت می کرد، و کم کم آب همه بلندیها را در برگرفت که ناگاه چشم نوح به فرزندش افتاد که در یك بلندی پناه گرفته، با آنکه آن پسر نافرمانی از گفتار نوح کرده بود، ولی آن بزرگوار از روی حسّ پدری فریاد کشید: ای فرزندم بیا! و بیا همراه ما سوار شو و با کافران مباش، ولی بیچاره به حرف پدرش گوش نداد و گفت: به کوهها پناه می برم تا از غرق شدن در امان باشم.

نوح به او گفت:امروز هیچ حافظی در برابر فرمان خدا نیست، مگر آنکس را که او رحم کند، در این هنگام موجی در میان آن دو حائل شد و پسر نوح در زُمره

۱. سوره هود آیه۴۱ .

غرق شدگان قرار گرفت.

و چون خدایتعالی به نوح فرموده بودکه اهل تو را نجات خواهم داد، هنگامیکه دید فرزندش در حال غرق شدن است، عرض کرد: خدایا فرزند من از اهل من است، و تو وعده فرمودی که اهل مرا هلاك ننمائی، پس از جانب خدایتعالی خطاب رسید:

اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صٰالِح...[1]

«او از اهل تو نیست، و کارش شایسته نمی باشد!»

نوح از این تقاضا به خود آمد و معذرت خواهی کرد از اینکه ندانسته این تقاضا را کرده است!!

در هر حال بعد از آنکه چند روزاین طوفان عظیم همه جاگیر شد، و در پایان این ماجرا تمام قوم او از ستمکاران و اهل کفر بهلاکت رسیدند، سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر گردید و به زمین دستور داده شدکه آبش را در کام خود فرو برد و آسمان از ریزش آب خودداری کند، همچنانکه فرمود:

وَ قیلَ یٰا اَرْضُ ابْلَعی مٰاءَ كِ وَ یٰاسَمٰاءُ اَقْلِعی وَ غیضَ الْمٰاءُ وَ قُضِیَ الْاَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَیَ الْجُودِیِ....[2]

« و سپس کشتی نوح بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت و بدین ترتیب نوح و همراهانش نجات یافتند.»

۱-سوره هود آیه ۴۶ .

۲- سوره هود آیه ۴۴ .

و همانطورکه در بند مورد شرح خواندید:

وَ نَجَّيْتَهُ وَ مَنْ اٰمَنَ مَعَهُ مِنَ ٱلْهَلَكَةِ.....خدایتعالی هم فرمود:
فَاَنْجَيْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ، ثُمَّ اَغْرَقْنَا بَعْدُ ٱلْبٰاقِينَ [۱]

«پس نجات دادیم نوح را و آنان که با او در کشتی بودند وسپس غرق کردیم بازماندگان را.»

البته دربارهٔ سرگذشت زندگانی حضرت نوح مطالب بسیار است بخصوص در مورد روش قوم او و بهلاکت رسیدن آنهادر آن انقلاب جوّی و طوفان سهمگین، و همچنین در مورد اینکه آیااین طوفان عالمگیر بوده وطول مدت آن چه زمان بوده و تا چه موقع زمین را آب فراگرفته بوده، و نیز اطلاعات دیگری که آیا کشتی چگونه ساخته شدو نقشه ساخت آن در آن زمان از جانب چه کسی طراحی شده بود و ساخت آن چه مدت زمانی را در بر گرفت، و بسیار مسائل دیگرکه باید برای اطلاع بیشتر به تفاسیر مراجعه کرد. [۲]

۱- سوره شعراء، آیه ۱۱۹.

۲- قبلاً در این مورد که حضرت نوح در نجات خود از آن طوفان و ماجرای پرمهلکه به خمسه طیبه متوسّل شد به همان گونه که آدم توسّل پیدا کرد مطالبی گذشت..

چون کشتی نوح آمد از ساخت برون — در بـر بگرفت هر که نیکوست درون
قومش همه بر سزای خود غرق شدنـد — شامل همگـی شدند بر بـخت نگون

* * * * *

خـواهیـد اگـر نجـات خـود دریابیـد — در کـشـتی خـاندان عـصـمت آئیـد
گویند سفینه ایست مخصوص نجات — گـر بیم هلاکـت از عقوبت داریـد

* * * * *

من بیم ندارم از هلاکت چنـــدان — گـر نوح بُوَد چنان مراکشتیبـــان
بسیار شنیدم این سخن را از «زار» — کـه آل عـلی بُوَد زما پشتیبـــان

*****

وَ بَعْضٌ اَتَّخَذْتَهُ لِنَفْسِكَ خَلیلا.

و بعضی را به مقام دوستی خود برگزیدی .

مقام والای حضرت ابراهیم از نظر قرآن مجید

در این فقره از دعا که باز اشاره به کلمه « بعض» شده است، مراد در اینجا حضرت ابراهیم علیه السّلام است که او از جمله پیامبران اولوالعزمی می باشد که دوران زندگانی پرماجرائی داشته است، و قرآن مجید در بسیاری از موارد به ذکر حالات او پرداخته، همچنانکه نام شریف او را در ۶۹ مورد ذکر فرموده و در پیرو آیات مربوطه ده ها آیات دیگر در پیرامون چگونگی سرگذشت زندگانی او بیان داشته است، و می توان گفت:که از چگونگی حالات آن بزرگوار بطور کلّی در ۲۵ سوره از قرآن سخن به میان آمده است که یکی از آن سوره هابنام آنحضرت نامگذاری شده است.

بنابر آنچه صاحبان تفاسیر متذکر شده اند: حضرت ابراهیم خصوصیّات بسیاری داشته، همچنانکه تمام آن ویژگیها را قرآن مجید یادآور شده است، و در معرفی آن بزرگوار که در آیات الهی به آن اشاره شده او از نیکان و صالحان و قانتان و صدیقان و بردباران و وفا کنندگان بعهد بوده، که شجاعت او بی نظیر و سخاوتش فوق العاده بوده است.

بررسی آیات قرآنی در شان او نشانگر آنست که خداوند برای آن بزرگوار مقام فوق العاده شامخی قرار داده که برای هیچیك از پیمبران پیشین قائل نشده است.

همانطور که در فقره مورد شرح امام علیه السلام اشاره می فرماید:

وَ بَعْضٌ اَتَّخَذْتَهُ لِنَفْسِكَ خَلِيلاً

قرآن مجید هم درباره مقام خلیل اللّهی آن بزرگوار می فرماید:

وَ اتَّخَذَ اللّهُ اِبْراهيمَ خَليلاً [۱]

اشاره بر اینکه خدا ابراهیم را دوست خود قرار داد، یعنی او را برگزید و اختصاص داد به کرامتی که مشابهست به کرامت دوست با دوست.

و خدایتعالی تا آنجا مقام دوستی را بالا برد که همچنان ملکوت آسمانها و زمین را بر آن بزرگوار ارائه داد، و او علیه السّلام آنچه در آنها بود مشاهده کرد.

بعضی از مفسّران در ذیل آیه شریفه آورده اند: که این مقام شامخ خلیل اللّهی به خاطر آن بود که ابراهیم هرگز چیزی از کسی نخواست، و هرگز تقاضاکننده ای را محروم نکرد و فوق العاده مهمان نواز بود!

در روایاتی آمده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: این مقام برای کثرت سجود او بود، و درروایت دیگر حضرت هادی علیه السّلام فرمود: برای کثرت صلوات بر محمد و آل او علیه السّلام بوده است.

و گذشته از اینها شاید این مقام از جانب پروردگار از آن نظر بوده که در امتحانات الهی به خوبی از عهده آزمایش برآمده، که آن آزمایشها هر یك شرح و داستانی عجیب دارد!!

بطوریکه داستان بعضی از آنها را شنیده اید، همچنان در مورد امر حقتعالی به ذبح فرزندش که قرآن مجید در پیرو این آیه شریفه متذکر شده

۱- سوره نساء آیه ۱۲۵.

و می فرماید:

قَالَ یٰا بُنَیَّ اِنّی اَریٰ فِی الْمَنٰامِ اَنّیٓ اَذبَحُكَ فَانْظُرْ مٰاذٰا تَریٰ....[۱]

اشاره بر اینکه : حضرت ابراهیم به فرزندش که به سر حدّ رشد رسیده بود ، گفت: من در عالم رؤیا مأمور شده ام که تو را در راه جانان قربانی کنم، پس نظر کن در این مأموریّت که چه می بینی و رأی خود را اظهار کن.

اسماعیل عرض کرد: ای پدر مأموریّت خود را انجام ده، زود است که انشاءالله مرا از صبر کنندگان بینی، و در آن مأموریت چون ابراهیم خواست فرزند خود را ذبح نماید، هر دو پدر و فرزند در مقام رضا و تسلیم به امر حق تن در دادند، پدر جبین فرزند را روی خاك گذاشت و کارد بر گلوی او نهاد ، و کارد به امر حقتعالیٰ گلو را نبرید و کارساز نشد، پس ندا در رسید: که ای ابراهیم : رؤیای تو راست بوده است،همانا که این مأموریّت آزمایش و امتحانی برای شما آشکار بود ، و اکنون برای تو فدیه فرستادم که آنرا بجای اسماعیل قربانی کنی، (و آن گوسفندی بهشتی بود) که ابراهیم علیه السّلام قربانی کرد.

پس دیدید که آن بزرگوار از عهده چه امتحانی بر آمد! **آیا شایسته نیست که او مقام خلیل اللّهی را دریافت نماید!؟**

۱- سوره صافات آیه ۱۰۲.

قیام حضرت ابراهیم خلیل در مبارزه با کفر و بت پرستی

اکنون برای اینکه شخصیّت والای حضرت ابراهیم را در ارتباط با مقام ارجمند خلیل اللّهی بررسی کنیم به چند گوشه از سرگذشت آن بزرگوار در اینجا اشاره خواهیم کرد:

در مرحله اول مبارزه بی وقفه او در مقابل کفر و شرك و بت پرستی است، که قرآن مجید بر این معنا اشاره فرموده و چنین یادآور می شود: زمانیکه ابراهیم با خورشید پرستان و ستاره و ماه پرستان مواجه شد،بر وجه استعاره گفت: این خورشید یا ماه و یا ستاره پروردگار من است! و چون آفتاب غروب کرد، و یا صبح طالع شد،گفت: چیزیکه افول می کند دوست نمی دارم آنرا پروردگار خود قرار دهم، و به آنان تأکید کرد که من بیزارم از آنچه شما پرستش می کنید، و من روی خود را به سوی کسی می کنم که آسمانهاو زمین را ایجاد کرده است!،و بدین طریق این دسته از خورشید و ستاره پرستان را محکوم کرد.

امّا درباره بت پرستان هم که داستان قرآنی آنرا بسیار شنیده اید، که در زمان حکومت طاغوتی « نمرود » که بت پرستی در تمام شئون زندگی مردم رسوخ پیدا کرده بود، آن بزرگوار مأموریّتی حاصل نمود: و در آن موقع که بتکده بزرگ آنها از بت پرستان خالی بود، (یعنی آن جایگاهی که اصولاً مقام یکتاپرستی بود و بت پرستان آنجا را به بتکده ای تبدیل کرده بودند) در آن زمان که هیچکس در آنجا نبود، ابراهیم به آنجا رفت و بتهارا همه شکست و تبربت شکنی را به گردن بت بزرگ انداخت،که درآن موقع مأموران حکومتی نمرود او را دستگیر کردند،و پس از محاکمه، آن بزرگوار این بت شکنی را به گردن بت بزرگ انداخت، که آنان گفتند: او قادر به چنین کاری نمی باشد.

ابراهیم خواست از این طریق استدلال کند که : این چیزهائی که شما بـــه دست خـودتان می سازید قابل پرستش نیست، چیزیکه نه سخن می گوید و نه شعوری دارد و نه می تواند کاری انجام دهد.

و این داستان بسیار مفصّل است که باید به تفاسیر آیات مربوط مراجعه کرد ، همچنانکه مفسّران آورده اند:

حضرت ابراهیم در این مبارزه بخصوص برخوردهای عجیبی با نمرودیان داشت که همین امر باعث شد او را دستگیر نموده و نمایندگان مجلس آن حکومت به اتفاق آراء حکم در آتش افکندن و سوزانیدن آن بزرگواررا صادر نمودند! و دستور دادند به تمام نمرودیان تا هیزم فراوانی گرد آورند و آتشی عظیم بر پا کردندوآنحضرت را بوسیلهٔ منجنیقی که شیطان راهنمائی کرده بود در آتش افکندند.

در اینجاست که جلوه مقام خلیل اللّهی ظاهر گشت، و به امـر خدایتعالی آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شد همچنانکه فرمود: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلَاماً عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ...[1]

در این هنگام در آن آتشکده به امر حقتعالی گلستانی بوجود آمد که در آن حضرت ابراهیم بر سریر تختی مسند گرفت که شرح این داستان بسیار شیرین و در تفاسیر آمده است.

و در اینجا تا همین حد معلوم گردید که شخص حضرت ابراهیم دوست داشتنی است، چون خدا او را دوست داشته است و در این بحث مختصر حق معنا درباره آن بزرگوار ادا نشد، البته در پیرو همین بند از دعا در فقره بعد در شخصیّت

۱- سوره انبیاء آیه ۶۹.

والای آنحضرت سخنان ارزنده ای از این مطالب بالاتر خواهیم داشت.

آمد خبـری ز مسنـــد ربّ جلیـــل — بـــر خـود بگرفته ام ز ابرار خلیل
هر کس که چنین حبیب گیرد محبوب — او یافتـه ره به چند برهان و دلیل

* * * * *

گویند خلل پذیر هر دوستـی اسـت — بر غیـر محبّت آنچه باشد پیوست
فردا که ز جمع دوستان در گذریـم — چیزی نبُوَد بـه جز محبّت در دست

* * * * *

ایـن بـود که گفت عارفی از اسرار — خواهی که اگر برای خود گیری یار
به آنکه تو دوست برگزینی چو خلیل — یاری که همیشه بوده در خاطر «زار»

* * * * *

وَ سَئَلكَ لِسٰانَ صِدقٍ فِی ٱلْاٰخِرِینَ فَاَجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذٰلِكَ عَلِیّاً

« و از تو درخواست نمود نیك نامی و راستی گفتار را که در امّتهای بعد برایش قرار دهی، پس درخواست او را اجابت فرمودی، و نام او را تا آخر الزمان به مقام شامخ و بلند رسانیدی. »

نام ابراهیم خلیل تا آخر الزّمان بر سر زبانهاست!

این بند از دعا عطف به فقره قبل در مقام خلیل اللّهی حضرت ابراهیم است، بعد از آنکه در خصوصیّات آنجناب گفته شد که چه مقام و منزلتی در نزد خدایتعالی دارد، در اینجا این معنا اشاره مستقیم به آیاتی دارد که حضرت ابراهیم در دعای خود چند تقاضا کرده و در اوّل عرض می کند: پروردگارا به من علم و دانش مرحمت فرما و مرا با صالحان ملحق کن، و سپس تقاضا می کند:

وَ اجْعَلْ لِی لِسٰانَ صِدْقٍ فِی ٱلْاٰخِرِینَ [1]

« و برای من در امّتهای آینده زبان صدق و ذکر خیر قرار ده و مرا ز وارثان بهشت پر نعمت گردان. »

بطوریکه بعضی از تفاسیر متذکّر شده اند: حضرت ابراهیم در این خواسته های پر باریك تقاضای مهمّی کرده است، که عرض می کند: خدایا، آنچنان کن که یاد من در خاطره ها بماند و خط و برنامه من در میان آیندگان ادامه یابد و الگوئی باشم که به من

۱- سوره شعراء آیه ۸۴.

اقتدا کنند، و پایه گذار مکتبی باشم که بوسیله آن راه تو را بیاموزند و در خط تو حرکت کنند.

بعضی گفته اند : که در خواسته ابراهیم مراد آنستکه ؛ نام او به نیکی تا آخر الزّمان برده شود، و بعضی دیگر گفته اند: مراد از « لسان» در آیه شریفه فرزند باشد (یعنی فرزندی که محمد(ص) باشد) از خدا خواهش کرد.

در هر حال خدایتعالی این دعای ابراهیم را به اجابت رسانید، همانگونه که در جای دیگر فرمود:

وَ وَهَبنا لَهُم مِن رَحمتِنا وَ جَعَلنا لَهُم لِسانَ صِدق عَلِیًا [1]

« اشاره بر اینکه: بخشیدیم برای ابراهیم و ذریّه او رحمت خود را و قرار دادیم برای ایشان نام نیك و بلندی را. »

در **بحار**:ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ابراهیم دعا کرد که لسان صدق در آخر الزّمان برای او قرار دهد؛ پس خداوند اجابت دعای او را در این آیه خبر می دهد؛ و نیز می فرماید: مراد از « **علیّاً** » در این آیه علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

و همچنین در **تفسیر علی بن ابراهیم**، از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: مراد از کلمه « **رحمتنا** » در آیه : رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است، و مراد از جمله «**لِسانَ صِدق عَلِیًا**» امیر المؤمنین علیه السّلام است.

۱- سوره مریم آیه ۵۰.

در تفسیر نمونه آورده است: بعید نیست این تقاضا شامل همان چیزی باشد که ابراهیم بعد از بنای خانه کعبه از خدا خواست و عرض کرد:

رَبَّنا وَ ابْعَثْ فیهِم رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ اٰیاتِكَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَ الحِکْمَةَ وَ یُزَکّیهِمْ....[۱]

« پروردگارا : در میان فرزندان ما« من و اسمعیل» پیامبری مبعوث کن که آیات تو را بر آنها بخواند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آنها را پاکیزه کند و رشد دهد.»

و می دانیم این تقاضا تا ظهور پیامبر اسلام صلّی اللّه و آله تحقق یافت و ذکر خیر ابراهیم ازاین طریق در این امّت بزرگ تداوم گرفت.

امّا نگارنده گوید: بعید نیست که این تقاضای حضرت ابراهیم اشاره مستقیم به آیه شریفه داشته باشد که می فرماید:

وَ اذ ابْتَلیٰ اِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّی جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی...[۲]

« اشاره بر اینکه : هنگامیکه خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود و او بخوبی از عهده آزمایش بر آمد خداوند به او فرمود:من تو را امام و پیشوای

۱-سوره البقره آیه ۱۲۴.

۲- سوره البقره آیه ۱۱۹.

مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: بعضی از ذریّه مرا هم چنین امامانی قرار بده، خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاك و معصوم باشند شایسته این مقامند.»

این آیه شریفه از مهمترین فرازهای زندگی ابراهیم علیه السّلام است که شخصیّت او را کاملاً مشخّص می سازد، پس از سرگذشت او علیه السّلام و آزمایشهای بسیاری که شرح مختصری از آن در این بخش مورد توجه قرار گرفت، این جایزه خداوندی است که فرمود: من تو را پیشوا و امام و رهبر قرار دادم، و ابراهیم هم تقاضا کرد که از دودمان من نیز امامانی قرار ده تا این رشته نبوّت و امامت قطع نشود، و خدایتعالی تقاضای او را پذیرفت.

در تفسیر این آیه طبق روایاتی معلوم می دارد که مقام امامت برتر و بالاتر از مقام نبوّت و رسالت است،چون این مقام همان رهبری همه جانبه مادی و معنوی و ظاهری و باطنی است، و امام از هر نظر راهنما و هادی خلق بوده و مربی اخلاقی و روانی آنان است.

و از طرف دیگر: بنا به تفسیر آیه شریفه ؛ امامت به امر حق سبحانه و تعالی در میان ورثه ابراهیم از طریق ارث از بعضی که شایستگی این مقام را داشتند منتقل شده، تا به رسول اکرم و سپس به ائمه معصومین علیهم السّلام که خاتمشان قائم آل محمد است پایان پذیرفته است!

در شرح این بند از دعا در بارهٔ حضرت ابراهیم علیه السّلام باید توجه خواننده بیشتر بر این امر معطوف گردد که در شخصیّت مقام ابراهیم در آن همه مبارزه و ماجراها و آنهمه آزمایشها نتیجه و برگشت آن از نظر سیر تکامل مقام نبوّت

بوجود مقدس خاتم انبیاء بستگی پیدا می کند، و باز تمام این مسائل و افاضه آن مقـام و مرتـبه و منصب امامت از طرف خدایتعالی، **در پایان بوجود مقدس امـام زمان علیه السّلام ارتباط مستقیم حاصل می نماید.**

و این موضوع چیزی نیست که کسی بخواهد شکی در آن داشته باشد، چون تفسیر این آیه شریفه خود دلیلی بسیار واضح و روشن است، و اصلاً سیاق کلام در آیه حکایت از منصب امامت رسول اکرم و فرزندان گرامیش دارد، و شاهد کلام بر آنستکه حضرت ابراهیم با توسل به همان مقام و منزلت خمسه طیبه این منصب را از خدایتعالی دریافت نمود، همچنانکه در روایات هم آمده است:

از **خصال**:از حضرت صادق علیه السلام ؛ منقول است که فرمود: کلماتی که ابراهیم به آن امتحان شد همان کلماتی است که وسیله توبه آدم علیه السّلام قرار گرفت(قبلاً در داستان حضرت آدم به آن اشاره شد) آدم در مقام توبه عرض کرد:

یـا رَبِّ اَسئـَلُكَ بـِحَقِ مُحَمـَّدٍ وَ علـیٍّ وَ فاطمة وَ الحَسَنِ وَ الحُسیـْن الاتبـتِ عَلـیَّ

پس خدا توبه اش را پذیرفت، و سپس از آن حضرت سئوال شد: که معنی تمام نمودن کلمات چه می شود ؛فرمود: یعنی تمام کرد ابراهیم آن کلمات را به توسّل به ما(ائمه اثنی عشر تا رسند به قائم علیه السّلام) که نه نفر دیگر که باعث تمامیّت کلمات شدند فرزندان حسین علیهم السّلام می باشند.

بنابراین در اینجا شخصیّت حضرت ابراهیم علیه السّلام تا حدّی از نظر قرآن روشن گردید و بنا بر سلسله مراتبی که ذکر شد می توان گفت: **امـام زمـان علیه السّلام قائم مقام همان دوست عزیز خدایتعالی ابراهیم خلیل الرّحمن است .**

در مـورد سرگذشت و ماجراهای دیگر از زندگانی حضرت ابراهیم بخصوص

در مسئله بنای کعبه و مناسك حج مطالب دیگری می باشد که بعداً در همین کتاب می خوانید.

اشکالی که بعضی ندانسته بر فقره مورد شرح آورده اند!

در پایان این بحث متذکّر می شویم که : بعضی از نا آگاهان که اطلاعات تفسیری آنان ضعیف است، بر این فقره از دعا ایراداتی آورده اند، که پاسخ آنها به موقع از طرف بزرگان معاصر داده شده، همچنانکه اشکال آنها بر این بود: که چرا در جمله :(**وَ جَعَلْتَ ذٰلِكَ عَلِيًّا**) را در تفاسیر در روایاتی کلمه« **عليًا** » را به معنی علی علیه السّلام گرفته اند.

اکنون در بخش قبل با تفسیر دو آیه مربوطه مطلب بسیار روشن و سند روایات ذکر گردید و در اینجا دیگر احتیاج به تکرار نیست، چون این فقره ار دعا اقتباس از همین دو آیه قرآنی است.

و اینطور نیست که این ناآگاهان در معنای مجموع دو جمله از دعا و تطبیق آن با آیات قرآنی اشکال گرفته اند؛ و همانطور که گفته شد معنا چنین است: ابراهیم از توخواست که آیندگان از او براستی یاد کنند وتو دعای او را اجابت کردی و آنرا بطور عالی و کامل قرار دادی، همانطور که این معنا در تفسیر آیات مربوطه روشن گردید.

امّا این اشکال گیرندگان در تفسیر و تأویل آیات قرآنی اشکال گرفته اند و در روایاتی که کلمه « عَلِيًّا » را علی اسمی ذکر کرده اند، می گویند این علی وصفی است!

در حالیکه آنان در واقع آگاهی ندارند، چون آیات قرآنی تفسیر و تاویلی دارد که تازه می بینیم مفسّران عالیقدر از تفاسیر اهل بیت استفاده می کنند، و این مخالفین به رأی خود مطالبی در ذهن می پرورانند، اینان چه می دانند، که مقصود حضرت ابراهیم از « **لسان صدق**» چه بوده است!

اصلاً معنی آیات بسیار روشن است که بگوئیم : ابراهیم علیه السّلام بـــه خدایتعالی عرض کرد: قرار ده برای من سخنگوئی که شاهد صدق گفتار من باشد و همانطور که من دعوت به توحید کرده ام او هم بکند!

و اگر در ذیل آیه دوم که تفسیر آن گذشت می بینید که علی علیه السّلام شاهد صدق گفتار او قرار گرفته است اینهم هیچ گونه منافاتی با اصل تفسیر آیه ندارد، چون علی علیه السّلام هم خود یکی از آنهائیست که حضرت ابراهیم خود تقاضا برای سخنگوئی صدق گفتارش کرده که دعوت او را به توحید تأئید نماید.

بنابراین ، می توان گفت : که قرآن و دعای ندبه هر دو به یك حقیقت اشاره می فرمایند و هیچگونه مخالفتی با هم ندارد، و اشکال بر اینستکه این ناآگاهان قرآن را به میل خود تفسیر کرده و جمله دعا را به نحو دیگری معنی می نمایند.

با آنهمه انبیا که کردند قیام — کرد است یکی دعا که عالیست مقام
گفت است چنین بلند کن نام مرا — تا آنکه رسد مقام من حدّ امام

* * * * *

بالاتر از این سخن نیاید به بیان — که کرد دعا برای نسلش به عیان
درخواست نمود از ذراری او را — هرکس که نکو بُوَد امامت با آن

* * * * *

یك مطلب عمده ای بُوَد در این حال — که هست برون زساحت قبل و قال
آن منجی عالم بشر آخر کار — قائم به مقام اوست در حدّ کمال

* * * * *

در سلسله امامت و نقش یار — باشد همه را یکی که در آخر کار
پیروز کند دین مبین اسلام — تا شك نکند کسی در اقوال «زار»

*****

وَ بَعْضٌ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَةٍ تَكْلِيماً وَ جَعَلْتَ لَهُ مِنْ اَخِيهِ رِدْءاً وَ وَزِيراً.[1]

« وبعضی را سخن گفتی از درخت سخن گوئی (و بدین وسیله مورد تکلّم و خطاب خود ساختی)، و برادرش را پشتیبان و معین و یاور او قرار دادی. »

سخن گفتن خدایتعالی با حضرت موسیٰ علیه السّلام

در این بند از دعا هم که اشاره به کلمه« بعض» شده است، مراد حضرت موسی بن عمران است که او هم از جمله پیمبران اولوالعزمی می باشد که دوران تبلیغ رسالتش بر ماجراهای بسیاری گذشته است، همچنانکه شرح حالات و سرگذشت او را خدایتعالی در قرآن مجید بیان داشته و در ۱۳۶ مورد نام او را در آیات قرآنی آورده، و در پیرامون زندگانی او آیات بسیار دیگری در بیان آمده است.

اما همانطور که قبلاً گفته شد: امام علیه السّلام در معرفی این پیامبران با ایماء و کنایه به نام آنها اشاره کرده که این معنا شاید از آنجهت باشد که داعی آشنائی بیشتری به مقام انبیاء پیدا کند و از روی معرفت متوجه شود که منظور از ذکر و یادآوری دوران زندگانی حجّتهای الهی در این دعا چه می باشد.

در این جمله از دعا که عرض می کند: وَ بَعْضٌ كَلَّمتَه مِنْ شَجَرَةٍ تَكْلِيماً ، یك راز مهمّی را از مسئله وحی بر پیمبران آشکار می سازد و امتیازی را که از این طریق به بعضی از پیمبران خدایتعالیٰ داده است یادآور می شود.

۱- (ردءاً) به معنی ، یار و پشتیبان و معین و نیرویخش آمده است.

در چند مورد از قرآن مجیداشاره به سخن گفتن خدایتعالی با حضرت موسی علیه السّلام شده است، که در اینجا نکاتی از آن سخنرانیها را در ارتباط با فقرهٔ مورد شرح متذکر می شویم، همچنانکه در جائی می فرماید:

تِلكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللهُ...[۱]

« بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، بعضی از آنها خدا با او سخن گفت... »

در اینجا هم در ارتباط با فقره مورد شرح اشاره به کلمه «بعض» شده است که با توجّه به آیات دیگر در رابطه به این موضوع کاملاً روشن می دارد که منظور از این حضرت موسی علیه السلام است که می فرماید:خدا با بعضی ازآنها سخن گفت.

چون تنها آن جناب از سلسله پیمبران به عنوان «کلیم الله» معروف شده، همچنانکه در جای دیگر هم می فرماید:

وَ كَلَّمَ اللهُ مُوسىٰ تكْلِيماً....[۲]

« خدا با موسی سخن گفت»

و همچنین در داستان دیگری این معنا تصریح شده است که خدایتعالی موسی علیه السّلام را برای مدت سی شب به درگاه خدا برای گفتگو باوی نزدیك ساخته و ده شب دیگر برای اتمام گفتگوها بر آن مدت افزود، چون آن حضرت به وعده گاه آمد و پروردگار با او به سخن پرداخت، گفت: پروردگارا خودت را با من بنما!!او **سبحانه و تعالی**، فرمود هرگز مرا نخواهی دید، و این داستان بسیار

۱- سوره البقره آیه ۲۵۳.

۲- سوره نساء آیه ۱۶۴.

مفصّل است که از شرح ما خارج می باشد، ولی شاهد کلام در آغاز این آیه شریفه مربوط به این داستان است که می فرماید:

وَ لَمّا جاءَ مُوسیٰ لِمیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ اَرِنی اَنْظُرْ اِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانی....[1]

«چون موسیٰ به آن درگاه آمد پروردگارش به او سخن گفت، او درخواست کرد پروردگارش را ببیند، ولی خدایتعالی فرمود: هرگز مرا نخواهی دید.»

مفسّران در موضوع چگونگی سخن گفتن حقتعالی با موسیٰ علیه السّلام مطالب گسترده ای دارند، همچنان در **تفسیر نمونه** آورده است:

چگونگی نزول وحی بر پیامبران مختلف بوده، گاهی از طریق نزول فرشته وحی و گاهی از طریق الهام به قلب و گاهی از طریق شنیدن صدابه این ترتیب که خداوند امواج صوتی را در فضا و اجسام می آفریده و از این طریق با پیمبرش صحبت می کرده، از کسانیکه این امتیاز را به روشنی داشته اند موسی بن عمران علیه السّلام بوده که گاهی امواج صوتی را از لابلای (**شجره وادی ایمن**) و گاهی در کوه طور می شنید، همچنان آیه شریفه که می فرماید:

فَلَمّا اَتیٰها نُودِیَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْاَیْمَنِ فِی الْبُقْعَةِ الْمُبارَکَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ اَنْ یا مُوسیٰ اِنّی اَنَااللّٰهُ رَبُّ الْعالَمینَ.

« اشاره بر اینکه هنگامیکه موسی به همراه خانواده اش به سوی طور حرکت کرد ناگهان آتشی مشاهده کرد و از میان یك درخت ندا

۱- سوره اعراف آیه ۱۴۳.

۲- سوره قصص آیه ۳۰.

در داده شد: که ای موسی منم خداوند پروردگار جهانیان.»

در **تفسیر مجمع البیان**، آورده است: خداوند بدون واسطه با موسی سخن گفت، ولی با سایر پیمبران بواسطه وحی سخن می گفت، و اضافه می کند، که بعضی گفته اند: ذکر کلمه « تکلیم» برای آنستکه معلوم شود که سخن خداوندبا حضرت موسیٰ همان تکلم معقولی است که از وهم و پندار اهل باطل به دور و درك آن در خور فهم عاقلان است.

در **تفسیر المیزان**، آورده است : مقصود از سخن گفتن خدا آن خطابهائی است که خداوند بدون واسطه فرشته به موسی علیه السّلام نموده، و بعبارت دیگر آن چیزی که بوسیله آن مکنون غیب برای آنجناب کشف شده، نه کلام معمولی در میان آدمیان، چون آن کلامی که در میانه ما معمول است عبارت از قرار و تعهدی است که ما در بین خود جعل کرده ایم و بنا گذاشته ایم فلان صوت معین اختصاص به فلان معنا داشته باشدو هر وقت آن صدا از گوینده ای سرزند ذهن شنونده فوزاً منتقل به آن معنا می شود، گوینده هم متعهد شده که هر وقت بخواهد آن معنا را به شنونده بفهماند خصوص آن صوت را از دهان و یا بگوآن تموّج هوائی مخصوص را در فضا ایجاد نماید، و پر واضح است که کلام به این معنا مستلزم اینستکه متکلم دارای جسم بوده باشد، و خدای سبحان منزه است از اینکه دارای جسم باشد

از طرفی هم صرف ایجاد صوت در درخت و یا در مکانی دیگر دلالت نمی کند بر اینکه معانی اصوات مقصود خدای سبحان است، چیز دیگری غیر از اصوات لازم است که اراده و قصد خدایتعالی را کشف نموده و دلالت کند بر اینکه خدایتعالی معانی اصوات را اراده کرده.

و نیز از طرف دیگر می بینیم قرآن کریم که داستان موسی و کلام خدایرا نقل می کند این را نگفته که موسی از خدا پرسید! آیا این صدا از تو است؟ و آیا تو معانی این کلمات را اراده کرده ای یا نه!؟ بلکه از حکایت قرآن بر می آید: موسی به محض شنیدن آن کلام یقین کرده است که کلام، کلام خدایتعالی است، همچنانکه در

سایر اقسام وحی نیز انبیاء علیهم السّلام بلادرنگ یقین می کردند که پیغام از ناحیه خدا است!

سخن کوتاه، معنای تکلّم خدا با موسیٰ علیه السّلام اینستکه خداوند اتصال و ارتباط خاصی بین موسیٰ و عالم غیب برقرار نموده که با دیدن بعضی از مخلوقات به آن معنائی که مراد اوست منتقل می شده ، البته ممکن هم هست این انتقال مقارن با شنیدن صوتهائی بوده که خداوند آنرا در خارج و یا در گوش او ایجاد کرده باشد.

نشانه دیگر در اشاره به کلمه « بعض» در دعا

امّا موضوع دیگر که در سخن گفتن خدایتعالی به انبیاء عظام مورد بحث است و بسیار مورد توجه مفسّران قرار داردتفسیر این آیه شریفه است که می فرماید:

وَ مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُکَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلاّٰ وَ حْیاً اَوْمِنْ وَرٰائِی حِجٰابٍ اَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِاِذْنِهِ مٰا یَشٰاءُ....[۱]

« شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید مگر از طریق وحی یا از وراء حجاب و یا رسولی می فرستد به فرمان او آنچه را که بخواهد وحی می کند، چرا که او بلند مقام و حکیم است. »

این آیه شریفه وحی را به سه قسمت تقسیم می کندو می فرماید: سخن گفتن خدا با بندگانش به یکی از این سه طریق است:اول بوسیله وحی ـ دوم، از پس پرده و حجاب ـ سوم، بوسیله ارسال رسول که به اذن خود هرچه بخواهد به آن رسول وحی می کند.

در **تفسیر المیزان** در ذیل آیه شریفه : **(مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّٰهَ)**آورده است: مفسّرین در اینکه منظور از« مَنْ کَلَّمَ اللّٰهُ» کیست؟ اختلاف کرده اند، بعضی گفته اند: حضرت موسی علیه السّلام است، به دلیل کریمه: « وَ کَلَّمَ اللّٰهُ مُوسیٰ تَکْلِیماً» و آیات دیگر ، و بعضی گفته اند: منظور پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است که در شب معراج به نهایت مقام قرب رسید و وحی را بدون هیچ واسطه از پروردگار دریافت داشت، همچنانکه می فرماید:

فَاَوْحیٰ اِلیٰ عَبْدِهِ مٰا اَوْحیٰ[۲]

«خداوندا آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی کرد!»

۱- سوره شوری آیه ۵۱.

۲- سوره نجم آیه ۱۰.

امّا شاهد کلام در بند مورد شرح آنستکه : امام علیه السّلام در دعا برای معرفی کامل حضرت موسی ، پس از ذکر آنکه خدایتعالی به بعضی از آنها سخن گفت اشاره کلمه بعض را باز بر وجه کنایه به این جمله عطف می دهد، وَ جَعَلْتَ لَهُ مِنْ اَخیهِ رِدْءاً وَ وزیراً که قرآن مجید در چند مورد این معنا را تصریح فرموده که برادر حضرت موسی حضرت هارون در امر رسالت او، یار و پشتیبانش بود. بخصوص آنکه در آیه شریفه می فرماید:

وَ لَقَدْ اٰتَیْنٰا مُوسَی الْکِتٰابَ وَ جَعَلْنٰا مَعَهُ اَخٰاهُ هٰرُونَ وَزیراً

« ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و برادرش هارون را برای کمك همراهش ساختیم. »

و این تقاضای خود موسیٰ علیه السّلام از حقتعالی می باشد که عرض کرد:

وَ اجْعَلْ لی وَزیراً مِنْ اَهْلی، هٰرُونَ اَخی....[۲]

« قرار بده از خاندانم وزیری برای من برادرم هارون را... »

و در جای دیگر اشاره به همان کلمه« ردء» که در سیاق کلام دعا برده شده می فرماید:

وَ اَخی هٰرونُ هُوَ اَفْصَحُ منی لِساناً فَاَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءاً یُصَدِّقُنی...[۳]

«و برادرم هارون که زبانش از من فصیحتر است او را همراه من بفرست تا یار و

۱-سوره فرقان آیه ۳۵.

۲- سوره طه آیه ۲۳.

۳- سوره قصص آیه ۳۴.

مددکار من باشد و تصدیق کند مرا....»

در تفسیر این آیات مطالبی از بعُد دیگر داریم که دربارهٔ برادری و عقد اخوّت رسول اکرم با علی علیه السّلام و اهمیّت آن بعداً در قسمت مربوطه اشاره به آن خواهیم کرد.

آنکس که خدا سخن به او گفت نبیست — از شرك و ستمکاری از کفر بـریست
البته چنـین کسـی مقامش عالیست — در نزد خدا چنان که هم شأن ولیست

* * * * *

گویند که هم صحبت نیکو، نیکوست — خاص آنکه بُوَد حبیب یا باشد دوست
گـر آنـکه بـُوَد تـکلّم از محبـوبـی — هم‌صحبت و هم کلام تنهـا از اوسـت

* * * * *

هـر وحی که می رسد به سوی ابـرار — یا آن بُوَد الـهام و یـا در گـفتـار
یا آن بـوسیله رسـولـیست امیـن — این هر سه طریق را شنیدم از«زار»

* * * * *

وَ بَعْضٌ اَوْلَدْتَهُ مِنْ غَیْرِ اَبٍ وَ اَتَیْتَهُ الْبَیِّنَاتِ وَ اَیَّدْتَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ

« و بعـضی را بدون پدراز مـادر مـتـولد سـاخـتی و مـعـجـزاتی به او کرامت نمودی و بروح القدس تأییدش فرمودی!»

حضرت مریم بدون همسر صاحب فرزندی می شود!!

این بنداز دعا هم با ایماء، و کنایه در کلمه «بعض» اشاره بوجـود مقـدس

حضرت عیسی بن مریم می نماید،چون آن بزرگوار بدون پدر به اذن خدایتعالی متولّد شده، و داستان آن در قرآن مجید کاملاً تصریح شده است.

از آنجا که وظیفه این کتاب در شرح بیانات امام علیه السّلام در حدّ توانائی ادا کردن حق کلمات آن بزرگوار است، بنابر این: بطور اختصار اشاره به ولادت این پیامبر عالیقدر حضرت عیسی بن مریم که از جمله پیمبران اولوالعزم است می نمائیم، و در ضمن به ارتباط این معنا در تائید روح القدس با صاحب این دعا امام زمان علیه السّلام اشاره خواهیم کرد:

امّا چون این موضوع بستگی کامل به سرگذشت زندگانی حضرت مریم سلام الله علیها دارد، داستان را از اینجاشروع می کنیم که خدایتعالی فرمود:

وَ اِذْ قٰالَتِ الْمَلٰئِکَةُ یٰا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ....[1]

« هنگامیکه فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را به کلمه ای از طرف خودش بشارت می دهد»« که نامش « مسیح عیسی بن مریم» است ، در حالیکه در این جهان وجهان دیگر صاحب شخصیّت است و از مقرّبان خواهد بود... »

در پیرو این آیه ادامه می دهد: او درگاهواره و در دوران کهولت با مردم سخن خواهد گفت.

مریم به دنبال این بشارت و دریافت این مژده که بزودی صاحب فرزندی می شود با حالت شگفت انگیزی گفت: پروردگارا، چگونه فرزندی برای من خواهد بود، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است! در پاسخ او فرمود: خداوند اینگونه هر چه را که بخواهد می آفریند، و هنگامی که چیزی را مقرر دارد فرمان

۱- سوره آل عمران آیه ۴۵ .

هستی آنرا صادر می نماید، فقط به آن می گوید: باش! آن فوراً موجود می شود!

البته قبل از این بشارت در خصوص صاحب فرزنـد شدن مریـم فرشتگان از نظر برگزیدگی او از طرف خداوند بشارتی دیگر به او دادند، بر این وجه که فرمود:

یٰا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰیكِ وَ طَهَّرَكِ عَلٰی نِساءِ الْعٰالَمِینَ...[۱]

« ای مـریم خـدا تو را برگـزیده و پاك سـاخـتـه و بر تمام زنان جـهـان برتری داده است... »

و در ادامه این آیه آمده است : که به شکرانه این نعمت برای پروردگار خود خضوع کن و سجده بیاور و رکوع کن با رکوع کنندگان.

ولادت حضرت عیسی علیه السّلام

قبلاً این نکته را باید توجه داشت که: امر خدایتعالی بر هر چیز که تعلّق کیرد امکان پذیر است، و این هیچ استبعادی ندارد که گفته شود حضرت عیسی چگونه بدون پدر بوجود آمد!!

خدایتعالی برای رفع این استبعاد می فرماید:

اِنَّ مَثَلَ عیسٰی عِنْدَ اللّٰه کَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قٰالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ [۲]

« مثل عیسیٰ در نزد خدا همچون مثل آدم است که آنرا از خاك آفرید و سپس فرمود: موجود باش ، موجود شد »

۱- سوره آل عمران آیه ۴۲.

۲- سوره آل عمران آیه ۵۹.

بنابر این ولادت عیسی مسیح بدون پدر هیچ جای تعجّب نیست و هرگز هم دلیل بر الوهیّت او نمی باشد.

امّا در ذکر داستان ولادت آن بزرگوار خدایتعالی جریان امر را بسیار روشن در یك سلسله از آیات در سوره مریم آورده که از این آیه شروع می شود:

وَ اذْکُرْفِی الْکِتـــابِ مَرْیَمَ اِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهـــا مَکاناً شَرْقِیاً...[1]

اکنون از جهت اختصار فقط به ترجمه آیات اکتفا کرده و توضیح بیشتر را به تفاسیر وامی گذاریم، همچنانکه می فرماید:

« یادکن در قرآن مریم را زمانیکه از خاندان خود کناره گیری کرد، و به سوی ناحیه خاوری قرار گرفت» و حجابی میان خود و آنها افکند تا درخلوتگاهی آماده عبادت باشد، در این هنگام ما روح خود را به سوی او فرستادیم درحالیکه به شکل انسانی درست اندام بر مریم ظاهر شد(یعنی چشمش به جبرئیل امین که به صورت انسانی ظاهر شده بود افتاد) و با حالت ترس گفت: من به خدای رحمن ازتو پناه می برم، اگر پرهیزکار هستی متعرّض من مباش، پس روح الامین گفت: من فرستاده پروردگار توام آمده ام تا فرزند پاکیزه ای به تو بخشم.

سپس مریم باز همان گفتاری را بیان داشت که با فرشتگان قبل از آن گفته بود و گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالیکه تاکنون با انسانی تماس نداشته ام و باز هم همان جوّاب را شنید، که مطلب همین است که پروردگارت فرموده و این کار برای او سهل و آسان است، بنابراین:

۱-سوره مریم آیه ۱۶.

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكاناً قَصِيّاً...[۱]

مریم باردار شد و فرزندی موعود در رحم او جای گرفت و او به مکان دوردستی برده شد، همچنانکه در وضع حمل او به کنار درخت خرمائی کشانیده شد، و آنقدر این ماجرا برای او سخت و ناگوا بود که گفت:

ای کاش پیش‌از این مرده بودم‌و بکلّی فراموش می شدم!!

ناگهان از طرف پایین پا صدای بگوشش رسید که بلند و آشکار می گوید: غمگین مباش درست بنگر که پروردگارت از پائین پای تو چسمه آب گوارائی را جاری ساخته است، و نظر به بالای سرت بیفکن و نگاه کن؛ چگونه شاخه خشکیده به در خت نخل باروری تبدیل شده که میوه ها شاخه هایش را زینت بخشیده اند، و گفته شد: حرکتی به این درخت نخل بده تا رطب تازه برای تو فرو ریزد، و از این غذائی لذیذ و نیرو بخش بخور و از آب گوارا بنوش و چشمت را به این مولود جدید روشن دار!!

و باز به مریم چنین اشاره شد: که هرگاه دیدی کسی از تو در این مورد توضیحی می خواهد ، با اشاره بگو: من برای خدای رحمن روزه گرفته ام (روزه سکوت) که امروز با احدی سخن نگویم.

در این موقع مریم سراسر قلب او روشن گردید، و حالت آرام بخش و گوارائی به او دست داد و فرزند خود را در آغوش گرفته به سوی قومش آمد، آن قوم از آنجا که از موهبت الهی خبر نداشتند و تصوّرهای باطل می نمودند گفتند: ای مریم کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی، ای خواهر هارون ، پدرت مرد بدی نبود و مادرت هم زن بدکاره ای نبود!!

مریم، که از پروردگار خود دستور گرفته بود، اشاره کرد که از کودك بپرسند!! و آنها گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوئیم؟!

۱- سوره مریم آیه ۲۲.

ناگهان آن نوزاد عالیقدر با بیان فصیح گفت:

قَالَ انّی عَبْدُ اللّٰهِ اٰتَینِیَ الْکِتٰابَ وَ جَعَلَنی نَبِیّاً [۱]

« من بنده خدایم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر قرار داده است»

و در پیرو آن فرمود: خدا با من وجودی پربرکت عطا فرموده و تا مادام که زنده ام به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبّار و شقی قرار نداده است.

و سلام خدا بر من آن روز که متولّد شدم و آنروز که می میرم و آنروز که زنده شده برانگیخته می شوم.

اینست مختصری از داستان صریح ولادت حضرت عیسیٰ که از قول حقتعالی درعباراتی کوتاه و عمیق و پر محتوا و کاملاً گویا بیان شده است تا کسی او را فرزند خدا نداند و معنای بند مورد شرح از دعا که اشاره فرمود: وَ بَعْضٌ أَوْلَدْتَهُ مِنْ غَیْرِاَبٍ...بخوبی آشکار گردد.

۱- سوره مریم آیه ۳۰.

عیسی علیه السّلام بروح القدس تائید شده است.

در قسمت دوم از بند مورد شرح در دعا، امام علیه السّلام با اشاره به کلمه «بعض» مرتبه رسالت و مقام شامخ عیسی علیه السّلام را چنین معرفی و تائید می نماید: وَ اٰتَیْتَهُ الْبَیِّنٰاتِ وَ اَیَّدْتَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.

این معنا قابل توجه است که در ۲۵ مورد از قرآن مجید نام عیسیٰ علیه السّلام ذکر شده، که در چند آیه از معجزات آنحضرت سخن به میان آمده است، همچنانکه از نظر اهمیّت مقام این موضوع در دو آیه با یك مضمون تکرار شده و می فرماید:

وَ اٰتَیْنٰا عیسیٰ بْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّنٰاتِ وَ اَیَّدْنٰاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...[۱]

«و ما با عیسی فرزند مریم دلائل روشن بخشیدیم و او را بوسیله روح القدس تأیید نمودیم»

و این بیّنات و دلائل از جمله شفای بیماران غیر قابل علاج و احیای مردگان و معجزات دیگری بود، همچنانکه در جائی می فرماید:

اَنّی اَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ اُبْرِئُ الْاَکْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ وَ اُحیِ الْمَوْتیٰ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ اُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ مٰا تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکُمْ....[۲]

۱- سوره البقره آیه ۸۷ و آیه ۲۵۳.

۲- سوره آل عمران آیه ۴۸.

«اشاره بر اینکه، عیسی علیه السّلام گوید: من نشانه ای از طرف پروردگار برایتان آورده ام ؛ من از گِل چیزی به شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دمم و به فرمان خدا پرنده ای می گردد ،و کور مادر زاد و مبتلایان به مرض پیسی را بهبودی می بخشم و مردگان را زنده می کنم و از آنچه خورید و در خانه خود ذخیره گردانید « ذخیره کرده اید » به شما خبر می دهم ، مسلماً برای شما در این بینّات نشانه هائیست که ایمان بیاورید!! »

درباره ٔ مسائل معجزات انبیاء مطالبی بسیار است که در اینجا مجالی برای این گفتار نیست، همین اندازه متذکّر می شویم:که فرستادگان و اولیاء خدا به اذن و فرمان او می توانند به هنگام لزوم در جهان تکوین و آفرینش تصرّف کنند و بر خلاف عادت و جریان طبیعی حوادثی به وجود آورند.

امّا در فقره مورد شرح در چگونگی آنکه حضرت عیسی علیه السّلام بروح القدس تائید شده است، طبق آیاتی که در این رابطه متذکّر شدیم، چنین است که مفسّران بزرگ درباره روح القدس تفسیرهای گوناگونی دارند.

در تفسیر نمونه، آورده است: برخی گفته اند، منظور جبرئیل است، بنابر این معنی آیه مورد بحث « وَ اَیدنٰاهُ بِرُوحُ القُدُس » چنین خواهد بود: خداوند عیسی را بوسیله جبرئیل کمك و تائید کرد.

و شاهد این سخن در آیه دیگر است که می فرماید:

قُلْ نَزّلَهُ روحُ القُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ ....[1]

« بگو روح القدس آن را به حقیقت بر تو نازل کرده است. »

۱- سوره نحل آیه ۱۰۲.

امّا چرا جبرئیل را روح القدس می گویند؟ به خاطر اینستکه از طرفی جنبه روحانیت در فرشتگان مسأله روشنی است و اطلاق کلمه روح بر آنها کاملاً صحیح است و اضافه کردن به «القدس» اشاره به پاکی و قداست فوق العاده این فرشته است، و بیشتر از مفسّران روح القدس را به همان ملك مقرب « جبرئیل » اشاره کرده اند.

بعضی هم معتقدند که: « روح القدس» همان نیروی غیبی است که عیسی علیه السّلام را تأیید می کرد، با همان نیروی مرموز الهی مردگانرا به فرمان خدا زنده می نمود.

بعضی هم گفته اند:« روح القدس» اسم اعظم الهی است که حضرت عیسی علیه السّلام احیای اموات می فرمود.

نگارنده گوید: این معنا در دعای شب عرفه تصریح شده است که داعی عرض می کند:

وَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ اَحْيىٰ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ الْمَوْتىٰ وَ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً وَ اَبْرَءَ الْاَكْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ بِاِذْنِكَ.

« و به آن نامی تو را سوگند می دهم که بدان زنده کرد عیسی بن مریم مرده ها را و سخن گفت در گهواره هنگام کودکی و درمان کرد کور مادرزاد و پیس را به اذن و فرمان تو. »

امام زمان علیه السّلام در ارتباط با روح القدس!

بطور کلّی باید گفت غیر از انبیاء عظام که بوسیله روح القدس تأیید می شدند ائمه هدیٰ علیهم السّلام هم مورد تأئید روح القدس قرار دارند، همچنانکه در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: وَ أَیَّدکُمْ بِروُحِهِ.

از آنچه صاحبان تفاسیر متذکّرشده اند موارد استعمال روح درقرآن مجید بسیار متنوع است که از جمله گاهی روح به معنی روح مقدسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می کرده ، همچنان درباره معجزات عیسی علیه السّلام که قبلاً با اشاره به آیات مربوطه مطالب روشن گردید. [۱]

امّا شاهد کلام در این معنا در بیانات ولی عصر امام زمان علیه السّلام است که در دعای افتتاح از نظر عظمت ظهور خود می فرماید:

وَ حُفَّهُ بِمَلٰئِکَتِكَ ٱلْمُقَرَّبِینَ وَ أَیِّدْهُ بِروُحِ الْقُدُسِ یا رَبَّ ٱلعٰلَمِینَ.

« بر این معنا که خدایا فراگیر او را« اشاره بوجود مقدس خود آن بزرگوار است» با فرشتگان مقرّبت . »

(یا به اعتبار دیگر یعنی مدد و یاری کن او را با سپاه عالم ملکوت از نزدیکان

۱-نگارنده درباره روح و روح القدس و آنچه مربوط به مسائل روحی است کتابی بنام « حقیقت روح» نگاشته که بطور کلی مطالب گسترده ای در رابطه با این معنا در آن ذکر شده است.

درگاهت) و تأئید فرما او را بروح القدس « جبرئیل » ای پروردگار جهانیان [۱]

اکنون باید در این مورد دقت بیشتری مبذول گردد، تا دانسته شود: آیا مأموریت جهانی امام زمان علیه السّلام و اهمیّت آن کمتر از برنامه انبیاء عظام است؟ آیا امام زمان بدون حمایت عالم ملکوتی و بدون یاری « روح القدس» در آن موقع که سرتاسر جهان را آشوب و هرج و مرج و ظلم و کفر فرا گرفته می تواند برنامه خود را پیاده کند؟!!

البته آنچه که مسلّم است، خدایتعالی کسانیرا بوسیله روح القدس تأیید می فرماید که نزد او بسیار گرامی و از بهترین خلق و برگزیده او باشند و مأموریّتهای مهمی به عهده آنها گذاشته شده باشد، حقیقتاً آیا مأموریتی مهمتر از مأموریّت منجی عالم بشریّت سراغ دارید؟!

در کتاب « **المهدی** » آیت الله صدر از کتاب « **عقدالدّرر** » نقل می کند: حذیفه ین یمان، از پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله روایت کرده که دربارهٔ قصه مهدی و بیعت آنحضرت در بین رکن و مقام فرمود: جبرئیل در جلو مهدی و میکائیل در سمت راست آن بزرگوار خواهند بود، اهل آسمان، اهل زمین، پرندگان، وحوش و ماهیان بوسیله ظهور مهدی علیه السّلام خوشحال می شوند.

و همچنین در کتاب « **اسعاف الرّاغبین** » صفحه ۱۵۲ می گوید: در روایت آمده که خدا مهدی را بوسیله سه هزار ملك امداد خواهد کرد و اهل کهف از یاران مهدی خواهند بود.

اکنون موضوع مهمی که در شرح این بند از دعا قابل توجّه است آنستکه

۱- نگارنده در کتاب « بیان حقیقت» بیانات ولیّ عصر در شرح دعای افتتاح در رابطه با این موضوع مطالبی آورده که برای اطلاعات بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

شما در این بخش مطالبی در شأن و شخصیّت حضرت عیسی خواندید و در موقعیّت رسالت او و اینکه خدایتعالی او را صاحب معجزات و بیّنات خارق العاده قرار داد همه را دانستند

و اینك آیا متوجّه این معنا هستید که خود حضرت عیسیٰ علیه السّلام برای حضرت ولّی عصر امام زمان چه شخصیّتی قائل شده است! آیا می دانید که عیسیٰ امام زمان را از خود بالاتر می دانسته است؟! آیا می توان شکی کرد که امام زمان (ع) قائم مقام همه انبیاء عظام است؟، و آیا تأیید آن بزرگوار بروح القدس مورد تأکید پروردگار عالم نیست!؟ پس بر این روایت توجه نمائید

در کتاب « **ینابیع الموده** » صفحه ۴۲۲ از حضرت باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: عیسیٰ قبل از روز قیامت در دنیا نازل خواهد شد، هیچکس از ملت یهود و غیر یهود نیست مگر آنکه قبل از مردن به آنحضرت ایمان می آورند و عیسیٰ پشت سر مهدی علیه السّلام نمازبجای می آورد.

ابن جوزی، که یکی از علماء و نویسندگان اهل تسنن بشمار می رود، در کتاب «**تذکرة الخواص**» صفحه ۳۷۷ از « **سدی** » که یکی از مفسّرین برجسته اهل تسنن بشمار می رود، روایت می کند، که گفت:عیسی بن مریم و مهدی علیهما السّلام با یکدیگر ملاقات می کنند، مهدی بر عیسیٰ می گوید: برای نماز جلو بایست عیسیٰ در جواب می گوید: تو از من برای نماز سزاوارتر و مقدم تری! لذا حضرت عیسیٰ به مهدی اقتدا می کند و نماز را بجای می آورد.

آری اینست شأن و مقام حضرت ولیّ عصر امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجّه در ارتباط با فقره مورد شرح:

شما در این بخش مطالبی در شأن و شخصیّت حضرت عیسی خواندید و در موقعیّت رسالت او و اینکه خدایتعالی او را صاحب معجزات و بیّنات خارق العاده قرار داد همه را دانستند

و اینك آیا متوجّه این معنا هستید که خود حضرت عیسیٰ علیه السّلام برای حضرت ولّی عصر امام زمان چه شخصیّتی قائل شده است! آیا می دانید که عیسیٰ امام زمان را از خود بالاتر می دانسته است؟! آیا می توان شکی کرد که امام زمان (ع) قائم مقام همه انبیاء عظام است؟، و آیا تأیید آن بزرگوار بروح القدس مورد تأکید پروردگار عالم نیست!؟ پس بر این روایت توجه نمائید

در کتاب « **ینابیع الموده** » صفحه ۴۲۲ از حضرت باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: عیسیٰ قبل از روز قیامت در دنیا نازل خواهد شد، هیچکس از ملت یهود و غیر یهود نیست مگر آنکه قبل از مردن به آنحضرت ایمان می آورند و عیسیٰ پشت سر مهدی علیه السّلام نمازبجای می آورد.

ابن جوزی، که یکی از علماء و نویسندگان اهل تسنن بشمار می رود، در کتاب « **تذکرة الخواص** » صفحه ۳۷۷ از « **سدی** » که یکی از مفسّرین برجسته اهل تسنن بشمار می رود، روایت می کند، که گفت:عیسی بن مریم و مهدی علیهما السّلام با یکدیگر ملاقات می کنند، مهدی بر عیسیٰ می گوید: برای نماز جلو بایست عیسیٰ در جواب می گوید: تو از من برای نماز سزاوارتر و مقدم تری! لذا حضرت عیسیٰ به مهدی اقتدا می کند و نماز را بجای می آورد.

آری اینست شأن و مقام حضرت ولیّ عصر امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجّه در ارتباط با فقره مورد شرح:

امریست که صادر است از حیّ ودود — عیسیٰ به جهان بی پدر آمد بوجود
اینست ولادتش ولی رحلت او — در نزد خدا به آسمان کرد صعود

* * * * *

این نیز عجبتر است که مظهر نور — در دور زمان بر انقلابی پر شور
همگام شود بر او همان روح الله — در موقع آن قیام و هنگام ظهور

* * * * *

بس نکته دیگری بُوَد در این کار — جبریل امین چرا بر او گردد یار
چون اوست نجات بخش اهل عالم — ازظلم و ستم چنانکه می گوید «زار»

* * * * *

وَ کُلٌّ شَرَعْتَ لَهُ شَرِیعَةً وَ نَهَجْتَ لَهُ مِنْهٰاجاً.

و برای هر یك طریقه و آئینی قرار دادی و برنامه و راهی مقرر فرمودی.

معانی شریعت و منهاج چیست؟

این بند از دعا باز عطف به فقرات قبل است که اشاره بوجود مقدس انبیاء عظام علیهم السّلام شده بود، و داعی در اینجا با توجه به مقام پروردگاری چنین ادامه می دهد: که بتمام این پیمبران آئین و شریعتی دادی و برای هر کدام طریقه و روشی مقرر داشتی، و این معنا ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می فرماید:

.... لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً [1]

«برای هر کدام از شما آئین و طریقه روشنی قرار دادیم.»

در مورد معانی « **شرع**» و « **شریعه**» و « **منهاج**» مفسّران معانی جالبی قائل شده اند.

راغب ؛ در کتاب « **مفردات**» می گوید:« شرع» مستقیم بودن راه روشن است، شرع در اصل مصدر بوده و سپس اسم راه روشن شده است، و شریعت هم به آن می گویند که برای راه الهی هم از باب استعاره ذکر می شود.

و نیز راغب گوید:« نهج » به فتح نون و سکون هاء راه روشن است، و منهج و منهاج به معنای روشن و معلوم است و از ابن عباس نقل می کند که می گوید: فرق میان « شرعه» و «منهاج» آنستکه : شرعه به آنچه در قرآن وارد شده گفته می شود و « منهاج» به اموریکه در سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد گردیده است.

۱- سوره مائده آیه ۴۸.

در **تفسیر نمونه**؛ آورده :«شرع» و شریعه راهی را می گویند که به سوی آب می رود و به آن منتهی می شود، و اینکه دین را شریعت می گویند؛ از آن نظر است که به حقایق و تعلیماتی منتهی می گردد که مایه پاکیزگی و طهارت حیات انسانی است .

بنابراین معنی شریعت راه راست است، همان راهیکه خداوند برای آمدن بندگان به سوی خودش آماده نموده است.

و همچنین گفته می شود: شریعت راهیستکه برای هر یك از ملتها و یا پیامبرانی که بدان مبعوث شده اند آماده شده، چون شریعت نوح و شریعت ابراهیم، ولی در معنای دین باید گفت: دین یك قانون و راه الهی عمومی برای تمام امّتها می باشد، و از این روی شریعت نسخ می پذیرد، ولی دین به معنای وسیع خود نسخ نمی پذیرد، همچنانکه، تا زمان نوح مردم به شریعت آدم عمل می نمودندو بعد از آن پنج نفر از پیمبران اولوالعزم که صاحب شریعت بودند، شریعت هر یك از آنان ناسخ شریعت دیگری بوده است، تا آنکه شریعت خاتم الانبیاء علیه السّلام آن دین و آئین محمّدی ناسخ تمام ادیان بوده و باید زمانی در رسد که عالمگیر شود!!

آنچه در شرایع همهٔ انبیاء بوده در شریعت محمّدی است.

بطوریکه قبلاً گفته شد: معنای شریعت «اخص» و کوتاهتر از معنای دین است، اکنون با توجّه به سیاق کلام در فقره مورد شرح ارتباط دیگری به این آیه شریفه برقرار می شود که می فرماید:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدّينِ مٰا وَصّىٰ بِهِ نُوحاً وَ الذّي اَوْحَيْنٰا اِلَيْكَ وَ مٰا وَصَّيْنٰا بِهِ اِبْرٰاهيمَ وَ مُوسىٰ وَ عيسىٰ اَنْ اَقيمُوا الدّينَ وَ لاٰ تَتَفَرَّقُوا فيهِ....[1]

« اشاره بر اینکه : خداوند آئینی را برای شما تشریع کرد: که به نخستین پیامبر اولوالعزم توصیه کرده بود، و همچنین آنچه را مربوط بر تو« پیغمبر خاتم» وحی فرستادیم و ابراهیم و موسیٰ و عیسیٰ را به آن سفارش کردم....

و این معنا معلوم می دارد آنچه در شرایع همه انبیاء بوده در شریعت رسول اکرم جمع بوده است.

در **تفسیر نمونه**، در ذیل آیه شریفه آورده است: در این آیه تنها به پنج تن از پیامبران خدا اشاره شده : (نوح ، ابراهیم، موسیٰ، عیسیٰ و محمّد علیهم السّلام) چرا که پیامبران اولوالعزم یعنی صاحبان دین و ائین جدید تنها این پنج تن هستند، و در واقع آیه اشاره ای است به انحصار پیامبران صاحب شریعت در این پنج نفر.

همچنان در آغاز از نوح یادشده، چرا که نخستین شریعت یعنی آئینی که دارای همه گونه قوانین عبادی و اجتماعی بود از او آغاز گشت، و پیامبران پیش از او برنامه و دستورات محدودی داشتند، و بهمین دلیل در قرآن و روایات اسلامی سخنی از کتب آسمانی قبل از نوح نیامده است.

۱- سوره شوری آیه ۱۳.

قابل توجّه اینکه در ذکر این پنج تن نخست از نوح علیه السّلام سخن به میان آمده و سپس از پیامبر اسلام و بعد از ابراهیم و موسیٰ و عیسیٰ علیهم السّلام، این ترتیب بندی به خاطر اینستکه نوح از نظر آغازگر بودنش در آغاز قرار گرفته، و پیامبر به خاطر عظمتش بلافاصله بعد از او، و دیگران به ترتیب زمان ظهور بعد از آنها.

و این آیه شریفه مطلب را چنین می رساند که شریعت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله که برای امّت آنحضرت تشریع شده است، مجموعه ای از وصایای خداوند به نوح و ابراهیم و موسیٰ و عیسیٰ علیهم السّلام بوده به اضافه وحیکه به محمّد صلی اللّه و آله فرستاده می باشد، **و این کنایه از اینستکه اسلام تمام مزایای شریعتهای سابق را داشته و بیشتر هم دارد.**

اکنون شاهد کلام در این معنا بر اینستکه: با توجه به بند مورد شرح درباره شرایع تمام انبیاء عظام، و اینکه کاملترین آنها شریعت محمّدی صلّی اللّه علیه و آله می باشد، آیا چه کسی باید این شریعت کامل را به تمام جهانیان عرضه نماید؟، و آیا چه کسی باید نتیجه برنامه الهی را به ثمر رساند؟ و به اهل عالم اعلام کند که شریعت و دین نزد خدایتعالی اسلام است، و آیا چه کسی در واقع باید در آخر الزمان این دین حقه الهیّه را به جهانیان معرفی نماید؟ و آیا معنی

« لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ » چیست؟!

اینك چنین نتیجه گرفته می شود: که ذکر انبیاء عظام در این دعای شریف، از جهت آنستکه : آن قائد عظیم الشأن و آن یکتا ناجی عالم بشریّت و آن حجّت بر حق امام زمان علیه السّلام که قائم مقام تمام پیمبران است باید بیاید!! و پیروان تمام شرایع را زیر لوای پرچم توحید و شریعت محمدی قرار دهد.

هر دین و شریعتی که باشد مانند — باید نشود کسی به هریك پابند
جز آنکه نظر کند به دین خاتم — اینست همان که باشد او را پیوند

* * * * *

آنگونه شریعتی که می بُود یقین — اسلام محمّدیست آن دین مبین
روزی برسد چنان شود عالمگیر — با یاری آن امام و جبریل امین

* * * * *

هر یك ز پیمبران که صاحب شرعند — در دین همه صاحبان اصل و فرعند
آنانکه در این شریعه بذر افشانند — چون « زار » همه طالب کشت و زرعند

* * * * *

وَ تَخَيَّرتَ لَهُ اَوصيٰاءَ مُسْتَحْفِظاً بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ مِنْ مُدَّةٍ اِلىٰ مُدَّةٍ اِقامَةً لِدينِكَ وَ حُجَّةً عَلىٰ عِبادِكَ.

« و برای هر یك جانشینانی انتخاب فرمودی، که هر جانشینی پس از دیگری حافظ و نگهبان در هر دوران باشد از زمانی تا زمان دیگر، تا آنکه دین تو را بر پای دارند و حجّت و دلیل و راهنما بر بندگان تو باشند. »

جانشینان پیمبران هر یك برنامه مخصوصی داشته اند.

این بند از دعا همچنین عطف به فقرات قبل است که موضوع مهمّی را یادآور می شود ،و اشاره می فرماید: که خدایتعالی برای هریك از پیمبران خود

جـانشینانی قرار داده که یکی پس از دیگری دین و شریعت آن پیمبر را حفظ نمایند، تا به ظهور پیامبر دیگری برسد، و همچنین اوصیاء ایشان در هر دوران حجّت و دلیل برای اهل عالم باشند تا هیچگاه زمین خالی از حجّت نماند.

بنابر آنچه بعضی از مفسّران نقل کرده اند: اوصیاء هر یك از پیمبران اولوالعزم دوازده نفر بوده اند، که آنان برای اقامه دین و معارف الهیه که بنای عالم خلقت بر آن استوار است منصوب شده اند.

و بنابر روایتی که در **اصول کافی** آمده است : چنین اشاره شده که روش تمام اوصیاء پیمبران از « هبة الله » تا « امام قائم » علیه السّلام در برنامه مخصوص بوده است و هرکدام برنامه اختصاص بخود داشته اند.

همچنان که در برنامه دوازده نفر از اوصیاءٔ پیغمبر خاتم بسیار روشن است، که بعضی در تعلیمات عالیه عبادی کوشیده بعضی به نشر دانش و علوم پرداخته ، بعضی در راه مبارزه و جهاد قیام کرده، برخی به سازش و مصالحه گذرانیده و خلاصه تاریخ زندگانی هر یك بر این معنا گواه است، که هیچکدام از آنها هیچگاه کاری نکرده و نکنند جز طبق دستور و سفارش از طرف خدای عزّ وجلّ همچنانکه بر هر یك فرمانهای سر به مهر از آسمان فرود شده و بر آن عمل می نمودند.

و همچنین در اصول کافی ضمن روایتی آورده: که بعد از حضرت عیسیٰ امامت در حواریین مستحفظ جاری شد و خداوند آنها را مستحفظ نامید، زیرا که آنها اسم اکبر را باید حفظ و نگهداری کنند، و آن کتابیست که در آن همه چیز دانسته شود و با همه پیمبران بوده است.

نگارنده گوید: شاهد این جمله در بند مورد شرح :« مُسْتَحْفِظاً بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ » در ارتباط با همین روایت باشد.

امّا ، برنامه اصلی جانشینان پیمبران در هر دوران حفظ و نگهداری دین و آئین آنها بوده است، چـون بطـور کلّی به خود پیمبران هم از جانب خدایتعالی این دستور داده شده است، همچنانکه به رسول اکرم می فرماید:

وَ اَنْ اَقِمْ وَجْهَكَ لِلدّينِ حَنيفاً.....[۱]

« اشاره بر اینکه به من دستور داده شده که روی خود را به آئین مستقیمی بدارم که از هر نظر پاك و خالص باشد »

و گذشته از این خدایتعالی در جائی خطاب با همه پیمبران صاحب شریعت کرده و سفارش می فرماید:

اَنْ اَقيمُوا الدّينَ وَ لاٰ تَتَفَرَّقُوا فيهِ.....[۲]

«بپا دارید دین راو در آن ایجاد تفرقه نکنید!»

و چون سنّت الهی بر آن تعلّق دارد که رشته وحی همیشه و پیوسته در میان بوده باشد، پس چگونه ممکن است که خدایتعالی افراد انسان را بدون رهبر و راهنما بگذارد، و در عین حال برای آنها مسئولیت و تکلیف قائل شود، لذا صراحتاً می فرماید:

۱- سوره یونس آیه ۱۰۵.

۲- سوره الشوری آیه ۱۳.

رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ.....[۱]

« ما این پیامبران را بشارت دهنده و بیم دهنده قرار دادیم تا به رحمت و پاداش الهی مردم را امیدوار سازندو از کیفرهای او بیم دهند، تا اتمام حجت بر آنها شود و بهانه نداشته باشند. »

خدایتعالی بر بندگان خود اتمام حجّت کرده است.

مطلب مهم دیگری که در شرح این بند از دعا قابل توجّه است در جمله: « وَحُجَّةً عَلَىٰ عِبادِكَ » می باشد، که اوصیاء پیمبران در هر دوران تا قیام رستاخیز دلیل و راهنما برای بندگان خدا هستند، و همانطور که قبلاً گفته شد: از اوّل خلقت تاکنون و تا بعد هیچگاه زمین از حجّت خدا خالی نخواهد ماند و این خود دلیل عقلی هم بر این معنا گواه است، همچنانکه : یکی از حجّتهای الهی که برای بندگان مقرّر شده است، همان اعطاء عقل و اندیشه است، که قبول می کند پیمبران و اوصیاء ایشان همه حجّتهای الهی در روی زمین هستند، و شاید آیه شریفه بر همین امر گواه باشد که می فرماید:

قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْشاءَ لَهَدٰيكُمْ اَجْمَعِينَ [۱]

« اشاره بر اینکه، بگو:خداوند دلیل صحیح و روشن در زمینه توحید و یگانگی خویش، و همچنین احکام حلال و حرام را اقامه کرده است، هم بوسیله

۱- سوره نساء آیه ۱۶۵.

۲- سوره انعام آیه ۱۴۹.

پیامبران خـــود و هم از طریق عقل، که هیچگونه عذری برای هیچکس باقی نماند، امّا اگر او بخواهد همه را هدایت می کند.»

در ذیل آیه شریفه در تفسیر « **نورالثقلین**» آورده است که : در کتاب کافی از امام کاظم علیه السّلام چنین نقل شده که فرمود: خداوند بر مردم دو حجّت دارد، حجّت آشکار و حجّت پنهان، حجّت آشکار؛ رسولان و انبیاء و امامانند،و حجّت باطنه، عقول و افکارند.

و روایات بسیاری در این مورد آمده است که زمین هیچگاه بدون حجّت خدا باقی نمی ماند که در اینجا به چند مورد آن اشاره خواهیم کرد **امیرالمؤمنین** علیه السّلام فرمود: اگر یك لحظه زمین از حجّت خدا خالی بماند ساکنان خود را فرو می برد، حجّت خدا در روی زمین هست و او همه را می شناسد.

و همچنین از کلمات آن بزرگوار در « **نهج البلاغه**» است که فرمود:آری زمین ارقائم وحجّت خدا خالی نخواهد ماند، آن قائم یا ظاهر و مشهود است یا خائف و پنهان.

در کتاب « **حیات القلوب**» ازحضرت رضا علیه السّلام نقل شده که فرمود: حتی اگربه اندازه یك چشم بر هم زدن زمین خالی از حجّت و سرپرست باشد، اهلش را فرو خواهد برد و از برکت وجود حجّت است که انتظامات عالم برقرار و هرچیز در جای خود ثابت است.

در **اصول کافی**، آمده است: امام کاظم علیه السّلام فرمود: راستی که از طرف خدا بر خلق او اتمام حجّت نشود جز بوجود امام تا شناخته شود.

امام صادق،علیه السّلام فرمود: حجّت خدا پیش از مردم دیگر بوده و بهمراه مردم هم هست و پس از مردم هم خواهد بود.

امام‌باقر علیه السّلام فرمود: بخدا از روزیکه آدم (ع) قبض روح شده، خدا زمینی را وانگذارد جز آنکه در آن امام و پیشوای دادگستری بوده است که بوسیله آن بسوی خدا رهبری می شدند ، و او حجّت خدا بوده است بر بندگان، و همچنین آن بزرگوار فرمود: اگر به فرض محال امام یکساعت از زمین برداشته شود، بر اهل خود موج بردارد، «همچنان امواج دریا»

شارح اصول کافی در ذیل روایات آورده است: که از مجموع اخبار استفاده می شود که حکمت وجود امام در زمین چهار چیز است:

۱- حفظ دین از تحریف و کم و زیاد در احکام و مقررات.

۲- تعلیم احکام و بیان حلال و حرام و دعوت مردم به سوی خدا.

۳- تمیز حق از باطل و فرق میان درست و نادرست.

۴-نظم و عدالت و دادگستری و اتمام حجّت بر مخالفان بوجهی که کیفر آنان جایز باشد.

اکنون باید دید که نتیجه در شرح این بند از دعا چه می باشد! اینکه گفته شد زمین آنی از حجّت خدا خالی نمی ماند آیا ما باید بدانیم که امروز حجّت خدا در روی زمین کیست؟ آیا برای ما لازم نیست که او را بشناسیم و اطاعت از امر او نمائیم؟! جواب این مسائل با خوانندگان عزیز است!!

در امر ولایت است بسیار متین — که والی حق کند ولی جایگزین
اینست که اوصیاء هر پیغمبر — مانند پیمبریست در خط مبین

* * * * *

حجّت شده است بر همه خلق تمام چون بعد رسول جانشین است امام
اکنون که همه جای رسولان خالیست آن خاتم اوصیا گرفته است زمام

* * * * *

این نکته شنیدنی بُوَد از اسرار که نیست برای این جهان هیچ قرار
گر حجّت حق نبود در روی زمین آنی نه تو بودیَ و نه اسمی از « زار»

*****

وَ لئِلاَّ یَزُولَ اَلْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَ یَغْلِبَ اَلْباطِلُ عَلیٰ اَهْلِهِ وَ لاٰ یَقُولَ اَحَدٌ لَوْ لاٰ اَرْسَلْتَ اِلَیْنا رَسُولاً مُنْذِراً وَ اَقَمْتَ لَنا عَلَماً هادِیاً فَنَتَّبِعَ اٰیاتِكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزیٰ.

« تا آنکه دین حق از جایگاه خود خارج نشده و زوالی برای آن حاصل نگردد، و اهل باطل بر اهل حق چیره و غالب نشوند، (و دیگر از آنجهت) که احدی نتواند ایراد نماید (و تا کسی نگویدکه)ای خدا: چرا پیغمبری بسوی ما نفرستادی تا ما را اندرز دهد و ازبدیها بترساند.
و چرا بر پا نکردی برای ما پرچم و علامتی که راهنمائی کند ما را(و یا به اعتبار دیگر، چرا برای ما پیشوا و رهبری نگماشتی) تا پیش از آنکه به خواری و رسوائی دچار شویم ما را هدایت کند و از آن طریق بتوانستیم آیات و فرمانهای تو را متابعت کنیم.»

انبیاء و اوصیاء برای اثبات حق و بطلان باطل آمده اند.

در پیرو فقرات قبل که داعی اشاره کرد: خدایتعالی برای هر یك از پیمبران

خود جانشینانی انتخاب فرموده که یکی پس از دیگری در هر دوران حافظ دین او باشند، سپس در این بند از دعا ادامه می دهد: که این از آنجهت است، تا دین حق از مقرّ و جایگاه خود زایل نشود، چرا که اگر چنین شود! اهل باطل بر اهل حق چیره می شوند .

امّا چون سعی تمام پیمبران الهی در اقامه دین بر این بوده است که همه اظهار حق نمایند و باطل را از میان بردارند، بخصوص اینکه مخالفان ایشان همان اهل کفر و باطل همیشه با آنان در مبارزه و جدال و ستیزه بوده و درصدد پایمال کردن حق و حقیقت بوده اند.

لذا قرآن مجید این معنا را متذکّر شده و در این آیه شریفه بر این امر گواهی می دهد که فرمود:

وَ مٰا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ اِلاّٰ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ يُجادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبٰاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ....[1]

« اشاره بر اینکه : ما پیمبران را جز برای بشارت و انذار نمی فرستیم، امّا کافران همواره مجادله به باطل می کنند تا به گمان خود حق را از میان بردارند. »

و اصلاً برنامه پیمبران الهی همگی بر این امر استوار بوده که در جای دیگر می فرماید:

۱- سوره کهف آیه ۵۶.

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْكَرِهَ الْمُجْرِمُونَ [۱]

« تا حق را تثبیت کنند و باطل را از میان بردارند. »

و قابل توجه آنستکه روش اوصیاء ایشان هم در پی گیری همین اصل قرار دارد، که هر یك پس از دیگری که منصوب به مقام ولایت بودند مأموریت آنها اقامه دین حق و ارائه کتاب حق و اظهار بیان حق بوده است.

و از همین جهت است که در آن انقلاب عظیم مهدی علیه السّلام، که نزدیك می شود اهل باطل بر اهل حق غلبه پیدا کنند، این مأموریت بزرگ که اثبات حق و بطلان باطل باشد بعهده وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام قرار می گیرد، و مصداق این آیه شریفه ظاهر می شودکه فرمود:

وَ قُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ اِنَّ الْبٰاطِلَ كٰانَ زَهُوقاً [۲]

« و بگو حق فرا رسید و باطل مضمحل و نابود شد، چرا که باطل از بین رفتنی است. »

و این امر مسلّم است که حق پیروز و باطل نابود می شود اگر چه باطل خود را بیاراید و چند صباحی جلوه ای نشان دهد، ولی سرانجام سقوط کرده و حق که عین واقعیت است و باقی و برقرار خواهد ماند.

جالب اینکه : در بیشتر از تفاسیر با اشاره به بعضی از روایات جمله

۱- سوره انفال آیه ۸.

۲-سوره اسرا آیه ۸۱.

(جٰاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ اَلْبٰاطِلُ...)را بـه قیام مهـدی علیه السّلام تفسیر کرده اند، همچنـانکه آورده اند:

امام باقر علیه السّلام فرمـود: مفهـوم ایـن سخـن الهـی اینست که : « اِذٰا قٰامَ الْقٰائم ذَهَبتَ دَوْلَة الْبٰاطِل» هنگامیکه امام قائم علیـه السّلام قیام کنـد دولـت بـاطل برچیده می شود.

و در روایت دیگر می خوانیم: مهدی به هنگام تولّد بر بازویش این جمله نقش بسته بـود: (جٰاءَ اَلْحَقُّ وَ زَهَقَ اَلْبٰاطلُ)و در همـین دعـای ندبه در رابطه با همـین موضوع بعداً می خوانید: اَللّهُمَّ وَ اَقِمْ بِهِ الحَقَّ وَ اَدْحِضْ بِهِ اَلْبٰاطِلَ....« خـدایا حق را به وسیله امام زمان(ع) پایدار و باطل را محو گردان. »

و این قانون کلّی الهی و ناموس تخلّف ناپذیرآفرینش در هر عصر و زمانی مصداقی دارد، و قیـام پیامبر صلّی الله علیه و آله و پیروزیش بـر لشکر شرك و بت پرستی و همچنین قیام مهدی علیه السّلام ارواحنا له الفداء بر ستمگران و جبّاران از چهره های روشن و تابناك این قانون عمومی است.

بنابر این در انقلاب عظیم و قیام پر تحرك امام زمان علیه السّلام حق پیروز و باطل نابود خواهد گردید!

کسی حق ندارد بگوید: چرا خدا برای ما راهنمائی نفرستاده است!

در قسمت دوم از بند مورد شرح که اشاره می کند: وَ لا یَقُولَ اَحَد لَولا اَرسَلتَ اِلَینا رَسُولاً..این معنا پیوستگی کاملی با ده ها آیات قرآنی دارد، بخصوص آنکه در سه بخش کوتاه مضمون آیات قرآنی در همین بند مورد شرح بقالب دعا ریخته شده است، و در اینجا از نظر اختصار تنها به آیاتی که ارتباط مستقیم به شرح این فقره دارد اشاره می کنیم همچنانکه می فرماید:

وَ لَوْ لاٰ اَنْ تُصِیبَهُمْ مُصِیبَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ اَیْدِیهِمْ فَیَقُولُوا رَبَّنٰا لَوْلا اَرْسَلْتَ اِلَیْنٰا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ اٰیاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ.[1]

« هر گاه ما پیش از فرستادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان مجازات می کردیم می گفتند: پروردگارا چرا رسول برای ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی کنیم و از اهل ایمان باشیم. »

اگر خدایتعالی رسولان خود را به جانب بندگان نمی فرستاد، و بندگان از روی بیخبری مرتکب جرم و گناه و نافرمانی می شدند دیگر سزاوار نبود که آنانرا به جرم کفر و فسوقشان مواخذه کند، لکن چون این حجّت بر آنها تمام شده، دیگر هیچ بهانه و عذری برای آنان باقی نمی ماند که بگویند: لَوْلاٰ اَرْسَلْتَ اِلَیْنٰا رَسُولاً ...

۱- سوره قصص آیه ۴۷.

همچنین در آیه دیگر با مضمون دیگر در ارتباط با همین بند مورد شرح از بیان قول بهانه جویان می فرماید:

... لَقالُوا رَبَّنا لَوْلا اَرْسَلْتَ اِلَیْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ اٰیاتِكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزٰی [۱]

« اشاره بر اینکه : اگر ما آنانرا قبل از آن « قبل از نزول قرآن » با عذابی هلاك می کردیم «در قیامت» می گفتند:پروردگارا چرا برای ما پیامبری نفرستادی تاما ازآیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم. »

امّا اکنون که آنهمه پیامبران الهی همه برای اثبات حق آمده و کتاب آسمانی را برای راهنمائی در معرض افکار عمومی قرار داده اند دیگر برای هیچکس عذری باقی نمی ماند که بهانه جوئی کند، بخصوص اینکه برنامه اوصیاء ایشان هم پیگیری از روش آنها می باشد.

اگر کاملاً در این جمله از بند مورد شرح توجه کنید که اشاره می کند: لَوْلا اَرْسَلْتَ اِلَیْنا رَسُولاً مُنْذِراً... در همین کلمه « انذار » دقّت نمائید که در مورد رسولان خواهید دیددر چند مورد از آیات قرآنی این بیان با مضامین گوناگون آمده است، همچنانکه می فرماید:

۱- سوره طه آیه ۱۳۴.

قُلْ یا ایُهَاَ النّاسُ اِنَّمٰا اَنَا لَکُمْ نَذیرٌ مبینٌ [۱]

«بگو ای مردم من برای شمابیم دهنده آشکاری هستم.»

اِنْ یُوحیٰ اِلَی اِلاّٰ اَنَّمَا اَنَا نَذیرٌ مُبینٌ [۲]

« آنچیزی که به من وحی می شود اینست که من انذار کننده آشکاری هستم.»

وَ مٰا اَنَا اِلاّٰ نَذیرٌ مُبینٌ [۳]

« و من جز بیم دهنده آشکاری نیستم.»

اِنّا اَرْسَلْنٰاکَ بالحَقّ بَشیراً وَ نَذیراً.....[۴]

« ما تو را بحق برای بشارت و تهدید مردم جهان فرستادیم.»

و آیات بسیار دیگری در این مورد است که نگارنده معذرت می خواهد از آنکه در اثر تراکم مطالب مقدور نیست که بیش از این کلام بسط داده شود و تا همین اندازه اشاره می شود که خدایتعالی از نظر اتمام حجّت بر بندگان دستور کافی بر رسولان خود داده است :

هریک ز پیمبران که کردند قیام — بوداست همه کلامشان در دو کلام

حق است همیشه حق و باطل ، باطل — زین روست که حجّت است بر خلق تمام

* * * * *

۱- سوره حج آیه ۴۹.

۲- سوره « ص» آیه ۷۰.

۳- سوره احقاف آیه ۹.

۴- سوره بقره یه ۱۱۹.

تا کس نکند بهانه در اصل چنین — که هیچ نبود، رهنما روی زمین
یا آنکه نبوده یك رسولی به میان — تا آنکه کند هدایت او را به یقین

* * * * *

من نیز در این بیان کلامی دارم — که هست ز گُل فشرده این گفتارم
روزی که کند بقیّت الله قیام — در مقدم او سرفکنی چون « زارم»

* * * * *

اِلیٰ اَنِ انْتَهَیْتَ بِالْاَمرِ الیٰ حَبیبِكَ وَ نَجیبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّیَ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ فَکانَ کَمَا انْتَجَبْتَهُ سَیِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ وَ صَفْوَةَ مَنِ اصْطَفَیْتَهُ وَ اَفْضَلَ مَنِ اجْتَبَیْتَهُ وَ اَکْرَمَ مَنِ اعْتَمَدْتَهُ قَدَّمْتَهُ عَلیٰ اَنْبِیائِكَ وَ بَعَثْتَهُ اِلیَ الثَّقَلَیْنِ مِنْ عِبادِكَ.

« تا آنکه امر رسالت را منتهی کردی به دوست گرامیت محمّد که درود خدا بر او و آلش باد، پس این همان پیغمبری می باشد که برگزیدی او را: کلانتر و آقا و سرور آفریدگان خود، و برگزیده برگزیدگانت، و برتر و بالاتر از همه آنانکه انتخاب فرمودی، و گرامی ترین کسیکه مورد اعتمادش قرار دادی و مقدّم داشتی او را بر تمام پیمبرانت و برانگیختی او را به سوی جنّ و انس از بندگانت. »

آخرین پیمبران، رسول اکرم، پیغمبر خاتم است.

امام علیه السّلام بعد از آنکه با ایماء و اشاره به ذکر پیغمبران اولوالعزم پرداخت و خصوصیّات هر یك را برشمرد، در اینجا صراحتاً با ذکر نام به معرفی آخرین پیامبر الهی حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله می پردازد، و بعضی از خصوصیّات آن بزرگوار را اظهار می نماید و به چند مورد با اهمیّت از اوصاف و شخصیت آن حضرت اشاره می فرماید.

همچنان در آغاز این بند از دعا مسئله خاتمیّت مقام نبوّت را مطرح کرده و اشاره می فرماید: که در پایان مأموریّت تمام انبیاء عظام علیهم السّلام و اختتام مقام نبوّت و رسالت امر ظهور و برقراری دین حق منتهی گردید به آن بزرگواریکه دوست و برگزیده و گرامی و آقا و سرور آفریدگان و برتر از همه آنانکه خدایتعالی برگزیده و گرامی داشته و مورد اعتماد خود قرار داده است، و مقدم گردانیده او را بر تمام پیمبران و رسولان خود و مبعوث کرده است او را به سوی جَن و انس از بندگانش.

در این معنا خصوصیّات دیگری در فقرات بعد بیاید که اشاره بوجود مقدس رسول اکرم و مقدمه ای برای شناسائی اوصیاء گرامی آن حضرت به خصوص وصی خاتم او امام زمان علیه السّلام است که با پیوستگی مطالب بیان آن خواهد آمد.

در هر جمله ای از این بند دعا نکات برجسته ای بکاررفته است که داعی را به پاره ای از اسرار قرآنی آشنا می سازد، در اوّل مسئله خاتمیّت نبوت است که جهانیان باید بدانند که دیگر بعد از این پیغمبر گرامی رسول و پیامبری نخواهد آمد، چون در همان اعلامیه ایکه از طرف پروردگار عالم در رابطه به این امر خطاب به جهانیان صادر شده فرمود:

قُلْ یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّی رَسُولُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ جَمیعاً...[۱]

« اشاره بر اینکه، ای پیغمبر بگو به جهانیان، بگو ای مردم دنیا، ای عرب، ای عجم، ای آسیائی، ای اروپائی و ای آفریقائی، ای آمریکائی، ای نژاد زرد، ای نژاد سفید و ای نژاد سیاه: من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم! »

و باز اشاره دیگر بر اینستکه: ای پیغمبر به جهانیان ابلاغ کن که از دلائل دیگر خاتمیّت پیامبری من آنستکه فرمود:

وَ ما اَرْسَلْناکَ اِلاّ کافَّةً لِلنّاسِ بَشیرا و نَذیراً...[۲]

«ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انذار نفرستادیم.»

بلکه خدایتعالی صراحتاً با ذکر نام، خاتمیّت مقام نبوّت آن بزرگوار را چنین تصریح می فرماید:

ما کانَ مُحَمَّدٌ اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خاتَمَ النَّبیینَ....[۳]

« محمّد پدر هیچیك از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و آخرین پیامبر است.»

۱- سوره اعراف آیه ۱۵۸.

۲- سوره سبا آیه ۲۸.

۳- سوره احزاب آیه ۴۰.

و این خود دلیلی بس بزرگ است که در ارتباط مقام خاتمیّت رسول اکرم خود در حدیثی فرمود: حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام می باشد، و این تعبیر بیانگر آنستکه : ادامه این شریعت تا پایان این جهان است، و دیگر دین و شریعتی بوسیله هیچکس نخواهد آمد.

خصوصیّات دیگر پیغمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

دیگر از خصوصیّات رسول اکرم که در بند مورد شرح در بیان آمده است، همان دوستی و محبّت خدایتعالی نسبت به آن بزرگوار است که اشاره می کند: اِلیٰ اَنِ انْتَهَیْتَ بِالْاَمْرِ اِلیٰ حَبِیبِكَ... که دراینجا منظور کلمه «حبیب» است.

بسیار روشن است که آنهمه فضیلت که خدایتعالی به آن حضرت افاضه فرموده و آنهمه شایستگی مقام و مرتبه که به او عطا نموده و آنهمه تکریم و تحسین و احترام که در کتاب آسمانی خود از او بعمل آورده است، خود دلیل بر آنستکه مسئله دوستی و محبّت در کار است و بلاشك تا مرتبه دوستی در حدّ بالائی نباشد، چگونه ممکن است که خدایتعالی این اعلامیه را از مصدر جلالت صادر کند که : لَوْلاكِ لَمٰا خَلَقْتُ اْلاَ فْلاٰك «اگر تو نبودی افلاك را نمی آفریدم».

و اصلاً اگر این مسائل را کنار بگذاریم، شاید گفتار حقتعالی درباره اولیاء خود در قرآن کافی باشد که مکرر می فرماید: اِنَّ اللّٰهِ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ ، یُحِبَّ الْمُحْسِنِینَ ، یُحِبُّ الصّٰابِرِینَ، یُحِبَّ الْمُتَوَکِلِینَ ، چه کسی تقوای او بالاتر از رسول اکرم بوده، چه کسی صبر او و توکل او از آن بزرگوار بیشتر بود و چه کسی نیکوتر از آن عالیمقام در عالم خلقت بوده است.

پس کسی سزاوارتر از او در دوستی و محبّت با خدا نیست، مگر نه در زیارت آن آقا می خوانید: اَلسَّلاٰمُ عَلَیْكَ یٰا حَبِیبَ اللّٰه «درود بر تو ای دوست خدا.»

و از همین جهت است که خدایتعالی او را بر همه برگزیدگان خود افضل و اکرم قرار داده و او را آقا و سرور بر جهانیان معرفی کرده است.

حضرت رضا علیه السّلام، ازخـود رسول اکـرم روایت کنـد کـه فرمود: من سیّد اولاد آدم هستم، و این ادّعا از روی تکبّر نیست.

پس اگر در بنـد مـورد شرح خوانـدیـد: سَیِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ وَ صَفْوَةَ مَنِ اصْطَفَیْتَهُ... .اشاره بر همان معنائی است که باز رسول اکرم خود فرمود: خدا برگزید از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را، و از فرزندان اسماعیل « کنانه» را و از کنانه قریش را.و از قریش بنی هاشم را و از بنی هاشم برگزید مرا.

در اشـاره دیگری کـه در بنـد مـورد شـرح قـابل توجه است، آنسـتکه می فرماید: وَ قَدَّمْتَهُ عَلیٰ اَنْبِیائِكَ... که او صلّی اللّه علیه و آله در شرافت و رتبه بر انبیاء مقدّم بوده و گرامی ترین فردی بوده است که مورد وثوق و اعتماد همه آنان قرار داشته است، همچنانکه هرگاه انبیاء عظام تقاضاو مشکلی داشتند او را درنزد خدایتعالی شفیع و واسطه قرار می دادند و با توسل به نام مبارك او و خانواده گرامیش به مقصود خود نائل می شدند(و این معنا در بخش اوّل این کتاب گذشت)

و از آنطرف شنیده اید که نام مقدّس آن بزرگوار و آل اطهارش قبل از ایجاد عالم بر ساق عرش نوشته شده بوده، همچنانکه در دعای شب عرفه می خوانید:وَ بِحَقِّ الْاِسْمِ الَّذی کَتَبْتَهُ عَلیٰ سُرادِقِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِكَ الْخَلْقَ وَ الدُّنْیا وَ الشَّمسَ وَ الْقَمَرَ بِاَلْفَی عامٍ، «و بحق آن نامی که نوشته ای آنرا بر سراپرده عرش پیش از آفرینش خلق و دنیا و خورشید و ماه به دو هزار سال قبل از آن.»

و این خود دلیل بر تقدّم آن وجود شریف نه تنها بر انبیاء عظام بلکه بر تمام مخلوقات در عالم است، و مراتب بالاتری از اوصاف آنحضرت است که در پیرو همین مطالب خواهد آمد.

پیغمبر خاتم بر جنّ و انس مبعوث شده است.

امّا موضوع مهم دیگری که در مقام رسالت خاتم پیمبران بسیار چشم گیر است، آنستکه آن بزرگوار بر هر دو گروه عظیم از مخلوقات الهی مبعوث شده است، یعنی رسالت او تنها برای افراد بشر نیست. بلکه برای موجودهای نامرئی بنام «جنّ» هم مأموریّت یافته است، که شاید این معنا از نظر اهمیّت مقام و منصب نبوّت و ولایت در سطح بسیار بالائی باشد، از آنجهت که انسان، جنّ و شیطان را نمی بیند که بتواند به آنها پند و اندرز دهد ولی آنها انسان را می بینند، بلکه می توانند با آن عوالمی که از خلقت نامرئی دارند در آدمی نفوذ کنند.

چه مشکل بزرگی برای امر هدایت و ارشاد آنها در میان است، که باید مرتبه ولایت به پایه ای رسیده باشد که در مقام امور تکوینی بتواند قدرتی حاصل نماید که منویّات امر رسالت را در مرحله پذیرش این گونه مخلوقات به انجام رساند.

اینکه در پایان بند مورد شرح خواندید: وَ بَعَثْتَهُ اِلیَ الثَّقَلَیْنِ مِنْ عِبادِکَ. . .این معنا از روی ده ها آیات قرآنی پرده بر انداخته است، چرا که در بیشتر از موارد در قرآن مجید نام جن و انس مترادف آمده است، چنانکه در جائی می فرماید:

وَ مٰا خَلَقْتُ الجِنَّ وَ اْلاِنْسَ اِلاّٰ لِیَعْبُدُونِ [۱]

« نیافریدم جن و انس را جز برای اینکه پرستشم کنند. »

۱- سوره ذاریات آیه ۵۶.

و اگر بطور دقیق در آیات الهی توجه حاصل شود خواهیم دریافت که کلمه« جنّ» در ۲۲ مورد در قرآن مجید بر مضامین گوناگون به آن اشاره شده است.

و همانطور که در قاموس قرآن متذکّر شده است: جن موجودی باشعور و اراده است که به اقتضای طبیعتش از حواس بشر پوشیده می باشد، و مانند انسان هم مکلّف بوده و در آخرت هم مبعوث خواهد شد، و او از جهاتی همانند بشر از نظر عقاید ، هم مطیع و هم عاصی و هم مؤمن و هم مشرك دارد، و خلاصه دوش به دوش انسان‌است.

بنابراین، از آنچه که از بعضی آیات الهی بر می آید قوانین دنیا و آخرت،برای هر دو مخلوق از جن و انس وضع شده است، همانطور که انسانها دعوت به نیکوکاری شده اند و بهشت برای آنها مهیّا شده است، و همانگونه که مجرمین و بدکاران به دوزخ رهسپار می شوند، همین معنا برای جنّ مصداق داشته وسلب تکلیف و وظیفه از آنها در دنیا نیست [۱].

و اکنون می پردازیم به شرح اصل این جمله در فقرهٔ مورد شرح که اشاره می فرماید: وَ بَعَثْتَهُ اِلیَ الثَّقَلَینِ مِنْ عِبادِكَ... که خدایتعالی مبعوث کرده است رسول اکرم را به سوی جن و انس از بندگانش.

در اوّل درمعنای « **ثقلین** » باید گفت : که این واژه از ماده« ثقل» گرفته شده و به معنی دو چیز سنگین است، و اطلاق آن به دو گروه جن و انس به خاطر سنگینی معنوی آنهااست، چرا که خدایتعالی از نظر عقل و شعور و علم و آگاهی وزن و ارزش خاصی به آنها داده است.

۱- درباره جن و شیطان و چگونگی خلقت آنها و رابطه آنها با روح، **نگارنده**، در کتاب « **حقیقت روح**» مطالبی بسیار گسترده و جالب در یك فصل بخصوص آورده است، طالبین برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

در اینجا می توان درك این معنا را از آیه شریفه کرد، که می فرماید:

سَنَفْرُغُ لَكُمْ ایُّهَ الثَّقَلانِ...[۱]

« بزودی به حساب شما می پردازیم ای دو گروه انس و جن. »

و در پیرو همین آیه با لحن خطاب آمیزی می فرماید:

یا مَعْشَرَ الجَنِ وَ الاِنسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوا مِنْ اَقْطارِ السَّمٰواتِ وَ الاَرضِ فَانْفُذُوا....

« ای گروه جن و انس اگر توانید نفوذ کنید و بیرون روید از اطراف آسمانها و زمین پس بیرون روید، بیرون نمی توانید شد و قادر نیستید بر آن مگر به فرمانروائی من. »

اکنون بحث ما در اینجا دربارهٔ مبعوث شدن رسول اکرم بر این دو گروه جن و انس است که خدایتعالی در رابطه با همین معنا در روز قیامت خطاب به این دو گروه می فرماید:

یا مَعْشَرَ الجِنَ وَ الاِنْسِ اَلَم یَاتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتی وَ یُنْذِرونَکُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هٰذا....[۲]

۱- سوره الرحمن آیه ۳۱.

۲-سوره انعام آیه ۱۳۰.

« ای گروه جن و انس، آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات الهی را برایتان بازگو کنند و از ملاقات چنین روزی شما را بیم دهند؛ آنها هر دو گروه می گویند: آری آمدند . »

و در رابطه با این موضوع اصلأیك سوره از قرآن مجید بنام « سوره جن » نامگذاری شده ، که در آغاز آن سوره آمده است :

قُلْ اُوحِیَ اِلَیَّ اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌمِنَ الجِنِّ فَقالُوا اِنّا سَمِعْنا قُرْاٰناً عَجَباً [۱]

« در اینجا خطاب به رسول اکرم است که می فرماید ؛ بگو : به من وحی شده است، که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده اند و گفته اند: ما قرآن عجیبی شنیده ایم که به راه راست هدایت می کند، لذا ما به آن ایمان آورده ایم و هرگز احدی را شریك پروردگار قرار نمی دهیم. »

این معنا نشانگر آنستکه : گروه جن هم مخاطب به خطابهای قرآنی هستند و در مسئله ایمان و کفر مترادف با آدمی می باشند.

از این جهت جن بعضی پیرو قرآن و مسلمان و بعضی هم کافر و نافرمان بوده و دربارهٔ آنان که به اسلام گرویده اند طبق بعضی از روایات بحضور ائمه هدی علیهم السّلام شرفیاب می شدند و مسائل دینی خود را سئوال می کردند، که شرح این معنا در « اصول کافی » آمده است.

۱-سوره جن آیه ۱.

در هر حال بار سنگین رسالت رسول اکرم گذشته از اینکه متوجه راهنمائی و هدایت انسانها بوده، بلکه متوجه هدایت و راهنمائی گروه جنیان هم بوده است.

در ختم رسالت از نبی شداعلام — دیگر نشود کسی دراین ره اعزام
هرکس که نماید ادّعائی پس از این — محکوم شود به امر حق در فرجام

* * * * *

چون خاتم انبیا رسولی نیکوست — این مظهر لطف را خدا دارد دوست
بر این سببش اشاره کردند حبیب — زان رحمت عالمین که در بارهٔ اوست

* * * * *

مبعوث شد او به خلق انس والجان — مشکل بُوَد این رسالتش در امکان
لکن چورسید امر حق را فرمان — چون « زار» همه مطیع گشتند بر آن

* * * * *

وَ اَوْطَأْتَهُ مَشارِقَكَ وَ مَغارِبَكَ وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُراقَ وَ عَرَجْتَ بِهِ اِلىٰ سَمائِكَ

« و شرق و غرب عالمرا زیر قدم فرمان رسالتش گستردی و براق را مسخّر او فرمودی و او را از همهٔ آسمانهای خود فراتر به معراج بردی . »

خاور و باختر کرات آسمانی را رسول اکرم درنوردید.

این بند از دعا اشاره به آیات و بیّناتی است که از معجزات پیغمبر خاتم و از بالاترین معجزات تمام انبیاء دیگر است که در موضوع داستان معراج آن بزرگوار به سوی آسمانهای هفتگانه می باشد و بیان کلّی آن در فقرات مورد شرح آمده است.

داعی در اول چنین اشاره می فرماید:وَ اَوْطَأْتَهُ مَشارِقَكَ وَ مَغارِبَكَ این جمله معانی گسترده ای دارد که ارتباط معنا را مستقیم به داستان معراج پیوست داده‌است.

در اول باید گفت: واژه « وَطا » از نظر صاحبان قاموس به چند معنا آمده است؛ از این قرار : روانه شد، سوار شد، عبور کرد، پایمال نمود، گسترانید، درنوردید، زیر قدم خود قرار داد، و رفعت و بلندی بخشید.

بنابراین به اعتبار این معانی با توجه به شرح فقرات قبل معنا چنین می شود :خدایا، آن پیغمبر گرامیت را که حبیب خود و آقا و سرور بر خلق جهان قرار دادی و او را از هر جهت گرامی داشتی، سپس مشرق ها و مغرب های عالم بالا را زیر قدم او قرار دادی،(و به تعبیر دیگر مقام او را در آفاق و در تمام جهان رفعت و بلندی بخشیدی).

در این بند از دعا که مشارق و مغارب را به صیغه جمع آورده از آن نظر

است که کرات آسمانی و کهکشانها هر یك مشرق و مغربی دارند که رسول اکرم پس از سیرسفر خود از مسجدالحرام به سوی مسجد اقصی و به جانب هدف نهائی رهسپار می شد، در معراج خود مشارق و مغارب آسمانها را در نوردید و در آن عالم پهناور همه جا زیر قدم و فرمان او قرار گرفت.

پس در اینجا مراد ازمشرقها و مغربها همان جهت کهکشانها و ستارگان و کواکب عالم بالا بوده است، که هر یك مغرب و مشرق جداگانه ای دارند، و این معنا ریشه قرآنی دارد که خدایتعالی در چند مورد اشاره می فرماید همچنان در آیه شریفه:

رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرضِ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا وَ رَبُّ الْمَشٰارِقِ [۱]

و در آیه دیگر می فرماید :

فَلٰا اُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشٰارِقِ وَ الْمَغٰارِبِ .... [۲]

این آیات می رساند که خدایتعالی پروردگار مشرقها و مغربهای بیشماری در جهان پهناور است که از نظر اهمیّت آنرا هم در مقام سوگند درآورده است و این خود یکی از افتخارات رسول اکرم است که در سیر و سفر آسمانی خود این مشارق و مغارب را درنوردیده و آیات بزرگ الهی را مشاهده کرده است.

۱-سوره صافات آیه ۵.

۲-سوره معارج آیه ۴۰.

سفینه فضائی رسول اکرم چه بوده است؟!

در ادامه این بیان در بند مورد شرح می خوانید: وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ و براق را در اختیار فرمان او قرار دادی.

قبل از آنکه بخواهیم این موضوع را از نظر آیات قرآنی مورد بحث قرار دهیم، این معنا قابل دقت و توجه است که بدانیم: «براق» که حامل رسول اکرم در سفر فضائی او بوده چه وسیله اسرار آمیزی می باشد که آن بزرگوار را از پایگاه فضائی او از مسجد الحرام به سوی مسجد اقصی و سپس برای سیر در مشارق و مغارب آسمانها به حرکت در آورده و تا سر حدّ نهائی مقام قرب پیش برده است!!

در ظاهر امر بعضی آنرا با استناد به روایاتی شباهت به مخلوقی بال دار « با شکل و شباهت خاصی» همانند مرکبهای حیوانی داده اند:که این گفتار قابل تأمّل بوده و نمی توان حقیقت معنا را از آن درك نمود.

بعضی از عرفادر گفتار خود« براق» را بوسیله ای از نیروی ملکوتی تعبیر کرده اند، و گفته اند آن (**فیض عقل فعّال که قوی ترین قوّتهای قدسی است**) می باشد.

امّا آنچه که می توان دربارهٔ این سفینه فضائی بنام« براق » گفت آنستکه: اولاً این مرکب ساخته و پرداخته دست انسانها نبوده، و باید، قدرت الهی بوجود آمده است، و در ثانی وسیله ای بوده است که مجهّز بتمام دستگاههای لازمه برای سیر سفر به جهانهای دور بوده است، تا بتواند با نیروی عظیمی که در جهان ماورای طبیعت موجود است هماهنگی داشته باشد و در هیچ موقعیّت از سیر در مشارق و مغارب عالم باز نه ایستد.

این مرکب باید سرعت سیر آن در حدّی باشد که یکشبه‌بتواند

راه **میلیونها سال نوری را بپیمایدا**، این مرکب باید هیچگونه گزند و آسیبی به سرنشین خود وارد نیاورد و بفرمان او در بعضی از ایستگاههای فضائی توقف کند، و سپس باز به سیر خود ادامه دهد، این مرکب باید با تمام نیروی جاذبه های کرات آسمانی مقابله کند!! یا بتواند از بعضی حوزه های جاذبه کرات فرار کند،! و در این مرکب باید بقدر کافی نیروی سوخت وجود داشته باشد،و همچنین محفظه ای برای تأمین اکسیژن و موارد تنفسی داشته باشد، و خلاصه این سفینه باید در مقابل اشعه های خطرناکی که در ماوراء جوّ وجود دارد آمادگی استقامت داشته باشد!.

البته علم روز برای این گونه مسافرت فضائی در سطح پائین تر این موانع را بررسی کرده و با تمام مشکلات و مسائل فضائی ، همانطور که می دانید این مسافرت را امکان پذیر کرده است، و تا امروز این موضوع ثابت شده است که بشر می تواندبه مناطقی نزدیکتر به اقطار آسمانها و زمین به خواست خدایتعالی و با آن نیرو و قدرتی که در اختیار او گذاشته است مسافرت کند.

امّا مسئله مهمّ در سیر فضائی رسول اکرم بر اینستکه: آیا در آن زمان وسائل لازمه برای سیر چنین سفری در اختیار آن بزرگوار بوده است؟!در حالیکه آنحضرت در آن سفر آسمانی که محدود به این مناطق کوچك و فاصله کوتاهی که امروز سفینه ها رهسپار می شوند نبوده و مسافرت او سفری دامنه دار در پهنه آسمانها بوده است، که این خود برای چنین مسافرتی وسائلی به مراتب کاملتر و مجهّز تر لازم است.

اکنون برای اینکه اصل معنا در این مورد روشن شود، و دیگر کسی در موضوع چگونگی آن سفینه از نظر دستگاههای الکتریکی و کامپیوتری و همچنین در مورد نیرو و امواج و سرعت و خبر بگیر و خبر فرست و آنچه لازمه کنترل آن

سفینه است، فکر و اندیشه بیشتری بر خود تحمّل ننماید، در پیرو همین بحث توجّه خواننده را از بُعد دیگربه چگونگی مرکب فضائی رسول اکرم جلب می نمائیم.

رسول اکرم در سیر آسمانی خود سوار بر مرکب «نور» بوده است.

قبل از آنکه بخواهیم در این مورد وارد بحث شویم، باید دانست: بدون شك مسأله معراج جنبه عادی نداشته، بلکه با استفاده از نیرو و قدرت بی پایان الهی صورت گرفته است.

امّا در فقره مورد شرح خواندید که داعی اشاره می فرماید: « وَ سَخَّرْتَ لَهُ ٱلْبُراقَ».

در اول باید گفت :واژه «بُراق» از ماده برق می باشد که علمای حدیث می گویند: علت این نامگذاری مرکب فضائی شاید این بوده باشد، که مرکب مزبور بسیار سریع و مانند برق حرکت می کرده است.

و جالب اینکه در توصیف این مرکب در پاره ای از احادیث وارد شده که : هر قدم او به اندازهٔ مقدار دید او بوده است، و با توجّه به اینکه رؤیت اشیاء بوسیله «نور» صورت می گیرد، و طول زمانی که برای دیدن هر چیز لازم است، برابر با سرعت سیر نور است، از این حدیث استفاده می شود که مرکب مزبور سرعتی نزدیك به سیر نور داشته است.

البته همانطور که می دانید بالاترین سرعتهائی که علم امروز آنرا تأیید کرده سرعت سیر نور است که در هر ثانیه سیصد هزارکیلو متر مسافت را طی می کند، در حالیکه اگر کسی بخواهد یا همین سرعت در پهنه آسمانها و به سوی یکی از کرات کهکشانی حرکت کند سالها مسافرت او بطول می انجامد و هر قدر بخواهدبالاتر رود تا میلیونها سال زمان لازم است.

از آن گذشته بقول بعضی از دانشمندان اگر هر جسمی بخواهد با این

سرعت در عالم فضا حرکت کند از ماده به انرژی تبدیل می شود.

البته در مورد این معنا که گفته می شود حتی اگر با سرعت سیر نور هم سفینه فضائی رسول اکرم حرکت کند، باز در مدت زمانی یك شبه نمی تواند از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی و سپس به آسمانها برای مشاهده آثار عظمت و قدرت الهی عروج نماید، **برای حل این مسئله یکی از دانشمندان معروف می گوید: «امواج مرموز جاذبه» بالاترین سرعت را دارد که برای پیمودن فاصله ها مطلقا نیازمند به زمانی نیست، بلکه در یك لحظه می تواند سرتاسر جهان را بپیماید!!.**

آری در اینجا نگارنده گوید: **«امواج جاذبه عشق و محبت رسول اکرم»** نسبت به دوست و محبوب خود در حدّی بوده است که دیگر فاصله زمانی مطرح نیست، دیگر مرکبی برای ایصال به هدف لازم نیست این معنا شاید برای آنها که آشنائی به مقام ولایت ندارند مورد تأمل باشد!

در هر حال کسی منکر این مرکب آسمانی بنام« براق» که وسیله معراج رسول اکرم بوده است نیست، همینقدرگفته می شود که این سفینه، به ید قدرت پرتوان الهی بوجود آمده و مرکبی سریع السیّر است که متناسب به این سفر فضائی بوده و در اختیار آن پیمبر عظیم الشأن قرار گرفته که او را از هر گونه خطرات جوّی محفوظ داشته و به مقصد برساند.

امّا اگر گفته شود که نیرو و سوخت این مرکب چیست؟ خدا می داند که نگارنده را به خاطر رسید که بی درنگ بگوید: **«سوخت این سفینه نیروئی در اسم اعظم الهی است»** شاید از این بیان تعجب داشته باشید،ولی اکنون با مدرك

معتبر گفته می شود ،که مگر شما دعای شب عرفه که از معصوم علیه السّلام رسیده نخوانده اید؟ ،آنجا که عرض می کند: وَ بِاسْمِكَ الَّذِي سَخَّرْتَ بِهِ الْبُرَاقَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اذْ قٰالَ تَعالىٰ سُبْحٰانَ الَّذِي اَسْرىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصىٰ وَ قَوْلَهُ سُبْحٰانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنٰا هٰذٰا وَ مٰا كُنّٰا لَهُ مُقْرِنِينَ...

« اشاره بر اینکه : بحق آن نام مبارکت که مسخّر کردی به آن براق را برای محمد که درود فرستد خدا بر او و آلش ، آنجا که فرمود خدایتعالی : منزّه باد ذاتی که بنده اش را در یك شب از مسجد الحرام به مسجد اقصیٰ سیر داد ، و منزه است خدائیکه این مرکب آسمانی را مسخر و مطیع ما قرار داد در حالیکه ما نبودیم بر آن نزدیك شوندگان! »

این نام شریف که مسخّر کرده است «براق» را برای حبیب خود گویا همان اسم اعظم است، که می توان با آن هر کاری را در عالم امکان انجام داد!.

بنابراین دانسته شد که نیروی حرکت «براق» با سرعت میلیونها بالاتر از سیر نور همان نیروئی می باشد که بوسیله اسم اعظم الهی انجام پذیر است.

یك بحث عرفانی «نور سوار بر مرکب نور!»

اکنون در ارتباط با بند مورد شرح که موضوع مرکب «براق» و سرعت سیر نور در میان آمده است، نگارنده با عرض معذرت از پیشگاه حضرت احدیّت آنچه را در این مورد دقّت بعمل آورده است یادآور می شود.

گرچه این بحث ممکن است برای بعضی قابل درك و هضم نباشد، ولی عظمت مقام رسول اکرم در حدّی می باشد که نمی توان از معارف آن چشم پوشی کرد و از ذکر اسرار و رموزی که در بردارد صرفنظر نمود!

بنابراین گفته می شود: که شاید هیچگونه نیازی برای عروج آن پیامبر عظیم الشأن به پهنه آسمانها و عرش الهی بوسیله مرکب یا سفینه نباشد، از آنجهت که خود آنجناب نور و خلقت او از نور است، بسیار مدارك مستند در این مورد از قرآن مجید و روایات داریم که نشانگر این معنا بوده و شرح گسترده آن خود کتاب جداگانه ای را در بر می گیرد!

نگارنده، در کتاب «معارف الهی» شرح دعای سحر و همچنین در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره، شرح این موضوع را تا حد گسترده ای بیان داشته و در اینجا به گوشه بسیار مختصری از آن اشاره می شود.

ببینید در چند مورد از زیارت جامعه که از معصوم علیه السّلام رسیده است بر مضامین گوناگون آمده است:

وَ اَنْتُم نُورُ الاَخْیار- وَ اَنْتَجبَکُمْ لِنُورِهِ - وَ نُورُهُ وَ بُرْهانُهُ عِنْدَکُمْ- وَ اَنَّ اَرْواحَکُمْ وَ نُورَکُمْ وَ طینَتَکُمْ واحِدَةٌ

و خلاصه بر وجه روشنتر می فرماید: خَلَقَکُمُ اللّهُ اَنْواراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقینَ..

با آنکه بیان این فقرات در شأن ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است ولی اصل برگشت تمام معانی متوجّه مقام رسول اکرم است که آن بزرگواران همه از آن نور واحدند، و در اینجا مقدور نیست که بخواهیم شرح این کلام را بطور گسترده بیان داریم همین قدر توجه خواننده را بر آن جمله اخیر جلب می نمائیم که می فرماید: **خدا آفرید شمارا از نورهائی و محیط به عرش خود گردانید** پس زمانیکه نور رسول اکرم عرش الهی را در برگرفته است، دیگر چه حاجت است که برای آن بزرگوار مرکبی از نور آماده شودتا بخواهد خود را به مقام قرب برساند،و دیگر هیچ نیازی نیست که بخواهیم مرکب نوری قائل شویم یا هرگونه سفینه و وسیله ای را در فکر خود بپرورانیم و به سرعت سیر آن بیندیشیم.

مگر آنکه بگوئیم این مسائل از نظر تشریفات خاص و از نظر بزرگداشت عظمت مقام آن بزرگوار خدایتعالی خواسته است طیّ مراسم باشکوهی این امر انجام پذیرد.

و اگر بخواهیم وسیله ای برای این امر قائل شویم، همانطور که قبلاً اشاره شد وسیله ای قویتر و نیرومندتر از توسّل به اسم اعظم الهی نیست که این وسیله، نور این نور را بقدری درخشان کند و سرعت آنرا بقدری سریع نماید و دید آنرا به حدی گسترش دهد که در یك آن بتواند تمام اقطار آسمانها و عرش عظیم الهی را در دید خود قرار دهد.

«سُبْحانَ اللّٰه» نگارنده نمی تواند سطح این معنا را در حدی پائین آورد که مورد اشکال کسانیکه به این امر آشنائی ندارند قرار نگیرد، همین قدر اشاره می شود که خدایتعالی در ارتباط این نور با نور خود فرمود:

اَللّٰهُ نورُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرضِ مَثَل نُورِهِ کَمِشْکٰوةٍ فِیهٰا مِصْبٰاحٌ.... الی آخر آیه [۱]

بعضی از مفسّران آیه را چنین تفسیر کرده اند: خدا نور آسمانها و زمین است، مثل نور او مثلی است برای نور محمّدی ، مشکوة صدر آنحضرت است، زجاجه قلب او، و مصباح او نبوّت است که نه شرقی و نه غربی است،این مصباح از شجره مبارکه یعنی شجره نبوّت که آن ابراهیم خلیل که جدّ آنحضرت است می باشد، نزدیك است که نور محمّدی متبیّن شود از برای مردم...

و در جای دیگر خدایتعالی از نظر آنکه خود، رسول اکرم را تأیید به نور فرماید اشاره می نماید که ای رسول تو را فرستادیم تا نور هدایت برای مردم باشی و توئی چراغی درخشان و نورانی:

وَ دٰاعِیاً اِلَی اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَ سِرٰاجاً مُنِیراً [۲]

« توئی خواننده مردم به سوی خدا به امر و فرمانش و چراغی فروزنده و نورانی. »

مگر نه درزیارت آن آقا می خوانید: اَلسَّلامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا السِّرَاجُ الْمُنیرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یانُورَ اللّٰهِ الَّذی یُسْتَضٰاءُ بِهِ.

۱-سوره نور آیه ۳۴.

۲-سوره احزاب آیه ۴۶.

بنابر این با آنکه می توان به این مطالب عرفانی جبنه علمی و عقلی داد، ولی بطور کلّی باید دانست که مسئله معراج امری از امر پروردگار است که نمی توان هیچگونه بر آن انکار کرد و تمام مسائل مربوط به آن را با تطبیق به آیات قرآنی باید پذیرفت و بنابر مطالبی که بعداً بیایدباید این اعتقاد را حاصل کرد: که رسول اکرم با همان بدن مادی که خلقتش از نور بوده و با همان روح قدسی که مورد تأیید الهی قرار داشته به عالم بالا عروج کرده تا آثار قدرت الهی را در ماوراء این عالم مشاهده نماید و قلب نورانی او در پرتو دیدار آن آثار حیرت انگیز نورانی تر گردد و برای هدایت و رهبری خلق آمادگی بیشتری داشته باشد.

معراج رسول اکرم از نظر قرآن مجید

در دو سوره از قرآن مجید در چند آیه اشارات کلّی و سربسته به موضوع معراج و سفر فضائی پیغمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله ز سلّم برای مشاهده آثار الهی و توجه به اسرار آفرینش شده است، ولی جزئیات این امر بیشتر روی اسنادو مدارکی است که از اخبار و احادیث گرفته شده است، و **باید هم چنین باشد!!** چون در قرآن در بیشتر موارد اشاره به اصل کلّی می نماید، حتی در مسئله واجبات هم می بینیم که می فرماید نماز را بر پای دارید و زکوه بدهید ولی نحوه برگزاری نماز و پرداخت زکوه را باید از طریق سنّت و از گفتار معصوم علیه السّلام تعلیم و دستور گرفت.

و این مسئله معراج هم چنین است؛ و اکنون در اینجا به اوّلین آیه از سوره اسری اشاره می شود که می فرماید:

سُبْحٰانَ الَّذِي اَسْرٰى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِي بٰارَكْنٰا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ اٰيٰاتِنٰا...

« پاك و منزّه است خدائی که بنده خود را شبانه از «مسجد الحرام به «مسجد اقصی» همان مسجدی که اطراف آنرا پر برکت ساختیم برد، تا آیات خویش را به او نشان دهد.»

همانطور که از سیاق کلام در آیه شریفه توجّه پیدا کردید، این حرکت از مسجد الحرام به سوی مسجد اقصی مقدّمه ای برای سفر فضائی رسول اکرم بوده است که هدف اصلی از این سیر شبانه بعد از آن مشاهده آثار عظمت الهی در فضای

لایتناهی بوده است همچنانکه خدایتعالی در جای دیگر در تأیید این معنا می فرماید:

لَقَدْ رَاٰی مِنْ اٰیٰاتِ رَبِّهِ الْکُبْرٰی[۱]

«که آن بزرگوار در آن سیر فضائی آیات بزرگ الهی را مشاهده نمود.»

و بعداً در همین کتاب در بخش دیگر در شرح فقره «یَابْنَ مَنْ دَنٰی فَتَدَلّٰی» در این مورد بحث بیشتری خواهیم داشت.

اکنون با توجّه به عظمت آسمانها و آنچه که امروز علم جدید اسراری از آن عالم پهناور کشف کرده است، و همچنین آنچه تا کنون درباره منظومه شمسی کوچك خودمان و درباره کهکشانهای بزرگ و فواصل و اندازه گیری کرات مطرح شده و آنچه در مورد مخلوقات و موجودات آسمانی و اسرار و رموزی که تا بحال کسی پی نبرده است گفته شده ،رسول اکرم در این سفر گوشه ای از آنها را مشاهده کرده است.

و بنابر آنچه در بعضی از تفاسیر آمده است: هدف از معراج رسیدن پیامبر به شهود باطنی از یکسو و دیدن آثار عظمت خداوند در پهنه آسمانها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است.

و همچنین بنابر آنچه که بعداً در تفسیر آیات مربوطه در سوره والنجم گفته می شود: هدف از معراج ، آگاهی یافتن پیامبر به مسائل مهمّی در موضوع فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و عالم ارواح بخصوص ارواح انبیاء و مسائل مهم

۱-سوره نجم آیه ۱۸.

دیگری بوده که در طول عمر مبارکش همه الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق بوده است؛ چون آن بزرگوار در هر موقف از ایستگاههای فضائی در هرآسمان با صحنه هائی تازه روبرو می شد و خاطره های پر ارزش و بسیار آموزنده ای در روح پاك خود ذخیره می فرمود، **و عجائبی مشاهده می نمود که هر کدام اسرار و رموزی را از عالم هستی آشکار می ساخت!**

دربارهٔ معراج رسول اکرم مطالب بسیاری گفته و نوشته شده است و کتابهای جداگانه ای بر آن نگارش یافته؛ امّا تمام آنچه که گفته و نوشته شده است نمی توان پذیرفت و بهترین سند که حقایق این داستان را آشکار می سازد همان آیات قرآنی و تفسیری از تفاسیر معتبر و همچنین روایات مستندی می باشد که در رابطه با این امر به تواتر رسیده که در پیرو همین بحث اشاره مختصری به آنها خواهد شد.

چند روایت دربارهٔ معراج پیغمبر خاتم«ص»

در **اصول کافی**،آورده است، **امام‌صادق علیه السّلام فرمود**:چون رسول خدا را به معراج بردند، جبرئیل او را بجائی رساند و از او دنبال ماند و او را تنها گذاشت، فرمود ای جبرئیل در اینحال مرا تنها می گذاری، در پاسخ گفت: برو، بخدا در جائی گام نهادی که بشری در آن گام ننهاده و بشری پیش از تو در آنجا راه نرفته است.

در همان کتاب آورده، **امام‌رضا علیه السّلام فرمود** :هر که معراج را دروغ داند رسول خدا را دروغگو شمرده، و آیات و اخبار دلالت دارند که آن حضرت به مسجد بیت المقدس عروج و از آنجا به آسمان در یك شب بالا رفته است.

علامه مجلسی، در جلد ششم بحارالانوار می نویسد: سیر پیامبر اسلام از مسجد الحرام به بیت المقدس و از آنجا به آسمانها ازجمله مطالبی است که آیات واحادیث متواتر شیعه و سنی بر آن دلالت دارد و انکار امثال این مسائل یا تأویل و تفسیر آن به معراج روحانی یا خواب دیدن پیامبر ناشی از عدم اطلاع از آثار ائمه هدی یا ضعف یقین است.

و اضافه می کند: اگر بخواهیم اخباری را که دربارهٔ این مسئله رسیده جمع آوری کنیم یك کتاب بزرگ خواهد شد.

سپس خود او احادیث بسیاری که شاید متجاوز از یکصد حدیث است در این زمینه نقل می کند، که قسمت قابل توجّهی از آن از کتاب «کافی» می باشد.

در کتاب « **معراج‌وشقّ القمر** » آیت الله مکارم شیرازی ، پس از ذکر همین بیان از علامه مجلسی، نظر دانشمندان حدیث و تفسیر اهل تسنن را چنین آورده است: که آنان احادیث معراج را جزو احادیث مشهور معرفی کرده اند، و

بسیاری از مفسّران آنها در تفسیر سوره «اسراء» و یا سوره «نجم» به نزول این آیات دربارهٔ معراج تصریح نموده اند.

فخر رازی، مفسّر معروف در تفسیر خود در ذیل آیه اول سوره اسری، پس از یك سلسله استدلالات عقلی بر امکان چنین موضوعی می گوید:محققان عقیده دارند که گواه بر وقوع معراج «از نظر ادلّه نقلی» قرآن و حدیث است، امّا در قرآن دلالت همین آیه کافی است، و امّا از نظر حدیث ، حدیث معراج از روایات مشهوره است که درکتب صحاح اهل سنّت نقل شده و مفاد آنها حرکت پیغمبر اسلام«ص» از مکه به بیت المقدّس و از آنجا به آسمانها است.

عده ای از دانشمندان و مفسّران اهل سنّت مانند « **قاضی بیضادی** » و افراد دیگر نیز این موضوع را صریحاًتأیید نموده اند.

معراج رسول اکرم با روح و با همین بدن عنصری بوده است.

در بعضی از نسخ دعای ندبه در سیاق کلام این فقره از دعا که می فرماید:« وَ عَرَجْتَ بِهِ الیٰ سَمائِكَ» در این جمله تغییری داده و آنرا بر این وجه آورده اند :وَ عَرَجْتَ بِروُحِهِ الیٰ سَمائِكَ.

این اشتباه که در بعضی از نسخه های دعای ندبه که در مفاتیح یا بعضی جزوه های ادعیه بوجود آمده، باعث شده است که بعضی از کسانیکه مخالف معراج جسمانی هستند آنرا مدرك قرار داده و بگویند که معراج رسول روحانی بوده است، در حالیکه این معنا با عقیده شیعه سازگار نیست و اصل معراج همانطور که در تفسیر آیات مربوطه تصریح شده است، معراج روحانی و جسمانی تواماً اثبات گردیده است .

همچنانکه در اول کتاب در سند این دعا از منابع اسلامی نقل کردیم: که این دعا را پیش از همه در کتاب **«مزارکبیر»** تالیف محمد بن جعفر المشهدی که از علمای قرن ششم است در آن کتاب جمله مزبور را چنین آورده است: « وَ عَرَجْتَ بِهِ الیٰ سَمائِكَ » یعنی او را به معراج به آسمانها بردی و اثری از کلمه روح در آن نیست.

دومین متن قدیمی که این دعا در آن دیده شده کتاب **«مزار قدیم»** است که مولف آن در قرن ششم می زیسته و در آن کتاب هم باز عبارت نیز به همان صورت است: وَ عَرَجْتَ بِهِ الیٰ سَمائِكَ.

تنها در کتاب سیدبن طاوس کلمه **«بِروحِهِ»** بجای **«بِهِ»** دیده می شود، و تازه صاحب **«مستدرك»** مرحوم حاجی نوری در کتاب **«تحیّة الزائر»** می گوید: من خودم در بعضی از نسخه های کتاب **«مصباح الزائر»** **«وَ عَرَجْتَ بِهِ»** دیدم.

نتیجه اینکه دو متن ازسه کتابی که سند دعای ندبه از آنها نقل شده کلمه

« **بروحِهِ** » ندارد ، و در متن سوم نیز دو نسخه مختلف وجود دارد ، منتها چون در نسخه « **مصباح الزائر** » که نزد مرحوم علامه مجلسی وجود داشته کلمه « بروحِهِ» بوده و کتب دعای امروز غالباً از آن گرفته شده است، این بحث را برانگیخته است در حالیکه در متون متعدد قدیمتر از آن اثری از کلمه « **بروحِهِ** » نیست. [۱]

به هر حال متن اصلی و صحیح تر این دعا کلمه « بِروحِهِ » ندارد و باید در کلیّه مفاتیح و جزوه های دعای ندبه که منتشر شده کلمه «بِروحِهِ» برداشت شود و بجای آن « بِهِ» گذاشته شود و آنانکه این دعا را می خوانند صحیح آنرا بخواند .

مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی هم که در مفاتیح الجنان او بیشتر کلمه «بِروحِهِ» آمده، خود در کتاب « **هدایت الزائر** » صفحه۵۰۶ همین سخن استاد خود محدّث نوری را شرح داده و تأئید کرده است، و اینکه دیده می شود در بیشتر از نسخه های مفاتیح الجنان « **عَرَجْتَ بِروحِهِ** » آمده است، یا اشتباه از ناشر بوده، یا از نظر بعضی که به اصطلاح خود کتاب را اصلاح می کنند، یا از نظر بعضی از کسانیکه در معراج جسمانی اشکال داشته اند بوده است و الاّ شاید نسخه اصلی چاپ اول مفاتیح الجنان صحیح باشد.

در پایان این بحث گفته می شود: که بلاشك این سیر و سفر آسمانی را پیامبر گرامی با جسم و روح تواماً انجام داده و اینکه بعضی به توجیه آن پرداخته و آنرا به معراج روحانی تفسیر کرده اند، این چیزی شبیه یك خواب یا مکاشفه روحی خواهدبود ، و با ظواهر آیات قرانی مخالف است، چون اگر چنین باشد، پس این امر عظیم معجزه نیست، خواب و خیال و مکاشفه روحی است! که آن برای همه دست

۱-از کتاب انتشارات نسل جوان شماره ۱۹.

می دهد.

امّا موضوع مهم اینکه اگر بعضی اصرار داشته باشند که این جمله «وَ عَرَجْتَ بِهِ»(بِروحِهِ) بوده است و بفرض اینکه « وَ عَرَجْتَ بِروُحِهِ» درست باشد باز نفی معراج جسمانی نمی کند، زیرا در عبارت عرفی روح اطلاق بر انسان شده است و از این گذشته علم امروز ثابت کرده است که «انسان روح است نه جسد»[1] یعنی مجموعه جسد و قالب مثالی و روح را به همان «روح» اطلاق می نمایند و گاهی روح را به معنی جسم با روح استعمال می کنند.

امریست مهم که رمزی از اسرار است — آن معجزه ای که دست حق در کار است
آنجا که رسول بر سما کرد عروج — خود دید عجب، ملازم دربار است

* * * * *

در آن سفری که بود راهش بس دور — آن نور سواره رفت با مرکب نور
طی کرد تمام آسمانها تا عرش — جائیکه رسید ، شد شرفیاب حضور

* * * * *

هم خامه شکست هم ورق رفت به باد — تاآنکه رود قصهٔ معراج زیاد
چون قصه دراز باشد از تنگی وقت — کرد است خلاصه «زار» بر اصل وداد

* * * * *

۱- نگارنده در کتاب «حقیقت روح» این معنا را بطور گسترده و جالبی آورده است، طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند.

وَ اَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مٰا كٰانَ وَ مٰا يَكُونُ اِلىٰ انْقِضٰاءِ خَلْقِكَ.

«و دانش گذشته و آینده را تا پایان آفرینشت به او ودیعت سپردی.»

دانش رسول اکرم تا چه حدّ بوده است؟!

قبلاً در شرح فقره، «وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ» در صفحه ۹۲ این معنا گذشت که بطور کلی افاضه علوم ازجانب حقتعالی نسبت به تمام انبیاء همه در سطح بالائی بوده و هر یك را در مراتبی که شایسته مقام نبوّت و موقعیّت زمان ظهور ایشان بوده به مرتبه علوم رسانیده است.

امّا در مورد دانش رسول اکرم که در این بند از دعا اشاره می فرماید که : وَ اَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مٰا كٰانَ وَ مٰا يَكُونُ.... این یك امتیاز بسیار بالائی است که قرآن مجید آن را تصریح فرموده و طبق بعضی از اخبار این دانش همه جانبه را خدایتعالی بر پیغمبر خاتم در همان برنامه عظیم سیر و سفراو به آسمانها افاضه و اعطا فرموده است، و در این بند از دعا این موضوع عطف به همان فقرات قبل در پیرو داستان معراج آمده است.

با آنکه در آیات قرآنی خدایتعالی بعضی از علوم را اختصاص بخود داده و کسی را بر آن آگاهی نیست، ولی این معنا دلیل بر آن نمی شود که اگر او سبحانه و تعالی بخواهد کسی را بر دانشی آگاه سازد برای او مانعی در کار باشد، همچنانکه گاهی هم خود در این مورد استثنائی قائل شده است.

درباره علومی که به انبیا و ائمه هدی علیهم السّلام افاضه شده موضوعی بسیار دقیق و قابل اهمیّت است،همانطور که در زیارت جامعه کبیره از معصوم علیه السّلام رسیده و آنانرا خزانه داران علم الهی معرفی کرده، و نگارنده

در کتاب **«مقام ولایت»** شرح این معنا را بر وجه گسترده ای آورده کـه دانسته می شودآن برگزیدگان مشمول علوم خاص الهی هستند.

ولی در اینجا از نظر اختصار متذکّر می شویم که خدایتعالی هر کس را که بخواهد بر علم غیب آگاه می سازد، و اکثر علومی را که بر انبیاء و سایر مخلوقات در مأموریّتهای گوناگون افاضه می فرمایدخود نوعی از دانش غیب است، همچنانکه آیه شریفه دلیل بر همین معنا می باشد که فرمود:

عـالِمُ الْغَیْبِ فَلاٰ یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْـبِهِ اَحَداً، اِلاّٰ مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ....[1]

«عـالم به غـیب اوست، پس جـز او کـسی غـیب نمی داند، چون او کـسی را بر غـیب خـود مـسلط نمی کند، مگرکـسی از رسـولان را کـه شـایسـتـه این کار بداند.»

بنابرگفته مفسّران : این استثنائی که در پیرو آیه قائل شده است چنین می رساند، که خدایتعالی هر پیغمبری از پیمبران را که بخواهد به هر مقدار از غیب مختص به خودآگاه می سازد.

پس اگر این آیه را به آیاتی که علـم غیب را مختص خـدا می داند پیوست دهیم این نتـیجه بدست می آید : که علم غیب به اصالت از آن خداست و به تبعیّت خدا دیگران هم می تـوانند بـه هر مقـداری که بخواهند و به تعلیم او داشته باشند.

۱- سوره جن آیه ۲۶.

و نظیر همین آیه شریفه است که در جای دیگر خدایتعالیٰ می فرماید:

وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَیَ الْغَیْبِ وَ لکِنَّ اللّٰهَ یَجْتَبی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشٰاءُ...[1]

« اشاره بر اینکه: ممکن نبود خداوند شما را از اسرار نهان آگاه سازد، ولی خداوند از رسولان خود هرکس را که بخواهد بر می گزیند »

(و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است در اختیارش می گذارد)

در کتاب **کافی** و **وافی**، روایات بسیاری در این مورد آمده است: بر این عنوان که پیغمبر و ائمه هدیٰ علیهم السّلام دارای علم ماکان و ما یکون می باشند که از نظر تواتر این معنا را نمی توان بهیچوجه انکار نمود.

ولی همینقدر باید متوجه آن کلام جواهر آسائی شد که رسول اکرم درباره علی علیه السّلام فرمود: اَنَا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلیٌّ بٰابُهٰا... « منم شهر علم و علی دروازه آن است »(هر کس بخواهد وارد شهر علم شود باید از دروازه آن وارد شود)

امّا این موضوعی بسیار مهمّ است که هرکس مایل است بداند دانش رسول اکرم تا چه حدّی بوده است و در رابطه با این معنا تاکنون مقالات بسیاری نوشته شده است، و اکنون در اینجا از نظر پیوستگی موضوع به این آیه شریفه اشاره می شود که خدایتعالیٰ می فرماید:

۱- سوره آل عمران آیه ۱۷۹.

وَ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الكِتـابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مٰـا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ....[۱]

« این آیه در شأن رسول اکرم است که می فرماید : « فرستاده است خدا قرآن و حکمت و پیام احکام را بر تو و آموخته است تو را آنچه نمی دانستی... »

اکنون باید این توجه را حاصل کرد: آنچه را که رسول اکرم نمی دانسته تا چه حد بوده است ؟ و با فکر و اندیشـه در وسعت این امـر مـعنا روشن می شـود کـه تاچه حـد خدایتعـالیٰ بر آنحضرت دانش آمـوخته است، یعنی اگر خوب توجه کنیـد که دامنه نادانستنیها برای هر فردی در چه حدّ است، معلوم می شود که گسترش آموزش الهی نسبت به رسـول اکرم تا چه حدّ بوده است چون آنچه راکـه تاحدّ مقام نبـوّت رسـول نمی دانسته خدا به او آموخته است.

در **بحرالحقایق**، آورده است که : وَ عَلَّمَكَ مٰالَمْ تَكُنْ تَعلَـمُ آن علـم ما کان و ماسیکون است که حقتعالی در شب معراج به آن حضرت عطا فرموده، چنانچه در احادیث معراجیه آمده است .

بطوریکه از بعضی از تفاسیر مستفاد می شود این آیه شریفه مشعر است براینکه آنچه را که از علوم اولین تا آخرین رسول اکرم نمی دانسته خدایتعالی به او آمـوختـه است، البتـه این مـربوط به حداعـلای علومی است کـه درخـور فـهم و ادراك مراتب بشریت بوده، بلکه علومی که شایسته درك و در حوصله مقام نبوّت بوده است.

۱- سوره نساء آیه ۱۱۳.

و بدیهی است که این علوم در مقام علم بی پایان الهی هیچ و قلیل است ، همچنانکه در مسئله پرسش کیفیّت روح از رسول اکرم، خدایتعالی به آن بزرگوار فرمود: که بگو روح از امر پروردگار من است و سپس از نظر عمومیّت معنا فرمود: وَ مٰا اُوتیتُمْ مِنَ ٱلعِلْمِ اِلاّٰ قَلیلاً [۱] «یعنی ، و داده نشده اید شما از دانش مگر اندکی » (نسبت به علم خدا).

البته می دانید، علومی که از جانب خدایتعالی به رسول اکرم افاضه شده از مرکز وحی سرچشمه گرفته، و اصولاً می دانیم که تمام قرآن وحی است که علم آن در سینه مبارك آن بزرگوار مخزن گرفته است، همچنانکه خدایتعالیٰ فرمود:

بَلْ هُوَ اٰیٰاتٌ بَیِّنٰاتٌ فی صُدُورِ ٱلَّذینَ اُوتُوا ٱلعِلْمَ... [۲]

«این قرآن آیاتی است روشن در سینه های کسانی که بهره ای از علم داده شده اند»

و آنان طبق بعضی از روایات ، رسول خدا و ائمه هدی هستند که خدایتعالی ایشان و پیروان آنان را که از اهل ایمان و علم هستند به مقام شامخ و عالی رفعت می دهد ، چنانکه باز در رابطه با همین معنا می فرماید:

۱- سوره اسری آیه ۸۵.

۲- سوره عنکبوت آیه ۴۸.

يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذينَ اٰمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ اُوتُوا الْعِلْمَ درَجٰاتٍ....[۱]

«خداوند آنها را که ایمان آورده اند و کسانی را که از علم بهره دارند درجات عظیمی می بخشد.»

امّا آنچه که در این بحث مورد اهمیّت است آنستکه قبلاً اشاره شد که علم الهی نامحدودو علم بشری محدود است، ولی در محدودیّت علم رسول و امام موضوع مهمّی قابل توجّه و دقت است که مرتبه علوم ایشانرا تا هر حدی بالا خواهد برد، یعنی وقتی که می گویند پیغمبر یا امام بر همه چیز مطلعند، باید دانست که آن بزرگواران هر گاه بر دانستن چیزی اراده کنند یا بخواهند از علومی مطلع شوند، خدایتعالی امتیازی به آنان داده که بر آن امور مطلع و آگاه می شوند.

همچنانکه روایتی از امام صادق علیه السّلام است که فرمود: وقتی امام اراده می کند چیزی بداند خداوند او را به آن چیز آگاه می سازد ، و از همین جهت است که آن بزرگواران در موارد بسیاری از مغیبات خبر می دادند.

پس اگر گفته شود که پیغمبر و امام صاحب علم اولین و آخرین هستند بی مورد نیست، چون هر چه را که خواهند بدانند به امر حقتعالی بر آن واقف خواهند شد، البته آنان بر این امر آگاهند که هرگز آنچه را که مربوط به علم ذاتی خداوند است و آنچه که اسرار آنرا خدایتعالی مکتوم داشته است نباید اراده دانش آنرا نمایند، یعنی این تمنا را نداشته و ندارند که تقاضای دانش و اطلاع بر امری کنند که در نزد خدایتعالی افشاء آن مکتوم است.

۱- سوره مجادله آیه ۱۱.

هر دانش و حکمتی که بینی به جهان در نـزد رسول بـاشد آن علـم عیان
خواهد چـو شود واقف اسرار نهـان داند همه آنچه هست در کون و مکان

* * * * *

در آن شب موعود به نزدیـك وصال چـون عشق بسی رسیددر حدکمال
از راز درون کـه در میان دو حبیب برداشتـه شد نقـاب از نـور جمـال

* * * * *

داناتر ازاو کسی در این عالم نیست گوئی تو اگر کسی بُوَد آنکس کیست
بسیار شنیدم ایـن که درشهر عـلم تنهـا ره آن مدینـه دروازه عـلیست

* * * * *

کس را نَبـُود بـه علـم غیبـی آگاه جز آنکه خدا بر او گرفت است گـواه
آنکس که کنـد یقین پیمبر دانـاست چون «زار» در این مسیر افتاده بـراه

* * * * *

ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ وَ حَفَفْتَهُ بِجَبْرَئِيلَ وَ ميكائيلَ وَ الْمُسَوَّمينَ مِنْ مَلائِكَتِكَ.

« پس یاری کردی او را ازرعب و هراسی که در دل دشمنانش افکندی و محفوظ داشتی او را (نگهداری کردی از او) بـه جبرئیـل و میکائیـل و نشانداران از فرشتگانت » (فرشتگان را گرداگرد او به نگهبانی گماردی).

سه عامل بزرگ در حمایت از رسول اکرم!

در این بند ازدعا امام علیه السّلام ناگهان لحن کلامرا تغییر داده و از نظر اهمیّت مقـام رسـول اکـرم ازبعـد دیگر و مـعرّفی آن بزرگـوار از جـهت خـاص در مأموریّتهائی که مربوط به امر رسالت و اقامه دین حق بوده است، بیان خود را بر وجه شایسته ای ادامه داده، که این خود شاهکاری در گفتار آنجناب است، یعنی بعد از آنکه اشاره فرمود که رسول اکرم بتمام اسرار و رموز در مرتبه رسالت آگاهی داشته و عالم به علم ما کان و ما یکون بوده است،در اینجا در برنامه علمی او مراتب تأیید الهی را به چند عـامل مـهم یادآور می شـودکـه در اولین جـمله اشـاره می فـرمـاید: خدایتعالی او را به رعب و مهابتی که در دل دشمنانش انداخت یاری و حمایت فرمود.

و این معنا ارتباط مستقیم به چند آیه قرآنی دارد که در موارد گوناگون مورد تأیید قرار گرفته است و در اینجا به بعضی از آن اشاره خواهیم کرد.

در چند مورد از قرآن مجید در داستان جنگهای معروف در مأموریّت رسول اکرم در پیشبرد اهداف اسلامی در مقابل اهل شرك و کفر و منافقین مطالبی آمده که در تفاسیر بطورگسترده آن وقایع ذکر شده است.

امّا شاهد کلام در فقره مورد شرح که می فرماید: وَ نَصَرْتَهُ بالرُّعْبِ...
اشاره مستقیم در آیات مربوطه است که توجّه خواننده را بـه مختصری از آن جـلب می نمائیم.

در داستان جنگ بدر چنین آمده است: خدایتعالی چنان مهابتی به رسول اکرم عنایت فرمودکه تمام لشکر دشمن خائف و ترسناك و مرعوب شدند، در حالیکه تعداد افراد لشکر اسلام چنانچه مورّخین ذکر کرده اند سیصد و سیزده نفر بیش نبوده ولی عده کفّار بیش از یك هزار نفر بوده اند.

علت خوف و بیم دشمنان آن بود کـه مسلمین در یك جبهـه ای بودند کـه زمین سخت و سنگزار بود و کفار در صحنه ای بودند که زمین سست و خاکریز بسیار داشت. و چون مسلمین آب برای امر واجب لازم داشتند رسول اکرم دعا کرد و بارانی رگبار نازل شدبطوریکه مسلمین از آب استفاده کرده،و کفّار پا در گل فرو ماندند بطوریکه ترس و رُعب عظیمی در دل آنها افتادو همچنانکه خدایتعالی می فرماید:

اِذْ یُوحِي رَبُّكَ اِلَى الْمَلٰئِكَةِ اَنّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذينَ[1] اٰمَنُوا
سَاُلْقي في قُلُوبِ الَّذينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ...[1]

«بخاطر بیاور موقعی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد من با شما هستم، کسانیرا که ایمان آورده اند،ثابت قدم بدارید و بزودی در دلهای کافران ترس و وحشت می افکنیم.»

درمورد دیگری که خدایتعالی بوسیلـه رعب و ترس در دل دشمنـان اسلام

۱- سوره انفال آیه ۱۲.

رسول اکرم را مورد حمایت قرار داددر غزوه **«بنی قریظه»** بود که آنها هم گروه دیگر از یهود بودندو آنها با آنحضرت پیمان بسته بودندو پیمان خود را شکسته با مشرکان عرب پیوستندو بروی مسلمانان شمشیر کشیدند،و چون مسلمانان قلعه های محکم آنانرا در حلقه محاصره قرار دادند،آنان دچار وحشت و اضطراب شده رعب و هراس در دل آنها قرار گرفت تا سر انجام گروهی به قتل رسیده و گروهی اسیر و بعداً همگی تسلیم مسلمانان پیروز شدند و سرزمین مدینه برای همیشه از لوث وجود این اقوام منافق و دشمنان سرسخت لجوج پاك گردید، همچنانکه خدایتعالی فرمود:

...وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمِ الرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأسِرُونَ فَرِيقاً [1]

« در دلهای آنها رعب افکنده شد همچنانکه گروهی را به قتل می رسانیدند و گروهی را اسیر می کردند»

و در جای دیگر که خدایتعالی در دل دشمنان اسلام ترس و وحشت انداخت در جنگ **«بنی نضیر»** است که آنها هم باز گروه دیگری از یهود در سرزمین مدینه بودند و در نزدیك آن شهر قلعه و استحکاماتی داشتند، آنان هم با رسول اکرم معاهده بستند که با مسلمین مخالفت نکنند ولی این عهد را شکستند، سپس به امر آنحضرت دستور داده شد که از مدینه خارج شوند، و آنان از این امر سرپیچی کردند، و از اینجهت لشکر اسلام به جانب آنها حرکت کرد و قلعه های آنها محاصره شد و کار بر ایشان تنگ گرفت بطوریکه رعب و ترس در دل آنها افکنده شد و خانه های خود را

۱- سوره احزاب آیه ۲۶.

به دست خود خراب کردند و با دست خالی از آن شهر خارج شدند، همچنانکه خدایتعالی از حال آنان خبر می دهد:

وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ.... [۱]

«خدایتعالی در قلوب آنها ترس و وحشت افکند به گونه ای که خانه های خود را با دست خود و با دست مؤمنان ویران کردند»

امّا در مورد حمایت حقتعالی از رسول اکرم بوسیله ترس و رعب در دل کفار و دشمنان اسلام آیه دیگری داریم که این آیه هم از نظر تجزیه و تحلیل روی حوادث جنگ نازل شده و حقایقی را از نظر عظمت مقام رسالت می رساند، همچنانکه می فرماید:

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ.... [۲]

« بزودی در دلهای کافران به خاطر اینکه بدون دلیل چیزهائیرا برای خدا شریك قرار داده اند رعب و ترس می افکنیم.»

در پایان آیه می فرماید: جایگاه آنان آتش است و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران .

و این ترس و وحشتی که خدایتعالی در دل آنها افکند همان ترس و وحشت بی دلیلی

۱- سوره حشر آیه ۳.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۵۱.

بود که خاصیت کفر و بت پرستی و خرافه پرستی آنان بود که سرتاسر وجودشان را فرا گرفته بود.

حاصل آنکه در روایات متعددی می خوانیم که پیغمبر فرمود: یکی از امتیازاتی که خداوند به من داده است، اینست: که مرا بوسیله انداختن ترس دردل دشمن پیروزی داده است.

و این معنا با فقره مورد شرح کاملاً تطبیق دارد که می فرماید:وَ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ....

ادامه حمایت فرشتگان از رسول اکرم تا زمان ظهور امام (ع)

همانطور که گفته شد، خدایتعالی به وسیله سه عامل رسول اکرم را یاری داده است، یکی رعب و هراسی که در دل دشمنانش ایجاد فرموده و دیگر بوسیله مؤمنین که شرح این دو گذشت، و در اینجا بحث در مورد عامل سوم است که در ادامه بند مورد شرح می فرماید: وَ حَفَفْتَهُ بِجَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ الْمُسَوِّمِينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ.

در این مورد قرآن مجید در حمایت کردن فرشتگان از رسول اکرم در جائی به آنحضرت اشاره می فرماید که به مؤمنین بگوید: آیا کافی نیست که در جنگ بدر پروردگارتان شما را به سه هزار نفر از فرشتگان که از آسمان فرود آیند یاری کرد، سپس می فرماید:امروز هم اگر استقامت ورزید و تقوا پیشه کنید:

هذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ [1]

«خداوند شما را به پنجهزار نفر از فرشتگان که نشانه های مخصوصی دارند مدد خواهد داد.»

(شاید به اصطلاح امروز معنای کلمه «مسوّمین» در آیه، همان گارد مخصوص باشدکه این اصطلاح چندان معقول نیست و از شأن مقدسات خارج است.)

در تفسیر این آیه چنین آمده است که در مورد تقویت روحیه مسلمانان در جنگ احد بوده که آنان مواجه با صدمات زیادی شده بودند و بیم آن می رفت که کفار

۱-سوره آل عمران آیه ۱۲۵.

دوباره به آنها حمله کرده و آنانرا از پای درآورند، پس بـه دنبال آن یك فرمان عمومی از ناحیه پیامبر برای حرکت بـه سوی مشرکان صادر شد و لشکـر اسلام همگی آماده پیکار با دشمن شده و از مدینه حرکت کردند، و لذا دشمن بوحشت افتاد و از مقابله صرفنظر نموده به مکّه بازگشت کردند.

امّا در مورد اینکه دانسته شود که این بند از دعا بی ارتباط به تفسیر آیات مربوطه درباره وجود مقدس امام ولی عصر (ع) نیست، در ذیل این آیات در کتب معتبر چند روایت متذکّر شده اند که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می شود.

در **تفسیر نمونـه**، آورده است: در مـورد لشکریـان حضرت مـهـدی «عج» می خوانیم که سه لشکر او را یاری می کنند « **فرشتگان، مؤمنان ، تـرس و وحشت**» و اضافه می کند: که شاید ترس و رعب و وحشت، که از درون دشمنان را متلاشی می کند اثر آن از ضربه های دیگر بیشتر باشد، و ضربه درون جانکاه تر و جبران ناپذیرتر است، چرا کـه اگر تمام سلاحهـا و ارتش های دنیـا در اختیـار کسی باشدولی روحیه نبرد نداشته باشد و ترس و وحشت او را فرا گرفته باشد محکوم به نابودی‌است.

در کتاب « **المهدی صدر** » ضمن روایتی از رسول اکرم نقل می کند: کـه بیعت مهدی در بین رکن و مقام خواهد بود، او بجانب شام حرکت کند، جبرئیل در جلو مهدی (ع) و میکائیل در طرف راست آنحضرت خواهند بود.

در کتـاب « **فروغ بی نهایت**»[1] ضـمن روایاتی کـه در ظهـور مـهـدی علیـه السّلام آورده؛ از امام باقر علیـه السّلام نقل کـرده است کـه فـرمـود :هنگامیکه قـائم آل محمد قیام کنـد، خـداونـد او را بـا **فرشتگان مسوّمین‌و مـردفین‌و**

۱- آن کتاب نگارش جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج آقا محمد خادمی شیرازی می باشد.

منـزلـیـن و کروبیّن یاری می کند، جبرئیل پیشاپیش او و میکائیل دست راست او و اسرافیل دست چپ او و فرشتگان مقرّب در برابرش حرکت می کنند و تـرس و وحشت در دل دشمنان او وارد می شود.

امـام زمـان علیـه السّلام هم خـود در دعـای افـتـتـاح ایـن مـعنا را تأییـد فرموده؛ و اشاره می فرماید: وَ حُفَّهُ بِمَلٰائِکَتِكَ ٱلْمُقَرَّبِینَ....

هر مسئله ای که در نیاید بـه قیاس ممکن بُوَدش شود به هر کار اساس
دیدی که چگونه شد حمایت ز رسول انـدر دل دشمنـانش افتـاد هـراس

* * * * *

کرد است خدا به حکمت خود جاری تـا آنکـه کنـد پیمبـرش را یاری
بر چنـد طریـق از سپـاه ملکوت جبریـل بـداد بس بـر او دلـداری

* * * * *

با هر چه رسول شد حمایت در کار «قائـم» شود از تمـام آن برخوردار
هنگـام قیـام آن ولـی ابـرار خوش باد اگر بخـدمتش باشد «زار»

* * * * *

وَ وَعَدْتَهُ اَنْ تُظْهِرَ دینَهُ عَلَیَ الدّینِ کُلِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ.

«و وعـده دادی به او کـه ظاهر گـردانی و غلبـه دهی دینش را بر همـه ادیان، اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند.»

پیروزی و غلبه اسلام بر تمام ادیان

بعد از آنکه داعی اشاره به اقامه دین حق از طرف پیغمبر خاتم بوسیله حمایتهای همه جانبه الهی در غزوات می نماید ،سپس ادامه می دهدکه آن پیروزیها در پیشبرد اهداف اسلامی مخصوص یك منطقه و یا یك قاره از روی زمین نبوده بلکه غلبه این پیروزی سرتاسر جهان را فراخواهد گرفت.

همانطور که اگر در آن دوران قیام رسول اکرم بیش از چندین هزار نفر بیشتر به اسلام نگرویدند، امّا هم اکنون می بینیم که آمار مسلمین جهان به حدود یك میلیارد رسیده و در شرق و غرب و هر قاره میلیونها مسلمان زندگی می کنند، و روزی در رسد که دین اسلام سرتاسر عالم را فرا گرفته باشد و در هیچ گوشه از شهر و روستایی نباشد، قصر و خانه و کلبه ای جز آنکه ساکنان آنها به دین مبین اسلام گرویده باشند.

از آنجا که این معنا بسیار مهم می باشد در ارتباط با فقره مورد شرح در سه مورد خدایتعالی دربرقراری دین حق بوسیله پیغمبر خاتم و غالب شدن آن دین بر تمام ادیان بوسیله ولّی عصر امام زمان عجّل الله تعالی فرجه می فرماید:

هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشرِكُونَ.[1]

«آن پیامبر که گواهی داده شد بنده خدا و برگزیده و فرستاده اوست بر هدایت و دین حق فرستاده شده که آن دین را بر تمام ادیان غالب و پیروز گرداند هر چند مشرکانرا خوشایندنباشد.»

۱-سوره توبه آیه ۳۳ وسوره فتح آیه ۲۸ و سوره صف آیه ۹.

در تفاسیر آمده است که منظور از هدایت دلایل روشن و براهین آشکاری است که در ائین اسلام وجود دارد، ومنظور از دین حق همان آئینی است که اصولش حق و فروعش نیز حق و مدارك و اسناد و نتیجه و برداشت آن نیز حق است، و بدون شك آئینی که هم محتوای آن حق و هم دلایل و مدارك آن روشن باشد، سرانجام باید بر همه آئینها پیروز گردد.

بعضی از مفسّران آیه شریفه را اینچنین تفسیر کرده اند: اوست آن خدائی که فرستاد پیغمبر خود را به چیزی که سبب هدایت خلایق است، یعنی امر کرد پیغمبر خود را که ولایت و خلافت را که ریاست عامه مکلفین است به وصی خود امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السّلام یکی پس از دیگری تفویض نماید و فرستاد پیغمبر خود را به دین راست و درست که آن خلافت امیر المؤمنین و اوصیاء قدوسین است، تا غالب سازد خدایتعالی این دین حق را برهمه ادیان و ملل جهان ، و این غالبیّت بسبب ظهور قائم آل محمد صورت خواهد یافت.

بنابراین خدایتعالی هیچگاه خلاف وعده نمی فرماید و دین خود را بر تمام ادیان پیروز و غالب خواهد ساخت و مصداق این فقره از دعا ظاهر خواهد شد که اشاره فرمود: وَ وَعَدْتَهُ اَنْ تُظْهِرَ دینَه عَلیَ الدیّنِ کُلِه.....

چقدر در قرآن مجید با مضامین گوناگون آمده است: وَعْدَ اللّٰه حَقّاً وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰه قِیلاً [1]

«وعده خدا راست است و کسی راستگو تر از او در سخن و گفتار نیست:»

و اینکه بعضی اشکال می کنند که چرا هنوز دین اسلام جهانگیر نشده است ، باید به آنان گفت: منتظر باشید که ما هم با شما منتظرانیم.

۱-سوره نساء آیه ۱۲۲.

مأموریّت پیروزی اسلام بر تمام ادیان بعهده مهدی علیه السّلام است.

هیچ شکی نیست که در حال حاضر پیروزی همه جانبه اسلام بر تمام ادیان در جهان تا کنون تحقق نیافته است، ولی میدانیم که وعده خدایتعالی در حال تحقق است.

بطوریکه در بسیاری از تفاسیر این معنا را روشن کرده اند: که امروزه سرعت پیشرفت اسلام در جهان و به رسمیت شناخته شدن این آئین در کشورهای مختلف اروپائی و نفوذ سریع آن در آمریکا و افریقا و اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان همگی نشان می دهد که اسلام رو به سوی عالمگیر شدن پیش می رود.

ولی طبق روایاتی که در منابع اسلامی وارد شده، تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که مهدی علیه السّلام ظهور کند و مأموریّت خود را برای جهانی شدن اسلام به مرحله عمل در آورد.

در **تفسیر مَجمع البیان**، از امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه مورد بحث نقل می کند؛ که آن بزرگوار فرمود: وعده ای که در این آیه است به هنگام ظهور مهدی علیه السّلام از آل محمد «ص» صورت می پذیرد و در آن روز هیچکس در روی زمین نخواهد بود مگر اینکه اقرار به حقانیّت محمد صلّی الله علیه و آله می کند.

در همان تفسیر قریب به این مضمون آورده: که از پیامبر اسلام چنین نقل شد که فرمود: در آن هنگام بر صفحه روی زمین هیچ خانه ای باقی نمی ماند مگر آنکه خداوند نام اسلام را درآن وارد می کند.

در **تفسیر نمونه**، از کتاب « اکمال الدین صدوق » آورده است: که از امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه مورد بحث چنین نقل شده که فرمود: به خدا سوگند هنوز

محتوای این آیه تحقق نیافته است وتنها زمانی تحقق می پذیردکه «قائم» خروج کند و به هنگامیکه او قیام کند، کسیکه خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی نخواهد ماند.

احادیث دیگری به همین مضمون از پیشوایان اسلام نقل شده است که باید دانست: روایات مربوطه درباره قیام مهدی علیه السّلام، چنان است: که هیچ محقق اسلامی که پیرو هر یك از گروهها و مذاهب باشد نمی تواند تواتر آن را انکار نماید.

هان بود خدائی که فرستاد رسول — تا دین بحق شود به اسلام قبول
بلکه بجهان همه بر آن دین مبین — تسلیم شوند گر چه باشند ملول

* * * * *

دانی که چه کس به حالتی‌بس‌جانسوز — این دین خدا کند درعالم پیروز
آنکس که بُوَد منجی اهل عالم — چشم همگی در انتظارش امروز

* * * * *

این‌مسئله ای که بارها گوید «زار» — در وعده حق خلاف ناید در کار
آن رهبر انقلاب هنگام قیام — پیروز شود نبرد او در پیکار

* * * * *

وَ ذٰلِكَ بَعْدَ اَنْ بَوَّئتَهُ مُبَوَّءَ صِدْقٍ مِنْ اَهْلِه.

«و این ظفر وپایداری در دین را برای پیغمبر مقرر فرمودی، بعد از آنکه جای دادی او را در جایگاه صدق و راستی در میان اهل خود، «یا به اعتبار دیگر» رسول خود را با فتح وپیروزی به خانه کعبه مکان صدق اهلبیت بازگردانیدی.»

نقش مکه معظمه در برنامه رسول اکرم

چقدر در این عبارت دقت به کار رفته است، بعد از آنکه امام علیه السّلام اهمیّت مقام رسالت پیغمبر خاتم را در برقراری دین حق و بوسیله حمایتهای همه جانبه خدایتعالی می رساند و اشاره به وعده پیروزی آن دین مبین بر تمام ادیان می نماید، در اینجا فراز دیگری در متن دعا از مرکز فرمانروائی رسول اکرم با بیان بسیار جالبی اظهار می دارد، که این خود مسئله مهمّی را از خصوصیّات پایه گذاری دین الهی و مرکز اساس عبادت و اطاعت را آشکار می سازد.

در این بند از دعا و فقراتی که در پیرو آن آمده است، یك سلسله مطالب از خصوصیّات خانه کعبه و بنای آن و نقشی که در امر هدایت و احکام عبادی پیروان دین مبین اسلام داشته بیان می دارد.

همچنانکه در اول اشاره می فرماید:که خدایتعالی رسول خود را بعد از فتح و پیروزی به جایگاه مقدس مکه معظمه، آن مکان صدق و راستی جایگاه و مأوای خاندان گرامیش مکان دادو محل فرمانروائیش قرار داد.

در اول باید این نکته را توجه داشت، که در سیاق کلام در بند مورد شرح که اشاره شده است: «وَ بَوَّئْتَهُ مُبَوَّءَ صِدقٍ » این جمله در بعضی از تفاسیر به منزلگاه راستین و سرزمینهای مقدسه تعبیر شده است،همچنانکه در داستان بنی اسرائیل هم آمده است که بعد از رهائی از چنگال فرعونیان و بازگردانیدن آنها به سرزمینهای نیکو و پاك خدایتعالی می فرماید:

وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنی اِسرائیلَ مُبَوَّاَ صِدق.....[1]

۱- سوره یونس آیه ۹۳.

« ما بنی اسرائیل را در جایگاه نیکو و راستی منزل دادیم. »

لذا از اینجهت در فقره مورد شرح امام علیه السّلام اشاره می فرماید: وَ ذٰلِكَ بَعْدَ اَنْ بَوَّئْتَهُ مُبَوَّءَ صِدْقٍ... این معنا اشاره به یك حرکت دیگر در عظمت مقام رسول اکرم است که فعالیّت رسالت او را در سرزمین مقدس مکه معظمه می رساند.

امّا اصل موضوع بر سر این مطلب است: همانطور که خدایتعالی محل خانه کعبه را به حضرت ابراهیم علیه السّلام برا ی تجدید بنا نشان دادو فرمود: وَ اِذْ بَوَّأْنا لِاِبْراهیمَ مَكانَ الْبَیْتِ....[1] در این بند از دعا هم اشاره شده است که آن مکان مقدس را جایگاه و پایگاه رسول اکرم قرار داده است، چون اصل مقصود از بنای کعبه ارتباط مستقیم به رسالت پیغمبر خاتم داشته و گذشته از آنکه آنجا قبله مسلمین جهان است این موضوع با داستانهای هیجان انگیزی در ارتباط با رفعت مقام حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام پیوستگی دارد، همچنانکه خدایتعالی در این آیه به او خطاب کرده که چیزی را شریك من قرار مده، و سپس این مأموریّت را به او می دهد که در آن سرزمین مقدس خانواده خود را جای دهد، همچنانکه فرزند خود اسماعیل را در طفولیت با مادرش هاجر در آنجا مستقر ساخت و ابراهیم عرض کرد:

رَبَّنا اِنّی اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتی بِوادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِكَ الْمُحَرَّمِ[2]

« پروردگارا من ذریّه خود را در این وادی غیر قابل کشت و زرع

۱-سوره حج آیه ۲۶.

۲- سوره ابراهیم آیه ۳۷.

کنار خانه تو جای دادم.»

بطور کلی حضرت ابراهیم در این سرزمین مقدّس از بعد از آنکه خانواده خود را مستقر کرد به مأموریتهای گوناگونی مواجه بود، یکی تجدید بنای کعبه و دیگری اقامه شریعت خود و آنهمه گفتگوها که درباره بت شکنیهای اوشنیده اید، و همچنین اعلام کردن حج برای عموم از پیاده و سوار بر مرکبها از راه دور که این سنّت در اسلام ادامه دارد.

البته این نکته را باید توجه داشت که در تجدید بنای کعبه بنا به تفسیر آیات مربوطه و طبق بعضی از روایات،چنین است که خانه کعبه که در زمان حضرت آدم ساخته شده بود، در طوفان نوح ویران و آثارش محو گشته بودو در زمان حضرت ابراهیم در اثر طوفان شدیدی که پدید آمد خاکهای انبوه را به عقب برد و پایه های خانه آشکار گشت، و بعد از آنکه محل اصلی خانه برای ابراهیم معلوم گردید، با همیاری فرزندش اسماعیل آنرا تجدید بنا نمود.

در هر حال آنچه مسلم است این یك خانه مقدسی می باشدکه از اول خلقت آدم بنا شده، و تا پایان خلقت هم نقش موثری در عالم آفرینش دارد، و حتّی همانطور هم که قبلاً گفته شد در قیام مقدّس امام زمان علیه السّلام هم بنابر روایات معتبری که بسیارشنیده اید، بیعت او بین رکن و مقام در همان جایگاه مقدس و سرزمین پاك انجام خواهد گرفت.

گویند که کعبه خانه ای بس عالیست — چون ساخت پیمبری که نامش نامیست
آنکس که کند سئوال از نام خلیل — گوئید که نام او در عالم باقیست

* * * * *

چون گشت بنای خانه کعبه تمام — سازنده آن بنا چنین داد پیام
آماده حج شوید از راه دور — نزدیک شوید در برِ رکن و مقام

* * * * *

دادست خدا رسول خود را پیغام — این قبله بُوَد برای اهل اسلام
با کعبه دل طواف این کعبه کنید — کاریکه بُوَد علاقه «زار» مدام

* * * * *

وَ جَعَلْتَ لَهُ وَ لَهُمْ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّٰاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبٰارَكاً وَ هُدىً لِلْعٰالَمِينَ، فِيهِ ايٰاتٌ بَيِّنٰاتٌ مَقٰامُ اِبْرٰاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كٰانَ اٰمِنًا .

«و قرار دادی از برای او و خانواده گرامیش اول خانه ای را که بر پا گشته است برای عبادت عموم مردم، و آن سرزمین مبارك مکّه است که وسیله هدایت برای جهانیان است، و در آن خانه آیات روشن و نشانه های آشکار « همچنان » مقام ابراهیم خلیل می باشد که هر که در آن داخل شود باید در امان باشد. »

پیوستگی شرافت رسول اکرم با عظمت خانه خدا

امام علیه السّلام بعد از آنکه اشاره به پایگاه تبلیغاتی رسول اکرم فرمود و مکان او را در سرزمین مقدّس مکه تایید نمود، سپس از نظر اهمیت معنا در این

مورد آیه ای از آیات قرآنی را به قالب دعا ریخته، که این موضوع بطور کلّی نشانگر عظمت بنای کعبه و منظور از پیدایش اوّلین خانه توحید و ذکر آیات و بینات در بلندی و رفعت مقام پیشوایان و رهبران، همچنان پیامبران عالیقدر حضرت ابراهیم خلیل و ذراری او یکی پس از دیگری تا پیغمبر خاتم و خاندان گرامیش صلوات الله علیهم اجمعین می باشد، که بحث این موضوع خود کتاب جداگانه ای را در بر می گیرد.

امّا آنچه که در این معنا می توان گفت: آنستکه باید در اوّل اعتقاد بر آن داشت که مکه معظمه جایگاه و مکان پیغمبر خاتم و آل اطهار او می باشد که پایگاهی برای اقامه دین حق و محل دعوت برای مردم جهان به سوی خداپرستی و اطاعت از امر پروردگار است، و در پایان امر هم از این مکان شریف انقلاب عظیمی برخاسته می شود، و از همین سرزمین مقدّس قیام مهدی علیه السّلام برای همگانی کردن دین مبین اسلام و پیروزی آن بر تمام ادیان صورت می پذیرد.

اکنون در بحث فشرده این موضوع تنها می توان به تفسیر مختصری از آیات مربوطه توجه حاصل نمود، همچنانکه می فرماید:

اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمینَ [1]

«همانا نخستین خانه ای که برای مردم قرار داده شد در سرزمین مکه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است.»

۱- سوره آل عمران آیه ۹۶.

درتفسیرنمونه، در ذیل آیه شریفه آورده است: اگر کعبه بعنوان قبله مسلمانان انتخاب شده است، جای تعجب نیست، زیرا این نخستین خانه توحید است.

و با سابقه ترین معبدی می باشد که در روی زمین وجود دارد، هیچ مرکزی پیش ازآن مرکز نیایش و پرستش پروردگار نبوده، خانه ای است که برای مردم و به سود جامعه بشریّت در نقطه ای که مرکز اجتماع و محلی پر برکت است ساخته شده.

در موضوع اینکه در آیه شریفه کلمه «بکّه» بکار رفته است، این کلمه اشاره به ازدحام و اجتماع است، و بعضی گفته اند: «بکّه» به مسجد الحرام گویندو مکه به شهر مکه و بعضی هم گفته اند: بکّه و مکّه مترادف و اصل مکّه، بکّه است.

و امتیاز دیگری که این جایگاه مقدّس دارد، آنستکه آن محلی پر برکت و پر فایده است همانطور که در آیه فرمود: «بَکَّةَ مُبارکاً» که هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی آنجا یکی از پر برکت ترین سرزمینهای جهان است که مخصوصاً در مراسم حج این معنا کاملاً ظاهر و آ شکار است.

و از همه بالاتر آنکه آنجا مرکز و مایه هدایت جهانیان است و مردم از نقاط دور و نزدیك به این عبادتگاه بزرگ جلب می شوند، و در مراسم باشکوه حج که از زمان ابراهیم علیه السّلام همچنان رایج بوده شرکت می کنند.

امّا، در ارتباط با فقره مورد شرح در آیه بعد اشاره می فرماید: فیه ایاتٌ بیّناتٌ مَقامُ اِبْراهیمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ اٰمِناً.

از خصوصیّات دیگر این خانه آنستکه در آنجا نشانه های روشنی از خداپرستی و توحید و معنویّت به چشم می خورد و دوام و بقای آن در طول تاریخ در برابر دشمنان نیرومندی که قصد نابود ساختن آن را داشتند یکی از آن نشانه ها است.

آثاری که از پیامبر بزرگی همچون ابراهیم علیه السّلام در کنار آن باقی

مانده مانند: **زمزم، صفا، مروه، رکن،حجر الاسود،حطیم، ارکان کعبه، حجر اسمعیل** و غیره که هر کدام تاریخ مجسّمی از قرون و اعصار گذشته است روشنگر خاطره های عظیم و جاودان می باشد همه از دیگر نشانه ها است.

از میان این نشانه های روشن، بخصوص مقام ابراهیم ذکر شده، زیرا محلی است که در آن ابراهیم ایستاده به خاطر بنای کعبه یا به خاطر انجام مراسم حج و یا برای دعوت عمومی مردم در انجام این مراسم بزرگ.

و نیز امتیاز دیگری که در این مکان مقدّس است: هر کس که داخل آن شود باید در امان باشد، همانطور که فرمود: وَ مَن دَخَلَهُ کانَ امِناً و این همان دعائی است که ابراهیم علیه السّلام بعد از بنای خانه کعبه کردو امنیت شهر مکه را از خداوند درخواست نمودو گفت:

وَ اِذ قالَ اِبْراهیمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ امناً.....[1]

«زمانیکه ابراهیم گفت:پروردگارا این شهر را شهر امنی قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگهدار.»

پس هر گونه جنگ و مبارزه باید در آنجا ممنوع گردد، همچنانکه از شرایط عمده حج است که فسوق و ستیزه و جدال نباید در آن جایگاه مقدّس اعمال شود چون آنجا پناهگاه عمومی برای جهانیان و انسانها و توده مردم است و نباید هیچگونه نزاع و کشمکش و جنگ و خونریزی در آن مکان مقدّس بوقوع بپیوندد و باید آنجا مرکز امن

۱- سوره ابراهیم آیه ۳۵.

و امان باشد، حتی حیوانات و پرندگان هم در آن محیط باید در آرامش و امان به سر برندو کسی هم مزاحم آنها نشود.

امّا اگر دیدیدکسانی در آن مکان مقدّس سلب امنیت نموده و جنگ و جدال و خونریزی راه انداختند، و به قداست این مکان شریف لطمه وارد آوردند، بدانید آنها ستیزه جوئی با خدا کرده و از فرمان او سرباز زده اندآنان یا کافر و مشرك هستندو یا ظالم و ستمکار و یا دست پرورده استعمارگران و استکبار جهانی هستند، البته خدایتعالی از نظرآزمایشات خود و از نظر اینکه فساد و ظلم و جور حکومتهای جبار ظاهر شود آنها را مهلت می دهد، تا حکومت عدل و داد بوسیله قائم آل محمد صلوات الله علیه برقرار شود ولی باید دانست، که خدا غافل از کار آنان نیست و به کیفر اعمال خود خواهند رسید.

در هر حال در پیرو آیه اول مورد تفسیر خدایتعالی می فرماید:

وَ لِلهِ عَلَیَ النّٰاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطٰاعَ اِلَیْهِ سَبِیلاً [1]

«و بر مردم است آنهائی که توانائی رفتن به سوی آن خانه را دارند برای خدا آهنگ به سوی آن نمایند»

در این عبارت دستور انجام حج برای عموم صادر شده و بنابر آنچه که در نهج البلاغه در «خطبه قاصعه» و بعضی از روایات آمده است فریضه حج از زمان حضرت آدم تشریع شده بود ولی رسمیّت یافتن آن بیشتر در زمان حضرت ابراهیم و در اسلام به صورت کاملتر و خالی از هر گونه خرافه دوران جاهلی تشریع گردید.

۱- سوره آل عمران آیه ۹۷.

در پایان این بحث همانطور که صاحبان تفاسیر اشاره کرده اند متذکّر می شویم:که اهمیّت مکّه و اثر آن در سازمانهای اجتماعی مسلمانان بسیار زیاد بوده، همچنانکه خدایتعالی کعبه را وسیله ای برای اقامه دین و عبادت و اطاعت مردم قرار داده و آن خانه مقدّس را رمز وحدت و مرکزی برای اجتماع دلها و کنگره عظیم برای استحکام پیوندهای گوناگون مقرر فرموده است.

آن خانه که بس مجلّل از تزئین است — در روی زمین فقط همین تعیین است
قصریست بلند تا به نزدیکی عرش — جائیست که در پناه آن تأمین است

* * * * *

این خانه همان که خانه ربّ جلیل — تجدید بنا شد است بر دست خلیل
رمزیست ز اسرار در این بیت عتیق — گوئی که بخلق انس و جانست دلیل

* * * * *

چه جای خوشی که بین رکن‌است و مقام — آنجا همه سازمان عیش است تمام
هر گاه که «زار» حاجتی داشت عظیم — می رفت در آن مقام و می گشت به کام

* * * * *

وَ قُلْتَ اِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً

« و فرمودی: همانا که اراده کرده است خدا که بزداید پلیدی و ناپاکی را از شما خاندان رسول و پاك و پاکیزه گرداند شما را »

مقدمات معرفی ورثه انبیاء علیهم السّلام

امام علیه السّلام بعد از ذکرعظمت بیت الله الحرام و پیوستگی آن با مقام والای پیغمبر خاتم در اینجا باز از بُعد دیگر اشاره به خصوصیّات بالاتری از آنجنانب کرده و مقام طهارت و عظمت او و خانواده گرامیش را متذکّر می شود.

بسیار شیوه مطلوبی در این فقرات از دعا بکار رفته است که صحت مطالب آن ارتباط مستقیم به آیات قرآنی و گفتار الهی دارد، همچنانکه در اعلام شخصیّت رسول اکرم و اوصیاء گرامیش در اولین مرحله در خصوص پاکی و عصمت آن بزرگواران یکی از جالبترین آیات قرآنی را در قالب دعا ریخته و این اعلامیه مهم را بوسیله قول حقتعالی تأیید می نماید که فرمود:

اِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً [۱]

«خدا جز این منظور ندارد، که ازشما اهل بیت پلیدی را دور نماید و آنطور که خود می داند پاکتان کند.»

۱- سوره احزاب آیه ۳۲.

این آیه تطهیر برهان روشنی برای عصمت رسول اکرم و خاندان گرامی او می باشد که خدایتعالی رجس و پلیدی را از آن بزرگواران دور نموده و لباس عصمت و طهارت بر قامت آنان پوشیده است.

در مورد «رجس» چنین گفته اند: که در لغت به معنی پلیدی و ناپاکی است، و گاهی هم به معنی عذاب و خذلان و زشت و قبیح آمده است، و بگفته «راغب» در مفردات، این پلیدی چهار گونه است، گاهی از نظر غریزه و طبع، گاهی از نظر، فکر وعقل و گاهی از نظر حکم شرع و گاهی از تمام جهات است.

البته کسانی را که خدایتعالی خود اراده تطهیر و پاکی آنان نموده، بطور مسلّم از تمام پلیدیها و ناپاکیها به دور خواهند بود، بنابر این کسانی مشمول رجس و پلیدی می شوندکه درباره آنان می فرماید:

كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ [۱]

وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ [۲]

«اشاره بر اینکه خدایتعالی پلیدی و ناپاکی کفر و گناه را بر کسانی قرار می دهد که ایمان نیاورده و به عقل در نمی یابند، یعنی آنانکه از تعقل و تفکر و اندیشه سرباز زده، سرانجام به این مجازات گرفتار می شوند که رجس و پلیدی شك و تردید و تاریك دلی بر آنها چیره شده تا آنجا که توانائی ایمان از آنان سلب می گردد.»

۱- سوره انعام آیه ۱۲۵.

۲- سوره یونس آیه ۱۰۰.

و این معنا خود می رساندکه شایستگی ائمه هدی علیهم السّلام از نظر مقام معرفت و ایمان و مراتب علم و دانش و حکمت و عقل و فهم و درایت ایجاب می کند که آن بزرگواران از تمام موارد رجس و پلیدی و ناپاکی به دور باشند، اعم از اینکه رجس معنوی باشد مانند: حَسد، کبر، بخل و یا رجس ظاهری باشد مانند: خطا، نسیان، ظلم، تجاوز و گناه و غیره، تمام این صفات بد را خدایتعالی از خاندان پیغمبرنفی کرده است.

بعضی از مفسّران در ذیل آیه شریفه چنین متذکر شده اند: کلمه «انّما» درآیهٔ انحصار خواست خدا را می رساند و می فهماند که خدا خواسته است رجس و پلیدی را تنها از اهل بیت دور کندو به آنان عصمت دهد، یعنی دور کردن رجس و پلیدی از آنان و تطهیرشان مسئله ای است مختص به آنان.

بنابر این در آیه شریفه دو حصر و انحصار بکار رفته، یکی انحصار اراده و خواست خدا در برون و دور کردن پلیدی و تطهیر اهل بیت و دیگری انحصار این عصمت و دوری پلیدی آن.

اهل بیت نبوت چه کسانی هستند؟!

در بیان اینکه اهل بیت رسول اکرم چه کسانی هستند کتابهای بسیاری نوشته شده که پرمحتوا از روایات متواتره است، و مفسّران هم مطالب زیادی در ذیل آیه تطهیر آورده اند که اکثر آنان تأیید می نمایند: آیه شریفه در شأن رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام نازل شده است.

درتفسیرالمیزان آورده است: روایات بسیار زیاد و بیش از هفتاد حدیث در این مورد آمده است که بیشتر اهل سنّت آنها را از طرق بسیاری از، امّ سلمه و عایشه و ابی سعید خدری و سعد و علی و حسن و حسین نقل کرده اند و بعضی هم نقل آن را به چهل طریق متذکر شده اند، و شیعه آنرا از علی و امامان دیگر سجّاد و باقر و صادق و رضا علیهم السّلام، از امّ سلمه و ابی لیلی و ابی ذر قریب به سی طریق نقل کرده اند.

درمجمع البیان، با اسناد به روایاتی از جابر نقل کرده است، که آیه تطهیر بر پیغمبر نازل شده در حالیکه در خانه وی غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام کسی دیگر نبود، پس رسول فرمود: بار خدایا اینها اهل بیت و عترت منند، و این معنا در حدیث کساو روایات بسیاری از طرق عامه وخاصّه نقل شده است.

ابوسعیدخدری گوید: از رسول اکرم سئوال شد که امامان بعد از شما چند نفرند؟ فرمود: دوازده نفر از اهل بیتم، و بنابر این روایت و روایات دیگری، دوازده امام رابنام ذکر کرده است و رسول اکرم حضرت مهدی علیه السّلام را که آخرین امام است از اهل بیت خود خوانده است.

درمعانی الاخبار: قریب به این مضمون آورده است: از امام صادق

علیه السّلام سئوال شدکه آل محمد چه کسانی هستند؟ فرمود: ذرّیه پیغمبر «ص» و نیـــز سئوال شد، اهل بیت کیانند؟ فرمود :ائمه هدی (ع) و درباره عترت سئوال شدفرمود: آل عبا.

در رابطه مستقیم با فقره مورد شرح توجه خواننده را به این روایت جلب می کنیم که، ابـــن عبـــاس : از پیغمبر صلی الله علیه و اله نقل می کند که فرمود: **من و علی و حسن و حسین و نه امام دیگر که از ذریه و نسل امام حسین هستند همه معصوم و پاك و منزّه از رجس و پلیدیهای مادی ومعنوی می باشیم.**

گذشته از این روایات که ارتباط آیه شریفه تطهیر را در شأن ائمه هدی بیان داشتند، اصلاً در حقیقت مفهوم آیه در همان بیانات جواهر آسای امام هادی علیه السّلام در معرفی ائمـــه معصومین در زیـــارت جامعه کبیره است کـه اشاره می فرماید: عَصَمَکُمُ اللّٰهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَکُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَکُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ اَذْهَبَ عَنکُمُ الرِّجسَ وَ طَهَّرَکُمْ تَطْهِیراً

« اشاره بر اینکه : بازداشت خدا شما را از لغزش و خطا و ایمن و آسوده گردانید شما را از فتنه ها و آشوبها و پاکتان ساخت از آلودگیها و چرکینیها و از تمام پلیدیها شما را به دور داشت و بخوبی پاکتان کرد آنچنان پاك و پاکیزگی که خود می خواست [1] »

و از آنطرف می دانید که در همان زیارت در اول سلام را به این بزرگواران با اطلاق به خاندان نبوّت آغاز می کند، همچنانکه می گوید: اَلسَّلامَ عَلَیْکُمْ یٰا اَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّةِ...

۱-نگارنده در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره این معنا را بر وجه گسترده ای آورده است طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند.

و با توجه به فقره مورد شرح در مرتبه طهارت و پاکیزگی آنـان در زیـارت مخصوصه آن بزرگواران مکرر آمده است: اَشْهَدُاَنَّکَ طُهْرٌ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طُهْرٍ طاهِرٍ مُطَهَّرٍ ، گواهی می دهم که تو پاك و پاکیزه ای و پاکزاد از نژاد پاك و پاکیزه.

«چقدر این معنا در سطحی عالی است!!»

آنجـا کـه اراده کـرد حـق در تقدیر — در شأن رسول و آلش آمـد تطهیـر
یعـنی کـه زدود جمله از اهل بیـت — ناپاکی و رجس تـا که شد پاك ضمیر

* * * * *

در شأن ائمـه هـدی گفـت چنیـن — قولی‌که‌نگفته کس براین وجه متین
از لغزش و از خطا همـه معصومند — بر پاکی و بـر طهـارت از روی یقین

* * * * *

بی پـرده کنم حقیقتی را من فاش — هر چند که کرده ام در این راه تلاش
تـا معرفتـم رسد بـه دانائی «زار» — گویم کـه منم مثل تو بودم ای کاش

* * * * *

ثُمَّ جَعَلْتَ اَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَوٰاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتٰابِكَ فَقُلْتَ قُلْ لاٰ اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ وَ قُلْتَ مٰا سَئَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ وَ قُلْتَ مٰا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اَنْ يَتَّخِذَ اِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً فَكٰانُوا هُمُ السَّبِيلَ اِلَيْكَ وَ الْمَسْلَكَ اِلىٰ رِضْوٰانِكَ.

«پس قرار دادی پاداش رسول گرامیت محمد را که درود خدا بر او آلش باد؛ در کتاب خود قرآن، آنجا که فرمودی: ای پیغمبر، بگو با مردم که من از شما اجر و پاداش رسالتی نمی خواهم، جز آنکه محبت و دوستی کنید با خاندان و نزدیکان من (و نیز از زبان پیغمبر فرمودی) که هر پاداشی که از شما خواهش کردم به نفع خود شما است، و باز فرمودی: که رسول بگوید: ازشما مطالبه پاداش واجر رسالتی نمی کنم مگر آنکه کسی بخواهد راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد و راه راست را طی نماید، « پس همان اهل بیت پیغمبر گرامیند » که طریق و رهبر به سوی تو و راهنما بسوی بهشت و خشنودی تواند»

دستور خدایتعالی بر دوستی خاندان رسول اکرم!

قبلاً اشاره شد که امام علیه السّلام در بخش گذشته با استناد به آیات قرآنی رسول اکرم و خاندان گرامیش را از هر گونه رجس و پلیدی دور داشته و در پیرو آن در بند مورد شرح بعد از آنکه اجر و پاداش رسالت پیغمبر خاتم را ارتباط به گفتار الهی می دهد، سپس با استناد به آیات دیگری تأکید به دوستی و مودت بااهلبیت کرده و مقام پیشوائی و رهبری آنانرا تثبیت می نمایدو همچنین آنانرا هادی و

رهنما به سوی بهشت و رضوان خدایتعالی معرفی می کند.

اکنون باید این توجه را حاصل کردکه در این فقرات از بند مورد شرح در دعا سه آیه از آیات قرآنی که در یك اصل مهم آمده است با سه مضمون بیان شده و مسئله بزرگی را درباره رسول اکرم و خاندان گرامی او مطرح می سازد، همچنانکه در اول می فرماید:

قُلْ لاٰ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلاَّ اَلْمَوَدَّةَ فِی اَلْقُرْبیٰ...[1]

« بگو ای پیغمبر! من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم »

بعضی از مخالفان و خورده گیران به مقام اهلبیت رسول اکرم به این آیه اشکال گرفته اند، لذا لازم است توجه بیشتری به تفسیر آن مبذول گردد.

یکی از انتقاد مخالفان اینستکه می گویند: که در آیات دیگر خدایتعالی پاداش و اجر رسالت انبیاء را بطور کلی بعهده خود گذاشته است و در اینجا گفته می شود: که پیامبر اجر خود را در دوستی و مودت با اقرباءِ خود دانسته خلاف آیات دیگر است.

انتقاد دیگر اینکه می گویند: چرا پیامبر برای خانواده خود این امتیاز را قائل شده است، و این خود نوعی تبعیض است که آنانرا از دیگران ممتاز دانسته است.

چه خوب که در همین بند از دعا در دو آیه دیگر که در پیرو همین آیه به قالب دعا ریخته شده است، جواب رسائی به این قبیل اشکال و ایرادها داده شده، و

۱- سوره شوری آیه ۲۳.

بهتر آنستکه قبلاً در تفسیر همین آیه اول به شأن نزول آن بپردازیم تا دانسته شود که تقاضای رسول اکرم درباره دوستی و مودّت با اهلبیت بر چه مبنائی بوده است.

درتفسیرمجمع البیان، شأن نزول این آیه را از پیامبر اکرم نقل می کند: بر این وجه، هنگامیکه پیامبر وارد مدینه شد و پایه های اسلام محکم گردید، انصار گفتند: ما خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیم و عرض می کنیم، اگر مشکلات مالی پیدا شد این اموال ما بدون هیچگونه قید و شرط در اختیار تو قرار دارد، هنگامیکه این سخن را خدمتش عرض کردند آیه:قُل لا اَسئَلکُم عَلَیهِ اَجراً....را بر آنها تلاوت کرد، سپس فرمود: نزدیکان مرا بعد از من دوست دارید! آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند.

اکنون از همین شأن نزول آیه شریفه معلوم گردید: که اولاً پیامبر از خود چیزی نگفته و به دستور حقتعالی بوده و ثانیاً، این خود یك لطفی از جانب پیامبر نسبت به آنها که می خواستند کمك مالی نمایند و پیامبر آنها را در مقابل مسئله مادی دعوت به کمك معنوی نمود، **آنهم در سطحی بسیار عالی که اشاره به ورود در میدان عشق ومحبت است.**

از آنجا که ابلاغ این رسالت از سوی پیامبر بزرگوار اسلام گاه این توهم را ایجاد می نمود که او چه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از مردم می طلبد که گفت: من هیچ اجر و پاداشی از شما نمی خواهم جز آنکه نزدیکان مرا دوست بدارید، در این مورد توجه خواننده را به مطالب بعضی از تفاسیر جلب می نمائیم.

درتفسیرنمونه، آورده است: دوستی ذوالقربی بازگشت به مسئله ولایت و قبول رهبری ائمه معصومین علیه السّلام از دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله می کند، که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر و ادامه مساله ولایت الهیه است، و

پر واضح است که قبول این ولایت و رهبری همانند نبوّت پیامبر سبب سعادت خود انسانها می باشد و نتیجه به خود آنها باز گشت می کند.

مفسّران در تفسیر این جمله بحثهای فراوان و تفسیرهای مختلفی دارند که هر گاه با ذهن خالی از پیش داوریها به آنها نگاه کنیم می بینیم بر اثر انگیزه های مختلفی از مفهوم اصل آیه دور شده اند و احتمالاتی را برگزیده اند که نه با محتوای آیه سازگار است، و نه با شأن نزول و سایر قرائن تاریخی و روایتی آن.

اکنون ما در اینجا کاری به بحث گوناگون در پیرامون این آیه نداریم، ولی برای آنکه به حقیقت محتوای آیه آشنا شویم و پاسخی به بحثهای متفرقه داده باشیم، بهترین راه را توجه به تفسیر همان آیاتی می دانیم که در بند مورد شرح در پیرو همین آیه آمده است و گویا خود امام علیه السّلام در سیاق کلام همین دعا جواب احتمالات گوناگون را داده است!!

در اول باید گفت: در بسیاری از آیات در قرآن مجید آمده است که: پیامبران در تبلیغات خود می گفتند: ما پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی خواهیم و پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است، همچنان:

وَ مٰا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیَ اِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ الْعٰالَمِینَ [۱]

امّا در مورد شخص پیامبر اسلام تعبیرات مختلفی دیده می شودکه از جمله مضمون همان دو آیه دیگر است که در قالب دعا در پیرو همان آیه مودّت آمده

۱- سوره شعراء، آیات ۱۰۹- ۱۲۷- ۱۴۵- ۱۶۴- ۱۸۰.

است و جائی می فرماید:

قُلْ مٰا سَئَلتُکُمْ مِنْ اَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ اِنْ اَجْرِیَ اِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ ....[1]

«بگو: پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من فقط نزد خداوند است.»

و در این آیه شریفه بحث از عدم مطالبه اجر و مزد در برابر رسالت رسول اکرم است، و خدایتعالی خود اجر و پاداش او را بر خود دانسته است.

و این معنا می رساند که رسول هیچگونه انگیزه مادی نداشته و محرک او تنها جنبه معنویت به دستور الهی داشته است.و باز در رابطه با بند مورد شرح در آیه دیگر با مضمون دیگر چنین آمده است:

قُلْ مٰا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجرٍ اِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اَنْ یَتَخِذَ اِلیٰ رَبِّهِ سَبیلاً [2]

«بگو: من در برابر ابلاغ این آئین هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم، تنها پاداش من اینستکه: کسانی بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.»

۱-سوره سباء آیه ۴۷.

۲- سوره فرقان آیه ۵۷.

با توجه به آیات قبل از این آیه از تفسیر این آیه چنین نتیجه حاصل می شود؛ خدایتعالی به رسول گرامی می فرماید:ما تو را جز بـه عنوان بشارت دهنـده و انذار کننده نفرستادیم اگر آنها دعوت تو را نپذیرفتند ایرادی بر تو نیست، تو وظیفه خود را که بشارت و انذار است انجام دادی و دلهای آماده را به سوی خدا دعوت کردی.

سپس به پیامبر دستور می دهدکه به آنها بگوید: من از شما در برابر این قرآن و ابلاغ این آئین آسمانی هیچگونه اجر و پاداشی مطالبه نمی کنم، تنها اجری که می خواهم اینستکه: مردم بخواهند راهی را به سوی پروردگارشان برگزینند، یا به اعتبار دیگر (پاداش من همان هدایت شما می باشد) و در هر حال خدایتعالی با بیان دیگر می فرماید:

قُلْ مٰا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ وَمٰا اَنَاْ مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ [1]

«من از شما پاداشی نمی طلبم و چیزی بر شما تحمیل نمی کنم .»

درتفسیرنمونه، در ارتباط با همین معنا آورده است که هرگاه آیات سه گانه را با آیه مورد بحث در کنار هم بگذاریم نتیجه گیری کردن از آن آسان است، در یکجا به کلّی نفـی اجر و مزد می کند، و در جـای دیگـر می گویـد: مـن تنها پاداش از کسی می خواهم که راهی به سوی خدا می جوید- و در مورد سوم می گوید: پاداشی را که از شما خواسته ام برای خود شما است.

و در هر حال در آیه مورد بحث می افـزاید: مودّت در قربی پاداش رسالت من است، یعنی من پاداشی از شما خواسته ام که این ویژگیها را دارد و مطلقاً چیـزی

۱- سوره (ص) آیه ۸۶.

نیست که نفعش عاید من شود، صددرصد به سود خود شما است و چیزی می باشد که راه شما را به سوی خدا هموار می سازد.

به این ترتیب آیا جز مسئله ادامه خط مکتب پیامبرصلی الله علیه و آله به وسیله رهبران الهی و جانشینان معصومین که همه از خاندان او بوده اند امر دیگری می تواند باشدمنتها چون مسئله مودّت پایه این ارتباط بوده در این آیه با صراحت آمده است.

وجوب دوستی و محبّت با ائمه هدی علیهم السّلام

مطالب مختصری در تفسیر آیات در بند مورد شرح گذشت، ولی اکنون در ارتباط با اصل موضوع یادآور می شویم که در چند مورد از زیارت جامعه کبیره در معرفی مقام و رتبه والای ائمه معصومین علیهم السّلام در خصوص دوستی و محبت به آن بزرگواران مطالب جالبی آمده است که آن هم در ارتباط با فقرات مورد شرح از گفتار خود امام علیه السّلام مأخذ گرفته است.

جائی می فرماید: مَنْ وٰالاٰکُمْ فَقَدْ وٰالَ اللّٰهَ، «هر کس شما را دوست بدارد همانا که خدا را دوست داشته است.»

و در جای دیگر: مَنْ اَحَبَّکُمْ فَقَدْ اَحَبَّ اللّٰه، «هر کس به شما مهر ورزد همانا که به خدا مهر و محبت ورزیده است.»

و باز از بعد دیگر می فرماید: وَ فٰازَ الْفٰائِزُونَ بِوِلاٰیَتِکُمْ، بِکُمْ یُسْلَکُ اِلَی الرِّضْوٰانِ....،

«بهره مند و رستگار شدند رستگاران از فیض ولایت و دوستی و امامت و رهبری شما و بواسطه محبت شما می توان به سوی جنت رهسپار شد.»

و شاهد کلام که اصل مطلب در شرح این بند از دعاء است آنستکه جائی در همان زیارت می فرماید:

وَ بِمُوالاتِکُمْ تُقْبَلُ الطّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَ لَکُمُ الْمَوَدَّةُ الْواجِبَةُ

آری چنین است :که بسب اعتقاد به ولایت و امامت شما «ای خاندان وحی» طاعتهای واجبه پذیرفته می شود و خدایتعالی دوستی و مودّت شما را بر خلق واجب کرده است.

اکنون باید این توجه را حاصل کردکه چه تفاوتی در میان واژه های موالات و محبّت و مودّت است، که بر وجوه گوناگون درباره ائمه هدی علیهم السّلام ذکر شده است.

آنچه را که صاحبنظران در این مورد گفته اند: محبت به معنی، دوستی و عشق و دلدادگی است، و اشاره می نمایند: که حب و دوستی و مودّت و وداد مربوط به عالم قلبی است که در خارج بوجود می آید.

درباره ولاء و مودّت هم معانی گسترده ای ذکر کرده اند که دوستی و پیوستگی نزدیك بهم و جدا نشدنی یکی از آن جمله است، ولی باید گفت: که معنی مخصوص مودّت چنین است که تمام معانی مراتب محبّت و موالات را دربرمی گیرد، بلکه به معنی، دوستی و علاقه سرشار است که بستگی به عوالم قلبی داشته و ثابت و پایدار می باشد.

و از همین جهت است که در قرآن مجید در رابطه با بند مورد شرح اشاره به همین مقام جامع در دوستی و محبّت نسبت به مقام اهلبیت رسول اکرم شده است.

بعضی از روایات در پیرامون آیه مودّت

در ارتباط با بند مورد شرح در ذیل آیه شریفه: قُلْ لاٰ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ، که تفسیر آن گذشت مفسّران روایات بسیاری ذکر کرده اند که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می شود.

درتفسیرالمیزان: پس از شرحی بتفصیل در آیه شریفه آورده است: مراد مودّت در قربی، دوستی خویشاوندان رسول خدا است که همان عترت او از اهل بیتش باشند، و بر طبق این تفسیر روایاتی هم از طرق اهل سنّت و اخبار بسیاری ازطرق شیعه وارد شده که همه آنها آیه را به مودّت عترت و دوستی با آن حضرات علیهم السّلام تفسیر کرده اند.

اخبار متواتره ای که از طرف دو طایفه بر وجوب مودّت اهلبیت و محبت آنان رسیده این تفسیر را تأیید می کند، سپس در آن تفسیر اضافه می کند: که منظور از واجب کردن مودّت اهل بیت و آنرا اجر رسالت قراردادن تنها این بوده که این محبّت را وسیله ای قرار دهد، برای همینکه مردم را به ایشان ارجاع دهد و اهلبیت مرجع علمی مردم قرار گیرند مانند:حدیث ثقلین و حدیث سفینه و امثال آن.

درکافی هم به سند خود، از امام ابی جعفر علیه السّلام روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه مودّت فرمود: منظور از قربی اهل بیت علیهم السّلامند.

و همچنین از حضرت باقر علیه السّلام سئوال شد از آیه مودّت فرمود: ایشان ائمه اند، و طبق روایات دیگر در جواب همین سئوال آنحضرت فرمود: به خدا قسم که آن فریضه است از جانب خدا بر بندگان برای حضرت محمّد و اهلبیت او.

ونیزسیوطی در«الدّر المنثور»،از«ابن جریر» چنین نقل می کند:هنگامیکه علی ابن الحسین علیه السّلام را به اسارت آوردند، مردی

دردروازه دمشق به او گفت:خدا را شکر که شما را کشت و ریشه کن ساخت، آن بزرگوار فرمود: آیا قرآن نخوانده ای که فرمود: قُلْ لاٰ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلاَّ ٱلْمَوَدَّةَ فِی ٱلْقُرْبیٰ، گفت آیا شما همانها هستید که در این آیه اشاره شده فرمود: آری.

زمخشری در «کشّاف» حدیثی نقل کرده که «فخر رازی» و «قرطبی» در تفسیرشان از او اقتباس کرده اند، حدیث مزبور بوضوح مقام آل محمّد صلی الله علیه و آله و اهمیّت حبّ آنها را بیان می دارد، و می گوید رسول خدا فرمود: مَن ماتَ علی حُبِّ آل محمّد ماتَ شَهیداً «هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته است».

و در پیرو این جمله تکرار می کند، و می فرماید: اَلاٰ وَ مَنْ مٰاتَ عَلیٰ حُبِّ آل محمّد مَغْفُوراً لَه «آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود بخشوده است»، با توبه از دنیا رفته است، مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است، فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می دهد و در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود و قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

و در پیرو همین حدیث می فرماید: اَلاٰ وَ مَنْ مٰاتَ عَلیٰ بُغْضِ آل مُحَمَّد.... آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد از دنیا برود، روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می شود که در پیشانی او علامت یأس از رحمت خدا نمایان است و او کافر از دنیا رفته است و بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

بنابر این چه اجر و پاداش بزرگی خدایتعالی برای رسول اکرم مقرر فرموده، و چقدر جای منّت است که دوستی و مودّت اهلبیت او را بر بندگان واجب کرده است، همچنانکه زمانی درخواهد رسید که این عوالم دوستی و محبت سرتاسر عالمرا فرا

گیردو آنقدر مردم جهان بوجود مقدس حضرت ولیّ عصر امام زمان عجّل الله تعالی فرجه عشق و محبّت ورزند تا در کمال سعادت براه خوشبختی و رسیدن به رضا و خوشنودی خدا دست یابند!.

سیر سالکین الی الله به سوی رضا و خشنودی خدا!

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام بعد از ذکر وجوب عوالم محبّت و مودّت با ائمه هدی علیهم السّلام عرض می کند: فَکانُوا هُمُ السَّبیلَ اِلَیْکَ وَ الْمَسْلَکَ اِلیٰ رِضْوانِکَ. یعنی پس بودند آن بزرگواران راهنمای مستقیم به سوی تو و طریقی استواربه سوی رضا و خوشنودی تو، و این معنا اشاره به آیه شریفه است که می فرماید:

یَهْدِی بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلٰامِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَی النُّورِ بِاِذْنِهِ [۱]

اشاره بر اینکه: هدایت می فرمایدخداوند به نور و کتاب، که عبارت از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و قرآن است هر که پیروی کند رضای او را به وسیله ایمان و عمل صالح به راه های سلامتی و بیرون آورد ایشانرا از تاریکیها به روشنی و روشنائی و هدایت می کند آنانرا براه راست.

شاهد کلام در تفسیر این آیه بر اینستکه در روایات متعددی در تفاسیر آمده است که مراد از نور امیرالمؤمنین و ائمه هدی علیهم السّلامند که هدایت فرماید خداوند به نور ولایت آنان هر که پیروی کند رضای او را به راههای سلامت و هدایت.

امّا در رابطه با این بند مورد شرح این معنا قابل توجه است که اشاره به سیر سالکین الی الله به سوی رضا و خشنودی او سبحانه و تعالی گردیده است، یا به

۱ـ سوره مائده آیه ۱۶.

اعتبار دیگر قصد و حرکتی به سوی جنات عدن و رضوانش.

اگر خوب توجه داشته باشید: بعضی از بیانات امام مفسر بعضی از بیانات امام دیگر است، نمیدانم که خواننده در زیارت جامعه کبیره خوانده است که می فرماید: فَبِكُمْ يُسْلَكُ اِلَى الرِّضوانِ اشاره بر اینکه بواسطه شما ائمه معصومین و بوسیله دوستی و محبّت باشما می توان به سوی جنت راه یافت، بلکه از جنت بهتر و از تمام نعمتهای مافوق تصّورمعنوی بالاتر بسوی رضوان یا رضایت و خوشنودی خدا می توان شتافت، یا به تعبیر دیگر به واسطه اطاعت شما می توان بسوی آثار رحمت و عنایت باریتعالی نزدیك شده مقام تقرّب حاصل نمود. چون هیچ طریقی بهتر برای حصول مقام تقرّب به سوی حق از راه دوستی و مودّت با ائمه هدی میسّر نیست، و هیچ بالاتر از خوشنودی و رضای حقتعالی بر بندگان نیست که آن منشا رستگاری و سعادتها در دنیا و آخرت است.

بهشت عدن چه می باشد؟! جنات نعیم کدام است؟! مساکن طیبه چیست؟! حورو قصور انواع لذائذ بهشتی چه معنی دارد؟! همه و همه در برابر رضا و خوشنودی خدا هیچ است، مگر نشنیدید که در قرآن فرمود:

وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ اكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ [1]

« رضا و خوشنودی خدا بالاتر از هر چیز و کامیابی بزرگی است. »

و این مقام بشارت و ایصال به مرتبه رستگاری عظیم است که باز در جای دیگر فرمود:

۱- سوره توبه آیه ۷۲.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَ جَنّاتٍ لَهُمْ فِيها نَعيمٌ [۱]

« اهل ایمانرا برحمت گسترده خود بشارت می دهد و از آن بهره مند می سازد و به رضامندی و خوشنودی خودنزدیك می نماید »

بنابراین در شرح این بند از دعا چنین نتیجه گرفته می شود، که امام زمان علیه السّلام یکی از آن بزرگوارانی است که بوسیله وجود او مردم سراسر گیتی به راه راست هدایت شده و دوستان و محبان او به سوی رضا و خوشنودی خدایتعالی راه می یابند.

آن مسئله ای که نزد اهل عرفان — بسیار به گفتگوست هر دور و زمان
عشق است و محبّت است در شیدائی — این سرّ خداست کی پذیرد کتمان

* * * * *

ازجانب حق رسید دستور چنین — که دوست شوید بر نکو روی امین
هم نیز به خاندان آن گوهر پاك — آنانکه همه چهره گل و ماه جبین

* * * * *

خوبست که این نکته شنیدم از «زار» — گفتا به من آهسته یکی از اسرار
عشقم ز نکو رخان به فریاد رسید — نه خواب شب و نه روز آرام و قرار

۱-سوره توبه آیه ۲۱.

فَلَمّا اٰنْقَضَتْ اَیّامُهُ اَقٰامَ وَلِیَّهُ عَلِیَّ بْنَ اَبیطالِبٍ صَلَواٰتُكَ عَلَیْهِما وَاٰلِهِما هٰادِیاً اِذْ کانَ هُوَ اَلْمُنْذِرِ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ

«پس چون دوران عمر پیغمبر سپری گشت وصی و جانشین خود علی بن ابی طالب را به هدایت و راهنمائی امّت گماشت «درود و رحمت خدا بر این دو بزرگوار و فرزندانشان باد» همچنانکه او «پیغمبر» بیم دهنده و انذار کننده امّت بود «علی» هم هادی و راهنمای هر قومی گردید.»

رسول اکرم فرمود: من منذرم و علی هادی است.

امام علیه السّلام بعد از آنکه در شخصیّت والای رسول اکرم و معرفی آنجناب در مقام خاتمیّت نبوّت بیاناتی ایراد فرمود و خصوصیّات زمامداری و دوران رهبری آن حضرت را یاد آور گردید، در اینجا چنین اشاره می فرماید: که چون دوران عمر گرانمایه آن بزرگوار سپری شد، زمام هدایت امّت را به دست باکفایت ولی و جانشین خود علی علیه السّلام سپرد، یا به اعتبار دیگر، می توان گفت: کار اقامه و برقراری دین حق را به همتای خود امام علی بن ابیطالب واگذار فرمود.

در اینجا در این بند از دعا داعی علیه السّلام بعد از معرّفی جانشین بلافصل رسول اکرم در اهمیّت این معنا اشاره به ارتباط یکی از آیات قرآنی کرده که شایستگی آن وصی عالیقدر را تا مرتبه والائی می رساند، یعنی همانگونه که خدایتعالی رسول را راهنمای خلق و هدایت کننده هر قومی قرار داد، پس این مقام و این مأموریّت را هم بعد از رسول بدست توانای جانشین آن بزرگوار سپرده است.

و این اولین کلامی است که در ارتباط به یکی ازآیات در این دعا درباره سیدالاوصیاء آمده است، همچنانکه می فرماید:

....اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ [۱]

با توجه به سرآغاز آیه شریفه ، اشاره بر اینستکه: چون کافران در زمان رسول اکرم از نظر مخالفت و لجاجت بهانه جوئی می کردند و می گفتند: چرا معجزه و نشانه ای از طرف پروردگار بر پیغمبر نازل نشده، پس به دنبال این سخن خدایتعالی فرمود :ای پیامبر، تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قوم و ملتی راهنمائی است

در واقع قرآن می گوید: این کافران وظیفه اصلی پیامبر را فراموش کرده اند که مسئله انذار و دعوت او به سوی خدا است و چنین پنداشته اند که وظیفه اصلی او اعجاز گری است.

درتفسیرنمونه، در ذیل آیه شریفه در معنای این دو واژه «منذر» و «هادی » آورده است: که در حقیقت «منذر» همچون «علت محدثه» و ایجاد کننده است و «هادی» به منزله «علت مبقیه» و نگهدارنده و پیش برنده است، و این همان چیزی است که ما از آن تعبیر به «رسول» و «امام» می کنیم، رسول تأسیس شریعت می کند و امام حافظ و نگهبان شریعت است.

روایات متعددی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده که فرمود :**«من منذرم»** و **«علی هادی»** است، این تفسیر را کاملاًتأیید می کند، به عنوان نمونه به چند روایت از آنها اشاره می کنیم:

فخررازی، در تفسیر کبیر خود در ذیل همین آیه، از ابن عباس چنین نقل می کند:پیامبر دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود:«منم منذر» سپس به شانه علی اشاره کردو فرمود: توئی «هادی» و بوسیله تو بعد از من هدایت یافتگان

۱- سوره رعد آیه ۸ .

هدایت می شوند.

این روایت از دانشمندان اهل تسنن با چندین سند ذکرشده و در تفاسیر خود آورده اند.

دراصول کافی، از حضرت باقر علیه السّلام است که فرمود: «منذر» رسول خدا، و برای هر زمانی از ما هادی باشد که هدایت نماید مردم را به آنچه پیغمبر خدا آورده و هادیان بعد از آنحضرت علی علیه السّلام و بعد از او اوصیاء هر یك بعد از دیگری می باشند.

و همچنین آنجناب اشاره نمود که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: من منذر و تو یا علی هادی هستی و از ما باشد هادی و نجات و سعادت تا روز قیامت.

در زیارت جامعه کبیره درباره ائمه هدی علیهم السّلام می خوانید: اَشْهَدُانَّکُمُ ٱلائمَّةُ الرّاشِدُونَ ٱلْمَهْدِیوّنَ..... یعنی گواهی می دهم که شما پیشوایان رشید و راه یافته به سوی حق هستید، و اصلاً در سلام مخصوص آن بزرگواران آمده است: اَلسّلامُ عَلیٰ ائمةِ الهُدیٰ، درود بر شما ای پیشوایان راه یافتگان، و همانطور که از وجه تسمیه آن بزرگواران بر می آید: علی علیه السّلام هادی و وصّی خاتم مهدی است.

و از همین جهت است که زمین هیچگاه از وجود هادی و مهدی خالی نمی ماند و برهان عقلی هم بر این امر قائل است، زیرا پیشوا و رهبر علت غائی موجودات و سبب بقاء ممکنات است، پس هم اکنون، امام زمان قطب دائره امکان راهنمای کلّ خلق جهان است و بوجود آن بزرگوار زمین و آسمان برقرار می باشد،

چون عمر رسول شد به سر در پایان بگرفت وصی برای خود بس شایان
یعنی که بحق علی شدش جای نشین او کرد وفا به هر چه عهد و پیمان

* * * * *

ز انسان که پیمبران بشیرند و نذیر تفویض شد این منصب نیکو به امیر
آنها همه منذرند او هادی خلق امریست مقدّر شده اندر تقدیر

* * * * *

شایسته بُوَد که جانشین بعد رسول باشد چو کسی که همسر اوست بتول
در مسئله خلافت او شك نیست این امر در اعتقاد «زار» است قبول

* * * * *

فَقَالَ وَ الْمَلَأُ اَمامَهُ مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ

«پس رسول اکرم در حالیکه جمعیّت برابرش بودند فرمود: هر کس که من پیشوا و ولیّ او بودم، پس علی پیشوا و ولی او خواهد بود، خدایا دوست بدار هر کس که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر که علی را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و خوار و بیمقدار کن هر که را که از یاری او دست بردارد.»

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت.

امام علیه السّلام، بعد از آنکه اشاره فرمود که رسول اکرم در پایان رسالت خود جانشین و خلیفه خود را انتخاب فرمود، در اینجا به ذکر گزارش این امر مهم می پردازد، و این موضوع اشاره به دو آیه از آیات قرآنی است که یکی درباره ابلاغ اعلامیه ای است که به رسول اکرم از طرف خدایتعالی امر گردید که جانشین خود را به مردم معرفی نمایدو دیگر شرح واقعه غدیر خم است.

البته بیان این موضوع در گفتار مختصر گنجانیده نخواهد شد چون تا کنون گذشته از مطالب تفاسیر ده ها کتاب جداگانه بر آن نوشته شده که حتی اگر از هر مقاله سطری اقتباس شود صدها صفحات کتاب را در بر می گیرد.

همانطور که می دانید تنها علامه امینی یکدوره کتاب مشتمل بر چند مجلد بنام «الغدیر» نوشته است که شاید آنهم بنظر خودش هنوز حق معنا را ادا نکرده باشد و دیگران هم بنوبه خود کتابهای متعددی در رابطه به این موضوع نوشته اند.

اکنون در اینجا بسیار مختصر به ذکر این مطلب پرداخته و در اول توجه

خواننده را بتفسیر آیه شریفه جلب می نمائیم که می فرماید:

يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.....[1]

«اشاره بر اینکه ای پیامبر: آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً به مردم برسان و اگر چنین نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از خطرات احتمالی مردم نگاه می داردو کافران را هدایت نمی کند.»

این خطاب با این لحن به رسول اکرم نشانگر آنستکه سخن از حادثه مهمی در میان است که امکان درگیری های زیادی از طرف مخالفین در جریان است و خدایتعالی در این آیه به آنحضرت تأمین داده است که از درگیریها و خصومتها او را حفظ خواهد کرد.

بطوریکه صاحبان تفاسیر متذکّر شده اند: در مورد آیه شریفه این سئوال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول آیه که مسلماً در اواخر عمر پیغمبر صلّی الله علیه و آله نازل شده چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر را به این امر تأکید و مأمور ابلاغ آن می کند، چون تا آنزمان نزول آیه شریفه بیشتر از مسائل مهم امر رسالت حل شده بوده است، همچنان مسائلی که مربوط به امر شرك و بت پرستی بوده، مسائلی که مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده، مسائلی که مربوط به مبارزه با اهل کتاب و امر منافقان و غیره بوده که همه تا حدی حل شده و در خور نحوه این خطاب نبوده است.

۱ - سوره مائده آیه ۶۷ .

آیا نزول این آیه مسئله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین چیز دیگری می تواند باشد، برای اثبات این امر باید بتفسیر آیه شریفه و روایاتی که از دانشمندان اهل تسنن و علماء شیعه رسیده است توجه حاصل نمود:

درتفسیرنمونه در شأن نزول این آیه آورده است: گر چه متأسفانه پیشداوریها و تعصبهای مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند روایات زیادی دیده می شود که با صراحت می گوید: آیه درباره علی علیه السّلام نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله «زیدبن ارقم» و «ابوسعیدخدری» و «ابن عباس» و «جابربن عبدالله انصاری» و «ابوهریره» و دیگران از معاریف نقل کرده اند، و همه گفته اند: که این آیه درباره علی علیه السّلام و داستان روز غدیر خم نازل شده است.

و با آنکه دانشمندان اهل تسنن این شأن نزول را پذیرفته اند ولی سعی کرده اند که در تفاسیر خود آنرا کم رنگ و کم اهمیّت جلوه دهند و بعضی آنرا به عنوان احتمالی برای شأن نزول ذکر کرده اند.

و جمعی دیگر نزول آیه را درباره علی علیه السّلام مسلّم دانسته اند، امّا اینکه دلالت بر مسأله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که در تفاسیر شیعه پاسخ آنها داده شده است.

البته روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن و کتب شیعه نقل شده بیش از آنستکه بتوان آنها را انکار کردو یا به سادگی از آن گذشت، و غیر

از این روایاتی بسیار که در ارتباط با همین آیه شریفه درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله و معرفی علی به عنوان وصی و ولی نقل شده به مراتب بیش از آن است تا آنجا که نویسنده محقق **«علامّه امینی»** در **«الغدیر»** حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر با اسناد و مدارك و از ۸۴ نفر از تابعین، و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد، حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شك و تردید کند باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمی تواند بپذیرد.[۱]

در نصب خلافت علی علیه السّلام اسلام تکامل یافت.

در رابطه به این آیه شریفه که خدایتعالی به رسول اکرم دستور فرمود: که آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده کاملاً به مردم برسان؛ که مختصری از تفسیر آن گذشت، اکنون اشاراتی که در بعضی از تفاسیر در پیرامون تفسیر آیه و ادامه این داستان آمده است متذکّر می شویم.

همچنان که گفته شده است: چون رسول اکرم در ابلاغ این امر مهم نگران بوداز اینکه مبادا مخالفین عکس العملی نشان دهند که لطمه ای به اسلام وارد آید از آنجهت که بیشتر مردم تازه مسلمان بوده و با علی علیه السّلام عداوت داشته و دلهای ایشان مملو از کینه او بود، لذا خوف آن می رفت که اگر این امر ظاهر شود شورشی ایجاد گردد و بسیاری از آنها به کفر خود برگردند،در هر حال چون جبرئیل از طرف خدایتعالی این اطلاع را به آن حضرت داده بود، و اشاره به رحلت قریب الوقوع آن

۱- برای اطلاع بیشتر در این مورد به کتب: سیوطی «الدرّ المنثور» الغدیر علامّه امینی و «احقاق الحق» قاضی نورالله شوشتری و «المراجعات» شرف الدین، مراجعه شود.

بزرگوار کرده بود، و از طرف خدایتعالی تذکّر داده بود که در فریضه حج این امر مهّم، یعنی نصب علی به خلافت و جانشینی خود باید به مردم ابلاغ گردد، لذا با کمی تأخیر در این مورد این امر دوباره تأیید گردید، و خدایتعالی خود وعده داد که او را از ماجرا جوئیها حفظ فرماید.

بنابر این، بعد از آنکه مراسم همان حجة الوداع با شکوه هر چه تمامتر و با جمعیّت متجاوز از یکصد هزار نفر بپایان رسید و مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب افتخار تاریخی بزرگ همراه پیامبر بودند، و حجاج کم کم به سرزمین غدیر خم می رسیدند- که بنا به گفته مورخین آن روز، روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود و درست هشت روز از عید قربان می گذشت که ناگاه از طرف پیامبر گرامی امریه ای صادر گردیدو دستور توقف به عموم حجاج داده شد، مسلمانان با صدای بلند آنهائی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، مؤذن پیامبر با صدای «اللّه اکبر» مردم را به نماز ظهر دعوت کردو همه به سرعت آماده نماز شدند هوا بسیار گرم و ریگهای سوزان در اثر اشعه آفتاب سراپای آنها را ناراحت می کرد.

نماز ظهر تمام شد و حجاج تصمیم داشتند در اثر گرما به خیمه های کوچك خود که به همراه داشتند پناهنده شوند،ولی پیامبر به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یك اطلاعیه مهّم الهی که در ضمن خطبه مفصّلی بیان می شود خود را آماده کنند، و چون کسانی که از پیامبر فاصله داشتند نمی توانستند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت مشاهده کنند، لذا دستور داده شد منبری از جهاز شتران ترتیب دادند و پیامبر بر فراز آن قرار گرفت.

نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

من به همین زودی دعوت خدارا اجابت کرده؛ از میان شما می روم، **من مسئولم شما هم مسئول!!**

شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟!

مردم صدا بلند کرده و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیر خواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی؛ خداوند تو را جزای خیر دهد.

سپس فرمود: آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقّانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی دهید؟!

همه گفتند: آری، گواهی می دهیم- فرمود: خداوندا گواه باش!

بار دیگر فرمود: ای مردم، آیا صدای مرا می شنوید؟ - گفتند: « آری » و به دنبال آن سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد، سپس پیامبر فرمود:اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟!

یکی از میان جمعیّت صدا بلند کرد: کدام دو چیز یا رسول الله؟

پیامبر بلافاصله گفت: اوّل **ثقل اکبر**، کتاب خدا است که یك سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، **دست ازدامن آن برندارید تا گمراه نشوید.**

و امّا دومین یادگارگرانقدر من خاندان منند، و خداوند لطیف خبیر به من خبر داد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در بهشت به من پیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاك می شوید، و عقب نیفتید که باز هلاك خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله به اطراف خود نگاه کرد،

گویا کسی را جستجو می کند،همینکه چشمش به علی علیه السّلام افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند **که او همان سردار سپه شکست ناپذیر اسلام است.**

در اینجا صدای پیامبر رساتر و بلندتر شد و فرمود: **ای مردم چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!!** گفتند: خدا و پیامبر داناترند؛ پیامبر گفت: خدا مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم است)، سپس فرمود: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ... هر کس که من مولا و رهبر او هستم علی مولا و رهبر اوست، و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ اَحِبَّ مَنْ اَحَبَّه وَ اَبْغِضْ مَنْ اَبْغَضَه وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ من خَذَلَه...

«خداوندا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آنکس که او را محبوب دارد، و مبغوض بدار آنکس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن و آنان را که ترک یاریش کنند از یاری خویش محروم ساز و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن.»

سپس فرمود: آگاه باشید همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند.

خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله بپایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر و علی علیهما السّلام و مردم فرو می ریخت و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود

که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر خواند:

اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رضیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دیناً...[۱]

«امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را بنام آئین جاودان شما پذیرفتم.»

سپس پیامبر فرمود: خداوند بزرگ است همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد و از نبوّت و رسالت من و ولایت علی پس از من راضی و خوشنود گشت.

در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتادو علی علیه السّلام را به این موقعیّت تبریك می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریك گفتند ابوبکر و عمر بودند که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: بَخ بَخ لَکَ یَا بن اَبی طالب آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد ای فرزند ابوطالب، تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.

در این موقع ابن عباس گفت: «به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند.»

بنابر این در این روز بود که نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون علی علیه السّلام برای آینده مردم تکامل یافت و آئین اسلام به مرتبه نهائی خود رسید، زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان این

۱- سوره مائده آیه ۳.

آئین به تکامل نهائی نمی رسید.

درتفسیرنمونه آورده است: در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده صریحاً این مطلب آمده است که آیه شریفه در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی علیه السّلام نازل گردیده از جمله اینکه:

دانشمند معروف سنّی **«ابن جریرطبری»** در کتاب ولایت از **«زیدبن ارقم»** صحابی معروف نقل می کند: که این آیه در روز غدیر خم درباره علی علیه السّلام نازل شده است.

همچنان درآن تفسیر نام بسیاری از بزرگان اهل تسنن را ذکر کرده که همه، این روایت را تأیید کرده اند.

درتفسیر برهان و نور الثقلین، نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه درباره علی علیه السّلام در روز غدیر خم نازل گردیده که نقل همه آنها نیازمند به رساله جداگانه است.

علاّمه سید شرف الدّین، در کتاب **«مراجعات»** چنین می گوید: نزول این آیه را در روز غدیر در روایات صحیحی که از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام نقل شده ذکر کردند، و اهل سنّت شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل کرده اندکه صراحت در نزول آیه در این جریان دارد.

در کنگره وداع حج گفت رسول — از قول امین وحی که کرد نزول
بر هر که منم ولی علی والی اوست — درنزد خدا ولایت او راست قبول

* * * * *

پس کـرد دعا آنکه علی دارد دوست — بـر دوستـی خـدا چنین امـر نکوست
هر کس که بُوَد دشمن آن نیك سرشت — دشمـن برسول و هم خدا دشمن اوست

*****

شد دیـن خدا بغایت حـد تکمیـل — آنروز غدیر کـه، علـی شد تجلیـل
این واقعه بس مهمّ کـه در شرح آن — حتـی نتوان «زار» نگارد و تفصیـل

*****

وَ قَالَ مَنْ کُنْتُ اَنَا نَبِیُّهُ فَعَلِیٌّ اَمِیرُهُ.

و گـفت هر کس کـه من پیـغـمبـر او هسـتم، پس علی امـیـر و فـرمـانروا بر اوست.

چگونه علی علیه السّلام ملقّب به امیرالمؤمنین شده است؟

در ادلّه ونص بر ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیـه السّلام مطالب بقدری زیاد است که مستلزم نگارش کتابی جداگانه است.

تنها **علامه حلّی**، در یکی از کتابهای خود بنام «کتاب الفین» در مقدمه اول هزار دلیل بر اثبـات ولایت و امـامت امـیرالمؤمنین علی بن ابیطالب آورده، و در مقدمه دوم آن هزار دلیل دیگر در ردّ شبهات مخالفین اقامه کرده است

و همچنین در کتاب دیگری بنام «جذبه ولایت» که از همین علامه عالیقدر است، می گوید: باید درباره امـام نصی وارد شده باشد، زیرا همانـطور کـه قبـلا گفته ایم: عقیده تعیین امام و نصب آن از طرف مـردم باطل است، و دربـاره غیر از

علی علیه السّلام اجماعا نصی وارد نشده و فقط درباره علی نص داریم.

سپس اشاره می کند: دلیلهائیکه از قرآن کریم بر امامت علی علیه السّلام به دست می آید، چهل برهان است که در پیرو آن چهل آیه از قرآن مجید را با اشاره بتفسیر مربوطه آنها در شأن علی علیه السّلام آورده است و در اینجا برای تیمن به دو برهان از آن اکتفا می کنیم.

در ضمن برهان بیست و هشتم می گوید: احمد بن حنبل روایت کرده که ابن عباس گفت: در هیچ جای قرآن عبارت « یٰا اَیُّهَا الذَّینَ آمنوا » نیامده، مگر آنکه علی علیه السّلام بر رأس آن و امیر آن و شریف آن و آقای آن می باشد، خداوند در بعضی از آیات قرآن از اصحاب پیغمبر ایراد گرفته ولی در هیچ جا از علی (ع) ایراد نگرفته بلکه همه جا او را به خیر و خوبی یاد نموده است و این دلالت بر افضلیّت او دارد.

در برهان چهلم اشاره بقول حقتعالی کرد که می فرماید:

...فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلاٰهُ وَ جِبْریلُ وَ صٰالِحُ الْمُؤمنینَ [۱]

«همانا که خداوند یار و مددکار پیغمبر و جبرئیل ناصر اوو کسیکه صالح جمیع مؤمنان است همچنان یاری کننده او می باشد»

از بیان «**اسماء بنت عمیس**»نقل شده است که گفت: شنیدم رسول خدا این آیه را قرائت می کرد، و فرمود: «**صالح المؤمنین**» علی بن ابیطالب است. (بنابر این او شایستگی دارد که امیر المؤمنین باشد)

۱- سوره تحریم آیه ۴.

اکنون در شرح این بند از دعا که امام علیه السّلام در پیرو واقعه غدیر خم در تأیید بر این معنا که از قول رسول اشاره می کند که فرمود: هر کس من پیغمبر او هستم، پس علی امیر و سرپرست اوست، از مفهوم این معنا چنین نتیجه حاصل است: که در اوّل این لقب بزرگ «امیر» به دستور حقتعالی از طرف رسول اکرم اشاره بوجود مقدّس علی علیه السّلام شده و عنوان امیر و فرمانروا و سپه سالاری مؤمنین به آنحضرت داده شده است، و در ثانی در این بیان جانشینی او به مقام ولایت تأیید شده است.

در کتاب وظائف الشیعه، آورده است: طبق اخبار متواتره قریب به هشتاد خبر از طرق عامّه و خاصّه رسیده که خدایتعالی و رسول گرامی علی علیه السّلام را، **امیر المؤمنین** نام نهادند و در اینجا به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد:

رسول خدا فرمود: چون به معراج رفتم، خطاب رسید: ای پیغمبر بخوان بر علی بن ابیطالب این نام را « **امیر المؤمنین** »که پیش از این احدی را بدین نام نخوانده ام و بعد از این هم احدی را بدین نام نخوانم.

از عمرو و برید، فرزندان حصیب نقل است که گفتند: خدمت پیغمبر بودیم که ابوبکر وارد شد، حضرت فرمود: سلام کن به امیرالمؤمنین؛ گفت: امیرالمؤمنین کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب، ابوبکر گفت: آیا این امر خدا و رسول است؟ فرمود: بلی، و همچنین عمر و بعضی از اصحاب دیگر وارد شدندو رسول اکرم بر آنها نیز امر به سلام کردن به امیرالمؤمنین فرمود.

از ابن عباس، نقل است که خبر به پیغمبر رسید، که بعضی انکار این نام را برای علی نموده اند، پس حضرت بر منبر رفت و فرمود: ای مردم همانا خدای عزّوجّل مرا به سوی شما مبعوث نمود، و مرا فرمان داده است، که علی را بر شما امیر

نمایم، پس هر که من پیغمبر او باشم علی بر او امیر است، و این منصبی می باشد که خدا به او داده و مرا دستور داده است که آنرا به شما برسانم تا آنکه شما اجابت و اطاعت کنید، پس امر خدای را فرمان برید، و از آنچه نهی فرماید بر کنار باشید؛ همانا نباید احدی در حیات من و پس از وفات من نافرمانی علی نماید!! زیرا خدا او را بر شما امارت داده و بنام **امیر المؤمنین** نام نهاده، احدی را قبل از او به این نام نخوانده است و من درباره علی رسالت خود را رسانیدم.

و در روایت دیگر از ابن عباس نقل شده است: که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود:بشنو و شاهد باش که علی امیرالمؤمنین و سید الوصیّین است.

و همچنین روایت دیگر بر این مضمون آمده است:مردی بر حضرت صادق علیه السّلام وارد شد و گفت: (اَلسّلامُ عَلَیْكَ یا اَمیرالمؤمنین) حضرت برپای شد و فرمود:ساکت باش، که هیچکس شایسته این نام نیست، مگر جدّم امیرالمؤمنین علیه السّلام که خدا او را بدین نام خوانده است.

هر کس که بُوَد پیرو قرآن و رسول — در امر مهمّ دیگری شد مسئول
باید کند اعتقادخود را کامل — که نیست امیر جز علی را مقبول

* * * * *

آنکس که امیر مؤمنان است علیست — او سیّد اوصیاء و بر خلق ولیست
برجاست شودخلیفه او بعد رسول — کس را نسزد چنین که هم شأن نبیست

* * * * *

اینست کـه نـام نـامیش شـد سردار　　باشد بـه همـه امیـر و سر فرمانـدار
گویا نبُوَد امیـر دیگر بـه جهـان　　هر کس که کند قبول باشد چون «زار»

* * * * *

وَ قـالَ اَنَا وَ عَلِیٌّ مِنْ شَجَرَةٍ واحِدَةٍ وَ سـایِرِ النّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتّیٰ

(و باز رسول اکرم فرمود) : من و علی از یك درخت هستیم و سایر مردم از درختهای مختلف و پراکنده اند.

رسول اکرم و علی علیه السّلام از یك نور واحدند!

بعد از آنکه امام علیه السّلام از بیان قول پیامبر فرمود: که هر کس من پیغمبر او هستم علی هم امیر و سرپرست اوست، در اینجا هم می فرماید:من و علی از اصل و ریشه یك درخت هستیم.

اشاره این معنا بر اینستکه : ما هر دو حکم واحد را داریم و در واقع یك روح در دو کالبد قرار داریم و هر دو از یك نور خلق شده ایم، همچنانکه در زیارت جامعه کبیره، می خوانیم: وَ اَنَّ اَرْواحَکُمْ وَ نُورَکُمْ وَ طینَتَکُمْ واحِدَةٌ، کـه اشاره می فرماید: رسول اکرم و خاندان گرامیش ارواح پاك و نور پرفروغ و طینت و سرشت نیکوی آنها همه یکست (همه از یك گوهر لاهوتی ظاهر شده اند)

و نیز باز در همین معنا در همان زیارت آمده است: خَلَقَکُمُ اللّهُ اَنْواراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحدِقینَ خدا شما را از نور هائی آفرید و محیط بـه عـرش خود

گردانید.

اینها همه بر سبیل ایماء و اشاره و تمثیل است که دانسته شود خلقت آن بزرگواران امتیاز چشم گیری نسبت به بندگان دیگر دارد، همانطور که خدایتعالی در آیه نور که فرمود: اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَ اْلاَرْضِ... مثلهائی زده است و در ارتباط با همین بند مورد شرح هم در کلمه طیّبه و یا شجره طیبه مثل زده است و می فرماید:

اَلَمْ تَرَکَیْفَ ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِی السَّمٰاءِ[1]

« آیا ندیدی! چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کردکه ریشه آن در زمین ثابت و شاخه آن در آسمان است! »

در اینجا خوب توجه داشته باشید، که هم کلمه «نور » بی ارتباط به وجود مقدس رسول اکرم و علی (ع) نیست و هم « شجره طیبه »

اکنون با ایماء و اشاراتی که در تفسیر این آیات بکار رفته، شرح آن بطول می انجامد، و شاهد کلام در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح است، که رسول اکرم فرمود: من و علی از یك درخت هستیم و سایر مردم از درختهای مختلف و متعددند.

آری چنین است: که رسول اکرم و خاندان گرامیش از یك نور واحد و از یك شجره طیبه و از یك طینت پاك سرشته شده اند، همچنانکه این معنا در روایات کاملاً تصریح شده است.

دربحار؛ از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت می کند؛ که پیغمبر

۱- سوره ابراهیم آیه ۲۴.

فرمود: یا علی خدا مردم را از درختهای مختلف آفریده و من و تو را از یك درخت آفریده، من ریشه آن می باشم و تو شاخه آن می باشی.

و نیز در **«بحار»** از جابر انصاری روایت شده که گفت: در عرفات خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم و علی علیه السّلام با آنحضرت بود، پس آنحضرت اشاره فرمودبه امیرالمؤمنین و فرمود:یا علی نزدیك بیا، چون نزدیك آمد آنحضرت دست علی را گرفت و فرمود: من و تو از یك درخت آفریده شده ایم من ریشه آنم و تو پایه آن می باشی و حسن(ع) و حسین(ع) شاخه های آن می باشند، پس هر که دست به شاخی از شاخه های آن زند، خدا او را در بهشت داخل نماید!.

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه « **شجره طیبه**» قریب به این مضمون آورده است: که کلمه طیبه که به « شجره طیبه» تشبیه شده مفهوم وسیعی دارد، که هرگونه شخص و برنامه و مکتب و فکر و اندیشه و گفتار و عمل را شامل می شود، ولی در بعضی از روایات اسلامی به مورد خاصی تفسیر شده که پیداست در صدد انحصار نیست.

از جمله در « **کتاب کافی**» از امام صادق علیه السّلام در تفسیر جمله «کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِی السَّمٰاءِ» چنین نقل شده است: که پیامبر ریشه آن درخت است و امیرالمؤمنین علی علیه السّلام شاخه آن و امامان که از ذرّیه آنها هستند شاخه های دیگر و علم امامان میوه این درخت است ..... و این روایت ادامه دارد....

و در روایات دیگر هم آمده است که «شجره طیبه» پیامبر و علی و فاطمه و فرزندان آنهاست.

بنابر این: امام زمان علیه السّلام هم مشمول همان بیانی است که رسول اکرم با علی

(ع) فرمود یعنی آن بزرگوار هم از همین شجره واحده است که اصل او ثابت در زمین و فرع او در آسمان است، و به اعتبار دیگر: این درخت تناور و کهن سال واسطه بین زمین و آسمان است.

آورد پیمبر این سخن را به زبان — که من و علی هردو یکی از دل وجان
چون خلقت ما بُوَد ز نوری واحد — نوری که بُوَد شعاعش از کون و مکان

* * * * *

من با علی از درخت نیکو باریم — این منصب و امتیاز از حق داریم
پس خلق، چو هر یك از درختان دیگر — تنها همه از درخت واحد مائیم

* * * * *

یك شاخه از آن درخت در آخر کار — سایه فِکَنَد به عالم از روی مدار
آنطور شود زمین پر از عدل و داد — مردم همه در رفاه وخوش باشد «زار»

* * * * *

وَ اَحَلَّهُ مَحَلَّ هٰرُونَ مِنْ مُوسیٰ فَقٰالَ لَهُ اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسیٰ اِلاّٰ اَنَّهُ لاٰنَبِیَّ بَعْدی

«و پیغمبر» مقام علی را نسبت به خود به مقام هارون نسبت به موسی اعلام فرمود: پس گفت به او: تو در نزد من به منزله هارون به پیش موسی هستی «با این تفاوت» که پیغمبری بعد از من نخواهد بود.

مقایسه جانشینان دو پیغمبر اولوالعزم!!

امام علیه السّلام باز دلیل دیگری بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السّلام اقامه می کند، و اشاره می فرماید: که رسول اکرم به علی علیه السّلام مکانتی داد که هارون به نزد موسی (ع) داشت، و این اشاره به تقاضای موسی بن عمران است که از حقتعالی خواست برادرش هارون در امر نبوتش یار و مددکارش باشد، یعنی بعد از آنکه مأمور شد از طرف حقتعالی که به سوی طغیانگر زمان خود، فرعون برود و فرمان الهی را به او ابلاغ کند، در اثر اهمیّت موضوع، در اول ازخدایتعالی درخواست نمود که: سینه او را گشاده نماید، و کار را بر او آسان سازد، و از زبانش گره بگشاید، تا فرعون سخنانش را درك کند، و سپس تقاضای خود را چنین ادامه داد:

وَ اجْعَلْ لي وَزيراً مِنْ اَهْلي، هٰرُونَ اَخي [1]

« و قرار بده از خاندانم برای من وزیر و یاوری برادرم هارون را. »

و خدایتعالی اجابت فرمود و هارون دوش به دوش برادرش موسی در انجام این رسالت سنگین تلاش می کرد.

اکنون شاهد کلام در تفسیر این آیه شریفه ارتباط فقره مورد شرح با این بیان است: همانطور که خدایتعالی برادر موسی بن عمران را وزیر و یاور او قرار داد، عین این تقاضا را هم رسول اکرم از حقتعالی تکرار کرد، و درخواست نمود که علی علیه السّلام یار و وزیر و قائم مقام او باشد.

۱- سوره طه آیات ۳۰ و ۳۱.

چه خوب است که در این مورد توجه بیشتری بر این معنا مبذول گردد تا اهمیّت این مقایسه نسبت به تعیین دو وزیر و قائم مقام دو پیغمبر عالیقدر روشن گردد.

در تفسیر نمونه، آورده است: از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنّت و تشیع وارد شده، استفاده می شود، که پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله همان خواسته های حضرت موسی را از خدایتعالی تکرار نمود، و نیز همان مسائل را که موسی علیه السّلام برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود، تمنّا کرد، با این تفاوت که جای نام «هارون» نام علی علیه السّلام را نهاد و چنین عرض کرد: «اشاره به ترجمه است»

پروردگارا من از تو همان تقاضائی می کنم که برادرم موسی تقاضا کرد: از تو می خواهم سینه ام را گشاده داری و کار را بر من آسان کنی، و گره از زبانم بگشائی تا سخنانم را درك کنند، و برای من وزیری از خاندانم قرار دهی **برادرم علی** را، خداوندا پشتم را با او محکم و او را در کار من شریك گردان، تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینائی.

این حدیث را« **سیوطی**» در تفسیر «در المنثور» و مرحوم « **طبرسی**» در «مجمع البیان» و بسیاری از دانشمندان دیگر از سنّی و شیعه با تفاوتهائی نقل کرده اند.

مشابه این حدیث، همان حدیث منزله است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود:

اَلاٰ تَرضیٰ اَنْ تَکون مِنّی بِمنزِلَة هٰارونُ مِنْ مُوسیٰ، اِلاّٰ انّه

لَیْسَ نبیٌّ بَعْدی

آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه پیامبری بعد من نخواهد بود.

این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنّن آمده و بگفته محدث بحرانی « **طبق نقل از تفسیر، المیزان** » در کتاب **«غایة المرام»** از یك صد طریق از طرق اهل سنّت و هفتاد طریق از طرق شیعه نقل شده است، آنقدر معتبر می باشد که جای هیچگونه انکار ندارد.

عده زیادی از صحابه پیامبر در مورد حدیث منزلت، در جریان جنگ تبوك چنین نقل می کنند: که رسول اکرم به سوی تبوك حرکت کرد و علی را به جای خود قرار داد، علی علیه السّلام عرض کرد: آیا مرا در میان کودکان و زنان می گذاری؟ و اجازه نمی دهی با تو به میدان جهاد بیایم، پیامبر فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی جز اینکه پیامبری بعد از من نخواهد بود، این عبارت در معتبرترین کتب حدیث اهل تسنّن یعنی «صحیح بخاری» نیز از سعد بن ابی وقاص نقل شده است.

در **صحیح مسلم**: که آنهم از کتب درجه اول آنان محسوب می شود، همین حدیث با تعبیری کوتاه در اول حدیث از «سعد» نقل شده که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هٰارُونَ مِنْ مُوسیٰ اِلاّ اَنَّهُ لا نَبیَّ بَعْدی، تو نسبت به من به منزله هارون به موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.

در این حدیث که صحیح مسلم نقل کرده مطلب به صورت کلی اعلام شده و اشاره به جنگ تبوك دیده نمی شود، و در بعضی از تفاسیر آورده اند: که این حدیث منزله غیر از در جنگ تبوك در چندین مورد آمده که موارد آنرا هم ذکر کرده اند، و

از مجموع آن موارد استفاده می شود، که حدیث منزله موضوعی نبوده است که اختصاص به داستان تبوك داشته باشد، بلکه یك فرمان عمومی درباره علی علیه السّلام برای همیشه بوده است.

در کتاب « **وظائف الشیعه** » در رابطه با فقره مورد شرح آورده است: از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که پیغمبر فرمود: یا علی، منزلت تو نسبت به من مانند منزلت «شیث» است به آدم، و منزلت «سام» است به نوح و منزلت «اسحق» است به ابراهیم، و منزلت «هارون» است به موسی، و «شمعون» است به عیسی، مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست، یا علی توئی وصی و خلیفه من و هر که انکار کند وصایت و خلافت تو را از من نیست و من از او نیستم.

یا علی تو نسبت به همه امّت من در فضیلت برتر و در فرمانبرداری خدا و پیغمبر پیشتری و در حلم و بردباری افزونتر و در قوّت قلب دلیرتر و در بخشش سخی تری، یا علی توئی بعد از من امام و امیر، و توئی صاحب اختیار و وزیرو در میان امّت من بی نظیر، یا علی توئی قسیم جنّت و نار، به نشانه دوستی تو شناخته می شوند ابرار از فجّار، و ممتاز می شوند اشرار از اخیار و مؤمنین از کفّار.

اثبات خاتمیّت رسول اکرم!

در پایان شرح این فقره از دعا موضوع بسیار مهم دیگری بکار رفته است که توضیح آن خود مقاله جداگانه ای را دربرمی گیرد.

اگر خوب به سیاق کلام در متن دعا توجه کرده باشید و پیوستگی آنرا به حدیث منزلت مورد دقت قرار دهید،با آن وسعت گفتار که قبلاً مختصری از آن گذشت، خواهید دریافت که چگونه رسول اکرم خاتمیّت نبوّت خود را اعلام کرده و مکرّر می فرماید: لَا نَبِیَّ بَعْدی ، پیغمبری بعد از من نیست.

اکنون برای اختصار در این کلام تنها اشاره به یکی از آیات قرآنی کافیست، که می فرماید:

مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ اَبٰا اَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خٰاتَمَ النَّبِیّٖنَ.... [1]

« محمد پدر هیچیك از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و خاتم آخرین پیامبران است. »

بنابر آنچه بعضی از تفاسیر متذکر شده اند: این نکته قابل توجه است که خاتم انبیاء بودن به معنی خاتم المرسلین بودن نیز هست، چون اگر کسی خاتم انبیاء شد به طریق اولی خاتم رسولان نیز هست ، زیرا مرحله رسالت مرحله ای است فراتر از مرحله نبوت.

۱-سوره احزاب آیه ۴۰.

در هر حال آیه مورد شرح برای اثبات خاتمیّت رسول اکرم کافیست و روایات بسیاری داریم که بعضی در حدیث منزلت گذشت، بخصوص آنکه در **«صحیح مسلم»** آن روایات به عبارت مختلف و از رُوات متعدد نقل شده و حتی در یك مورد در ذیل آن حدیث این جمله آمده است: وَ أنَا خُاتَمَ النَّبیینَ «و من خاتم پیمبران هستم.»

و در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه نیز خاتمیّت پیامبر اسلام صریحاً آمده است که شرح آنها به طول می انجامد.

و در کتاب کافی هم در این مورد روایاتی نقل شده و می توان برای اطلاع بیشتر به کتاب **«معالم النبوة»** احادیثی را که در این زمینه جمع آوری شده مراجعه نمود.

آنجا که حدیث منزلت گفت چنین — بر امر رسول شد علی جای نشین
این بود همان خواهش موسای کلیم — هارون شودش وزیر و هم جایگزین

* * * * *

فرقیکه بود میانه در این و آن — آن بود خلیفه از رسولی که چنان
اندر پی او بسی رسولان بودند — لکن به مقام خاتم این نیست گمان

* * * * *

اینست اشاره بس که در شأن علی — گویند رسید ،منصب او به ولی
بسیار سروده «زار» اشعاری نغز — در وصف مقام او به سر حدّ جلی

* * * * *

وَ زَوَّجَهُ ٱبْنَتَهُ سَيِّدَةَ نَسٰاءِ ٱلعٰالَمِينَ

« و تزویج نمود با علی دختر گرامی خود را که بانوی بزرگوار همه زنان در جهان است. »

شخصیّت والای دخت گرامی رسول اکرم

امام علیه السّلام در پیرو بیاناتی که از بیان قول رسول اکرم در مقام شخصیّت علی علیه السّلام اظهار فرمود و مقام او را در حد والائی ستود و او را به جانشینی آن بزرگوار معرفی نمود، سپس در اینجا باز از نظر قرابت و نزدیکی با پیمبر و از نظر شخصیّت خانوادگی و باز از نظر شایستگی او به مقام خلافت اشاره می فرماید: که رسول اکرم این افتخار را به علی داد که او را به دامادی برگزیند و دختر گرامی خود را به او تزویج نماید.

چقدر همین یك جمله در فقره مورد شرح در مرتبه اهمیّت است: که اولا اسراری از نکات مقام ولایت در این معنا نهفته شده که آن یکی از فضائل مهمّه درموقعیّت علی علیه السّلام به شمار می رود.

و در ثانی این جمله اهمیّت شخصیت والای دخت گرامی رسول اکرم را در حد شایسته ای می رساند، بخصوص اینکه: اشاره کلامرا به کریمه: سَيِّدَةَ نِسٰاءِ ٱلعٰالَمِينَ، کرده است، که این تنها توصیفی در شأن و جلالت فاطمه زهرا سلام الله علیها اوّلین بانوی گرامی اسلام است، که نه قبل از او و نه بعد از او چنین گوهری از هیچ صدف بیرون نخواهد آمد.

و اگر شنیدید که خدایتعالی درباره حضرت مریم مادر عیسی (ع) فرمود:

وَ اَصْطَفیٰكِ عَلیٰ نِساءِ الْعٰالَمینَ [۱]

یعنی خداوند برگزید تو را بر زنان جهانیان.

البته او بر زنان معاصر خود برتری داشته و در آن زمان بزرگترین شخصیّت زن در جهان خود بوده است و این آیه منافات ندارد به آنچه درباره بانوی نمونه اسلام فاطمه سلام الله علیها رسیده و اطلاق: سَیِّدَةِ نِسٰاءِ الْعٰالَمینَ به او شده است ، زیرا در روایات متعددی این مضمون از پیغمبر خاتم آمده است، و از امام صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود: مریم بانوی زنان زمان خود بود ، امّا فاطمه بانوی همه بانوان جهان از اولین تا آخرین است.

و از آنطرف ببینید خدایتعالی خود دربارهٔ این شخصیّت بزرگ چه گفته است، آنانکه سوره مبارکه کوثر را خوانده اند اهمیّت این معنا را دریافته اند، همچنانکه خدایتعالی روی سخن به رسول اکرم می فرماید:

اِنّٰا اَعْطَیْنٰاكَ الْکَوْثَرَ، ما به تو « کوثر » خیر و برکت فراوان عطا کردیم!

مفسران در معنی « کوثر » مطالبی بسیار آورده اند، اکثر آنها به «خیر کثیر» معنا کرده اند، بعضی آنرا نهری در بهشت گفته اند، و بعضی آنرا قرآن گفته، و جمع دیگری به کثرت فرزندان و ذریّه اشاره کرده اند، و گفته اند این خیر کثیر همان ذریّه بیشماری است که همه آنها از نسل دختر گرامی رسول فاطمه زهرا سلام الله علیها بوجود می آید.

فخر رازی پانزده قول در تفسیر «کوثر» ذکر کرده است، امّا در رابطه با فقره مورد شرح که در اینجا شاهد کلام است توجه خواننده را به مطالبی از، **تفسیر نمونه** که در ذیل آیه شریفه آمده است جلب می نمائیم:

گفتیم «کوثر» یك معنی جامع و وسیع دارد و آن «خیر کثیر و فراوان» است، و مصادیق آن زیاد است ولی بسیاری از بزرگان و علمای شیعه یکی از روشنترین مصداقهای آنرا وجود مبارك **«فاطمه زهرا»** سلام الله علیها دانسته اندچرا که شأن نزول آیه می گوید: بعضی رسول اکرم را متّهم کردند که بلاعقب است، قرآن مجید ضمن نفی سخن آنها می فرماید: « **مابه تو کوثر عطا کردیم**»

از این تعبیر استنباط می شود: که این خیر کثیر همان فاطمه زهرا سلام الله علیها است، زیرا نسل و ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله همان دختر گرامی در جهان انتشار یافت، که نه تنها فرزندان جسمانی او بودند، بلکه آئین او و تمام ارزش های اسلام را حفظ کردندو به آیندگان ابلاغ نمودند نه تنها امامان معصوم اهلبیت که آنها حساب مخصوص به خود دارند بلکه هزاران هزار فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها در سراسر جهان پخش شده که در میان آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقها و محدثّان و مفسّران والامقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آئین اسلام کوشیدند.

در اینجا به بحث جالبی از « **فخر رازی**» برخورد می کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف «کوثر» می گوید: قول سوم اینستکه: این سوره به عنوان ردّ بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم خرده می گرفتند، بنابر این معنی سوره اینستکه: خداوند به او تسلی می دهدکه در طول زمان باقی می ماند، ببینید چه اندازه از اهلبیت را شهید کردند و درعین حال جهان مملو از

آنهاست، این درحالی است که از «بنی امیّه» همان دشمنان اسلام، شخص قابل ذکری در دنیا باقی نماند، سپس ببینید چقدر از علمای بزرگ اسلام در میان آنها است، همچنان مانند باقر و صادق و رضا و نفس زکیّه. [۱]

ازدواجی نیکو که خطبه آن در اعلی علیینّ خوانده شده است!

اصل موضوع در بند مورد شرح درباره ازدواج فرخنده حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها با علی علیه السّلام می باشد که آن در مرتبه ای با اهمیّت، و همچنان یك امر عادی و معمولی نبوده است، حتی با هیچ ازدواجی در جهان قابل مقایسه نیست که مثلاً گفته شود: دختر قیصر روم با شاهزاده فلان مملکت بزرگ ازدواج کرد و با تشریفات بی سابقه و باشکوهی مراسم آن انجام گرفت!!

این ازدواج فرخنده علی علیه السّلام با زهرا (س) از این حرفها و از این تشریفات معمولی و ظاهری خارج است؛ و بی پرده باید گفت که در تشریفات این جشن همسری یاران هر دو طرف و شاهد امر ازدواج آنان خدایتعالی بوده!! بلکه دستور خواستگاری و مراسم باشکوه این امر را خود از مرکز جلالت صادر فرموده است و قبل از تشریفات ظاهری آن در روی زمین خطبه آن عقد را در **اعلی علیینّ** در حضور فرشتگان مقرّب خوانده است!!

ما فقط می شنویم که علی علیه السّلام افتخار دامادی رسول اکرم را پیدا کرده است و به فکر خود خیال می کنیم که این همان معنائی است که در میان اقوام و قبائل معمول است،ولی اینطور نیست! این موضوع از این بحثها خارج است.

آنانکه خدایتعالی، دنیا و مافیها را بواسطه وجودشان خلق کرده، برای

۱- تفسیر فخر رازی جلد ۳۲ صفحه ۱۲۴.

پیوند آنان یك تشریفات عظیمی در عالم ملك و ملکوت ایجاد فرموده است.

اکنون در اینجا مجال زیادی برای گسترش این بحث نیست ولی ناچاریم در ارتباط با فقره مورد شرح توجه خواننده را به چند روایت دراین خصوص جلب نمائیم.

در «مناقب» از (انس) روایت می کند؛ که گفت: من در خدمت پیغمبر بودم که علامت وحی در آن حضرت ظاهر شد، چون از آن حالت باز آمد فرمود: که ای «انس» هیچ دانستی که جبرئیل به چه کار آمده بود از نزد صاحب عرش؟! گفتم خدا و رسول داناترند، فرمود: که حقتعالی مرا امر فرموده که تزویج کنم فاطمه را به علی- و تو برو فلان و فلان «یعنی بعضی از اصحاب» را بیاور، من رفتم و ایشانرا حاضر کردم، چون مجلس منعقد شد، آنحضرت خطبه ای خواند و بعد از آن فرمود: من شما را گواه می گیرم که تزویج کردم فاطمه را به علی بر صداق چهارصد مثقال نقره اگر علی به این راضی باشد، و امیرالمؤمنین (ع) در آن وقت حضور نداشت چون خود رسول اکرم او را برای مأموریت مهمّی به جائی فرستاده بود.

سپس آنحضرت فرمود که: طبقی از «بُسر» آوردند و در پیش ایشان نهادند و فرمود: که هر که خواهد از آن بردارد، ما اینچنین کردیم، که ناگاه امیرالمؤمنین (ع) آمد و رسول خدا به جانب او التفات کرد تبسّم فرمود؛ و گفت: یا علی حق سبحانه و تعالی مرا امر فرمود که تزویج کردم به تو فاطمه را بر چهارصد مثقال نقره [۱] آیا راضی هستی؟ علی علیه السّلام گفت: راضیم یا رسول الله، و سپس از جا برخاسته سجده شکر بجای آورد، آنگاه پیغمبر فرمود: خدایتعالی پدید گرداند از شما نسل پاکیزه و نمو، و افزونی، و برکت دهد شما را.

و در روایت دیگری بتفصیل آمده است که؛ جبرئیل با رسول اکرم گفت: یا

۱- این مقدار قیمت نقره معادل قیمت زره علی علیه السّلام بوده است.

محمد حقتعالی مرا امر فرموده که بـه تو برسانم تزویج کنی علـی را بـه فاطمه در زمیـن، **همچنانکه مـا عقد کردیـم در اعلی علیینّ و بشارت ده ایشانرا به دو گوهر پاك و طیّب و طاهر!**

بعد از آن پیغمبر فرمود: یا اباالحسن به خدا سوگند که هنوز ملکی که نزد من بود عروج نکرده بود به فلك که تو در زدی، اکنون مـن بـه تـو انفاذ می کنم امر پروردگار خـود را، یا ابا الحسن برو به سوی مسجد پیش از من و من هم بر اثر تـو می آیم تا در نزد مردم عقد نکاح تو را صورت دهم و فضل تو را ذکر نمایم که چشم تو به آن روشن شود.

امیـر المؤمنین علیه السّلام به سرعت هر چه تمامتـر از پیش رسـول بیـرون آمدو از فرح و شادی نزدیك بود عقل خود را رها سازد.

سپس بعد از آنکه مهاجرین و انصار همه در مسجد حاضر شدند، رسول اکرم به منبر بالا رفت و امر خدایتعالی را درباره ازدواج فاطمه با علی (ع) بـر همگی ابلاغ کرد ،و سپس علی را فرمود که برخیزد و خطبه ای بخواند و آن بزرگوار چنیـن کرد.

بعـد از آنکه زبـان بحمـد و ثنـا و صلوات گشود خطبـه ای خوانـد که در پیـرو آن مسلمانـان همـه گفتند:خدایتعالی این پیوند را مبارك گرداند. [1]

«در مناقب» از ابن عباس نقل می کند: کـه در شب زفـاف فاطمـه بـه علی بن ابیطالب علیهما السّلام، پیغمبر در پیش فاطمـه و جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار و هفتـاد هزار ملك از عـقب به تسبیح و تقدیس حق جلّ و عـلا

۱- این روایت بسیار مفصل است که «در کشف الغمّه» جلد اول از صفحه ۴۷۱ شروع و به صفحه ۵۰۲ پایان پذیرفته است.

اشتغال داشتند.

ام سلمه گوید: فاطمه زهرا شرف دارد بر زنان زیرا که اول کسی که برای او خطبه خواند جبرئیل بود! راوی گفته است که این حدیث است حسن، و سند آن عالی است و در آن مناقب بسیار از علی علیه السّلام است:

اول آنکه: ولی این تزویج حضرت عزّت بود که در آسمان وقوع یافت.

دوم آنکه: در این عقد و نکاح خطبه جبرئیل فرمود!

سوم آنکه:شهود، ملائکه ملاء اعلا بودند!

چهارم آنکه: درخت طوبی حلل و حلی و زیور خود را نثار نمود!

پنجم آنکه: حضرت رسالت شهادت فرمود به سیادت آنحضرت در دنیا و آخرت.

ششم آنکه: تخصیص فرمود که در آخرت از جمله صالحان است و با صالحان خواهد بود.

و در روایات دیگری هم آمده است که: جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و گفت: ای پیغمبر خداوند جلّ جلاله می فرماید: اگر علی را نیافریده بودم برای فاطمه دختر تو از آدم و بعد از او همتائی پیدا نمی شد بر روی زمین!

اینجاست که در تفسیر آیه شریفه: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ [1] در حدیثی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود: علی و فاطمه دو دریای عمیقند که از این دو دریا لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین خارج شده اند.

اکنون، آیا این توجه را حاصل کردیدکه موضوع ازدواج علی با فاطمه

۱- سوره الرّحمن آیه ۱۹ روایت از تفسیر قمی جلد ۲ صفحه ۳۴۴.

علیهما السّلام یك امر عادی و معمولی نبوده و از نسل آن بزرگواران اغلب در هر گوشه و کنار از روی زمین یادگاری بجای مانده است و از آنطرف هدف عالیتر آنکه این ازدواج خود مقدمه ای برای بوجود آمدن یکی از فرزندان آنها می باشد که در برنامه مخصوص الهی مدت زمانی غائب از چشم مردم و زمانی دررسد که قیام کرده و دین جد بزرگوارش را بر تمام ادیان غالب سازد!!

جبریل امین از آسمان کرد نزول — آورد پیامی از خدا سوی رسول
که نور دو دیده تو زهرای بتول — تزویج کنی بر آنکه حق کرد قبول

* * * * *

اینست در اسلام زاصل و بنیاد — که هر که به شأن خود گزیند داماد
در شأن رسول جز علی را کس نیست — که بود به نزد هر دو پیوندی شاد

* * * * *

زین روی مراسم از کران تا به کران — در صحن زمین و آسمان گشت عیان
شکی نبود بگفته «زار» در این — نادیده کسی چنین سُروری به جهان

* * * * *

وَ اَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مٰا حَلَّ لَهُ وَ سَدَّ اَلاَ بْوٰابَ اِلاّٰ بٰابَهُ

« و حلال کرد بر علی در مسجدش آنچه بر خود حلال بود و درهای منازل اصحاب را که به مسجدش باز بود همه را به حکم خدا بست؛ جز در خانه علی را. »

رسول اکرم (ص) علی (ع) را با خود مترادف قرار داده است!

این سلسله از بیانات که درباره مناقب و ذکر شخصیّت علی علیه السّلام آمده است هر یك به نوبه خود درباره موقعیّت و مقام ولایت آنحضرت است که در هر بیانی اشاره به یکی از خصوصیات آن بزرگوار شده است.

ضمناً نکاتی در هر یك از فقرات دعا بکار برده شده که مرتبه اعتقادات را تثبیت کرده و از جهتی آموزندگی خاص برای اهل تحقیق دارد، همچنان در این بیان که می فرماید: رسول اکرم حلال کرد و روا داشت بر علی آنچه برخود حلال بود، از مفهوم این بیان چنین برمی آید، که آن بزرگوار خود و علی را مترادف قرار داده است و یا در واقع آنجناب می خواهد چنین برساند که اصلاً حساب علی از حساب دیگران جدا می باشد.

برای روشن شدن این مسئله باید به اصل قضیه در این مورد توجه داشت تا دانسته شود موضوع از چه قرار بوده است، و بیان مورد شرح در چه موردی پیش آمده است.

در کتاب «**کشف الغمّه**» آورده است : از « **حذیقه**» مرویست که: چون اصحاب رسول الله به مدینه آمدند، ایشانرا خانه نبود، بنابر این در مسجد بیتوته کردند، آنحضرت فرمود: که در مسجد بیتوته نکنید که محتلم می شوید، و مناسب نیست در خانه خدا آلودگی حاصل شود، سپس آنها در حوالی مسجد خانه ها بنا

کردند و درهائی در مسجد گشودند.

و چون از طرف حقتعالی به رسول اکرم امر شد به «سد ابواب» پیغمبر، معاذ بن جبل را فرستاد در نزد ابوبکر و عمر و عثمان و حمزه و این حکم را به ایشان ابلاغ کرد که درهای خانه خود را که به مسجد باز کرده اند مسدود کنند و از مسجد خارج شوند، آنها همه گفتند: فرمان ازآن خداست، و امر خدا و رسول را اطاعت کردند.

امیر المؤمنین علیه السّلام در این امر متردد بود که آیا در آنجا اقامت کند یا بیرون رود، چون پیغمبر بنا فرموده بود از برای او خانه را در میان خانه های خود، پس به او امر فرمود: که تو ساکن شو به پاکی و پاکیزگی که داری.

این خبر به حمزه رسید که رسول درب خانه علی را در مسجد نبسته است، حمزه آمد گفت یا محمّد ما را بیرون می کنی و کودکان عبدالمطلب را به حال خود نگاه می داری، آنحضرت فرمود: اگر این امر بدست من می بود هیچکس را از شما بیرون نمی کردم، به خدا سوگند من این امر را بر او مقدر نداشته ام مگر حق جلّ و علا.

و چون این موضوع در میان مردم مورد گفتگو قرارگرفت که چگونه علی علیه السّلام در این امر مستثنی شده است! این خبر به رسول اکرم رسید و او برای آنها خطبه بلیغی خواند، و فرمود: بدرستی که بعضی می یابند در نفسهای خود چیزی در این باب که ساکن گردانیده ام علی را در مسجد، به خدا سوگند که من نه ایشانرا از مسجد اخراج کرده ام و نه علی را ساکن گردانیده ام، لیکن حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد به موسی و برادر او: که فراگیرید جای بازگشت برای قوم خود در شهر مصر خانه هائی که رجوع کنند به آن به جهت پرستش و خانه ها را مسجد سازید، و نمازرا بپادارید، و امر کرد موسی را که مسکن بسازد مسجد خود را و نکاح

کند در آن و داخل نشود در آن مگر هارون و ذرّیه او.

پس فرمود: علی از من به منزله هارون است از موسی و او برادر من است نزد اهل من، و حلال نیست مسجد من از برای کسیکه نکاح کند در آن زنان را مگر علی و ذرّیه او.

« قبلاً درباره حدیث منزلت مطالبی گذشت » و در ارتباط با همین معنا در « **تفسیر نمونه** » آورده است:

در آن روز که پیامبر دستور داد درهای خانه هائی که به مسجد «منظور مسجد پیامبر است» گشوده می شد بسته شود، و تنها در خانه علی را باز گذارد، جابر بن عبدالله نقل می کند؛ که به علی فرمود: آنچه از مسجد که برای من مجاز است برای تو نیز مجاز است، زیرا تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی.

بنابر این از مفهوم این واقعه چنین نتیجه گرفته می شود که برای علی علیه السّلام مناقب و امتیازات بسیاری است که برای دیگران نبوده، همچنانکه خدایتعالی در این قضیه فرق نهاد میان او و غیر او در آنچه حلال است او را و بر غیر او حرام، و هرگاه که حلال او حرام غیر باشد واجب است امتیاز او از غیر، لذا شایستگی او در مقام خلافت و ولایت امری مسلم است.

هم مسجد و هم منزل و هم خانه دل — بود است چنین به نزد نیکان مقبل
که خانه و مسجد از رسول است ولی — هر دو بُوَد از علی که گیرد منزل

* * * * *

در مسجد و خانه گفت بر خاص و عام — که کس نکند به جز علی دار مقام
تنها به علی بُوَد چنین امر مباح — بر هر که به غیر اوست گردید حرام

* * * * *

پس شأن علی از اینجهت شد معلوم — تا کس نکند سرّ حقایق مکتوم
که اوست پس از رسول والی بر خلق — در گفته «زار» روشن است این مفهوم

* * * * *

ثُمَّ اَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وحِكْمَتَهُ فَقَالَ اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ اَرَادَ الْمَدِينَةَ وَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا

«آنگاه رسول اکرم، اسرار دانش و حکمت خود را نزد علی (ع) بودیعت نهاد، پس فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آن است، هر کس که اراده ورود به شهر علم و حکمت داشته باشد، پس باید از درگاهش وارد شود.»

اسرار علوم از طرف رسول اکرم به علی علیه السّلام سپرده شد!

قبلاً در شرح فقره: وَ اَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ.... درباره علوم رسول اکرم و اوصیاء گرامی او در ذیل آیات مربوطه مطالبی گذشت، و اکنون در اینجا اشاره می شود: همان علوم گذشته و آینده را که خدایتعالی به پیغمبر خاتم سپرد، آن بزرگوار هم به اضافه اسرار حکمت به داماد و وصی خود امیر المؤمنین علیه السّلام سپرد.

و اینکه فرمود: **(منم شهر علم و علی باب آن شهراست)** از آنجهت می باشد: که علی علیه السّلام گذشته از اینکه پیوسته ملازم خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و از کلام و فرمایشات آنحضرت استفاده می نمود، و از مشکوة نبوّت آن بزرگوار اقتباس می کرد، به مرتبه اهمیّت دیگری دست یافت، همچنانکه در هنگام رحلت از دنیا، رسول اکرم، هزار باب علم تعلیم علی نمود که از هر بابی هزارباب دیگر مفتوح می شد، چنانکه در اخبار معتبره و متواتره سنّی و شیعه روایت کرده اند: که پیغمبر در حق آنجناب فرمود: اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا.... ودر بعضی از اخبار هم این معنا بر این وجه آمده: اَنَا مَدِينَةُ

الْحِکمـهَ.... و بعـضی دیگر هم چنین ذکـر کـرده اند: اَنَا دٰارُ الْحِکْمَةَ وَ عَلِیٌّ بٰابُهٰا، من خانه حکمت هستم و علی در و درگاه آن خانه است.

و از همین جهت است که در بند مورد شرح هم اشاره به باب علم و هم به باب حکمت شده، و گذشته از این اگر روایاتی هم در این مورد نداشته باشیم همین بیان امام علیه السّلام در این بند از دعا برای ما کافی است که اهمیّت این معنا را درك نمائیم، و این موضوع قابل توجه است که اهمیّت این روایات بیشتر در مورد شأن و مقام علی علیه السّلام است چون با آن ایماء و اشاره ای که بکار رفته اگر شهر یا خانه ای در و دروازه نداشته باشد، از کجا می توان به داخل آن راه یافت، اینستکه جز بوسیله آن بزرگوار کسی دسترس به مخزن علم و معدن حکمت پیدا نمی کند، و از آنطرف چون منبع و مخزن تمام علوم و دانشها رسول اکرم بوده است، پس باید بوسیله قائم مقام و جانشین آن بزرگوار بر آن علوم دست یافت، یا به عبارت عامیانه گفته شود: **اگر سیم هادی اتصال برق به نیروگاه اصلی متصل نشودکجا می توان دلهای تاریك را از ظلمات جهل به نور علم روشن نمود.**

و مسئله دیگر اینکه علی علیه السّلام گذشته از اینکه علوم را از رسول اکرم تعلیم گرفته و اصلاًخود وارث علم آن بزرگوار است، ولی جالبتر آنکه او خود از نظر مقام ولایت واقف به اسرار و دانستنیهای بما کان و یکون است و طبق روایات وارده که شرح آنها قبلاً گذشت آنچه از دانستنیهای لازمه مقام ولایت که آن بزرگوار می خواست بداند به مجرد آنکه اراده می کرد بر آن آگاهی حاصل می نمود.

اسرار حکمت هم از طرف رسول اکرم به علی (ع) سپرده شده است.

همانطور که در بند مورد شرح امام علیه‌السّلام اشاره فرمود: ثُمَّ اَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَ حِكْمَتَهُ... که رسول اکرم اسرار علوم و رموز حکمتش را به علی سپرد، درباره علوم آن بُزرگواران مطالبی گذشت.

امّا موضوع حکمت که در این عبارت با دانش رسول اکرم دوبار مترادف آمده است، بسیار در مقام اهمیّت می باشد و اصلاً باید دانسته شود حکمت چیست که رموزآن به علی علیه السّلام سپرده شده است!!

در اول باید دانست: که حکمت عبارت است از: علم به حقایق اشیاء و کلام موافق حق و محکم کاری، و همچنین علم الهی و فلسفه و علوم ریاضی و طبیعی و علوم معادن و نباتات و حیوانات و طب و نجوم و امثال آنها، و نیز تدبیر امور و معرفت و شناخت خدا و جهان هستی، و علم و دانش و منطق و استدلال، همچنین آگاهی از حقایق قرآن و رسیدن بحق از نظر گفتار و عمل و فهم وسیع و درك و عقل و علم شریعت و معالم دین و خلاصه تمام معارف علوم که در حد بالای انتفاع باشد.

راغب گوید: حکمت رسیدن بحق بواسطه علم و عقل است.

در مجمع البیان، آورده: حکمت آنستکه کسی را بر امر حق که باطلی در آن نیست واقف کند:

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه: « اُدْعُ اِلیٰ سَبیلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ... » آورده است:که حکمت به معنی علم و در اصل به معنی منع آمده و ازآنجا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده است.

بعضی دیگر هم گفته اند: حکمت عبارت است از علوم لَدُنّی در لسان احادیث و اخبار، و همچنین به معنی علوم قرآن و فقه و موعظه هم آمده است، بلکه «قرآن خود حکمت بالغه» است، که اگر بخواهیم این مطالب را از نظر قرآن گسترش دهیم بسیار بطول می انجامد.

حاصل آنکه تمام این معانی، بلکه در مقام وسیعتری «حکمت» در علی علیه السّلام جمع است، و اگر زیارت جامعه کبیره خوانده باشید می بینید اصلاً در شأن ائمه هُدی آمده است «وَ مَعادِنِ حِکْمَةِ اللّهِ» همگی معدن حکمت الهی هستند.[۱]

امّا شاهد کلام در بند مورد شرح در ارتباط به این آیه شریفه است که می فرماید:

وَ اِنَّهُ فی اُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکیمٌ[۲]

همانا که این قرآن قبلاً در امّ الکتاب «در لوح محفوظ» نزد ما بود که مقامی بلند و فرزانه دارد و بلند مرتبه و سرشار از حکمت است.

در ارتباط این معنا با فقره مورد شرح خوب توجه داشته باشید، که صاحبان تفاسیر، سوره فاتحه الکتاب را « **اُمُّ‌الکتاب**» می گویند و در تفسیر آیه شریفه: اِهدِنا الصِّراطَ الْمُستَقیمَ راه مستقیم را به راه پیامبر و ائمه هدی علیهم السّلام تفسیر کرده اند.

همچنانکه در «**تفسیر برهان**» از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده

۱- نگارنده در شرح این موضوع در کتاب «مقام ولایت» شرح زیارت جامعه کبیره مطالب گسترده ای آورده است.

۲- سوره زخرف آیه ۴.

که درباره صراط مستقیم فرمود :امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه و معرفت او است و این موضوع را به آیه شریفه استدلال کرده که می فرماید: وَ انَّهُ فی اُمِّ الْکِتٰابِ لَدَیْنٰا لَعَلِیٌّ حَکیمٌ.

و نیز در **«مجمع البیان»** و بعضی از تفاسیر دیگر از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده است، شخصی درباره این آیه از آن بزرگوار پرسید، فرمود: منظور ازآن امیرالمؤمنین علیه السّلام است.

بعضی هم چنین گفته اند: که این آیه تنها آیه ای است که اشاره به نام مبارك علی علیه السّلام شده است.

امّا اصل موضوع در اینستکه طبق این روایت خدایتعالی در این آیه حکمت علی علیه السّلام را تأیید فرموده و اشاره می فرماید: لَعَلِیٌّ حَکیمٌ.

و این مسئله را فراموش نکنید که، بنابر شرح این دو جمله از زیارت جامعه کبیره «و خُزّانَ الْعِلْمِ» و همچنین «وَ مَعادِنِ حِکْمَةِ اللهِ» که در شأن ائمه هُدی علیهم السّلام آمده است، آن بزرگواران همه وارث علوم و حکمت انبیاء بوده که هر یك این مقام را به دیگری سپرده اند و اکنون وجود مقدّس ولیّ عصر امام زمان عجّل الله تعالی فرجه در مقام والای این معنا داخل است.

دارید اگر به هر بلد قصد ورود	گر نیك بُوَد مکان مقامیست خلود
خاص آنکه شوید عازم شهر علم	در مدخل شهر، بر شما باد درود

* * * * *

دربـان در خانـه علـم است حکیم — آنکس کـه شد او بر همه اسرار علیم
هـم خانـه از آن اوست هم شهر علم — هـم جای دهـد کسی که باشد تسلیم

* * * * *

خواهیـد اگـر وارد آن شهـر شوید — یکسر بـه سراغ حکمت از درب روید
آن در کـه بـوَد کلید آن نزد علی — تـا باز کند شوید چون «زار» سعید

* * * * *

ثُمَّ قالَ اَنتَ اَخی وَ وَصیّی وَ وارِثی.

(پس رسول اکرم به علی فرمود): تو برادر و وصی و وارث من هستی.

سه اصل مهم در یك جمله كوتاه!!

در این جمله سه موضوع مهم در سه كلام از طرف رسول اكرم به علی علیه السّلام ابلاغ شده است، یكی در مسئله اخوّت است و دیگری درباره وصایت و سوم در مورد وراثت می باشد كه در اینجا به شرح مختصری از این بیان می پردازیم.

با توجه به شرح فقرات قبل دیدید، كه چقدر پیامبر گرامی خود را با علی علیه السّلام نزدیك دانسته و در این جمله هم در اول اطلاق برادری به آن بزرگوار كرده و می گوید: **ای علی تو برادر من هستی.**

اگر معنای اخوّت و برادری را در اسلام مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید كه این مسئله چقدر مورد اهمیّت است، همچنانكه خدایتعالی می فرماید: اِنَّما المؤمنُونَ اِخوَة...[1] مؤمنان برادر یكدیگرند، و این از خصوصیّات اسلام است.

چه تعبیر جالب و گیرائی دارد؛ كه همه مؤمنان برادر یكدیگرند، و این معنا در چه مرتبه ای می باشد كه سطح پیوند و علاقه اهل ایمان را تا این حد بالابرده است، كه به صورت نزدیكترین پیوند دو انسان با یكدیگر آنهم پیوندی بر اساس برابری كه نزدیك به علاقه و محبت دو برادر نسبت به یكدیگر است.

پس در فقره مورد شرح این اطلاق اخوّت از طرف رسول اكرم به علی

۱- سوره حجرات آیه ۱۰.

علیه السّلام از نظر پیوستگی و نزدیکی در اهمیّت همین معنا نمودار است.

در تفسیر برهان، آورده است: که چون آیه شریفه: اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ، نازل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برادری قرار داد بین مسلمانان، پس اخوّت قرار داد بین ابابکر و عمر، و بین عثمان و عبدالرحمن، و بین فلان و فلان، و میان مسلمین بقدر منزلتشان اخوّت قرار داد، پس فرمود به علی علیه السّلام تو برادر من و من برادر تو می باشم.

در این عقد اخوتیکه رسول اکرم با علی بست اخبار و روایات بسیاری از طرق عامّه و خاصّه رسیده که حتی در کتب اخبار بابی برای آن وضع نموده اند، و در بعضی از روایات هم آمده است که رسول اکرم بعد از عقد اخوّت با علی این آیه را تلاوت فرمود: اِخْوَاناً عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ[1] «برادران بهشتی بر تختها در مقابل یکدیگر باشند.» (که از مزایای این برادری در دنیا در دار آخرت هم بهره گیری می شود)

با آنکه قبلاً درباره حدیث منزله مطالبی گذشت ولی در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح گفته می شود:

در تفسیر نمونه، در ذیل عنوان «یَوْمَ الْمُؤاخاة» آورده است: در نخستین مرتبه که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه میان یارانش پیمان برادری بست علی علیه السّلام را برای این پیمان برای خودش انتخاب نمود و فرمود: اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسیٰ اِلاّ اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی و تا این حد مقام برادری خود را با علی علیه السّلام پیش برد، همچنان برادری حقیقی موسی و هارون .....

۱- سوره حجر آیه ۴۷.

وصّی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

امّا درباره کلمه دوم در جمله مورد شرح که رسول اکرم علی علیه السّلام را وصّی خود قرار داده، در اوّل باید در این معنا دقت کرد: که وصی به معنی کسی است که وصیّت کننده او را برای اجراء وصّیت تعیین کند، یا کسیکه به او توصیه شده باشد، همچنانکه: خدایتعالی بر تمام انبیاء خود توصیه و سفارش فرمود و برای برقراری دین دستورهای لازمه را به آنها داد.

و این معنا معلوم می دارد: همانطور که خدایتعالی به انبیاء عظام برای بپاداری و حفظ دین توصیه فرموده؛ ایشان هم بر اوصیاء خود این توصیه را به اذن او سبحانه و تعالی معمول داشته اند؛ همچنان قبلاً در این معنا درباره حضرت ابراهیم علیه السّلام در ذیل آیه شریفه: وَ وَصّیٰ بِهٰا اِبْرٰاهٖیمُ بَنٖیهِ وَ یَعْقُوبُ....[۱] مطالبی گذشت.

و همچنین، پیغمبر خاتم هم بنا به توصیه حقتعالی در آیه شریفه: یٰا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...[۲] به این توصیه و سفارش عمل نمود و علی علیه السّلام را در روز غدیر خم بر سر دست بلند کرد و با صدائی رسا اشاره فرمود: که ای مردم بدانید: **علی وصی‌و جانشین من‌است.**

این نکته را هم باید توجه داشت که امر خلافت و وصایت پیمبران در اختیار هیچ امّت و مکتبی نیست، و تنها از طرف خدایتعالی تعیین پذیر است، لذا بعد از آنکه علی علیه السّلام به مقام خلافت و وصایت منصوب گردید، او هم به امر

۱- سوره بقره آیه ۱۳۲.

۲- سوره مائده آیه ۶۷.

حقتعالی به فرزندان خود در این امر وصیّت فرمود: که به حفظ و تبلیغ دین و شریعت مأمور باشند و از این جهت آن بزرگوار را «سیّد الوصیّین» نامیده اند.

و در این مورد اخبار متواتره رسیده است، همچنان: در خبر است از سلمان که خدمت پیغمبر عرض کرد: یا رسول الله بعد از تو احکام را از که اخذ کنیم که اعتماد نمائیم، پیغمبر فرمود: بدرستیکه وصّی و خلیفه و برادر و وزیر من و بهتر کسیکه او را برای خلافت بعد از خود بر شما می گمارم علی بن ابیطالب است.

در وصایای رسول اکرم مطالب زیاد است که شرح آنها بطول می انجامد، همینقدر متذکّر می شویم که: علی علیه السّلام وصی پیغمبر خاتم بوده و تمام اسرار و رموزی که شایسته سفارش بوده است به آن جناب گفته شده **چون لازمه مقام ولایت برگزاری کامل امور وصایت است.**

و همچنین آن بزرگوار هم فرزندان خود را بعد از خود وصی قرار داد و همانطور که قبلاً اشاره شد؛ سفارش و توصیه خدایتعالی به انبیاء عظام بر وجهی بوده است که به سلسله مراتب به اوصیاء گرامی پیغمبر خاتم رسیده است، و هم اکنون حضرت ولّی عصر امام زمان علیه السّلام خاتم الاوصیاء عهده دار این وصایا می باشد!!

بنابر این روایتی که در «**اصول کافی**» آمده است؛ امام صادق علیه السّلام فرمود: امامی نمیرد تا امام بعد از خود را بشناسد و به او وصیّت کند، لذا آخرین امام و آخرین وصی که برای ظاهر ساختن دین خدا برنامه کلّی جهانی را در دست دارد باید به اذن خدایتعالی به موقع خود برآن وصیّت عمل نماید.

وارث رسول اکرم چه چیز از او به ارث برده است؟!

با آنکه در روایاتی آمده است که اوصیاء هر پیمبری وارث متاع و اموالی بوده که از آن پیمبر به ارث برده است که اغلب از اوصیاء هر پیمبر به پیمبر دیگر منتقل می شده است، از جمله تابوت و الواح و عصای موسی علیه السّلام و انگشتر سلیمان و عمامه هارون و پیراهن یوسف و سلاح رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و غیر اینها.

ولی اصل موضوع وراثت در بند مورد شرح در مسئله به ارث رسیدن اوصیاء از انبیاء عظام، همان مقامات معنوی علوم و حِکَم و کمالات و دانش بر تمام کتب آسمانی است که به هر پیغمبری داده شده و خدایتعالی تمام آنرا برای خاتم پیغمبران جمع فرموده و به امر پروردگار آنحضرت به وصّی گرامی خود امیرالمؤمنین علیه السّلام واگذار فرموده؛ و او هم فرزندان خود را یکی پس از دیگری وارث این مقامات قرار داده است.

و گذشته از این طبق اصل قانون وراثت باید هم اینطور باشد که آن بزرگواران که ازذریّه و نسل انبیاء علیهم السّلام بودند خصوصیّاتی که در آنان بوده باید ایشان هم به ارث برده باشند.

و این توجه را باید حاصل کرد که تمام علوم کتابهای آسمانی به اضافه علوم قرآنی که آخرین کتاب است همه به پیامبر خاتم افاضه شده و خدایتعالی آنها را به برگزیدگان خود اوصیاء گرامی آن رسول به ارث داده است! چنانکه می فرماید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...[1]

۱- سوره فاطر آیه ۳۵.

اشاره بر اینکه: ای پیغمبر آنچه از این قرآن به تو وحی کردیم حق است، و مصدق کتابهای پیش است و آنرا همانند «کتب قبل» به بندگان برگزیده خود میراث دادیم.

طبق روایات بسیاری که از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام رسیده، مراد از بندگان برگزیده ذریّه رسول اکرم از اولاد فاطمه سلام الله علیها می باشند.

از عبدالله اوفی، روایت شده: که پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای منبر فضائل علی را بیان می فرمود؛ از آنجمله خطاب به علی کرد و فرمود: من فرستاده خدا هستم و تو برادر و وارث من هستی، علی عرض کرد: من چه ارثی از شما می برم، فرمود: هر چه از پیمبران سلف ارث برده ام: عرض کرد: چه ارثی برای شما گذاشته اند، فرمود: کتاب خدا و سنت دین خودشانرا، بنابر این علی علیه السّلام وارث علم و کتاب و دین و شریعت پیمبران است.

و از اینجهت است که در زیارت آنحضرت می خوانید: اَلسَّلامُ عَلیٰ وارِثِ عِلمِ النَّبیّینَ، اَشْهَدُاَنَّکَ اَخُو رَسُولِ اللهِ وَ وَصِیَّهُ وَ وٰارِثُ عِلْمِهِ، «سلام بر وارث علم پیغمبران، گواهی می دهم که تو برادر رسول خدا و وصّی و وارث علم او هستی.»

امّا شاهد کلام در این بند مورد شرح با این همه طول و تفصیل بر اینستکه گفته شود: امام زمان علیه السّلام آخرین وصی و آخرین وارث تمام انبیاء و اوصیاء است، همچنانکه اگر بخواهید در رابطه با این امر از بیان قول حقتعالی آگاهی حاصل نمائید، تنها به یك آیه از آیاتی که در شأن آن بزرگوار آمده اشاره می شود که فرمود:

وَ نُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ

اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ.[۱]

«خدایتعالی منّت نهد برآنانکه ضعیف شمرده شده اند وآنانرا امام و پیشوا قرار داده و وارث دیگران در روی زمین قرارشان می دهد»

در بیشتر از تفاسیر آمده است: که این آیه شریفه درباره ائمه اهلبیت علیهم السّلام است.

در معانی الاخبار، روایتی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده ، که رسول اکرم فرمود: این پیشوائی تا روز قیامت در ما جریان دارد.

لذا در زیارت آقا امام زمان می خوانید: اَلسَّلامُ عَلیٰ وارِثِ الْاَنْبیاءِ وَ خاتِمِ الْاَوْصیاءِ

در عقد اخوّت است بسیار عجیب — پیوند دو سَروَری که یارند و حبیب
یك روح و دو قالبی که اندر یك جان — نزدیك بهم چنان رگ و پوست قریب

* * * * *

آنرا که وصی شود برادر غم نیست — گر ارث بَرَد حکمت و علمش کم نیست
هم وارث و هم وصّی و هم جای نشین — بهتر ز چنین وصی در این عالم نیست

* * * * *

۱- سوره قصص آیه ۳.

آن خاتـم اوصیـا کـه بـاشد پنهان هـم‌وارث انبیـاست هـر دور و زمـان
ایـن مسئله را فقط نمی گوید«زار» قولیست که گفتگوست در کون و مکان

* * * * *

لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي وَدَمُكَ مِنْ دَمِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي وَ حَرْبُكَ حَرْبِي وَالْاِيمَانُ مُخَالِطٌ لَحْمَكَ وَدَمَكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَدَمِي

(رسـول اکـرم بیـان خـود را درباره علی چنین ادامـه می دهد): گـوشت تو از گـوشت من و خـون تو از خـون من است، و صلح و آشـتی با تو صلح و سـازش با من است، و جنگ و سـتیـز با تو جنگ و خـصـومـت با من است، و ایمـان به خـدا آنچنان با گـوشت و خـون تو آمـیـخـتـه شـده که با گوشت و خون من سرشته و آمیخته اند!!

پیوستگی جسم و جان رسول با علی تا چه حَد است؟!

بعد از آنکه رسول اکرم علی علیه السّلام را در مرتبه اخوّت به برادری خود پذیرفت و او را وصّی و وارث خود معرفی کرد، سپس مقام نزدیکی خود را به او در حدی می رساند که گویا هر دو یك روح و حتی در یك کالبد می باشند، یعنی وقتی که به علی می فرماید: گوشت و خون تو، گوشت و خون من است، یعنی چه؟! یعنی اگر کسی خون تو را بریزد گویا خون مرا ریخته است، یا اگر کسی پاره ای از گوشت بدن تو جدا کند همچنان است که پاره ای از گوشت بدن من جدا کرده است!

قبلاً اشاره شد: که روح آن بزرگواران از یك نور واحد خلق شده است ولی در اینجا مسئله جسم و جسد در میان است، و این معنا می رساند که اگـر کسی بـا

علی جنگ کند و بر جسم و جان او صدمه ای وارد آورد، گویا بر تن و کالبد و جان رسول صدمه زده است.

و یا به اعتبار دیگر: اگر کسی بر دست علی بوسه زند، گویا دست رسول اکرم را بوسیده است، و همانطور که در متن دعا آمده صلح و سازش با علی صلح و سازش با رسول است و جنگ و ستیز با او جنگ و خصومت با پیمبر است!

امّا مسئله مهمتر اینکه در پیرو این معنا رسول اکرم مرتبه ایمان خود را با علی در یك سطح مترادف قرار داده و اشاره می فرماید: یا علی، ایمان تو با خدا آنچنان با گوشت و خون تو آمیخته شده که با گوشت و خون من سرشته اند.

این موضوع تفسیر ده ها آیات قرآنی را درباره مقام و مرتبه ایمان در بر می گیرد، که در اینجا اشاره به یکی از آن آیات می شود که مسئله آمیختگی ایمان را با گوشت و خون باز از زبان رسول اکرم می شنویم، آنجا که خدایتعالی می فرماید:

مَنْ كَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ ايمانِهِ اِلاّ مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْايمانِ...[1]

«کسانیکه بعد از ایمان کافر شوند به جز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالیکه قلبشان آرام و با ایمان است.....»

اگر در شأن نزول این آیه توجهی حاصل شود موضوع روشن می گردد.

در **تفسیر نمونه**، آورده است: بعضی از مفسّران در شأن نُزول آیه نخست چنین نقل کرده اند: این آیه در مورد گروهی از مسلمانان نازل گردیده که در چنگال

۱- سوره نحل آیه ۱۰۶.

مشرکان گرفتار شدند و آنها را مجبور به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات شرك و کفر کردند.

اسامی ایـن گروه را در آن تفسیر ذکر کرده ، کـه از جمله آنهـا یکی « **عمّار یاسر** » بوده است، چون عمار در اثر آزار و شکنجه کفار آنچـه کـه آنهـا می خواستند بر زبان جاری کرد، ایـن خبر در میـان مسلمانان پیچیـدو **بعضی غائبانـه عماررامحکوم کردند** و گفتند او از اسلام بیرون رفته، چون این خبر به پیامبر رسید، آنحضرت فرمود: چنین نیست، من عمار را خوب می شناسم، « **عمار از فرق تا قدم مملو از ایمان‌است‌و ایمان‌با گوشت‌و خون‌او آمیخته‌است**».

او هرگز دست از ایمـان بر نخواهد داشت و به مشرکـان نخواهد پیوست، چیزی نگذشت که عمار گریه کنان به خدمت رسولخدا آمد و عرض کرد: ای پیامبر بسیار بد شد و دست از سرم برنداشتند تا نسبت به شما جسارت کردم و بت های آنها را به نیکی یاد نمودم.

پیامبر با دست مبارکش اشك از چشمان عمار پاك کرد و فرمود: اگر تو را باز تحت فشار قرار دادند آنچه می خواهند بگو «و جان خود را رهائی بخش» در این هنگام آیه بالا نازل شد.

و همچنین در ارتباط با فقره مورد شرح باز در تفسیر نمونه درباره نزدیکی جسم و جان رسول اکرم با علی در ذیل عنوان «حدیث منزله در هفت مورد » مطالبی آورده است که در یك مورد آن می گوید:

امّ سلیم، که از زنان با شخصیّت و از دعوت کنندگان به سوی اسلام بود ، و پدر و برادرش در میدان جهاد در خدمت پیغمبر شربت شهادت نوشیدند، گهگاه پیامبر برای تسلّی خاطر او به خانه اش می رفت، روزی بـه او فـرمـود: ای ام سلیم،

علی گوشتش از گوشت من و خونش از خون من و او نسبت به من همانند هارون است نسبت به موسی.

ایمان به خدا باید با تمام وجود باشد!

اینکه در بند مورد شرح از دعا اشاره شده است که ایمان رسول اکرم و ایمان علی علیه السّلام آمیخته با گوشت و خون آنها بوده، این خود تعلیمات عالیه ای برای هر فرد صاحب ایمان است که دانسته شود ایمان حقیقی چیست؟

در اصول کافی، تحت عنوان: **«ایمان به همه اعضاء تن پخش است»** بابی گشاده شده، و اشاره می کند: که خدایتعالی ایمان را بر همه اعضاء تن فرض کرده است، و بر هر عضو ایمان خاصی گماشته است.

آن ایمانی که بر دل فرض شده غیر از آن ایمانی است که بر گوش و چشم فرض است و در صدر تمام اعضاء که محل استقرار ایمان است قلب قرار دارد، **«که ایمان قلبی معرفت درونی و عهده دار بودن رضا و تسلیم است»**.

آنچه خدایتعالی بر دل فرض کرده اقرار به وحدانیت او سبحانه و تعالی از روی معرفت و نهاد است؛ و الاّ چه بسا کسانی ایمان به زبان داشته باشند ولی دل و اندرون آنها فاقد ایمان باشد، همچنانکه خدایتعالی فرماید:

«.... مِنَ الذَّینَ قالُوا اٰمَنّا بِاَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ.....[1]»

ازآنانکه با زبان می گویند ایمان آوردیم و قلب آنها ایمان نمی آورد.

۱- سوره مائده آیه ۴۱.

چه بسا اقرار به ایمان لفظی برای مقاصدی از امور مالی و دنیوی باشد یا بـرای حفظ جان و نگهداری خود، یا اظهار توبه ظاهری باشد، که از هر جهت خود را مصون دارند! ولی آنها حقیقتاً در قلب خود ایمان نیاورده اند، و خدایتعالی باز از بیـان قول گروه دیگری می فرماید:

....يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ....[1]

«آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل باور ندارند»

امّا نکتـه مـهمی کـه در شـرح این جـمله از دعـا به چشم می خـورد، در این معنا می باشد که می فرماید: وَ الْأَيْمَانُ مُخَالِطٌ لَحْمَكَ وَدَمَكَ، اشاره بر ایمانی که سرشتـه با گوشت و خون اهل ایمان باشد، ایمـانی که در تمام اعضاء و جـوارح جریان داشته باشد.

همـانطور که می دانیـد از نظر ظاهر مرکز پخش خون در قلب است، یعنی در واقع قلب است که ایمان را پخش بتمام اعضاء و جوارح می نماید، گذشتـه از اینکه قلب یك عـوالم معنویتی دارد که کانون عـشق و محبت و عـوالم دیگر است، می توان گفت: که هم کانون اعتقاد و ایمان است، و از همیـن جهت است که در آیات مربوطه اشاره به ایمان قلبی شده است.

و باز گفتـه می شود: که چون قلب مرکز پخش خون است و هر عضوی از اعضاء پیوستگی بـا جریان خـــون دارد، **لذا باید در مقام ایمان اقرارو اعتقاد به**

۱- سوره فتح آیه ۱۱.

تمام وجود باشد، یعنی ایمان باید در اعماق تن و جان نفوذ کند، ایمانیکه گوشت و پوست و تمام اعضاء بر آن گواهی دهند، اینکه خدایتعالی می فرماید:

اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ اُولٰئِكَ كانَ عَنْهُ مَسئُولاً [۱]

همانا که گوش و چشم و دلها همه مسئولند!! این همان مسئولیّت ایمانی دارند در برابر کارهائی که انجام داده اند،

چون وظیفه ایمانی چشم آنستکه از آنچه خدایتعالی نهی کرده فرو بسته شود، و گوش از آنچه شنیدن آن حرام است باز داشته شود و دست به سوی آنچه نباید دراز کند دراز نشود.

همانطور که در روز رستاخیز هم این اعضاء وظیفه دارند که شهادت دهند آنچه را در دنیا بجای آوردند و اقرار کنند، چون لازمه چنین امر آنستکه در حیات دنیائی خود ایمانی داشته باشند!.

و این موضوع بسیار گسترده است که با مجال کم نمی توان بر آن ادامه داد، همینقدر که توجه پیدا کردید؛ اهل ایمان باید همچنان مانند پیشوایان خود گوشت و پوست و خون و تمام اعضاء و جوارح آنها آمیخته و سرشته با ایمان به خدای یکتا باشد.

ایمان که حقیقتیست اندر دل و جان — بیرون نرود چنین به سهل و آسان
چونست سرشته با رگ و خون و پوست — گر بُود چنین بُوَد حقیقت ایمان

۱- سوره اسراء، آیه ۳۶.

* * * * *

از گوشت وخـون آن پیمبر همچون ایمان علی چـو شد سرشتـه با خون
یعنی همه اعضاء دو تـن دریك تن آمیخته گشت همچنان چـون معجون

* * * * *

سرّیکـه بـُوَد بـه رمز ایمان درکار در قلـب بـُوَد نهـان تمـام اسـرار
اینست کـه دارد این توجه را «زار» بـا قلـب و زبـان کند به ایمان اقرار

* * * * *

وَ اَنْتَ غَداً عَلَی الْحَوْضِ خَلیفَتی وَ اَنْتَ تَقْضی دَیْنی وَ تُنْجِزُ عِداتی وَ شیعَتُكَ عَلیٰ مَنابِرَ مِنْ نُورٍ مُبْیَضَّةً وُجُوهُهُم حَوْلی فِی الْجَنَّتِهِ وَ هُمْ جیرانی.

«و تو فـردای قـیـامت بر سـر حـوض کـوثر جـانشـین و خلیـفـه من هسـتی، و تو ادا می کنی قـرض مـرا و به وعـده هایم وفـا می کنی، «و فـردای قـیـامت» شـیـعـیـان تو در مـقـامی بالا و نورانی با چهـره های سـفـیـد و درخـشـان در بهشت گرداگرد من قـرار گـرفـتـه و در همـسـایگی من هستند!»

پاسداری حوض کوثر در دست کیست؟!

بعد از آنکه رسول اکرم اشاره فرمود با علی که ایمان تو با گوشت و خون من سرشته شده، سپس در اینجا در بیان خود گریز زده و به افتخارات دیگری از او می پردازد و مقام خلافت اللهی او را هم در دنیا و هم در آخرت تثبیت می نماید.

همانطور که می دانید در شأن ائمه هدی علیهم السّلام همگی آمده است که آن بزرگواران خلفاء خدا در روی زمین هستند ولی در این بیان این خلافت را رسول اکرم درباره علی علیه السّلام به دار آخرت کشانیده است، و چنین اشاره می فرماید: وَ اَنْتَ غَداً عَلَی الْحَوْضِ خَلیفَتی.....

اگر خوب توجه داشته باشید قبلاً در «حدیث ثقلین» به این موضوع اشاره شد: که رسول اکرم به دو موضوع بسیار اهمیّت می داد، و سعادت امّت خود را در تمسّک به دو چیز گرانبها و ارزنده می دانست، و بسیار این مطلب را با اهل ایمان گوشزد می فرمود: اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثقلَیْنِ کِتابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتی اَهْلِ بَیْتی لَنْ یَفْتَرِقا حَتّیٰ یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضِ.

اشاره بـــر اینکه: مـــن دو چیز گرانبها و ارزشمند بین شما می گذارم و می روم، یکی کتاب خدا و یکی هم عترت و اهل بیتم، که نشانی عترتم آنستکه، حتی چشم بر هم زدنی از قرآن جدا نمی شوند و این دو همیشه ملازم همند تا با هم بر کنار حوض کوثر مرا دیدار کنند.

قسمت آخر این حدیث ارتباط مستقیم به بند مورد شرح دارد که رسول اکرم می فرماید: ای علی تو فردای قیامت بر سر حوض کوثر جانشین و خلیفه من هستی.

چقدر این معنا گسترده است کـه از تفسیر مختصر آن نمی توان صرفنظر

کرد، آیا نباید دانست که حوض کوثر چیست؟ و در کجاست که علی علیه السّلام ساقی و پاسدار و محافظ آن است،

شاید توجه به این آیه شریفه که در سوره کوثر آمده است این معنا را روشن نماید، که خدایتعالی خطاب به رسول اکرم می فرماید: اِنّٰا اَعْطَیْنٰاکَ الْکَوْثَرَ. «ما به تو کوثر عطا کردیم.»

قبلاً درباره این آیه شریفه در شأن فاطمه زهرا سلام الله علیها مطالبی گذشت، و گفته شد: که کوثر معانی بسیاری دارد، و در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح گفته می شود: که در تفاسیر روایاتی آمده است حاکی از اینکه در آن زمان که این سوره نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و این سوره را تلاوت فرمود، اصحاب عرض کردند این چیست که خداوند به تو عطا فرموده، گفت: نهری در بهشت است که سفیدتر از شیر و صاف تر از قدح بلور و در اطراف آن قبه هائی از دُر و یاقوت است.[1]

بعضی از مفسّران گفته اند: که منظور همان **«حوض کوثر»** است که تعلق به پیامبر دارد و مؤمنان به هنگام ورود در بهشت از آن سیراب می شوند.

اکنون باید این نکته را توجه داشت که مسائلی که در مورد جهان آخرت است، چون از درك فعلی ما خارج است نمی توان به کنه آن وارد شد، یعنی اینکه می فرماید: نهری در بهشت سفیدتر از شیر یا شیرین تر از عسل و در حصار آن نهر سدّی از دُر و یاقوت بسته شده، چگونه می توانیم آنرا با رودخانه های این جهان مقایسه کنیم که اطراف آن با گل و لای و باتلاق و نی زار و گاهی هم خوف انگیز باشد.

۱- از تفسیر مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۵۴۹.

این موضوع قابل اهمیت است که در تمام مسائلی که مربوط به جهان آخرت است، باید دانست که تمام مسائل آن عالم غیر از این عالم است، یعنی در آن جهان یك نظام دیگری حکمفرما است، یا به عبارت دیگر اهل دنیا که وارد عالم آخرت می شوند در نظام مخصوصی قرارمی گیرند که با حفظ همان عوالم دنیائی می بینند همه چیز آن با جهان فعلی متفاوت است، **بلکه می توان گفت: اوضاع آن عالم تکامل یافته است.**

گر چه شاید این معنا قدری ثقیل بنظر برسد، ولی نگارنده در کتاب « **حقیقت روح** » در فصلی جداگانه در ارتباط با بقاء روح و خلود تمام افراد این عالم با همین بدن عنصری در بهشت یا دوزخ در همان نظامی که مخصوص آن عالم است مطالبی گسترده آورده است.

و اکنون برگردیم به اصل موضوع که در این فقره از دعا یادآور می شود: رسول اکرم به علی علیه السّلام اشاره فرمود که شیعیان تو در جایگاهی بلند و نور افشان در حول و حوش نهر کوثر در بهشت با چهره نورانی در همسایگی و در گرداگرد من قرار می گیرند.

چقدر این مقام و این همسایگی و آن مکان مقدّس در حاشیه نهر کوثر فرحبخش و دل انگیز است، و همین معنا می رساند که قرآن و عترت « **بلکه پیروان این دو** » تا روز قیامت در کنار حوض کوثر که در جوار رسول اکرم هستند و از یکدیگر جدا نخواهند شد.

حقّاً چه اشاره نیکوئی در این بند از دعا درباره شیعیان علی علیه السّلام بکار رفته است، که قرآن هم خود بر این معنا گواه است، اگر در بند مورد شرح خوب توجه داشته باشید در این جمله اشاره می فرماید: وَ شیعَتُكَ عَلیٰ مَنابِرَ مِنْ نورٍ

مُبَیَضَّهَ... که شیعیان مولی و آقا علی بر منبرها و جایگاههای بلند که نور بخش صحنه آن عالم است با چهره های پرفروغ و نورانی در گرداگرد آقای خود و در همسایگی آنکس که مکرر در دنیا گواهی به رسالت او دادند قرار می گیرند.

شیعیان آقا علی هنگامیکه وارد باغهای بهشت می شوند نور آنها از پیشاپیش و از سوی راستشان در حرکت است و با چهره های درخشان به سوی قرارگاه دائمی خود رهسپارند، در حالیکه در آن جایگاه انوار معرفت همه جا را فرا گرفته و آنان در رحمت واسعه الهی اسکان یابند، همچنان آیه شریفه شاهد این معنا می باشد که می فرماید:

وَ اَمَّا الَّذینَ اْبیضَّتْ وُجُوهُهُم فَفی رَحْمَةِ اللّهِ هُمْ فیها خالدُونَ [1]

«آنانکه چهره هایشان نورانی و سفید است در رحمت خدا جاودانه قرار می گیرند.»

۱- سوره آل عمران آیه ۱۰۶.

یك روایت جامع در رابطه با بند مورد شرح

در این بخش از دعا از آنجا که امام علیه السّلام از بیان قول رسول اکرم با علی فرمود: تو برادر و وصی و وارث من هستی و تا پایان بند مورد شرح ادامه دارد، این سلسله از فقرات دعا ارتباط به یك روایت جامعی دارد که مطالب آن بسیار نزدیك بهم و قول امام علیه السّلام را تأیید می نماید.

در کتاب وظائف الشیعه، در رابطه به این موضوع آورده است: از جابر انصاری رسیده است که، رسول اکرم با علی فرمود: یا علی اگر خوف آن نبود که در حق تو غلو نمایند و تو را خدا خوانند، مانند نصاری که عیسی را فرزند خدا خواندند، درباره تو مقاله ای می گفتم که خاك قدم و آب وضوی تو را برای استشفاء بردارند، سپس فرمود: یا علی تو از من هستی و من از تو، و تو در علم و ولایت وارث من باشی و من وارث تو، و تو نسبت به من به منزله هارونی نسبت به موسی جز آنکه بعد از من پیغمبری نیست و تو ذمّه مرا از حقوق فارغ می کنی، و تو بر دین و طریقه من جنگ می کنی، و تو درآخرت نزدیکترین مردمی به من، و تو اول بر حوض کوثر وارد می شوی و توئی خلیفه من بر آن، و توئی اول کسیکه با من به لباس بهشتی ملبّس می شوی، و تو پیش از همه داخل بهشت می شوی و **شیعیان تو با صورتهای نورانی بر منبرهای نور در اطراف من قرار گیرند**، و فردای قیامت همسایگان من در بهشت هستند، یا علی جنگ با تو جنگ با من است، و سازش با تو سازش با من می باشد، و امر باطنی تو امر باطنی من است، و امر ظاهری تو امر ظاهری من، فرزندان تو فرزندان منند، و تو وعده های مرا وفا می کنی، **و تو بر سر حوض کوثری**، و أحدی از امّت من با تو برابری نمی کند، و راستی و درستی در زبان و دل و بین دو چشم تو است، **و ایمان با گوشت و خون**

تو مخلوط است، همچنانکه با گوشت و خون من مخلوط است، و دشمنان تو بر حوض کوثر وارد نمی شوند، و دوستان تو از من غائب نیستند و با تو بر حوض کوثر وارد می شوند.

پس امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از شنیدن این کلمات به سجده رفت و شکر خدای را بجا آورد.

اکنون دیدید که مقام علی علیه السّلام در نزد رسول اکرم در چه مرتبه ای بوده است که دیگر مطلبی درباره آن بزرگوار فروگذار نشده است.

و حقّاً مصداق این آیه شریفه که درباره آن بزرگوار نازل شده این معنا را بخوبی می رساند، که فرمود:

اِنَّ الَّذینَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحاتِ اُولئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّه [1]

آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند بهترین مردم هستند!، (و او علیه علیه السّلام «خیر البرّیه» می باشد)

روزی که تو بینی همه یاران سعید — در ساحل کوثرند با روی سفید
همسایه به پیغمبر و هم نزد علی — آنجاست که نور حق عیانست پدید

*****

یك نکته در اوصاف علی گویم بس — مانند نباشدش در این دنیا کس
گفتار رسول اینچنین بود به وی — تو یار و خلیفه منی از این پس

۱- سوره البینه آیه ۶.

* * * * *

آنکس که به حوض کوثرش گشت گذار — برگو که سلام من رساند بر یار
ای کاش مرا هم گذری بود آنجا — جائیکه همیشه بود در خاطر «زار»

* * * * *

وَ لَوْلاٰ اَنْتَ یٰا عَلِیُّ لَمْ یُعْرَفِ الْمُؤمِنُون بَعْدِي

«و اگر نبودی تو یا علی شناخته نمی شدند مؤمنان بعد از من.»

اگر علی نبود اهل ایمان به مقام معرفت نمی رسیدند!

در این بند از دعا اشاره به شناخت اهل ایمان بعد از حیات رسول اکرم شده است، و این مسئله اعتقاد امّت اسلام را در پذیرش ولایت و جانشینی بلافصل پیغمبر خاتم را به علی علیه السّلام می رساند.

این معنا بخوبی نشانگر آنستکه اسلام حقیقی و ایمان واقعی اعتقاد به مقام ولایت و خلافت آنجناب بعد از رسول اکرم است، که پیروان او علیه السّلام بنام شیعیان شناخته شده اند، و مضمون این فقره از دعا بسیار روشن است که اگر علی نبود، کسی در مقام ایمان حقیقی به معرفت نمی رسید، و در سیاق کلام در فقره مورد شرح چنین نمودار است، که موضوع ایمان به اسلام را در حقیقت پیوست بوجود مقدس علی علیه السّلام داده است، چون از همان اوّل حقیقت ایمان در آن بزرگوار تجلّی داشته، و قبلاً در شرح فقره: مَنْ کُنْتُ اَنَا نَبِیَّهُ فَعَلِیٌّ اَمِیرُهُ، این معنا گذشت: که از طرف رسول اکرم علی علیه السّلام ملقّب به «امیر المؤمنین» گردید و در ذیل روایتی گفته شد: در هیچ جای قرآن عبارت «یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا» نیامده، مگر آنکه علی بر رأس آن و امیر و شریف آن و آقای آن می باشد.

اکنون در اینجا از نظر آنکه دانسته شود که ایمان علی علیه السّلام با توجه به آیات مربوطه قرآنی در چه حد والائی می باشد، و همچنین دانسته شود که پیروان آن بزرگوار هم که به آنها اطلاق «مؤمنون» شده است، باید در چه خطی قرار گیرند تا شناخته شوند، اشاره به چند آیه در رابطه با همین موضوع می شود.

البته اگر بخواهیم آیاتیکه در شأن آن حضرت آمده است بررسی کنیم بطول می انجامد، همچنانکه یکی از مفسّران گفته است: که هفتاد آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السّلام سمت نزول یافته ولی در اینجا از نظر اختصار به چند آیه اکتفا می کنیم.

۱-یٰا ایُّهَا الذّینَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّٰادِقِینَ.[۱]

«ای کسانیکه ایمان آوردید بپرهیزید و بترسید از خدا و با راستگویان باشید.»

«ابوصالح» از ابن عباس نقل کرده که: مراد علی بن ابیطالب و اصحابش می باشند.

۲-یٰا اَیُّهَا الّذِینَ اٰمَنُوا اِذٰا نٰاجَیْتُمُ الرَّسُول فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰیکُمْ صَدَقَهً.....[۲]

«ای کسانیکه ایمان آورده اید، پس قبل از نجوی به رسول صدقه بدهید.»

از علی علیه السّلام نقل شده که: در کتاب خدا آیتی نازل شد که هیچکس قبل از من و بعد از من عمل نکرده و نمی کند.

۳- اِنَّ الذّینَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا[۱]

۱- سوره توبه آیه ۱۱۹.

۲- سوره مجادله آیه ۱۲.

وُدّاً[۱]

«آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، زود است که خدا قرار دهد برای آنها دوستی در دلها.»

از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که این آیه درباره علی نازل شده، پس نیست مؤمنی مگر آنکه در قلب او دوستی و محبّت برای علی باشد.

۴- مِنَ المؤمِنینَ رِجال صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیهِ فَمِنهُم مَن قَضی نَحبَهُ وَ مِنهُم مَن یَنتَظِرُ...[۲]

«از ایمان آورندگان مردانی راست گفتند آنچه را که عهد بستند با خدا پس بعضی از آنها به عهد خود وفا کرده و بعضی دیگر انتظار می کشند.»

جمهور مفسّران و محدثان بر آنند: که این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین و حمزه و جعفربن ابیطالب نازل شده.

۵-وَ الذّینَ یُوذُونَ المُؤمِنینَ وَ المؤمِناتِ بِغَیرِ مَا اکتَسَبُوا فَقَدِ احتَمَلُوا بُهتاناً وَ اثماً مُبیناً[۳]

«کسانیکه برنجانند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را به غیر آنچه کرده اند همانا برداشتند تهمتی و گناهی آشکار را.»

مقاتل بن سلیمان آورده است: بعضی از قریش، امیرالمؤمنین را ایذا می رسانیدند و تکذیب می کردند، و بر او بهتان می نهادند این آیه نازل شد.

۱-سوره مریم آیه ۹۶.

۲-سوره احزاب آیه ۲۳.

۳- سوره احزاب آیه۵۸.

۶- أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً لَا يَسْتَوُنَ [۱]

«آیا کسیکه ایمان آورده با کسیکه فاسق و بی ایمان است برابر است؟ نه چنین است»

در شأن نزول این آیه چنین اشاره شده: (ولید برادر عثمان) در مقام مفاخرت به علی علیه السّلام برآمد و گفت تو کودکی و من جوانم و من از تو بهتر و خوبتر می باشم و اهانتهای بسیار کرد، حضرت در جواب او گفت: ساکت باش!! ای فاسق. (و خدایتعالی به جهت تصدیق آن حضرت آیه شریفه را نازل فرمود)

۷- يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهَ وَ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ [۲]

«ای پیغمبر کافیست تو را خدایتعالی در نصرت با کسانی که متابعت و پیروی تو می کنند از مؤمنین.»

در تفسیر اهلبیت علیهم السّلام مذکور است: که مراد به این آیه، امیرالمؤمنین علیه السّلام و تابعین آن سرورند.

۸-فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلَ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ [۳]

«خدا یار و مددکار پیغمبر است و جبرئیل نیز ناصر و رفیق او و انکس که صالح جمیع مؤمنین و برگزیده است.»

قبلاً تفسیر این آیه گذشت و گفته شد: مراد از «صالح المؤمنین» بنابر احادیث شریفین حضرت امیرالمؤمنین است و این بود بعضی از آیات که در ارتباط به

۱- سوره سجده آیه ۱۸.

۲- سوره انفال آیه ۶۴.

۳- سوره تحریم آیه ۴.

ایمان نسبت به نام مبارك امیرالمؤمنین علیه السّلام بیان گردید، و از این جهت می توان گفت: آنانکه تا همین حد در حق علی علیه السّلام معرفت حاصل کرده اند، اهل ایمان بوده، و همانطور که در فقره مورد شرح اشاره شده است آنان علی را در حد معرفت خود شناخته اند، و اگر علی نبود و این خصوصیّات درباره او در قرآن ذکر نشده بود، مؤمنی هم وجود نداشت که شناخته شود!!

البته در پایان این بحث گفته می شود که اگر بخواهیم شناخت اهل ایمانرا از بعد دیگری بررسی کنیم، یعنی اهل ایمانرا بخوبی بشناسیم، از دوستی و محبت با علی علیه السّلام می توان مؤمنین را شناسائی کرد که این خود بحثی جداگانه دارد.

آنکس که امیرمؤمنان است علیست — آنکس که ولی برانس و جانست علیست
آنکس که به روز حشر بر امر اله — سرحلقه خیل شافعانست علیست

* * * * *

گر آنکه علی نبود پایش به میان — کس هیچ نمی شناخت اهل ایمان
چون اصل در اعتقاد، ایمان با اوست — اصلی که در آن بسته ولایت پیمان

* * * * *

بی حبّ علی نتیجه در ایمان نیست — چون او زپی رسول سردار و ولیست
بسیار شنیدم این سخن را از «زار» — می گفت نجات هر کسی دست علیست

* * * * *

وَ كانَ بَعْدَهُ هُدىً مِنَ الضَّلالِ وَ نُوراً مِنَ الْعَمىٰ.

«(و همانا علی بود) که بعد از رسول اکرم امّت را از گمراهی و ضلالت به مقام هدایت و راهنمائی کشانید، و از ظلمت و تاریکی جهل و نابینائی به مرتبه بصیرت و روشنائی رسانید.»

چه کسانی امر هدایت خلق را به عهده دارند؟!

از این قسمت از دعا امام علیه السّلام به بیان قول رسول اکرم درباره علی علیه السّلام خاتمه داده، و خود در شأن و مقام آن بزرگوار به اوصاف و خصوصیّات مرتبه ولایت او می پردازد.

همچنان در اول اشاره می فرماید که: در حقیقت علی بعد از پیامبر امّت را راهنمائی کرد و آنانرا از ضلالت و گمراهی به سوی مرتبه هدایت و رستگاری کشانید، یعنی از آن پس سعادت امّت اسلام در پیروی از وجود مقدّس او علیه السّلام بوده و می باشد.

در این بند از دعا یك نکته قابل توجّهی در امر هدایت بکار رفته که اگر خوب در آن دقّت شود، اسراری از آن آشکار خواهد گردید.

قبلاً باید دانست که مسئله مهمی که در امر هدایت و ضلالت خدایتعالی اشاره فرموده آنستکه فرزندان آدم برای کسب معرفت و تحصیل اعتقادات حقّه دودسته اند، یك گروه به سبب اختیار و قبول طریق مستقیم صلاح و تقوی و سعادت، هدایت یافته و ایمان می آورند، و گروه دیگر به سوءِ اختیار از هدایت اعراض کرده و قبول کفر و ضلالت و شقاوت می نمایند همچنانکه خدایتعالی می فرماید:

فَرِيقاً هَدٰى وَ فَرِيقاً حقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَهُ.....[۱]

امّا آنچه که در ارتباط با فقره مورد شرح در اینجا مورد توجّه است، آنستکه که بطور کلی باید بدانیم که هدایت بندگان را خدایتعالی در اول خود به عهده گرفته است، همچنانکه می فرماید :اِنَّ عَلَيْنٰا لَلْهُدىٰ [۲] آری هدایت بعهده ما است.

و در ثانی هدایت و راهنمائی از جانب او سبحانه و تعالی بوسیله انبیاء و پیمبرانی می باشد که اصل مأموریت آنها بر همین امر استوار است بطوریکه می فرماید:

وَ جَعَلْنٰاهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنا....[۳]

«ما آنانرا امام و پیشوا قرار دادیم تا به فرمان ما مردم را هدایت کنند»

در ثالث، هدایت و راهنمائی بعد از تمام انبیا مخصوص اوصیاء خاتم پیمبران ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است که در صدر آنها علی علیه السّلام قرار داشته، و در همین فقره مورد شرح که اشاره می فرماید: وَ كٰانَ بَعْدَهُ هُدىً مِنَ

۱- سوره اعراف آیه ۳۰.

۲- سوره اللیل آیه ۱۲.

۳- سوره انبیاء آیه ۷۳.

الضَّلال، شاهد همین معنا می باشد.

قبلاً هم در شرح فقره «وَ لِكلِّ قَوم هاد» در شان آن بزرگوار از نظر قران مطالبی گذشت که در اینجا تکرار نمی شود.

البته وسائل دیگری هم برای امر هدایت از جانب حقتعالی می باشد که آن وسائل هم باز ارتباط کلی بوجود مقدس انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام دارد، همچنان کتب آسمانی که خدایتعالی خود می فرماید:

.... وَ قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبينٌ، يَهْدِي بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ....[1]

اشاره بر اینکه از طرف خداوند نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد و هدایت می فرماید:به نور و کتاب که عبارت از پیغمبر و قرآن است هر که پیروی کند رضای او را بوسیله ایمان و عمل صالح به سوی راههای سلامتی، که آن راه دارالسّلام جنّت نعیم است.

در **تفسیر علی بن ابراهیم**، آورده است: که مراد از نور امیر المؤمنین و ائمه علیهم السّلامند که هدایت فرماید خدا به نور ولایت آنان هر که پیروی کند رضای او را به وسیله ایمان به ایشان.

در **تفسیر نمونه**، در ذیل آیه شریفه آورده است: البته در روایات متعددی می خوانیم که «نور» به شخص امیر مؤمنان یا همه ائمه تفسیر شده است، ولی روشن

۱- سوره مائده آیه ۱۶.

است که این تفسیر از قبیل ذکر بطون آیات است، چون می دانیم قرآن علاوه بر معنی ظاهر معانی باطنی دارد که از آن به بطون قرآن تعبیر می شود، اینکه گفتیم روشن است که این تفسیر ها مربوط به بطون قرآن است، دلیلش اینستکه: در آن زمان ائمه وجود نداشتند که اهل کتاب دعوت به ایمان به آنها شده باشند.

حاصل آنکه: هدایت بندگان در اول از جانب خدایتعالی و در دوم به اذن حقتعالی از طرف انبیاء و سوم از طرف اوصیاء پیغمبر خاتم که اصلاً آن بزرگواران به همین مقام و منصب خوانده شده اند، همچنانکه در زیارت جامعه کبیره می خوانید اَلسَّلامُ عَلیٰ اَئِمَّةِ الْهُدیٰ.

البته این نکته را هم باید توجه داشت که هر کس دست به دامان طاعت ائمه هدی بزند در مسیر هدایت قرار می گیرد، همچنانکه باز در همان زیارت می خوانید: وَ هُدِیَ مَنِ اعْتَصَمَ بِکُمْ، اگر کسی آنان را نشناسدو چشم بصیرت برای کسب معرفت از وجود ایشان پیدا نکند در حقیقت کور دل باشد، همانطور که در جمله پایان فقره مورد شرح اشاره می فرماید:«وَ نُوراً مِنَ الْعَمیٰ»

آن بزرگوارانند که پیروان خود را در مقام هدایت از ظلمت و نابینائی به نور و روشنائی راهنمائی می کنند چون اگر کسی در دنیا کور دل باشد و راه صواب را نبیند پس در آخرت هم کور باشد بمصداق آیه شریفه که می فرماید:

وَ مَنْ کانَ فی هٰذِهِ اَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمیٰ وَاَضَلُّ سَبیلاً [1]

۱- سوره اسراء آیه ۷۲.

«آنهـا کـه در این جـهـان «از دیدن چهـره حق» نابینا بوده و یا در واقع کوردل هستند، پس در آخرت هم گمراه تر و نابینا هستند»

در خصال، آورده است: که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرماید: بدترین کوریها کسی است که کور باشد از فضل مـا و دشمنی کند نسبت به ما بدون گناهی که پیشی گرفته باشد از ما به سوی او.

بنابر این مصداق فقره مورد شرح در این معانی بسیار روشن و آشکار گردید.

خواهی کـه شوی ز ظلمت جهـل برون — نـوری بنگـر که باشد از حد افزون
آن نـور کـه پرتوی زگل رویـان است — روشن بکنـد چشم سرو دیـد درون

* * * * *

گر نیک‌شناسی کـه چه‌خوب‌است و چه‌بد — خوب است کسی که خود هدایت یابد
آنکس کـه بـه وادی ضلالـت افتـد — کی نـور حقیقـت بـه دل او تابـد

* * * * *

گمراه بـُوَد آنکه به دل بـاشد کور — چون ره نبـرد سوی هدایـت با نور
راهیکه بـه نور رهبران یافته «زار» — راهیست قریـب کـه نمی باشد دور

* * * * *

وَ حَبْلَ اللّٰهِ الْمَتِينَ وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ

«و او علیه السّلام» رشته محکم خدا و راه راست اوست.

رشته ای که هرگز گسسته نخواهد شد.

امام علیه السّلام در ادامه بیان خود در شأن جد بزرگوارش علی علیه السّلام چنین اشاره می فرماید: که آن آقا رشته محکم و استوار از جانب خدا و راهنمای راه راست بسوی او سبحانه و تعالی است.

این معنا بسیار بجا و درست و با حقیقت است که آن بزرگوار رشته و ریسمان محکم الهی و ناگسستنی است، که هرگز در میان خالق و مخلوق از هم گسیخته و پاره نخواهد شد، هر کس به این رشته محکم چنگ زند یعنی ریسمانی که زمین و آسمان را بهم متّصل کرده، بر آن ریسمان بیاویزد، هرگز آن رشته پاره نشده و سقوط نخواهد کرد.

قبل از ورود به شرح این موضوع نگارنده را به خاطر رسید، که امام سجاد علیه السّلام در دعای خود «دعای ابو حمزه ثمالی» عرض می کند: وَ بِحَبْلِ مَنْ اتَّصِلُ اِنْ اَنْتَ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنّي...

تعبیر نگارنده بر اینستکه: ای خدا به چه رشته ای متصل شوم اگر رشته اتصال مرا از اهل بیت رسول اکرم قطع نمائی.

خوب توجه داشته باشید، مگر نه در زیارت جامعه کبیره در شأن آن بزرگواران می خوانیم: وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللّٰه، «هر کس چنگ به دامان شما زد، همانا به دامن لطف پروردگاری چنگ زده است».

چقدر این عبارت دلچسب است، چقدر زیبا و مهر انگیز است، که اشاره

می فرماید: هر کس متابعت امر شما نماید، هر کس در کنار شما مأوی گزیند، هر کس که محبت شما را در دل جایگزین نماید،هر کس اطاعت کند از شما همانا که « بِحَبْلِ اللّه اَلْمتین » چنگ زده است، همانا که به ذیل عنایت پروردگاری متمسّك شده است، همانا که رشته محکمی دست آویز خود قرار داده است که پاره شدنی نیست، رشته ایکه به مقام قرب و مرتبه سعادت و فوز و رستگاری اتصال دارد، رشته ای که به سعه رحمت الهی پیوسته است، آری:

فَاَمَّا الَّذینَ اٰمَنُوا بِاللّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فی رَحْمَةٍ مِنهُ وَ فَضْلٍ وَ یَهْدیهِمْ اِلَیْهِ صِراطاً مستقیماً [۱]

«هر کس ایمان آورد به خدا و به دامان لطف او چنگ زند در رحمت واسعه او داخل شده و همچنین به راه راست هدایت شده است» ، و باز در جای دیگر با مضمون دیگری می فرماید:

وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ [۲]

«هر کس به وسیله شما دست به دامان پروردگار شود به سوی راه مستقیم راه خواهد یافت.»

و از همین جهت است که خدایتعالی به اهل ایمان توصیه می فرماید:وَاعْتَصِمُوا

۱- سوره نساء،آیه ۱۷۵.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۰۱.

بِحَبْلِ اللهِ جَمیعاً [۱] «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید»، روایاتی در ذیل این آیه شریفه آمده است که منظور از «حَبل اللهِ المتین» را می رساند.

در **تفسیر عیاشی**، از امام باقر علیه السّلام است که فرمود: «ریسمان محکم الهی» آل محمد علیهم السّلام می باشند که مردم مأمور تمسّك به آن هستند.

در **مجمع البیان**، از امام صادق علیه السّلام است که فرمود: نَحْنُ حَبْلُ اللهِ الَّذی قالَ: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبلِ اللهِ جَمیعاً، ما رشته محکم الهی هستیم که خدایتعالی فرمود: همگی به ریسمان محکم خدا چنگ بزنید.

در **تفسیر نمونه**، آورده است: درباره اینکه منظور از «حبل اللّه» چیست؟ مفسّران احتمالات مختلفی را ذکر کرده اند، بعضی می گویند: منظور قرآن است، بعضی گویند اسلام است، بعضی گفته اند: خاندان پیامبر و ائمه معصومین هستند.

در هر حال کسی که چنگ زند به دستگیره محکم الهی در اطاعت از امرش و متابعت از رسول و پیروی کند از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین، در حقیقت به رشته محکمی دست زده است که قطع شدنی نیست.

۱- سوره آل عمران آیه ۱۰۳.

صراط مستقیم از نظر قرآن مجید چیست؟!

در قسمت دوم از بند مورد شرح که اشاره می فرماید: وَ صِرٰاطَهُ ٱلْمُسْتَقِيمَ بر این تعبیر که علی علیه السّلام از جانب پروردگار عالم راهنمای بندگان به سوی راه راست است، این معنا بسیار قابل توجه است، که در اوّل دانسته شود راه راست چه مسیر حقیقی دارد که باید از طرف هادی ارائه شود.

چه بسا راههای مستقیم که سالك را به مقصد نمی رساند وباید راهنمایی داشته باشد تا بدون احتمال انحراف سالك را به مقصد رسانیده و به هدف نهائی نائل سازد.

و در ثانی باید دانسته شود: که صراط مستقیم از نظر خدایتعالی در قرآن مجید بر چه معنی آمده است؟

قبل از ورود در این بحث لازم است به این نکته توجه شود که امام هادی علیه السّلام درباره معرفی جدّ بزرگوارش و دیگر ائمه اهلبیت در رابطه با فقره مورد شرح چه گفته است؟

در چند مورد از زیارت جامعه کبیره بر مضامین گوناگون در این باره چنین اشاره می فرماید:

جائی می گوید:سلام بر ائمه هدی که دلیل و راهنما در مقام سیر الی اللّه هستند: (وَ حُجَّتِهِ و صِرٰاطِهِ).

جای دیگر گوید: گواهی می دهم که شما راهنمایان راه حق هستید: (وَ اَدلاّءَ عَلیٰ صِرٰاطِهِ).

و باز می فرماید: شمائید راه راست مستقیم: (اَنْتُمُ الصِّرٰاطُ ٱلْاَقْوَمُ) در این بیانات و با توجّه به سیاق کلام در بندمورد شرح، باید دانست که صراط

مستقیم از نظر قرآن مجید چیست؟

در بعضی از آیات کلمه «صراط» به راه مستقیم اشاره شده، همچنانکه می فرماید: وَ هٰذٰا صِرٰاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيماً [۱] این راه راست پروردگار تو است «که در آن اشاره به اسلام و قرآن شده است».

و از طرف دیگر خدایتعالی پایه و اساس راه راست خود را بر یك معنای اصولی نهاده و در چند مورد اشاره می فرماید: که راه راست اینست که مرا عبادت و پرستش کنید: قوله تعالی:

وَ اَنِ اعْبُدُونِی هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِيمٌ [۲] مرا بپرستید که راه راست همین است، و بیان دیگر:

اِنَّ اللّٰهَ رَبِّی وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِيمٌ [۳] «خداوند پروردگار من و شما است، پس او را بپرستید»

از بررسی آیات در این مورد چنان نمودار است که مقصود از صراط مستقیم همان پرستش خدایتعالی و پیروی از دین و آئین الهی است، که تمام پیمبران را خدایتعالی بر این صراط هدایت فرموده، چنانکه به رسول اکرم فرمود:

۱- سوره انعام آیه ۱۲۶.

۲- سوره یس آیه ۶۲.

۳- سوره آل عمران آیه ۵۱.

اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرسَلِینَ، عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقیمٍ [۱]

«همانا که تو ای محمد از جمله فرستاده شدگانی که آنها به راه راست بودند»، یعنی «عَلی صِراطٍ مُستَقیمٍ» متعلّق به مرسلین است، که همه آنها را خدایتعالی به آن راه هدایت فرمود، همچنانکه در جای دیگر اشاره می فرماید:

وَ مِنْ اٰبائِهِمْ وَ ذُرِّیّٰاتِهِمْ وَ اِخْوٰانِهِمْ وَ اجْتَبَیْنٰاهُمْ و هَدَیْنٰاهُمْ اِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقیمٍ [۲]

خدایتعالی از ذراری انبیا و فرزندان ایشان و برادرانشان افرادی را برگزیده و هدایت کرد آنانرا براه راست.

شاید اهمیّت این معنا بر آن باشد که خدایتعالی در اوّلین سوره از قرآن بندگان خود را دستور می دهد که از او بخواهند آنانرا براه راست هدایت کند، راه آنهائیکه نعمت بر آنها ارزانی شده است، همانطور که فرمود:

اِهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقیمَ، صِرٰاطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ [۳] همان راه انبیاء عظام، همان راه رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السّلام، که باز در تأیید این معنا می فرماید:

۱- سوره یس آیه ۳.

۲- سوره انعام آیه ۸۷.

۳- سوره حمدآیه ۶.

وَ اَنَّ هٰذا صِراطی مستقیماً فَاتَّبِعُوهُ... [1] «این راه راست من است از آن پیروی کنید».

روایاتی که در ذیل این آیات شریفه آمده بسیار است که اکثر حاکی از آنستکه علی علیه السّلام و ائمه هدی صراط مستقیم الهی هستند که در اینجا به یك روایت از آنها اکتفا می کنیم و بعداً در همین کتاب در شرح فقره، یَا بنَ الصِّراطِ المُستَقیمِ مطالب و روایات دیگری خواهیم داشت.

امام باقر علیه السّلام فرمود: صراط مستقیم، ولایت علی و اوصیاء او علیهم السّلام است.

بنابر این در شرح این بند از دعا معلوم گردید که امیرالمؤمنین و دیگر ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین همگی در هر دو جهان راه مستقیم به سوی رحمت الهی بوده و راهنما به طریق بهشت می باشند، آنانکه در این دنیا در خط آن بزرگوارنند در آخرت هم از همان خط و صراط آنها بدون لغزش عبور خواهند کرد.

آن رشته که گفته اند حبلیست متین — از عرش کشیده گشته تا روی زمین
هر کس که بر آن وسیله چنگ آویزد — بر مقصد خود رسد به سر حدّ یقین

* * * * *

در راه نجات گفته شد بی کم و کاست — راهی بُوَد آن که جز نمی باشد راست
یعنی که صراط مستقیم است همین — آن راه علی که نزد حق پا برجاست

۱- سوره انعام آیه ۱۵۳.

* * * * *

از اوّل عمر تا شدم من آگاه چه خوب که انتخاب کردم این راه

دیدم که چو زار هم از این ره می رفت من هم شده پیروش در این خط اِله

لَا يُسبَقُ بِقَرابَةٍ فِي رَحِمٍ وَ لَا بِسابِقَةٍ فِي دِينٍ وَ لَا يُلْحَقُ فِي مَنْقَبَةٍ مِنْ مَناقِبِهِ يَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِما وَ آلِهِما

«کسی در قرابت و نزدیکی برسول خدا بر او (بر علی) سبقت و پیشی نگرفت، و نیز کسی در امر دین و ایمان هم مقدم تر از او بررسول نبود (یعنی در پذیرش دین اسلام بر همه سبقت گرفت) و کسی به مناقب و اوصاف کمال و فضائل به مقام و مرتبه آنجناب نرسیده، و او علیه السّلام همه طریق رسول را پی گیری کرد و گام به گام از پی آن بزرگوار راه می پیمود [1] که درود خدا بر هر دو آنها و فرزندانش باد»

همبستگی بسیار نزدیك علی علیه السّلام با رسول اکرم (ص)

در این بند از دعا چند نکته قابل توجه است که موضوع آنها با هم پیوستگی دارد و امام علیه السّلام در پیرو بیانات قبل در اینجا باز به مقام والای علی علیه السّلام از ابعاد دیگر اشاره می فرماید.

همچنان در اول همبستگی قرابت ظاهری و نزدیکی او علیه السّلام را در مرتبه خویشاوندی با رسول اکرم می رساند، و در واقع برتری شرافت و حسب و نسب آن بزرگوار را بر دیگران اظهار می نماید.

۱- در کلام عرب واژه «حَذو» معنی دقیقی دارد که به یك عبارت: مقابل کسی نشستن و برابر چیزی افتادن است امّا در سیاق کلام در بند مورد شرح که اشاره می فرماید: «یحذو حذو الرّسول» می توان چنین معنا کرد که علی علیه السّلام در محضر رسول بسیار توجه داشته و در اصطلاح در برابر او زانو بزمین زده و در اطاعت امر او قدم به قدم در برابرش پیش می رفته است.

البته این یك موضوع بسیار روشنی است که بخواهیم در این مورد بحث نمائیم، از آنجهت که همه می دانیم علی علیه السّلام فرزند ابوطالب و پسرعموی رسول اکرم و هم داماد عزیز آن بزرگوار است، گذشته از این اگر بخواهیم شخصیّت حضرت ابوطالب را بیان نمائیم شاید همین کافی باشد که بگوئیم او عموی پیغمبر است، ولی آن بزرگوار خود در مقام افتخارآمیزی از حیث حسب و نسب بوده که بنابر بعضی از اخبار که در کتاب «وظائف الشیعه» آورده است:، او دوازدهمین وصّی حضرت عیسی علیه السّلام بوده، و چنین گفته اند: که در حین وفات هم ودایع و کتبی که به او رسیده بود به پیغمبر خاتم تسلیم نمود.

و بقول بعضی هم ابوطالب از اوصیّاء اسمعیل علیه السّلام بوده و به طریقه ابراهیم عمل می کرده و ودایعی را هم که به پیغمبر تسلیم نموده از اسمعیل بوده است.

و همانطور که می دانید، همسر ابوطالب مادر گرامی علی علیه السّلام فاطمه بنت اسد بوده که مقام شامخ آن در تواریخ ثبت است، و در اینجا ذکر شخصیّت او از بحث ما خارج است، تنها گفته می شود از نظر سبقت گیری او در اسلام، طبق روایتی گفته شده است که از امام سجّاد است فرموده: کانَتْ فاطِمَةُ بنتُ اَسَدٍ مَنِ السّابِقاتِ اِلیَ الْاِسلامِ.

و ابن ابی الحدید گوید: اسلام او بعد از ده کس، و او یازدهمین کس است در اسلام و پیغمبر صلّی الله علیه و آله او را تعظیم و تکریم می نمود و او را مادر خود می خواند.

خلاصه موضوع در این بحث آنستکه: علی علیه السّلام نزدیکترین فرد هم از نظر انتساب او با رسول و هم از نظر نزدیکی مقام معنویت در امر ولایت و

خلافت بود، و در واقع رسول گرامی بعد از تولّد آنحضرت که عبدالمطلب او را پرستاری می فرمود. پس از سن هشت سالگی سرپرستی او را به ابوطالب واگذار نمود، و او هم آن بزرگوار را در جمع خانواده خود به مراقبت پرداخت و در کمال رئوفت به مواظبت او همّت گماشت.

بنابر این رسول اکرم و علی علیه السّلام در اوّلین مراحل از نظر نزدیکی با هم از این جهت در یك خانواده زندگی می کردند، و این گفتار از نظر ظاهر امر است و الامقام قرابت و نزدیکی آن دو بزرگوار را قرآن مجید در مقام عالیتری توصیف کرده و می فرماید:

اَلنَّبِیُّ اَوْلیٰ بِالمؤمنینَ مِنْ اَنْفُسِهِم.... «یعنی پیمبر سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان» و در پایان آیه ادامه می دهد وَ اولُوا اَلاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلیٰ بِبَعضٍ فی کِتابِ اللّٰهِ مِنَ الْمؤمِنینَ.... [1] که در اینجا اشاره می فرماید: خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجرین در آنچه خدا مقرر داشته است اولی هستند.

پس اولویّت اولوا الارحام و خویشاوندان نزدیك را نسبت به دیگران تثبیت می فرماید: که مفسّران با استناد به روایاتی بسیار، منظور از این را به مساله «ارث و حکومت و خلافت» در خاندان پیامبر به ائمه هدی علیهم السّلام تفسیر کرده اند.

و چون در آیه شریفه اولی به ولایت را مشروط به «قرابت و ایمان و هجرت» دانسته، علی علیه السّلام دارای این سه صفت بوده است.

در واقع می توان گفت: که مسئله قرابت علی علیه السّلام با رسول اکرم در

۱- سوره احزاب آیه ۶.

همان ذکر آیه مباهله بسیار روشن است که می فرماید: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْنائَنا وَ اَبْناءَکُمْ وَ نسائَنا وَ نِساءَکُمْ وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکُمْ.....[1]

این آیه در داستان روز مباهله است که تفسیر بسیار گسترده ای دارد، ولی در اینجا شاهد کلام از ذکر «وَ اَنْفُسَنا وَ اَنفُسَکُم» می باشد، که اشاره این معنا بر اینستکه علی علیه السّلام از نظر نزدیکی بسیار نزدیک، نفس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، همانطور که در روز غدیر خم اشاره به این امر فرمود که: اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ تمام جمعیّت گفتند: «بلی یا رسول الله» و شرح این معنا قبلاً گذشت.

بنابر این همانطور که در فقره مورد شرح آمده است: لا یُسبَقُ بِقَرابَةٍ فی رَحِمٍ .... هیچکس به قرابت با رسول بر علی علیه السّلام سبقت نگرفته است.

۱- سوره آل عمران آیه ۶۱.

سبقت گرفتن علی علیه السّلام در ایمان به خداو رسول (ص)

قسمت دوم در بیان فقره مورد شرح، پیشی گرفتن علی علیه السّلام در پذیرفتن دین اسلام و فرمانبرداری از رسول اکرم و اعتقاد کامل به قرآن و دستورات الهی است، و این معنا هم جنبه باطنی دارد و هم مقام معنوی را در بسیارنزدیکی آن بزرگوار به مقام شامخ نبوّت می رساند.

قبلاً در جمله پیوست به بند مورد شرح اشاره به قرابت و مقام قرب علی نسبت به رسول اکرم گردید، ولی در اینجا یادآور می شویم که علی علیه السّلام با حفظ سمت قرابت با رسول در مرتبه تقرّب به سوی حقتعالی پیشی گرفته است شاید توجه به این آیه شریفه موضوع را کاملاً روشن نماید که می فرماید:

وَ السّٰابِقُونَ السّٰابِقونَ، اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ [1] «پیشگامان پیشگام آنها مقربانند».

در این معنا چنین گفته می شود: که سابقون کسانی هستند که نه تنها در ایمان پیشگامند، بلکه در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی پیشقدمند، و امام و پیشوای خلقند و مقربان درگاه خداوند بزرگند.

در حدیثی آمده است که: ابن عباس می گوید؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این آیه سئوال کردم فرمود: جبرئیل به من چنین گفته است؛ آنها علی و پیروان او هستند که پیشگامان به سوی بهشت و مقربان درگاه خدایند، به خاطر احترامی که خدا برای آنها قائل شده است.

۱- سوره واقعه آیه ۱۰.

در تفسیر اثنی عشری، در ذیل آیه شریفه آورده است: شبهه ای نیست کُلّه جامع سوابق ذات عالی سمات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام است، امّا سبق او به اسلام و ایمان، جمیع علما را اتفاق است در آنکه اول شخصی که از رجال تصدیق حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله نمود و ایمان به آن حضرت آورد حضرت علی علیه السّلام بود، و اول زنان که ایمان به آنحضرت آورد خدیجه طاهره علیها سلام بوده است.

همچنان در بعضی از تفاسیر هم آمده است که آیه شریفه: وَ السّٰابِقُون اَلاَوَّلُونَ.....[1] درباره امیرالمؤمنین (ع) نازل شده است .

۱- سوره توبه آیه ۱۰۰.

مناقب و فضائل علی علیه السّلام

در قسمت سوم از بند مورد شرح که اشاره فرمود: وَ لَا یُلْحَقُ فِی مَنْقَبَةٍ مِنْ مَنَاقِبِهِ یَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ علی علیه السّلام در هیچ منقبت و فضیلتی کسی با او برابری نداشت و قدم به قدم با رسول اکرم پای خود را بر سر جای پای او می گذاشت.

در این معنا اشاره به مناقب و فضائل آن بزرگوار شده که حقیقتاً مقدور نیست از کثرت مطالب این موضوع را در این مختصر برشته تحریر در آورد، و تاکنون مقالات و کتب بسیاری در این زمینه نوشته شده است، امّا نمی توان جای این بحث را در اینجا خالی گذاشت.

با آنکه قبلاً در شأن آن بزرگوار مطالبی گفته شد که همه حاکی از فضائل آنجناب بود، ولی در شرح این فقره از دعا کافیست که بگوئیم: علی علیه السّلام بعد از رسول اکرم، افضل و اکمل از تمام مردم در تمام جهات اخلاقی و اوصاف حمیده بوده و در غیر مراتب مقام نبوّت با رسول اکرم برابری داشته است، آنچه برای اقامه دین و هدایت خلق بوده به نوبه خود مأموریتهای محوّله را انجام داده، در مرتبه جهاد و مصاف کارزار در غزوات همیشه پیش گام بوده و کسی در شجاعت به درجه او نمی رسید و پیوسته شجاعان کفّار و مشرکین را نابود و بهلاکت می رسانید.

اکنون بی مورد نیست که به شمه ای دیگر از اوصاف و فضایل آنجناب اشاره نمائیم:

علی علیه السّلام اعلم و دانا بر تمام علوم بود تا حدیکه خود فرمود: **ای مردم آنچه را می خواهید از من سئوال کنید قبل از آنکه من از میان شما بروم!!**

آنجناب پیوسته ملازم در خدمت رسول اکرم بود و از نور مشکوة نبوّت اقتباس می کرد، (قبلاً درباره علوم آن بزرگوار مطالبی گذشت)

علی علیه السّلام، اتقی و ازهد از تمام مؤمنین و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بود، کسی در امر عبادت با او سبقت نمی گرفت، نمازش از همه بیشتر و روزه اش از همه افزونتر و آنی از ذکر خدا غافل نبود، کریمه: سِيمٰاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ... درباره آن بزرگوار مصداق کامل داشت، که نورانیت سیمای او پرتو افکن در قلوب اهل ایمان بود.

کثرت جود و سخاوت و ایثار از طرف آنجناب به حدی است که داستانهای آنرا نقل کرده اند،و همچنین اخلاق و آداب و خوشروئی او در معاشرت با مردم در سطحی بسیار نیکو و جوانمردانه بود تا به حدی که مورد تحسین دشمنان خود قرار می گرفت، گفتار او فصیح و بیان او بسیار بلیغ و سخنانش بسیار جالب و دلنشین بود، که کسی به بلاغت و فصاحت او نمی رسید، و شاهد این معنا کتاب شریف «صحیفه علویه» و سخنان آنجناب در ادعیه و از همه بالاتر سند معتبر کتاب «نهج البلاغه» است.

آیاتیکه در قرآن مجید در شأن آن بزرگوار آمده و قبلاً به بعضی از آنها اشاره شد، همچنان آیه تطهیر و آیه مباهله که رسول اکرم علی را نفس خود دانسته همه حاکی از مقام و شأن و مرتبه فضائل آن بزرگوار است.

درباره معجزات باهرات آنجناب بقدری مطالب گسترده است که نمی توان حتی شمه ای از آنها را بازگو کرد، هر گاه کسی چیزی طلب می نمود آن بزرگوار اجابت می فرمود و از بسیار از مغیبات به اذن خدایتعالی اطلاع می داد، که شرح تمام این فضائل در کتابهای بسیاری جداگانه نوشته شده است، و چه خوب گفت آن شاعر با

محبت و با ذوق:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و برگ بشمارند

حاصل آنکه آنحضرت در تمام صفات و فضائل از همه بندگان به جز رسول اکرم برتری داشت، و هر یك از فضائل و مناقب او را که بخواهیم بازگو کنیم برای شخصیّت او کافیست، چون هیچیك از آن اوصاف برای دیگری امکان پذیر نیست، مثلاً، اینکه بگوئیم: تولّد آن بزرگوار در خانه کعبه واقع شد، یا اینکه بگوئیم خطبه ازدواج او با فاطمه سلام الله علیها در آسمان در «اعلی علیّین» خوانده شد، یا آنکه بگوئیم فرزندانی برومند همچنان حسن و حسین علیهما السّلام دارد، و بسیار مراتب عالیه دیگر که تنها در مقام فضل و دانش آن بزرگوار آمده است که می توانیم در پایان این بحث به همین عبارت فقره مورد شرح اشاره کنیم و بگوئیم:

علی علیه السّلام قائم مقام و جانشین رسول اکرم بوده، و هر کجا قدم گذاشته است در جای قدم پیغمبر خاتم صلّی الله علیه و آله قدم گذاشته است.

در قرب کسی قرابتش نیست چنین در نزد پیمبر که رسولیست امین
آنکس که عموزاده و داماد اوست آن است علی که او امامیست مبین

* * * * *

فردی که نمود اوّل اسلام قبول او بود علی که شد برادر به رسول
در عقد اخوّت آنچنان شد پابند تثبیت شد اعتقادش از فرع و اصول

* * * * *

آنچه که به فضل وشأن پیغمبر بـــود آنهـا همـــه در وجـــود او شد موجود

از «زار» شنو که هر دو بودنـد یکی پیوسته بهـــم بـــوده همـــه تار و پود

* * * * *

وَ يُقاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ وَ لا تَأْخُذُهُ فِي اللّٰهِ لَوْمَةُ لائِمٍ

«و جهاد و کارزار «علی علیه السّلام» بر حسب تأویل قرآن بود، و در راه رضای خدا و دین حق از سرزنش و ملامت بدگویان باك و بیم نداشت.»

معنی تأویل چیست؟

مفسّران در تأویل بعضی از آیات قرآنی بسیار سخن گفته اند، و اصل معنا را در تفسیر این آیه شریفه آورده اند که می فرماید: ..... وَ مٰا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِلاَّ اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ.....[1] یعنی تفسیر آنها را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند.

در تفسیر نمونه، آورده است: آنچه به حقیقت نزدیکتر است، این است که «تأویل» در اصل لغت به معنی: بازگشت دادن چیزی می باشد، بنابر این هر کار و هر سخنی را که به هدف نهائی برسانیم تأویل نامیده می شود، مثلاً اگر کسی اقدامی کند و هدف اصلی اقدام او روشن نباشد و در پایان آنرا مشخص کند این کار را تأویل گویند.

و همچنین در این معنا گفته اند هر گاه انسان سخنی بگوید و مفاهیم خاص و اسراری در آن نهفته باشد که هدف نهائی آن سخن را تشکیل دهد به آن تأویل می گویند.

و نیز اگر انسان خوابی ببیند که نتیجه آن روشن نباشد تعبیر و تفسیر آن خواب را تأویل گویند.

امّا شاهد کلام در اینجا در فقره مورد شرح است، که درباره علی

۱- سوره آل عمران آیه ۷.

علیه السّلام اشاره می فرماید:که او بر حسب تأویل قرآن و مأموریّتهایی صحیح و بجا که هدف نهائی در برداشته است با کفّار و منافقین جهاد و کارزار می نمود، و شرّ آنها را در پیشبرد مقاصد اسلامی کوتاه می کرده است.

و همانطور که در آیه مورد تفسیر گفته شده: تأویل آیات قرآنی را جز خدا و راسخان در علم که رسول اکرم و ائمه هدی می باشند کسی نمی داند؛ پس علی علیه السّلام در مأموریتهای جنگی خود به تمام اسرار و تأویل و شأن نزول آیات بطوری دانا و آگاه بود که نتیجه نهائی در کارزار از هر جهت برای او روشن بود.

همچنان که رسول اکرم خود قیام به تنزیل قرآن می فرمود؛ علی علیه السّلام هم قیام به قتال در امر جهاد در تأویل قرآن می نمود، چون تنزیل مختص به رسول خدا است که آگاهی و تفسیر بر آن هم به راسخان در علم سپرده شده است.

لذا رسول اکرم مقرر می داشت قتال بر تأویل را مثل قتال بر تنزیل، و آنرا به امام وا می گذاشت، چون امامت فرع نبوت است، پس امیرالمؤمنین علیه السّلام این مأموریّت را در امر جهاد به عهده داشت.

(و همین معنا در قیام مقدّس امام زمان علیه السّلام مصداق کامل پیدا خواهد کرد).

علی علیه السّلام در جهاد از هیچگونه سرزنش نمی هراسید!

همانطور که در تفاسیر آمده است که رسول اکرم خبر داد: علی علیه السّلام به تأویل قرآن با دشمنان دین و منافقان جهاد می کند، و در بند مورد شرح اشاره شده است که او علیه السّلام در امر جهاد و کارزار از هیچگونه ملامت و سرزنش پروا نداشت، این معنا ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که خدایتعالی می فرماید:

..... يُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لاٰ يَخٰافُونَ لَوْمَةَ لاٰئِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ..... [1]

آنها در راه خدا جهاد می کنند، و از سرزنش کنندگان هراسی ندارند، این از فضل خداست که به هر کس بخواهد کرامت فرماید

در روایات بسیاری که از طرف شیعه و اهل تسنن وارد شده آمده است که این آیه در مورد علی علیه السّلام در فتح «خیبر» در مبارزه با «ناکثین» و «قاسطین» و «مارقین» (آتش افروزان جنگ جمل و سپاه معاویه و خوارج) نازل شده است.

و لذا می بینیم، که پیامبر بعد از عدم توانائی عده ای از فرماندهان لشکر اسلام برای فتح خیبر یك شب در مرکز سپاه اسلام رو به آنها کرد و فرمود: به خدا سوگند؛ فردا پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد، و خداو پیامبر او را دوست دارند، پی در پی به دشمن حمله می کند، و هیچگاه از برابر آنها نمی گریزد، و از این میدان باز نخواهد گشت مگر

۱- سوره مائده آیه ۵۴.

اینکه خدا به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان کند.[۱]

در تفسیر نمونه، آورده است: در روایت دیگری می خوانیم: **این آیه درباره یاران مهدی علیه السّلام نازل شده‌است**، که با تمام قدرت در برابر آنها که از آئین حق و عدالت مرتد شده اند می ایستند و جهانرا پر از ایمان و عدل و داد می کنند.

شکی نیست که این روایات که در تفسیر آیه وارد شده، با هم تضاد ندارند، زیرا این آیه همانطور که سیره قرآن است؛ یك مفهوم کلی و جامع را بیان می کند، که علی علیه السّلام مصداق مهّم آن می باشد، و کسان دیگری که این برنامه ها را تعقیب می کنند نیز شامل می شود هر چند در روایات از آنها ذکری نشده باشد.

این نکته را هم باید توجه داشت: که درباره جهاد و کارزار علی علیه السّلام با دشمنان اسلام روایات بسیاری داریم که در ارتباط با همین فقره مورد شرح در ذیل این آیه شریفه اشاره شده است که می فرماید:

إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ[۲]

«همانا خدا دوست می دارد کسانیرا که پیکار می کنند در راه او صف بستگان و همچون بنائی آهنین هستند»

۱- در تفسیر برهان و نور الثقلین روایات متعددی از ائمه اهلبیت در این باره نقل شده و از دانشمندان اهل تسنن «ثعلبی» در این رابطه روایتی آورده است، برای اطلاع بیشتر به کتاب (احقاق الحق جلد سوم)مراجعه شود.

۲- سوره صف آیه ۴

در **تفسیر منهج الصادقین**، آورده است: ابن عباس نقل می کند، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام چون در صف قتال قیام می نمود، گویا صف آن صفدر مانند دیوار محکم و جدار متین مستحکم بود، و چون این حال مرضی خداوند سبحان بود آیه بالا در حق آن حضرت نازل شد.

بنابر این علی علیه السّلام بر حسب تأویل قرآن با کفار و مشرکین و منافقین جهاد و کارزار می نمود و از ملامت هیچ ملامت کننده ای پروا نداشت و از سرزنش هیچکس نمی هراسید.

بر امر خدا اگر کسی کرد جهاد — باید که کند پاك از اسلام فساد
آگاه بُوَد زرمز تأویل قتال — تا آنکه رسد به اصل مقصود و مراد

* * * * *

آن فرد مجاهدی که در عالم بود — در نزد دلاوران همه داشت نمود
در صحنه کارزار می بود شجاع — هنگام کرم کریم و هم صاحب جود

* * * * *

آنکس که به تدبیر و سیاست در جنگ — کاری ننمود تا شکست آرد و ننگ
نه بیم ملامت و نه ترس از دشمن — گفت است که زار دشمنش سر بر سنگ

* * * * *

قَدْ وَ تَرَفیهِ صَنادیدَ الْعَرَبِ وَ قَتَلَ اَبْطالَهُمْ وَ ناوَشَ ذُؤْبانَهُمْ فَاَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ اَحْقاداً بَدْرِیَّةً وَ خَیْبَرِیَّةً وَ حُنَیْنِیَّةً غَیْرَهُنَّ [۱]

«همانا که علی علیه السّلام» در راه خدا خونهای گردنکشان عرب را به خاك ریخت، و دلیران و شجاعان و پهلوانان آنانرا به قتل رسانید و گرگ صفتان و طغیانگران آنانرا مطیع و منقاد گردانید، و دلهای ایشانرا از وقایع جنگ بدر و حنین و خیبر و جنگهای دیگر پر از حقد و کینه ساخت.

چرا در این دعا اشاره به جنگ و خونریزی شده است؟!

بعد از آنکه داعی در فقره قبل در این دعا اشاره فرمود: که علی علیه السّلام در مأموریّتهای جنگی خود به امر خدایتعالی و رسول به تأویل آیات الهی با اهل کفر و نفاق کارزار کرد و آنانرا بهلاکت رسانید، بدون آنکه بیمی از سرزنش بدگویان داشته باشد، در اینجا مقام جهادگری و تدبیر کارزاری او را بر این وجه ادامه می دهد: که آن بزرگوار گردنکشان عرب را به خاك و خون کشانید و سرکشان و طغیانگران آنانرا بهلاکت رسانید تا آنجا که دلهای اهل کفر را از جنگهای بدر و حنین و خیبر پر از حقد و کینه ساخت.

موضوعی که در این بند از دعا قابل اهمیّت است، آنستکه برای خواننده این گمان و این تصوّر حاصل نشود که این مسائل جنگ و قتال چه ربطی به دعا دارد!!، چون دعا بطور کلّی در مقام معنویت و عرض ارادت به ساحت قدس پروردگاری است و شاید بعضی مطالب داعی را از توجه خاص برگرداند.

۱- «وَ تَرَفیه» یعنی در راه خدا کشت- «صنادید» یعنی شجاعان- «ذؤبان» یعنی گرگ صفتان یا مردم درنده خوی.

امّا در این موضوع چنین گمانی شایسته نیست، اگر خوب توجه داشته باشید نقش عمده دعا از نظر سیر سالکین الی الله به سوی جهات گوناگون جهاد است، این مسئله ارتباط کامل به اهداف مقدّسه در پیشبرد دین الهی و همچنین به آگاهی از تاریخ تکامل اسلام دارد، یکی از آن نظر که دانسته شود: که این دین شریف به این آسانیها به دست ما نرسیده، و دیگر شاهد کلام در فهم و درك گفتار الهی است که خواننده به تفسیر ده ها آیات قرآنی در رابطه به این امر آگاهی حاصل نماید.

و از آنطرف مسئله بسیار مهم آنستکه تمام اهل ایمان باید آشنائی کامل به حقایق و مسائل جهاد داشته باشند که از همه چیز گذشته، آنانکه منتظر انقلاب و قیام حضرت ولّی عصر امام زمان عجّل الله تعالی فرجه می باشند، بر این معنا توجه کنند که برای عالمگیر شدن اسلام از این قبیل جنگها و ماجراهای سهمگین در پیش دارند، و هم اکنون آنها که منتظر این قیامند و آنها که تا زمان ظهور حضرتش این آگاهی را حاصل می نمایند «گو اینکه هزاران سال دیگر به طول انجامد» آمادگی برای اینگونه مسائل داشته باشند، چون داستانهای جنگی در صدر اسلام درس بزرگی می باشد که امر پیروزی و رمز موفقیت را بر مسلمین می آموزد.

اکنون توجه داشته باشید که اگر بخواهیم وقایع جنگهای صدر اسلام را یاد آور شویم خود تاریخ جداگانه ای را در بر می گیرد، و یا اگر بخواهیم در شرح این بند از دعا اسامی صنادید عرب و گردنکشان اهل کفر و طغیان را نام ببریم خود تفصیل جداگانه ای را دربرمی گیرد، و از آنطرف هیچ ضرورتی ندارد که نام تبه کاران و مخالفان خدا و رسول را در اینجا ذکر نمائیم، بعقیده نگارنده نام آنها باید از صفحه روزگار محو شود.

بنابر این بطور اختصار با توجه به سیاق کلام در دعـا بـه سه واقعه بزرگ یعنی جنگهای بدر و خیبر و حنین مختصری اشاره خواهیم کرد، آنهم از این نظر که مقام والای علی علیه السّلام در تأویل آیات قرآنی در امر جهاد آشکار گردد.

نقش علی علیه السّلام در جنگهای بدر و خیبر و حنین!

بنابرآنچه که در تفاسیر آمده است: پس از جنگ احد لشکر پیروز مشرکان به سرعت به سوی مکه بازگشت، ولی در اثناء پشیمان شده بر اینکه برگردند و شهر مدینه را غارت کنند و اگر محمد (ص) هم زنده باشد به قتل برسانند.

بهمین جهت مقدمات مراجعت فراهم کردند و خطرناکترین مرحله جنگ احد را بوجود آوردند، این خبر بـه پیغمبر رسید و اگر شهامـت فوق العـاده و ابتـکار بی نظیر او که از وحی آسمانی مایه می گرفت نبود شاید تاریخ اسلام در همانجا پایان می یافت.

اکنون در این مورد اشاره به جنگ بدر آیاتی از طرف خدایتعالی نازل شده که در مقدمه می فرماید:

وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدرٍ وَ اَنْتُم اَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [1]

«خداوند شما را در بدر یاری کرد و بر دشمنان خطرناك پیروز شدید، در حالیکه شما نسبت به آنها ناتوان بودید»

۱- سوره آل عمران آیه ۱۲۳.

در پیرو این آیه خدایتعالی اشاره بـه یـاری فرشتگان بـه لشکر اسلام فرمود، و آنانرا بشارت به پیروزی داد،(گویا این غزوه نخستین درگیری مسلّحانه اسلام و کفر بود)

به دنبال نزول آیات یك فرمان عمومی از طرف پیامبر برای حرکت بـه سوی مشرکان داده شد، حتی مجروحان جنگ هم که در میان آنها علی علیه السّلام که بیش از شصت زخم بر تن داشت آماده پیکار با دشمن شدندو از مدینه حرکت کردند.

این خبر به گوش سران قریش رسید و آنان از این روحیه عجیب مسلمانان سخت بوحشت افتاده و از ترس و هراس پس از مقابله به راه مکه مراجعت کردند.

آنچه را کـه مورخین در غزوه بدر ذکر کرده اند: علی علیه السّلام در آن موقع بیست و هفت ساله بود که شعله غیرت او قوّت اسلام را برافروخت و شوکت اهل کفر و شرك را یك پارچه سوزاند.

در آن اوقات پرهیجان که خدایتعالی وعده یاری و پیروزی به رسول اکرم کرامت فرمود، علی علیه السّلام معرکه گردان آن صحنه کارزار بود، و سرکشان و پهلوانان اهل شرك را بهلاکت رسانید، غلغله شجاعتش سرتاسر جبهه جنگ را به ولوله و غوغا انداخت، و چنین گفتـه اند: که او علیه السّلام هیجده تن از سران دشمنان اسلام را به قتل رسانیدو شرح این ماجرا بسیار مفصل است که به طول می انجامد.

دیگر از غزواتیکه در بند دعا اشاره به آن شده « **غزوه خیبر** » است کـه آن در سال هفتم از هجرت وقوع یافت، غالب مفسّران معتقدند که آیه شریفه و ماقبل آن ناظر به فتح خیبر است که می فرماید:

قُل لِلْمُخَلَّفِـينَ مِنَ الْاَعْـرابِ سَتُدْعَونَ اِلىٰ قَومٍ اُولي بأْسٍ

شَدیدٍ تُقاتِلُونَهُمْ اَوْیُسلِمونَ....[۱]

«به متخلفان از اعراب بگو: به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید، تا اسلام بیاورند اگر اطاعت کنید، خداوند پاداش نیکوئی به شما می دهد و اگر سرپیچی نمائید همانگونه که قبلاً سرپیچی کردید شما را عذاب می کند عذابی دردناک....»

طبق روایات هنگامیکه پیامبر از «حدیبیه» باز می گشت به فرمان خدا مسلمانان شرکت کننده در حدیبیه را بشارت به فتح «خیبر» داد، و تصریح فرمود که در این پیکار فقط آنها شرکت کنند و غنائم جنگی مخصوص آنهاست و تخلّف کنندگانرا نصیبی از این غنائم نخواهد بود.

امّا این دنیا پرستان متخلّف همینکه از قرائن فهمیدند پیامبر در این جنگی که پیش دارد قطعاً پیروز می شود و غنائم فراوانی به دست سپاه اسلام خواهد افتاد از فرصت استفاده کرده و از پیامبر اجازه خواستند که در میدان «خیبر» شرکت کنند و آنان غافل بودند از اینکه قرآن سرّ آنها را قبلاً فاش کرده است، چون در آیه قبل فرمود: هنگامیکه شما برای به دست آوردن غنائمی حرکت می کنید، به زودی متخلفان می گویند بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم و در این جهاد شرکت کنیم.

در هر حال در آن کارزار رسول اکرم امیرالمؤمنین را طلب فرمود و پرچم این جنگ را به دست او سپرد و فرمود: برو به سوی کارزار که خدایتعالی این فتح را به دست تو خواهد به ثمر رسانید.

سپس علی علیه السّلام با لشکریانش به پای حصار رسیدند و قلعه را محاصره کردند و در آن صحنه کارزار دشمنان را از پای در آوردند و فتح و پیروزی

۱- سوره فتح آیه ۱۶.

نصیب آنان گشت.

شیخ مفید، آورده است: که این فتح به زور بازوی امیرالمؤمنین علیه السّلام صورت گرفت و در این جنگ فضائل او از هر باب بر وجهیکه جمع رُوات اتفاق دارند ظاهر گردید که در آن صحنه آن حضرت منفرد و در فتح و پیروزی کامل، خود شرکت داشت، و تنها مرد نامی دشمن را به نام «مرحب خیبری» با ضربتی سهمناك بهلاکت رسانید، و به درون حصار و قلعه که درب محکمی داشت راه یافت، و به قوّت رحمانی و صمدانی آن درب را از جای برکند و بر روی خندقی که حفر کرده بودند انداخت و پلی بوجود آمد که لشکریان از آن گذشتند و به قلعه ریختند و خاك مذلّت بر فرق اهل قلعه بیختند و غنائم بسیار گرفته بیرون آمدند، و چون مردم تمام از خندق گذشتند و به جانب لشکرگاه رسول رفتند علی علیه السّلام آن درب را از روی خندق بدست راست خود برداشت و به دور پرتاب کرد (این بود خلاصه ای از جنگ خیبر و اشاره به کلام : وَیُقاتِلُ عَلَی التَّأویلِ)

امّا در موضوع غزوه عبرت انگیز حنین، که در بند مورد شرح به آن اشاره شده است: بنا بگفتار مورخین این جنگ در نزدیکی شهر طائف بوقوع پیوسته و در قرآن از آن تعبیر به «یوم حنین» شده است، که نام دیگر آن غزوه «اوطاس» و غزوه «هوازن» گفته شده است.

قبل از شرح مختصری از این داستان یادآور می شویم که خدایتعالی در آیاتی اشاره به چگونگی این جنگ کرده و در اول می فرماید:

لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ فی مَواطِنَ کَثیرَةٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ

كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً... [۱]

«خداوند شما را در میدانهای زیادی یاری کرد «و بر دشمن پیروز شدید» و در روز حنین نیز یاری نمود، و در آن هنگام که فزونی جمعیّتتان شما را به اعجاب آورده بود ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت به دشمن کرده فرار نمودید.»

در آیه بعد اشاره می فرماید: سپس خداوند «سکینه» خود را برسولش و نیز بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهائی فرستاد که شما نمی دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران.

گر چه این آیات خود روشنگر قسمتی از وقایع آن جنگ است، ولی بنابر آنچه که مورخین ذکر کرده اند: رئیس قبیله ای در اطراف «هوازن» بنام «مالك بن عوف» پیروان خود را جمع کرد و به آنها گفت: ممکن است «محمد» بعد از فتح مکّه به جنگ ما برخیزد و پیش از آنکه او با ما نبرد کند صلاح در اینستکه ما پیش دستی کنیم.

هنگامیکه این خبر به گوش رسول اکرم رسید به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین «هوازن» شوند، در آن هنگام رسول گرامی پرچم بزرگ لشکر اسلام را به دست علی علیه السّلام داد، و تمام کسانیکه برای فتح مکه پرچمدار بخشی از لشکر اسلام بودند به دستور پیامبر با همان پرچم به سوی میدان حنین حرکت کردند.

دو هزار نفر از مسلمانان که در فتح مکه اسلامرا پذیرفته بودند ... اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام که همراه پیامبر برای فتح مکه آمده بودند به سوی میدان

۱-سوره توبه آیه ۲۵.

جنگ حرکت کردند.

دشمنان اسلام برای شکست لشکر اسلام تدابیری فراهم کرده بودند، و هنگامی که پیامبر بعد از نماز صبح فرمان داد به طرف سرزمین «حنین» سرازیر شوند، در این موقع ناگهان لشکریان «هوازن» از هر طرف حمله ور شده و مسلمانان را غافل گیر و زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند، که گروهی از جلو داران لشکر اسلام فرار کردند، و همین امر سبب شد که باقیمانده لشکر هم به وحشت افتاده و فرار کنند.

بنابر تفسیر آیات مربوطه: خداوند در اینجا آنها را با دشمنان به حال خود واگذارد و موقتاً دست از حمایت آنها برداشت زیرا آنان به جمعیت انبوه خود مغرور شده بودند، پس آثار شکست در آنها آشکار گشت.

امّا علی علیه السّلام که پرچمدار لشکر اسلام بود با عده کمی در برابر دشمن ایستادند و همچنان با پیکار خود ادامه دادند، در این هنگام پیامبر با نه نفر دیگر از یاران خود در قلب سپاه قرار داشتند و پیامبر به یکی از یاران خود بنام «عباس» که صدای رسائی داشت دستور داد تا به تپه بلندی برود و به مسلمانان فریاد زند کجا فرار می کنید پیامبر اینجاست.

هنگامیکه مسلمانان صدای عباس را شنیدند بازگشتند و گفتند **«لبیك، لبیك»** و در این بازگشت حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن وارد آورده و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند، همچنانکه طایفه «هوازن» به طرز وحشتناکی به هر سو پراکنده شدند و جمعی کشته و عده ای اسیر مسلمانان شدند.

و جریان این ماجرا بسیار گسترده است که بعداً همان سران «هوازن» و حتی رئیس آنها «مالك بن عوف» به خدمت پیامبر رسیده و اسلام پذیرفتند و اسیران آنها را برگردانیدند.

این بود شرح مختصری از وقایع این سه مورد جنگ که در سیاق کلام دعا به آن اشاره شده است: قُلُوبَهُمْ اَحْقاداً بَدْرِیَّةً وَ خَیْبَرِیَّةً وَ حُنَیْنِیَّةً وَ غَیْرَهُنَّ.

البته در کلمه «وَ غَیْرَهُنَّ» اشاره به جنگهای دیگر است که ذکر آنها بطول می انجامد، از جمله همان جنگ احد که شمه ای از آن گذشت، و جنگهای دیگر از قبیل: حدیبیّه، غزوه فتح مکّه، غزوه تبوک، غزوه سلسله و باز غزوات دیگر که منظور اینستکه علی علیه السّلام در بیشتر از آنها مقام سردارسپهی و فرمانروائی لشکر اسلام را داشت و چنان ضربات بر پیکر دلاوران دشمن وارد می ساخت که لشکریان اسلام غریو و غلغله تکبیرشان به آسمان بالا می رفت.

بطوریکه در تفاسیر آمده است: مجموع غزواتی که خود رسول اکرم در آن شرکت داشته بیست و شش جنگ بوده است.

آنکس که به پای مردی خود در جنگ — در کشتن دشمنان نمی کرد درنگ
او بود علی که با دلیران به نبرد — می کرد چنان عرصه میدان را تنگ

* * * * *

در غزوه بدر و خیبر و جنگ حُنین — انداخت به دلها همگی شیون و شین
آنگونه شجاعت که علی داد نشان — در صحنه کربلا نشان داد حسین

* * * * *

پنهان نکنم، دلیر مردی به عیان — مانند علی کسی نیامد به جهان
در وصف شجاعتش بسی رفت سخن — آنطور که «زار» صحنه ها داد نشان

* * * * *

فَاَضَبَّتْ عَلَى عَدٰاوَتِهِ وَ اَكَبَّتْ عَلَى مُنٰا بَذَتِهِ حَتّٰى قَتَلَ النّٰاكِثِينَ وَ الْقٰاسِطِينَ وَ الْمٰارِقِينَ [۱]

«پس دلهای آنان با دشمنی «باعلی» اقبال نمود، و هجوم آوردند بر برانداختن او، تا آنکه «آنحضرت ناچار» بر آن سه گروه: پیمان شکنان و ظالمان و خوارج به جنگ و کارزار پرداخت و آنانرا به قتل رسانید.»

کینه توزی سه گروه و هلاکت آنان به دست علی (ع)

در فقرات قبل چنین اشاره شد که علی علیه السّلام سردار سپه جنگهای خونین بدر و اُحد و خیبر و حنین و غزوات دیگر بود، و او علیه السّلام بسیار از اهل کفر و شرك و نفاق و دشمنان خدا و رسول را به خاك و خون غلطانید، روی همین اصل: حقد و کینه طوائف مختلف بر عدوات و دشمنی با علی بالا گرفت و با او خصومت ورزیدند و کمر همّت برای نابودی و برانداختن او بستند و توطئه کردند و نقشه ریختند تا هر گونه آزار به آن بزرگوار برسانند، و گروه های بسیاری با هم در این طرح همدست شدند که از جمله سه گروه معروف بودند.

۱- «اضبّت» یعنی: آکنده شدند= «اکبت» یعنی: قیام کردند= «نبذ» یعنی: انداخت.

در معنای «قاسطین» در تفسیر نمونه، در ذیل آیه ۱۵ از سوره جن که می فرماید: (وَ انّا مِنّا الْمُسْلِمونَ وَ مِنّا القاسِطُونَ) آورده است «قاسط» از ماده قسط به معنی تقسیم عادلانه است، این ماده هنگامیکه به صورت باب «افعال» در آید «اقساط» به معنی: اجرای عدالت است، و هنگامیکه به صورت «ثلاثی مجرد» استعمال شود مانند سیاق این آیه به معنی: ظلم و انحراف از مسیر حق است.

اول:« **ناکثین**»، که عهد خود را با او شکستند و «آنان اصحاب جمل بودند»

دوّم: « **قاسطین**» آن کسانیکه از راه حق میل به باطل کرده «و آنان اصحاب معاویه در جنگ صفّین بودند»

سوّم: « **مارقین**» آنانکه براه گمراهی رفته و مرتد شدند و کمر همت بر شهادت علی بستند «و آنان خوارج بودند»

قبل از آنکه بخواهیم درباره چگونگی جنگ با این سه گروه مطالبی یاد آور شویم، روایت جالبی که در کتاب « **کشف الغمّه**» در ارتباط با این موضوع آمده متذکّر می شویم:

قاضی ابومحمدالحسین بن مسعود ، درکتاب خود از ابن مسعود نقل می کند: روزی رسول اکرم به خانه «امّ سلمه» وارد شد، و امیرالمؤمنین علیه السّلام هم در آنجا حاضر شد، رسول اکرم با امّ سلمه فرمود: یا امّ سلمه: والله که این علی قاتل؛ قاسطین و ناکثین و مارقین خواهد بود بعد از من.

و آنحضرت تصریح به این فرق ثلاثه کرد ، که امیرالمؤمنین با آنها مقاتله خواهد کرد و اشاره فرمود به اسماء ایشان که هریك صفتی دارند که مخصوص به خودشان است و سبب قتال آنها می شود.

جنگ علی علیه السّلام با «ناکثین»

بطوریکه صاحبان تواریخ نقل کرده اند: «ناکثین» جماعتی بودند که بیعت کردند با امیرالمؤمنین و واجب بود بر آنها اطاعت آنحضرت را، و از جمله آنان «طلحه» و«زبیر» بودند که آنها بعد از کشته شدن عثمان خواستار حکومت بصره و کوفه بودند، و شبی به خدمت علی علیه السّلام آمدند که مقصود خود را اظهار کنند و ریاستی بدست آورند، چون نشستند که در این مورد گفتگو کنند، حضرت به قنبر فرمود: این چراغ را بردار و چراغ دیگری بیاور، آنان در اول پرسیدند: یا علی سبب تعویض چراغ چیست؟ فرمود: پیش از آمدن شما حساب بیت المال را می کردم و آن چراغ از بیت المال بود، ولی حال که شما آمدید سزاوار نبود از بودجه بیت المال مصرفی انجام گیرد.

پس طلحه و زبیر دانستند که آن حضرت با این احتیاطی که در کارها دارد، هیچگاه ریاستی به آنها نخواهد داد، لذا این دو نفر نقض بیعت با آن حضرت کردند و با«مروان حکم» که بر آنحضرت یاغی شده بود، همدست شده و نزد«عایشه» رفتند و به بهانه خونخواهی عثمان بر آنحضرت خروج کردند و جنگ جمل را فراهم نمودند.

جالب اینکه قبلاً رسول اکرم در زمان حیات خود به «عایشه» اشاره کرده بود، که یکی از زنان من با علی جنگ خواهد کرد، با نشانه هائیکه خود عایشه داده بود، در این جریان گفته رسول اکرم بوقوع پیوست، و عایشه را سوار بر شتری کردند و طلحه و زبیر و سایر همکاران آنها او را همراهی کرده به سوی جنگ با علی روانه شدند.

در آن هنگام، امیرالمؤمنین علیه السّلام، حسن و عمّار را به کوفه فرستاد

و نه هزار مرد جنگی حرکت دادند و خود هم به طرف بصره حرکت کرد و در جائی نزدیکی بصره آتش جنگ زبانه کشید، و زبیر به دست یکی از سرداران خود دشمنان کشته شد و مروان حکم هم به عداوتی که با طلحه داشت او را کشت و هفتاد نفر که در رکاب عایشه بودند و از جان او محافظت می کردند بـه شمشیر حضرت امیر علیه السّلام دست بریده و کشته شدند.

سپس به دستور آنحضرت شتر عایشه را هم پی کرده و محمل او را به زمین کشیدند، و چون جنگ جمل خاتمه یافت آنحضرت، ابن عباس را نـــزد عایشه فرستاد که او را موعظه نماید و به مدینه برگرداند و در بصره نماند، ولی عایشه اجازه ملاقات با ابن عباس نداد و او را نپذیرفت.

در داستان جنگ جمل مطالب بسیاری است که در اینجا به همین مختصر اکتفا گردید.

جنگ علی علیه السّلام با قاسطین

قاسطین، جماعتی بودند که از طریق حق تجاوز کرده و به باطل روی آوردند و از پیروی اهل هدایت اعراض کرده خارج شدند و از اطاعت امام مفترض الطاعه سرباز زدند.

در اول رهبر و سرکرده این قوم ستم پیشه معاویه به کمك عمروبن العاص، از زیر بیعت علی علیه السّلام خارج شده و بر او خروج نمودند، و آنحضرت به حکم آیه شریفه: فَقٰاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّٰى تَفِيءَ اِلىٰ اَمْرِ اللّٰهِ [1] «نبرد کنید باستمگران تا برگردید به سوی فرمان خدا»

پس آن بزرگوار آماده لشکر کشی به سوی آنها شد و مهیّای جهاد گردید و در مسیر حرکت این دو گروه در «صفین» با هم تلاقی کردند، در اول علی علیه السّلام چند نفراز سران لشکر خود را برای موعظه و نصیحت به نزد معاویه و یارانش فرستاد و آنان به عنوان خونخواهی عثمان و بهانه های دیگر پیام تسلیم را نپذیرفتند.

لذا علی علیه السّلام لشکر خود را به هفت بخش و برای هر بخشی سرداری تعیین کرده تا هر روزی یکی از آنان بجنگ رهسپار گردند،و معاویه هم نیز چنین کرد، چند جنگ میان دو طرف بوقوع پیوست و باز علی علیه السلام برای اتمام حجّت به سوی معاویه پیغام فرستاد که دست بردارد، و او قبول نکرد، و روزی معاویه حمله آورد و چند نفر از اصحاب آنحضرت را به شهادت رسانید و هزار نفر از لشکریان را در محاصره قرار داد، در حالیکه اصحاب حضرت آنها را نمی دیدند، علی

۱- سوره حجرات آیه ۹.

علیه السّلام آنانرا از این حیله آگاه کرد و بعضی از سران را مأمور کرد کـه بـه یاری بشتابند.

سپس عبدالعزیز حارث خود را به قلب لشکر معاویه زد و آنها را در ان روز شکست داد، و بعداً باز «عمّار یاسر» مهیّای نبرد گردید و پس از کارزار بسیار او کشته شد.

در هر حال این جنگ به درازا کشید، و طبق روایتی که رسول اکرم فرموده بود: «خوشا به حال «عـمار» که جماعتی سرکش و طغیانگر او را می کشند» در لشکر معاویه این خبر انتشار یافت و معاویه مضطرب شد، و پس از چند روز زد و خوردهائی پی در پی که نزدیك به شکست لشکر معاویه بود، «عمرو عاص» حیله ای اندیشید و دستور داد قرآنها را برسر نیزه کردند و فریاد زدند که ما به حکم قرآن حاضریم که امر جنگ خاتمه یابد.

حضرت علی علیه السّلام فرمود: آنها دروغ می گویند و این حیله ای است که عمرو عاص بکار بسته است، متأسفانه لشکریان حضرت گوش بفرموده او ندادند و شمشیرهای خود را غلاف کردند، تا آنکه قرار اصلاح امر را واگذار به حکمیّت حکمین نمودند، و ابتدا حضرت قبول نمی کرد دست از او برنداشتند تا آنکه قبول فرمود، و از طرف حضرت «ابوموسی اشعری» و از طرف معاویه «عمرو عاص» به حکمیّت تعیین شدند و این دو پس از مشورت مقرر شد که حضرت علی و معاویه را از خلافت خلع نمایند تا مسلمین به هر که خواهند بیعت نمایند.

پس «عمرو عاص» ابوموسی را فریب داد و در این امر او را مقدم داشت که علی را از خلافت خلع کند، و بعد از اظهار او خود گفت: پس من معاویه را به خلافت نصب کردم!!

و این مختصری از این واقعه بود که علاقه مندان بایـد بـه تاریخ مراجعه

نمایند و همین مختصر در شرح این ماجرا برای مسلمانان در هر دوران و زمان آگاهی آن بسیار مفید است که بدانند برای جلوگیری از طریق حق چه حقه بازیها و حیله هائی بکار برده اند.

جنگ علی علیه السّلام با مارقین

قبلاًدر جریان جنگ قاسطین این معنا گذشت که با تعیین حکمیت سرنوشت جنگ تغییر پیدا کرد، و پس از آن شش هزار تن از فرمان حضرت امیر علیه السّلام سرباز زدند و در قریه ای نزدیك کوفه جمع شدند و گفتند: لاٰ حُکم اِلاّ لِلّه «اشاره بر اینکه تعیین حکمین برای حکم خدا کفر است» و این طایفه را خوارج و مارقین گویند، پس علی علیه السّلام نزد ایشان آمده و خطبه بلیغی انشاء فرمود و آنان را موعظه نمود تا از رأی خود باز گردند، چون خبر رسید به ابوموسی، او باز علی را از خلافت خلع کرد و آنان از کوفه بیرون شدند و همگی سراز اطاعت آنحضرت پیچیدند.

سپس آنحضرت ابن عباس را به سوی ایشان فرستاد تا با آنان مباحثه نماید و از علّت مخالفت سئوال کند ابن عباس نزد ایشان رفت و از سبب خروج پرسش کرد، در حالیکه آنحضرت هم صدای آنان را می شنید؛ گفتند: شش امر از علی صادر شده که هر یك سبب کفر اوست و آن شش امر را برشمردند، و چون ابن عباس نزد آنحضرت آمد آن بزرگوار فرمود به ایشان بگو: به حکم خدا راضی هستید؟ ایشان گفتند: بلی، پس آنحضرت جواب آنانرا با اقامه دلیل قاطعانه دادند، بعد از آن دو هزار نفر از ایشان تائب شدند و چهار هزار دیگر در نهروان رفتند و با «عبدالله بن وهب» و دیگر از معاندین بیعت کردند.

سپس، علی علیه السّلام با پیروان خود از عقب ایشان رفتند و هزار و هشتصد تن از آنان را به قتل رسانیده و باقی ایشان به این اعتقاد ماندند، و این ماجرا تفصیلی گسترده دارد که به همین اندازه اکتفا کردیم.

درکشف الغمّه،در ذیل شرح ماجرای جنگ علی (ع) با مارقین روایتی

آورده، کـه در رابطه به این امـر بد نیـست نظر خـواننده را بـه آن جلـب نمائیم- «ابودردا» روایت می کند از «ابوسعید خدری» که رسول خدا فرمـود: زود باشد در میان امّت من اختلاف و تفرقه افتد، قومی و گروهی بدکردار پیـدا شونـد که قتل بی موقع را نیکو انگارند، و قرآن خوان باشند، امّا قرآن تجاوز نکند از چنبرگاه گردن ایشـان، و بیـرون روند از دین، و ایشـان بدترین خلق باشند، (خوشا بحال کسـیکه ایشان را به قتل آورد) و ایشان نیز او را به قتل آرند، ایشان دعوت نمایند به کتاب الهی و مـردم را به کـتاب خدای خوانند، و از کتـاب چیزی در ایشـان نباشد، هر کـه مقاتله کند به ایشان او اولی به حق باشد از ایشان.

آنانکـه شدنـد از علـی کینه بـه دل — شد عرصه زنـدگی بـر آنهـا مشکل
بسیـار شدنـد بـر هلاکـت نزدیك — باقـی همـه مانـده پای آنهـا در گِـل

* * * * *

آن دستـه ناکثیـن کـه از راه کیـن — بودنـد بـه قاسطیـن هماهنگ چنین
بـا اهـل خوارج همـه همدست شدنـد — در راه علـی همـه نشستنـد کمین

* * * * *

اینست عجـب کـه هـر گروه از آنان — کردنـد تظاهـر همـه انـدر ایمـان
آنطـور کـه «زار» شرح تاریخ گشود — آنهـا همگـی شکسته عهد و پیمان

* * * * *

وَ لَمّا قَضی نَحبَهُ وَ قَتَلَهُ اَشْقَی الْاُخِرینَ یَتْبَعُ اَشْقَی الاَوَّلینَ [۱]

«و چون دوران زندگانی علی در دنیا سپری شد، (آن بزرگوار شربت شهادت نوشید) بوسیله یکی از بدبخت ترین افراد آن زمان که پیروی کرد از شقی ترین امت پیشینیان.»

پایان زندگانی پرماجرای علی علیه السّلام

امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از آنکه آنهمه ماجراها در زندگانی پربار خود گذرانید، که شرح بسیار مختصری از آن قبلاً گذشت، سرانجام آن بزرگوار به دست شقی ترین مردم زمان خود به شهادت رسید و روزگاری را که برای اقامه دین حق و جهاد در راه خدا گذرانیده بود پشت سر گذاشت.

آری آنچه گذشت گوشه ای از زندگانی و رویدادهای زمان آن بزرگوار بود و در اینجا مجال حاصل نگردید، که آنطور که شاید و باید بزرگداشت او را عرضه نمائیم، چون علی را باید طوری شناخت که خدا و رسول توصیف کرده اند، و در این چند صفحه مختصر که نوشته شد حق معنا درباره آن بزرگوار ادا نگردید، چون اوصاف و مناقب او خود کتاب جداگانه ای را دربرمی گیرد.

امّا در پایان سرگذشت زندگانی آنحضرت در ارتباط با فقره مورد شرح در جمله اول اشاره به این آیه شریفه است که در شأن خود آن بزرگوار نازل شده و خدایتعالی می فرماید:

۱- (نَحبَه) از واژه «نحب» بر وزن «عهد» به معنی عهد و نذر و پیمان است، و گاه به معنی مرگ و یا خطر و یا سرعت سیر آمده است (از مفردات راغب).

مِنَ الْمُؤْمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ.....[1]

«در میان مؤمنان مردانی هستند که راست گفتند و بر سر عهد و پیمان که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند و در راه او شربت شهادت نوشیدند و بعضی دیگر در انتظارند.»

در تفسیر منهج الصادقین، آمده: که معنی «مَنْ قَضى نَحْبَهُ» محتمل است که مراد موت باشد به طریق شهادت و یا وفا نمودن به عهد و نذر.

این آیه شریفه که اشاره به مضمون آن در سیاق کلام دعا شده است، در شأن علی علیه السّلام مصداق کامل دارد چون آن بزرگوار در عهد و پیمان خود با خدا و رسول در کمال صداقت و راستی مأموریّت های خود را در جهاد انجام داده، و با معاندین و کفّار و منافقین بر تأویل قرآن قتال و کارزار کرده و در این راه همیشه انتظار شهادت می کشیده است.

در تفسیر نمونه، آورده است: دانشمند معروف اهل سنت «حاکم ابوالقاسم حسکانی» با ذکر سند از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: این آیه درباره ما نازل شده است، و من به خدا همان کسی هستم که انتظار شهادت را می کشم، و من هرگز در روش خود تغییر نداده برسر تمام پیمانهایم ایستاده ام.

در تفسیر صافی، چنین آمده است: یاران امام حسین در کربلا هر کدام

۱- سوره احزاب آیه ۲۳.

که می خواستند به میدان بروند با امام وداع می کردنـد، و می گفتند سلام بر تو ای پسر رسول خدا، امام نیز به آنها پاسخ می گفت و سپس این آیه را تلاوت می فرمود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ...

و از اینجا معلوم می شود که این آیه مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و زمان شامل می شود، چه آنها که در راه خدا شهید شده و چه آنها که بر سر عهد و پیمان خود با خدایتعالی ایستاده اند.

شهادت علی علیه السّلام به دست شقی ترین فرد عالم!

داستان شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام موضوعی نیست که تنها باید پیروان او آگاه باشند، بلکه باید عموم علاقه مندان به تاریخ از این امر مهم آگاهی حاصل نمایند، از آنجهت که مورخین جهان که در این واقعه کاوش و تجسس زیادی بعمل آورده اند همه قائلند که این ضایعه فاجعه بزرگی در عالم انسانیّت بوده است.

و اکنون ذکر این بیان در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح می باشد که اشاره شده است: وَ قَتَلَهُ اَشْقَی الْاٰخِرِینَ یَتْبَعُ اَشْقَی الْاَوَّلِینَ .

در اول باید متوجه این معنا شد که معنی شقی ترین مردم آن زمان که پیروی از شقی ترین مردم گذشتگان کرده کیست؟!

اگر خواننده خوب توجه داشته باشد، این معنا ریشه قرآنی دارد، و بابیان یك روایت معتبر در ذیل یکی از آیات قرآنی قاتل آن امام عزیز علی علیه السّلام که بدبخت ترین و بد سگال ترین فرد در عالم بوده شناخته می شود.

در **تفسیر اثنی عشر**، آورده: در ذیل آیه شریفه که فرمود: فَعَقَرُوا النّٰاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ.... [1] «پس ناقه را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سر پیچیدند» مفسّران خاصّه و عامّه روایت کرده اند، که رسول اکرم فرمود: شقی ترین اوّلین پی کننده ناقه صالح و شقی ترین آخرین قاتل علی علیه السّلام است.

در داستان ناقه صالح مطالبی گسترده است که در اینجا از وظیفه این

۱- سوره اعراف آیه ۷۷.

کتاب خارج است و علاقه مندان باید به تفاسیر مراجعه نمایند.

امّا جریان داستان شهادت حضرت علی علیه السّلام از اینجا شروع می شود؛بطوریکه بعضی از مورخین ذکر کرده اند: بعد از جنگ «نهروان» دسته ای از خوارج در مکه دور هم جمع شده و بر کشتگان نهروان گریه می کردند و با هم می گفتند: پریشانی کار مردم از علی (ع) و معاویه و عمروعاص است، که اگر این سه نفر کشته شوند همه مردم آسوده خواهند شد.

اولین فرد بدبختی که در این پیشنهاد پیش قدم شد «عبدالرحمن بن ملجم» بود، که گفت: قتل علی به عهده من، و دیگری «حجاج بن عبدالله» که گفت معاویه را هم من خواهم کشت، و سومی «عمرو بن بکر» بود که او هم عهده دار قتل عمرو عاص گردید، و هر سه با هم قرار گذاشتند که بامداد شب نوزدهم ماه رمضان در حال نماز این سه نفر را به قتل رسانند.

پس شمشیرهای خود را به زهر آب داده و هر کدام به طرف مأموریّت خود روانه شدند، حجاج بن عبدالله به شام آمد و چون معاویه به نماز ایستاد در حال رکوع ضربتی بر ران او زد و مردم وی را دستگیر کرده و معاویه را به خانه بردند و طبیب او را بطوریکه از آن پس نسل او منقطع شودمعالجه کرد، و چون خواستند ضارب او را بکشند گفت مرا نکشید تا یك بشارت به شما بدهم، و جریان تعهّد خود را با دو نفر دیگر گفت و قول داد که اگر ابن ملجم علی (ع) را نکشته باشد من خود علی را به قتل می رسانم، ولی بعد از خبر قتل علی معاویه به شکرانه این خبر او را آزاد کرد!

«عمرو بن بکر» هم به مصر رفت و در شب نوزدهم «عمروعاص»بعلت درد قولنج به مسجد نیامده بود و دیگری به جای او نماز می خواند که متأسفانه ندانسته او را بجای عمرو عاص کشت و خود او را هم به جرم قتل کشتند.

امّا «عبدالرحمن بن ملجم» به کوفه آمد، امر خود را بسیار مخفی داشت،

و سپس با همدستی «قطامه» و چند تن دیگر در شب نوزدهم رمضان به مسجد آمد، و علی علیه السّلام در آن شب در منزل دختـرش «ام کلثـوم» بود، و پس از گفتگوهائی که خبر از شهادت خود می داد عازم مسجد شد.

و چنین گفته اند که اذان نماز بلند شد و نمازگزاران جمع شدنـد، و گویا ابن ملجم را که دمر به روی خوابیـده بود اخطار کـرد که برخیزد، و به او گفت: **از اراده‌ای که کرده ای نزدیك‌است آسمانها بر زمین آیدو زمین‌و کوه ازهم بپاشد،** و اگر بخواهم می توانم بگویم که در زیر جامه ات چه داری [۱]

پس آنحضرت وارد محراب شد و مشغـول نافله گردید، سپس ابن ملجم ضربتی بر سر آن بزرگوار باشمشیر وارد آورد که تا موضع سجده را شکافت، و آن حضرت به روی زمین افتاد و فرمود: بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ عَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ فُزْتُ وَ ربِّ الكَعْبَه، «بنام خدای کعبه که رستگار و آسوده شدم.»

در این هنگام صدای آن بزرگوار بلند شد که فـرزند یهـودیه ابن ملجم مـرا کـشت؛ او را بگیـرید، اهل مـسـجـد چون صـدای آنحـضـرت را شنیـدند در طلب آن جنایتکار ملعون شدند و فریاد همگی بالا گرفت و حال مردم دیگرگون شده بود، پس همه به سوی محراب دویدند، دیدند که آنحضرت در محراب افتاده و فـرق مبارکش شکافته شده و خاك برمی گیرد و بـر مواضع جراحت می ریزد و این آیه شریفه را می خواند:

۱- درباره علم امام قبلاً مطالبی گذشت، که از نظر مقام ولایت آن بزرگواران آنچه برای دانستن آن اراده نمایند بر آن آگاه می شوند، و باید توجه داشت که مأموریتهای ائمه هدی موکول به امـر حقتعالی می بـاشد، و کسی نمی تواند ایراد کند که چگونه امام دانسته به نماز بایستد تا قاتل او بر پیکرش ضربه وارد آورد، این مسئله در مقدرات ثبت شده است.

مِنهٰا خَلَقْنٰاکُمْ وَ فیهٰا نُعیدُکُمْ وَ مِنْهٰا نُخرِجُکُمْ تٰارَةً اُخْریٰ [۱]

«از زمین خلق کردم شما را و در زمین برمی گردانم شما را و از زمین بیرون می آورم شما را بار دیگر».

پس فرمود که آمد امر خدا، و راست شد گفته رسول خدا صلّی الله علیه و آله، در آن هنگام اصحاب مسجد دیدند که خون سرش بر روی و محاسن شریفش جاری است و ریش مبارکش به خون خضاب شده و می فرماید: هٰذا مٰا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ «این همان وعده ای است که خدا و رسولش به ما داده اند».

در اینجا آگاهان به مقام ولایت چنین گفته اند: در هنگام ضربت ابن ملجم بر فرق آنحضرت، زمین به لرزه در آمد و امواج دریاها خروشان گردید و در آسمانها تحوّلی ایجاد گشت و درهای مسجد بهم خورد و خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و باد سیاهی سخت وزیدن گرفت که تیرگی اوضاع عالم کاملاًمشهود بود! و از همه بالاتر، ملك مقرّب خدای سبحان «جبرئیل» در میان آسمان و زمین ندا در داد، همچنانکه مردم شنیدند و گفت:

بخدا سوگند که درهم شکست ارکان هدایت و تاریك شد ستاره های علم نبوّت و بر طرف شد نشانهای پرهیزگاری و گسیخته شد عروة الوثقای الهی و کشته شد پسر عم محمّد مصطفیٰ صلّی اللّه علیه و آله، و شهید شد سید اوصیاء علی مرتضی «شهید کرد او را بدبخت ترین اشقیاء». [۲]

۱- سوره طه آیه ۵۵.

۲- از کتاب «منتهی الامال قمی».

و این ماجرا شرحی بتفصیل دارد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست.

آنکس که شهید شد به محراب علیست — آنکس کـه بـه قتل خود خبر داد ولیست
آنکس که کمر به قتل او بست دنیست — او بود همان که بدتریـن فـرد شقیست

* * * * *

آن بـود علـی کـه نـزد اهل ایمان — هر گونـه کـه بست با خدایش پیمان
بسیار بـه راستی وفا کـرد بـه عهـد — تـا آنکـه گذاشت عهد خود بر سر جان

* * * * *

سوگنـد بـه ربّ کعبـه گفتـا آندم — کاسوده شد او ز رنـج و انـدوه و غـم
هرگاه کـه «زار» یـاد آن کرد گریست — چون زیـن سخنش مـدار عالـم شد خم

* * * * *

لَمْ یُمَثِّلْ اَمْرُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ فِی الْهٰادِینَ بَعْدَ الْهٰادِینَ وَ الْاُمَّهُ مُصِرَّهٌ عَلٰی مَقْتِهِ مُجْتَمِعَهٌ عَلٰی قَطِیعَهِ رَحِمِهِ وَ اِقصٰاءِ وُلْدِهِ اِلاَّ الْقَلِیلَ مِمَّنْ وَ فِی لِرِعٰایَهِ الْحَقِّ فِیهِمْ [1]

۱-واژه «مَقت» به معنی دشمنی بسیار سخت است- «اقصاء» به معنی: تبعید کردن و دور کردن است.

«فرمان رسول اکرم صلّی الله علیه و آله درباره اوصیاء گرامی او که یکی پس از دیگری راهنمایان دین بودند، اجرا نشد «یعنی بعد از درگذشت آن بزرگوار اکثر امّت امتثال امر او را نکردند» و بر دشمنی با او کمر همت بسته و بر غضبش اصرار ورزیدند، و بر قطع رحم و آواره کردن آل اطهارش اجتماع کرده، و آنانرا از مقام و مسند خلافت دور کردند، مگر اندکی از آنان «از مؤمنان حقیقی» که حق اهل بیت را رعایت کرده و با رسول اکرم وفای به عهد نموده و اوامر او را اطاعت کردند.»

بیوفائی امّت در امتثال امر رسول اکرم

چه خوب این دعای شریف تاریخچه مختصری از ظهور انبیاء و اوصیاء از اول خلقت آدم تا پایان کار را بیان می دارد، و به شرح حال و زندگانی پیغمبران اولوالعزم پرداخته تا موضوع را به دوران پیغمبر خاتم می کشاند، که شمه ای از زندگانی و سرگذشت آن بزرگوار گذشت و در ادامه آن درباره وصی و خلیفه بلافصل او امیرالمؤمنین علیه السّلام موضوع را پی گیری کرده است.

و اکنون در بند مورد شرح و از این بخش از دعا بحث در جریان و ماجراهای بعد از رسول اکرم است، که داعی تأسف خود را بسیار از آن وقایع اظهار می دارد.

خوب توجه داشته باشید که چگونه بعد از رسول اکرم گروه بیشتری از پیروان اسلام از اطاعت و فرمانبرداری در امر او سرباز زدند و امتثال امر آن بزرگوار را نکردند، قبلاً در مورد وصایا و سفارشات رسول اکرم به امّت اسلام مطالبی در همین کتاب خواندید.

مگر آنحضرت آیه تطهیر را درباره اهل بیت خود برای امّت بازگو نفرمود؟!

مگر در ذکر آیه مودّت سفارش و توصیه نکرد که اهل بیت مرا دوست بدارید؟!

مگر نگفت: که اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت اولوالامر که «علی باشد» با هم مترادف است؟!

مگر در روز غدیر خم در آن اجتماع عظیم علی را روی دست بلند نکرد و گفت هر کس من مولای او هستم، علی مولا و سرپرست اوست.

مگر نفرمود: هر کس من پیغمبر او هستم، پس علی امیر و ولی اوست؟!

مگر نگفت: من و علی از یك نور و از یك شجره واحد هستیم؟!

مگر نفرمود: که من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است هر کس بخواهد به شهر من وارد شود باید از دروازه آن داخل شود!؟

مگر نفرمود: گوشت و خون من با گوشت و خون علی آمیخته شده و علی بعد از من پیشوا و هادی امّت است ای داد و بیداد و ای صد افسوس!! پس چه شد که بعد از رسول اکرم تمام گفتار او را زیر پا گذاشتند و امر او را امتثال نکردند.

دیدید و شنیدید چه بر سر علی علیه السّلام آوردند، خوب است دوباره بازگشت کنید به بخشهای قبل در همین کتاب و درباره دوران زندگی و ماجراها که بر آن بزرگوار گذشت توجه نمائید!!

چه فساد و خلافکاریها و بی رحمیها که از ائمه کفر و ضلال و پیروان آنها درباره امام هدایت علی علیه السّلام بوقوع پیوست.

باز خوب توجه کنید: که آن فاسقان بدکار و فاجران ستمکار که از امر رسول سرباز زدند با دخت گرامی او فاطمه زهرا سلام اللّه علیها که مظهر آیه تطهیر است، چه کردند!!

آیا این روایت را نشنیدید؟! که مجاهد از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و

آله نقل کرد که فرمود: فاطمه پاره ای از تن من است، و او به منزله دل و جانی است که در بدن من می باشد، پس هر کس او را اذیّت کند، مرا اذیّت کرده و هر که اذیّت من کند خدا را اذیّت کرده است!

آیا این روایت را نشنیدید؟! که از عایشه پرسیدند، که محبوبترین مردم نزد رسول خدا که بود، جواب داد: پیغمبر فاطمه را از همه کس بیشتر دوست می داشت، پرسیدند از مردان محبوبتر که بود جواب داد: علی (ع).

حالا دیدید که چگونه از امر رسول سرباز زدند و با عترت و اهلبیت او چه معامله ای کردند!، شنیدید بعد از رسول چه بر سر دخت گرامی او فاطمه زهرا آوردند تا به جائیکه حتی توطئه کردند و به جنازه او جسارت نمودند و آزار رسانیدند (که تا هم اکنون آرامگاه او علیها سلام مخفی مانده است)

در هر حال، در بند مورد شرح خواندید که بعد از رسول از اوامر آنحضرت سرپیچی کردند و از امر خدا سرباز زدند و از ائمه هدی که سفارش آن بزرگوار بود پیروی نکردند، **یعنی مسیر هدایت را در راه دین خدا و رسول به انحراف کشیدند!** و اوصیاء رسول را یکی پس از دیگری کنار زدند و بر دشمنی او اصرار نمودند، و بالاتر آنکه بر قطع رحم و خویشان او تلاش کردند و آنانرا از اجتماع و گرد هم بودن آواره کردند.

نتیجه آنکه اکثر امت بر این روش ادامه دادند، مگر اندکی از آنان همانند: سلمان و اباذر و غیره که وفای به عهد خود کردند و در اطاعت امر خدا و رسول پایمردی نمودند و حق اهل بیت گرامی رسول را رعایت کردند و از آنها اطاعت و پیروی نمودند.

بعد از رسول اکرم اکثر امّت عهد خود را شکستند!

اگر در حالات انبیاء و اوصیاء ایشان علیهم السّلام و اقوام و امتهای آنها خوب توجه داشته باشیم، می بینیم که قرآن مجید هم اشاره به گذشته و هم آینده آنها کرده است.

در بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره می فرماید که پیروان رسول اکرم بعد از رحلت او منحرف شده و فرمانبرداری از وصیت و سفارشهای او نکردند و با دشمنی بر او اصرار ورزیدند و بر قطع رحم و دور کردن خویشان او پافشاری کردند، چقدر این موضوع به خوبی مصداق آیه شریفه را می رساند که خدایتعالی می فرماید:

اَلَّذَینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثٰاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مٰا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ اُولئِکَ هُمُ الخٰاسِرُونَ [1]

«آنانکه پیمان خدا را پس از آنکه محکم ساختند می شکنند، و پیمانهائیرا که خدا دستور داده برقرار سازند قطع می کنند و در جهان فساد می نمایند آنان زیانکارانند.»

این آیه شریفه درباره کسانی است که از جاده بندگی خارج شده و از اطاعت خدا و رسول سرباز زده اند، و چنین اشاره می کند: آنانکه پیمان خدا را محکم ساختند و

۱- سوره البقره آیه ۲۶.

می شکنند، یعنی همان پیمانیکه خداوند در عمق روح و باطن سرشت ایشان قرار داده، یا همان پیمان فطری که در نهاد آنهاست آنرا شکسته و بر آن وفا نمی کنند، با کیفر بدی مواجه می شوند.

همچنانکه بعد از رسول پیروان او پیمانهائی را که بسته بودندهمه را زیر پا گذاشته و قطع کردند، و آنچه را که خدا و رسول دستور داده بودند عمل نکردند، که یکی از مصداقهای آن قطع رحم می باشد و دیگر قطع پیوند و ارتباط با رهبران الهی ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین.

و همچنین همان پیمان شکنی در بی اعتنائی به کتب آسمانی که خدایتعالی دستور پیوند به همه آنها داده است.

جالب اینستکه، در **تفسیر نور الثقلین**، و در تفاسیر دیگر در بعضی از روایات جمله: «مٰا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ» را بـه رابطه با امیرمؤمنان و ائمه اهل بیت علیهم السّلام تفسیر کرده اند.

در **تفسیر برهان**، از حضرت صادق علیه السّلام درباره عهد در این آیه آورده که فرمود: آن عهدی است که اخذ شده بود از ایشان برای خدا به ربوبیّت و برای حضرت محمد صلی الله علیه وآله به نبوّت و برای علی علیه السّلام به امامت و برای شیعیان ایشان به محبّت و کرامت (و اقوال دیگری در این باره ذکر کرده اند)

حاصل آنکه بعد از رسول اکرم از اطاعت او سرباز زدند و عهد و پیمانی را که با او بسته بودند شکستند و رعایت حقوق اهلبیت را نکردند.

این عبارت کوتاه را خوب توجه کردید که فقط اشاره شده (پیروان رسول بعد از او امتثال امرش را نکردند) ولی موضوع خیلی بالاتر از این حرفها می باشد!! چنین تصوّر نشود که خدایتعالی به این سادگیها از جرم عظیم آنها می گذرد چون آنان پایه گذار انحرافی شدند که در اولین مرتبه پس از تحکیم مبانی اسلامی فساد و

طغیان خود را ظاهر کرده و از راه حق منحرف شده و مردم و تابعین خود را هم به انحراف کشیدند و عمل آنها موجب شد که میلیاردها از مسلمانان جهان در هر دوره و زمان از آنان پیروی کرده و کجروی آنها تا زمان ظهور امام ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه ادامه پیدا کند، و حقیقتاً گناه آنها بخشودنی نیست، همچنانکه خدایتعالی در تأیید این معنا در آیه دیگر در شدّت کیفر آنها می فرماید:

وَ الَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ میثٰاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مٰا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْاَرضِ اولٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّٰارِ. [۱]

«آنانکه عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوندهائیرا که خدا دستور برقراری آنرا داده قطع می کنند و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت خدا بر آنها باد و کیفر و مجازات بدی در سرای آخرت دارند.»

آری، آنانکه بر خلاف سفارش رسول اکرم، همچنان بدرفتاری با علی علیه السّلام و سایر ائمه هدی کردند و از فرمان رسول درباره گرامی داشت و محبت اهل بیت سرباز زدند مستوجب عقوبت سختی بوده و عمل آنها از طرف پروردگار بی پاسخ نخواهد ماند، شاید همان کلمه «لعنت» در آیه برای آنها کافی باشد.

۱- سوره رعد آیه ۲۵.

دیدی که چه شد کار خسان بعد رسول — از امـــر خدا و دین حق کرده عدول
بـــر آل علـــی ستـــم نمودنـــد چنـــان — جائیکه ستـــم رسیـد حتّی بـه بتـول

* * * * *

ای لعـنت حق بـــر آن ستمکاران بـاد — کـــه بـــوده بر اعمال قبیح خود شاد
پیونـــد چـــو کرده قطع از آل رســـول — هـــم قطع رحـــم نموده از روی عنـــاد

* * * * *

بـــر دشمنـــی و خصومـــت آل کُبـــار — بسیـــار بـــه جهد خود نمودند اصرار
یك شمـــه مختصر از آن «زار» بگفت — بـــا آنکـــه نداشت دل بر این امر قرار

* * * * *

فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ وَ سُبِیَ مَنْ سُبِیَ وَ أُقْصِیَ مَنْ أُقْصِیَ وَ جَرَیَ ٱلْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا یُرْجَیٰ لَهُ حُسْنُ ٱلْمَثُوبَةِ [۱]

«پس کسیکه باید کشته شود، کشته شد؛ و کسیکه باید اسیر شود، اسیر شد، و کسیکه باید آواره شود، آواره و تبعید شد، (یعنی دشمنان رسول بعد از او از روی عناد و خصومت با خاندان گرامی او، بعضی را کشتند و گروهی را اسیر کردند، و جمعی را هم از وطن دور و آواره کردند) و بنابر امر تقدیر، فرمان قضا درباره آنان اجرا شد بر آنچه امید از آن حسن ثواب و نیکی پاداش است»

۱- قُتِلَ وَ سُبِیَ و أُقصِیَ هر سه ماضی مجهول می باشند.

مخالفان رسول اکرم بعد از او گروه بسیاری را کشتند.

در پیرو این بیان که فرمود: بعد از رسول اکثریّت امّت امتثال امر او را نکردند و از اطاعت او سرباز زدند و پیوند ارتباط را با خانواده آن بزرگوار قطع کردند و بر دشمنی او بسیار اصرار ورزیدند، در فقره مورد شرح اشاره می فرماید: کار خصومت و عناد آنان بجائی رسید که کشتند گروه های بسیاری- کشتند گروهی را که می خواستند جلوگیری کنند از حکومت ظلم و فساد آنها- کشتند گروهی را که مانع بروز شرك و نفاق و بی دینی بودند- کشتند کسانیرا که در هدایت و راهنمائی خلق به سوی خدا کوشا بودند- کشتند کسانیرا که امر خدا و رسول را اطاعت می کردند- کشتند کسانیرا که هر کس آنانرا دوست بدارد خدا را دوست داشته‌است.

و در اینجا به مرتبه بالاتری اشاره می شود: کشتند کسی را که هر کس خون او را بریزد گویا خون خدا را ریخته است!! (سبحان الله) این چه تشبیهی است!، نکند به ساحت قدس الهی جسارت شود، اگر نه در زیارت آقا ابا عبدالله گفته نشده بود: اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یٰا ثٰارَاللّٰهِ وَ اِبْنَ ثٰارِهِ، «سلام بر تو ای خون پاك خدا و فرزند شهید در راه خدا» اگر چنین بیانی از معصوم نرسیده بود، نگارنده هیچگاه جرأت اظهار این کلامرا نداشت، ولی حقیقتاً با ایماء و اشاره گفته می شود که اهمیّت معنا در همین مقام است، یعنی مقام ولایت در نزد خدایتعالی در همین مرتبه است.

اکنون شرح این موضوع به طول می انجامد که بخواهیم در مسیر تاریخ قدم برداریم، و بگوئیم: چرا و چگونه علی را شهید کردند، چگونه و برای چه امام حسن را مسموم کردند، چگونه و به چه بهانه سرور آزادگان جهان امام حسین را کشتند، و بر چه علت و خصومتی خلفاء جور و ستم بر شهادت هر یك از ائمه هدی قیام کردند.

آن بزرگواران همه در راه خدا و پیروی از راه رسول شربت شهادت نوشیدند، همه مظلوم کشته شدند هر یك پس از دیگری اولیای خون یکدیگر بودند، یعنی قصاص در اختیار آنان بود، ولی افسوس که برای بعضی از آنان حتی این فرصت و این موقعیّت پیش نیامد که بتوانند ستمکارانرا قصاص نمایند و به سزای عمل خود برسانند، و گویا این امر موکول به مأموریت امام زمان علیه السّلام است که مطالبه خون آن بزرگواران کرده و از قاتلان آنها انتقام میکشد «بعداً در همین دعا این بحث خواهد آمد»

چون امام زمان علیه السّلام در حقیقت، وارث تمام انبیاء و اوصیاء است و حق مطالبه خون بهای آنها را دارد، مگر نه خدایتعالی فرمود: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً....[1] «کسیکه مظلوم کشته شود برای ولی او سلطه قصاص قاتل را قرار دادیم.»

حتی آنانکه در هنگام قتل آن بزرگواران قصاص شده اند باید محاکمه آنها تجدید شده و در عِندَ جرم خود قصاص شوند یعنی همانطور که بعداً گفته می شود: اگر کسی دیگری را بدون گناه بکشد مثل اینستکه همه مردم را کشته است پس قصاص برای کشتن یکنفر درباره آن قاتل کافی نیست.

البته آن علی علیه السّلام بود که درباره قصاص قاتل خود به فرزندان خود دستور فرمود: که مبادا بعد از شهادت من در خون مسلمانان غوطه ور شوند و گفته شود: چون امیرمؤمنان کشته شده در مقابل خونهای زیادتری ریخته شود، آگاه باشید تنها قاتل من «عبد الرحمن بن ملجم مرادی» است که باید کشته شود، درست

۱-سوره اسراء آیه ۳۳.

دقت کنید، هنگامی که من از ضربه ای که او بر سرم زده شهید شوم، تنهـا یك ضربه کاری بر او بزنید و بعد از کشتن بدن او را مثله نکنید!!

چقدر این معنا درس عدالت می آموزد کـه اگر کسی مظلـوم کشته شود قصاص گیرنده خون او می تواند تنها قاتل را بکشد، چون اگر به تلافی خون یکنفر بخواهند چند نفر را بکشند این خلاف دستـور است مگر آنکه توطئه ای در کار باشد

ولی از آنطرف چون منتقم حقیقی که بخواهد انتقام خون اولیاء حق را بگیرد شاید با توجه به این آیه شریفه اقدام نماید که خدایتعالی فرمود:

مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْفَسادٍ فِي الْاَرضِ فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَميعاً...[1]

«هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گوئی همه انسانها را کشته است».

در اینجا بی مورد نیست که به تفسیر این آیه توجه شود، در بیشتر از تفاسیر درباره این سئوال مهم پاسخهای بسیاری داده اند که چگونه قتل یك انسان برابر است با قتل همه انسانها و در هر تفسیر مطالبی در این باره استدلال کرده اند.

امّا چنین به نظر می رسد که از میان مفسّران اینطور برداشت می شود که این معنا امری مسلم است، که اگر کسی حجّت خدا و رهبر الهی را به قتل برساند غیر از توجه بـه آیه شریفه حقیقتاً گویا همه مردم را به قتل رسانیده، چون یك فرد راهنما و هادی که حیات معنوی انسانها در مأموریّت او قرار دارد و مـردم را از راه گمراهی

۱- سوره مائده آیه ۳۲.

نجات می دهد و سبب احیای تمام مردگانی می شود که در مسیر ضلالت قرار دارند، پس آن فرد به امر الهی حیات بخش تمام افراد عالم است.

بنابر این آن گروه ستمکاران که هر یك از ائمه هدی را به قتل رسانیده اند گویا تمام مردم را به قتل رسانیده و حیات معنوی آنانرا نابود کرده اند، از اینجهت باید انتقام بیشتری در انتظار آنان باشد.

مخالفت با رسول (ص) در هر دوران بر وجهی ادامه پیدا کرد.

در بیان مورد شرح اشاره شد بر اینکه بعد از رسول اکرم در هر دوران خلفاء ظلم و جور برای در دست گرفتن حکومت باطل و ریاست بر مردم گذشته از اینکه بزرگان و رهبران دین را کشتند با تبلیغات وسیعی بر بدگوئی و دشنام دادن بر آنها مبادرت کرده و با اسیر کردن خاندان آنها و تبعید نمودن بعضی از آنها قیام کردند، تا هر چه می توانند مردم را از راه دین و از توجه به خاندان عصمت و طهارت دور نگهدارند و از راه قرآن منحرف نمایند.

اینکه بسیار شنیده اید که بعد از رحلت علی علیه السّلام معاویه با پیروان آن حضرت چه معامله ای کرد، و چگونه در مسند خلافت خود مردم را با آل علی (ع) بدبین کرد، همچنان در اولین اعلامیه ایکه در رابطه به این امر صادر کرد آن بود، که اخطار کرد هیچکس حق ندارد در مناقب علی و اهل بیت او صحبت کند، بلکه باید خطبا بر منابر بروند و او را لعن نمایند، و در این حکم خود بسیار سختگیری نمود و بعضی را محکوم به قتل و بعضی را اسیر و بعضی را تبعید نمود، و در این رابطه بخش نامه ای به تمام بلاد در زیر فرمانش صادر کرد بر این مضمون که: «سخت گیری کنید و نگران باشید در حق هر کس که دانستید از دوستان علی و محبان اهلبیت است، نام او را از دیوان عطایا که از بیت المال مقرر است محو کنید»

و در بخش نامه دیگر؛ اعلام کرد: هر کس را به دوستی علی و اهلبیت او متّهم است اگر چه استوار نباشد بهمان تهمت او را بکشید و سر از تنش بردارید.

چون این احکام از معاویه پراکنده شد، عمال و حکام او بقتل و غارت شیعیان علی علیه السّلام پرداختند و بسیاری را به تهمت و گمان به قتل رسانیدند و خانه های ایشانرا خراب و ویران کردند، و چنان کار بر شیعیان تنگ شد که اگر

شیعه ای می خواست یا دوست موافق خود سخنی بگوید او را به سرای خویش می برد و از پس حجابها می نشست و بر روی خادم و مملوك خود درب را می بست، آنگاه او را سوگند می داد که از مکنون و ضمیر خود سرّی بیرون نیفکند، پس با کمال وحشت حدیثی را نقل می کرد.

در هر حال در اثر تبلیغات گسترده و دشنام بسیار با آل علی علیه السّلام احادیث و روایات کذب و دروغی را وضع کردند و این خاندان را هدف بهتان و تهمت قرار دادند و مردمان را به تعلیم و تعلم آن مجعولات وادار کردند.

بسیاری از قضات دنیا پرست و آنانکه در هر دوران مترصّد سود جوئی و آشوب طلبی هستند از این راه در دستگاه معاویه از عطایای او و باجگیری بهره ها بردند و جایزه و خلعتها گرفتند، و در آخر تمام این احادیث مجعوله را طوری بر مردم وانمود کردند که عوام و غیر عوام باور کردند و گمان بردند که این احادیث صحیح است!!

خلاصه از تدبیر شوم معاویه کار به جائی رسید که در هرشهر و بلد که خطیبی بر منبر می رفت، در اول بـه لعن و دشنام گفتن به علی و اهلبیت او زبان می گشود و برائت از حضرت او می جست.

اکنون در رابطه با فقره مورد شرح که اشاره می فرماید: «وَ سُبِیَ مَنْ سُبِیَ وَ اقصِیَ مَنْ اقصِیَ» ببینیم، بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام با اهلبیت او چه معامله ای کردند، اگر بخواهیم این معنا را تشریح کنیم باید شرح واقعه کربلا را در این بیان بگنجانیم، ولی چون این موضوع مسئله ای است که شیعیان جهان همه می دانند بلکه مورخین شرق و غرب هم از این ماجرا خبر داده اند: کـه چگونه بعـد از شهـادت آن بزرگـوار اهـل بیت او را که حجت خدا حضرت

علی بن الحسین امام سجاد در جمع آنها بود به اسارت گرفته و به سوی کوفه و شام با وضع ناهنجار و رقّت باری حرکت دادند، همچنانکه سرهای شهدا را بر سر نیزه ها کرده و در هر شهر و بلد گردانیدند، و بر مردم امر را مشتبه کردند که اسرای خارجی را آورده اند «یعنی این اسراء از خانواده ای هستند که از دین اسلام خارج شدند!!»

بسیار شنیده اید که چه جسارتها به آن خانواده محترم روا داشتند، و شنیده اید در مقابل آنهمه خشونتها و ناروائیها چقدر خانواده آل رسول ایستادگی کردند، چگونه در مجالس یزید و ابن زیادها شجاعتها بکار برده و بحث و گفتگوها به راه انداختند خطبه های امام سجاد و حضرت زینب را شنیده اید که چگونه پایه های حکومت ظلم و ستم را متزلزل کردند، «و شرح این داستان خود کتاب جداگانه ای را دربر می گیرد»

در هر حال اگر تاریخ را ورق بزنیم خواهیم دید که در هر دوران هر یك از خلفاء ظلم و جور بنی امیّه ها و بنی عباس ها و خلفاء بعد چه بر سر ائمه هدی علیهم السّلام آوردند و چه مصائبی بر آنها وارد کردند، چگونه دستور قتل آنها را به وسائل گوناگون فراهم آوردند.

در اثر همین کجرویها و ستمکاریها از بعد از رسول تا کنون به اوصیاء گرامی او در هر دوران مخالفت و بدرفتاریها شده است که تا هنوز هم اسلام در محور اصلی خود قرار نگرفته و اکثر امّت اسلام پیرو همان حکومتهائی هستند که بر ائمه هدی ظلم و ستم روا داشتند، و این امید حاصل است که روزی آخرین وصی رسول اکرم حضرت ولیّ عصر امام زمان عجّل الله تعالی فرجه به فرمان حقتعالی قیام کرده و دنیا را از این لجام گسیختگی و کفر آمیزی نجات بخشد.

چرا اولیاء حق آنهمه در دنیا ستم دیده اند!!

در پایان بند مورد شرح این نکته را باید توجه داشت که: نکند این تصوّر برای خواننده بوجود آید که چرا و چگونه ائمه هدی علیهم السّلام که هر یك قلب عالم امکان هستند، آنهمه مورد شتم و ستم قرار گرفتند و با آنهمه مصائب گوناگون در هر دوران مواجه شدند «در حالیکه آنان اگر اراده می کردند می توانستند به امر حقتعالی دستگاه خلافت و سلطنت هر جبار ستمکار و طاغوت زمان خود را زیر و رو کنند و قدرت آنها را متلاشی نمایند.

پس چطور ممکن است که آنها با این نیروی الهی که در اختیار دارند و آن مقام برگزیدگی و قرب که در نزد حقتعالی دارند دنیای آنها آنهمه مشقّت بار و رنج آور باشد، بسیار شنیده اید که هر یك از آن بزرگواران برای اقامه دین خدا چه مبارزاتی بعمل آوردند، چقدر متحمل جنگ و جدالها بودند چه صدمات و جراحتهای سنگین بر بدن آنها وارد آمد، چه ماجراها و ناروائیها داشتند، و همانطور که در سیاق کلام دعا خواندید بعضی را کشتند بعضی را اسیر کردند بعضی را به زندان انداخته یا تبعید کردند.

«سُبحان اللّه» در ظاهر بنظر می رسد که اولیاء حق نباید به چنین مصائبی در دنیا درگیر باشند، ولی در همین پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام سرّ این معنا را آشکار کرده و مطلب را تمام نموده است، همچنانکه می فرماید:

وَ جَرىَ الْقَضٰاءُ لَهُمْ بِمٰا يُرجىٰ لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ...

اشاره بر اینکه: فرمان قضا درباره آنان اجرا شد بر آنچه امید از آن حسن ثواب و نیکی پاداش است

و آنها هم همه در مقام رضا و تسلیم بر قضا و قدر بودند، همچنانکه در زیارت آن بزرگواران می خوانید، «و سلّمتُم لَهُ القَضاءَ» اشاره بر اینکه آن برگزیدگان در برابر امر الهی در مقام رضا و تسلیم بوده اند ودر مقابل حوادث دوران و مصائب و ماجراها هیچگونه نارضایتی از خود نشان نداده و از هر جهت مطیع و منقاد قضا و قدر الهی بوده اند.

چقدر این موضوع قابل توجه است که خدایتعالی درباره جهادگران و آنانکه در دنیا برای حفظ دین و ایمان به مصائب گوناگون دچار می شوند و برای آنانکه اطاعت امر او کرده و از هیچ آزار و ستمی در راه او بیمی ندارند در چند مورد از قرآن مجید اشاره به پاداش نیك آن جهان کرده و آنانرا به حسن ثواب نوید می دهد، همچنانکه جائی می فرماید:

فَآتیٰهُمُ اللّٰهُ ثَوابَ الدُّنْیا وَ حُسْنَ ثَوابِ الْاٰخِرَةِ وَ اللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ [۱]

«پس خدا پاداش این جهان و پاداش نیك آن جهان را به آنها داد و خدا دوستدار نیکوکاران است»، و در جای دیگر فرمود:

.....ثَواباً مِنْ عِنْدِاللّٰهِ وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ [۲]

«این پاداشی از طرف پروردگار است و بهترین پاداشها نزد اوست.»

۱- سوره آل عمران آیه ۱۴۸.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۹۵.

آری خدایتعالی اراده فرموده است که در مقابل آنهمه مصائب و ناراحتیها که بندگان برگزیده او متحمّل شدند و از عهده آزمایش های او بر آمدند در سرای جاوید آنانرا مشمول بهترین پاداش نماید، پس این لطف و محبتی از طرف پروردگار نسبت به آنان است.

چون بعد رسول ماجرا گشت پدید — پس کشته شد آنکه کشته باید گردید
جمعی شده اند بر اسیری پابند — جمع دیگری به حکم آنان تبعید

* * * * *

اینست همان که شد در امر تقدیر — بود است چنین مقدر اندر تدبیر
بسیار ز ظلم و جور حُکّام پلید — دادند همه حکم خدا را تغییر

* * * * *

از روز ازل قلم بر این کرد حساب — جمعی به عقاب و جمع دیگر به مثاب
بر آنچه مقدّر است شد «زار» سهیم — چون داد خدا به عاشقان حسن ثواب

* * * * *

اذْ كانَتِ الأرضُ للهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مَنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ سُبْحانَ رَبِّنا انْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً وَ لَنْ يُخلِفَ اللّهُ وَعْدَهُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

«چون زمین از آن خداوند است، هر کس از بندگان خود را که بخواهد وارث ملك آن می کند، و عاقبت کار و نیکی فرجام و پیروزی نهائی بنفع پرهیزگاران است، و منزّه است پروردگار ما، همانا که وعده او در مرحله عمل و محقق الوقوع است و هرگز خدا خلف وعده ننماید، و او در هر حال و در هر کار در کمال اقتدار و غالب و حکیم و درست کردار است»

ائمه هدی علیهم السّلام در مقام ولایت وارث زمین هستند.

بعد از آنکه اشاره شد که قضا و قدر در دوران زندگانی هر یك از ائمه هدی (ع) به مرحله اجرا در آمده و نقش خود را در برنامه الهی بازی کرده است، باید دانست که چگونه و چرا این مقدرات بیشتر توأم با مصائب و ماجراها بوده است، با توجه به سیاق کلام در پیرو همین معنا در دعا آمده است: که این از جهت آنستکه مقام آن بزرگواران را خدایتعالی به مرتبه والا و شایسته ای برساند که انتظار ثواب آن در قرآن مجید و در وعده های خدایتعالی آشکار است.

همچنان ادامه کلام در پیوستگی این معنا در ارتباط به آیات قرآنی چنین است: که خدایتعالی به ارث می دهد زمین را به هر کس از بندگانش که بخواهد و تأیید می فرماید که عاقبت کار «یعنی پایان حسن ثواب» از برای اهل تقوی است و از جهت تأکید این وعده اشاره می فرماید: که منزّه است خدا از آنکه بخواهد در وعده خود خلاف کند، چون او سبحانه و تعالی در هر کار در کمال اقتدار علم و حکمت است.

با آنکه این بند از دعا چند آیه قرآنی را در خود قالب گرفته است، ولی نه تنها به این چند آیه بلکه به آیات بسیاری پیوستگی دارد، که در این مورد نظر خواننده را جلب می نمائیم:

در اول باید توجه داشت که ارتباط مستقیم این بند از دعا به این آیه شریفه است که می فرماید:

....اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ، یُورِثُهٰا مَنْ یَشاءُ مِن عِبٰادِهِ وَ الْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ.[۱]

«زمین از آن خداست و آنرا به هر کس که بخواهد و شایسته بداند واگذار می کند و سرانجام نیك برای پرهیزگاران است»

این نکته را باید توجه داشت که بطور کلّی تمام انبیاء و فرستادگان خدا یك نوع حکومت در روی زمین داشته که در واقع می توان گفت: که آنان ولّی و کارگزار اهل زمین بوده و در مقام ولایت به اذن خدایتعالی هر گونه تصرّفی در امر سرپرستی ملك زمین و ساکنان آن می توانند داشته باشند همچنانکه در جای دیگر خدایتعالی می فرماید:

....اِنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهٰا عِبٰادِیَ الصّٰالِحُونَ.[۲]

«زمین را بندگان شایسته خدا به ارث می برند.»

۱- سوره اعراف آیه ۱۲۸.

۲- سوره انبیاء آیه ۱۰۵.

در بعضی از روایات آمده است: که این آیه درباره حضرت قائم علیه السّلام و اصحاب او می باشد.

در اصول کافی، روایتی از امام باقر علیه السّلام آورده که فرمود: من در کتاب علی صلوات الله علیه در تفسیر آیه شریفه: اِنَّ الاَرْضَ لِلهِ یُورِثُهـا مَنْ یَشاءُ.... دیدم که آنحضرت نوشته بود، من و اهلبیت من آن جمع هستیم که به میراث داد ما را خدایتعالی همه زمین را و مائیم آن متقیان که حقتعالی فرمود: وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقینَ.

و در رابطه با این معنا آیه دیگر بر مضمون دیگر این موضوع را تأیید می کند که می فرماید:

وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ ائِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ [1]

«خدایتعالی منّت می نهد بر آنانکه ضعیف شمرده شدند و آنانرا پیشوا و امام قرار داده و وارث دیگران»

در روی زمین قرار می دهد.

در بیشتر از تفاسیر آمده است که این آیه شریفه درباره ائمه اهلبیت علیهم السّلام است.

در **معانی الاخبار**، روایتی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده، که

۱- سوره قصص آیه ۵.

رسول اکرم فرمود: این پیشوائی تا روز قیامت در ما جریان دارد.

قابل توجه اینکه نه تنها این بزرگواران وارث ملك زمین دراین دنیا بوده و هستند، بلکه در آخرت هم وارث مقاماتی در بهشت می باشند که دنیا پرستان از آن محروم بوده و نتوانستند از راه عمل صالح و تقوی آن مقامات را بدست بیاورند.

چه خوب قرآن مجید این معنا را آشکار کرده و می فرماید: تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتی نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ كانَ تَقِيًّا[1] «این بهشتی است که به هر کس از بندگان خود که متقی باشد میدهم» و کیست که از برگزیدگان خدا اتقی و پرهیزگارتر باشد.

بنابر این آیه شریفه دیگر بر این معنا مصداق کامل دارد که فرمود: أُولئِكَ هُمُ الْوارِثونَ، الَّذينَ يَرِثُونَ الفِرْدَوْسَ هُمْ فيها خالِدُونَ[2] اشاره بر اینکه: اهل تقوی در رأس آنها ائمه هدی قرار دارند و وارثانی هستند که ارث می برند از زمین و از جنّت فردوس.

۱- سوره مریم آیه ۶۳.

۲- سوره مومنون آیه ۱۱.

وعده خلافت امام در روی زمین حتمی الوقوع است.

در قسمت دوم از بند مورد شرح که اشاره می فرماید: سُبْحانَ رَبِّنا اِنْ کانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً وَ لَنْ یُخلِفَ اللّهُ وَعْدَهُ این بیان در تأیید همان آیه قبل است که فرمود: ما زمین را سرانجام به متقین می سپاریم، که خلاصه تفسیر آن گذشت و دانسته شد که در دوران آخر، زمین و حکومت در ملکداری آن به وجود مقدس امام زمان علیه السّلام واگذار می شود و در پیرو این معنا هم تأکید می فرماید: که این وعده محقق الوقوع است و بهیچوجه خلاف در آن راه نخواهد یافت.

در اینجا می توان به آیه دیگری توجه داشت که در رابطه با همین معنا اشاره بوجود مقدس امام ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه شده است، همچنانکه می فرماید:

وَعْدَ اللّهُ الَّذینَ اٰمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ....[1]

«خداوند به کسانیکه از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشنیان را خلافت روی زمین بخشید و دینی را که برای آنها پسندیده پا برجا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل خواهد کرد»

۱- سوره نور آیه ۵۵.

«**در کنز الفوائد**» و «**غیبت شیخ**» و «**بحار الانوار**» و بسیاری از کتب دیگر روایت کرده اند که این آیه درباره مهدی موعود و یاران او نازل شده است.

در بیشتر از تفاسیر هم متذکر شده اند: که از اهل بیت صلولت الله علیهم منقول است که این آیه درباره مهدی موعود علیه السّلام و یاران او می باشد و بعضی اشاره کرده اند که آیه در حق آل محمد ورود یافته و تأویل آن در شأن وجود مقدس امام زمان علیه السّلام است.

مرحوم طبرسی در ذیل آیه شریفه می گوید: از اهلبیت پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث نقل شده است که در تفسیر آیه فرمودند: درباره مهدی آل محمد صلّی الله علیه و آله است.

درتفسیر روح المعانی، و بسیاری از تفسیرهای شیعه از امام سجّاد علیه السّلام چنین نقل شده است که: در تفسیر آیه فرمود: به خدا سوگند آنها شیعیان ما هستند، خداوند کار را برای آنها به دست مردی از ما انجام می دهد که «مهدی» این امّت است، زمین را پر از عدل و داد می کند آنگونه که از ظلم و جور پر شده باشد، و او همان کسی می باشد که پیغمبر در حق او فرمود: اگر از عمر دنیا جز یك روز باقی نماند او ظهور خواهد کرد....

اکنون در تفسیر این آیه و آیات قبل توجه پیدا کردید، که وعده حکومت الهیه امام زمان علیه السّلام در روی زمین حتمی الوقوع است، و در بند مورد شرح از نظر تایید این معنا باز اشاره شده است به آیه دیگری که خدایتعالی درباره کسانیکه اعتقاد خود را در مورد وعده الهی راسخ دانسته اند بیان داشته و می فرماید:

وَ يَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا اِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً[۱۰]

«پاك منزّه است پروردگار ما، مسلماً وعده پروردگارمان انجام شدنی است»

حاصل آنکه باید دانست آنچه را که خدایتعالی از هر جهت بر بندگان خود وعده داده است به مورد اجرا گذاشته خواهد شد، و این معنا را قرآن مجید با بیانات گوناگون بسیار تایید کرده و در مواردی صراحتاً می فرماید:

اِنَّ اللّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الحَقِّ [۲] «همانا خدا وعده داد شما را وعده حق و راست»

اِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ [۳] «آنچه وعده داده شوید فرود آینده است»

اِنَّما تُوعَدُونَ لَصادِقٌ [۴] «آنچه وعده داده شوید راست و درست است»

وَعْدَ اللّهِ حَقّاً وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِيلاً [۵] «وعده خدا راست است و کسی راستگوتر از او در گفتار نیست»

جالب آنکه در پایان بند مورد شرح از نظر محکم کاری در وعده های خدایتعالی آمده است: وَ هُوَ العَزِيزُ الْحَكِيمُ، اشاره براینکه او در انجام وعده های خود در کمال اقتدار و غالب و حکیم و درست کردار است، و این جمله را خدایتعالی از نظر اهمیّت معنا در متمم ۴۸ آیه از قرآن مجید بر وجوه گوناگون آورده است،

۱- سوره اسراء، آیه ۱۰۸.

۲- سوره ابراهیم آیه ۲۲.

۳- سوره مرسلات آیه ۷.

۴- سوره ذاریات آیه ۵.

۵- سوره نساء، آیه ۱۲۲.

همچنانکه می فرماید:

انَّکَ اَنْتَ الْعَزیزُ الحَکیمُ- فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ عـزیزٌ حَکیمٌ- اِنَّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ- وَ اللّٰهُ عَزیزٌ حَکیمٌ- وَ کـانَ اللّٰهُ عَزیزاً حَکیماً

آنکس کـه بـود ولّی حق روی زمیـن — او وارث ملك اینجهـان است یقیـن
غالـب شود او بـر همـه ادیان جهـان — در صدر حکومتـی که بسیار مکین

* * * * *

انجـام شود وعده حق بی کم و کاست — امریست که قول آن فقط باشد راست
در وعـده حق خلاف هرگز نـه سزاست — هم قول بجـا باشد و هـم فعل بجاست

* * * * *

ایـن نکته بدان کـه همچنان آخر کار — گیرد بـه جهـان حکومتی نیك قرار
آن صاحـب عصر در قیـام و پیکار — آیـد بهمان طریق کـه گویـد «زار»

* * * * *

فَعَلَى الْأَطَايِبِ مِنْ اَهلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِمَا وَ اٰلِهِمَا فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ وَ اِيَّاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ وَ لِمِثْلِهِم فَلْتَذْرَفِ الدُّمُوعُ وَ لْيَصْرُخِ الصَّارِخُونَ وَ يَضِجَّ الضَّاجُّونَ وَ يَعِجَّ الْعَاجُّونَ [۱]

«پس بر پاکان از خاندان نبوّت محمّد و علی که درود خدا برآن دو بزرگوار و آل اطهارشان باد، باید گریه کنند گریه کنندگان و برای ایشان زاری و فغان نمایند ندبه کنندگان، چه برای مثل ایشان (همچنان امامان معصوم و مظلوم و شهدای در راه دین) باید اشك از دیده ها ریخته شود، و فریاد و شیون سردهند فریاد کنندگان، و ناله و زاری و آه و ضجه از دل برکشند ضجه زنندگان.»

برای چه باید گریه کرد ؟!

امام علیه السّلام در بند مورد شرح اشاره به مظلومیّت آل اطهار کرده و بر مصائب وارده بر ایشان گریه و ندبه روا داشته است.

تا این قسمت از دعا توجه کردید، که بعد از رسول اکرم امّت نادان و خلفاء جور و ستم پیشه چه بر سر اهلبیت گرامی آن بزرگوار آوردند.

قبلاً خواندید که علی علیه السّلام را با چه ماجراهائی مواجه کردند و با چه شقاوت بی رحمی او را شهید کردند چقدر به او و خانواده اش دشنام دادند، و همچنین شنیدید که چه بر سر دخت گرامی رسول اکرم فاطمه زهرا سلام اللّه علیها آوردند، با فرزندان او حسن و حسین علیهما السّلام چه کردند. اگر تاریخ را ورق

۱- «اطایب» اسم تفضیل، به معنی «پاك و پاکیزه و نیکو و برگزیده» (ذَرَفَ) یعنی روان گردید (عَجَّ) نعره زد فریاد کشید.

بزنید خواهید دید که شرح حال و زندگانی هر یك از ائمه هدی چقدر جانسوز و جانگداز است.

اینکه بعضی می گویند چرا برای مصائب وارده بر این آقایان گریه و زاری می کنند، و بعضی دیگر هم ندانسته از راه دلسوزی در امر دین می گویند: گریه و زاری برای مصائب و شهادت پیشوایان دین فایده ای ندارد، و باید به جای گریه قیام کرد و داد مظلومان را از ظالم گرفت، و بعضی دیگر می گویند اصلاً گریه کردن سبب رکود و مانع فعالیّت و مبارزه در راه اسلام می شود، این آقایان اشتباه می کنند،گریه خود محرك بروز احساسات و آمادگی برای مبارزه و امر جهاد است، **گریه مرتبه شوق و محبت را به حدی بالا می برد که گریه کنندگان برای ایصال به مطلوب خود هر گونه فداکاری و از خود گذشتگی را در خود احساس می نمایند**، و اصلاً گریه خود عاملی برای امر پیروزی و سلاحی برای امر جهاد و مبارزه است، گریه عوالمی در نهاد ایجاد می کند که سبب امیدواری و رسیدن به هدف نهائی است «و بعداً در این مورد از بُعد دیگر مطالبی خواهیم داشت»

اکنون در جواب این آقایان که می گویند در مصائب پیشوایان دین نباید گریه کرد گفته می شود: که آیا حسّ عواطف و انسان دوستی کجا می رود؟ ما در داستانها شنیده ایم که یك سرباز گم نام خارجی در راه ایمان و عقیده خود رنجها کشیده و سرانجام مظلوم شهید شده است، آیا شما برای این فردی که نمی شناسید هیچ متأثر نمی شوید، در حالیکه شنیده ایم مزار این سرباز گمنام در غرب زیارتگاه دلسوختگان امر سیاست است و مردم گروه گروه با دسته های گل در حال حزن و اندوه بر سر قبر آن سرباز رفته و ابراز احساسات و تألم می کنند و بر او سلام می فرستند!!

حال می خواهیم بگوئیم: آیا جای آن نیست، که برای برگزیدگان خدا که ثبات عالم هستی بستگی بوجود آنان دارد در مصائب و سوگواری آنها گریه کنند؟

آیا کسی از آن بزرگواران مظلوم تر کشته شده است؟ آیا چگونه ما باید همدردی به ایشان نمائیم؟ ما که در زمان حیات آنان نبودیم که بتوانیم کاری انجام دهیم، **غیر از این‌است که اکنون آتش شوق‌را در یاری آنان بوسیله اشکهای چشم خود خاموش کنیم!!**

و از طرف دیگر: مسئله گریه کردن برای مظلومیّت برگزیدگان خدا چیزی نیست که ما بخواهیم امروزه مطرح کنیم این مسئله از اوّل خلقت آدم علیه السّلام مطرح بوده است، نشنیدید زمانیکه فرشته وحی واقعه کربلا را برای پدر ما آدم ابوالبشر تعریف نمود و او را از ماجرائی که بر سر فرزندش می آید آگاه ساخت، او بسیار گریه کرد!!

آیا اکنون موقع آن نرسیده که ما با پدر خود اقتدا کنیم و محبت خود را با آن محبان و برگزیدگان خدا بوسیله گریه ابراز نمائیم.

آنانکه ایراد و اشکال بر گریه کردن در مصائب ائمه هدی می آورند، آنان همچنان بر تضرع و زاری در مقام مناجات با پروردگار هم ایراد دارند، آنان اصلاً با خواندن دعا مخالفند دیگر چه خواسته که توام با گریه و ندبه باشد، آنها غافلند از اینکه تنها وسیله ای که می تواند قوت بخش روح و مبارزه در امر جهاد باشد همانا دعاء است که اهل ایمانرا بسیار دلگرم کرده و برای سازندگی بیشتر در راه اهداف دین و خداپرستی آماده می سازد.

و اصولاً موضوع مهمی که در عالم معنویّت حکمفرما است، توجه به سوی حقتعالی و خواندن او در مقام دعا با حالت تضرع و زاری است،آنانکه مخالف این معنا هستند، این موضوع را درك نکرده اند که:

گریه‌و زاری‌در مقام توسّل‌به حقتعالی‌و‌در واسطه قراردادن برگزیدگان او، خود یك حالت شوقی ایجاد می کند که سرتاسر وجود داعی

را در مسرّت و نشاط فرو می برد، و در مقدمه در وجه تسمیه همین کتاب **«ندبه و نشاط»** مطالبی از بعد دیگر متذکّر شدیم.

اکنون گفته می شود: که چون موضوع کتاب در شرح دعای ندبه می باشد، چه خوب است که خواندن دعا توام با دلسوزی و ندبه و گریه شوق برای جلب محبت الهی باشد، همانطور که می دانید موقعیّت هر چیزی را باید از خدایتعالی طلب کرد، حتی آنکس هم که به سوی میدان رزم و جهاد قدم می گذارد باید پیروزی خود را از خدا خواسته و با مقرّبان درگاه او توسّل جوید.

این همان دعا و گریه و ندبه است که نیروی اهل ایمانرا از هر جهت بسیج کرده و ضعف و ناامیدی را از آنان دور می نماید و آنانرا به خواسته های خود موفق می دارد.

و از طرف دیگر آنانکه در خداجوئی و حفظ دین خود قدم بر می دارند و بی اعتنائی مردم را به دین حق مشاهده می کنند این موضوع برای آنان سخت و گران و بسیار گریه آور است که ببینند دشمنان اسلام چگونه می خواهند دین خدا را ضایع کنند و به پیشوایان آن دین مبین اهانت وارد آورند.

در هر حال با عطف توجه به بند مورد شرح در این دعا، گریه و ندبه بر مصائب رسیده به آن بزرگواران از همین جهت است که آنان برای حفظ دین خدا و بقاء مذهب حق با ماجراهای سهمگین موا جه بوده و مظلوم شهید شده اند، لذا جا دارد که اهل ایمان از جهت دلسوزی و همدردی با آنان، اشك از دیدگان خود فرو ریزند تا حقانیّت آنها ظاهر شده و رسوائی دشمنان ایشان شایع گردد.

و بعضی چنین گفته اند: که گریه بر ایشان گریه بر اسلام است که در هر دوران چه دستهای مرموز و سیاستهای خائنانه ای از طرف دشمنان دین در کار است که می خواهند آنرا از سر راه ریاست و جهانگشائی خود بردارند.

گریه از نظر قرآن مجید

همانطور که می دانید ائمه هدی سلام اللّه علیهم اجمعین به مصداق کریمه: فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً [1] آن بزرگواران بیشتر در عوالم حزن و اندوه بوده و اغلب گریان بوده اند، تا بحدّی که در حالات آنان شنیده اید: که چه شب زنده داریها داشته و در نماز و دعا و سجده با حالت خضوع و خشوع با پروردگار خود به راز و نیاز مشغول بوده اند.

و با آنکه تمام متوجه مقام رحمت واسعه الهی بوده اند، در عین حال مرتبه خوف را از دست نداده و یا شاید **بوسیله گریه‌و زاری آبی بر آتش شعله‌های شوق برنهاد خود فرو می ریختند.**

ویا به اعتبار دیگر می توان گفت: که در مقام خشیت که مخصوص آن بزرگواران بوده، **با لذّت ریزش اشکهای چشم چنان حالت نشاط انگیزی برای آنان حاصل می شد، که‌از این طریق خود را به مرتبه‌قرب نزدیکتر می ساختند!**

البته در معنای آیه ایکه گذشت خدایتعالی فرمود: «پس باید که خنده کم کنید و گریه بسیار» ولی در جای دیگر صراحتاً دستورمی دهد و در تأیید این معنا تاکید می کند؛ که خواندن دعا و روی آوردن به حضرتش باید بر این اصل استوار باشد: اُدْعُوا رَبَّكُم تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً.... [2] «پروردگارا خود را از روی تضرّع و پنهانی بخوانید»، و با کمال خشوع و خضوع و تضرع و زاری و انکسار رو به سوی او آورید.

۱- سوره توبه آیه ۸۲.

۲- سوره اعراف آیه ۵۵.

و این خود یکی از آداب دعا و توجه به سوی پروردگار و شرایط استجابت است که داعی باید حالت تضرّع و زاری داشته باشد تا نتیجه مطلوب حاصل نماید.

امّا موضوع مهم اینستکه قرآن مجید مسئله گریه را چنان بزرگ وانمود کرده که گویا پیوستگی آنرا به ماوراء این عالم گسترش داده است، همچنان در داستان فرعونیان بعد از آنکه عذاب بر آنها نازل شد و غرق شدند، می فرماید: فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ.....[1]

«نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به هنگام نزول بلا به آنها مهلتی داده شد»

در **تفسیر نمونه**، در ذیل آیه شریفه آورده است«گریه نکردن زمین و آسمان بر آنها » ممکن است کنایه از حقارت آنها و عدم وجود یار و یاور و دلسوز برای آنها باشد، زیرا در میان عرب معمول است هنگامی که می خواهند اهمیّت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده بیان کنند، می گویند: (آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریك شدند)

امّا این احتمال داده شده که منظور «گریستن اهل آسمان ها و زمین است» زیرا آنها برای مؤمنان و مقرّبان درگاه خداوند گریه می کنند.

بعضی نیز گفته اند: **«که گریه آسمانو زمین یك گریه حقیقی است»** که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص «علاوه بر سرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب» خودنمائی می کند.

جالب اینکه در ذیل آیه شریفه درارتباط با فقره مورد شرح در، **تفسیر مجمع البیان**، روایتی آورده است، که اشاره می کند، **هنگامیکه حسین بن علی علیه السّلام شهید شد آسمان براو گریه کرد**، و گریه آن

۱- سوره دخان آیه ۲۹.

سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان گردید.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السّلام می خوانیم: آسمان بر یحیی بن ذکریا (که از سوی طاغوت زمان خود به طرز رقّت باری شهید شد) و بر حسین بن علی علیه السّلام چهل روز گریه کرد، و بر دیگری جز این دو گریه نکرده است

پس زمانیکه زمین و آسمان برای مظلومیّت حجّتهای خدا گریه می کنند، چرا ما گریان نباشیم!! البته درك این معنا برای ما ثقیل است که چگونه ممکن است زمین و آسمان گریه کنند! ولی اگر این توجه حاصل شود که بدانیم هر چیزی در عالم صاحب روح است، پس هر صاحب روحی در آن نظام مخصوصی که در عوالم خود قرار دارد، هم در حالت مسرّت و خوشحالی و هم تأثر و ناگواری است.

بنابر این نه تنها زمین و آسمان بلکه تمام موجودات عالم می توانند این حالات را دریابند، همچنانکه قرآن مجید متذکّر است که هیچ موجودی در عالم نیست مگر آنکه به تسبیح و تقدیس پروردگاری مشغولند، پس آنها هم در عالم مسرّت از مواهب الهی خوشحال و هم از آنچه مورد رضایت حقتعالی نیست افسرده و در عالم خود گریانند؛ که این معنا از درك ما خارج است.

ائمه هدی علیهم السّلام خود برای چه گریه می کردند؟!

در بند مورد شرح از این دعا دستور داده شده که داعی باید برای ضایع شدن حقوق پیشوایان اسلام و مظلومیّت آنها و مصائب وارده بر ایشان گریه کند، ولی مسئله اینجاست که آیا آن بزرگواران که ما از نظر محبت و اشتیاق برای تقرّب به آنان گریه می کنیم آنها خود برای چه و در چه مراحلی گریان بودند.

خوب توجه داشته باشید: که امام علی علیه السّلام در تعلیمات عالیه خود در دعای کمیل عرض می کند:

یٰا اِلٰهی لِأَیِّ الْاُمُورِ اِلَیْکَ اَشْکُوا وَ لِمٰا مِنْهٰا اَضِجُّ وَ اَبْکِی لِأَلِیمِ الْعَذابِ وَ شِدَّتِهِ.... یعنی خدایا؛ برای کدام یك از کارها به سوی تو شکایت کنم و برای کدام یك از آنها بنالم و گریه کنم، آیا گریه کنم بر عذاب دردناك و سختی آن، «آیا شیون کنم» از طولانی کردن بلا و مدت آن...

در اینجا چنین نمودار است که آن بزرگوار در هنگام دعا همیشه خود گریان بوده است، چون در پایان همین دعای کمیل عرض می کند:اَرْحَمْ مَنْ رَاسُ مٰالِهِ الرَّجٰاءُ وَ سِلاٰحُهُ الْبُکٰاءُ.... «خدایا رحم کن بر کسیکه سرمایه اش امید و ساز و برگش گریه است» که در اینجا گریه را آخرین سلاح در میدان بندگی و اطاعت بکار برده است

در واقع این نکته را باید توجه داشت که سالکین الی الله بایدآنچنان در عبادات توجه قلبی را به سوی لطف و مرحمت الهی جلب نمایند که آثار آن از دیدگانشان ظاهر شده و اشك شوق از سرچشمه محبت آنان فرو ریزد.

امام سجّاد علیه السّلام در رابطه با این معنا در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می کند: وَ مٰالِي لٰا اَبْكِي وَ لٰا اَدْرِي اِلىٰ مٰا يَكُونُ مَصِيرِي.... «و چیست مرا که گریه نمی کنم و چگونه است که نمی دانم پایان کار و بازگشتم به کجا خواهد بود»، یعنی چرا گریه نکنم و ننالم از اینکه متوجه عاقبت امر خود نیستم، و در پیرو این بیان چنین ادامه می دهد:

فَمٰالِي لٰا اَبْكِي، اَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي، اَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي اَبْكِي،لِضِيقِ لَحْدِي، اَبْكِي لِسُؤٰالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ اِيّٰايَ، اَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيٰاناً....

«پس چیست مرا که گریه نمی کنم، اشاره بر اینکه : چرا گریه نکند کسی که شاهین مرگ بر بالای سر او بال و پر گسترده است، یا آنکه چگونه گریه نکنم که گریه نکنم «و باید که گریه کنم» از سکرات جانگداز مرگ و بیرون شدن جانم از بدن.»

گریه کنم برای تاریکی وحشت زای گور، گریه کنم برای تنگی طاقت فرسای لحد(جائیکه باید در آن آرام گیرم) گریه کنم از پرسشهای پی در پی و بازخواستهائی که نکیر و منکر از من می کنند، گریه کنم برای آن هنگام که از قبر بیرون می آیم برهنه و عریان در حالیکه بار سنگین گناهان خود را بدوش گرفته ام.[1]

و مطالب دیگری درباره گریه کردن ائمه هدی در موارد گوناگون است که شرح آن بطول می انجامد، ولی اکنون با توجه به اینکه از وظیفه پیروان آن بزرگواران

۱- این موضوع بسیار گسترش دارد که نگارنده در کتاب «عشق و رستگاری» در این معنا مطالب جالبی آورده، طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند.

است که هر کس باید مراتب محبت خود را از همین طریق گریه و خضوع و خشوع بر آنها ابراز نماید یعنی بیاد بیاورد ماجراها و ستمهائی که در راه دین حق بر آنها وارد آمده است و دل سوخته خود را از این راه با اشکهای چشم خاموش نماید.

ولی در عین حال از تعلیماتی که آن بزرگواران در مقام دعا داده و اشاره ای که در موجبات گریه کردن ذکر کرده اند چنین نمودار است، که هر کس باید برای نفس خود و مراحلی که در پیش دارد گریان باشد، و این تعلیمات خود سبب همبستگی و ارتباط قلبی داعی را با آن بزرگواران می رساند، یعنی زمانیکه ما گریه کنیم بر آنچه امام گریه کرده است، این خود نشانه دوستی و محبت کامل و موجب تقرّب به سوی پروردگار است.

از طرف دیگر بطور کلّی گفته می شود: گریه در تمام مراحل در باطن امر باعث انبساط خاطر و سبب مسرّت و نشاط برای داعی است چون عقده های درونی را آرامش می بخشد و صفای باطن ایجاد می نماید.

آنانکه به راه حق نمودند قیام — در راه خدا شهید گشتند تمام
بسیار ستم که بر یکایك بگذشت — اینست فداکاری آیات عظام

* * * * *

پس جای بسی ندبه و افغان باشد — دلها همه بی تاب و پریشان باشد
هم ناله کند هر آنکه او نالان است — هم گریه کند هر آنکه گریان باشد

* * * * *

در مکتب عشق راه عقل است چنین — که گریه کند هر آنکه باشد غمگین
جائیکه زمین و آسمان گریانند — پس گریه کنید گریه با حال خرین

* * * * *

یك نکته بس عجیب باشد در کار — در گریه ز هجر میرسی بر دیدار
پس آخر گریه شادی دیدار است — چه خوب که این نشاط را بیند زار

* * * * *

اَیْنَ الْحَسَنُ اَیْنَ الْحُسَیْنُ اَیْنَ ابناءُ الْحُسَیْنِ صالِحٌ بَعْدَ صالِحٍ وَ صادِقٌ بَعْدَ صادِقٍ

«کجاست حسن بن علی؟ «مسموم زهر جفا» کجاست حسین بن علی؟ «سیّد الشهداء» کجایند فرزندان حسین؟ که هر یك رهبری شایسته و صالح و درستکار و راستگو و خوشرفتار، یکی پس از دیگری بودند». (کجایند آن حجّتهای خدا؟!)

کلمه «اَینَ» چه نقش مهمّی در لسان عرب دارد؟!

با عطف توجه به مطالب قبل که از اول به ترتیب درباره وجود مقدس انبیاء علیهم السّلام اشاره شد و سپس بعد از رسول اکرم و پیغمبر خاتم سرگذشت زندگانی اولین وصی او علی علیه السّلام را متذکر شدیم و چنین تأکید گردید که بر مصائب و مظلومیّت آن بزرگوار و فرزندان گرامیش باید گریه و ندبه کرد، اکنون در اینجا به سلسله مراتب در این بخش از دعا به آغاز کلمه «اَینَ» به ذکر نام شریف آنان پرداخته، و گویا داعی با ایراد این بیان حالتی به خود گرفته که به فقدان چیز مهمی مبتلا شده است و گم کرده ای دارد که می خواهد او را دریابد.

و اینکه در اول می گوید: اَیْنَ الْحَسَنُ اَیْنَ الْحُسَیْنُ اَیْنَ ابْنَاءُ الْحُسَیْنِ..... از اینجا معلوم می شود که از فقدان امامان معصوم و از رنج هجران آنها در کمال ناراحتی اظهار چنین بیاناتی می کند و با حالت ندبه و زاری ناطق بر این کلمات بوده است

آنچه در این سلسله از فقرات دعا در بند مورد شرح قابل توجه است، در بیان کلمه استفهام آمیز **«اَینَ»** می باشد که در واقع شاید داعی می خواهد به ذکر این واژه در سرآغاز جمله علل گریه و ندبه خود را با ایماء و اشاره بیان دارد، و یا

می خواهد شدّت محبّت خود را در فراق و مهجوری آن بزرگواران ابراز نماید، و از این راه احساسات خود را در فقدان آنان برای گریه و ندبه برانگیزاند، و شاید از اینطریق می خواهد خشم و غضب خود را نسبت به ستمکاران و غاصبان حقوق ایشان ظاهر نماید چون نام هر یك را که به این واژه آغاز می کند حاکی از مصائبی است که در کمال مظلومیّت به آنان رسیده است.

و این معانی تمام در اسرار کلمه استفهام آمیز «اَیْنَ» گنجانیده شده، چون در اصطلاح عرب اینطور معمول است که هر گاه بخواهند چیزی را از کسی طلب کنند که کمال ادب را رعایت نمایند و در واقع تقاضای آنان آمرانه نباشد عبارت را به همین کلمه آغاز می کنند که از جهت نرمی کلام و فروتنی می گویند «اَیْنَ» کجاست مطلوب من.

و در این سلسله دامنه دار از فقرات دعا که شرح آن در پیرو همین بند بیاید، داعی این روش نیکو را بکار برده و مثل اینکه راز دلی دارد که می خواهد با هر یك از امامان در میان بگذارد.

اکنون برای اینکه اسرار دیگری از کلمه مرموز «اَیْنَ» را مورد توجه قرار دهیم، می بینیم که در قرآن مجید در بعضی از موارد این کلمه با حالت اعجاب انگیزی ذکر شده ، بطور مثال در جائی می فرماید: اَیْنَ شُرَکٰاؤُکُمُ الَّذینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ [1] «کجا هستند آنهائی را که شرکاء خدا قرار می دادید؟!» یا به عبارت دیگر: اَیْنَ الْمَفَرُّ [2] ، «کجاست گریزگاه؟»

در هر حال این واژه حالات گوناگونی به ترکیب کلام در بیان می دهد،

۱- سوره انعام آیه ۲۲.

۲- سوره القیامه آیه ۱۰.

همچنانکه، امام سجّاد علیه السّلام این کلمه را در سطح دیگری درباره مواهب و عطایای الهی در سخنان خود بکار برده، و در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می کند:

اَیْنَ سِتْرُكَ الْجَمیلُ؛ اَیْنَ عَفْوُكَ الْجَلیلُ؛ اَیْنَ فَرَجُكَ الْقَریبُ؛ اَیْنَ رَحْمَتُكَ الْواسِعَهُ.....

و این بیان در آغاز کلمه «اَینَ» در هر جمله ادامه دارد، و حاصل معنا چنین است: کجاست پرده پوشی نیکوی تو؟ کجاست بخشایش بزرگ تو؟ کجاست گشایش نزدیك تو؟ کجاست فریاد رسی سریع تو؟ کجاست رحمت واسعه تو؟ و کجاست؟.... یعنی اینها همه آنچیزهائی است که ما انتظار وصال آنها را داریم؛ اینها همه آنچیزهائی است که فقدان آنها برای ما ناگوار است.

پس معلوم شد که در فقره مورد شرح جمله: اَیْنَ الْحَسَن وَ اَیْنَ الْحُسَیْن، چه معنای لطیف و اسرار آمیزی در آن نهفته شده است.

اثر کلمه «اَینَ» در انقراض حکومت بنی امیّه

خدایتعالی که خالق کلام است، در کلمه «اَیْنَ» اثراتی قرار داده است که می توان گفت: اینهم خود یکی از اعجاز کلام است.

در شرح این بند از دعا که یك سلسله از فقرات آن به این کلمه آغاز شده، بیانگر اسراری می باشد که برای خواننده و گوینده بسیاری از وقایع و اتفاقات و ماجراهای تاریخی را یادآور می نماید و از این طریق خاطراتی را زنده می سازد که اکثر تأثرآور بوده و حالت اندوه و گریه و زاری و ندبه ایجاد می کند.

اکنون در اینجا بی مورد نیست که داستان انقراض حکومت بنی امیه که آنهمه ظلم و ستم با علی و آل اطهار و فرزندانش حسن و حسین علیهم السّلام روا داشتند بیان نمائیم، تا دانسته شود که چگونه به نداء مظلومیّت امام حسین علیه السّلام خلافت بنی امیّه منقرض و تمام افراد آنها نابود شدند.

در کتاب وظائف الشیعه، در رابطه با شرح همین بند از دعا آورده است :**از ابی مخنف** نقل است که چون، عبدالله سفاح اول خلیفه عباسی به اریکه خلافت قرار گرفت، از راه سیاست با بنی امیّه بنای دوستی گذاشت، روزی بسیاری از بنی امیّه در مجلس او بر کرسیها قرار داشتند که ناگاه یکی از غلامان او وارد شد و گفت: ای خلیفه شخصی بر در است که زبانی فصیح و بیانی ملیح دارد، ولی با لباسهای ژولیده و غبارآلودی می خواهد وارد شود، خلیفه گفت: این دوست ما «**سدیف**» است به او اجازه ورود دهید.

بنی امیّه چون نام «سدیف» را شنیدند همه خائف شدند و تعجّب کردند که او چگونه زنده است، زیرا در زمان بنی امیّه روزی در مسجد الحرام همین سدیف با صدای بلند مدح بنی هاشم و مذمّت بنی امیّه می نمود که بنیٰ امیّه او را بسیار زدند و اذیت کردند، تا آنکه گمان کردند که کشته شده، پس او را در جای پستی انداختند و زنی او را برداشت و معالجه نمود و از ترس بنی امیّه او را در بیابانها و کوهها جای داد.

در این حال، چون «سدیف» وارد شد «سفاح» او را احترام کرد و بر او خلعت پوشید و از این صحنه بنی امیّه بسیار مضطرب شدند.

«سفاح» در خفا به «سدیف» قبلاً گفته بود که می خواهد برای نابودی بنی امیه طرحی بریزد، و این نقشه را بر این برنامه مخصوص عملی نمود، که روزی را بنام جشن و سرور دعوت عمومی اعلام کرد تا خلعت بخشی عام نماید و

غلامان و لشکریان مسلّح خود را دستور داد که پشت پرده ها جای بگیرند و منتظر باشند که هر گاه «سفاح» عمامه خود را بر زمین انداخت آنها وارد مجلس شوند و تمام بنی امیه را به قتل برسانند!

چون مجلس آراسته شد و بنی امیّه بر کرسیها قرار گرفتند غلامی را دستور داد که نام یکایك از بزرگان راببرد تا هر کس که حاضر است بیاید و خلعت خود را بگیرد و شروع به نامهای بنی هاشم که اشراف طوائف هستند بنماید.

«در اینجا خواننده خوب توجه داشته باشد که شاهد کلام در ذکر این داستان تأثیر کلمه «اَینَ» در رابطه با فقره موردشرح است»

پس غلام ندا داد: «اَیْنَ اَبُو عُبیدة بن الْحارِث بنِ عبدالْمُطَّلِبْ» بیاید و خلعت خود را بگیرد. «سدیف» گفت: او در جنگ بدر به دست یکی از طایفه بنی امیّه به قتل رسید!

سفاح گفت: نام او را از دفتر محو کن و دیگری را بخوان، غلام ندا داد

«اَینَ حمزة بن عبدالمطلب» کجاست حمزه بیاید و خلعت خود را بگیرد، «سدیف» گفت: در جنگ احد «هند» زوجه ابوسفیان «وحشی» را برانگیخت تا حمزه را کشت، و هند جگر او را بیرون آورد و در دهان نهاد ولی آن مانند سنگ شد تا جزء بدن او نشود «از اینجهت او را (آکِلَة الْاَکْبادْ) گویند» «سفاح» گفت: نمیدانستم نام او را قلمزن و دیگری را بخوان، غلام باز چنین ادامه داد:

کجاست عقیل بن ابوطالب؟ بیاید و جایزه خود را بگیرد، سدیف گفت: وقتی از شام به مدینه می رفت همین طایفه در راه او را کشتند!

سفاح گفت: دیگر را ندا کن، غلام ندا در داد: **کجاست**

مسلم بن عقیل؟ بیاید و جایزه خود را بگیرد، سدیف گفت:این طایفه او را در کوفه شهید کردند و بدن او را از پای دارالاماره بزیر انداختند و ریسمان به پای او بستند و او را به بازارها کشانیدند، و پدر او را سب نمودند.

سفاح گفت: از او بگذر و نام دیگری را بخوان، غلام گفت:

کجاست شخص اول عالم اسلام علی بن ابیطالب؟ بیایدو خلعت خود را تصرّف کند.

سدیف گفت: آنحضرت را ابن ملجم مرادی شهید نمود و معاویه شادی ها کردو شام را آذین بندی نمود.

سفاح گفت: از او بگذر و دیگری را ندا کن، غلام گفت:

اَیْنَ الْحَسَن ، کجاست؟ سبط اکبر حسن بن علی، بیاید خلعت خود را بگیرد، سدیف گفت: «جعده» زوجه آنحضرت به وعده های دروغ معاویه آن بزرگوار را مسموم و بوسیله زهر شهید نمود.

سفاح گفت: از او بگذر و نام دیگری را ببر، غلام ندا درداد:

اَیْنَ الْحُسَیْن، کجاست؟ سید جوانان اهل بهشت حسین بن علی، بیاید و جایزه خود را دریافت نماید.

سدیف گفت: آه آه، همین طایفه به دستور یزید در کربلا کنار آب فرات حسین را با لب تشنه با اصحاب و جوانانش شهید کردند و سر او را بر بالای نیزه با عیال او به کوفه و شام بردند و یزید بسیار شادیها کرد.

در هر حال با ذکر همین گونه بیانات غلام از سدیف جویای حال بعضی از شهدای دیگر همانندعباس بن علی و دیگران شد.

سپس، سفاح به سدیف گفت: حالات موالی خود را بیان کردی و از حال برادر من خبر نمی دهی سوگند تو را به خدا که ازحال او هم چیزی بیان کن:

سدیف گفت: خجلت می کشم که بگویم: مروان که ازاین طایفه است او را گرفته و سر او را در انبانی از پوست گاو کرد و هزار تازیانه بر او زدند تا او را کشتند.

ناگاه در آن مجلس «یزید بن عبدالملك» یکی از سران بنی امیّه فریاد کشید که ای سدیف!! وای بر تو با این گونه عبارات می خواهی خلیفه را برما غضبناك کنی!

سدیف گفت: بلی! منظور و مقصود من همین است.

پس سفاح، صدا به گریه و ناله بلند نمود، و اشعاری خواند که مضمونش اینست:

بنی امیّه گمان کردند که بنی هاشم از ایشان راضی می شوند و گمان دروغ بردند، قسم بحق پیغمبر و وصّی بر حق او که خواهند دید که گمان ایشان بر خلاف است.

و این اشعار را با مطالب دیگری ادامه داد و با گریه و ندبه هیجانی در مجلس بوجود آورد، و سپس طبق قرارداد قبلی عمامه خود را بر زمین زد و لشکریان از پشت پرده با شمشیرهای از غلاف کشیده وارد مجلس شدند و تمام سران و افراد بنی امیّه را به خاك و خون کشیدند که تمام صحنه مجلس آغشته به خون گردید.

آری از ذکر این داستان چنین نتیجه گرفته می شود که آیا چه اثراتی در کلمه «اَیْنَ» می باشد که این گونه تلافی جویان را برای گرفتن انتقام آماده نمود، و از طرف دیگر دلها را متوجّه مظلومیّت خاندان رسول اکرم نمودو از مصائبی که به آنان

رسیده حالات ندبه و گریه و ماتم بوجود آورد.

و هیچ بعید نیست، همانطور که در سیاق کلام در دعا برای آگاهی ستمکاران چنین سئوالهای استفهام آمیزی در مورد ستمدیدگان اظهار شده، در هنگام قیام و ظهور امام زمان علیه السّلام هم برای انتقام کشیدن ازهواخواهان این ماجراها و از دشمنان خاندان آل اطهار به بعضی از موارد خلافکاریها بر همین وجه اشاره شود تا مورد انتقام روشن و آشکار گردد.

تنها رهبران راستگو و درستکار ائمه هدی هستند.

در بند مورد شرح بعد از آنکه داعی گفت: کجاست حسن (ع) و کجاست حسین (ع)، سپس اشاره بوجود مقدّس اوصیاء دیگر از فرزندان حسین علیهم السّلام کرده و می گوید: اَیْنَ اَبْنٰاءُ الْحُسَیْنِ صٰالِحٌ بَعْدَ صٰالِحٍ وَ صٰادِقٌ بَعْدَ صٰادِقٍ و بدینطریق آنانرا یکی پس از دیگری صالح و صادق معرفی می نماید، و برای تثبیت مقام ولایت ایشان در پیرو این سلسله از فقرات دعا (که شرح آن بعدا بیاید) به آغاز کلمه «اَیْنَ» اوصاف و مرتبه و شخصیّت ایشانرا به مضامین گوناگون بیان می دارد، که اکثر در روایات اسلامی این اوصاف مورد تأیید قرار گرفته است.

همچنان در مورد اینکه صدیقان و صالحان در بعضی از آیات قرآنی بوجود مقدّس ائمه هدی تفسیر شده است روایاتی متذکّر می شویم، بطوریکه در ذیل آیه شریفه آمده است:

وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَاُولئِكَ مَعَ الَّذِینَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَدٰاءِ وَ الصّٰالِحِینَ وَ حَسُنَ اُولئِكَ رَفِیقاً [1].

«کسیکه خدا و پیامبر را اطاعت کند همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیمبران و راستگویان و شهداء و نیکوکاران و آنها رفیقهای خوبی هستند.»

۱- سوره نساء، آیه ۶۹.

در **تفسیر اهلبیت**، از امام محمد باقر علیه السّلام مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی صلّی الله علیه و آله است، و از صدیقان علیّ مرتضی، و شهیدان حسن بن علی و حسین بن علی، و صالحان فرزندان حسین بن علی از زین العابدین تا امام حسن عسگری، و مراد، به حَسُنَ اولئكَ رَفيقاً حضرت حجّة علیه السّلام می باشد.

و همچنین از حضرت باقر علیه السّلام است، که در تفسیر آیه شریفه: وَ كُونُوا مَعَ الصّادقين فرمود: با آل پیغمبر باشید و در تأیید این معنا امام رضا علیه السّلام هم فرمود: مراد از راستگویان ائمه هدی می باشند

امام سجّاد علیه السّلام هم این معنا را بر وجه دیگر در مقام دعا تأیید فرموده، و در تعلیمات عالیه خود به ابوحمزه ثمالی در پنج مورد از دعا تقاضای پیوستن و الحاق به صالحین کرده و عرض می کند:

اَللّٰهُمَّ اَلْحِقْنِي بِصالِحِ مَنْ مَضىٰ وَ اجْعَلْنِي مِنْ صالِحِ مَنْ بَقِيَ وَ خُذْبِي سَبيلَ الصّالِحينَ.....

«اشاره بر اینکه: خدایا برسان مرا به نیکوکاران و شایستگان از گذشتگان و قرار ده مرا از نیکوکاران و شایستگانی که باقی مانده اند و بگیر مرا در طریق صالحین.»

و هیچ شکی نیست که در فقره اول نظر مبارك آنحضرت الحاق به جد بزرگوارش بوده، چون در جای دیگر هم عرض می کند: وَ اَلْحِقْنِي بِاَوْلِيائِكَ الصّالِحينَ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ الْاَبْرارِ.... و در فقره بعد که عرض می کند:

وَ اجْعَلنیْ مِنْ صالِحِ مَنْ بَقیَ اشاره معنا بدون شك بوجود مقدس فرزندان گرامیش بخصوص حضرت بقیّة الله می باشد که اکنون صالحترین فرد از افراد روی زمین است و اطلاق «صالِحِ مَنْ بَقِیَ» به همان بزرگوار می باشد.

ایـن امـر چگونه بوده باشد مکتوم گوینـد کجـاست آن حسیـن مظلوم
هم گفته در این بیان حسن نیز کجاست آنکس کـه شده زجور عدوان مسموم

* * * * *

اکنون به جواب این سخن گویم راست که هم حسن و حسین هر جا پیداست
هـر کس که کند اراده سوی محبوب هر جـا که توجهش بر او شد آنجاست

* * * * *

از بَعد همنـد هـر یـك از آل کبـار هم صـادق و صالحنـد هـم از ابـرار
هر گاه کـه قصـد سوی هر یك دارید بینید به هر مکان که می بیند «زار»

* * * * *

اَیْنَ السَّبیلُ بَعْدَ السَّبیلِ اَیْنَ الخیَرَةُ بَعْدَ الخیَرَةِ اَیْنَ الشُّمُوسُ الطّالِعَةُ اَیْنَ الْاَقمارُ الْمُنیرَةُ اَیْنَ الْاَنْجُمُ الزّاهِرَةُ اَیْنَ اَعْلامُ الدّینِ وَ قَواعِدُ الْعِلْمِ

«کجـایند رهبـران راه حق و راست یکی پس از دیگری؟ کـجـایند خـوبان و برگـزیدگـان هر یك از پی هم؟ کـجـایند خـورشیـدهای تابان و طلوع کننده؟ کجایند ماههای فروزان و نوردهنده؟ کجایند ستارگان پرفروغ و درخشنده؟ کجایند پرچمها و نشانه های باثبات دین و ستونهای علم و پایه های استوار دانش؟»

بهترین برگزیدگان خدا راهنمایان خلقند!

در این بند از دعا باز بر آغاز کلمه «اَینَ» که محرک حالت ندبه و گریه است اشاره دیگری به خصوصیّات هر یك از ائمه هدی (ع) یکی پس از دیگری کرده و چنین بیان می دارد: کجایند آنانکه راهنمای مردم به سوی خدایند؛ «اَیْنَ السَّبیلُ بَعْدَ السَّبیلِ».

آری آن بزرگواران هر یك به نوبه خود رهبران راه حق و حقیقت بوده و مردم را به سوی رضا و خوشنودی خدایتعالی و به طریق بهشت دعوت می کردند، و قبلاً هم بر مضمون دیگر شرح این معنا در فقره: «فَکانُوا هُمُ السَّبیلَ اِلَیْکَ وَ الْمَسْلَکَ اِلیٰ رِضْوانِکَ» بیان گردید و گفته شد: که آن بزرگواران راهنمای مستقیم به سوی حقتعالی و طریقه استوار به سوی رضا و خوشنودی او بودند.

در زیارت جامعه هم در شأن ایشان می خوانید: «وَ اِلیٰ سَبیلِهِ تُرْشِدُونَ» و شما راهنمایندگانید به راه او، و همچنین باز در همان زیارت بروجه دیگر آمده است: «اَنْتُمُ السَّبیلُ الْاَعْظَمُ» شمائید راه بزرگ.

بنابراین با حالت اعجاب باید گفت: کجا هستند آن راهنمایان بزرگ راه حق؟

امّا در پیرو این فقره از بند مورد شرح اشاره دیگری به برگزیدگی این آقایان می نماید و چنین ادامه می دهد: اَیْنَ الْخِیَرَةُ بَعْدَ الْخِیَرَةِ «کجایند آن برگزیدگان خدا یکی پس از دیگری؟» یعنی کجایند آنها که پایه و اساس همه نیکیها و ستونهای پی ریزی شده همه خوبیها و نیکوکاریها هستند.

و باز در استناد به این معنا گفته می شود که در زیارت جامعه کبیره هم

در شأن این بزرگواران آمده است: وَ دَعائِمَ الأَخْیارِ، و شرح این موضوع در تفسیر آیه شریفه روشن می شود که می فرماید:

وَ لْتَکُنْ مِنْکُم اُمَّةٌ یَدْعُونَ اِلَی الْخَیْرِ [1] و همچنین آیه دیگر که می فرماید: کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ....[2]

«اشاره بر اینکه: از میان شما جمعی دعوت به خیر و نیکی می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند»

طبق بعضی از روایات: بهترین از امّتی که مردم را امر به خیر و نیکی می نمایند و از بدیها باز می دارند آنان اهلبیت پیغمبرند، و این معنا می رساند که وجود مقدس ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین خیر محض برای خلق عالمند.

۱-سوره آل عمران آیه ۱۰۴.

۱- سوره آل عمران آیه ۱۱۰.

اطلاق خورشید و ماه و ستاره به ائمه هدی چه معنا دارد ؟!

در ادامه بیان در بند مورد شرح آمده است: اَینَ الشُّمُوسُ الطّالِعةُ، اَینَ الْاَقْمارُ الْمُنَیرَةُ اَینَ الْاَنْجُمُ الزّاهِرَةُ «کجایند خورشیدهای درخشنده و کجایند ماه های نور دهنده و ستارگان پر فروغ»

بنابر آنچه که گفته شده است: اطلاق شمس و قمر و نجوم بر ائمه هدی (ع) از باب استعاره و کنایه و تشبیه معقول به محسوس است، همانطور که خورشید و ماه و ستاره در عالم محسوسات دنیا را روشن کرده و ظلمت و تاریکی را برطرف می نمایند، ائمه اطهار علیهم السّلام هم به انوار علم و فضائل دلهای عالمیان را روشن کرده و تاریکی کفر و شرك و جهالت را برطرف می نمایند.

در روایاتی که در ذیل بعضی از آیات مربوطه آمده است این معنا را روشن می نماید، همچنان در آیه شریفه که می فرماید:

وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ....[1]

«او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای خشکی و دریا بوسیله آنها هدایت شوید»

در **تفسیر نمونه**، آورده است،: در بعضی از روایات که از طریق اهلبیت علیهم السّلام وارد شده، استفاده می شود که این آیه تفسیر دیگری دارد، و آن

۱- سوره انعام آیه ۹۷.

اینکه منظور از نجوم رهبران الهی و هادیان راه سعادت یعنی امامان معصوم هستند که مردم بوسیله آنها در تاریکیهای زندگی از گمراهی نجات می یابند.

در **تفسیر اثنی عشری**، آورده است: رسول اکرم صلّی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت من ائمه معصومین مانند نجومند بدرستیکه ستارگان امان اهل آسمانند و اهلبیت من امان اهل زمین اند، چنانچه ستارگان ریزان شوند قیامت قائم شود، همچنان هر گاه زمین از اهلبیت من خالی شود قیامت قائم گردد.

و همچنین روایات دیگری در رابطه با بند مورد شرح در آیه دیگر آمده است که می فرماید:

وَ عَلٰامٰاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ [1] «خدایتعالی نشانه هائی قرار داده که بوسیله ستارگان شبها هدایت می شوند»

در **تفسیر علی بن ابراهیم**، در ذیل این آیه شریفه آورده است: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود: ستاره اشاره به پیامبر است و علامات امامان هستند، عین همین مضمون از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام نقل شده است.

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السّلام است که در تفسیر آیه فرمود ستاره مائیم.

و باز از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام نقل شده است: که پیامبر به علی فرمود: تو ستاره بنی هاشمی و تو یکی از آن علامات هستی.

۱- سوره نحل آیه ۱۶.

در هر حال همچنانکه نور خورشید و ماه و ستارگان در عالم ظاهر پرتو افکن است انوار درخشنده تر و پرفروغ تر و فروزان تر و تابانتر ائمه هدی علیهم السّلام تمام عوالم باطن را منوّر ساخته است، بطوریکه نور آن بزرگواران قابل مقایسه با نور خورشید و ماه و کواکب نیست، همانگونه که در زیارت جامعه کبیره در شان آنان می خوانید؛

خَلَقَکُمُ اللّٰهُ اَنْواراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِینَ «خدا آفرید شما را از نورهائی و محیط به عرش خود گردانید»

یعنی نور آن بزرگواران در مجموعه جهان هستی و در تمام عوالم باطن پرتو افکن است، کدام خورشید و ماه و ستاره است که نورش محیط به عرش الهی باشد، موضوع از این حرفهای معمولی خارج است!! نمی توان حق معنا را در این بیان ادا نمود چون آنان **«نور الانوار»** هستند، مگر در زیارت علی علیه السّلام نمی خوانید؛ اَلسَّلٰامُ عَلیٰ نُورِ اْلاَنْوٰارِ.

بنابراین باید گفت: نور ظاهری خورشید و ماه و ستاره چیست؟ نور ائمه هدی نوریست که در دل هر ذرّه از کائنات درخشندگی دارد، نوریست که از نور خدایتعالی گرفته شده، نوریست که تمام خورشیدها و منظومه های شمسی را در کهکشانها و در عرش الهی روشن ساخته است، چه می توان گفت: جز آنکه بگوئیم: اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰواتِ وَ اْلاَرضِ.

در پایان بند مورد شرح گفته می شود که در شرح جمله «وَ قَوٰاعِدُ اْلعِلمِ» در همین کتاب قبلاً درباره علوم ائمه هدی مطالبی گذشت.

از بـاطن نـور آنچـه بـر دل تابـد چیزی نبـود کـه جـز محبت یابد
هر کس که بـه قلب خود بیابد آن نور باید کـه بـه سوی عشق او بشتابد

* * * * *

نوریکـه بُوَد بـه هـر شب و روز دلیل نوریست کـه نیست جز ز انوار خلیل
خورشید و مـه و ستاره کی نور دهند نور است همان کـه باشد از نور اصیل

* * * * *

پس سوی کجـا نظـر کنـم بـر انوار رفتنـد کجـا یکایـك از آن ابـرار
هر جا کـه نظر به ماه و خورشید کنم یادم همـه آیـد از بیـانـات «زار»

* * * * *

اَیْنَ بَقِیَّةُ اللّٰهِ الَّتی لا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهادِیَةِ

«کجاست حضرت بقیة الله «امام زمان» که بیرون از خاندان آل اطهار و رهبران هدایت کننده نیست»

بازمانده تمام انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام کیست؟!

خوب توجه داشته باشید: از اول این دعاء تا این قسمت درباره معرفی سلسله حجّتهای خدا تمام پیمبران اولوالعزم و اوصیاء گرامی ایشان بود، و اکنون از این قسمت به بعد درباره معرفی وصیّ خاتم حضرت بقیةُ اللّه علیه السّلام است و از اینجهت این دعا بیانگر آنستکه هیچگاه زمین از حجّت خدا خالی نخواهد ماند.

اگر خواننده تا این بخش از شرح دعای شریف را مطالعه کرده باشد، خواهد دریافت که بعد از آنهمه تفصیل در شرح مطالب اکنون با اصل موضوع رسیده ایم، یا به عبارت دیگر گفته می شود که آنچه تا اینجا در این کتاب نوشته شده مقدمه ای برای این اصل بوده است، یعنی از این فصل موضوع بحث درباره صاحب این دعا امام زمان حضرت مهدی موعود عجّل الله تعالی فرجه است.

همانطور که در مقدمه کتاب در ذکر سند این دعا گفته شد که آن از بیانات امام صادق علیه السّلام است که مورد تأیید امام زمان علیه السّلام قرار گرفته است، بنابراین در این بند از دعا، امام صادق علیه السّلام در مقام تعلیم از آنچه خود به علم امامت از آن آگاهی دارد، بر سبیل استفهام اشاره می فرماید: اَیْنَ بَقِیَّةُ اللّٰهِ الَّتی لا تَخْلُوا مِنَ الْعِتْرَةِ الْهادِیَةِ «کجاست آخرین حجّت خدا باقی مانده هدایت کنندگان از اوّلین تا آخرین».

این یکی از اعجاز کلام ائمه هدی علیهم السّلام است که از وجود آخرین

حجّت خدا در روی زمین خبر داده اند، که هم اکنون در هر دوران هم کسی نمی داند آن وجود مقدس در کجاست؟

حقیقتاً نگارنده نمی تواند آنطور که شاید و باید حق این معنا را درباره آن بزرگوار ادانماید، و نمی داند که این بیان رسا را چگونه به گوش جهانیان برساند، و بگوید: ای اهل عالم آگاه باشید که یکی از بازماندگان تمام انبیاء و اولیاء حق که اکنون در روی زمین زنده و پاینده است، منتظر امر و فرمان الهی می باشد تا خود را بر جهانیان ظاهر سازد، و ظلم و ستم و ناروائیها را از صفحه جهان براندازد و صحنه گیتی را از لوث شرك و کفر پاك سازد و عدل و داد حقیقی را برقرار نماید، و نام نامی آن بزرگوار، حضرت ولیّ عصر، امام زمان، مهدی موعود حضرت بقیّة اللّه است

گر چه حاجی نوری در «نجم الثاقب» ۱۸۲ نام برای آنحضرت ذکر نموده، ولی برای آن وجود مقدس، نام «بقیّة اللّه» مصداق کاملی دارد چون او علیه السّلام باقی مانده تمام حجّتهای خدا در روی زمین است.

اکنون باید این توجه را حاصل کرد که ارتباط این نام شریف به آیات شریفه قرآنی در کجاست؟ در آنجا که می فرماید: وَ جَعَلَهٰا كَلِمَةً بٰاقِيَةً فِي عَقِبِهِ... [۱]

این آیه در پیرو آیه ای آمده است که خدایتعالی یادآوری می فرماید، آن زمانی را که حضرت ابراهیم به پدر و قوم خود گفت:من از آنچه می پرستید بیزارم، به جز آن معبودیکه مرا آفرید که بزودی هدایتم خواهد کرد، سپس به این آیه اشاره می فرماید که:« **خدایتعالی این یکتا پرستی را در نسل او باقی گذاشت** » و معنای کلمه توحید « **لاٰ اِلٰهَ اِلاّ اللّه** » است.

۱- سوره زخرف آیه ۲۸.

و یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: که در میان فرزندان ابراهیم همیشه موحدّی بوده و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان مردم را بر دین اسلام ترغیب می نموده است.

از امام صادق علیه السّلام مرویست که مراد به «کَلِمةً بٰاقِیةً» که حضرت ابراهیم در میان اعقاب خود گذاشته، امامت است که تا روز قیامت در میان ذرّیه او باقی خواهد بود.

و در احادیث ائمه علیهم السّلام تفسیر این آیه چنین وارد شده است که: گردانید خدایتعالی امامت و خلافت را «کلمه دائمی» در عقب ابراهیم، که مراد از آن عقب؛ آل محمد صلّی الله علیه و آله است.

از «**سدی**» که رُوات خاصه و عامه است، منقول است: که در تفسیر «فی عَقِبِهِ» گفته است: که آنان آل محمد صلی الله علیه و آله هستند.

امّا این معنا در آیه دیگری از قرآن مجید بروجه جالبتری آمده است آنجا که می فرماید:

بَقِیَّتُ اللّهِ خیرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنِینَ... [1] «باقی گذاشته خدا بهتر است از برای شما اگر ایمان داشته باشید»

در تفاسیر آورده اند: با آنکه آیه مورد بحث مخاطب قوم حضرت شعیب اند و منظور از «بَقِیَّةُ اللّه» سود و سرمایه حلال و پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد

۱- سوره هود آیه ۸۶.

«بَقِیَّةُ اللّه» محسوب می شود، لذا تمام پیمبران الهی و پیشوایان بزرگ بقیّت الله اند.

و از آنجا که مهدی موعود آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام است یکی از روشنترین مصادیق **بقیة الله**می باشد و از همه به این لقب شایسته تر است، بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیمبران و امامان است، همچنانکه در رابطه به این موضوع در روایات متعددی آمده است که «بَقِیَّة الله» تفسیر به وجود مهدی علیه السّلام شده است.

از جمله در کتاب «اکمال الدین» از امام باقر علیه السّلام چنین نقل شده، نخستین سخنی که مهدی علیه السّلام پس از قیام خود می گوید اینستکه: بَقِیَّتُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُم مُؤمنینَ سپس می گوید: منم بَقِیَّةُ اللّه و حجّت و خلیفه او در میان شما، سپس هیچکس بر او سلام نمی کند مگر اینکه می گوید: اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بَقِیَّةَ اللّهِ فی اَرْضِهِ همچنانکه در زیارت آن بزرگوار هم آمده است.[۱]

و همچنین، مرویست که آن حضرت در سن سه سالگی به «احمد بن اسحق» فرمود: **منم بقیة الله در زمین**و انتقام گیرنده از دشمنان.....

ضمناً ناگفته نماند: که بعضی از مفسران «بقیة الله» را به معنی رحمت خدا آورده اند، و اشاره به حدیثی کرده اند که در وصف ائمه هدی می فرماید: «اَنْتُمْ بَقِیَّةُ اللّه فی عِبادِهِ» یعنی شما ائمه رحمت خدا هستید که منّت نهاد خدا بر خلق خود به این رحمت.

۱- از تفسیر نمونه، نقل از تفسیر صافی.

«بقیة الله» از خاندان رسول اکرم است.

در بند مورد شرح که نام بقیّت الله را به عترت رسول اکرم پیوست داده، این خود بیانگر تثبیت مقام بقیّة اللهی به آخرین بازمانده از خاندان پیغمبر خاتم است، همچنانکه امام علیه السّلام می فرماید: اَیْنَ بَقِیَّةُ اللّٰهِ الَّتی لاٰ تَخلُو مِنَ العِتْرَةِ الهٰادِیَة.

در اوّل باید دانست که « **عترت**» به معنی: اولاد، اصل و نسل، ذریّه، طایفه، عشیره،خویشان نزدیك، و اهلبیت آمده است.

در مورد عترت رسول اکرم کتابها و مقالات بسیاری نوشته شده، و آیات بیشماری از قرآن مجید که در بعضی از تفاسیر حدود ۳۰۰ آیه ذکر کرده اند، بر این موضوع اشاره شده است، که نگارنده در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره بیشتر از این آیات را مورد استناد قرار داده است.

و بعضی چنین گفته اند: که قریب یك چهارم از قرآن در شأن خاندان و عترت رسول اکرم اشاراتی دارد که با تطبیق به روایات متعددی اهمیّت موضوع را در سطح بالائی رسانیده اند.

و چون پیغمبر خاتم برگزیده خدا و جامع تمام مراتب کمال انسانیّت و بندگی بوده، عترت او هم در مقام ولایت و امامت برگزیده خدایتعالی و همه از یك نور واحد خلق شده اند، همچنانکه مرتبه امتیاز و فضیلت آنان در نزد مسلمانان جهان بسیار روشن است.

امّا در میان مطالبی که تا کنون درباره عترت گفته و نوشته شده همان «حدیث شریف ثقلین» است که اکنون در اینجا به مختصری از آن بیان اشاره خواهیم کرد:

از آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم به دو موضوع بسیار اهمیّت می داد و سعادت امّت خویش را در تمسّك بـه این دو چیـز گرانبهـا و ارزنده می دانست و بسیار بر وجوه گوناگون با یك مضمون خاص این موضوع را به اهل ایمان گوشزد می فرمود:

اِنّی تارِكٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتی اَهْلِ بَیْتی لَنْ یَفْتَرِقا حَتّٰی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضِ.

اشاره بر اینکه: من دو چیز گرانبها و ارزشمند بین شما می گذارم و می روم، یکی کتاب خدا (که رشته ای است کشیده شده از آسمان به سوی زمین) و یکی عترت و اهل بیتم، که نشانی عترتم آنستکه حتی چشم برهم زدنی از قرآن جدا نمی شوند، و این دو همیشه ملازم همند تا با هم بر کنار حوض کوثر مرا دیدار کنند، (و قبلاً در شرح فقره «وَ اَنْتَ غَداً عَلَیَّ الْحَوْضِ خَلیفَتی» به این حدیث اشاره شد.

و امّا ایـن حدیث در روایـت دیگری بـر ایـن مضمون آمده است که می فرماید:

اِنّی تارِكٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتی اَهْلِ بَیْتی ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا بَعْدی اَبَداً.

این بیان ناطق است بر اینکه هر مذهب و مسلکی که کتاب خدا «قرآن» و عـترت «ائمه هدی» مصدق آن نباشد تا الی یوم القیامه باطل است، و آنانکه بر این دو اصل مهّم تمسّك نجویند برای همیشه گمراه و از خیر و سعادت دو جهان محروم خواهند شد.

ببینیددر اینجـا رسول اکرم قرآن و عترت را قریـن و عدیل یکدیگر قرار

داده بطوریکه در روایت اوّل فرموده این دو از یکدیگر تا روز قیامت جدا نمی شوند، از این بیان معلوم می شود، با آنکه قرآن کریم هر چند جامع نیازمندیهای خلق است لاکن برای فهم و درك حقایق آن احتیاج به راهنمائی کسانی دارد که دارای این علم بوده باشند، چون آنحضرت صراحتاً اعلام فرمود: که قرآن از عترت و «عترت» از قرآن هرگز جدا نخواهند شد.

پس تمام افرادیکه در جستجوی فهم قرآنی هستند محتاج به عترت می باشند، و در حقیقت تنها این بزرگوارانند که عالم به جمیع علوم قرآنی هستند، لذا تمسّك به آنان موجب امنیّت از ضلالت و گمراهی خواهد بود، **و از اینجهت امامت و خلافت حقه الهیه منحصر به عترت پاکیزه است.**

در کتاب عیون الرّضا، آمده است: از امیرالمؤمنین علیه السّلام سئوال شد، معنای عترت در کلام رسول الله چیست؟ آن بزرگوار فرمود: **من و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که نهمین ایشان مهدی و قائمشان است می باشیم.**

در اصول کافی، متجاوز از پانزده روایت که در آن اشاره بر اسامی عترت و فضائل و مناقب آنان شده ذکر نموده است.

تنها یکی از آل پیمبر باقیست — آن حجّت خاتمی که نامش نامیست
پیروز شود بر همه ادیان جهان — او یك تنه خود در این مقامش کافیست

* * * * *

گوینـد کجاست این چنین مرد دلیر تـا آنکـه کنـد جملـه ستمکار اسیر
کاری بکنـد کـه کفر بر بند درخت نـه شاه بمـاند، نـه وزیـری نه امیر

* * * * *

آن مهـدی رهنمـا کجـا بـاشـد دور از پرده بـرون شود بـه هنـگام ظهور
چیـزی نبـود کـه زار گوید پنهـان ایـن مسئله نـزد خلـق باشد مشهور

* * * * *

أَيْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ

«کجاست آن آقا، آن امامیکه برای ریشه کن کردن ستمکاران مهیّا و آماده است.»

دوران ستمکاری پایان خواهد یافت

اینکه در فقره مورد شرح می فرماید کجاست آن امامیکه پشت ستمکارانرا بشکند و طریقه ظلم و ستم را براندازد، باید گفت: آن آقا در پس پرده غیبت حاضر است، و بفرمان خدایتعالی به موقع بیاید و مأموریّت خود را انجام دهد.

گر چه ممکن است خدایتعالی به ستمکاران و اهل جور و عدوان در دنیا مهلت دهد که هر چه می خواهند بر گناه خود بیفزایند تا مشمول عقوبت شدیدتری باشند، ولی چون سنّت الهی بر این امر تعلّق دارد که در همین دنیا هم آنانرا به کیفر اعمالشان برساند و آنها را از صحنه روزگار براندازد، و به مصداق کلام معروف که می گوید: «دنیا به کفر باقی می ماند ولی به ظلم باقی نمی ماند» لذا سیر تاریخ بیانگر همین معنا می باشد که می بینیم در هر دوران هر گروهی که ظلم و ستم بر دیگران روا داشتند، دیر یا زود خدایتعالی آنانرا به کیفر اعمالشان رسانیده و از میان برداشته است، همچنانکه در جائی از قرآن مجید در ارتباط با فقره مورد شرح آمده است:

فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. [1]

۱- سوره انعام آیه ۴۵.

«پس بریده شد دنباله گروهی که ستمکار بودند، و منقطع شد اصل و نسب ایشان، لذا حمد از برای پروردگار جهانیان است.»

البته همانطور که خدایتعالی انبیاء و اولیاء خود را یاری کرد و دشمنان آنها را نابود نمود و نسلشان را از بین برد، پس در هنگام قیام امام هم که اهل ظلم و ستم مشغول لهو و لعب و فساد و تباهی هستند و اهل عالم از ظلم و جور آنها به ستوه آمده باشند به امر حقتعالی پیشوا و رهبر موعود امام زمان ظهور خواهد کرد و حکومت عدل و داد را برقرار خواهد ساخت و اهل باطل را ریشه کن و معاندین و مخالفین را سرکوب و طاغیان و یاغیان را منکوب خواهد کرد.

پس به شکرانه این نعمت که امام علیه السّلام بر تمام دشمنان خدا و دین تسلّط پیدا می کند، خود آن بزرگوار و اصحاب او و آنانکه ایمان آورده اند به این قول قائل می شوند: اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.

همچنانکه در فقره دیگری در همین دعا که بعداً شرح آن بیاید می فرماید:

وَ قَطَعْتَ دابِرَ الْمُتَکَبِّرینَ وَ اجْتَثَثْتَ اُصُولَ الظّالِمینَ وَ نَحنُ نَقُولُ اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ [1]

«یعنی و بریده باشی دنباله متکبّران و سرکشان و برکنده باشی ریشه ستمکارانرا، و ما بگوئیم که حمد از برای پروردگار جهانیان است»

این معنا بر این اشاره است که هنگام ظهور پیروان حقیقی اسلام و اهل ایمان با امام

۱- سوره انعام آیه ۴۵.

زمان خود همصدا شده و از آن فتح و پیروزی که نصیب آنان گردیده همه با هم سپاس و ثنای حقتعالی را با همان بیان مذکور بجا آورند.

در هر حال اراده خدایتعالی بر این امر تعلّق گرفته است که برای پیروزی اسلام و از میان برانداختن مخالفین و دشمنان آن این مأموریّت عظیم را به عهده آخرین حجّت خود گذارد تا برنامه سیر تکامل به مرحله نهائی خود برسد.

آنکس که کند جمع همه یاران را — سرکوب کندجمله ستمکاران را
تا قطع شود نسل همه بدکاران — پس محو کند سلطه خونخواران را

* * * * *

هر کس که کند به زندگانی بیداد — یا بر ستمی کند نهاد خود شاد
مهلت دهدش خدای بر او چندان — تا آنکه کند گناه ، بسیار زیاد

* * * * *

روزیکه رسد به کیفرش هر بدکار — از کرده خود شود به سختی بیزار
پس حمد خدا کنند نیکوکاران — خوشحال شود هر آنکه باشد چون زار

* * * * *

اَیْنَ الْمُنْتَظَرُ لِاِقَامَةِ الْاَمْتِ وَ الْعِوَجِ

«کجاست آن رهبر مصلحی که انتظار او را داریم برپا دارد راستی را و کجی ها را راست نماید»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن آقا که چشمها براه اوست تا بیاید کجرفتاریها را راست و نادرستیها را اصلاح کند.

از انتظار ظهور امام زمان علیه السّلام چه نتیجه ای حاصل است!

انتظار فرج، امید و آرزوئی برای ظهور یکتا ناجی بشر حضرت حجة بن الحسن امام زمان علیه السّلام است، و این خود برای اهل ایمان اعتقاد کاملی می باشد که از هر جهت یأس و ناامیدی و بیهوده گرائی را از آنان دور می نماید، بخصوص چون وجود مقدس امام زمان علیه السّلام در حقیقت رحمت است، و انتظار فرج برای ایصال به آن رحمت امری بسیار مؤکد است، چون این انتظار بیانگر آنستکه آن بزرگوار بیاید و حکومت حقه الهیه را در سرتاسر جهان تشکیل دهد و سپاهی عظیم برای جهاد سازندگی در سرتاسر عالم ایجاد نماید و دین مبین اسلام را بر تمام ادیان پیروز و غالب سازد و مردم دنیا را از این آشفتگی و هرج و مرج رهائی بخشد.

این انتظار برای عموم اهل ایمان عاملی نیروبخش و سازنده و تحرك آمیز است که در هر آن منتظر چنین وعده ای باشند که از طرف خدایتعالی به تمام ادیان الهی و به تمام مردم روی زمین داده شده است.

کسیکه انتظار ظهور مصلح جهانی را داشته باشد همیشه خود را آماده می کند که برای حضور به خدمت آن بزرگوار شایستگی پیدا کند، یعنی در رفتار و کردار خود مواظبت می نماید، که هیچگاه خطائی از او سر نزند و هر چه می تواند در تزکیه نفس خود می کوشد و اخلاق خود را نیکو نگه می دارد و کارهای شایسته می کند، **چون هم صحبت شدن با مهدی (ع) و شرفیابی بحضور آن بزرگوار**

قابلیّتی می خواهد که تا آراستگی پیدا نشود این امر میسّر نخواهد شد.

اصلاً اگر کسی خود را چنین آراسته کند اگر عمرش هم قبل از ظهورآنحضرت پایان یابد، هیچ بعید نیست که در زمان حیات خود خدمت آن آقا تشرف حاصل نماید و درك حضور آن بزرگوار کند.

و بنابر آنچه گفته شده این نکته قابل توجه است: که مسئله انتظار ظهور امام علیه السّلام نمی تواند مسئولیتهای فردی و اجتماعی را از اهل ایمان سلب نماید، چون وظائفی به عهده اهل انتظار است که باید در این راه برای قیام و ظهور آن بزرگوار آمادگی کامل حاصل نمایند و در مقابل ناروائیها و ستمکاریها ایستادگی و مقاومت بکار برند.

بعضی از کوته نظران و غیر واقع اندیشان مسئله انتظار ظهور مهدی علیه السّلام را یك عقیده ضعیف و بازدارنده از پیشبردهای اهداف اسلامی می دانند، و چنین وانمود می کنند که مسئله انتظار برای تخدیر افکار توده های به زنجیر کشیده شده و ساخته و پرداخته استعمار است، در حالیکه اینطور نیست؛ اعتقاد به ظهور چنین مصلحی یك ریشه فطری در تمام نهادها داشته، و بقول بعضی این عقیده در اعماق عواطف تمام مردم جهان و صاحبان کتاب و مسلمانان و بخصوص شیعیان نفوذ کاملی دارد، و مخالفین این عقیده چون همیشه از دید مادی به چنین مسائلی می نگرند، توجه کاملی به فضیلت و خصوصیات این امر ندارند و از حقیقت معنای انتظار فرج غافلند.

در هر حال باید این توجه را حاصل کرد که انتظار ظهور دولت حق، و آرزوی زندگی کردن در دولت کریمه الهیه گذشته از فضائل بیشماری که دارد، خود عبادتی مستقل بلکه افضل عبادات است، چون در آیات و روایاتی که بعداً بر آنها استناد خواهد شد، این معنا روشن می شود: که مهدی موعود علیه السّلام مظهر

نویدی می باشند که پیروزی نهائی اهل ایمانرا امید بخش است، همچنان ظهور آن بزرگوار وعده ای نیکو از طرف خدایتعالی می باشد که او اهل ایمانرا برای حکومت حقه الهیه در روی زمین مستقر خواهد ساخت و مستضعفان جهان را که در زیر سلطه ظلم و جور بودند بر آنها منّت نهاده تا پیشوا و دست اندرکار دولت کریمه باشند، و بندگان صالح و درستکار وارث آن ملك و حکومتی باشند که در هر دوران از هر حکومت جبّار و خونریزی به حکومت دیگر منتقل شده است،

بنابر این انتظار فرج همان انتظار برقراری حکومت حقه است که تمام افراد جهان از شرّ ظلم و جور آسوده شده و در سایه و پناه عدل و انصاف با آرامش خاطر به عبادت پروردگار عالم پرداخته و به ذکر او مشغول باشند.

روایاتیکه درباره انتظار ظهور امام (ع) وارد شده است.

اکنون برای اینکه نتیجه کاملی از بحث انتظار داشته باشیم، بهترین طریق آنستکه مستقیماًبه سراغ متون اصلی اسلامی رفته و روایاتی که روی این مسئله تأکید می کند مورد توجه قرار دهیم.

همچنان قریب صد خبر در فضیلت انتظار فرج و ظهور امام زمان علیه السّلام در منابع خبری ذکر شده که از نظر اختصار به چند خبر از آن اکتفا می کنیم.

در تفسیر جامع، آورده است: «عیاشی» از محمد بن فضیل روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام انتظار فرج را سئوال کردم، فرمود: فرج یکی از گشایشها می باشد، چه نیکو است صبر کردن و انتظار کشیدن فرج، آیا نشنیده ای قول خداوند را که در قرآن می فرماید: وَ ارْتَقِبُوا اِنِي مَعَكُمْ رَقِيبٌ [1] «چشم براه باشید که من با شما چشم در راهم»

و همچنین در ذیل آیه شریفه که می فرماید: فَانْتَظِرُوا اِنِّی مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ [2] «انتظار داشته باشید که من نیز باشما انتظار برنده ام» عیاشی، از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود: چقدر خوب است صبر و بردباری نمودن و انتظار فرج کشیدن.

و این دو آیه بر حسب تأویل که (امام می فرماید) امر به انتظار ظهور امام زمان علیه السّلام می باشد.

۱- سوره هود آیه ۹۶.

۲- سوره اعراف آیه ۷۱.

در کتاب ینابیع الموده، از کتاب مناقب خوارزمی، از امام باقر، از امیرالمؤمنین، از رسول اکرم علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: بهترین عبادت انتظار فرج است، صاحب کتاب « **مناقب** » می گوید: **منظور از انتظار فرج انتظارظهور مهدی علیه السّلام است.**

در اکمال الدّین: از امام جواد علیه السّلام رسیده که بعد از حضرت عسگری علیه السّلام آنکسی است که قائم بحق و منتظر است: پرسیدند چرا او را مُنتَظَر گویند، فرمود: چون او غائب می شود و غیبت او بسیار طولانی می گردد و شیعیان با اخلاص انتظار او را می کشند و دشمنان انکار او می نمایند.

امام سجّاد علیه السّلام، به ابوخالد کابلی فرمود: شیعیانیکه در زمان غیبت امام دوازدهم انتظار او را دارند بهترند از اهل هر زمانی، زیرا معرفت ایشان در مورد امام در حال غیبت مانند حال حضور است، و ایشان در درجه مجاهدین زمان پیغمبر و داعیان براه حق می باشند.

کسی از **امام‌صادق علیه السّلام**، پرسید چه می گوئید درباره آنکس که دارای ولایت امامان است، و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟

امام علیه السّلام در پاسخ فرمود: او همانند کسی است که با رهبر انقلاب در خیمه او بوده باشد، سپس کمی سکوت کرد و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام در مبارزاتش همراه بوده است، و در بعضی روایات آمده: همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد.

و در روایات متعددی آمده است که انتظار چنین حکومتی را داشتن به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده، همچنانکه از حضرت علی علیه السّلام نقل شده است که رسول اکرم فرمود:بالاترین اعمال امّت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن

است.

و چنین گفته اند: که این حدیث اعم از اینست که انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم و یا به مفهوم خاص، یعنی، انتظار ظهور مصلح جهانی باشد.

در پایان این بحث این معنا قابل توجه است: همانطور که ما منتظر ظهور آن بزرگوار هستیم شاید آن آقا هم منتظر آراستگی و آمادگی ما برای ظهور خود باشد.

آنکس که پس پرده غیب است نهان — روزی برسد که رخ گشاید به عیان
ما منتظر لقای آن سالاریم — باشد که دهد صفا کران تا به کران

* * * * *

دیدید اگر عاشق زاری غمگین — بنشسته سر راه نگارش به کمین
دل سوختگان عشق بس منتظرند — هرگز نبُوَد موجب اعجاب چنین

* * * * *

خواهید شوید بر نکو رویان یار — باشید همیشه منتظر، بر دیدار
چون دوری یار در ره عشق خطاست — کوشید به وصل تا که باشید چو «زار»

* * * * *

اَیْنَ الْمُرْتَجیٰ لاِزالَةِ الْجَوْرِ وَ الْعُدْوانِ [۱]

«کجاست آن آقا که امید می رود اساس ظلم و بیدادگری و خصومت و دشمنی را از جهان براندازد»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن مرکز امید که ما امیدواریم و خود امیدوار است که عدل و داد را در عالم برقرار نماید.

ظلم و فساد تا کجا در مسیر تکامل راه خود را طی می کند؟!

همانطور که بسیار شنیده اید، و در روایات اسلامی به مضامین گوناگون اشاره شده است که: ظلم و جور و فساد و تباهی تا بجائی مسیر خود را می پیماید که برای قیام و ظهور امام ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه آمادگی کامل حاصل شود، و آنچنان کفر و عصیان سرتاسر روی زمین را فرگیرد که گروه گروه مردم در ستمکاری از هم سبقت می گیرند، حکّام و فرمانروایانیکه در هر منطقه از ممالك دنیا بر مظلومین و مستضعفین حکومت می کنند، بیدادگری خود را بجائی می رسانندکه مردم جهان همه از اوضاع وحشت انگیز به ستوه در می آیند و به حدی تجاوز و تعدی و ستمکاری آنان از حد در می گذرد که گویا در بیدادگری با هم مسابقه گذاشته اند، شاید مصداق این آیه شریفه در آن زمان ظاهر شود که خدایتعالی فرمود:

وَ تَریٰ کَثیراً مِنْهُمْ یُسارِعُونَ فِی الْاِثْمِ وَ الْعُدْوانِ [۲]

«می بینی بسیاری از ایشانرا که پیشی می گیرند بر یکدیگر در شتافتن به

۱- «مرتجی» به معنی امیدوار، امید داده شده، «ازاله» به معنی از بین بردن و نابود ساختن است.

۲- سوره مائده آیه ۶۲.

سوی گناه و تعدّی و ستمگری»

آری آنوقت است که همه چشم براهند تا مگر «دستی از غیب برون آید و کاری بکند» آنوقت است کـه امیـدواریهای مردم جهان در امیـدواری همان فـرد مصلحی است که نجات بخش تمام ستمدیدگان اهل عالم است.

در بند مورد شرح می خوانید: «اَیْنَ الْمُرتَجٰی» کجاست آن امیدوار، یا آن امیـد داده شده ! اشاره این کلام بر آنستکه، معلوم می دارد امیدواری آن آقـا برای برانداختن و نابود کـردن ظلم و فـساد از تمام امیـدواران دیگر ثابت تر است، چون این امیـدواری را عطف به نجـات بخـشی و نابود کـردن جـور و تعـدّی و برطرف نمودن کجرویها می دهد.

با آنکه بعضی بر آن عقـیده اند که برای آمـادگی ظهور امام علیه السّلام باید بینش مردم جهان در سطح بالائی قرار گیرد تا بتوانند معرفت و شناختی از امام حاصل نمایند و خود را برای حکومت حقه الهیه آراستـه نمایند، این معنا بجای خود برای مستضعفین جهان محفوظ است، ولی بلاشك موجبات و پدیده ظهور آنحضرت در آن موقعیتی است که سرتاسر گیتی را ظلم و جور و فساد فراگرفته باشد، و از دین و آئین خبری نباشد، از اسلام جز اسمی باقی نماند و از قرآن جز رسمی برقرار نباشد «و این معنا در شرح فقرات بعد بتفصیل خواهد آمد»

روزیـکه شود بـرون زعـالم فریـاد — از ظلـم و ستمـکاری و جور و بیداد
ناگاه کند ظهـور از پـرده غیـب — آنکس کـه بپـا کنـد همه عدل و داد

* * * * *

أَينَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرائِضِ وَ السُّنَنِ [۱]

«کجاست آن ذخیره و اندوخته شده تا بیاید و تجدید کند واجبات دینی و سنّتهای از میان رفته را»

یا بر این اعتبار، کجاست آن آقا که پنهان بوده است از چشمها و او بیاید و تازه کند احکام واجبات و مستحبات دین خدا را.

احکام و سنن الهی چگونه تجدید می شود؟!

این بند از دعا بیانگر آنستکه: امام زمان علیه السّلام زمانی ظهور نماید که در هر کجا تمام احکام و سنّتهای الهی زیر و رو شده باشد و از واجبات و احکام امور دینی جز بدعتها و کجرویها چیزی باقی نمانده باشد، همه چیز از مسیر اسلام خارج شده و از حدود و قوانین شرعی گذشته باشد، و اعتقاد مردم دنیا بر همان مبنائی باشد که حکومتهای فاسد جهان برای مصلحت اندیشی و سیاست گزاری بر ملت خود تحمیل کرده باشند.

اکنون در همین دوران هم بوضوح آشکار است که در حکومتهای ممالك نزدیك به غرب و شرق و غیره که بیشتر ادعای اسلامی دارند چه قوانین غیر اسلامی حکمفرما است، که اغلب بوئی هم از اسلام راستین از آنها استشمام نمی شود، و حتی می بینید: در عبادات و واجبات آنها سنّتها را شکسته و برای خود روش مخصوصی در پیش گرفته اند، و این هنوز آغاز کار است تا بجائی بکشد که دیگر کسی اسلام حقیقی را نشناسد، و این اوضاع و احوال چنین ادامه پیدا کند که با پیوستگی ظلم و جور و فساد توأم گردد.

۱- «مُدَّخَر» اسم مفعول به معنی اندوخته شده و ذخیره شده است.

چون زمانیکه احکام و سنّتهای حقیقی الهی اجرا نگردد، دامنه فساد و فحشاء گسترده تر خواهد گردیدو زمانیکه فساد و فحشاء گسترش یابد دین خدا ازمیان برداشته شود.

آنوقت است که سرّغیبت امام علیه السّلام آشکار شده و به اعتبار بیان فقره مورد شرح، آن ذخیره شده که پنهان از دید چشمها می باشد بیاید و مأموریت حتمی الوقوع خود را انجام دهد، و دین حق را بر تمام ادیان غالب سازد و تمام کجیها و بدعتها را برطرف نماید و سنّتهای الهی را از واجبات و مستحبات همه را ترویج و تجدید نماید

ولی نکته قابل توجه آنستکه، نکند در این معنا توهمی پیش آید که تصوّر شود، امام علیه السّلام بخواهد دین جدیدی را غیر از اسلام عرضه نماید!! اینطور نیست، بلکه دین اسلام در آن زمان برای افرادیکه در بدعتها و کجرویها بودند تازگی دارد، و آن آقا مأموریّت دارد که تمام حدود الهی را که تغییر داده اند و احکامی را که تبدیل نموده اند همه را بجای خود برگرداند چون خدایتعالی پیروزی همین دین را وعده داده است که فرمود: لِیُظْهِرَهُ عَلَیَ الدّینِ کُلِّهِ...

و از آنطرف باید دانست که احکام و سنتهای الهی بهیچوجه قابل تغییر و تبدیل نیست و خدایتعالی نفی ابد کرده است که هیچگونه تحوّلی در آن راه نخواهد یافت، اگر چه دورانی بدعتها بر آن گذاشته شده باشد و حدود و مرز آن رعایت نشده باشد.

اکنون به ادامه این بیان در معنای سنّت الهی از ابعاد گوناگون به آیات الهی از نظر قرآن مجیدتوجه نمائید.

سنّتهای الهی تغییر پذیر نیست!!

همانطور که می دانید؛ امام زمان علیه السّلام در مقام ولایت قائم مقام تمام انبیاء عظام است، و او مأموریّت دارد که حاصل رسالت رسولان را به ثمر رساند، و این امری بس خطیر است که او علیه السّلام برای این برنامه ریزی ذخیره شده و اکنون از چشمها پنهان است.

و مسلماً باید دانست که این فرمان به دست توانای آن بزرگوار انجام پذیرد، و همانطور که انبیاء علیهم السّلام درباره اقوام زمان خود به سنّتهای الهی عمل می کردند، و در هر دوران با مستکبران و طاغوتیان زمان خود مواجه بودند آن بزرگوارهم با همین مسائل و درگیریها مواجه می گردد که باید به سنّت الهی عمل نماید

اگر به آیات مربوطه قرآنی در این مورد توجه حاصل شود، این معنا روشن می گردد که سنّت الهی در شرایط مشابه همیشه جریان داشته و خواهد داشت، همچنانکه خدایتعالی به رسول اکرم فرمود:

سُنَّةَ مَنْ قَدْ اَرسَلْنا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنا وَ لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِيلاً [1]

«این سنّت ما در پیمبران است که پیش از تو فرستادیم، و برای سنّت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت»

۱- سوره اسراء آیه ۷۷.

لذا این سنّت در تمام دوران جریان داشته و تا زمان به ثمر رسیدن آخرین حکومت حقّه الهیه جریان خواهد داشت بخصوص آنکه در زمان قیام امام ولّی عصر عجّل الله تعالی فرجه تمام مستکبران و گردنکشان جهان برای جلوگیری از اقامه حکومت الهی هر گونه خدعه و نیرنگ بکار می برند تا بلکه نگذارند انقلاب آن بزرگوار به ثمررسد، و می خواهند با همان مکر و خدعه ای که اقوام پیمبران گذشته داشتند طریق استکبار را در پیش گیرند و برای دوری از راه حق حاضر نباشند به فرمان آن بزرگوار تسلیم شوند، شاید آیه شریفه این معنا را روشن نماید که می فرماید:

اِسْتِکْبٰاراً فِی الْاَرْضِ وَ مَکْرَ السَّیِّئِ وَ لٰا یَحِیقُ مَکْرُ السَّیِّئُ اِلّٰا بِاَهْلِهِ فَهَلْ یَنْظُرُونَ اِلّٰا سُنَّتَ الْاَوَّلِینَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَبْدِیلاً، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَحْوِیلاً [1]

«یعنی اینها همه بـه خاطـر آن بود که استکبار در روی زمین جستند، و حیله گریهای سوء داشتند، اما این حیله گریهای سوء تنها دامان صاحبانش را می گیرد، آیا آنها چیزی جز سنّت پیشنیان، و عذابهای دردناك آنها را انتظار دارند؟ هرگز برای سنّت خدا تبدیلی نخواهی یافت و تحویلی نمی یابی.»

آری چنین است کـه در زمـان قـیـام امـام علیـه السّلام بنابر سنّت الهی تمام مستکبران و گردنکشان سرکوب و منکوب خواهند شد و این سنّت تغییر نخواهد کرد و مستکبران در هر دوران باید منتظر سرنوشتهای شوم همان طاغیان و ستمکاران قبل و گردنکشان اقـوام گذشتـه بـوده بـاشند، و در تأیید این معنا خدایتعالی در جای

۱- سوره فاطر آیه ۴۳.

دیگر می فرماید:

سُنَّةَ اللّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبْدِیلاً [۱]

«این سنّت خداوند در اقوام پیشین است و برای سنّت الهی هیچگونه تغییری نخواهی یافت»

البته نظیر این تعبیر در موارد دیگر هم آمده است، همچنانکه جائی بر سبیل تهدید اهل کفر و مجرمین می فرماید:

سُنَّتَ اللّٰهِ الَّتی قَدْ خَلَتْ فی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِكَ الْكافِرونَ [۲]

«این سنّت الهی است که در گذشته نیز در بندگان او اجرا می شد و در آنجا کافران گرفتار زیان و خسران شدند»

در **تفسیر نمونه**، آورده است: از مجموع آیاتیکه در سنّت الهی آمده است، بخوبی استفاده می شود که منظور از «سنّت» در اینگونه موارد قوانین ثابت و اساسی «تکوینی» یا «تشریعی» الهی است که هرگز دگرگونی در آن روی نمی دهد، و به تعبیر دیگر خداوند در عالم تکوین و تشریع اصول و قوانینی دارد که همانند

۱- سوره احزاب آیه ۶۲.

۲- سوره غافر آیه ۸۵.

قوانین اساسی مرسوم در میان مردم جهان دستخوش دگرگونی و تغییر نمی شود، و این قوانین، هم برای اقوام گذشته حاکم بوده است و هم بر اقوام امروز و آینده حکومت خواهدکرد.

بنابر این سنّت الهی همان دستور و احکام دینی است که خدایتعالی به انبیاء خود تعلیم فرموده و آنان هم امّت و پیروان خود را بر همان طریق ارشاد و راهنمائی می نمایند، و هیچکس نمی تواند در هیچ دوران سنّت الهی را تغییر داده و یا تبدیل نماید حتی اوصیاء و ائمه هدی هم نمی توانند بر سبیل میل خود چه از نظر مصالح عمومی و چه بنابر مقتضیات اوضاع دوران سنّت الهی را تغییر دهند.

پس ائمه هدی علیهم السّلام در هر دوران حافظ و نگهدار سنن الهی بوده و مقررات دین را با آیات الهی تطبیق می دادند، و اکنون در اینجا بی مورد نیست، برای آنکه باز به ابعاد دیگری از معانی سنّت آشنا شویم به چند روایت که در اصول کافی در این باره آمده است توجه نمائیم:

رسول خدا فرمود: برای هر حقی نمودار درستی است و بر فراز هر صوابی پرتو درخشانی، آنچه با کتاب خدا موافق است عمل کنید و آنچه مخالف کتاب خدا است وانهید.

امام صادق (ع) فرمود: هر چیزی باید به قرآن و سنّت برگردد، هر حدیثی موافق قرآن نیست زیور بندی شده «یعنی تقلّبی و دروغ و خوشنمائی است» و همچنین آنجناب فرمود: هر که با قرآن و سنّت پیغمبر مخالف باشد کافر است

حضرت سجّاد علیه السّلام، فرمود: بهترین کار ما نزد خدا آنستکه طبق سنّت باشد، گر چه کم باشد

جابر گوید: امام باقر (ع) فرمود: کسی نیست مگر آنکه نشاط و حرص در کار دین دارد و یك سستی و بی میلی هم دارد، هر که دوران سستی او به

سوی سنّت و روش باشد رهبری شده، و اگر دوران فترت او به بدعت و خروج از دیانت کشد گمراه باشد، و همچنین آن بزرگوار در روایت دیگر فرمود: هر که از سنّت و روش ثابت دیانت تعدی کند باید به سنّت برگردانیده شود.

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: سنّت و روش دینی دو تا است، یکی در موضوع فریضه و ترتیب انجام عمل واجب الهی است که عمل به آن هدایت و ترکش ضلالت است، و دیگر سنتی است که در غیر فریضه است و عمل به آن فضیلت دارد و ترکش خطائی نباشد.

آنکس که ز چشمها همه پنهان است — او رهبر خلق و منجی انسان است
از پرده غیب روزی آید بیرون — این سنّتی از مراحل ایمان است

* * * * *

تجدید کند دین خدا را به عیان — توضیح دهد سنّت حق را به بیان
نابود کند آنچه خلاف امر است — هر بدعت و کجروی که بود است میان

* * * * *

چه خوب بَرَد سیاست خود در کار — تا کس به جهان هیچ نبیند آزار
برپا کند او حکومت از عدل و داد — آنطور که می شنیدم از گفته «زار»

* * * * *

اَیْنَ الْمُتَخَیَّرُ لِاِعادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِیعَةِ

«کجاست آن برگزیده ایکه انتخاب شده است برای برگردانیدن آئین ملی و شریعت مقدّس محمّدی»

شریعت کامل محمّدی دوباره بازگردانیده می شود!

در معنای «شریعت» قبلاً مطالبی گذشت، و این فقره از دعا عطف به همان فقرات بخش اوّل است که فرمود: وَ کُلَّ شَرَعتَ لَهُ شَرِیعَةً وَ نَهَجتَ لَهُ منهاجاً که خدایتعالی برای هر یك از انبیاء خود طریقه و آئینی قرار داده و برنامه و راهی مقرر فرموده، همچنان آنچه در شرایع همه انبیاء بوده در شریعت محمدی جمع می باشد، و شرح این بیان از اقوال مفسّران بتفصیل بیان گردید. و اشاره شد: که شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله که برای امّت آنحضرت تشریع شده است، مجموعه ای از وصایای خداوند به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام به اضافه وحیکه به محمد صلی الله علیه و آله فرستاده شده می باشد.

و این کنایه از اینستکه اسلام تمام مزایای شریعتهای سابق را داشته و بیشتر هم دارد.

پس اکنون: آیا چه کسی باید شرایع تمام انبیا و بخصوص کاملترین آن شریعت محمدی را که در اثر تحوّل دوران در حال از میان رفتن است برگرداند؟ آیا چه کسی باید آئین پاك ابراهیمی و شریعت محمدیه را اعاده نماید؟

آیا درست است که حاصل این شرایع به ثمر نرسد؟ و آنهمه گفتگو که درباره ادیان الهی بعمل آمده است همه از میان برود، آیا نباید مقصود نهائی از ادیان الهی حاصل شود؟ آیا کسی از برگزیدگان خدا برای این امر ذخیره و انتخاب نشده است؟ آیا پایان ماجرهائیکه گریبانگیر هر یك از انبیاء برای اقامه دین الهی و ترویج

شرایع آنان بوده نباید روشن شود؟ و آیا این کار به عهده کیست؟!

جواب ایـن سئوالات را همیـن فقـرات مورد شرح داده است کـه مکرر می فرماید:کجاست آن بزرگوار؟ کجاست آن آقا؟ کجاست آن برگزیده، کجاست آن ذخیره شده که از چشمها پنهان است **«جان عالم به قربانش»**.

در روی زمیـن کجـاست آن پاك نهاد — تـا آنکه کِشد نقـشه عـالم بـه وداد
هر کس که بر او عقیده اش باشد نیك — بـر مسنـد ایمـان بنشینـد دلشـاد

* * * * *

آن یـار کجـاست تا که در شرع مبین — بسیـار کنـد تـلاش در امـر متین
یعنـی که کنـد اعـاده آئیـن رسول — آن گونـه شریعتـی که در اصل دین

* * * * *

این نکته که در بیـان همی رفت بکار — بسیـار شنیده بود این مطلب «زار»
کـه رهبـر عـالم است در راه نجـات — آنکس کـه بُـوَد کاشـف رمز و اسرار

* * * * *

اَیْنَ الْمُؤَمَّلُ لِاِحْیٰاءِ الْکِتٰابِ وَ حُدُودِهِ، اَیْنَ مُحْیِیْ مَعٰالِمِ الدّٰینِ وَ اَهْلِهِ [۱]

«کجاست آن آقا که آرزو داریم بیاید برای احیاء قرآن و برپا داشتن حدود و احکام آن»

یا بر این معنا: کجاست آن آرزو برده شده، که بیاید حدود و احکام قرآن را زنده کند

«کجاست؟ آنکه بیاید و جان تازه ای بخشد به آثار و نشانه های دین و زنده کند اسلام و اهل ایمان را»

امام زمان علیه السّلام اسلام و قرآن را زنده می کند!

در دو مورد از بند مورد شرح امام صادق علیه السّلام اشاره به حیات و زنده شدن آنچیزی می کند که در اثر تحوّل دوران در حال از میان رفتن و نابود شدن است، یکی احیاء قرآن و حدود و احکام آن و دیگر آثار و نشانه های مسلمانی و دین حقه الهی.

و این معنا بیانگر آنستکه، بلاشك تا زمان ظهور امام ولّی عصر عجّل الله تعالی فرجه اسلام و احکام قرآن بقدری ضعیف می شود که به حالت احتضاردرمی آید.

البته می دانید: قرآن مجید هر چیزی که در حال نابودی و از بین رفتن است، اشاره به موت یا مرگ آن نموده و برای زندگی و حیات دوباره آن وسیله ای را یادآور می شود، همچنانکه در چند مورد، درباره حیات بخشیدن به زمین مرده

۱- مؤمّل یعنی آرزو برده شده- «مَعالِم» به فتح میم و کسر لام، به معنی آثار و نشانه ها، می باشد.

می فرماید: یُحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا... که بوسیله رحمت الهی و ریزش باران زمین مرده را خدایتعالی زنده می گرداند.

و این مثل «اماته و احیاء» در مسائل دیگر هم آمده است، همچنانکه قرآن مجید درباره کسانیکه در مرتبه هلاکت در جهل شرك و کفر مرده اند، چنان می فرماید که بوسیله نور ایمان آنان زنده می شوند؛ قوله تعالی:

اَوَمَنْ کٰانَ مَیْتـاً فَاَحْیَیْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النّٰاسِ... [1]

و این آیه شریفه در مقام تمثیل است که می فرماید: آیا کسیکه مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری بر او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود همانند کسی است که در ظلمتها باشد، و جالب اینکه در رابطه با فقره مورد شرح در تفاسیر روایتی از امام باقر علیه السّلام آمده است که آنحضرت فرمود: مراد از (میّت) کسی است که عارف به ولایت ائمه هدی علیهم السّلام نبوده و حقتعالی او را به لطف و نصب ادلّه عارف گردانیده باشد، و مراد از نور امامی است که اقتدا کرده باشد به او یعنی «علی بن ابیطالب علیه السّلام».

بنابر این در این بند از دعا که اشاره به زنده شدن دوباره قرآن و اسلام بوسیله وجود مقدس امام زمان علیه السّلام می نماید، این معنا را روشن می سازد که در آخر الزمان کار فساد و تباهی در دنیا بجائی می رسد که دین الهی را به حال احتضار و از میان رفتن می کشاند، و لذا برای زنده کردن آن دین قیام مقدّس امام لازم و ضروری است.

۱- سوره انعام آیه ۱۲۲.

اگر خوب توجّه حاصل شود در زیارت «جامعه کبیره» این معنا بر مضمون دیگر بر وجه روشنی آمده است که زائر عرض می کند:

وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتّٰى يُحْيِيَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ دِينَهُ بِكُمْ....

«و مهیا و آماده برای یاری شما هستم، تا زنده کند خدایتعالی دین خود را بوسیله شما و برگرداند شما را به دورانش و ظاهر سازد شما را برای گسترش عدلش و تمکین و مکنت و اقتدار بخشد به شما»

پس بنا به تعبیر این فقره از زیارت امام زمان علیه السّلام زمانی ظهور فرماید که اسلام در مرتبه افول قرار گرفته باشد و یا در حال احتضار و موت باشد که خدایتعالی آنرا بوسیله وجود مقدس او علیه السّلام زنده می گرداند و به جهان و جهانیان حیات تازه ای می بخشد.

البته این نکته را هم باید توجه داشت، همانطور که اکنون می بینیم در دنیا اسلام بتدریج گسترش پیدا می کند و شاید روزی برسد که سرتاسر کره زمین را بهمین نحو فرا گیرد، ولی باید دانست در عین حال اسلام حقیقی برقرار نمی شود و آنقدر حدود و احکام آن را منقلب کرده اند که با قرآن و سنّت الهی تطبیق پیدا نمی کند و از آنجهت که احکام حقیقی آن اجرا نمی شود فساد و تباهی عالمرا فرا گرفته و سرانجام منجر به قیام و انقلاب مهدی علیه السّلام می شود، آنوقت است که در واقع کاخ با عظمت اسلام که نابود و خراب شده تجدید بنا می شود و روح تازه بر کالبد مرده آن دمیده می شود و وعده الهی بوقوع می پیوندند.

پایان ضعف و آغاز حیات اسلام

پس از آنکه در اثر تحوّل دوران مقام معنویت اهل عالم رو به افول گذاشت و دین و ایمان مردم در حال اضمحلال قرار گرفت، طبق روایاتی که قبلاً اشاره شد: ظلم و فساد و فحشاء در دنیا به حد نهائی خود می رسد و موقعیتی حاصل می شود که وعده خدایتعالی ظاهر شود و منجی عالم بشریّت مأموریّت خود را آغاز نماید.

در این معنا نگارنده در کتاب «مقام ولایت» شرح گسترده ای آورده و با استناد به روایات مربوطه وقوع انقلاب حضرت مهدی را به آخرین مرحله ضعف اسلام اشاره کرده است، در آن موقع که دنیا پر از هرج و مرج شده و کفر عالمرا فرا گرفته باشد در حالیکه در همه جا نام اسلام برقرار است ولی از مقررات و اجراء احکام قرآن خبری نیست.

همچنانکه در خبری آمده است، که رسول اکرم فرمود: سَیأتی زَمانٌ عَلیٰ اُمَّتی لا یبقیٰ مِنَ الْقُرانِ اِلاّ رَسْمُهُ وَ لامِنَ الْاِسْلامِ اِلاّ اِسْمُهُ.... «یعنی بیاید بر امّت من زمانیکه باقی نماند از قرآن مگر رسمی و نه از اسلام مگر اسمی که نام ایشان مسلمان است ولی بسیار از اسلام و قرآن دورند».

علی علیه السّلام هم در خطبه ای بنام « خطبة البیان» که مهیّج ترین کلمات آن بزرگوار است پیشگوئی فرموده و آن خطبه بسیار مفصّل است که علائم بسیاری از موقعیّت ظهور امام ولّی عصر عجّل الله تعالی فرجه آشکار فرموده و این خود یکی از کرامات و سخنان اسرارآمیز آنجناب است که در اینجا به چند جمله از آن خطبه طولانی اشاره می شود:

همچنان بعد از آنکه آن بزرگوار خود را معرفی می کند و اشاره می فرماید: بپرسید از من آنچه را که بخواهید، قبل از آنکه من را نبینید!! پس در

جواب یکی از اصحاب که سئوال کرد: **چه زمانی قائم ظهور می کند؟** فرمود: در آن هنگام که باطل جلوه کندو حقایق پنهان و مکتوم ماند، امواج مصائب همه را فرا گیرد، دین ضعیف گردد، هوی و هوس شایع گردد، اولیاء گوشه نشین شده و در بروی خود ببندند، خونریزی بسیار شود، امّت اسلام بسیار ضعیف و ناتوان گردد، مردم از منکر نهراسند، حلال را حرام و حرام را حلال کنند، مردم به شریرترین احوال گرایند، و دولت اشرار قدرت یابد (و بسیار از علائم دیگر که همه نشانه ضعف و از میان رفتن اسلام است).

نگارنده تفصیل این خطبه را در کتاب « بیان حقیقت» مشروحاً آورده است، و حاصل آنستکه امام زمان علیه السّلام در ظهور خود و در مأموریّت عظیمی که به عهده دارد به تمام این ناروائیها و به تمام این ستمکاریها و به تمام این بی بندو باریها پایان خواهد داد و همه مخالفین را سرکوب و دین خدا را زنده خواهد ساخت.

اجراء کامل احکام اسلام در حکومت حقه الهیه!

اینکه در بند مورد شرح فرمود: اَیْنَ الْمُؤَمَّلُ لِاِحْیاءِ الْکِتابِ وَ حُدُودِهِ، که ترجمه آن گذشت، در این معنا باید گفت:که اولاً طبق بعضی از روایات کلمه « **مؤمَّل** » یکی از نامهای امام زمان علیه السّلام است که پدر بزرگوارش او را به این نام نامیده، یعنی شیعیان آرزوی او را دارند و دیدارش را از خدایتعالی طلب می نمایند

و ذکر کتاب در این فقره از دعا از اسامی قرآن مجید است که یکی از ۴۴ نامی می باشد که برای قرآن ذکر شده، که نامی جامع و گویای آیات الهی است.

و «حدود» در عبارت مورد شرح، همان احکام و مقرراتی می باشد که اندازه و مرز آن در قرآن مشخص است.

اکنون در اینجا اشاره این معنا بر آنستکه: همانطور که گفته شد در یك جهش انقلابی که قیام پیروزمندانه امام زمان علیه السّلام به ظهور می رسد، تمام احکام و حدود اسلام و قرآن که از مرز خارج شده و آنچه از قوانین الهی که طبق قرآن اجراء نشده همه به مورد اجراء کامل و حکم حقیقی الهی درخواهد آمد و دیگراز بدعتها و سنّتهای تغییر یافته اثری نخواهد ماند.

و این مأموریّت بعهده یکتا منجی عالم بشریّت انجام خواهد پذیرفت، چون آن بزرگوار مجری حقیقی احکام قرآن و حافظ حدود و حقوق تمام مراتب آن است و اصلاً عهده دار بپاداری تمام مقررات الهی می باشد.

همچنانکه در زیارت جامعه می خوانید: وَ اَقَمْتُمُ حُدُودَهُ، یعنی شما ائمه هدی بپا داشتید حدود و احکام الهی را.با ارتباط فقره مورد شرح به این معنا بی مورد نیست که در اول دانسته شود معنی حدود الهی چیست؟

« **حدود** » جمع «حد» و معنی وسیعی دارد که با توجه به آنچه مفسرین در این باره متذکر شده اند این معنا روشن خواهد شد.

«حد»گاهی به معنی، منع و مرز و اندازه آمده است، و هر چیزیکه حائل و حاجز میان دو چیز باشد و آنها را از هم متمایز سازد.

«حد» در جائی هم به معنی احکام و مقررات الهی ذکر شده است، و همچنین معنی مصطلحی از نظر شرع دارد که آن در کیفر و مجازات مجرمین بکار می رود، که به عنوان حد شرعی برای متخلفین از قوانین و احکام و دستورات الهی ذکر شده است.

امّا موضوعیکه از نظر قرآن مجید در این باره مطرح است، آنستکه: خدایتعالی در چند مورد بعد از ذکر مراتب احکام در امر واجبات و تکالیفی که از ضروریات اسلام می باشد و بر هر فردی انجام آن لازم است، می فرماید: تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ، «این مرزهای الهی است»، (فَلاٰ تَقْرَبُوهٰا) به آن نزدیك نشوید، یعنی از آن تجاوز ننمائید.

و در جای دیگر اشاره می فرماید: وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ «کسیکه در گذرد از حدود خدا همانا به خود ستم کرده است»

و در موردی هم خدایتعالی بشارت می دهد به اهل ایمان و بعد از آنکه اوصاف آنانرا برمی شمارد می فرماید: وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ «مژده بر آنانکه حافظ و نگهبان حدود الهی و مجری احکام او هستند».

البته آنچه که در قرآن مجید صراحتاً در این مورد آمده است: پاداش کسانیکه قوانین و اوامر الهی را طبق احکام او اجرا می کنند، بهشت آماده پذیرائی آنهاست، و کیفر کسانیکه از حدود الهی و احکام آن تجاوز می کنند دوزخ می باشد.

و تذکر این نکته لازم است که گفته شود: اقامه حدود الهی بتمام معنا در زمان حکومت جهانی امام زمان بوسیله آن بزرگوار کاملاً مورد اجرا قرار خواهد گرفت، بلکه عمومیت پیدا می کند که تمام افراد عالم همه مقررات احکام الهی را حفظ کرده و از اینجهت دیگر خلافکاری و نافرمانی و ظلم و ستم از جهان رخت بربندد.

چون بطور کلّی آنانکه در قیام آن بزرگوار از او علیه السّلام متابعت می کنند بواسطه محبت و دوستی و پیروی از او خدایتعالی تمام معالم دینی را به آنها می آموزد، همچنانکه در شأن آن حضرت و امامان دیگر می خوانید:

بِمُوالاتِکُمْ عَلَّمَنَا اللّٰهُ مَعالِمَ دِینِنا وَ اَصْلَحَ ما کانَ فَسَدَ مِنْ دُنْیانا

«یعنی به برکت ولایت شما و پیوستگی ما با شما خدایتعالی تعلیم فرمود به ما اصول و فروع و احکام دین ما را، و بوجود شما آنچه از دنیای ما در تباهی و فساد بود اصلاح فرمود.»

و این هر دو جزء برنامه و مأموریت امام ولّی عصر عجّل الله تعالی فرجه می باشد که در قسمت دوم بند مورد شرح مصداق این معنا کاملاً آشکار است که اشاره می فرماید: اَیْنَ مُحْیِی مَعالِمِ الدّینِ وَ اَهْلِهِ. کجاست آنکه جان تازه ای بخشد به آثار دین و اهل ایمان،

آن کو که بُوَد امید اهل ایمان — تا آنکه دهد بر اهل عالم سامان
آن یار کجاست تا که در مقدم او — آید به جهان فساد و عدوان پایان

* * * * *

آنکس کـه کنـد زنـده حدود قرآن — او تـازه کنـد حیـات اهـل ایمـان
ظـاهر کند آنچه بـاشد آثـار دیـن — هر چنـد بُـوَد هـر کـه مخالف با آن

* * * * *

چـه خوب حکومتی کـه در آن دوران — اجـرا کنـد احـکام و حـدود قـرآن
دیگر بـه کسی ظلم و ستم نیست روا — آسـوده شـود زار ز جـور و عـدوان

* * * * *

اَیْنَ قٰاصِمُ شَوْکَةِ الْمُعْتَدِینَ [1]

«کجاست؟ شکننده قدرت و اقتدار تجاوزکاران»

دوران روزگار شاهد درهم شکستن ستمکاران است.

در فقرات قبـل اشاره شد که امام زمان علیه السّلام در قیام خود حیات تازه ای به اسلام و دین الهی می بخشد و احیاء می کند احکام و حدود قرآن را.

پس لازمـه این انقلاب چنان است که در اوّل باید تمام ستـمکاران را نابود و قدرت آنانرا درهم شکند و متجاوزین را سرکوب و منکوب نماید.

۱- «قصم» به معنی شکستن و جدا کردن توأم با شدت است «قاصم» اسم فاعل به معنی شکننده است.

«شوکت» به معنی، قوه و نیرو و جاه و مرتبه و قدرت است.

البته این یکی از سنن الهی است که دوران روزگار شاهد درهم شکستن ستمکاران است و خدایتعالی در هر زمانی اهل ظلم و جور را از میان برداشته و از نظر آزمایش گروه دیگری را روی کار می آورد، همچنان که تاریخ بر این امر گواه است و قرآن مجید هم در جائی متذکر شده و می فرماید:

وَ کَمْ قَصَمْنٰا مِنْ قَرْیَةٍ کٰانَتْ ظٰالِمَةً وَ اَنْشَأْنٰا بَعْدَهٰا قَوْمـاً اٰخَرِیْنَ [۱]

«چه بسیار مناطق آباد ستمگرانرا که ما درهم شکستیم و بعد از آنها قوم دیگری را روی کار آوردیم»

و این روش ادامه داشته تا در انقلاب مقدس مهدی علیه السّلام به مرتبه تکامل خود خواهد رسید، و آن زمان که ظلم و فساد و جور و عصیان بحد نهائی خود برسد، آنوقت مقابله با آن هم به شدت بیشتر در حد بالائی خواهد رسید، چون گسترش فساد و تبه کاری تمام عالمرا فرا می گیردو دیگر مسئله دین و ایمان در هیچ کجا مطرح نیست و احکام و قوانین الهی رعایت نمی شود

لذا این مأموریّت برای سرکوب کردن ستمکاران و نابود کردن از حد در گذرندگان به عهده امام زمان علیه السّلام قرار خواهد گرفت، همچنانکه آن آقا در سخنان خود در دعای افتتاح اشاره بر این امر کرده، و عرض می کند:

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ قٰاصِمِ الْجَبّٰارِیْنَ مُبِیْرِ الظّٰالِمِیْنَ

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۱.

مُدْرِكِ ٱلْهٰارِبينَ....

«سپاس و ستایش از برای خدائیست که درهم شکننده سرکشان و سرکوب کننده جباران و هلاك کننده ستمکاران و کیفر رساننده ظالمان است»

و این سپاسگزاری اشاره به قیام و هنگام ظهور خود آن بزرگوار است که او علیه السّلام چنین مأموریّتی دارد تا بتواند حکومت حقه الهیه را برقرار نماید و امنیّت کامل در سرتاسر عالم بوجود آورد، گردنکشانرا همه خوار و ذلیل و اهل ایمان را به ترفیع مقام برساند، و ظلم و بیدادگری را از جهان براندازد و حکومت عدل الهی را برقرار نماید.

آنکس که کند جمع همه یاران را — درهم شکند پشت ستمکاران را
مأمور شود بر آنچه از روز الست — تا بر سر عهد خود بَرَد پیمان را

* * * * *

نابود کند هر که نماید بیداد — بر خون بکشد آنکه در آید به فساد
پس خوب کند اقامه عدل و داد — شاداب کند هر که بر او باشد شاد

* * * * *

این امر مسلّم است در آخر کار — ظاهر شود آنکه باشد او از ابرار
آنکس که براه او همه منتظرند — حتی به رهش نشسته می بینم زار

* * * * *

أَيْنَ هٰادِمُ أَبْنِيَةِ الشِّرْكِ وَ النِّفٰاقِ [۱]

«کجاست ویران کننده بنیادهای شرک و دورونی؟»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن آقا که خراب کننده کاخهای مجلل ریاست جمهورها و قصرهای مزین پارلمانها که در آن مکانها محل تصمیم گیری ستمکاریها و ترویج شرک و کفر و نفاق است، و مرکز طرح ریزی استکبار جهانی برای تسلّط بر مستضعفین و محرومان جهان است!

دو گروه عظیم از انقلاب مهدی (ع) بسیار کراهت دارند!

این نکته قابل توجه است: که بعضی از فقرات این دعا در فرازی قرار دارد که حاوی مطالب بسیار ارزنده و آموزنده است، در حالیکه بنظر می رسد اهمیت کلام در مرتبه بسیار ساده ای می باشد.

اگر در این بند از دعا به گفتار امام علیه السّلام کاملاً توجه شود، خواهیم دریافت که آن بزرگوار اشاره به نکته مهمی از اوّلین مرحله اعتقاد در اصول عقاید کرده و با کنایه جالبی در کلام خود اثبات توحید و نفی شرک را نموده است

اینکه بر سبیل استعاره می فرماید: کجاست آن ویران کننده بنیادهای شرک و نفاق: اشاره بر این امر می باشد، که بیاید آن آقا!! و جهانرا از لوث شرک و کفر و نفاق پاک و پاکیزه گرداند و تمام مراکز تصمیم گیری و قانونگذاری بنا حق و کاخهای شرک و ستم را منهدم سازد.

أما ارتباط مستقیم این فقره از دعا به همان آیه شریفه است که قبلاً تفسیر آن گذشت، و درتأویل آن درباره قیام آنحضرت در متمم آیه فرمود:

۱- «هَدم» به معنی خراب کردن و ویران کردن و از بین بردن است.

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ [۱]

در اینجا شاهد کلام در جمله آخر آیه است که اشاره می فرماید: آن بزرگوار در آن مأموریّت حتمی الوقوع خود در آن انقلاب خونین دین خدا را زنده کرده و خداشناسی و مقام توحید را به تمام جهانیان عرضه می نماید، چون تنها در آن قیام دو دسته از مردم بیشتر در نگرانی شدید و کراهت کامل قرار دارند:

یکدسته مشرکین و دسته دیگر منافقین هستند که موضوع مورد شرح گواه بر همین معنا می باشد، و این دو دسته در هر دوران منفورترین خلق در روی زمین می باشند، و چون در آن قیام مقدس نابودی و شکنجه آنها امر حتمی الوقوع است، پس نگرانی و کراهت آنها از همه بیشتر و آن انقلاب برای آنان ناخوش آیندتر است.

البته همانطور که می دانید: موضوعیکه قران مجید در آن بسیار پافشاری دارد و آیات بسیاری در مورد آن آورده است همان مسئله شرک و بیان حالات مشرکین است.

در اول این توجه را داشته باشید که خدایتعالی مأموریّت تمام انبیاء علیهم السّلام را بر مبنای همین امر استوار فرموده و بسیار مکرر در قرآن می خوانید؛ که به رسول اکرم دستور می دهد که با مردم بگوید:

قُلْ اِنَّمٰا اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ وَ لٰا اُشْرِكَ بِهِ .....[۲]

«بگو من مأمورم که الله را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم»

۱- سوره توبه آیه ۳۳.

۲- سوره رعد آیه ۳۶.

و از همین جهت است که خدایتعالی گناه شرك را بالاترین گناه و غیر قابل آمرزش قرار داده (اگر کسی به صفت شرك بمیرد) و در دو مورد از قرآن مجید متذکر می شود:

اِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دوُنَ ذٰلِکَ لِمَن یَشٰاءُ .... [1]

«خداوند نمی آمرزد آنانرا که به او شرك آوردند و می آمرزد هر چه کمتر از آن باشد برای هر کس که بخواهد»

و آنکس که برای خدا شریکی قائل شود گناه بزرگی مرتکب شده است، و در متمم آیه دیگر که بر همین مضمون آمده است می فرماید: هر کس برای خدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری گرفتار شده و افتراء بزرگی به خدا بسته است.

بطوریکه بعضی از مفسّران متذکّر شده اند: این آیه از آیاتی است که افراد موحّد را به لطف و رحمت پروردگار دلگرم می سازد، زیرا در این آیه خداوند امکان بخشش گناهان غیر از شرك را بیان کرده است.

در **مجمع البیان**، طبق روایتی از امیرالمومنین علیه السّلام نقل کرده که فرمود: این آیه امیدبخش ترین آیات قرآنی است.

پس گناه شرك بسیار عظیم بوده که خدایتعالی آنرا غیر قابل بخشش قرار داده، همانطور که جائی هم آنرا ستمکاری عظیم خوانده و می فرماید: اِنَّ

۱-سوره نساء آیه ۴۸.

الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ [۱] چون هر حرکت تخریبی و ضدّ الهی از همان شرک سرچشمه می گیرد، و دنیا پرستی و مقام پرستی و هوی پرستی هر کدام شاخه ای از شرک محسوب می شوند، همانگونه که اساس تمام حرکتهای صحیح و سازنده در مقام توحید تجلّی می نماید.

در هر حال شدت مسئله گناه شرک بقدری نزد خدایتعالی مورد ناخشنودی است، که جائی صراحتاً می فرماید:

اِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوٰيهُ النّٰارُ ...[۲]

«هر کس شریکی برای خدا قرار دهد خداوند بهشت را برای او حرام کرده و جایگاه او در آتش است»

و جائی هم بیزاری خود را از آنها اعلام داشته و می فرماید:

اَنَّ اللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُه ...[۳] «خداوند و پیامبر او از مشرکان بیزارند»

اینستکه می بینید در بسیار موارد در قرآن مجید مکرر آمده است: فَتَعٰالَى اللّٰهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ، «برتر و منزه است خدا از آنچه بر او شریك قرار می دهند.»

۱- سوره لقمان آیه ۱۳.

۲- سوره مائده آیه ۷۲.

۳- سوره توبه آیه ۳.

امّا موضوع مهمتر آنکه در ارتباط با فقره مورد شرح که می فرماید: اَیْنَ هٰادِمُ اَنْبِیَةِ الشِّرْکِ وَ النِّفاق در این معنا اشاره وسیعتری به آیات دیگر از قرآن مجید شده که خدایتعالی این دو دسته مشرك و منافق را از یك بعد با هم مترادف قرار داده، که با توجه به مطالبی که گذشت، انقلاب حضرت مهدی برای این دو گروه بسیار ناخوش آیند است و از مفهوم فقره مورد شرح کاملاً آشکار می شود که کیفر عذاب این دو دسته در زمان قیام آن بزرگوار امری مسلم است و می توان با تطبیق این معنا به آیه شریفه موضوع را کاملاً درك نمود، همچنانکه می فرماید:

وَ یُعَذِّبَ الْمُنٰافِقِینَ وَ الْمُنٰافِقٰاتِ وَ الْمُشْرِکِینَ وَ الْمُشْرِکٰاتِ.... [1]

«و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرك را که به خدا گمان بد برند مجازات کند...»

و ادامه این آیه بر اینستکه این دو گروه حوادث سوئی که برای مؤمنان انتظار می کشند تنها بر خودشان نازل می شود، خداوند آنها را غضب کرده و از رحمت خود دور ساخته است و دوزخ را برای آنان آماده کرده، که سرانجام بدسرائی است.

و اصلاً گذشته از اینکه منافقین در ردیف مشرکین قرار دارند، چون آنان بیرون از دائره اطاعت فرمان خدا هستند خدایتعالی آنانرا به صفت دیگر معرفی کرده و می فرماید:

۱- سوره فتح آیه ۶.

اِنَّ الْمُنٰافِقِينَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ [۱] «همانا که منافقین گناهکار از طریق حق خارجند»

و در جائی هم آنانرا به اهل کفر قرین و نزدیك کرده می فرماید: اِنَّ اللّٰهَ جٰامِعُ الْمُنٰافِقِينَ وَ الْكٰافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً [۲] «خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند»

و این نکته را هم بایدتوجه داشت که بیشتر آیاتیکه در مواعید عذابهای شدید در امر قیامت و آخرت آمده است درباره مشرکین و کفار می باشد که نگارنده در کتاب « **سرنوشت انسان**» در فصلی گسترده بابی در این مورد گشاده است.

در هر حال آنچه که از گروههای مشرکین و منافقین تا زمان ظهور امام علیه السّلام باقی مانده باشند همه در انقلاب بزرگ آن بزرگوار مجازات شده و نابود خواهند شد، اگر چه همه آنها از آن انقلاب کراهت داشته باشند.

هنگام ظهور که در آید به قیام — آن منجی و رهبری که بود است امام
آنانکه که بسی از آن کراهت دارند — از اهل نفاق و اهل شرکند تمام

* * * * *

آنچه که از آن قیام باشد دردست — گویند حکومتیست با حق پیوست
پیروزی آن مسلّم و پابرجاست — هرگز نَبُوَد برای آن هیچ شکست

* * * * *

۱- سوره توبه آیه ۶۷.

۲- سوره نساء آیه ۱۴۰.

بسیـــار در آن قیـــام آیـــد پیـــکار سرکـوب شـود هـر کـه بُوَد از اشرار
غمگیـــن همـه اهل کفر و اهل شرکند خوشحـــال شود هر آنکه باشد چون زار

* * * * *

اَیْنَ مُبیدُ اَهْلِ الْفُسُوقِ وَ الْعِصْیانِ وَ الطُّغْیانِ [1]

«کجاست نابود کننده اهل بدیها و گناه و آنها که از حد خود درگذشته و گردنکشی می کنند»

یا به اعتبار دیگر: کجاست هلاکت کننده اهل فسق و فجور و اهل عصیان و سرکشان و متمردین.

نابود کردن فاسقین در اوّلین حرکت انقلابی امام (ع)

فسق که به معنی خارج شدن از فرمان خدا و خروج از طریق حق و صلاح است، در تعریف آن کافیست که گفته شود: اوّلین نمودار از نافرمانی شیطان رحیم بوده است، همچنان در زمانیکه خدایتعالی آدم را خلق فرمود و به فرشتگان دستور داد که او را سجده کنند آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که او موجودی از سنخ پائین تری از آنان بود و مرتکب فسقی بزرگ شد که از فرمان پروردگارش سرباز زد، همچنانکه درباره او فرمود:

۱- «بادَ» و«بَیاداً» یعنی هلاک و نابود کردند، و «مبید» به معنی نابود کننده است.

.... كانَ مِنَ الْجِنِ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ.... [۱] «او از جن بود و سپس از فرمان پروردگارش خارج شد»

و این موضوع داستان مفصلی دارد که در آیات قرآنی تفسیر آن آمده است، لذا: این صفت مذموم، «سرپیچی از امر پروردگار» گریبانگیر افرادی شد که از او پیروی می کنند، و گستردگی آن تا روز موعود در حدّی است که بیشتر از مردمان را شیطان وادار به فسق و فجور می نماید و آنانرا از طریق حق باز می دارد.

البته سرچشمه تمام خطاکاریها و هر گونه عصیان و گناه و هر گستاخی و گردنکشی و طغیان از همان سرباز زدن از فرمان خدا و خروج از راه حق و صلاح است.

حتی گناه شرك و کفر که در نزد خدایتعالی بسیار عظیم است ناشی از مسئله فسق و فسوق است

خدایتعالی درباره فسق و فاسقین آیات بسیاری بر مضامین گوناگون آورده است و اهل فسق و فسوق را بر وجه جالبی معرفی فرموده جائی می فرماید:

وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ [۲]

«کسانیکه بر طبق آنچه که خدا نازل کرده حکم نمی کنند فاسق هستند»

ببینید این معنا شامل چه افرادی در هر دوران و در هر گوشه و کنار از ممالك جهان

۱-سوره کهف آیه ۵۰.

۲- سوره مائده آیه ۴۷.

است، اکنـون چقدر همان حکّام و سران دولتها در حکومتهای پهن آور جهان که در هر قـاره و منطقـه ای حکومت می کنند، چه آنهـا که اغلب مـسلمـان هستند و چه غـیـر مسلمان، آیا آنـان چگونـه حکمفرمائی می کنند و چـه احکامی صادر و اجراء می نمایند، حتی همـانطور کـه دیده و شنیـده می شود مـقـررات و قـوانین آنهـا هیچ مناسبتی با احکام الهیه ندارد و خلاف آنچه می باشد که در کتب آسمانی برای برقراری دین خدا و برای انتظام امر عـالم مـقرر شـده است، و می بینید کـه در ارتبـاط به این معنا خدایتعالی می فرماید:

وَ اِنَّ کَثیراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُون [1] «یعنی بسیاری از مردم هر آینه فاسقند»

و از همین جهت است کـه احکام خدا در سراسر روی زمین به مـورد اجراء قرار نمی گیـرد، مگر در حکومـتهای اقلیّتی که آنهم باز بطور کامل رعایت نخواهد شد.

پس عمومیّت این معنا تا زمان ظهور امام ولّی عصر عجّل الله تعالی فرجه مصداق دارد که در هر دوران گروهی عظیم بلکه اکثریت مردم جهان درفسق و فجور و نافرمانی از اطاعت امر پروردگاری هستند و حتی گاهی گروههای دیگری هم به آنان می پیونـدنـد و یـا در واقع در زمره آنـان قـرار می گیـرنـد، همـچنـانکه قـرآن مجیـد دربـاره پیونـد آنـان می فرماید: اِنَّ الْمُنافِقینَ هُمُ الْفاسِقُونَ [2]

اشاره بر اینکه: آنان هم که اهل نفاق و دوروئی هستند و گاهی هم امر بـه

۱- سوره مائده آیه ۴۹.

۲- سوره توبه آیه ۶۷.

منکر و نهی از معروف می نمایند، آنهـا هم در زمره اهـل فسق می باشند و فاسقند، یعنی بیرون از دائره اطاعت و فرمان خدا هستند.

در هر حـال خدایتعالی ایـن گـروه عظیم از نـافرمان برداران را هدایت نمی کند، چون به اختیار و خواست خود راه ضلالت و گمراهی را برگزیده و از اطاعت امر خدا سرباز می زنند، همچنانکه شیطان هم در زمره همین گروه بوده و خدایتعالی او را به حال خود واگذاشت و از همین جهت است که در چند مورد از قرآن مجید مکرر آمده است:

وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمِ اَلْفٰاسِقِینَ «خداوند فاسقین را هدایت نمی کند»

پس روشن است که هدایت خدا شامل حال کسانی می شود که در طریق حق طلبی گام برمی دارند، و جویای حقیقتند، چون خدایتعالی بهیچوجه از افراد فاسق و گناهکار راضی نیست و جائی صراحتاً اشاره می فرماید:

فَاِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَرْضیٰ عَنِ اَلْقَوْمِ اَلْفٰاسِقِینَ [1] «خدا از جمعیّت فاسقان راضی نخواهد شد».

بنابر این بعد از آنکه جمعیّت اهل فسق و عصیان و طغیان اکثریت مردم جهـان را تشکیل داد و دانسته شد که آنان قـابل هدایت نبـوده و خدایتعالی از آنها راضی نیست، پس مأموریّت بزرگ انقلاب مهدی علیه السّلام بلاشك ظاهر شده و اگر آن گروه عظیم به خود نیایند همه را هلاك و نابود خواهد کرد و گروه سربراهی را در امر حق جایگزین آنان خواهد نمود.

۱- سوره توبه آیه ۹۶.

آنکس کـه کند زنده در عـالم ایمان نـابود کنـد اهـل فسوق و عصیـان
او نیـز کنـد جملـه ستمکار هلاك بخشـد همـه جـان تازه بر اهل جهان

* * * * *

حاصل که کند جهان پر از عدل و داد فسّاق همـه بـه رنـج و نیکویان شاد
دیگر نـرود ستم بـه کار هـر کس نـه ظلم بـه جا ماند و نه جور و فساد

* * * * *

چـه خـوب کـه آنـزمان نبـاشدآزار هـر کس بـره صـواب بـاشد در کـار
چون نیست دگـر رفاه و آسایش سلب در خـدمت خلق و خوش بیاساید زار

* * * * *

اَیْنَ حٰاصِدُ فُرُوعِ اَلْغَیِّ وَ الشِّقٰاقِ [۱]

«کجاست آن قطع کننده شاخه های گمراهی و اختلاف»

و یا به اعتبار دیگر: کجاست آن مصلحی که نهال گمراهی و عناد و دشمنی و نفاق را از روی زمین ریشه کن سازد

مگر قطع ریشه فساد بوسیله درو امکان پذیر است؟!

امام علیه السّلام چه تعبیر لطیفی در این فقره از دعا بکار برده است که اشاره می فرماید: کجاست آن درو کننده ای که تمام محصولات هرزه و بی فایده و بی ثمر و ضرر رساننده را از روی زمین قطع و درو می کند.

گویا آن بزرگوار در قیام خود داس اصلاح و سازندگی را به دست گرفته و تمام علف های هرزه را قطع می نماید، یعنی تمام شاخه های درختهای خبیثه ایکه سالها تناور شده، یا بر این معنا تمام شاخه هائیکه در فروع کجرویها قرار گرفته، یا به اشاره دیگر در اصل موضوع، تمام آنهائیکه در مسیر مخالفت در اوامر الهی به خط خود ادامه می دهند تمام آنانکه راه دشمنی و ناسازگاری در اطاعت امر الهی در پیش گرفته اند، تمام آنها که نفاق و دوروئی را پیشه خود کرده اند، تمام آنها که متابعت از امر شیطان کرده و از هوای نفس پیروی می کنند، تمام کسانیکه با رهبران دروغین بیعت کرده و به متابعت از آنان ادامه می دهند، تمام آنها که ظلم و ستمکاریرا بحد بالای خود رسانیده و به فساد و به فحشاء گرایش پیدا کرده اند، و خلاصه تمام

۱- «حاصد» به معنی درو کردن- «غیّ» به معنی: گمراهی، ضلالت، نومیدی است و «اغوا» هم از همان ماده غیّ است که شیطان قسم یاد کرد: غیر از بندگان خالص خدا همه را اغوا خواهد کرد، بخصوص آنانکه از او پیروی می کنند.

کسانیکه از یاد خدا غافل مانده و در لهو و لعب دنیا مستغرقند همه و همه را آن بزرگوار نابود و ریشه کن کرده و جهانی تازه از خیر و صلاح و صلح و صفا و عدل و داد برقرار سازد.

این ایماء و اشاره اینکه در فقره مورد شرح بر سبیل استعاره در کلام درو کردن شاخه های گمراهی و ضلالت همزمان با انقلاب مهدی علیه السّلام آمده است، این معنا مسبوق به سابقه آیات قرآنی است، همچنانکه جائی می فرماید:

چه بسیار مناطق آباد ستمگر نشینان را که در هم شکستیم، و بعد از آنها قوم دیگری را روی کار آوردیم و آنان هنگامیکه احساس عذاب کردند پا به فرار گذاشته و می گفتند: وای بر ما، و همچنان این سخن را تکرار می کردندتا ریشه آنها را قطع کردیم و در ادامه بیان می فرماید:

فَمٰا زٰالَتْ تِلْكَ دَعْوٰيهُمْ حَتّٰى جَعَلْنٰاهُمْ حَصِيداً خٰامِدِينَ [1]

اشاره بر اینکه: پیوسته می گفتند «یا وَیلَنا» تا وقتیکه گردانیدیم ایشانرا گیاهی درونده، و خاموش شدند، یعنی چنانکه گیاه را به داس درونند، ایشانرا به شمشیر درویدند و هلاك کردند.

اکنون شاهد کلام بر اینستکه با تطبیق این آیه شریفه به فقره مورد شرح که آن بزرگوار را حاصد فروع غَی و شفاق خوانده است، پس آنحضرت تمام مفسدین و گمراهان و تمام مخالفین و سرکشان را همچنان درو کرده و تمام علف های هرزه را از سرزمینهای پاك اسلام نابود و برطرف سازد.

۱- سوره انبیاء آیه ۱۵.

آنکس که کند صحن گلستان را پاک — از هرزه علفهای بدو هر خاشاک
او نیک درو کند همه خار و خس — پس بذر فشاند او جواهر در خاک

* * * * *

دیگر نبود درخت کج روی زمین — نه خار به گل نه گل به خار است قرین
هر جا که نظر کنید باشد گلزار — این عالم خوش به نزد زار است یقین

* * * * *

اَیْنَ طٰامِسُ اٰثٰارِ الزَّیْغِ وَ الْاَهْوٰاءِ.

«کجاست محوکننده آثار کجدلی و هوا پرستی؟» کجاست آنکه آثار و نشانه های اندیشه های باطل و هواهای نفسانی را نابود می سازد.

معانی واژه های «طامِس» و «زَیغ» چیست؟

قبل از آنکه بخواهیم وارد این بحث شویم، در شرح این فقره از دعا لازم است که دانسته شود: معنای «طامس» چیست؟ بنابر این گفته می شود: که آن اسم فاعل از ماده «طمس» می باشد که در این فقره از دعا به معنی محو کننده و نابود کننده است، و استعمال این کلمه در قرآن مجید بیشتر در موارد عذاب ذکر شده است، همچنانکه در جائی خدایتعالی اشاره فرموده به یکی از عذابهائی که بعضی از گروه مجرمین را در همین دنیا مبتلا کرده، عذابی دردناك و وحشت زا که می فرماید: وَ لَوْ نَشٰاءُ لَطَمَسْنٰا عَلٰی اَعْیُنِهِمْ....[1] «یعنی اگر بخواهیم چشمهای آنها را محو می کنیم»

و در جای دیگر اشاره به گروهی از اهل کتاب کرده بر این وجه که می فرماید:

اٰمِنُوا بِمٰا نَزَّلْنٰا مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهٰا عَلٰی اَدْبٰارِهٰا.....[2]

«ایمان بیاورید و بر آنچه فرستادیم بر شما تصدیق کنید پیش از آنکه صورتها

۱- سوره یس آیه ۶۶.

۲- سوره نساء آیه ۴۷.

را محو کنیم و به پشت سر برگردانیم.»

و در این فقره از دعا که می فرماید: اَیْنَ طٰامِسُ اٰثارِ الزَّیْغِ... این اشاره به شدت نابود کردن آثاری است که شرح آن بیاید و بوسیله آن بزرگوار آن آثار از میان برداشته شود.

امّا واژه «زَیْغ» هم که در فقره مورد شرح آمده بر این معانی می باشد: کج روی، برگردیدن از حق، انحراف از راه راست، میل از حق به باطل و شك و تردید و دوروئی.

و بیشتر این معانی مربوط به حالات نفسانی و عوالمی می باشد که در قلب ایجاد می شود، همچنانکه قرآن می فرماید:

فَاَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِم زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ ابْتِغٰاءَ الْفِتْنَةِ...[1]

«آنها که در قلوبشان انحراف است پیروی از متشابهات می کنند تا فتنه انگیزی کنند.»

لذا این معنا ارتباط به عوالمی در هوای نفسانی دارد که اصل شرح موضوع در همین مورد است، و امام زمان علیه السّلام در انقلاب عظیم خود تمام آثار کجرویهای هوی و هوس نفسانی را از میان برمی اندازد.

۱- سوره آل عمران آیه ۷.

امام زمان علیه السّلام هوا پرستی را از میان برمی دارد.

نکته قابل توجه آنستکه دانسته شود: مسئله هواپرستی مترادف با مسئله شرك می باشد، که قبلاً اشاره شد گناهی عظیم تر از مسئله شرك نیست و ایمان آوردن مشرکان لجوج بسیار دشوار است، البته شاید در اطلاق شرك به مشرکان بیشتر این معنا حاصل شود که آنان بت پرست یا ستاره پرست یا گاو پرست و غیره می باشند.

ولی باید توجه داشت که اصل مسئله شرك همان پرستش هوای نفس است که پرستش تمام بتهای دیگر را دربر گرفته و سرچشمه اصلی شرك می باشد، چون بت پرستی خود زائیده خرافات و یك نوع هواپرستی است

و از آنجا که هوی و هوس پرستان منفورترین افراد عالم هستند، خدایتعالی درباره آنان می فرماید:

اَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰیهُ وَ اَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلٰی عِلْمٍ....[1]

یعنی آیا ندیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داد؟ و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده افکنده است،

در حدیثی آمده است: که مبغوض ترین معبودی که مورد پرستش واقع شده است نزد خدایتعالی بت هوی و هوس است و چنین گفته اند: که موثرترین راه نفوذ شیطان هوی پرستی می باشد، چون پایگاه شیطان چیزی جز هواپرستی

۱- سوره جاثیه آیه ۲۳.

نیست، و همچنین هواپرستی مهمترین وسیله هدایت را که درك صحیح حقایق است از انسان می گیرد و پرده بر چشم و عقل او می کشد.

لذا از اینجهت که در هنگام قیام امام زمان علیه السّلام که هواپرستی اکثریّت مردم جهان را دربر گرفته است و دیگر هیچگونه قابل هدایت نیستند، آن بزرگوار این عامل اصلی شرك و کفر و فساد را محو و نابود کرده و اهل عالمرا همه به خداپرستی دعوت می نماید.

در بعضی از منابع اسلامی اشاره شده است که در آخر الزّمان با آنکه اسلام گسترش پیدا می کند ولی این تنها اسمی از آن است بلکه گذشته از آنکه آداب اسلامی همه متروك می شود مردم هیچ توجهی هم به کتاب آسمانی اسلام قرآن مجید ندارند و همه دستورات قرآنی را پشت سر می گذارند، و این تنها از نظر همان هواپرستی و پیروی خواهشهای نفسانی است که مردم را از توجه بسوی خدا و علاقه به دین و آئین باز می دارد.

و از همین جهت است که خدایتعالی درباره هوای نفس در چندین آیه از قرآن مجید چنان محکم امر فرموده است که اهل ایمان نباید از هوای نفس پیروی کنند و مکرر می فرماید: وَ لاٰ تَتَّبِعِ الْهَویٰ.... فَیُضِلَّكَ عَنْ سَبیلِ اللهِ [۱] «و پیروی مکن خواهش نفس را که بیرون برد تو را از راه خدا» چون سرچشمه مظالم و ستمکاریها هوی پرستی است

و اصلاً در رابطه با همین معنا خدایتعالی بر سبیل تنبیه و توبیخ اشاره می فرماید:

۱- سوره ص آیه ۲۶.

وَ مَنْ اَضَلَّ مِمَّن اتَّبَعَ هَویٰه بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللهِ.....[۱]

«کیست گمراه تر از آنکه پیروی کند هوس خود را بی رهبری از خدا» خدا هدایت نکند گروه ستمکارانرا.

پس در هنگام ظهور امام علیه السّلام که مردم دنیا همه متوجه و پیرو هواهای نفسانی هستند و دیگر هیچ توجهی به اسلام و قرآن ندارند و کار آنها بجائی می رسد که دیگر قابل هدایت نیستند. سپس آن بزرگوار قیام فرماید و تمام آثار شرك و کفر و هواپرستی را از میان برخواهد انداخت، و اکنون وظیفه ما انتظار مقدم آن آقا می باشد که با این بیان او را طلب نمائیم و بگوئیم «اَیْنَ طٰامِسُ اٰثارِ الزَّیْغِ وَ الْاَهْوٰاءِ»

آنکس که ندارد از ستمکاران باك — یکسر بکند مجرم و محکوم هلاك
آنانکه هواپرست و اهل شرکند — آنها همه را کِشد به خون و بر خاك

* * * * *

روزیکه یقین روز دلالت باشد — کس نیست که قابل به هدایت باشد
جز آنکه شود بر این حقیقت آگاه — چون توبه کند عطف عنایت باشد

* * * * *

۱- سوره قصص آیه ۵۰.

بهتر بُوَد آنکه قبل از آن روز قیام هر کس که نجات خواهد آرد اسلام
چون «زار» عقیده اش مسلّم باشد برپا شود انقلاب از سوی امام

* * * * *

اَیْنَ قاطِعُ حَبائِلِ الْکِذْبِ وَ الْأفْتِراءِ [۱]

«کجاست آن برنده و قطع کننده رشته های دروغ و بهتان؟»

یا بر این معنا: کجاست آن آقا که قید و بندهای شرك و کفر و بدعت را از هم گسیخته نماید!

اصل منشاء دروغ تکذیب مقام ربوبیّت است!

در بند مورد شرح که اشاره به کلمه «حبائل» شده است، معلوم می دارد که دروغ و افتراء قید و بندهای بسیار و رشته های گوناگونی دارد، بخصوص در موارد مختلفی که بر خدا و فرستادگان او دروغ و افتراء می بندند.

شاید این معنا برای کسانیکه آشنائی به آیات الهی ندارند موجب اعجاب باشد، که گفته شود: خدایتعالی متجاوز از دویست مورد از آیات قرآنی درباره دروغ و مذمّت آن و آنچه ناشی از تهمت زدنِ و بهتان و افتراء است سخن به میان آورده که بیشتر درباره اهل شرك و کفر و نفاق و تکذیب کنندگان آیات الهی است.

البته باید توجه داشت که در بند مورد شرح سر منشاء تکذیب و افتراء

۱- «حبائل» جمع «حباله» به معنی قید و بند، و حبل که به معنی رشته و ریسمان آمده از همین معنی گرفته شده است. و «افتراء» به معنی: بهتان و تهمت زدن است (و چیزی را به دروغ نسبت به کسی دادن).

همان انکار مقام ربوبیّت و در مسئله شرك و کفر است که بیشتر در تمـام دوران اقـوام گذشته نفی توحید کرده و خدا و پیامبران را تکذیب می کردند.

همچنان می بینید که در چند مورد در قرآن مجید بر وجوه گوناگون اشاره می فرماید:

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ [1] یا بر مضامین دیگر که می فرماید:

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ- كَذَّبَتْ قَوْمُ ثَمُودٍ- كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ [2]

که این بیانات نشانگر آنستکه اقوام گذشته در هر دوران بر تکذیب و دروغ پردازی در امر حق بسیار اصرار داشته اند، و این خود در اوّل بهتان و افتراء بر پروردگار عالم است، همچنانکه در جائی می فرماید:

انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ [3] «ببین چگونه بر پروردگار خویش دروغ و افتراء می بندند».

۱- سوره ص آیه ۱۲.

۲-سوره شعراء آیه ۱۰۵و آیات بعد.

۳- سوره نساء آیه ۵۰.

و این معنا در نزد خدایتعالی بسیار مورد اهمیت است که در پانزده آیه درباره گستاخی این گروه مکّرر می فرماید:

وَ مَنْ اَظْلَمَ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً اَوكَذَّبَ بِاٰيٰاتِهِ....[۱]

«چه کسی ستمکارتر است از آنکه بر خدا دروغ بسته او را تکذیب نموده است»

این همان اشاره به مشرکان و کسانی است که منکر توحید و نبوّت و معاد هستند و برای ذات پاك حقتعالی شریك قائل می شوند و ازآیات او روی برمی گردانند.

و یا بر وجه دیگر که می فرماید: وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً اَوْكَذَّبَ بِالْحَقِّ....[۲]

«چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ می بندد، یا حق را پس ازآنکه به سراغش آمده تکذیب می کند»

در اینجا تکذیب حق تمام آن نشانه هائیستکه از طرف پروردگار عالم برای هدایت خلق از ارسال رسل و فرو فرستادن کتب آسمانی ارائه شده است.

امّا این گروه را قرآن مجید مکرر ستمکارترین مردم معرفی کرده است،چون صفاتی که برای آنها ذکر شده همه بر این معنا باز می گردد که در مسئله شرك و انکار نبوت و معاد و تکذیب آیات الهی است ، همچنانکه در گفتار الهی تهمت و افترا ء بر خدا به عنوان صفت بارز آنان ذکر شده است.

۱- سوره انعام آیه ۲۱.

۲- سوره عنکبوت آیه ۶۸.

اکنون از مجموع این آیات که مکرر درباره منکرین مقام ربوبیّت و افتراء زنندگان به خدا و تکذیب کنندگان پیمبران و انکار کنندگان آیات الهی و رستاخیز آمده است، چنین برمی آید که تا زمان ظهور و انقلاب امام این رویه ادامه داشته بلکه عمومیّت بیشتری پیدا می کندو دیگر اکثر مردم جهان در مسئله دین و خداشناسی بی تفاوت بوده یا بر انکار اصرار می ورزند بلکه کار آنها هم به تکذیب و دروغ پردازی هم کشیده خواهد شد، پس آنوقت است که وجود مقدّس منجی عالم بشریّت به امر خدایتعالی قیام کرده و بعد از ارائه طریق حق تمام دروغگویان و دروغ پردازان و تکذیب کنندگان را به هلاکت رسانیده و دوران صدق و صفا و راستی را برقرار می نماید.

خدایتعالی در مورد دروغگویان بسیار سختگیر است!

در بحث گذشته این توجه را حاصل کردید که چه گروهی از مردم نزد خدایتعالی ستمکارترین افراد عالم هستند، و دانستید که آنان همان افرادی هستند که افتراء و دروغ به خدا بسته و آیات او را تکذیب کرده و انکار حق و حقیقت می نمایند، در اینجا بی مورد نیست که دانسته شود خدایتعالی چه نظری نسبت به آنان داشته و خصوصیّات آنها چیست و کیفر و مجازات آنان چگونه است.

در اول باید این توجه را حاصل کرد که این گروه قابل هدایت نیستند، همچنانکه خدایتعالی می فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کُفّارٌ [1] «خداوند آنکس را که دروغگو و کفران کننده است هدایت نمی کند»

چرا که خود مقدمات بسته شدن درهای هدایت را فراهم ساخته است. و در جای دیگر این معنا را بروجه دیگر تأیید کرده می فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذّابٌ [2] «خداوند کسی را که اسراف در دروغگوئی دارد هدایت نمی کند» و مجازات دروغگوئیها دامن خود او را خواهد گرفت.

و از آنجا که شدت مجازات آنان بسیار سنگین است خدایتعالی در سوره

۱- سوره زمر آیه ۳.

۲- سوره مومن آیه ۲۸.

مرسلات بعد از آنکه در مقام سوگند وعده های خود را درباره رستاخیز برمی شمارد و پاداش متّقین و کیفر مجرمین را یادآور می شود، سپس در نُه مورد در همان یك سوره مکرّر می فرماید: وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، «وای در آنروز بر تکذیب کنندگان».
(نفرین و شر و بدی باد بر آنها که خدا و پیامبر و روز رستاخیز را تکذیب می کنند) آنان از رحمت خدا دور خواهند بود.

و از آنطرف می بینید که خدایتعالی در سوره «الرحمن» بعد از آنکه نعمتهای بسیار خود را از مادی و معنوی در دنیا و آخرت برمی شمارد، بر وجه توبیخ آمیزی دروغگویان را مورد سرزنش قرار داده و در ۳۱ آیه مکرّر می فرماید:

فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، «پس کدامیك از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید».

البته این موضوع را کاملاً باید مورد توجه قرار داد، همانطور که در متن فقره مورد شرح اشاره به رشته های بسیار و گوناگون دروغگوئی شده است، این معنا نسبت به تمام مراحل دروغ و دروغ پردازیها و تهمت و افتراء عمومیّت دارد، و باید دانست که هرگونه دروغ و دروغگوئی از نظر خدایتعالی و از نظر شرع و دین و وجدان مردود می باشد، چون دروغ گفتن در واقع همان کتمان حق و خلاف حقیقت است

اینستکه خدایتعالی در جائی می فرماید:

فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ [1] «پس قرار دادیم لعنت خدا بر دروغگویان»

۱- سوره آل عمران آیه ۶۱.

و این هشداری بزرگ است که معلوم می دارد با آنکه دروغ و دروغگوئی در هر دوران بسیار متداول است و طبق قرائنی که در دست است این منشاء و مایه فساد و تباهی تا زمان ظهور امام ولی عصر (عج) به حد نهائی خود می رسد و حق و حقیقت مورد تکذیب قرار می گیرد، لذا آن بزرگوار با قدرت مقام ولایت و سیاست جانانه که اعمال می کند این صفت بسیار مذموم را از میان مردم برخواهد انداخت، و در پیروزی انقلاب خود تمام قید و بندها را در این زمینه از هم گسیخته خواهد کرد

آنکس که در امر دین درآید به فروغ ظاهر شود او زهوشیاری به نبوغ
بر راستی و حق همه را سوق دهد پس قطع کند ریشه بهتان و دروغ

* * * * *

سر منشاء کذب و افتراء است فساد چون کرد خدا به ذکرش این معنا یاد
که کس نبود نگون تر از اهل دروغ پس لعنت حق بر آن گنهکاران باد

* * * * *

گر شکر خدا کسی نگیرد بر کار باید نکند نعمت او را انکار
تکذیب روا نباشد اندر ره حق کاریست که زار باشد از آن بیزار

* * * * *

أَيْنَ مُبِيدُ الْعُتَاةِ وَ الْمَرَدَةِ

«کجاست (آن بزرگوار نیرومند) که هلاک کننده و نابود کننده سرکشان و متمردان است؟»

نابودی تمام گروههای نابکار امری مسلّم است.

قبل از آنکه بخواهیم وارد این موضوع شویم توجه به این معنا لازم است که دانسته شود: چگونه امام زمان علیه السّلام به هنگام قیام خود تمام آنانکه از دین خدا روگردان هستند، تمام کسانیکه از فرمان خدا سرباز می زنند، تمام آنانکه یاغی و سرکش و طغیانگرند، تمام آنها که گستاخی و گردنکشی می نمایند، تمام کسانیکه از حدود و مرز الهی خارج شده اند، همه و همه را به هلاکت خواهد رسانید، چون دیگر زمانی رسیده است که دنیا از این آشفتگی ها خسته شده و تمام مردم که خود در این ماجراها گریبانگیر شدند، از این بیدادگریها و ظلم و جور و فساد و تبه کاریها به ستوه آمده اند، دیگر موقع آن رسیده که باید برنامه الهی اجرا شده و دولت کریمه ای به وجود آید.

چقدر حکومتهای استکباری که در جهان دم از صلح و عدالت زده اند، و جز با نابرابری و ستمکاری و ستیزه جوئی چیز دیگری ندارند، دیگر کسی طاقت شنیدن شعارها و تبلیغات دروغین در جهان ندارد، و ناچار تمام ستمکاران جبّار که تظاهر به نیکی و اصلاح طلبی کرده اند به خاك و خون کشیده شده و به هلاکت می رسند.

اینکه می بینید در فقرات این دعا بیشتر از مسائل با آیات قرآنی تطبیق داده می شود از آنجهت است که دانسته شود امام علیه السّلام در قیام خود با چه گروههائی مواجه می شود و با ارتباط با دوران گذشته چگونه باید آنها را قلع و قمع

نماید.

اکنون در همین زمینه توجه خواننده را به معنای هر یك از کلمات در بند مورد شرح با ارتباط به آیات الهی جلب می نمائیم تا معلوم گردد افرادی که در مقابل امام علیه السّلام به هنگام قیام ایستادگی و مخالفت می کنند از چه سنخ و گروهی هستند

در اوّل باید توجه داشت که واژه «مبید» به معنی نابود کننده است و «بید» به معنای فنا و از بین رفتن است در قرآن مجید فقط در یك آیه اشاره به این کلمه شده است، آنجا که می فرماید: قٰالَ مٰا اَظُنُّ اَنْ تَبِیدَ هٰذِهِ اَبَداً [1] «یعنی گمان نمی کنم هرگز نابود شود»

امّا اصل مطلب در معنای واژه «عتاة» کلمه دیگر از فقره مورد شرح است که آن به معنی: سرکشان و طغیان کنندگان آمده است و «عتو و عتا» که اصل این کلمه می باشد به معنی: تجاوز و نافرمانی است.

در قرآن مجید این کلمه بیشتر درباره کسانی اطلاق شده است که از اطاعت امر خدا سرباز زده و سرپیچی آنان توأم با عناد و لجاج بوده است، بخصوص درباره آنان که کبر و خودبینی سراسر وجودشان را گرفته بوده است

همچنان در مورد گروهی که در لجاجت خود اصرار داشته و انکار وجود پروردگار را داشتند می فرماید:

...لَقَدِ اسْتَکْبَرُوا فِی اَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوّاً کَبِیراً [2]

۱- سوره کهف آیه ۳۵.

۲- سوره فرقان آیه ۲۱.

«یعنی آنها کسانی بودند که در نفس خود تکبر ورزیدند و طغیان و سرکشی نمودند»

و این همان روشی است که در همین دوران استکبار جهانی در پیش گرفته و تا زمان ظهور امام ولی عصر به حدّ نهائی خود می رسد

و امّا در کلمه آخر فقره مورد شرح در معنای کلمه «مَرَده» که از ماده «مُرود» بر وزن «سُرود» است، آنهم به معنی طغیان و سرکشی آمده است، همچنانکه در اصطلاح عمومی هم «**متمرّد**» به معنیِ سرکش و یاغی است.

و ازآنجا که این واژه در مرتبه صفتی پست و ننگین است، خدایتعالی در چند مورد در قرآن مجید آنرا نسبت به شیطان و شیطان صفتان داده است و در جائی می فرماید: وَ حِفْظاً مِنْ کُلِّ شَیْطٰانٍ مٰارِدٍ [1] اشاره بر اینکه: ما آسمان را با ستارگان تزئین کردیم و آنرا از هر شیطان خبیثی حفظ نمودیم، و در جای دیگر درباره کسانیکه از این موجود سرکش پیروی می کنند و بدون هیچ علم و دانشی درباره خدا به مجادله می پردازند می فرماید:

و مِنَ النّٰاسِ مَنْ یُجادِلُ فی اللّٰهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطٰانٍ مَرِیدٍ [2]

«یعنی گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا برمی خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند»

۱- سوره صافات آیه ۷.

۲- سوره حج آیه ۳.

در اینجا خدایتعالی مردم طاغی و سرکش را پیرو همان موجود طاغی و سرکش خوانده است، و در جای دیگر درباره مشرکان در رابطه با همین معنا می فرماید: وَ اِنْ یَدْعُونَ اِلاّ شَیْطٰاناً مَریداً [1] «و نمی خوانند آنان جز شیطان سرکش را» .

حال دانستید که امام زمان علیه السّلام در هنگام قیام خود مواجه با چه گروه بسیاری از شیطان صفتان است که باید ریشه آنانرا قطع نماید.

دارد بـه کجا آن مـه جانـانه حضـور — تـا پاك کنـد جهان هـم از شرّ و شرور
شیطان صفتـان را همـه نـابود کنـد — در وقت قیـام خود بـه هنگام ظهـور

* * * * *

یك نکته بس است تا بگویم بر «زار» — آسوده نشیـن کـه خواهد آمد آن یار
آنگه کـه شود جهـان ز بیـداد خراب — نـابود شـود هـر آنکه بـودش آزار

* * * * *

۱- سوره نساء آیه ۱۱۷.

اَیْنَ مُسْتَأصِلُ اَهْلِ الْعِنادِ وَ التَّضْلیلِ وَ الْاِلْحادِ [۱]

«کجاست؟ (آن پیشوای مقتدریکه) برطرف کننده و ریشه برانداز دشمنان خدا و مردم گمراه و بی دین است»

چه کسانی کفر و ضلالت را بر ایمان ترجیح می دهند؟

امام علیه السّلام پیرو بیانات خود باز اشاره به گروههائی می کند که در هنگام قیام باید پاکسازی شوند، که یك دسته از آنها معاندین لجوج و دسته دیگر گمراهان، و همچنین گروه ملحدین که از دین خدا برگشته اند می باشند، که در واقع آنها همه در صف ضلالت قرار دارند.

بنابر این برای توجه به این معنا هیچ راهنمائی بالاتر از گفتار الهی نیست تا دانسته شود چه کسانی در وادی گمراهی و ضلالت در افتاده اند، و چه کسانی در قیام مقدس امام ولّی عصر با آن بزرگوار مقابله و مبارزه می کنند.

در قرآن مجید آیات بسیاری در این زمینه آمده است که خود تفسیر موضوعی جداگانه ای را در بر می گیرد.

اکنون برای اینکه دانسته شود در ارتباط با فقره مورد شرح چه کسانی اهل ضلالت و گمراهی هستند، توجه نمائید که خدایتعالی چگونه آنانرا معرفی کرده است،

۱- «مستاصل» یعنی از بن برکن و ریشه برانداز= «عناد» یعنی: ستیزه کردن، کجروی، گردن کشی، کینه توزی و دشمنی می باشد= «الحاد» در اصل از ماده «لحد» بر وزن «مهد» به معنی حفره ای که دریك طرف قرار گرفته، و به هر کاریکه از حد وسط مایل به افراط و تفریط کند الحاد گفته می شود- و معانی دیگر آن عبارت است از: بت پرستی، انکار خداوند کردن، از دین برگشتن، کفر و بی دینی، و هر گونه خصومت و جدالی که در برابر امر خدایتعالی بوجود آورند- و از این جهت آنانکه در قیام امام علیه السّلام با آن بزرگوار مقابله می کنند آنانرا ملحدین می خوانند.

جائی می فرماید:

وَ مَنْ یَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰالاً مُبیناً [۱]

«کسیکه نافرمانی خدا و پیامبرش کند گرفتار گمراهی آشکاری شده است»

یعنی راه سعادت را گم کرده و خود را به بیراهه و بدبختی کشانیده است، و همچنین قرآن مجید گروه دیگری را در ضلالت بر این وجه معرفی می نماید:

اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلٰالاً بَعیداً [۲]

«کسانیکه کافر شدند و باز داشتند دیگران را از راه خدا در گمراهی دور و درازی گرفتار شده اند»

این گروه بدترین راه ضلالت را اختیار کرده، علاوه بر گمراهی خود دیگران را گمراه کرده اند، آنان کفر را با لجاجت و عناد آمیخته و در بیراهه گام گذاشته اند که از راه حق بسیار فاصله گرفته اند.

و این دسته در واقع مترادف با مشرکان هستند که خدایتعالی درباره آنان فرمود:

۱- سوره احزاب آیه ۳۶.

۲- سوره نساء آیه ۱۶۷.

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰه فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰالاً بَعيداً [۱] «هر کس بـرای خـدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری افتاده است»

و خلاصه آنکه خدایتعالی این معنـا را در جـائی بر وجه جامعتری بیان داشته، و می فرماید:

وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰالاً بَعيداً [۲]

«کسیکه خدا و فرشتگان او و کتابها و پیمبرانش و همچنین روز بازپسین را انکار کند در گمراهی دور و درازی افتاده است»

بنابر این کسیکه به این پنج اصل مهم پشت پا زند، آنچنان از جاده اصلی منحرف شده که بازگشتش به شاهراه هدایت به آسانی ممکن نیست.

و این مسئله ای است که تا هنگام قیام امام ولّی عصر (عج) اغلب مردم جهان را دربر گرفته و او علیه السّلام باید با آنان تا مرحله پیروزی مقابله نماید.

امّا گروه دیگری که در بند مورد شرح مشمول همین پاکسازی خواهند شد، آنانند کـه از دین خدا برگشته و بنام «ملحدین» معرفی شده اند و آنان انکار مقام ربوبیت را داشته و یا در واقع کفر و بی دینی را اختیار کرده اند و بر جدال و مخالفت و خصومت با آن بزرگوار تن در داده اند.

۱- سوره نساء آیه ۱۱۶.

۲- سوره نساء آیه ۱۳۶.

و این گروه هم خود مترادف با مشرکان هستند، همچنانکه در جائی خدایتعالی می فرماید:

اِنَّ الَّذینَ یُلْحِدونَ فی اٰیاتِنا لا یَخْفَوْنَ عَلَیْنا....[1]

«آنانکه درباره آیات ما انحراف می کنند و انکار می نمایند و از استقامت عدول می کنند بر ما مخفی نیستند»

حاصل آنکه: تمام گروهها که هلاکت و نابودی آنان بوسیله امام زمان علیه السّلام تأکید شده است، با جزئی تفاوت در یك ردیف در مرتبه ضلالت و گمراهی قرار گرفته اند، و باید آن بزرگوار در قیام خود کار آنها را یکسره نماید.

آنکس که نباشد از حقیقت آگاه — در وادی پر خطر بیفتد گمراه
ناچار به دوزخ است منزلگاهش — خود کرده چنین قبول خواه و ناخواه

* * * * *

روزی برسد که آن سپه دار رشید — از هم بکند جدا گنهکار و سعید
آنانکه به وادی ضلالت ماندند — نابود شوند بر عذابی چو شدید

* * * * *

۱- سوره فصّلت آیه ۴۰.

دیگر نـه کسی ملحد و کافـر مـاند آن رهبـر خـلـق جملـه را می رانـد
گـر چـه بُوَد این مقام قـدری مکتوم زار است که سرّ آن همـه می دانـد

* * * * *

اَیْنَ مُعِزُّ الْاَوْلِیاءِ وَ مُذِلُّ الْاَعْداءِ

«کجاست؟ (آن عزیز با عزّت) که عزّت بخش دوستان حق و خوار کننده دشمنان خدا و اولیاء اوست»

یا بر این معنا: کجاست؟ آن آقائیکه دوستان خدا را عزیز و دشمنان او را ذلیل و خوار نماید.

یاوران امام زمان علیه السّلام در مقام عالی عزّت هستند!!

قبلاً باید به این نکته توجه داشت که عزّت و قدرت مخصوص خدایتعالی می باشد، و نگارنده در کتاب «معارف الهی» در شرح فقره ای از دعای سحر که داعی عرض می کند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُكَ مِنْ عِزَّتِكَ بِاَعَزِّهَا...

این معنا را از نظر قرآن مجید بر وجه گسترده ای آورده است، و با اشاره به این آیه شریفه که می فرماید:

فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمیعاً [1] ثابت می دارد که تنها خدایتعالی قاهر و غالب بر همه چیز است، عزّت می دهد هر کس را که خواهد، و ارجمند سازد آنکس را که مورد عنایت قرار دهد، همچنان کریمه: تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ، بر همین معنا آمده است.

وآن چنان است که بزرگان عالم در پیشگاه عظمتش خاشع و خاضعند، قدرتی بالاتر از قدرت او نیست، در دنیا و آخرت سربلندی و ارجمندی و ذلّت و خواری در اختیار اوست.

۱- سوره نساء آیه ۱۳۹.

همچنانکه خود آقا امام زمان علیه السّلام در دعای افتتاح این معنا را با مضمون جالبی آورده و اشاره می فرماید: قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْاَعِزَّاءَ وَ تَواضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظَمٰاءُ.... مقهور می کند به عزّت خود عزیزان را، یعنی در مقابل عزت و ارجمندیش همه مقهور و مغلوبند، و بزرگان در پیشگاه عظمتش فروتن و خاشعند، همچنانکه در اسماء صفات او آمده است، یٰا مَنْ ذَلَّ کُلُّ شَیْءٍ لِعِزَّتِهِ.

امّا با آنکه حقتعالی خود فرمود: تمام عزّت از آن اوست، در جای دیگر از نظر افاضه و اعطاء مقام عزّت به برگزیدگان اولیاء خود اشاره می فرماید: وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ [1] «عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است» که در حقیقت عزّت هر فرد و هر چیز در عالم از عزّت او سبحانه است، و این مقام عزّت حقیقی است.

امّا آنانکه در ظاهر در این دنیا از نظر آزمایش الهی در نظر خلق شریف و ارجمند شدند و شایستگی مقام حقیقی عزّت را ندارند، چنانکه خدایتعالی اراده فرماید به عزّت و غلبه خود در آن واحد آنها را خوار و ذلیل و بیمقدار خواهد کرد، همچنانکه این معنا در شرح همین فقره از دعا اشاره شده است، و امام زمان علیه السّلام در قیام خود به فرمان حقتعالی اهل ایمان را عزّت بخشیده و صاحبان عزّت پوشالی را به ذلّت می کشاند، یعنی در آن روز که اهل استکبار و ثروتمندان بی ایمان جهان فکر می کنند که عزیز دنیا هستند بطلان گمان آنها ظاهر خواهد شد، و چنان در آن انقلاب عظیم خوار و ذلیل می شوند و پوز آنان به خاک مالیده می شود که ذلّت حقیقی را درمی یابند.

۱- سوره منافقون آیه ۸.

امّا بالعکس اهل ایمان و کسانیکه مورد استثمار مستکبران بودند بلکه تمام مستضعفان خداشناس که در زیر سلطه و اقتدار ظالمانه ستمگران به سرمی برده اند و آنانکه در ظاهر امر در نزد متکبران و قدرتمندان خوار و خفیف بوده اند، همه عزیز و ارجمند شده و در مقام احترام در می آیند، و آنوقت است که مشیّت حقتعالی چنان تعلق می گیرد که آنانرا پیشوا و رهبر و صاحب عزّت گرداند، و در این معنا اشاره ای در قرآن مجید آمده است که می فرماید:

...فَسَوْفَ یَأتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤمِنینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرینَ.....[1]

اشاره بر اینکه: ای کسانیکه ایمان آورده اید هر کس از شما که از آئین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند، آنان در برابر مؤمنان متواضع و مهربان و در برابر ستمکاران و کافران نیرومندند.

این آیه شریفه تفسیر گسترده ای دارد که بعضی آنرا در مورد علی علیه السّلام در فتح خیبر می دانند.ولی جالب اینکه: در **تفسیر برهان و اثنی عشر**، آورده اند: که این آیه درشأن **مهدی آل محمد عجّل الله تعالی فرجه** و اصحاب او نازل شده است و اول آیه خطاب به آن کسانی است که ظلم کردند برآل محمد علیهم السّلام وایشانرا مقهورومقتول ساختندو حق آنانرا را غصب نمودند، و مؤید اینست فرمایش «فَسَوفَ یأتیِ اللّٰهُ بِقَوْم» چه این موجب آنستکه این قوم موصوفه موجود نبوده باشند در وقت نزول، پس خطاب شامل قوم موصوفه بعد از ایشان باشد

۱- سوره مائده آیه ۵۴.

تا به قیام ساعت، و منافاتی در جمع این حدیث و احادیث سابقه نیست.

در پایان این بحث گفته می شود: که اصلاً ذلّت بخشیدن مخالفان در زمان حکومت حقه الهیه به دست توانای امام ولّی عصر عجّل الله تعالی فرجه، این معنا در قرآن مجید بسیار روشن آمده است که در جائی اشاره می فرماید: کسانیکه با خدا و رسول او دشمنی می کنند و عناد و ستیزگی در پیش می گیرند آنها در زمره ذلیل ترین افراد عالم هستند،

قوله تعالی: اِنَّ الَّذَینَ یُحادّوُنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ اُولئِكَ فِی الاَذَلّینَ [۱]

پس در آن انقلاب عظیم کسانیکه با حکومت حقه الهیه مخالفت می ورزند و به مبارزه برمی خیزند، آنها خود به خود ذلیل ترین افرادند، و آنانکه از دین حق حمایت می کنند عزّت و ارجمندی را برای خود کسب کرده اند.

در بعضی از ادعیه هم آمده است: یٰا مُعِزَّ المُؤمنینَ المُسْتَضْعَفینَ وَ یٰا مُذِلَّ الکٰافِرینَ، که در شرح این معنا اشاره شده است: مهدی علیه السّلام در قیام خود شیعیان مستضعف را عزیز و کافران مستکبر را ذلیل خواهد ساخت

آنکس که دهد عزّت اهل ایمان — بر امر خدای بسته خود این پیمان
که خوار کند هر آنکه نافرمان است — ذلّت دهد او به هر که دارد عصیان

* * * * *

۱- سوره مجادله آیه ۲۰.

عـزّت بـُوَد از خـدا و از آل رسـول هـم آنکه در اعتقـادش اینست قبول
پس ذلّت اهـل کفـر را شـکی نیسـت دیدی تـو اگـر کـه کافراننـد ملـول

* * * * *

هـر کس کـه گرفت اصل ایمان در کار در عـزّت خـود نمـود بـر حق اقـرار
چـون هر که بُوَد عزیز از عـزّت اوست اینست کـه بارها همین گوید «زار»

* * * * *

اَیْنَ جٰامِعُ الْکَلِمَةِ عَلَیَ التَّقْویٰ

«کجاست؟ (آن صاحب تقوی) که کلام جامع او بر تقوی و پرهیزگاری است»

کلام جامع الهی بر تقوی بنیانگذاری شده است!

چه خوب است که بیشتر از فقرات این دعا ارتباط قرآنی داشته و خواننده را به پاره ای از اسرار آیات الهی آشنا می سازد.

نگارنده در کتاب «مقام ولایت» در شرح چند فقره از زیارت جامعه درباره اینکه ائمه هدی علیهم السّلام پیشوای متقین بوده و خود ازهد و اتقی از تمام اهل عالم هستند و همچنین در این مورد که آن بزرگواران همگی در توحید و سفارش به تقوا بسیار تأکید کرده اند مطالب گسترده ای آورده است.

ولی اکنون در اینجا برای اینکه دانسته شود که برنامه حکومت حقه الهیه و کلام جواهر آسای امام زمان علیه السّلام در برقراری دین خدا و دولت کریمه چیست؟ در ارتباط با فقره مورد شرح توجه خواننده را به پاره ای از آیات الهی در این مورد جلب می نمائیم.

قبلاً باید توجه داشت: که بطور کلّی تقوی عبارت از فرمانبرداری و فروتنی بندگان در برابر پروردگار عالم و دوری جستن از عذاب الهی است، همچنین رضا و خوشنودی خدایتعالی را طلبیدن و از هر گونه نافرمانی و خطا درگذشتن است، و بطوریکه گفته اند «حق تقوی» همانا فرد اعلای بندگی می باشد، بنحویکه هیچگونه سستی و غفلتی در آن راه نیابد و تمامش فرمانبرداری محض و شکرگزاری خالص باشد، و این مراتب و درجاتی دارد که مرتبه کمال آن در وسع و قدرت بیشتر از مردم نخواهد بود.

در مورد تقوی و متقین در قرآن مجید آیات بسیاری آمده است، که از همان سرآغاز اشاره به طریق سالکین این راه شده و می فرماید:

ذٰلِكَ الْكِتٰابُ لاٰرَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ [۱]

«این همان کتابی است که در آن تردیدی نیست و وسیله هدایت برای پرهیزگاران است» این آیه شریفه تفسیر گسترده ای دارد که اهل تقوی را کاملاً معرفی می نماید.

ولی در جای دیگر خدایتعالی اهل ایمان را دعوت به مرتبه عالی تقوی و پرهیزگاری کرده و می فرماید:

يٰا اَيُّهاَ الَّذِينَ اٰمَنُوا اتَّقُواللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ.... [۲]

اشاره بر اینکه:ای کسانیکه ایمان آورده اید آنچنان که حق تقوی و پرهیزگاری است از خدا بپرهیزید و گوهر ایمان را تا پایان عمر حفظ کنید.

در میان مفسّران در اینکه منظور از «حقّ تقوی» چیست؟ سخن بسیار است، امّا چنانکه بسیاری گفته اند: حقّ تقوی آخرین و عالیترین درجه پرهیزگاری است، که پرهیز از هر گونه گناه و عصیان و تعدّی و انحراف از حق می باشد، و همچنین اطاعت و فرمانبرداری کامل از اوامر و نواهی او سبحانه و تعالی است، که در این راه به مرتبه کامل نمی رسد مگر آنکس که عمل او خالص و پاك باشد.

و بنابر روایاتی معنای «حقّ تقوی» آنستکه: خدا چنان اطاعت شود که

۱- سوره البقره آیه ۲.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۰۲.

معصیتی همراهش نباشد و چنان در یاد بماند که فراموشی همراهش نباشد و چنان سپاسگزاری شود که کفرانی در آن راه نیابد.

در **تفسیر المیزان**، آورده : برای تقوی منازلی است که فهم عوام مردم قدرت و توانائی بر آنرا تصدیق نمی کند، و از موضوعات خارج از استطاعت آدمی می شمارد، یا اینکه مردان میدان تقوی و پرهیزگاری آنها را در پشت سرگذاشته، با همت عالی به دشوارتر از آنها اقبال کرده اند!!

آری از جمله: فَاتَّقوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، هر کس به حسب استطاعت و قدرت شخصی خود معنائی می فهمد و بدنبال آن می رود، اینجاست که خدایتعالی برای سیر و سلوك و رسیدن به مقام عالی تقوی دستور می دهد که تا اندازه استطاعت و توانائی هر کس به سوی آن حرکت کند، و این منافاتی به آیه دیگر ندارد که می فرماید:

«وَ اتَقَوُا اللّٰهَ حقَّ تُقاتِه»

ائمه هدی علیهم السّلام پیشوای متقین و پرهیز کارانند.

امّا اصل موضوع در فقره مورد شرح که اشاره می فرماید: اَیْنَ جٰامِعُ الْکَلِمَةِ عَلیَ التَّقْوٰی. ارتباط بر این معنا دارد که تقوی بر چه کسانی ملازم است، و قبلاً گفته شد که تقوی منازل و مراتبی دارد که در مرتبه اوّل از ایمان به غیب شروع شده و به اطاعت و فرمانبرداری کامل در اوامر و نواهی الهی تا مرز رضا و خوشنودی او سبحانه و تعالی پایان پذیرفته، و هر کس در این راه به مرتبه ای دست می یابد تا بحدیکه بعضی تقوی ملازم آنها شده و از آنان جدا نخواهد شد چنانکه در قرآن مجید آمده است: زمانیکه خدایتعالی آرامش و سکینت را به رسول اکرم و بر مؤمنین نازل کرد، سپس فرمود: وَ اَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوٰی وَ کٰانُوا اَحَقَّ بِهٰا....[1]

که کلمه تقوی را نیروی جدانشدنی از ایشان بیان فرمود، و شاید «کلمه» در آیه همان روح ایمان باشد که همواره آدمی را امر به تقوی می کند، و یا به اعتبار دیگر اشاره بر اینستکه تقوی را ملازم ایشان کرد که پیوسته با آنان باشد.

چقدر جای توجه است که هر گاه برخورد با چنین آیاتی از قرآن مجید می کنیم می بینیم که در حقیقت روح معنا ارتباطی مستقیم با مقام ائمه هدی علیهم السّلام برقرار می نماید، همچنانکه در ذیل آیه شریفه در « کتاب توحید » آورده است که در خطبه ای از امیرالمؤمنین علیه السّلام است که فرمود: نَحْنُ کَلِمَةُ التَّقْوٰی وَ سَبِیلُ الْهُدٰی وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقٰی، اشاره بر اینکه: مائیم کلمه تقوی و طریق هدایت و دستگیره محکم و استواری که انقطاع بر آن حاصل نیست

و در کتاب اکمال، هم از حضرت رضا علیه السّلام این روایت نقل شده

۱- سوره فتح آیه ۲۶.

است که فرمود:

نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوىٰ وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقىٰ

بنابر این کسی به مراتب عالی تقوی نخواهد رسید جز به پیروی و اطاعت از رسول اکرم و ائمه هدی (ع) چون تنها این بزرگوارانند که علامات و نشانه های کامل تقوی در آنها پدیدار و دوستان خود را به سوی این مقام رهبری می نمایند:

و از طرف دیگر: خدایتعالی درباره تقوی و متقین در قرآن مجید آیات بسیاری آورده که از جهات گوناگون بندگانرا امر به پرهیزگاری برای نیل به مقام رستگاری کرده است.

سفارش ائمه هدی علیهم السّلام همه در تقوی و پرهیزگاری است.

اگر خواننده بخواهد این توجه را حاصل نماید که برنامه حکومت امام زمان علیه السّلام در دولت کریمه او چیست؟و اعلامیه هائیکه همزمان با انقلاب و قیام آن بزرگوار از طرف او صادر می شود چگونه است، و همچنین آنحضرت در چه زمینه هایی سخن پراکنی دارد، این معنا در همین یك جمله از فقره مورد شرح گنجانیده شده که اشاره می فرماید: اَیْنَ جامِعُ الْکَلِمَةِ عَلیَ التَّقْوی . یعنی کجاست آن بزرگواریکه در سخنرانیهای خود مردم را همه به تقوی و پرهیزگاری دعوت نماید:

برای درك این موضوع بهتر آنستکه به توصیه و سفارش جدّ بزرگوارش امام علی علیه السّلام توجه شود، چون ائمه هدی علیهم السّلام همگی در تعلیمات عالیه خود بر یك روش خاص و استوار هدایت مردم را به عهده داشته اند، همچنانکه در زیارت جامعه می خوانید: وَ وَصیَّتُکُم التَّقْوی وَ فِعْلُکُمُ الْخَیْرَ «سفارش و توصیه شما امامان همه به تقوی و پرهیزگاری است و کار شما همه نیکو می باشد»

اکنون در رابطه با فقره مورد شرح و از آنجهت که اصولاً دانسته شود که تقوی و عمل به آن چیست؟ اشاره به بعضی از سخنان امام علی علیه السّلام در نهج البلاغه می شود تا مصداق این معنا کاملاً ظاهر گردد.

در قسمتی از خطبه ۱۱۳ در پیرو سرخط این اعلامیه: اوُصیکُمْ عِبادَ اللّهِ بِتَقْوَی اللهِ الَّتی هِیَ الزّادُ..... می فرماید: بندگان خدا شما را سفارش می کنم به تقوی و ترس از خدا که آن تقوی توشه راه آخرت است، و توشه ای که صاحب آنرا به منزل مقصود می رساند، و پناهی است که می رهاند و به مراد فائز می گرداند، ای بندگان خدا همانا تقوای خدا منع کرده است اولیاء خود را از حرامها و

لازم ساخته دلهای ایشان را بر ترس به خدا تا بیدارگردانیده شبهای ایشانرا در نماز و تشنه ساخته گرمای روزهای ایشان را در روزه.

در این خطبه یك سلسله از مراتب و موارد تقوی را متذکّر شده که خواننده برای اطلاع کامل باید به همان خطبه مراجعه نماید.

و باز در خطبه ۸۲ که آنرا خطبه «غرّاء» می نامند، در ذیل عبارت: أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللّٰهِ بِتَقْوَى اللّٰهِ الَّذِي ضَرَبَ لَكُمُ الْأَمْثَالَ.... اشاره به یك سلسله دیگر از موارد تقوی کرده می فرماید:وصیّت می کنم شما را ای بندگان خدا به تقوی و پرهیزگاری و ترس از عذاب خدا، خدائی که برای شما مثل ها زده است، تا پند گیرید و از خواب غفلت بیدار گردید، و تعیین نمود برای شما دوران حیات شما را که از آن بیش و کم نگردد، و پوشیده بر شما لباسها و روزی شما را توسعه داد، و احاطه کرد به شما از جهت احصاء و آماده ساخت برای شما جزا را، و بوسیله حجتهای خود شما را بترسانید و در آزمایش قرار داد.

و این خطبه بسیار طولانی است که اهل معرفت باید برای آشنائی به مقام تقوی آنرا مورد مطالعه قرار دهند.

امّا وصیّت جالب آنحضرت درباره تقوی به فرزندش امام حسن علیه السّلام است، در حالیکه از مفهوم آن خطبه برمی آید که آن وصیّت جنبه عمومی داشته و برای همگان است، و نگارنده را دریغ آمد از اینکه در اینجا به چند جمله از آن اشاره نکند.

در قسمتی از خطبه ۳۱ «باب المختار» آنحضرت در ذیل این بیان: فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللّٰهِ، أَيْ بُنَيَّ..... اشاره فرمود: که ای فرزند من تو را سفارش و وصیّت می کنم به پرهیزگاری و ترس از خدا و سفارش می کنم تو را به ملازمت امر و

فرمان خدایتعالی و به آباد داشتن دل خود بیاد او و چنگ زدن به ریسمان او و آن سبب و رشته ایکه بین تو و خدا استوارتر می باشد، و دلت را به موعظه و اندرز زنده بدار، و بر زهد و پارسائی بمیران و به یقین و باور به ایمان خدا و رسول توانائی ده و به حکمت و دانش احکام الهی روشن نما، و بیادآوری از مرگ خود را ذلیل و خوار گردان و به اقرار به فناء و نیست شدن دنیا خود را به بدیها و دردهای دنیا بینا کن و به هجوم آوردن روزگار در گردش شبانه روز خود را بترسان.

و نیز ادامه می دهد: آخرتت را به دنیای خویش مفروش، **در چیزیکه نمی دانی سخن مگوی**، و در آنچه به تو مربوط نیست گفتگو مکن، و از رفتن راهی خودداری کن که از گمراهی آن بترسی، زیرا خودداری در هنگام سرگردانی گمراهی بهتر است از انجام دادن کار های ترسناك، و به نیکوکاری امر کن تا اهل آن گردی و به دست و زبانت ناپسندیده را نهی نما، جهاد کن جهادی که شایسته است در راه خدا، و از سرزنش، سرزنش کنندگان باك نداشته باش، و برای حق هر جا هر سخنی که باشد اقدام کن، **در همه کارها نفس خویش را به خدا واگذار** و در وصیّت من فهم و اندیشه خود را به کار گیر.

اکنون این توجه را داشته باشید که این قسمت از سخنان علی علیه السّلام در تقوی و پرهیزگاری است، و چون بیانات ائمه هدی علیهم السّلام همه از یك مأخذ سرچشمه می گیرد، خوب متوجه این معنا باشید که امام زمان علیه السّلام در قیام خود گذشته از مراتب این بیانات مسئله تقوی را به طوری به جهانیان اعلام می دارد که متناسب اوضاع آنزمان در حکومت حقه الهیه باشد، یعنی با آنکه تمام کلمات ائمه هدی علیهم السّلام در تقوی جامع است، جامعیّت سخنان آن بزرگوار در مرتبه ای قرار می گیرد که توجه تمام مردم جهانرا بخود جلب می نماید و برای عموم قابل درك می باشد.

آنکس که نـدارد بـه جـز از حق پـروا دانـی چـه کنـد سخنـوری در بـلوا
گویـد ز خـــدا و از رسـول و قـرآن بـاشد همـه گفته هـای او در تقـوا

* * * * *

آنـگاه کـه پیـــروزی او گشـت تمـام بـر خلـق جهـان فرستد او نیـز پیام
که طاعت امر حق بـه هـر نـحو کنید اینست همـان جـامع تقـوا به کلام

* * * * *

ای کاش که مـا را ره تقـوی بـودی چون در ره غیـر حـق نـدارد سـودی
بسیار کـه «زار» با خود این عهد نمود راهـی بـرود کـه بـاشدش خوشنودی

* * * * *

اَیْنَ بابُ اللّٰهِ الَّذی مِنْهُ یُؤْتیٰ

«کجاست؟ آن در رحمت الهی که از آن درگاه به سوی معرفت و شناسائی او وارد شوند»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن دری که گشاده می شود به سوی خداجویان و طالبان دین و ایمان.

معنی «باب اللّه» چیست؟!

اینکه در این فقره از دعا حضرت بقیّت الله امام زمان علیه السّلام «باب الله» خوانده شده است در این معنا چند وجه مورد توجه است:

وجه اول آنکه گفته شود، آن بزرگوار باب ایمان به خداوند است، همچنانکه در زیارت جامعه کبیره در شأن ائمه هدی علیهم السّلام می خوانیم: «وَ اَبْوٰابَ الْاِیمٰانِ» اشاره بر اینکه مراتب غائی ایمان باید زیر نظر آن بزرگواران طی شود، و راهی را که آنان در این مقام برگزیده اند باید انتخاب شود که در واقع دروازه های طرق ایمان باید بوسیله آن آقایان گشوده شود!!

همچنانکه امام زمان علیه السّلام در هنگام قیام خود دروازه های ایمان را بر تمام مناطق جهان و افراد عالم می گشاید.

وجه دوم: آنکه ممکن است معنی «باب الله» در شأن ائمه هدی همان باب رحمت و نعمت الهی باشد که از طریق آن بزرگواران به اهل عالم افاضه می شود و آنان همه رحمت و نعمتی برای جهانیان هستند که بندگان از در آن رحمت ها به نعمتهای الهی می رسند و وارد میدان سعادت و خوشبختی و کامیابی می شوند، و در بعضی از ادعیه اشاراتی در این معنا آمده است.

وجه سوم: آنکه آن بزرگواران **«باب الحوائج»** هستند و حاجات مردم در مقام توسل به آنان برآورده می شودو حتی انبیاء عظام هم هر گاه تقاضای مهمی از خدایتعالی داشته اند از باب توسل به آنان برآمده و خدایتعالی خواسته های آنها را برآورده است.

و اصولاً این موضوع در میان تمام افراد اهل ایمان عمومیّت داشته و آنانکه اعتقاد کامل بر این امر دارند در حوائج خود مکرّر در مقام توسل برآمده و به خواسته های خود رسیده اند.

وجه چهارم: ممکن است آن بزرگواران باب امتحان خلایق باشند که بوسیله آنان مردم آزمایش شوند، و این معنا به اعتبار فقره دیگر از زیارت جامعه کبیره است که اشاره می فرماید: وَ الْبابُ الْمُبْتَلیٰ بِهِ النّاسُ «یعنی بوسیله شما آزمایش می شوند مردم»

و اگر بر این موضوع کاملاً توجه شود خواهیم دریافت که از همان صدر اوّل اسلام در زمان خود رسول اکرم این باب افتتاح گردید، بسیار شنیده اید که در انتصاب حضرت علی علیه السّلام به مقام خلافت همان مسلمانان چگونه در آزمایش قرار گرفتند و علی علیه السّلام در آغاز چگونه وسیله آزمایش قرار گرفت، همچنانکه اکثر مردم از عهده این امتحان برنیامدند و راه خطا را پیمودند.

البته تمام ائمه هدی وسیله آزمایش برای خلق بوده اند، یك نگاه اجمالی به تاریخ زندگانی آن بزرگواران کافیست، اگر تنها به داستان کربلا توجهی کرده باشید، این معنا بر شما روشن خواهد شد، که چگونه امام حسین علیه السّلام در آن واقعه تاریخی باب آزمایش برای مردم زمان خود بود، بلکه باب آزمایش الهی برای عموم مردم جهان که در هر دوران در مقابل ستم قرار گرفته اند، که این آزمایش تا زمان ظهور فرزندش امام ولی عصر (عج) ادامه دارد.

دیدید که چگونه آن بزرگوار حجّت را به اهل کفر و عصیان و طغیان تمـام کرد و چگونه تمام افراد و گروهها در آن قیام شرافتمندانه مورد آزمایش قرار گرفتند و تنها عده قلیلی از عهده این امتحان برآمدند.

و از طرف دیگر: در معنای باب آزمایش بوسیله ائمه هدی می توان گفت: کـه این باب، باب متـابعت از ایشـان است کـه هر کس از در ولایت برای اطاعت از امر خدا و رسول داخل شود از عـهده امتحـان بخـوبی بر آمده است، چون این درب براه مستقیمی به سوی خدایتعالی گشوده شده است، که در واقع هر کس از آنان متابعت کند، دریچه علم و کمال به روی او بازگشته و به مقام شامخ ایمان رسیده است، چون آن بزرگواران درهای معرفتی هستند که به سوی معرفت حقتعالی گشاده شده اند.

و از همین جهت است که خدایتعالی در جائی اشاره می فرماید: .....وَ أْتُو الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا.... [1] «بیائید در خانه ها از درهای آنها» یا در هر مـقامی از طریق صحیح و دروازه مخصوص آن داخل شوید.

جالب اینکه در ذیل آیه شریفه در بیشتر از تفاسیر روایتی از امام باقر از تفاسیر اهلبیت علیهم السّلام نقل کرده اند؛ که در مورد این آیه فرمود: ما ابواب خداوند و طریق وصول به او و داعیان به سوی بهشت خدا می باشیم.

و از اشاره ای که در این روایت بکار رفته است، معلوم می دارد که در تمام امور دینی و مذهبی، هر کس باید از طریق اصلی که راه ائمه هدی علیهم السّلام است وارد شود و برنامه های خود را از آنها بگیرد؛ چون وحی در خانه آنها نازل شده و آنان پرورش یافتگان مکتب وحی الهی می باشند.

و از همه چیز گذشته، آنان باب علوم الهی هستند، همچنـانکه رسول اکرم

۱- سوره البقره آیه ۱۸۹.

در کلام جواهر آسای خود فرمود: اَنا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بٰابُهٰا و شرح این معنا قبلاً در همین کتاب گذشت و دانسته شد که آن بزرگواران همه ابواب خزائن علوم الهی هستند.

اکنون در پایان این بحث چنین نتیجه گیری می شود که معنای «باب الله» بسیار گسترده است؛ که نگارنده بهیچوجه قادر نیست که غیر از مطالبی که ارائه کرده است چیز دیگری بیان نماید و حقیقت امر آنستکه: ابهّت کلام در حدّی می باشد که غیر از خود امام کسی توانائی ندارد که از حقایق آن مطالبی به قالب الفاظ در آورد و آنچه که گفته شد در حدّ استعداد ما می باشد.لذا از ساحت مقدس امام علیه السّلام پوزش و معذرت طلبیده و خاتمه کلامرا بحضور یکایك از ائمه هدی به مصداق زیارت امین الله در ارتباط با شرح همین معنا سلامی عرضه می داریم:

اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یٰا بٰابَ اللّٰهِ وَ اَشْهَدُانَّكَ حَبیبُ اللّٰه و بٰابُهُ.

درهای در درگه حقّ است وسیع — یك درب از آن دریست بسیار رفیع
آن در که کلید آن بُوَد نزد امام — تا باز شود رسی به یاران شفیع

* * * * *

خواهی که روی به سوی درگاه اِله — باید زدری روی نگردی گمراه
گر از در خاص او قدم برداری — از وسعت رحمتش شوی خود آگاه

* * * * *

اینست حدیث من به واقع بینان — طی کرده طریق خود زباب ایمان
هم از در علم و رحمتش راهی هست — راهی که گشاده می شود بر آنان

* * * * *

اینست عجب که هر دری باشد باز — سالك برسد بر آنچه باشد دمساز
لیکن زدری که «زار» افتاد براه — طی کرد به یك لحظه بسی راه دراز

* * * * *

اَیْنَ وَجْهُ اللّٰهِ الَّذی اِلَیْهِ یَتَوَجَّهُ الْأَوْلیاءَ

کجاست آن وجه الهی یا «آئینه خدائی» که اولیاء حق به او روی آوردند؟

یا به اعتبار دیگر: کجاست؟ آن وجهه نورانی که دوستان خدا به سوی او توجه حاصل نمایند!

وجه خدایتعالی از نظر قرآن مجید

اسرار بسیاری در بعضی از فقرات این دعا نهفته شده است که در شرح آنها باید کمال احتیاط را بکار برد، در عین حال چه باید کرد که خواننده بتواند اهمیّت مطالب این کلمات جواهر آسای را تا حدّی درك نماید.

همچنان در فقره مورد شرح که به وجه خدا در شأن امام اشاره شده این معنا بسیار دقیق است که باید در اوّل دانسته شود «وجه» چه معنا دارد.

اگر بخواهیم در این مورد به قرآن مجید توجّه داشته باشیم می بینیم که تفسیر بعضی از آیات مربوطه «وجه» را به ذات خدایتعالی معنی کرده اند همچنانکه جائی می فرماید: كُلُّ شَیْءٍ هالِكٌ اِلاّ وَجْهَهُ.... [1] که اشاره بر اینستکه:

۱- سوره قصص آیه ۸۸.

«همه کس در معرض فنا هستند جز ذات پروردگار» و در جائی دیگر فرمود: وَ يَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلالِ وَ الْاِكْرامِ [1] «هیچ چیز به صفت بقاء متصف نخواهد شد مگر ذات اقدس خدا».

آقا علی علیه السّلام هم در دعای کمیل اشاره به این معنا عرض می کند: وَ بِوَجْهِكَ الْباقي بَعْدَ فَناءِ كُلِّ شيءٍ پس در اینجا به این اعتبار وجه خدایتعالی به معنی ذات اقدس اوست، و بعضی از مفسّران گفته اند: در این آیات که وجه بکار برده شده یك نوع احترام و اهمیّتی است که مقام بزرگی و شرافت را می رساند.

بعضی دیگر: معنی وجه را صفات کریمه خدایتعالی ذکر کرده اند که با ثبوت ذات اقدس او ثابتند.

و بعضی دیگر از مفسّرین وجه خدایتعالی را ثواب و خوشنودی او ذکر کرده اند، و استناد به این آیه شریفه نموده که می فرماید:

.... وَ ما تُنْفِقُونَ اِلاّ ابْتِغاءَ وَجْهِ اللّٰهِ.... [2]

و بعضی هم به معنی رضای پروردگار آورده و بـه ایـن کـریمـه استناد کرده اند: وَ الَّذينَ صَبَروا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ... [3]

در **تفسیر مجمع البیان**: آورده: «وجه خدا» یعنی خود خدا!!

در **تفسیر المیزان**، پس از شرحی به تفصیل در این مورد آورده: که ممکن است مراد

۱- سوره الرحمن آیه ۲۷.

۲- سوره البقره آیه ۲۷۲.

۳- سوره رعد آیه ۲۲.

به کلمه «وجه» جهتی باشد که منسوب به خدا است، که خدا از آن ناحیه منظور می شود، و به سویش توجه می کنند(**این معنا با فقره مورد شرح ارتباط مستقیم دارد**) چون طریق امام زمان علیه السّلام همان جهتی می باشد که منسوب به خدا است و توجه مردم را به خود جلب می نماید!! پس چون آن بزرگوار قیام نماید تمام اولیاء و دوستان خدا متوجه او شده و به سوی حضرتش روی آورند، و مصداق فقره مورد شرح ظاهر خواهد شدکه: اَیْنَ وَجْهُ اللّٰهِ الَّذی اِلَیْهِ یَتَوجَّهُ الْاَوْلیاءُ.

چگونه وجه خدایتعالی اشاره بوجود مقدّس امام شده است!

اکنون باید این توجه را حاصل کرد که در فقره مورد شرح که «وجه خدا» اشاره بوجود مقدّس امام زمان علیه السّلام شده چه معنا دارد.

در اوّل باید دانست که در کتب لغت و قاموسها در چند صفحه در معانی «وجه» توضیحات گسترده ای داده اند که در اینجا بی مورد نیست به چند معنا از آن در ارتباط با بیان مورد شرح مختصر اشاره ای شود.

بعضی از معانی وجه را که صاحبان قاموس متذکّر شده اند از این قرار است: صورت، چهره، روی هر چیز، طریقه، قصد، نیّت، جمال، جهت، ناحیه، قدر، منزلت و رضا می باشد.

امّاآنچه که می توان در ارتباط به فقره مورد شرح بر این معانی تعبیر نمود همان معنای «جمال» است که ظاهرآن صورت نیکو و وجه زیبائی می باشد، و باطن آن تجلّی حسن و زیبائی و جلوه گر مراتب روحانیّت و معنویّت است که توجه به آن در اعلی مرتبه لذّت می باشد.

و در این مورد می توان گفت: که حقیقت جمال بالاتر از حسن و زیبائی است، چون در مرحله جذابیّت قرار داشته و اختیار قلوب را به سوی خود می کشاند.

و در واقع مقام ظهور جمال تجلّی به صفات و مقامیست که دیده ها و دلها با مشاهده به زیبائیهای آن مجذوب و فریفته می شوند، همچنانکه ذات اقدس الهی به صفات جمال آراسته و در مقام وجود او ثابت است، همانطور که در اسماء صفات او آمده است یٰا مَنْ لَهُ العِزَّةُ وَ الجَمٰال.

بنابر این در این فقره از دعا که اشاره می فرماید:اَیْنَ وَجْهُ اللّٰهِ الَّذِي اِلَیْهِ یَتَوَجَّهُ الْاَوْلِیٰاءُ مراد از «وجه الله» همان پرتوی از وجهه نورانی الهی است که نمایانگر عظمت و نیکوئیهای اوست، **و این همان جلوه‌ای‌است که صفات جمیله او سبحانه در آئینه مقام ولایت تجلّی کرده است.**

و یا به اعتبار دیگر: این همان «وجه الله» است که قلوب اهل ایمان را به خود جلب کرده و مرتبه صفت جمال را در وجود مقدس امام زمان علیه السّلام ظاهر می سازد، و از اینجهت هر کس به سوی آن بزرگوار روی آورد گویا به سوی حقتعالی توجه پیدا کرده است.

هنگام ظهور یاران امام همه نزد او حضور یابند!

موضوع دیگری که از اسرار دیگر مطالب این فقره از دعاء است، توجه و گرایش اهل ایمان به ظهور امام علیه السّلام و استقبال یارانش در آن قیام ثمربخش است که در اوّلین اخطار در آن اعلامیه ای که صادر می فرماید، تمام یاران و اصحاب او هر کجا که باشند پروانه وار به گرد شمع وجود او جمع شده و با دیدار همان وجه نیکو و سیمای نورانی او که در حقیقت آئینه تمام نمای جمال حق است علاقه و محبت خود را به آنجناب ابراز می دارند، همچنانکه گویا دیگر نمی توانند دیده از رخسار و جمال محبوب خود بردارند، و بقدری شیفته و جاذب آن بزرگوار می شوند، همچنانکه شمایل و سیمای جد بزرگوارش را در نظر مجسّم کرده اند، و همه گوش به فرمان او قرار داده و آماده مبارزه و جهاد می شوند!

شاید اشاره کلام در فقره مورد شرح که فرمود: کجاست آن وجه الهی که: الَّذِي اِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْاَوْلِيٰاءُ، منظور از توجه اولیاء به سوی آن بزرگوار، همان گردهمائی اصحاب و یاران او و دیگران از اهل ایمان هستند که آنان به مجرد اطلاع از ظهور آنجناب برای استقبال او علیه السّلام از یکدیگر سبقت جسته و باوسائل سریع السیّری که در آن زمان در اختیار مردم جهان است از تمام ممالك دنیا به سوی او می شتابند.

همچنان آیات قرآنی اشاره به گردهمائی اصحاب و یاران مهدی آمده است که در اینجا تنها به یك آیه اکتفا می کنیم، آنجا که می فرماید:

وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُولّيهٰا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرٰاتِ اَيْنَمٰا تَكُونُو
اَيأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَميعاً..... [1]

برای هر طایفه ای قبله ای است که متوجه آن شوند، پس پیشی بگیرید در نیکیها و اعمال خیر بر دیگران و هر جا که باشید خداوند شما را حاضر می کند.

در روایات متعددی که از ائمه اهلبیت بما رسیده جمله: «اَيْنَمٰا تَكُونُوا يأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَميعاً» به اصحاب مهدی علیه السّلام تفسیر شده است.

از جمله **تفسیر برهان**، چهارده حدیث از ائمه معصومین علیهم السّلام روایت نموده و در استشهاد به آیه شریفه آورده است که مراد اصحاب حضرت قائم هستند که از اطراف زمین خدمت آنحضرت جمع می شوند.

در کتاب روضه کافی، از امام باقر علیه السّلام روایت کرده، که بعد از ذکر این جمله فرمود: که منظور از اصحاب امام قائم علیه السّلام که سیصد و سیزده نفر می باشند، به خدا سوگند منظور از «اُمّة معدوده» آنها هستند که در یك ساعت همگی جمع می شوند، همچنان پاره های ابر پائیزی که در اثر تندباد، جمع و متراکم می گردد.

از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام نقل شده است که فرمود: به خدا سوگند هنگامیکه مهدی علیه السّلام قیام کند تمام پیروان ما را از شهرها گرد خود جمع می کند.

در پایان این بحث در ارتباط با فقره مورد شرح روایتی را که در ذیل آیات مربوطه در « **تفسیر لاهیجی**» از حضرت امام صادق علیه السّلام آورده متذکّر

۱- سوره البقره آیه ۱۴۸.

می شویم، همچنانکه فرمود: نَحْنُ وَجْهُ اللّه الَّذی لاٰ یهْلِكُ و به استناد این روایت پس از شرحی کوتاه انبیاء و اوصیاء را «وجه الله» نامیده است.

حاصل که کنم سخن به یك نکته تمام — اینست حقیقتی که در عین کلام
در وجه خدا اگر نظر خواهی کرد — بینی همه جلوه گاه آن نزد امام

* * * * *

آنانکه به عشق یار بی تاب شوند — هنگام ظهور جزء اصحاب شوند
بینند جمال یار در جلوه دوست — از خود گذرند و محو آداب شوند

* * * * *

من در نظرم جمال یار است هنوز — به به چه صفا در انتظار است هنوز
خوش گفت مرا هاتف غیبی در گوش — دیدم به جهان که «زار» زار است هنوز

* * * * *

أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ

«کجاست آن وجود مقدسی که بوسیله او افاضات و موهبتهای الهی، زمین و آسمان را بهم متصل می کند»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن آقائیکه واسطه میان خالق و مخلوق است!

چگونه امام علیه السّلام وسیله اتصال بین زمین و آسمان است!

آنانکه اطلاعی از شئون مقام ائمه هدی علیهم السّلام در حدّ شایسته ای ندارند، این معنا بر آنها گران است که درك نمایند چگونه آن بزرگواران می توانند در امر ولایت به اذن خدایتعالی متصرّف به این عالم باشند و فرمان آنها در تمام اشیاء جاری و نافذ باشد.

بسیار این مسئله برای اهل ایمان و حتی برای عموم شیعیان ضرورت دارد، که اگر چه به امر امامت و ولایت اعتقاد دارند، ولی باید بطوری به حقیقت آن مقام آشنا شوند و بطوری امام را بشناسند که خدایتعالی خود آنانرا معرفی کرده است

اکنون باید در این مورد توجه داشت که ائمه هدی علیهم السّلام صاحب مسند و مقام ولایت تکوینی و دارای منصب و رتبه ولایت تشریعی از جانب پروردگار عالم هستند، و به اذن و فرمان الهی عالم در اختیار و قبضه اقتدار آن بزرگواراران بوده و می باشد، یعنی هر قدرت و تصرّفی که به انبیاء و اولیاء داده شود همه به اذن و فرمان مستمر الهی است و با لطف و عنایت او می توانند در ممکنات تصرّف نمایند، چون هر کس در هر مقام و رتبه ای که باشد بخودی خود نمی تواند بدون اذن خدایتعالی کوچکترین کاری که مربوط به عالم تکوین باشد انجام دهد، مگر نشنیدید که عیسی علیه السّلام گفت: من به اذن خدایتعالی کور را بینا و مرده را زنده می کنم، و از طرف دیگر هر یك از اولیاء حق که ولایت تکوینی

داشته باشند ولایت جزئی و خاص بوده و ولایت تام و مطلق غیر آنچه مخصوص ذات اقدس الهی است به موهبت بر آنها اعطاء می گردد.

خوب است برای درك کامل این معنا علاقه مندان به سیاق کلام در زیارت جامعه کبیره که بهترین معرف ائمه هدی علیهم السّلام است توجه نمایند که آنهم از سخنان یکی از خود آقایان بزرگواران امام دهم حضرت هادی علیهم السّلام است. [۱]

در آن زیارت در رابطه با همین موضوع در فقره مورد شرح در معرّفی آن بزرگواران چنین اشاره می فرماید:

وَ بِکُمْ یُمسِکُ السَّماءَ اَنْ تَقَعَ عَلَی الْاَرْضِ اِلاّ بِاِذْنِهِ.

یعنی خدایتعالی به خاطر شما نگاه میدارد آسمان و زمین را در جای خود تا نیفتد به زمین «سقوط نکند» جز به امر و فرمانش

پس اهمیّت این موضوع با توجه به فقره مورد شرح در شناسائی امام زمان علیه السّلام بخوبی روشن می شود ،چون این بیان عیناً از آیه قرآنی اقتباس شده و از نظر اهمیّت در فقرات زیارت قالب گرفته است، همچنانکه در آیه شریفه می فرماید:

..... وَ یُمْسِکُ السَّماءَ اَنْ تَقَعَ عَلَی الْاَرْضِ اِلاّ بِاِذْنِهِ [۲] و همچنین در آیه دیگر بر مضمون دیگر می فرماید:

اِنَّ اللّهَ یُمْسِکُ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ اَنْ تَزُولا [۳]، که حاصل معنا اشاره

۱- نگارنده: در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره این معنا را در حدّ توانائی خود بر وجه گسترده ای بیان داشته است که طالبین می توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

۲- سوره حج آیه ۶۵.

۳- سوره فاطر آیه ۴۵.

بر آنستکه: خدایتعالی نگاه می دارد کرات و اجرام سماوی را تا بر زمین نیفتند جز به اذن و فرمان خودش.

و شاهد کلام در آیات شریفه روایاتی می باشد که در بعضی از تفاسیر آمده است.

در کتاب «کمال الدّین و تمام النعمه» از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که آنحضرت فرمود: «بِنا یُمْسِكُ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ اَنْ تَزُولٰا» یعنی به سبب وجود ما حقتعالی نگاه می دارد آسمانها و زمین را از اینکه زایل گردند!

و از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: لَوْلاٰ مٰا فِی الْاَرضِ مِنّٰا لَسٰاخَتْ بِاَهْلِهٰا «یعنی اگر نباشد در زمین یکی از ما هر آینه فرو می رود زمین با اهل آن».

بنابر این از برکت وجود آن بزرگواران که حجج الهی در روی زمین هستند آسمان و زمین با هم اتصال داشته و به خاطر ایشان قوای جاذبه درآنها حکمفرما است، و این معنا در دعای عدلیه در شأن امام ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه خوب آورده و اشاره می فرماید:

و بِبَقٰائِهِ بَقِیَتِ الدُّنْیٰا، وَ بِیُمْنِهِ رُزِقَ الْوَریٰ وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْاَرْضُ وَ السَّمٰاءُ

«با ماندگاری او مانده است جهان، و از خیر و برکت او روزی دریافته آفریدگان، و از وجود او استوار مانده زمین و آسمان»

امّا اشاره دیگری هم بر مضمون دیگر در ذیل آیه شریفه آمده است که می فرماید:

... وَ لَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً ....[۱]

«و تمام کسانیکه درآسمانها و زمینند از روی اختیار یا اجبار در برابر فرمان او تسلیم اند»

در ذیل آیه شریفه در **تفسیر برهان** آورده است: «ابن بکیر» گوید: سئوال نمودم حضرت ابوالحسن علیه السّلام را از این آیه شریفه، فرمود: نازل شد در حق حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه، که وقتی آن بزرگوار قیام نمود، به یهود و نصاری و بت پرستان و کفّار در شرق و غرب زمین اعلام کرده و عرضه فرماید بر آنها اسلام را، پس هر که اسلام آورد به طوع، امر فرماید او را به آنچه در اسلام واجب شده و خدایتعالی امر فرموده، و هر که اسلام نیاورد او را به هلاکت رساند، تا آنکه باقی نماند در مشارق و مغارب هیچکس مگر موحد شود خدا را.

اکنون که مقام آن بزرگوار در مرتبه امامت و ولایت روشن گردید و دانسته شد منزلت او در نزد خدایتعالی در چه مقام است، پس شایسته است که در شأن آن بزرگوار گفته شود: امام زمان، قطب عالم امکان، امام عالمیان، ناموس دهر، مدار عصر، ولّی امر و حجّت خدا در روی زمین است.

امّا در پایان این بحث با آنکه این موضوع خارج از مقام شرح و تفسیر در دعای ندبه است، ولی نگارنده بر خود لازم دانست که بعضی از محبان و دوستان آقا امام زمان را متذکّر سازد که در شناخت امام خود توجه بیشتری مبذول دارند همچنانکه در همین دوران مشاهده گردید گروهی از عوام که خود را دوست و محب

۱- سوره آل عمران آیه ۸۳.

آقا می دانند، گاهی ندانسته شعارهائی می دادند که خارج از شأن آن بزرگوار است، بسیار شنیده اید که می گفتند « مهدی در جبهه ها علمدار است» یا با این شعار دیگر: برای دفن شهدا مهدی بیا مهدی بیا، و بسیار شعارهای دیگر از این قبیل که در خور شأن آن مقام ارجمند نیست.

«سبحان اللّه» این گونه شعارها جسارت به ساحت مقدس آن بزرگوار است، آن حجّت بر حق، آن صاحب الامر، آن برگزیده خدا، آن مهدی موعود عجّل اللّه تعالی فرجه که زمین و آسمان و آنچه در آنهاست به امر خدایتعالی در زیر فرمان و اقتدار اوست، آن آقا که اگر اراده فرماید در یك آن تمام ممالك جهان زیر و رو شده و تبدیل به خاکستر می گردد، و اگر اشاره فرماید تمام اهل کفر و طغیان در آن واحد به هلاکت خواهند رسید، آیا شایسته است که بیاید کسی را دفن نماید یا پرچم سبزی بر دوش گذاشته و جلودار شود!!

بلی اگر شنیده اید که او پرچم دار است، صحیح است ولی آن بزرگوار برافرازنده پرچم توحید و اسلام در سرتاسر ممالك جهان است او علیه السّلام عَلَم هدایت خلق را بر دوش می کشد (همچنانکه در شرح این معنا در فقره بعد مطالبی خواهد آمد)

امید است که دوستان و ارادتمندان آن آقا با تحقیقات کامل و مطالعه این کتاب شریف امام زمان خود را بهتر بشناسند!

آن حجت حق کجاست کز روی یقین پیوست دهد چو آسمان را به زمین
یعنی که کند متصل از فرش به عرش تا آنکه جهان بیایدش زیر نگین

* * * * *

اینست مقام آنکه در کَون و مکان — تسلیم بُوَد بر امر او انس و جان
با اذن خدا توان کند کُن فیکون — کاری که بُوَد مرحله اش در امکان

* * * * *

بر اهل خرد بُوَد مقامش معلوم — قدری که چو شایسته بُوَد بر معصوم
از بی خردان رنج نمی گیرد «زار» — چون شأن ولی بُوَد بر آنها مکتوم

* * * * *

أَيْنَ صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَى [۱]

کجاست؟ «صاحب الزّمان» !! آن صاحب روز پیروزی و برافرازنده پرچم توحید و هدایت.

پرچم هدایت در تمام ممالك جهان افراشته می شود.

اینکه در بند مورد شرح کلمه «صاحب» اشاره بوجود مقدس امام ولّی عصر عجل الله تعالی فرجه شده است، این یکی از القاب آن بزرگوار است که او را «صاحب الزّمان» خوانند و این از آنجهت است که آنحضرت همیشه با زمان همراه است و در کنار مردم و با آنان پیوسته و امام و پیشوای آنها می باشد، و همچنین یار و یاور بر اهل ایمان در هر دوران است، که نتیجه نهائی از این دوستی و همراهی استمرار مقام امامت آن بزرگوار تا هنگام ظهور و روز تعیین شده است که در آن روز، فتح و پیروزی او در تمام ممالك جهان گسترده شده، و مئ گشاید درهای ایمان را به روی خلق، و حکم و داوری می کند بر تمام مردم جهان، لذا او را صاحب یوم الفتح گفته و به «صاحب الزّمان» و «صاحب الامر» ملقّب کرده اند.

آری در آن روز فتح پرچم اسلام بر مراکز تمام دادگستریهای جهان افراشته شده و باب هدایت بروی خلق عالم گشوده خواهد شد، یعنی آن بزرگوار دنبال می کند همان برنامه ایکه هر یك از ائمه هدی بعد از رسول علیهم السّلام پی گیری کردند و از هدایت و ارشاد خلق فروگذاری نکردند.

قبلاً درباره اینکه ائمه هدی همه هادی و رهبر مردم در هر دوران بودند

۱- «صاحب» به معنی: ملازم، معاشر، یار، دوست، مالك، دارنده و اصحاب است.

«رایت» به معنی: بیرق، عَلَم، پرچم، علامت و نشانه است.

مطالبی گذشت، ولی در اینجا توجه خواننده را به روایتی که به شرح این فقره ارتباط مستقیم دارد جلب می نمائیم.

در کتاب **«معانی الاخبار»** به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم در تفسیر این جمله از آیه شریفه «اِنَّمٰا اَنْتَ مُنْذِرٌ و لِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ» چه می فرمائید؟ فرمود: هر امامی هادی هر قومی است در زمان خودشان، (بنابر این هدایت از همین باب بر ائمه هدی جریان یافته) تا آنکه بوجود مقدس مهدی علیه السّلام رسیده است

و بنابر روایاتی که قبلاً گذشت، همچنانکه امام اول شیعیان هادی است امام آخر هم مهدی می باشد، و روزی در رسد که پرچم هدایت را برای غالب ساختن دین حق بر تمام ادیان در سرتاسر جهان برافرازد و هم اکنون در پرتو هدایتش جهان در انتظارمقدم مبارك اوست.

در پایان این بحث در ارتباط با جمله آخر از فقره مورد شرح که اشاره می فرماید: وَ ناشِرُ رٰایَةِ الْهُدیٰ، طبق بعضی از روایات، این همان رایت و پرچمی است که از طرف رسول خدا در فتوحات صدر اسلام به دست علی علیه السّلام سپرده شده و با برافراشتن آن فتح و پیروزی نصیب لشکریان اسلام می گردید و آن پرچم نزد اهلبیت علیهم السّلام باقی ماند تا چون حضرت قائم ظهور نماید آن پرچم را برافرازد.

آنکس که بُوَد صاحب این عصر و زمان — هم صاحب روز فتح و هم ملك جهان
روزی برسد که پرچم دین حق — افراشته سازد او به دربار شهان

* * * * *

زان پس همه جا حکومت از آن اوست منصوب نسازد او به کاری جز دوست
هر گوشه از جهان بر عدل است قرار جانا چه حکومتی که بسیار نکوست

* * * * *

آری شود از وجودش عالم آباد چون رهبریش بُوَد همه عدل و داد
دیگر نَبُوَد فساد و ظلم و بیداد بنگر که چگونه «زار» باشد دلشاد

* * * * *

اَیْنَ مؤَلِّفُ شَمْلِ الصَّلاحِ وَ الرِّضا [۱]

«کجاست؟ «آن مصلح حقیقی» که جامه صلح بر جهانیان بپوشاند و پیوند دهد خلق عالم را به آرامش و رضا»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن الفت دهنده و گردآورنده تفرقه اندازان و جدائی طلبان به سوی وحدت و رضا و خوشنودی خدا

پیوند مردم با یکدیگر در راه صلح و صفا و خوشنودی

آنچه از این معنا استنباط می شود، آنستکه: قبل از ظهور امام ولّی عصر عجّل الله تعالی فرجه اوضاع اجتماعی مردم بر نحوی است که از هم گریزان و گروه به گروه با یکدیگر در حال جدال و خصومت هستند، صلح و صفا از میان آنها رخت بربسته و همه از دست یکدیگر ناراضی و به ستوه آمده اند، تمام دول عالم در حال جنگ و نزاع با یکدیگر و همه از سلاحهای نابود کننده که در اختیار همه آنها می باشد ناراحت و وحشت زده هستند، نمی دانند چه باید کرد!!

آنوقت است که شاید در هنگام ظهور و آغاز انقلاب، امام علیه السّلام همان اعلامیه ایکه در زمان رسول اکرم صادر شده بر جهانیان اعلام فرماید، و بر همان مصداق کریمه: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰه جَمیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا [۲] به اهل عالم برساند: که ای مردم: همه به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید، و در این اخطاریه جهانیانرا دعوت به اتفاق و اتحاد نماید و همه را به سوی اسلام و قرآن بخواند تا کسی باقی نماند که دین حقه الهیه را نپذیرفته باشد و همه مردم جهان را به مقام رسالت

۱- «شمول» به معنی، فراگرفتن و احاطه، مثل «جامه به خود پیچیدن» و «شمل» به معنی، دربر گرفته .

۲- سوره آل عمران آیه ۱۰۳.

رسول اکرم و ولایت ائمه هدی اعتقاد کامل حاصل نمایند.

در اینجا بی مورد نیست که در ارتباط با فقره مورد شرح این آیه شریفه تطبیق داده شود که در پیرو آیه بالا می فرماید:

.....وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَیکُمْ اِذْ کُنْتُمْ اَعْدٰاءً فَالَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوٰاناً...

«بیاد بیاورید نعمت بزرگ خدا را که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او در میان شما الفت ایجاد کرد.»

در تطبیق این آیه شریفه با فقره مورد شرح ممکن است همان یادآوری نعمت الهی ایجاد دوستی و برادری کند در میان گروهها، و مردم را وادار به اندیشه و تفکر در وضع اندوه بار گذشته نماید و اختلاف و پراکندگی را به امر وحدت و رضا و خوشنودی رساند و از اینطریق دلها را با هم الفت دهد و در پرتو این یگانگی و در پناه چنگ زدن به حبل الله ایجاد محبت در قلوب همگی کرده و رضا و خوشنودی خدایتعالی را فراهم سازد.

آن کو که کند جمع همه اهل جهان — در زیر لوای حق به حکم قرآن
در صلح و صفا و بر رضای یزدان — تألیف دهد قلوب اهل ایمان

* * * * *

پس دوستی و محبت آید بوجود — هر کس که رسد به هر که گوید که درود
جز تهنیت و سلام در خوشنودی — چیزی نبود مگر که خوانند سرود

* * * * *

در شکر و سپـاس سبقت از هـم جویند　　بـا هـم سخـن از فضل الهـی گویند
دیگـر نـه کسی راه ضلالت پـویـد　　راهـی که بـرفته «زار» بـا هم پویند

* * * * *

اَیْنَ الطّالِبُ بِذُحُولِ الْاَنْبِیاءِ وَ اَبْنـاءِ الْاَنْبِیـاءِ اَیْنَ الطّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِکَرْبَلاءَ [1]

«کجاست «آن منتقم حقیقی» که از ظلم و ستم و کینه توزی امّت، بر پیمبران و فرزندانشان دادخواهی کند، و قصاص خون بنا حق ریخته آنان نماید.»

«کجاست آن آقا که از خون جدّبزرگوارش کشته شده در کربلا انتقام گیرد.»

انتقام گرفتن از قاتلین پیامبران بوسیله امام علیه السّلام

در این بند از دعا در اوّل اشاره به انتقام دشمنان و کینه ورزان با پیمبران الهی شده است، و این جزء یکی از موارد برنامه های انقلاب آن بزرگوار است، چون ستمکاریهائی که بر انبیا و فرزندان آنها وارد شده کمتر انتقام از عاملین و منکران و قاتلان آنها گرفته شده است، و به مصداق آیه شریفه که می فرماید:

لَهُمْ فِی الدُّنْیـا خِـزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذابٌ عَظیمٌ [2] باید گذشته از عذاب اخروی به شکنجه و رسوائی دنیائی هم برسند.

و این از نظر آزمایش الهی است که پیمبران و اقوام ایشان را در هر دوران در مسیر امتحان قرار داده و تاریخ نشان می دهد که همیشه امّتها به دشمنی و مخاصمت برخاسته و باطل را بر حق ترجیح می دادند، همچنانکه خدایتعالی خود می فرماید:

۱- «ذحول» به معنی دشمنی و کینه توزی است.

۲- سوره البقره آیه ۱۱۴.

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰا لِكلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ [۱] «و همچنین برای هر پیامبری دشمنی از مجرمین قرار دادیم»

و بسیار شنیده اید که اغلب مخالفان و ستیزه جویان در هر دوران پیامبران الهی را کشتند، بطوریکه در قرآن مجید می بینیم در بسیاری از آیات مکرراً فرموده است: وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيٰاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ [۲] که آنان بدترین مردم از اهل کفر و عصیان بودند و انبیاء خدا را بنا حق کشتند، همچنانکه حضرت یحیی و حضرت زکریّا و غیره را کشتند.

و در خبر است که طغیان این از حد در گذشتگان به حدّی بود که در یك بامداد هفتاد پیغمبر را در بازار کشتند.

در تفسیر اثنی عشری، آورده: که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که بعد از تلاوت این آیه فرمود: بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در ساعت اول روز کشتند، پس یکصد و دوازده نفر از عباد برخاستند تا برایشان امر به معروف و نهی از منکر کنند، ایشانرا هم نیز در آخر روز کشتند، و این موضوع تفسیر گسترده ای دارد.

امّا آنچه مسلّم است مجازات و انتقام گرفتن از ظالم، حق مظلوم و حق صاحب خون است، و هیچکس نمی تواند مانعی بر سر راه صاحبان حق ایجاد نماید، همچنانکه خدایتعالی می فرماید:

۱-سوره فرقان آیه ۳۱.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۱۲.

وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِكَ مٰا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ[۱] کسیکه
بعد از مظلوم شدن یاری بطلبد ایرادی برای او نیست.

اکنون اگر گفته شود که این مأموریّت چرا به عهده امام زمان علیه السّلام گذاشته شده و از آنطرف معلوم است که در زمان ظهور آنحضرت دشمنان و قاتلین انبیاء و اولیاء حق در دنیا نیستند که مورد انتقام قرار گیرند، پس چگونه این معنا صورت عمل به خود خواهد گرفت؟:

در اوّل باید گفت که چون امام علیه السّلام وارث تمام انبیاء و اوصیاء است و صاحب خون تمام مقتولین بنا حق کشته شده از آنان است و حق قصاص برای او ثابت می باشد، چون در تأیید این معنا خدایتعالی می فرماید:

وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنٰا لِوَلِيِّهِ سُلْطٰاناً[۲] «یعنی آنکس که
مظلوم کشته شده برای ولیّش حق قصاص قرار دادیم»

بنابر این تنها باقی مانده اولیاء حق همان بزرگوار است که انتقام گیرنده از ظلم و ستمهائی می باشد که اهل کفر و ظلم بر انبیاء و اولیاء حق وارد کردند.

و در ثانی، اگر گفته شود که چگونه ستمکاران و قاتلین برگزیدگان خدا که اکنون در دنیا نیستند در ظهور امام انتقام از آنها کشیده می شود: این معنا دو وجه دارد، یکی آنکه عیناً مربوط به خود قاتلین و ستمگران زمان انبیاء است، که بنا به تفسیر بعضی از آیات قرآنی و روایات مربوطه که شرح آن کتاب جداگانه ای را در بر می گیرد، تمام تبه کاران روزگار سیاه که مخصوصاً با فرستادگان خدا و

۱-سوره شوری آیه ۴۱.
۲- سوره اسری آیه ۳۳.

اوصیاء ایشان در افتاده اند، به دنیا رجعت خواهند کرد و از آنها انتقام گرفته خواهد شد، **نگارنده** در کتاب « **مقام ولایت** » در شرح زیارت جامعه کبیره در جمله «مُصَدَّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ» شرحی به تفصیل در این معنا آورده و به اثبات رسیده است که این عقیده از عقاید حقه شیعه اثنی عشریه است.

و وجه دیگر اینکه مربوط به پیروان قاتلین و کسانیکه بعد از آنها راضی به عمل زشت و ننگین ایشان می باشند یعنی کسانیکه بر اعمال خلافکاری پدران و پیشنیان خود نسبت به دشمنی و خصومت با پیامبران و اولیاء حق راضی و خوشنود بودند و اکنون هم عمل آنانرا به قتل و ستمکاری با پیمبران تأیید می کنند و از کردار آنها خوشحالند، این گروه همه مشمول امر انتقام هستند.

همچنانکه، علی علیه السّلام در نهج البلاغه می فرماید: راضی شونده به کار جماعتی از خیر و شر، داخل شونده در آن کار است و با ایشان شریك می باشد، و نیز بر داخل شونده در باطل دو گناه است، گناه بجا آوردن و گناه خوشنودی او به آن عمل.

پس در زمان ظهور امام آنانکه راضی بودند بر خصومت و دشمنی با پیمبران مشمول انتقام خواهند گردید.

یکی از اهداف قیام حضرت مهدی طلب خون امام حسین است!

از مطالبی که گذشت دانسته شد که امام زمان علیه السّلام وارث تمام انبیاء و اوصیاء بوده و انتقام گیرنده از دشمنان و قاتلین آن بزرگواران است، و اکنون در پیرو بند مورد شرح صراحتاً می فرماید: «اَیْنَ الطّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِکَرْبَلا» و این معنا چنین می رساند که در برنامه انقلاب آن بزرگوار دیگر جائی برای ستمکاری ستمکاران باقی نخواهد ماند، تمام فرعون و فرعونیان و یزید و یزیدیان و امثال آنها دیگر نتوانند دنیا را به ظلم و فساد و تباهی کشانند، چون سرکوب پیروان و تابعین آنها جزء برنامه قیام و انقلاب بوده و هیچکس را هم قدرتی نیست که مانع پیروزی حق بر باطل گردد.

روایات بسیاری داریم که امام زمان علیه السّلام انتقام گیرنده از دشمنان و قاتلین انبیاء و جدّ بزرگوارش امام حسین علیه السّلام می باشد، و اگر آن روایات هم نبود، بیان همین فقره از دعا سند آن برای ما بسیار معتبر است، امام صادق علیه السّلام صراحتاً اشاره می فرماید: کجاست آن طلب کننده خون بهای شهید کربلا؟!

در کتاب «مصلح غیبی» آورده است[1]: که یکی از اهداف قیام حضرت بقیة الله ارواحنا فداه طلب خون حضرت سید الشهداء علیه السّلام است، زیرا در زیارت عاشورا که صحیح ترین سند را دارد می خوانیم:

اَنْ یَرْزُقَنی طَلَبَ ثارِکَ مَعَ اِمامٍ مَنْصُورٍ مِنْ اَهْلِبَیْتِ مُحَمَّدٍ

۱-نگارش: استاد محقق جناب سید حسن ابطحی.

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ .

«که روزیم کند خونخواهی تو را با امامی پیروزمند از خاندان محمد که درود خدا بر او و آلش باد» و در جای دیگر در همان زیارت آمده است

وَ اَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكُمْ مَعَ اِمَامٍ هُدىً ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ...

که اشاره هر دو عبارت بر این معنا خلاصه می شود: خدا مرا روزی کند که در رکاب امام مهدی حجة بن الحسن علیه السّلام که یاری شده و ظاهر و ناطق بحق است و از شما اهل بیت می باشد طلب خونتان را بکنم.

و باز در تأیید این معنا در زیارت عاشورای دیگر آمده است: وَ اَنْ يُوَفِّقَنِي لِلطَّلَبِ بِثَارِكُمْ مَعَ الْاِمَامِ الْمُنْتَظَرِ الْهَادِي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ «و مرا موفق دارد در طلب خون پاك شما که به ظلم ریختند در رکاب امام منتظر مهدی آل محمّد از خونخواهان شما باشم.

حاصل این معانی اشاره بر اینستکه: جنگ یزید و یزیدیان با حضرت سید الشهداء علیه السّلام یك جنگ شخصی و فردی که دسته ای با دسته دیگر به خاطر دشمنی با هم، و یا حتی به خاطر کشورگشائی نبوده تا آنکه همان عده معلوم یعنی ستمگران آن زمان مورد مآخذه واقع شوند و با مردن آنها موضوع منتفی گردد، بلکه آن جنگ، جنگ حق و باطل و طرفدارانشان است و به اصطلاح امروز هدف مکتب بوده و نه شخص، و لذا این جنگ از اول دنیا و از روز نخست ادامه داشته ولی، در هر زمانی به مناسبتها شدت و ضعف پیدا کرده و قربانیانی می گرفته است، تا آنکه در زمان حضرت سید الشهداء علیه السّلام این جنگ به اوج خود

رسیده و یکی از بهترین اولاد ابوالبشر را شهید کرد و خون آنحضرت را بدون آنکه حکومت شیطانی را به کلّی از بین ببرد به زمین ریخت.

و لذا در ادامه همان جنگ که حضرت بقیة الله ارواحنا فداه قیام می کند، چون به پیروزی نهائی یعنی از بین بردن تمام آثار باطل و برقراری حق و حقیقت در سراسر جهان موفق می شود، در حقیقت طلب خون حضرت سید الشهداء علیه السّلام را کرده و کسانیکه در این مبارزه شرکت کنند در رکاب امام زمان علیه السّلام موفق به طلب خون آن آقا شده اند

اینست که حضرت مهدی علیه السّلام در اعلامیه خود می فرماید: **ای مردم جد غریبم حسین را مظلوم کشتند!!**

یك مسئله شد تمام در اصل کلام — که گفته شود امام هنگام قیام
خونخواهی هر شهید و مظلوم کند — خاص آنکه شهید کربلا بود امام

* * * * *

گویند حسین کشته شد بس مظلوم — این امر بُوَد به نزد نیکان معلوم
من در عجبم چه کس کُشَد قاتل او — آن کشته راه حق که باشد معصوم

* * * * *

آن منتقمی که زنده باشد به جهان — کس نیست مگر صاحب هر عصر و زمان
گیرد همه انتقام از بد کیشان — آنانکه به نزد «زار» باشند عیان

* * * * *

اَیْنَ اَلْمَنْصُورُ عَلیٰ مَنِ اعْتَدیٰ عَلَیْهِ وَ افْتَریٰ

«کجاست «آن امام مقتدریکه» پیروزمند وغلبه کننده است بر هر متجاوز و تعدی کننده که نسبت دروغ و افتراء بر او بندد»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آنکه یاری شده از جانب خدا است که بر ستمکاران و تعدی کنندگان و افتراء زنندگان مظفر و پیروز باشد.

تمام متجاوزین در قیام امام علیه السّلام سرکوب خواهند شد.

در این فقره از دعا که اشاره به «اَیْنَ اَلْمَنْصُور» شده است « **منصور**» یکی از اسامی امام زمان علیه السّلام است، همچنانکه در کتاب «نجم الثاقب» و در کتب دیگر مذکور است.

در تفسیر فرات، در ذیل آیه شریفه: وَ مَنْ قُتِلَ مَظلوماً..... (که قبلاً تفسیر آن گذشت) آورده است که مراد از (مقتول) حسین علیه السّلام و مراد از«منصور» امام زمان علیه السّلام است، که آن بزرگوار با پیروزی و ظفر خونخواهی می کند و انتقام می کشد از کسانیکه بر اهل بیت رسول اکرم ستم روا داشته اند، چون آن بزرگوار تنها کسی می باشد که حق انتقام کشیدن از آنها را دارد، مگر نه خدایتعالی فرمود:

فَمَنِ اْعتَدیٰ عَلَیْکُم فَاعْتَدُوا علیه بِمِثْلِ مَا اْعتَدیٰ عَلَیْکُمْ..... [1] «یعنی هر کس به شما تجاوز کرد شما هم با او مقابله با

۱- سوره البقره آیه ۱۹۴.

مثل کنید.

پس آنهمه تعدّی و تجاوز که نسبت به برگزیدگان خدا بعمل آمد و فرصتی برای قصاص و انتقام گرفتن از تجاوز کنندگان حاصل نگردیده و آنهمه ستمکاری که در هر دوران از طرف متعدیان بر مظلومان وارد می آید و تا دامنه ظهور امام زمان علیه السّلام به سرعت و بر شدّت ادامه می یابد، پس چه کسی باید با آنها مقابله کند

آنها که رعایت احکام الهی را نکردند و مردم را از راه خدا باز می دارند، آنها که به خدا و پیامبر و اولیاء او افتراء می بندند، آنانکه هر گونه تجاوز و تعدّی به جان و مال مردم می کنند آنها که خدایتعالی درباره آنان فرمود: وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ.

پس آیا نباید کسی باشد که جلوگیری از ستمکاری آنان نماید؟، آیا نباید فردی بنام «منصور» که از جانب خدایتعالی یاری شده است با آنان مقابله نماید، پس او کجاست؟، پس «أَيْنَ الْمَنْصُورُ عَلىٰ مَنِ اعْتَدىٰ»، کجاست آن بزرگوار که ولّی و کارگزار بر تمام خلق عالم است؟، کجاست آن آقا که اختیار کامل دارد و حاکم حقیقی شرع است؟ کجاست آن مرد قدرتمند که تمام متجاوزین را سرکوب کرده و حکومت عدل و داد برقرار نماید؟ و کجاست آنکه داد مظلوم را از ظالم بستاند؟

آنانکه گذشته اند از مرز و حدود — از مرز و حدود آن خداوند ودود
آنانکه همه ظلم و ستم داشته اند — بر کیفر خود رسند روز موعود

* * * * *

این مسئله گفته شد که در روز قیام — باشد همه انتقام بر دست امام
هر کس متجاوز و تعدّی کار است — دیگر به هلاکتش شود کار تمام

* * * * *

گویم سخنی درست از گفته «زار» زان پس نبُود کسی به دنیا بدکار
چون اصل حکومت است بر عدل و داد پس می شود اینجهان ز شادی سرشار

* * * * *

اَیْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذی یُجابُ اِذا دَعا

«کجاست آن آقا، که چون در حال پریشانی دعا کند به اجابت رسد؟»

بلکه شاید اشاره بر این باشد: کجاست آن بزرگواریکه در مقام توسّل در نزد حقتعالی دعای محبان و دوستداران مضطر و پریشان را اجابت کند.

دعای امام زمان علیه السّلام در حال اضطرار!!

اضطرار معانی گوناگونی دارد که مصداق آن در فقره مورد شرح همان حالت آشفتگی و پریشانی در اولین حرکت قیام و انقلاب امام زمان علیه السّلام است.

البته این قیام بزرگ همچنان ساده و آسان نیست، انقلابیست که باید پیروزی آن سرتاسر جهان را فرا گیرد، با آنکه تصرف امام علیه السّلام به اوضاع عالم در حد مقام ولایت است ولی حمایت آن بزرگوار از طرف پروردگار عالم امری ضروری و لازم است، یعنی بدون کمك مستمری و تأییدات دائمی الهی هیچ کار میسّر نیست.

اینست که آن بزرگوار در عین حال که از کمال اقتدار برخوردار است، باز توجه خود را در حالت اضطرار به حقتعالی معطوف داشته و خواستار موفقیّت در امر مبارزه و پیروزی در آن انقلاب عظیم است.

با آنکه خدایتعالی وعده فرموده است که دعای داعی که شرایطش جمع باشد به اجابت رساند ولی در فقره مورد شرح که تکیه روی عنوان «مضطر» شده است، چنان نمودار است که امام علیه السّلام در قیام خود در اوضاعی آشفته پرهیجان ترین حالت را دارد که تمام توجه قلبی و روح شریفش را بسوی حقتعالی معطوف داشته و حلّ هر مشکلی را از او سبحانه و تعالی خواهان است.

لذا با حالت اضطرار دست به دعا برمی دارد و ظفر و کامیابی را در آن ماجرای عظیم از خدایتعالی می خواهد.

قرآن مجید در رابطه با همین معنا اشاره ای دارد که می فرماید:

اَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ [۱]

«آیا کیست که اجابت کند درمانده را، یعنی نیست در عالم وجود، کسیکه اجابت کند فرو مانده را وقتی که در حقیقت او را بخواند، مگر ذات یگانه حقتعالی.»

در تفسیر نمونه: در ذیل آیه شریفه آورده است، در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می شود، و کارد به استخوان می رسد و از هر طرف درمانده و مضطر می گردد، تنها کسی که می تواند قفل مشکلات را بگشاید و بن بست ها را برطرف سازد و نور امید بر دلها بتابد و درهای رحمت را بروی انسانهای درمانده بگشاید تنها ذات پاك اوست نه غیر او.

امّا آنچه که در متمم آیه مورد تفسیر آمده ارتباط کامل به فقره مورد شرح دارد که می فرماید: وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفاءَ الْاَرْضِ... اشاره بر اینکه نه تنها مشکلات و ناراحتیهای مضطر را خدایتعالی در اجابت دعایش برطرف می سازد بلکه می فرماید: شما را خلفای روی زمین قرار می دهد.

جالب اینکه در بعضی از روایات این آیه تفسیر به قیام حضرت مهدی صلوات الله و سلامه علیه شده، همچنان در **تفسیر نور الثقلین** در روایتی از امام باقر علیه السّلام آورده است که فرمود:

به خدا سوگند که گویا من مهدی را می بینم که پشت به حجر الاسود زده

۱- سوره نمل آیه ۶۲.

و خدا را به حق خود می خواند، سپس فرمود: به خدا سوگند مضطر در « **کتاب الله**» در آیه «اَمَّن یُجیبُ اَلْمُضْطَرَّ.... »اوست.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السّلام چنین آمده است: این آیه درباره مهدی از آل محمد علیهم السّلام نازل شده به خدا قسم «مضطر» او است، هنگامیکه در مقام ابراهیم دو رکعت نماز بجا می آورد و دست به درگاه خدای متعال برمی دارددعای او را اجابت می کند، ناراحتیها را برطرف می سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می دهد!

البته در تفسیر این معنا چنین گفته اند: این آیه مفهوم گسترده ای دارد که یکی از مصداقهای روشن آن وجود مبارك مهدی علیه السّلام است که در آن زمان که همه جا را فساد گرفته باشد و بشریّت در بن بست سختی قرار گرفته باشد و حالت اضطرار در کلّ عالم بوجود آمده باشد، در آن هنگام در مقدس ترین نقطه روی زمین او علیه السّلام دست به دعا برداشته و تقاضای کشف سوء می کند و خداوند اجابت این دعا را سرآغاز انقلاب مقدس جهانی او قرار می دهد.

روزیکه ندارد این جهان هیچ قرار — هر کس بُوَد از زندگی خود بیزار
با حالت اضطرار آن منجی خلق — دستی به دعا برآورد در این کار

* * * * *

بر خانه کعبه اش بُوَد تکیه گاه — آنجا که توجهش به لطف الله
بر اهل جهان دهد در این امر پیام — سازد همه را بر این قیامش آگاه

* * * * *

آنوقت دگر کسی نماند به جهان جز آنکه بَرَد به خالق خود ایمان
هر کس به تلاش در ره جانان است پس زار نباشد آنزمان سرگردان

* * * * *

أَيْنَ صَدرُ الْخَلائِقِ ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ

«کجاست آن پیشوا و صدر نشین و بالاترین مقام خلق عالم که صاحب احسان و نیکوئی و در حدّ اعلای تقوی و پرهیزگاری است»

مقامی بالاتر از مقام حجّت خدا در روی زمین نیست!

در اوّل باید در معنای «**صدر الخلائق**» این توجه را داشت که هم اکنون در روی زمین و در کل ممالك جهان مقام کسی بالاتر از مقام حجّت خدا حضرت ولّی عصر امام زمان عجّل الله تعالی فرجه نیست او پیشوائی عالیقدر و رهبر کلّ در هردوران و قائد عظیم الشأن در دوران قیام و انقلاب خود است، کسی محبوبتر از آن بزرگوار از تمام انسانها در دنیا در نزد خدایتعالی نیست!

درباره شأن و مقام آنحضرت در اینجا دیگر لزومی برای تکرار مطالب نیست، تنها باید گفت: او علیه السّلام هم اکنون حجّت خدا در روی زمین است و اگر یك آن وجود مقدس حضرتش در روی زمین نمی بود زمین و اهل آن برقرار نمی ماند.

امّا در این مورد که در فقره مورد شرح امام علیه السّلام را صاحب «**بر**» و «**تقوی**» خوانده است، این دو صفت عالی برای آن بزرگوار کاملاً ثابت است، از آنجهت که می بینیم خدایتعالی در بعضی از آیات قرآنی از نظر توجه بندگان به سوی تقرّب این دو کلمه را مترادف قرار داده، همچنان جائی می فرماید:

وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ .... [1] «و کمك کنید با یکدیگر در راه نیکی و پرهیزگاری»

۱- سوره مائده آیه ۲.

بعضی از تفاسیر در ذیل آیه شریفه آورده اند: در این آیه که «بر» و «تقوی» هر دو با هم ذکر شده اند، یکی جنبه اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید و نیکو می باشد، و دیگری جنبه نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می باشد و به این ترتیب تعاون و همکاری باید هم در دعوت به نیکیها و هم در مبارزه با بدیها انجام گیرد.

و این همان روش عمده ای است که بوسیله آقا امام زمان علیه السّلام در به ثمر رسیدن انقلاب آن بزرگوار باید اعمال گردد.

و از طرف دیگر در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:«وَ عَنٰاصِرَ اَلْاَبْرٰارِ» که این آقایان بزرگوار ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین همه فطرت و گوهر طینت ایشان بر تمام مظاهر «بر» و نیکوئی سرشته شده است، و خدایتعالی درباره شأن و مقام آنان فرمود:

كَلاّٰ اِنَّ كِتابَ اَلْاَبْرٰارِ لَفي عِلِّيينَ- اِنَّ اَلْاَبْرٰارَ لَفي نَعيمٍ [1]

«اشاره بر اینکه نامه اعمال ابرار و نیکان در علیین است و مسلماً نیکان در انواع نعمت متنعمند»

این آیات شریفه تفسیر گسترده ای دارد که تنها در اینجا متذکّر می شویم: در بعضی از تفاسیر با استناد به روایتی آمده است: که هر کجا در قرآن مجید جمله «اِنَّ الاَبرارَ...» آمده است منظور اهل بیت رسول اکرم می باشند.

امّا در رابطه با فقره مورد شرح درباره تقوای آن بزرگوار هم قبلاً در شرح

۱- سوره مطففین آیه ۱۸ و آیه ۲۳.

فقره: اَیْنَ جٰامِعُ الْکَلِمَةِ عَلیَ التَّقْوٰی مطالبی گذشت و در ذیل آیه شریفه:«وَ اَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوٰی...» روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام نقل شده که فرمود: نَحْنُ کَلِمَةُ التَّقْوٰی وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقٰی «مائیم کلمه تقوا و دستگیره محکم الهی».

بنابر این امام زمان علیه السّلام نیکوکارترین فرد از افراد عالم بوده و ازهد و اتقی از تمام بندگان خدا در روی زمین می باشد و درصدر خلائق در هر دوران قرار دارد.

در روی زمین کجاست آن یار نهان — آنکس که بُوَد به حق ابَر مرد جهان
او صدر خلائق است در هر دوران — بر نیکی و تقوا همه اش کار عیان

* * * * *

در یك سخنی که گفته ام در دو کلام — شد جمله مطلبم دو این امر تمام
یعنی به همان زبان ز گفتار زار — که نیست کسی قائد ما غیر امام

* * * * *

اَیْنَ ابْنُ النَّبِیِّ الْمُصْطَفٰی وَ ابْنُ عَلِیٍّ الْمُرْتَضٰی وَ ابْنُ خَدیجَةَ الْغَرّاءِ وَ ابْنُ فاطِمَةَ الْکُبْرٰی

«کجاست فرزند پیامبر عالیقدر محمد برگزیده خدا «و کجاست؟» فرزند علی، پسندیده حق و فرزند خدیجه والامقام و زیبا، «و کجاست؟» فرزند فاطمه زهرا علیه عالیه گرانقدر و بزرگوار.»

شناسائی مهدی موعود از نظر اصل و نسب

در این بخش از دعا در یك سلسله مترادفی به معرّفی آقا امام زمان علیه السّلام می پردازد و در اول اشاره به اصل و نسب آن بزرگوار کرده تا او کاملاً شناخته شده و در مدت غیبت طولانیش کسی ادعای مهدویّت نکند، همچنانکه تا کنون در هر دوران دروغگویان و شیّادان بسیاری این ادعا را کرده اند و گاهی هم بوسیله قدرتهای بزرگ جهانی و عمّال بیگانه پشتیبانی شده اند، و برای تضعیف عقاید شیعیان از آنها حمایت کرده و ایجاد اختلاف نموده اند!!

پس در اینجا گفته می شود: که حضرت ولی الله الاعظم حجة بن الحسن امام زمان علیه السّلام، ذرّیه رسول اکرم فرزند برومند حضرت امام حسن العسگری علیه السّلام می باشد و او خاتم اوصیاء پیغمبر آخر الزّمان و امام دوازدهم شیعیان است.

لذا در این بند از دعا بوجود مقدس او اشاره شده و می فرماید: کجاست؟ فرزند گرامی رسول برگزیده خدا!

در این معنا باید گفت: ائمه هدی علیهم السّلام از آنجهت ذرّیه و اولاد رسول خدا خوانده شده اند که آن بزرگواران پسران فاطمه زهرا سلام الله علیها دخت گرامی پیغمبر می باشند، و در این مورد گفتگوهای بسیاری شده است تا پاسخگوی بعضی از مخالفان باشد که می گویند: نسبت ذرّیه را به اولاد دختر نمی توان داد.

بطوریکه در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: اَلسَّلامُ عَلیٰ مَحالِ مَعْرِفَةِ اللّه ....وَ ذُرِّیَّةِ رَسُولِ اللّهِ درود بر پایگاههای خداشناسی، و سلام بر ذرّیه رسول خدا.

با تطبیق این فقره از زیارت به بند مورد شرح که اشاره می فرماید: کجاست فرزند رسول برگزیده خدا؟ این معنا روشن می شود که آن بزرگواران از

فرزندان فاطمه زهرا دخت گرامی رسول اکرم هستند و اولاد دختر هم مانند اولاد پسر ذرّیه مرد هستند.

و اینکه بعضی در این معنا تأمّل دارند، شاید با توجه به بعضی از آیات قرآنی و بعضی از روایات این موضوع بر آنها روشن گردد، همچنانکه از شیعه و سنّی نقل شده است که رسول اکرم درباره امام حسن و امام حسین علیهما السّلام فرمود:

هٰذانِ اِبْنایَ مَنْ اَحَبَّهُمٰا فَقَدْ اَحَبَّنِي، «کسیکه دوست بدارد این دو فرزند مرا همانا که مرا دوست داشته است»

و روایات بسیار دیگری آمده است که رسول اکرم اطلاق ولد و فرزند را از امام حسن و امام حسین تا حضرت مهدی علیهم السّلام به فرزندان خود نموده است.

امّا آنچه که مفسّرین در این باره گفته اند: چنین است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر بطور یکسان پیش می رود و نوه های پسری و دختری هر دو «ذرّیه» و فرزند زاده ایشان محسوب می شود، و در این معنا بیشتر استناد کرده اند به آیه شریفه که می فرماید:

.... وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ دٰاوُدَ وَ سُلَیْمٰانَ وَ اَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسیٰ وَ هٰرُونَ ....[1]

در این آیه شریفه و آیه ماقبل از آن، نام جمع کثیری از پیامبران که از

۱- سوره انعام آیه ۸۴.

دودمان ابراهیم علیه السّلام بودند ذکر کرده، نخست می گوید: از دودمان ابراهیم (ع) داود و سلیمان و یوسف و موسی و هارون هستند که پاداش مقام نیکوکاری آنان این مقـام است، و سپس نام زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس را می برد، و اضافه می کند که همه آنها از صالحان بودند.

بنابر این حضرت عیسی علیه السّلام که بدون پدر به دنیا آمده است در آیات فوق از فرزندان ابراهیم شمرده شده ، با آنکه می دانیم تنها او از طرف مادر به آنها مربوط می شود ، و روی همین جهت است که امامان اهلبیت همه از طرف دختر به پیامبر می رسند و ابناء رسول الله فرزندان پیغمبر خوانده می شوند، همچنانکه در زیارت ایشان آمده است: اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یَا بْنَ رَسُولِ اللهِ، سلام بر تو ای فرزند رسول خدا.

و از آنطرف در کتب شیعه و سنّی روایات بسیاری آمده است که حضرت مهدی علیه السّلام از فرزندان پیغمبر گرامی می باشد و در اینجا از نظر تبرك اکتفا می کنیم به روایتی که در کتب « **ینابیع الموده** » و « **مناقب خوارزمی** » آمده است: ابن عباس ازرسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: علی بعد از من امام امّت من است و یکی از فرزندان علی قائم منتظری است که هر وقت ظهور کند زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آنطور که پر از ظلم و جور شده باشد.

و همچنین در کتاب « **المهدی** » آورده است:« **ابوداود** » در کتاب «صحیح» خود از امّ سلمه روایت کرده که گفت: از پیغمبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که فرمود : مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است.

ذرّیه انبیاء قبل است رسول — فرزند خودش دخت گرامیست بتول
از اوست همه ذراری آل کبار — خاص آنکه بود امام بر حق مقبول

* * * * *

آن حجّت حق امـام انس و جـان است فرزنـد رسول و هـم وصی بـر آن است
او دیـن خـدا کنـد بـروزی پیـروز روزیکه جهـان زکفر و شر ویران است

* * * * *

ای داد کـه غـائب است آن نیکو نـام خوش آنکـه بـرون ز پرده آیـد بر کام
خواند همه یار و یاوران را بـه حضور تـا «زار» ببینـدش کنـد عرض سلام

* * * * *

بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی وَ نَفْسی لَکَ الْوِقاءُ وَ الْحِمیٰ [۱]

«پدر و مادرم به فدای تو و جان من به قربانت و بلاگردان و حافظ و نگهبان تو باد»

جان عالم فدای حجّت خدا باد!!

در این فقره از دعا، داعی در کلام خود گریزی زده و از غیب التفات به حضور و خطاب کرده است، و در اینجا امام زمان علیه السّلام را مخاطب قرار داده، و گویا از اینکه او را به حسب و نسب و صفات جمیله یاد کرده و به فرزندی رسول اکرم و فاطمه سلام الله علیها خوانده است، شوق او بالا گرفته و احساسات خود را بر همان زبان محبّت آمیز که در میان محبّان معمول است آشکار نموده و اشاره می فرماید: پدر و مادرم فدای تو و جان من نگهبان و سپر بلای تو باد.

در اینجا خوب توجه داشته باشید که این کلام از بیانات گهربار امام صادق علیه السّلام است که خطاب به فرزندش می فرماید: جان من و پدر و مادرم فدای تو باد، و این معلوم می دارد آن بزرگوار به مقام و شخصیّت والای فرزند خود کمال آگاهی را دارد و به قدر و جلال او نزد خدایتعالی کاملاً واقف است!

پس جائیکه امام علیه السّلام اینگونه شدت محبت خود را به آن بزرگوار ابراز نماید؛ ما چه بگوئیم؟! چیزی نمی دانیم و اگر هم چنین گوئیم: جان پدر و مادر ما چه ارزشی دارد، لذا باید گفت: جان عالم به قربانت ای امام زمان، تمام مخلوق و تمام هستی جهان به فدایت ای حجّت بر حق و ای ولّی اللّه الاعظم!

حقا اگر تمام خلق عالم به شناسائی مقام آن بزرگوار آشنائی داشته باشند و

۱- «وِقاء» به معنی هر چه به آن چیزی را نگهدارند و در پناه گیرند- «حِمی» به معنی، نگهبانی و حمایت است.

اگر بدانند: هم اکنون عالم بوجود مقدس او برقرار است و او محبوبترین خلق نزد پروردگار جهان است همه بالاتفاق می گویند: بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی وَ نَفْسی....

و در این معنا می بینیم اغلب در زیارات ائمه هدی علیهم السّلام این شدّت محبّت ابراز شده که زائر عرض می کند: بِأَبَی أَنْتُمْ وَ أُمّي وَ نَفْسی وَ أَهْلی وَ مالي وَ أُسْرَتي.، یعنی پدر و مادرم و خودم و خاندان و عائله ام و ثروت و متعلّقاتم فدای شما باد.

بخصوص در زیارت جامعه کبیره که از بیانات امام هادی علیه السّلام است، این عبارت در پنج مورد تکرار شده است و این معنا چنین می رساند که زائر کمال محبّت خود را نسبت به محبوبان خود ابراز داشته و بهترین دوست داشته خود را در طبق اخلاص گذاشته یکجا به حضور آنان اهدا نماید. و شاید بهترین احسان را برای پدر و مادر خود دعائی قرار داده که آنها را فدای محبوب و جانان خود می نماید.

و از این گذشته این خود ارتباط مستقیم به عشق ورزی و محبّت به سوی خود حقتعالی دارد، که اگر کسی راضی باشد عزیزترین نزدیکان، یعنی پدر و مادر و نفیس ترین چیزهای خود را در راه خدایتعالی نثار کند راه او همان خط پیامبر و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است، چون همه چیز در عالم در برابر محبت با خدا و رسول او ناچیز و بی ارزش است که محبّان باید از تمام این مسائل گذشته و تمام علائق خود را کنار زده تا به مقصد نهائی برسند.

جانم به فدای آنکه محبوب خداست — آنکس که در امتیاز از خلق جداست
هم جان من و تمام اهل عالم — چون نیك نظر کنی بر آن یار فداست

* * * * *

ارزش نبُوَد به جان مـن در ره دوست گر جملـه شود جهـان فدایش نیکوست
چون کس نبُوَد نکوتر از خلق جهـان بهتـر ز همـه بـه نـزد حق تنها اوست

* * * * *

مـن عـاشق دلـداده آن مـه رویـم بـالله نـدانـم چـه ز عشقـش گویـم
بس والـه و شیـدا ز غـم هجـرانش چـون زار شتابـان ره وصلش پـویـم

* * * * *

يَابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ يَابْنَ النُّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ يَابْنَ الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ يَابْنَ الْخِيَرَةِ الْمُهَذَّبِينَ يَابْنَ الْغَطَارِفَةِ الْأَنْجَبِينَ يَابْنَ الْأَطَائِبِ الْمُطَهَّرِينَ يَابْنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُنْتَخَبِينَ يَابْنَ الْقَمَاقِمَةِ الْأَكْرَمِينَ [1]

۱-«سادة» جمع، سید به معنی بزرگ و آقا و سرور- «اکرمین» به معنی، گرامی ترین، سخی ترین.
«نجباء» جمع نجیب: به معنی، اصیل و شریف و خوش گوهر و گرامی.
«هداة» جمع هادی به معنی، راهنما و پیشوا و نماینده.
«خیرة» اسم جنس، به معنی، از همه بالاتر، از همه بافضیلت تر، و خیرات هم گفته اند.
«غطارفة» جمع، غطراف و غطریف، به معنی آقای نیکو، مهتر بزرگ، جوانمرد سخی.
«انجب و منتجب» از ماده «جبی» به معنی جمع کردن و «اجتباء» به معنی جمع کردن و بطور اختیار برگزیدن است.
«اطائب» جمع «اطیب» اسم تفضیل به معنی پاکیزه تر، خوشبوتر.
«خضارمة» اسم جنس، به معنی: آقای باکرامت و بسیار بخشنده.
«قماقمة»جمع قمقام، به معنی: صاحب عطاهای بسیار، سخی و مهتر قوم و به معنی دریا هم آمده است.

«ای فرزند آقایان و بزرگمردان مقرّب درگاه خدا- ای فرزند گرامی ترین افراد نجیب و شریف و بااصالت- ای فرزند راهنمایان راه یافته و رهبران هدایت پذیرفته- ای فرزند برگزیدگان مهذّب و بهترین پاکیزگان آراسته- ای فرزند سروران و بزرگمردان برگزیده و نیکزاد- ای فرزند نیکوترین پاکان و پاکیزگان عالم- ای فرزند آقایان با کرامت و بسیار بخشنده- ای فرزند سرکردگان صاحب عطا و رؤسای با شوکت و کرامت»

صفات نیکوی ائمه اطهار همه در وجود مبارك امام زمان جلوه گر است!

بعد از آنکه داعی علیه السّلام که گویا فرزند عزیزش امام زمان را در حضور یافته و با حالت شدید عشق و محبت بر او دلباخته است و او را همچنان به فرزندی رسول اکرم و علی و فاطمه والامقام خوانده است، سپس باز او را مکرّر نداء می کند و به حسب و نسب آباء گرامیش یاد می کند و با شوق و شعف گفتار خود را در عالم محبت هیجان انگیز می نماید، و از برای ایجاد مسرّت همچنان اشاره به اسماء و صفات و القاب عالیه اجداد بزرگوارش کرده و از این طریق شوق خود و دیگران را به سوی او برمی انگیزاند.

در اینجا این نکته قابل توجه است که گفته شود: اصولاً ذکر نامها و صفات ائمه هدی همگی بسیار لذت بخش است بطوریکه در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: فَمٰا اَحْلیٰ اَسْمٰائَکُمْ، چقدر نامهای شما شیرین و زیبا است، چقدر ذکر صفات جمیله شما نیکو و حلاوت بخش است! چون این نامها و صفات عالیه از تجلّی صفات نیکوی الهی است.

چقدر این معنا شدت شوق و اشتیاق را بالا می برد، چقدر آتش عشق و

محبت را شعله ور می سازد چقدر گفتن و شنیدن نام و صفات این برگزیدگان خدا لذّت بخش و روح پرور است.

بی مورد نیست که نام شریف این کتاب « **ندبه‌و نشاط** » گذاشته شده است، چه سرور و نشاطی از این بالاتر که کسی محبوب خود را با عناوین گوناگون صدا کرده و به امید وصال خود را برای دیدار او آماده سازد.

چه مسرت و شادی از این بالاتر که سالکان الی الله برای ایصال به مقام قرب با رهروان کوی عشق همقدم شده و به سوی حضرتش قدم بردارند.

آنانکه دوستی و محبتشان با خدا در مرتبه «اَشَدُّ حُباً لِلّه » است با اولیاء و برگزیدگان او هم چنین هستند، می دانند آنهمه فضل و کمالات که از طرف او سبحانه و تعالی بر آن بزرگواران افاضه شده است همان مقام محبّت را هم نسبت به آنان ایجاب می نماید، این از همان بزرگواری آنان است که شأن آنها را در عظمتشان جلوه گر می سازد.

و اینکه در این سلسله از بیانات داعی اشاره به معرفی آقا امام زمان در ذکر صفات اجداد بزرگوارش می نماید، معلوم است که خود داعی امام صادق علیه السّلام صاحب تمام آن صفات نیکو و آن مقامات بزرگواری است، چون همه آن آقایان از نور واحدند، بلکه به مصداق کلام معروف «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری» این معنا در وجود مقدّس حضرت مهدی امام ولّی عصر عجّل الله تعالی فرجه جلوه گر است.

لازمه مقام صاحب الامری مرتبه سیادت است.

در این بند از دعا داعی اشاره به مقام سیادت و بزرگواری اجداد گرامی امام زمان علیه السّلام کرده و او را چنین نداء می کند: یَابْنَ السّٰادَةِ الْمُقَرَّبِینَ و این معنا می رساند که امامت و صاحب الامری باید در اختیار کسانی باشد که از هر جهت شایستگی داشته باشند، چون زمامداری که آقا و بزرگوار نباشد اعتباری برای فرمانروائی و بپاداری امر دین بخصوص در حکومت و دولت کریمه ندارد.

و این خطاب به آقا امام زمان بر این عنوان در واقع اشاره به مقام مجد و شرف و شخصیّت خود آن ولّی امر می باشد که دارای تمام صفات اخلاقی و صاحب فضائل نفسانیه و علمیه و مراتب عالیه بسیاری می باشد، و همانگونه که تمام انبیاء علیهم السّلام این مقام سیادت را دارا بودند تا آخرین فرد اوصیاء ایشان در تمام مراتب وارث آن بوده و آقائی و بزرگواری او ثابت است.

و از آنطرف چون حسب و نسب ائمه هدی علیهم السّلام گذشته از اینکه از سلسله انبیاء به جد بزرگوارشان رسول اکرم می رسد و سیادت و بزرگواری او هم بر کسی پوشیده نیست لذا آنانرا «**سادات مکرمین**» خوانده اند.

و قبلاً در حدیثی گذشت که پیامبر اکرم فرمود: (اَنَا سَیِّدُ وَلَدِ آدَمَ وَ لاٰ فَخْرَ) یعنی من آقا و برگزیده اولاد آدم هستم و در این مرتبه جای فخری برای من نیست، چون این مقام از طرف پروردگار عالم بر من مرحمت شده و از جانب خودم نیست تا به آن افتخار کنم.

و باز در حدیث دیگر است که فرمود: (اَنَا سَیِّدُ الْاَنبِیٰاءِ وَ عَلِی سَیِّدُ الْاَوْصِیٰاءِ) یعنی من سیّد انبیاء هستم و علی سیّد اوصیاء است.

و همچنین طبق روایات دیگر رسول اکرم سیّد عرب و علی علیه السّلام را

سید الوصیین و فرزندان گرامی او را سادات اهل بهشت خوانده اند، لذا امام زمان علیه السّلام خود سیّد و آقای تمام اهل جهان در هر دوران است که باید حاکم و والی و صاحب الامر بر مردم باشد.

این نکته هم قابل توجّه است که در معنای سیادت بطوریکه در بعضی از تفاسیر آمده است: سیّد کسی را گویند که متولّی امر نوع مردم باشد و در قسمت زندگی و معاش از آنان سرپرستی کند و مدیر امور آنان باشد، یا در فضیلتی از فضائل بر آنان برتری داشته باشد، و چون اعطاء این مقام تنها از طرف خدایتعالی میسر است، لذا بأیـد او مقـرّب درگاه الهـی باشد، که **تمام این خصوصیات در وجود مقدس امام زمان علیه السّلام متجلّی است**؛ پس در فقـره مـورد شـرح می خوانیم: یَابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِینَ.

ائمه هدی علیهم السّلام از طرف خدایتعالی برگزیده شده اند.

در ادامه این بند مورد شرح می خوانیم: یَابْنَ الْغَطَارِفَةِ الْاَنْجَبِینَ یَابْنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُنْتَجَبِینَ بیان این دو جمله با قرآن مجید بی ارتباط نیست، همچنان کلمه « **اجتباء** » هر کجا که در کلام الهی آمده است، بغیر از یك مورد در برگزیده شدن پیامبران بکار رفته، و در بعضی از آیات مربوطه هم روایات موثقی نقل شده که نشانگر ارتباط تفسیر با برگزیدگی ائمه هدی علیهم السّلام است

از جمله در کتاب « **مناقب ابن شهر آشوب** » در تفسیر آیه شریفه: وَ مِمَّنْ هَدَیْنَا وَ اَجْتَبَیْنَا...

از حضرت سجاد علیه السّلام روایت کرده، که فرمود: مائیم ائمه هدی و برگزیده خدا.

در تفسیر لاهیجی، در ذیل آیه شریفه: وَ جٰاهَدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ هُوَ اجتبیٰکُمْ، معنی آیه را چنین آورده است: و جهاد کنید در راه خدا حق جهادش او برگزیدشما را و نگردانید بر شما در دین هیچ شکی از آنکه کیش پدرتان ابراهیم است، و روایتی از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرده که در معنای «هُوَ اجْتَبٰیکُمْ» فرمود: مائیم برگزیدگان.

در قاموس قرآن هم در ذیل این آیه شریفه آورده است: هر که با نظر انصاف در این آیه دقت کند، خواهد دید که به ائمه دوازده گانه علیهم السّلام تطبیق می شود زیرا آنها برگزیدگانند به تمام امّت و آنان فرزندان ابراهیم اند نه همه مردم

در زیارت جامعه کبیره هم می خوانیم: وَ اجْتَبٰیکُمْ بِقُدْرَتِهِ (و شهادت میدهم) که برگزید خدایتعالی شما را به قدرت کامله خود.

آری خدایتعالی می تواند به قدرت خود برای رهبری جامعه و برای پیروزی دین حق کسانی را انتخاب کند که از هر جهت شایستگی داشته باشند، یعنی مقام شایستگی را خود به آنها اعطا فرموده بر وجهی که آنان متقی و پرهیزگار، معصوم و بی گناه، مطیع و فرمانبردار، عامل اجرای تمام احکام و اوامر او و آگاه به پاره ای از اسرار خلقت باشند و خلاصه خدایتعالی می تواند کسانیرا آئینه و تجلّی گاه صفات عالیه خود قرار دهد و یا به عبارت دیگر: **امامانی برگزیند که به مراتبی‌از اوصاف جمال‌و کمال‌و جلال‌و نورو عظمت‌و علم‌و عزّت‌و قدرت اوآراسته باشند.**

پس اگر در این بند از دعا در شأن آقا امام زمان می خوانید: يَابْنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُنْتَجبِيَنَ، گذشته از آنکه این بزرگوار فرزند برگزیدگان الهی است خود هم یکی از برگزیدگان است که او را برای نتیجه نهائی ولّی و حجّت در روی زمین قرار داده و برای برنامه مخصوص و ظهور دین حق آن آقا را زنده نگاهداشته و او را ناظر بر اوضاع عالم قرار داده است.

در پایان در شرح مابقی از فقرات در بند مورد شرح درباره اینکه ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین همگی هادی و راهنما و پاك و پاکیزه و گرامی و برگزیده می باشند در صفحات قبل در بیانات مربوطه مطالبی گذشت که دیگر لزومی برای تکرار نیست.

ای آنکه توئی زاده پاکان نجیب — هم زاده آنکه او خدا راست حبیب
باشد حسب و نسب تو را از نیکان — کس نیست به مثل تو به سادات قریب

* * * * *

ای آنکه تو برگزیده جانانی — از هر که نکو بُوَد تو بس شایانی
تو پور پیمبران بر حق باشی — بی تو نبُوَد جهان قرارش آنی

* * * * *

فرزند رسول همچنان نیکو روست — خوش باد بر آنکه خود بر او باشد دوست
سوگند بحق حق که در عشق «زار» — گویا همه جا که هست رویش بر اوست

*****

يَابْنَ الْبُدُورِالْمُنيرَةِ يَابْنَ السُّرُجِ الْمُضِيئَةِ يَابْنَ الشُّهُبِ الثَّاقِبَةِ يَابْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ [۱]

«ای فرزند ماه چهرگان منوّر، ای فرزند چراغهای فروزان، ای زاده انوار شکافنده و ستارگان جهنده، ای فرزند کواکب و ستاره های تابنده و روشن.»

تشبیهاتی نیکو به مقامات عالیه برگزیدگان حق

این سلسله از فقرات دعاء با ایماء و اشاره به ذکر نکاتی اسرارآمیز بر وجه استعاره پرداخته است، همچنانکه اباء و اجداد گرامی وصّی خاتم را تشبیه به متعلقاتی بلند مرتبه و نورانی از عالم خلقت کرده است که در واقع بدون وجود آن متعلقات نظام جهان برقرار نخواهد بود؛ همچنانکه بدون وجود آن بزرگواران هم جهان پایدار نمی ماند.

همانطور که برای برقراری و مقام زیست در این عالم نور خورشید و ماه ضروری است و قوای جاذبه هر یك از کرات برای نگهداری و تعادل کره دیگر لازم است، جذبه ولایت اولیاء حق و انوار درخشنده آنها نیز برای نگهداری و انتظام امر عالم مسئله ای ضروری و جدانشدنی است که اگر یك آن زمین از وجود مقدّس آنان خالی بماند از هم متلاشی و گسیخته خواهد شد.

آنان جاذبه ای دارند که آنچه در زمین و آسمان است به امر خدایتعالی می تواند مجذوب اراده ایشان قرار گیرد، و صاحب انواری هستند که نور آنها از پرتو

۱- «بدور» جمع بدر، به معنی شب چهارده است- «شُهب» جمع شهاب، به معنی شعله آتش و ستاره روشن است،- «ثاقب» به معنی، نافذ و سوراخ کننده و تابان و درخشان است- «انجم و نجوم» جمع نجم، به معنی ستاره و کواکب است- «زاهر» به معنی تابان و درخشنده است.

نـور الهـی گرفته شده است، همچنـانکه در زیارت جامعه کبیره می خوانید: خَلَقَکُمُ اللّٰهُ اَنْوٰاراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقینَ و یا به عبارت دیگر که فرمود: وَ اَنتُمْ نُورُ ٱلاَخْیٰارِ، و از پرتو نور آنان نور ایمان در دلهای خلق عالم تابان و درخشان است، چون آن نوری مخصوص است که آن نور پاك در اصلاب مطهّر پدران و ارحام مطهره مادران هر یك از آن بزرگواران تابیده شده است.

مگر زیـارت آقا ابـا عبداللـه را نخوانـده ایـد کـه زائـر عـرض می کنـد:اَشْهَدُانَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی ٱلاَصْلاٰبِ الشّٰامِخَةِ وَ ٱلأَرْحٰامِ ٱلْمُطَهَّرَةِ....

«گواهی می دهم کـه تـو نـوری بـودی در پشتهـای فـرازنـده و در ارحـام پاك و بـرازنده».

این نور از همان سراج منیری است که قرآن مجید درباره جد بزرگوارآنان اشاره فرمود:

وَ دٰاعِیاً اِلَی اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَ سِرٰاجاً مُنِیراً[1] «ای رسول، ما به فرمان خود تو را دعوت کننده به سوی الله و چراغ روشنی قرار دادیم».

درتفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه آورده است: «سراج منیر» بودن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با توجه به اینکه «سراج» به معنی چراغ و «منیر» به معنی نورافشان است، اشاره به معجزات و دلائل حقانیّت و نشانه های صدق دعوت پیـامـبـر است، او چراغ روشنی است کـه خـودش گـواه خـویش است، تاریکیـهـا و ظلمـات را می زداید و چشمها و دلهـا را بـه سوی خود متوجه می کند و همانگونه

۱- سوره احزاب آیه ۴۶.

«که آفتاب آمد دلیل آفتاب» وجود او دلیل حقانیت اوست.

و خود پیامبر همچون خورشید تابانی است که ظلمتهای جهل و شرك و کفر را از افق آسمان و روح انسانها می زداید، و نـور وجود مقدّس او تیرگیها را محو می کند و حقایقی که از خلق پوشیده باشد انوار معرفت او بر آنها پرتو افکن است

قبلاً در شرح فـقرات همین دعـا در بند: اَیْنَ الشُّمُوسُ الطّالِعـةُ، اَیْنَ الاَقْمارُ الْمُنیرَةُ، اَیْنَ الْاَنْجُمُ الزّاهِرَةُ در ذیل عنوان: اطلاق خورشید و ماه و ستاره با ائمه هدی علیهم السّلام مطالبی گذشت و در ذیل آیات مربوطه روایاتی بیان گردید که تا حدی این تشبیهات در مقام استعاره روشن شده است.

تشبیه دیگری از ائمه هدی (ع) به «شهاب ثاقب»

امّا در معنای آنکه داعی ائمه هدی علیهم السّلام را باز بر وجه استعاره تشبیه به **«شهاب ثاقب»** نموده، این معنا با توجه بیشتری به تفسیر آیات مربوطه روشن خواهد شدهمچنانکه خدایتعالی در جائی می فرماید:

اِلاّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ [1]

بعد از آنکه فرمود: ما آسمان دنیا را با ستارگان تزئین کردیم و آنرا از هر شیطان خبیثی حفظ نمودیم که نتوانند به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند، و هر گاه بخواهند چنین کنند آنانرا از هر سو هدف تیرها قرار دهیم، سپس می فرماید: «مگر آنها که در لحظه کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیك شوند، که شهاب ثاقب

۱- سوره صافات آیه ۱۰.

آنانرا تعقیب می کند».

در **تفسیر نمونه**، آورده است: «**شهاب**» در اصل به معنی شعله ای است که از آتش افروخته زبانه می کشد و به شعله های آتشینی که در آسمان به صورت خط ممتد دیده می شود نیز می گویند.

البتّه می دانیم اینها ستاره نیستند، بلکه شبیه ستارگانند، قطعات سنگهای کوچکی هستند که در فضا پراکنده اند، و هنگامیکه در حوزه جاذبه زمین قرار گیرند به سوی زمین جذب می شوند و بر اثر سرعت و شدّت برخورد آنها با هوای اطراف زمین مشتعل و برافروخته می شوند.

و امّا «**ثاقب**» به معنی نافذ و سوراخ کننده است، گوئی بر اثر نور شدید صفحه چشم را سوراخ کرده و به درون چشم انسان نفوذ می کند، و در اینجا اشاره بر اینستکه به هر موجودی اصابت کند آنرا سوراخ کرده و آتش می زند

و نظیر این آیه هم آیه دیگری داریم که در میان مفسّران نظرهای مختلف و گوناگونی درباره این آیات وجود دارد، که بعضی بر سبیل ظاهر آیات تفسیر می کنند و بعضی در مقام تمثیل و کنایه مطالبی آورده اند، و بعضی دیگر مسیر خاصی را پیموده اند و برداشت معینی دارند به خصوص در تفسیر نمونه، (تحت عنوان یك احتمال) چنین آورده است.

این احتمال نیز وجود دارد: که «سماء» در آیه قبل کنایه از آسمان ایمان و معنویّت است که همواره شیاطین تلاش می کنند به این محدوده راه یابند و از طریق وسوسه در دل مؤمنان راستین نفوذ کنند، امّا پیامبر الهی و امامان معصوم علیهم السّلام و پیروان خط فکری و عملی آنها با شهاب ثاقب علم و تقوی بر آنها هجوم می برند و آنها را از نزدیك شدن به این آسمان منع می کنند، و در پایان این بحث در آن تفسیر می گوید: ستارگان و شهب یعنی رهبران الهی و دانشمندان که با

امواج نیرومند قلمشان شیاطین را به عقب می رانند و آنها را طرد می کنند.

بنابر این از این معنا چنین نتیجه گرفته می شود که امام زمان مهدی موعود عجّل الله تعالی فرجه خود نوری است که از سراج منیر رسول اکرم اقتباس شده و آن زمان که تاریکی کفر و ظلم و فساد سرتاسر عالم را فراگیرد آن نور همچنان تیر شهابی در ظلمتکده جهان فرود آید و عالم را به نور خود منوّر گرداند و نورش در دل عالمیان چنان پرتو افکن گردد که در هیچ منطقه از جهان تاریکی جهل و کفر باقی نماند

ای آنکه توئی ز نور و فرزند نور — یعنی که توئی رسول اکرم را پور
تو زاده ماه و انجم و خورشیدی — اینست کنایه ای که باشد مستور

* * * * *

فرزند چراغ و نور را معنی چیست — باشد مَثَلی که در خور شأن کیست
آنکس که بود زاده نور الانوار — جز زاده خاتم پیمبر کس نیست

* * * * *

گویا که بیاید او چنان تیر شهاب — مهلت ندهد به مستحقینَ عقاب
هم پاره کند ظلمت و تاریکی کفر — هم نور دهد به اهل ایمان و ثواب

* * * * *

این نکته که گفته شد بُوَد از اسرار — رمزیست نهان که باشد از عشق یار
شاید که کسی نیابدش در باور — لیکن به خدا چنین بُوَد نزد «زار»

*****

يَابْنَ السُّبُلِ الْوَاضِحَةِ يَابْنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ يَابْنَ الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ يَابْنَ السُّنَنِ الْمَشْهُورَةِ

«ای فرزند، راه های هویدا و روشن حق، ای فرزند نشانه های آشکار دین و پرچمهای برپا شده، ای فرزند دانشهای کامل و استوار، ای فرزند سنّتهای معروف و قوانین و احکام مشهور دین»

تکرار این فقرات برمضامین دیگر از نظر اهمیت کلام است!

در این بند از دعا داعی باز منسوب می کند امام زمان علیه السّلام را به هر یك از لوازم مقام ولایت، و نسبت می دهد به آن بزرگوارطرق هدایت و نشانه های برپاداری دین حق و تثبیت می کند دانش آن آقا را در مقام علوم کامله که ویژه آباء گرامیش بخصوص رسول اکرم بوده و اشاره می کند به آنچه که در مأموریّت او علیه السّلام باید جامه عمل بپوشد، یعنی تمام سنّتها و احکام الهی که در دولت کریمه آن بزرگوار به مرحله اجراء در خواهد آمد.

و در این بیانات چنین نمودار است که آن بزرگوار خود دارای تمام این اوصاف و فضائلی می باشد که نسبت به آباء گرامی او داده شده است.

در فقره اول این بند از دعا که اشاره به نسب آنجناب کرده و می فرماید: يَابْنَ السُّبُلِ الْوَاضِحَةِ در شرح فقرات قبل که اشاره فرمود: فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ... و همچنین: أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ، مطالبی در رابطه با فقره مورد شرح گذشت و با عطف توجه به این بیانات نسبت این آقا به اجداد بزرگوارش در این تشبیه آشکار می شود.

و همچنین در دو فقره دیگر در بند مورد شرح که فرمود: يَابْنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ، يَابْنَ الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ در شرح فقرات قبل که اشاره نمود: أَيْنَ أَعْلَامُ الدِّينِ و در فقره دیگر: ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَ حِكْمَتَهُ... بیاناتی گذشت که باز نشانگر همین انتساب او علیه السّلام به آباء گرامیش می باشد.

و امّا در جمله اخیر که فرمود: يَابْنَ السُّنَنِ الْمَشْهُورَةِ به شرح فقره: أَيْنَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ مراجعه شود.

بنابر این در این بیانات که اطلاق فرزند نسبت به مسائل و عوالمی شده است که تشبیه و تمثیل آن در عالم معنا بسیار مورد اعتبار است از جهت مجد و عظمت و مقام خاص آن بزرگوار می باشد، چون در واقع تمام خصوصیّات و فضائل انبیاء و اولیاء خدا را منسوب به این آقا کرده است.

ای آنکه توئی صاحب انوار و جلال — علم تو بُوَد علوم کامل به کمال
داری تو همه صفات آباء گرام — نیکو بُودت هر آنچه داری به خصال

* * * * *

آنکس که بُوَد در امر عالم مسئول — گردد همه او به مشکلاتی مشمول
چون هر چه که سنّت است از حکم اِله — باید که کند در آن قیامش معمول

* * * * *

آن ره که همه سران حق پیمودند — هر یك به طریق خود در آن ره بودند
راهیست به نزد «زار» بسیارنکو — آنانکه در این رهند خوش آسودند

* * * * *

يَابْنَ الْمَعَالِمِ الْمَأْثُورَةِ يَابْنَ الْمُعْجِزَاتِ الْمَوْجُودَةِ يَابْنَ الدَّلَائِلِ الْمَشْهُودَةِ

«ای فرزند علامتها و نشانها و دستورات وارده، ای فرزند صاحب کرامات و معجزات موجوده، ای فرزند راهنمایان معلوم و شناخته شده.

فرزند معجزات موجوده چه معنی دارد؟!

در بند اول از بیان مورد شرح که می خوانیم: يَابْنَ الْمَعَالِمِ الْمَأْثُورَةِ، قبلاً مطالبی در شرح جمله: أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ.... در ارتباط به این معنا گذشت، و گفته شد: که مَعالِم به معنی نشانها و علامت است، و در اینجا که کلمه « **معالم**» به واژه « **ماثوره** » ترکیب شده است، در معنای « **ماثوره** » باید گفت: که آن کلام موجز و حدیث کوتاهی می باشد که متوالیاً توسط راویان معتبر ذکر می شود.

و نیز گفته شده است که انبیاء و ائمه هدی علیهم السّلام همه نشانها و علاماتی در راهنمائی خلق به سوی حقتعالی بوده و هر یك به نوبه خود مأموریّتهائی را عهده دار بوده اند.

بنابر این در فقره مورد شرح اشاره معنی بر آنستکه: ای فرزند بزرگوارانیکه آثار معالم علوم الهیه را از رسول گرفته هر یك به دیگری سپرده اند، و این بیان معلوم می دارد، که اکنون تمام آثار علوم و روایات با اسناد و دلائل معروفه در نزد خود آقا امام زمان که یکی از فرزندان بزرگواران است موجود و محفوظ و نگهداری شده است.

اما آنچه که در این بند از دعا مورد توجه است آنستکه: داعی اشاره می فرماید: يَابْنَ الْمُعْجِزَاتِ الْمَوْجُودَةِ که این جمله هم مانند بعضی از فقرات قبل بر

سبیل استعاره آمده است ، چون در واقع برای معجزه نمی توان فرزندی قائل شد، مگر آنکه بگوئیم: ای فرزند صاحبان معجزه یا به عبارت دیگر ای فرزند کسانیکه امر خارق العاده از آنها سر می زند که دیگران از آوردن به مثل آن عاجز باشند.

اکنون مهمتر اینکه در این جمله اشاره به معجزات موجوده شده است که بدون شك و تردید همان قرآن مجید است که در هر دوران و در هر وضع موجود نقش مؤثری در هدایت و راهنمائی مردم دارد ، و همچنین هیچکس نتوانسته است آیاتی مانند آن بیاورد و بعداً هم کسی قادر نیست.

و از طرف دیگر قرآن یك سند موجود است که بیانگر بعضی از معجزات مهم الهی بوده و اگر این سند روشن نبود مردم از معجزات و از خود قرآن که معجزه است بی خبر بودند.

با آنکه بسیار شنیده اید که انبیاء علیهم السّلام معجزات بسیاری داشته اند، از قبیل زنده کردن مردگان و شفای بیماران، و همچنین اخبار از مغیبات که بعضی در قرآن آمده است، ولی در این بند از دعا که امام زمان علیه السّلام را فرزند معجزات خوانده است اشاره مستقیم آن بوجود مقدس رسول اکرم جد بزرگوار آنحضرت‌است.

و در این مورد آنچه که بعضی از محققان متذکّر شده اند، معجزات تمام پیغمبران از رسول اکرم به ظهور پیوسته، همچنانکه، « **ابن شهر آشوب**» نقل کرده است که شماره معجزات آنحضرت چهارهزار و چهارصد و چهل معجزه بوده که شرح سه هزار از آن معجزات در کتب مربوطه ذکر شده است، و اکنون چون نمی توانیم تحقیقات خود را در این گونه مسائل بجائی برسانیم، همانقدر متذکر می شویم که انبیاء و اولیاء حق در مقام ولایت تکوینی و اختیاراتی که خدایتعالی در مرتبه تصرّف به این عالم به آنها داده است جمیع اقوال و اطوار و اخلاق آنها خارق العاده بوده است.

اینستکه بعضی از معجزات مهم که پذیرش آن برای بعضی از مردم غیرقابل باور است در قرآن مجید صراحتاً ذکر شده، همچنان داستان معراج رسول اکرم که قبلاً در فقره، وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُراقَ شرح آن گذشت و باز در جمله دیگر که بعداً در همین ارتباط در این دعا آمده است بیان دیگری در این مورد خواهیم داشت.

و معجزه مهم دیگر آن بزرگوار همان مسئله شقّ القمر است که خدایتعالی در این باره فرمود:

اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ «قیامت نزدیك شد و ماه از هم شکافت»

که این شکافتن ماه حادثه بزرگی از معجزات رسول اکرم است، و ما در اینجا مجالی برای گسترش این بحث نداریم علاقه مندان باید به کتب مربوطه یا تفاسیر مراجعه نمایند.

همینقدر متذکّر می شویم: که مسأله شق القمر به صورت اعجاز انجام گرفته و آیات مربوطه شواهد روشنی در این امر در بردارد و روایات بسیاری در کتب اسلامی در زمینه وقوع این اعجاز نقل شده که در حدّ شهرت یا تواتر است، بهیچوجه نمی توان آنرا انکار نمود.

بنابر این چون اصل قرآن مسائل اعجاز را در بردارد و اصلاً هر یك از آیات آن خود معجزه ای است، در فقره مورد شرح که اشاره می فرماید: یَابْنَ الْمُعْجِزاتِ الْمَوْجُودَةِ این معنا بیانگر آنستکه گفته شود: ای فرزند آن کسیکه قرآن بر او نازل شده است، ای فرزند آن کسیکه به معراج رفت، ای فرزند آن کسیکه شق القمر کرد، و

لذا می توان امام زمان علیه السّلام را به صاحب تمام معجزات منسوب کرد. و اصلاً می توان گفت: که وجود مقدّس آن بزرگوار خود معجزه ای موجود است که او علیه السّلام تا زمان قیام و ظهورش زنده و پنهان از دیدگان است.

در زاده معجزه چه معنا به بر است — شاید که به فرزندی قرآن اثر است
یا آنکه به فرزندی اهل اعجاز — این بسته بقول هر که صاحبنظر است

* * * * *

گر نیک بگویم سخنی در گفتار — شاید که بُوَد گفته ز جمعی بسیار
بس خارق عادت از رسول اکرم — آمد به وجود آنچه بودش در کار

* * * * *

قرآن همه معجز است مخصوص نگار — هر آیت آن که رفته هر لحظه بکار
گویند برای او بُوَد فرزندی — زین معجزه او کند به دشمن پیکار

* * * * *

از نای و طرب شوند جمعی سرشار — تا آنکه رسند خود به وصل و دیدار
من نیز در این میان بسی منتظرم — تا بلکه رسم به آرزویم چون «زار»

* * * * *

يَابْنَ الصِّرٰاطِ الْمُسْتَقِيمِ يَابْنَ النَّبَإِ الْعَظِيمِ يَابْنَ مَنْ هُوَ فِي أُمِّ الْكِتٰابِ لَدَى اللّٰهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ

«ای فرزند رهروان راه راست، ای فرزند خبری بس بزرگ، ای زاده کسیکه او در اصل کتاب «قرآن مجید» در پیشگاه خداوند بلند مقام و صاحب حکم و فرمان و درست کار است».

صراط مستقیم راه علی علیه السّلام است.

در این بند از دعا در سه جمله داعی اشاره به اصل و نسب امام مهدی موعود علیه السّلام به آباء گرامی او کرده، و گویا بیان خود را در مجموع ارتباط به آیات مربوطه قرآنی داده است، همچنانکه در اول می فرماید: یَابْنَ الصِرَاطِ المُستقیمِ.

اکنون در رابطه به این معنا بایدتوجه خواننده به سوی آیات مربوطه معطوف گردد با آنکه قبلاً هم در فقره دیگر که اشاره به صراط مستقیم شده بود مطالبی در این مورد گذشت ولی در اینجا باید از بُعد دیگر بر این معنا توجه داشت.

قرآن مجید در آیات بسیاری ارائه طریق به راه مستقیم کرده و در جائی که اشاره به اسلام و قرآن شده است می فرماید:

وَ هٰذٰا صِراطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيماً[1] «این راه راست پروردگار تو است»

و از طرف دیگر خدایتعالی پایه و اساس راه راست خود را بر یك معنای اصولی نهاده و در چند مورد اشاره می فرماید: که راه راست اینست که مرا عبادت و پرستش نمائید: وَ اَنِ اعْبُدُونِي هٰذٰا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ[2] «مرا بپرستید که راه راست همین است.»

از بررسی آیات در این مورد چنان نمودار است که مقصود از صراط

۱- سوره انعام آیه ۱۲۶.

۲- سوره یس آیه ۶۲.

مستقیم همان پرستش خدایتعالی و پیروی از دین و آئین الهی است که تمام پیمبران را خدایتعالی بر این صراط هدایت فرمود، چنانکه درباره ایشان به رسول اکرم فرمود:

اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرسَلِينَ، عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ [۱] «همانا که تو ای محمد از جمله فرستاده شدگانی که آنها براه راست بودند»

و شاید اهمیّت این معنا در آن باشد که خدایتعالی در اولین سوره از قرآن بندگان خود را دستور می دهد که از او بخواهند آنانرا براه راست هدایت کند، راه آنهائیکه نعمت بر آنان ارزانی شده است همانطور که فرمود:

اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ، صِراطَ الَّذين اَنْعَمتَ عَلَيْهِمْ «همان راه انبیاء عظام، همان راه رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السّلام»

امّا شاهد کلام در فقره مورد شرح بر اینستکه در بعضی از تفاسیر آمده است که مراد از «صراط مستقیم» علی بن ابی طالب و معرفت او علیه السّلام است.

علی بن ابراهیم، از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که آنحضرت فرمود: بخدا ما صراط مستقیم هستیم.

در **تفسیر لاهیجی**، در ذیل آیه شریفه: وَ هُدوُا اِلىٰ صِراطِ الْحَميد، از ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: بخدا قسم: « **صراط حمید** » ولایت ائمه هدی علیهم السّلام است، که شما درآنید و قبول کردید.

۱- سوره یس آیه ۳.

ولیکن موضوع مهمتری که در شرح این فقره از دعا قابل توجه است اشاره به روایتی است که **در تفسیر المیزان**،آمده و می گوید:

در « **معانی** » از امام صادق علیه السّلام نقل شده، «صراط مستقیم» راه به سوی معرفت خدا است و آن دو صراط است، یکی صراط در دنیا و یکی در آخرت، امّا صراط در دنیا امام واجب الاطاعه است، کسیکه او را بشناسد و از راهنمائی او پیروی کنددر آخرت از صراطی که پل دوزخ است عبور خواهد کرد، و کسیکه او را در دنیا نشناسد در آخرت پایش لغزش پیدا کرده در آتش دوزخ هلاك خواهد شد.

بنابر این از این روایات چنان نمودار است که ائمه هدی علیهم السّلام در هر دو جهان راه مستقیم به سوی رحمت الهی و به سوی طریق بهشتند، آنانکه در دنیا در خط آن بزرگوارانند در آخرت هم از همان خط و صراط آنها بدون لغزش عبور خواهند کرد.

ولایت علی علیه السّلام خبری بس بزرگ است!

در جمله دوم از بند مورد شرح آمده است: يَابْنَ النَّبَأِ الْعَظِيمِ، این معنا اشاره به یکی از آیات قرآنی است که در آغاز سوره نبأ به عنوان یك استفهام آمیخته با تعجب می فرماید: عَمَّ يَتَسٰاءَلُونَ، عَنِ الْنَّبَأِ الْعَظِيمِ. «آنها از چه خبر از یکدیگر سئوال می کنند؟»

سپس بی آنکه در انتظار هیچ آیه باشد، در پیرو آیه خود به پاسخگوئی پرداخته می افزاید: آنها از خبری بزرگ و پر اهمیّت سوال می کنند؛ همان خبری که پیوسته در آن اختلاف دارند.

در اینکه منظور از این خبر بزرگ « **نبأ عظیم چیست؟** » مفسّران پاسخهای متعددی گفته اند، گروهی آنرا اشاره به روز رستاخیز و بعضی اشاره به نزول قرآن و بعضی به همه اصول دین از توحید تا معاد کرده اند.

امّا شاهد کلام در روایاتی است که از اهل بیت علیهم السّلام در ذیل این آیه شریفه در تفاسیر نقل شده است، و آیه را تفسیر به مسأله ولایت و امامت کرده اند.

در تفسیر نمونه، آورده است: در روایات زیادی که از طرق اهل بیت علیهم السّلام و بعضی از طرق اهل سنت نقل شده «نبأ عظیم» یا خبر بزرگ به مسأله ولایت و امامت امیرمؤمنان علی علیه السّلام که مورد اختلاف و گفتگو از سوی جمعی بوده، یا به مسأله «ولایت بطور اعم» تفسیر شده است، این روایات گاه از خود **علی علیه السّلام** و گاه از امامان دیگر نقل شده است.

همچنانکه« **حافظ ابو نعیم**» از اکابر اهل سنّت از سدّی روایت نموده، که حضرت پیغمبر فرمود: که مراد از «نبأ عظیم» ولایت حضرت علی بن ابیطالب

علیه السّلام است که خلایق را در قبر از آن سوال کنند.

در تفسیر برهان، در حدیث دیگری آمده است که روز جنگ صفین مردی از لشکر شام در حالیکه سلاح بر تن پوشیده و قرآنی حمایل کرده بود وارد میدان شد و سوره نبأ را تلاوت می کرد، علی علیه السّلام شخصاً به میدان او آمد و به او فرمود: آیا می دانی نبأ عظیمی که در آن اختلاف دارند چیست؟ آن مرد در جواب گفت: نمی دانم امام فرمود: بخدا سوگند منم نبأ عظیم که درباره آن اختلاف دارید و در ولایت او به نزاع پرداخته اید، شما از ولایت من بازگشتید، بعد از آنکه پذیرفتید، و در قیامت بار دیگر آنچه را که قبلاً در این زمینه دانسته اید خواهید دانست

در روایت دیگری هم از امام صادق علیه السّلام آمده است: « **نبأ عظیم**» همان مسأله ولایت است. **در تفسیر جامع**، آورده: «ابن بابویه» از حضرت امام زین العابدین و حضرت رضا علیهما السّلام روایت کرده، که فرمودند: پیغمبر اکرم به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: یا علی تو باب و راه خدا و حجة پروردگار و نبأ عظیم و صراط مستقیم و مَثَل اعلی هستی.

حاصل کلام امام زمان علیه السّلام هم در بیانات خود در دعای افتتاح در پایان صلواتی که به آقا امیرالمؤمنین می فرستداشاره می فرماید: وَ اٰیَتِكَ الْكُبْرىٰ وَ الْنَبَأِ الْعَظیمِ ، که معنای کلام جواهر آسای آن بزرگوار چنین است:

خدایا درود فرست بر علی بن ابیطالب که سردار و پیشوای گرویدگان است و وصّی فرستاده پروردگار عالمیان، که او بنده تو ولّی تو و دوست دار تو و برادر فرستاده تو و حجّت و برهان تو و آیت بزرگ تو، «**و خبر باشأن و عظیم تواست**».

و اگر در این معنا تمام روایات را نادیده بگیریم همین کلام امام صادق (ع)

در بند مورد شرح و همین بیانات آقا امام زمان (ع) برای ما کافی است که دانسته شود «**نبأ عظیم**» همان «**خبر بزرگ ولایت علی علیه السّلام‌است**».

منظور از «امّ الکتاب» امیرالمؤمنین علیه السّلام است.

در بند مورد شرح که گفته شد داعی در سه جمله اشاره بوجود مقدس علی علیه السّلام کرده است؛ می توان گفت: که هر سه جمله هم تا حدّی با هم مرتبط است، همانطور که در جمله اوّل فرمود: ای فرزند رهرو راه راست، سپس رهرو راه راست را چنین معرّفی می کند: یَابْنَ مَنْ هُوَ فِی اُمِّ الْکِتٰابِ لَدیَ اللّٰهِ عَلِیٌّ حَکیمٌ، این بیان ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می فرماید: وَ اِنَّهُ فِی اُمِّ الْکِتٰابِ لَدَیْنٰا لَعَلِیٌّ حَکیمٌ[1] اشاره بر اینکه ما آنرا قرآنی فصیح قرار دادیم که نزد ما بسی بلند مرتبه و با اساس و محکم است.

این آیه شریفه تفسیر گسترده ای دارد که در معرفی قرآن مجید آمده است امّا روایاتی در ذیل این آیه در بعضی از تفاسیر آمده است که معانی «امّ الکتاب» را اشاره بوجود مقدّس علی علیه السّلام کرده اند همچنان:

در **تفسیر جامع** آورده است: علی بن ابراهیم از «حماد» روایت کرده که گفت: از حضرت معنی آیه را سئوال کردم، فرمود: مرجع ضمیر «اِنَّهُ» امیرالمؤمنین علیه السّلام است، و حضرتش در سوره فاتحه که موسوم است به «امّ الکتاب» در آیه: اِهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقیم، ذکر و بیان شده، چه آن حضرت راه راست و صراط مستقیم خداست.

در **تفسیر مجمع البیان**، از تفسیر برهان، نقل کرده است: از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که شخصی از آنحضرت پرسید، که منظور از آیه شریفه چیست فرمود: منظور از آن امیرالمؤمنین علیه السّلام است.و همچنین باز از

۱- سوره زخرف آیه ۴.

همان حضرت روایت شده که درباره « **صراط مستقیم** » هم فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام و معرفت او می باشد و دلیل آنرا هم همین آیه بیان فرمود که وَ اِنَّهُ فی اُمِّ الکِتابِ لَدَیْنا لَعلّیُ حَکیم.

بعضی هم چنین گفته اند: که این آیه تنها آیه ای است که اشاره بنام مقدّس علی علیه السّلام شده است.

در تهذیب، از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در دعای روز غدیر فرمود: پروردگارا شاهد و گواه باش: امام هادی و مرشد رشید امیرالمؤمنین علیه السّلام است، همان شخصیکه در قرآنت او را چنین وصف فرمودی: وَ اِنَّهُ فی اُمِّ الکِتاب لَدَیْنا لَعلّیُ حَکیم.

روایات بسیار دیگری با مضامین گوناگون در این مورد آمده است که در اینجا به همین مختصر اکتفا کردیم.

ای آنکه براه راست فرزندی تو — هم با خبری بزرگ پیوندی تو
یعنی نَسب تو با علی پیوند است — بس باد همین که آبرومندی تو

* * * * *

در سوره حمد گفتگو شد ز علی — چون «امّ کتاب» شد اشاره به ولی
در نزد خدا علی بنام است حکیم — گفته است در آن کتاب بسیار جلی

* * * * *

در شأن علی سه چیز آمد به میان — که «زار» در این سند بیاورد بیان
او شد نبأ عظیم در راه راست — در «اُم کتاب» نام او گشت عیان

* * * * *

يَابْنَ الْاٰيٰاتِ وَ الْبَيِّنٰاتِ يَابْنَ الدَّلاٰئِلِ الظّٰاهِرٰاتِ يَابْنَ الْبَراهِينِ الْوٰاضِحٰاتِ الْبٰاهِراتِ

«ای فرزند آیات و معجزات و نشانه های روشن و آشکار، ای فرزند راهنمایان و دلیلهای ظاهر و هویدا، ای فرزند برهانها و حجتهای واضح و روشن.»

ائمه هدی علیهم السّلام اکرم آیات الهی هستند!

این سه جمله در این بند از دعا همانند فقرات قبل بر وجه کنایه و استعاره است که داعی اشاره می کند: فرزندی امام زمان علیه السّلام را به آیات و بینات و دلیلهای روشن و براهین آشکار، که معانی این جملات مترادف نمودار مراتبی از شئون ائمه هدی علیهم السّلام است.

امّا اصل موضوع در شرح جمله اول است که در رابطه به این موضوع بقدری مطالب گسترده است که حتی فشرده کردن آن بسیار مشکل می باشد، همچنان اگر بخواهیم از نظر قرآن مجید این معنا را مورد بررسی قرار دهیم خود کتاب جداگانه ای را دربر می گیرد، ولی اکنون اکتفا می کنیم به مختصری از آن در این زمینه که در اوّل دانسته شود: معنی آیات از نظر قرآن چیست؟ و در ثانی اکرم آیات الهی چه می باشد و چگونه ائمه هدی علیهم السّلام بر این معنا اطلاق شده اند.

شاید بعضی از کسانیکه به قرآن هم آشنائی دارند، تا کنون متوجّه این نکته نشده باشند که خدایتعالی در این مورد در کتاب خود در ۳۸۲ آیه درباره آیات خود بیاناتی گوناگون آورده است که اگر در مجموع به تفسیر آنها توجه شود، این موضوع کاملاً روشن خواهد شد.

امّا آنچه که در اینجا بطور اجمال باید گفته شود آنستکه: معنی آیات از

نظر قرآن مجید به چند دسته تقسیم می شود، یکی آنکه بطورکلّی تمام کلمات قرآن که با نظم مخصوصی در آمده و در جمله یا عبارتی بهم پیوسته است قرآن آنرا آیات خوانده است، دیگر آنکه معجزات انبیاء را آیات گفته است، گاهی تمام آثار قدرت و عظمت خدایتعالی را آیات خوانده و گاهی آنچه از عذاب و شکنجه که به اقوام و امم سالفه نازل شده آیات خوانده است، گاهی آنچه برای پند و عبرت مردمان است آیات خوانده و گاهی آنچه در خلقت آسمانها و زمین و آنچه در مسیر هستی و نظام آفرینش قرار گرفته آیات خوانده است، لذا خدایتعالی در اینکه آیات خود را بر وجوه گوناگون متذکّر شده بر سبیل اگاهی می فرماید: اُنْظُر کَیْفَ نُصَرِّفُ الْاٰیاتِ... [1]

«نگاه کن چگونه می گردانیم آیتها را، یا چگونه آنرا به افق افکار مردم نازل می کنیم».

بعضی از صاحبان تفاسیر برآنند که آیه بودن و علامت بودن به حسب موارد فرق می کند، مثلاً اجزاء قرآن آیه است چون علامتی بر وجود خداوند متعال می باشد، همچنان موجودات خارجی آیات خدایند زیرا وجود آنها دلیل بر وجود سازنده آنهاست، و خصوصیات وجودی آنها دلیل بر اسماء و صفات اوست و همچنین انبیاء و اولیاء حق آیات خدا هستند از نظر اینکه آنان برگزیده خدا بوده و مأموریّت دارند مردم را با سخن و عمل به سوی او دعوت کنند، بنابر این آیه بودن اشیاء شدت و ضعف پیدا می کند، و هر کس می تواند خود اکرم آیات را از این مراتب تشخیص دهد.

اکنون از مطالبی که گذشت اگر بخواهیم در مرحله اول تمام کتب آسمانی را آیات بگیریم قرآن مجید اکرم از آنهاست، چون حاوی تمام آیات و مصداق و مبیّن تمام علائم و نشانه ها از مراتب قدرت و عظمت و وحدت پروردگار است.

۱- سوره انعام آیه ۴۶.

اگر بخواهیم آیـات آفاقـی را بـررسی کنیم و به سوی کهکشانها و کرات و عـوالم خلقت بالا نظر افکنیم، خواهیم دریافت که « **عرش عظیم**» اکـرم آیات آفـاقی است.

اگر بخـواهیم آیات انفسی را بررسی کنیم با توجه به آیه شریفـه: وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ.... [1] خـواهیم دریافت کـه انبیـاء و اولیـاء اکـرم از تمام فـرزندان آدم هستند از آنجهت که طبق حدیث معروف: لَوْلاكَ لَمـا خَلَقْتُ الْاَ فلاك جهان آفرینش به واسطه وجود مقدّس پیغمبر خاتم و اوصیاء گرامی او ایجاد شده است.

لذا تمام آنچه وسیله راهنمـائی خلق به سوی خدا می باشد، آیات الهی و بهترین این وسائل و اکرم آیات در جمیع عـوالم حقیقت آیت محمدیّه است که او خود نفس کلّ و اولاد او ائمه معـصومـین سلام الله علیهم اجمعـین همـه آیات گرامـیند، همچنانکه در زیارت جامعه در شأن ایشان آمده است، وَ الْاٰيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ عِبادِهِ الْمُكْرَمـينَ، و در زیارت علی علیه السّلام می خوانید: اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا آيَةَ اللّهِ الْعُظْمىٰ .

امام زمان علیه السّلام هم جد بزرگوارش را در دعای افتتاح به آیت بزرگ خدا مـعرفی کرده و ضـمن درود بر او اشاره می کند: وَ ايَتِكَ الْكُبْـرىٰ وَ النَّبَأِ العَظيمِ.

بنابر این باید گفت که ائمه هدی علیهم السّلام خزانه داران تمام مراتب آیات الهی بوده و تمام علائم و نشانه های مقام ولایت از نظر علوم و فضائل و تمام کمالات و همه دانش قرآنی نـزد آنـان انبـاشته شده است، و یا بـه اعتبار دیگر: خدایتعالی آن

۱- سوره اسری آیه ۷۰.

بزرگواران را برای هر دوران علائم و نشانه هائی بر آثار و آیات خود قـرار داده است، در حالیکه آنان خود یکی از مراتب آیات الهی هستند، همچنانکه در اصول کافـی در ذیل آیه شریفه : وَ مٰا تُغْنِی الْاٰیٰاتُ وَ الْنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: «آیات» ائمه هستند و «نذر» پیمبرانند.

و همچنین امام باقر علیه السّلام در تفسیر قول خدایتعالی که فرمود: کَذَّبُوا بِاٰیٰاتِنا کُلِّهٰا، فرمود: مقصود از آیات اوصیاء است.

و نیز در کتاب «عترت در قرآن» **از تفسیر قمی و ینابیع المَوَدة.** نقل کرده است که امام صادق علیه السّلام در ذیل آیه شریفه یَوْمَ یَأْتِي بَعْضُ آیٰاتِ رَبِّكَ... فرمود: آیات ائمه هستندو **بعض آیات قائم آل محمد مهدی موعود است.**

پس مصداق این معنا در فقره مورد شرح: یَابْنَ الْاٰیٰاتِ وَ الْبَیِّنٰاتِ بخوبی روشن گردید که آقا امام زمان علیه السّلام خود آیت بـزرگ الهی و از اکرم آیات است[1]

۱- اکنون در اینجا مجالی برای گسترش این بحث نیست، ولی نگارنده: در کتاب «معارف الهی» در شرح دعـای سحردر این بند از دعا: اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسئَلُكَ مِن آیاتِكَ.... و همچنین در کتـاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره در شرح فقره «وَ آیاتُ اللّٰهِ لَدَیکُم» مطالبی گسترده آورده است، کـه طالبیـن بـرای اطلاع بیشتر می توانند به آن در کتاب مراجعه نمایند.

ائمه هدی (ع) برهان و دلیل روشن الهی هستند.

در پایان بند مورد شرح که اشاره می فرماید:یَابْنَ الْبَراهِینِ الْواضِحاتِ الْباهِراتِ، این معنا در زیارت جامعه کبیره در شأن آن بزرگواران در یك جمله کوتاه بیان گردیده و می فرماید: وَ خَصَّکُمْ بِبُرْهانِهِ، یعنی (گواهی می دهم) که خدا مخصوص گردانید شما را به برهان خود.

البته می دانید که کلمه «براهین» جمع برهان به معنی حجت روشن و دلیل قاطع آمده است، امّا بعضی از عرفا در این معنا گفته اند که مراد از برهان حجج و دلیل به هر حق و هر حقیقت باشد که بر علیه یاوه گویان و دشمنان دین و ایمان اقامه می شود، و ائمه هدی علیهم السّلام در برابر مخالفین و اهل ستیز بوسیله احتجاجات خود حقایق را اثبات می کردند.

و از طرف دیگر می توان معنای برهان را درباره آن بزرگواران به اعجاز و کراماتی تعبیر نمود که دلیل بر اثبات مقام ولایت و امامت آنان علیهم السّلام می باشد.

امّا اعتقاد بر اینستکه: اگر معنی، برهان را دلیل قاطع و حجّت روشن بگیریم، هیچ دلیل و حجّتی بالاتر از قرآن کریم نیست که آن بزرگواران در خصوصیّت این مقام قرار گرفته اند، و همچنان عالم به علم تفسیر و تأویل آن و مجری و حافظ احکام و اوامر آن می باشند، همچنانکه در تفسیر آیه شریفه: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ، آمده است که علم قرآن نزد آن بزرگواران بوده است، ولی در آیه دیگر این معنا بر وجه روشنتری آمده است، همچنانکه می فرماید:

يٰا اَيُهَا النّٰاسُ قَدْ جٰائَكُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اَنْزَلْنٰا اِلَيْكُمْ نوراً مُبِيناً [1]

«ای مردم دلیل آشکاری از طرف پروردگارتان برای شما آمده و نور واضحی برای شما فرستادیم»

این آیه شریفه تطبیق دارد به یکی از فقرات زیارت جامعه کبیره که باز درشأن ائمه هدی علیهم السّلام می فرماید: وَ نورِهِ وَ بُرْهٰانِهِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكٰاتُهُ، اشاره بر اینکه: سلام بر نور پرفروغ و برهان روشن الهی که رحمت و برکات خدا بر آن باد.

منظور از برهان در آیه فوق چنانکه جمعی از مفسّران گفته اند: و قرائن گواهی می دهد شخص پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله است، و منظور از نور قرآن مجید است که در آیات نیز از آن تعبیر به نور شده است.

در احادیث متعددی که از طرف اهلبیت علیهم السّلام رسیده و در تفاسیر، **نور الثقلین** و **علی بن ابراهیم** و **مجمع البیان** نقل شده است «برهان» به پیامبر (ص) تفسیر شده و «نور» به علی علیه السّلام، و این تفسیر با تفسیر قبلی منافات ندارد، زیرا ممکن است از نور معانی وسیعی اراده شود.

بنابر این روشن گردید که در بیان فقره مورد شرح امام زمان علیه السّلام: يَابْنَ الْبَراهينِ الْواضِحاتِ الْباهِراتِ، می باشد.

۱- سوره نساء آیه ۱۷۴.

آیات خدا که در کتابیست بیان — هر آیه بُوَد نشانه ای از ایمان
ایمان بحق بُوَد نشان از قرآن — آنجا که بُوَد جملهٔ آیات عیان

* * * * *

گفتی تو چنان اکرم آیات کجاست — گوئیم چنین که امر آن نزد خداست
خواهی که بدانی تو همان اکرم کیست — آنکس که رسالتش در آفاق بپاست

* * * * *

آیات خدا همه از آل اویند — بهتر نتوان کسی از آنها جویند
من در عجبم که «زار» در این معنا — هر چیز که گفت دیگران هم گویند

* * * * *

يَابْنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَاتِ [1]

«ای فرزند حجّتهای کامله و رسا»

۱- «حجج» جمع حجّت: به معنی غلبه و قصد و برهان و دلیل آمده است، راغب گوید: حجت دلیلی است که مقصود را روشن می کند.

بهترین خلق خدا حجّت برآفریدگان است!!

این معنا کاملاً روشن شده است که انبیاء و اوصیاء ایشان علیهم السّلام حجّت خدا بر خلق عالمند، همچنانکه در زیارت جامعه کبیره در شأن ائمه معصومین می خوانیم: وَ حُجَجِ اللّه عَلیٰ اَهْلِ الدُّنیا وَ الْاٰخِرَةِ وَ الْاُولیٰ و در فقره دیگر آمده است وَ حُجَجاً علیٰ بَرِیَتِهِ، اشاره بر اینکه گواهی می دهم که شما ائمه هدی حجّتهای بالغه الهی بر تمام اهل دنیا و آخرت هستید و دلائل قاطعی بر آفریدگان خدا می باشید.

البته باید چنین باشد که بهترین خلق و برگزیده ترین افراد از جانب خدایتعالی بر خلق عالم حجّت باشند، چون با آن مقام شامخی که آنان دارند می توانند برای مردم در امر توحیدو معارف الهیه و نبوّت و معاد اقامه حجّت و دلیل نمایند، و از همین جهت است که در بخش اوّل همین کتاب خواندید که از اوّل آفرینش در جهان و تا پایان آن زمین بدون حجّت باقی نخواهد ماند، و آیه شریفه دلیل بر همین معنا می باشد که فرمود:

رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِئَلاّ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ.... [1]

«فرستادیم رسولان را در حالیکه مژده دهندگان بودند اهل ایمانرا و بیم کننده کافران و منافقان تا نباشد حجّتی بعد از فرستادن فرستادگان» یعنی نگویند کسی نبود که ما را به ایمان دعوت کند.

۱-سوره نساء آیه ۱۶۵.

بنابر این تمام انبیاء و اوصیاء ایشان حجّتهائی بوده اند که با همه کمالات و خصوصیّاتی که داشته اند دین خدا را بر مردم ظاهر و حجّت را به آنها تمام کرده اند، آنان هم حجّت در این دنیا و هم حجّت در سرای آخرتند، در این دنیا مأمور ارشاد و هدایت و امر به نیکی و بازداشت از بدیها هستند، و در آخرت هم ناظر و گواه بر پاداش و کیفر اعمال و رفتار بندگان که در دنیا بجای آورده اند، بلکه آماده برای شفاعت نسبت به دوستان خود، و همچنین ناظر بر اوضاع و احوال آن جهان و دخول در جنّت و یا دوزخ مردم هستند.

امّا شاهد کلام در فقره مورد شرح ارتباط مستقیم به این آیه شریفه است که می فرماید:

قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ فَلَوْ شٰاءَ لَهَدٰيكُمْ اَجْمَعينَ [1]

«بگو برای خدا و دلیل رسا و قاطع است، اگر او بخواهد همه شما را هدایت می کند»

در بعضی از تفاسیر آورده اند: امام باقر علیه السّلام در رابطه با سئوالی پیرامون این آیه شریفه در جواب «سدیر صیرفی» فرمود: ما خازنان علم خدائیم و ترجمانان وحی او که به رسل و انبیاء وحی کرده است، و همچنین فرمود: ما حجّت تمام و برهان رسائیم بر هر که در پائین آسمان و هر که در بالای زمین است (مراد جن و انس اند).

در **اصول کافی**، روایات بسیاری آمده است حاکی از اینکه: زمین

۱- سوره انعام آیه ۱۴۹.

هیچگاه از وجود حجّت خالی نخواهد ماند- از جمله نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: زمین همیشه نپاید جز آنکه برای خدا در آن حجّتی باید؛ که حلال و حرام را به مردم رساند و مردم را به راه خدا بخواند.

و قبلاً در همین کتاب در شرح فقره «وَ حُجَّةً عَلیٰ عِبادِكَ» روایات دیگری از منابع موثق نقل گردید، و از همین جهت است که در هر یك از زیارات ائمه هدی علیهم السّلام می خوانیم: اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا حُجَّةَ اللّه وَ ابْنَ حُجَّتِه و بخصوص در زیارت امام علی علیه السّلام آمده است: اَلسَّلامُ عَلیٰ حُجَّةِ اللّهِ الْبالِغه، و همچنین در دعای توسل هم درباره تمام آن بزرگواران آمده است: یا حُجَّةَ اللّهِ عَلیٰ خَلْقِهِ، ای دلیل قاطع و رسای خدا بر خلقش ای آقا و ای مولای ما.

گویند که حجّت به همه خلق جهان — باشند کسانیکه در عهد و پیمان
ثابت قدم و پاك نهادند همه — تا آنکه دهند دین حق را سامان

* * * * *

برهان و دلیل آشکارند یقین — آنها همه رهنمای خلقند چنین
هر یك ز پی دگر در این امر مبین — باشند چنان حجّت حق روی زمین

* * * * *

پس حجّت حق در این کتابست عیان — چون کرد نشانه ها در این امر بیان
کافیست همین دو بیت از شعر «زار» — که خوب و دلیل و حجّتی داد نشان

*****

يَابْنَ النِّعَمِ السَّابِغَاتِ

«ای زاده نعمتهای شایان» ای فرزند صاحبان نعمتها و بخشش های فراوان.

وجود مقدّس ائمه هدی علیهم السّلام خود نعمتی بزرگ است.

گذشته از اینکه ائمه معصومین از طرف خدایتعالی وسیله هدایت و واسطه نعم و افاضه نیکیها و احسانها بر خلق عالمند وجود مقدس آنها خود یکی از بزرگترین مراتب نعم الهی است.

اگر در معرفی این بزرگواران در زیارت جامعه کبیره نیامده بود: «وَ اَولِیاءَ النِّعَمِ» که آنان ولیّ نعمت بر خلق عالمند، نگارنده نمی دانست در این معنا چه بگوید!

در اینجا باید این توجه را حاصل کرد که غیر از مطالبی که درباره نعم الهی آمده است صاحبان تفاسیر برآنند که آنچه انسان بوسیله آن به ساحت قرب خدا راه یابد و خوشنودی او را بجوید «نعمت است» و یك چیز در صورتی نعمت می شود که بر ولایت الهی مشتمل باشد؛ و ولایت خدا یعنی تدبیر امور بندگان بوسیله دین که آن تمام نمی شود.

مگر به ولایت رسول او، و ولایت رسول نیز بواسطه ولایت «اولی الامر» بعد از رسول به مرتبه تکامل می رسد، لذا در این سلسله از مراتب ولایت نعمتهائی است که در تفسیر آیه شریفه اشاره بر آن شده که فرمود:

اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی ...[1] «یعنی امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم»

۱- سوره مائده آیه ۳.

این آیـه شریفه که درباره نصب خلافت امیر مومنان علیه السّلام است و در روز غـدیرخم نازل شده است تفسیری به تفصیل دارد که تا کنون چند صد کتاب و رساله بر آن نوشته شده است، ولی در اینجا منظور از اتمام نعمت در امر ولایت است که خدایتعالی این دین را کامل ساخت و نعمت ولایت را که عبارت از اداره و تدبیر الهی امور دینی است بر مسلمانان تمام کرد.

در تفسیر المیزان، در ذیل روایتی در این مورد آورده است: اینکه امام صادق علیه السّلام آیه ای را که در حق شخص امیرالمؤمنین نازل شده به همه اهل بیت نسبت داده اند، از آنجهت است که همه معصومین،اهل بیت، و تکلیف مردم نسبت به همه یکی می باشد (لذا آن بزرگواران همه در مقام ولایت، اولیاء نعم الهی هستند)

این نکته را هم باید توجه داشت که خدایتعالی درباره نعمتهای خود آیات بسیاری بر وجه گوناگون آورده است که در اینجا مجالی برای تفسیر آنها نیست. [۱]

ولی اکنون گفتـه می شود کـه شاهد کلام در فـقره مورد شرح، ارتباط مستقیم آن به این آیه شریفه است که می فرماید:

وَ اَسْـبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً [۲] اشـــاره بر اینکه: خدایتعالی هر چه در آسمانها و زمین است برای شما رام کرد و نعمتهای خویش را آشکارا و نهان بر شما کامل نمود.

۱- نگارنده، درکتاب «بیان حقیقت» در شرح فقره ای از دعای افتتاح که در مقام سپاسگزاری عرض می کند: «اَلحَمدُللهِ بِجمیعِ مَحامِدِهِ کُلِها عَلی جَمیعِ نِعَمِهِ کُلِها» مطالب جالبی از نظر قرآن مجید درباره نعم الهی آورده است که طالبین برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

۲- سوره لقمان آیه ۲۰.

در مورد اینکه نعمت ظاهر و نعمت باطن چیست؟ صاحبان تفاسیر مطالب گسترده ای آورده اند که اکنون از نظر اختصار به بعضی از آن اشاره خواهیم کرد.

بعضی گفته اند: که نعمت ظاهر همان نعمت وجود و حیات و نعمتهائی است که خدایتعالی به عموم ارزانی داشته، از حواس ظاهری، گوش، چشم و هر یك از اعضای بدن و نعمت سلامتی و عافیت و بهره مندی از ارزاق نیکو.

و مراد به نعمتهای باطن، نعمتهای غایب از حس است، مانند: شعور و اراده و عقل و ادراك و فهم و احساس، به اضافه مقامات معنوی که از راه اخلاص در عمل حاصل می گردد.

در تفسیر المیزان، آورده: مراد به نعمتهای ظاهری اضافه به نعمتهائی که گفته شد، نعمت دین خواهد بود، چون دین از نعمتهای محسوسی است که امور دنیا و آخرت مردم را نظام می بخشد، و لذا اسلام که مجموعه چیزهائی است که از طرف خدا نازل شده تا او را بپرستند دین است، و از آنجهت که از حیث عمل کردن بر ان مشتمل بر ولایت خدا و ولایت رسول و ولایت اولیاء امر بعد از رسول است، نعمت است.

در تفسیر گازر، آورده است: نعمت ظاهر آنستکه به مشاهده بدانند، و نعمت باطن را ندانند مگر به دلیل.

در تفسیر منهج، آورده: نعمت ظاهر ظهور اسلام و نصرت پیغمبر (ص) بر اعداء و نعمت باطن امداد ملائکه است.

و امّا اصل موضوع که شاهد کلام در این بحث است آنستکه طبق روایات معتبری که در چند تفسیر نقل شده است در ذیل آیه شریفه: «وَ أَسْبَغَ عَلَيكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً» چنین آورده اند (نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غائب است).

همچنانکه: در **تفسیر المیزان**، از کتاب «اکمال الدین» به سندی از «حمادبن ابی زیاد» روایت کرده که نقل می کند او گفت: من از آقای خودم موسی بن جعفر علیه السّلام در مورد این آیه پرسیدم، فرمود: نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غائب است که از دیدگان مردم پنهان می شود و گنجهای زمین برای او آشکار گردد، و هر چیز دوری برایش نزدیك باشد.

و در کتاب «انوار المضیئه» که درباره شخصیّت امام زمان مهدی موعود عجّل الله تعالی فرجه از آیاتی که در باب ظهور آن بزرگوار تأویل شده همین روایت را نقل کرده است.

بنابر این معلوم گردید که امام زمان علیه السّلام از فرزندان آن بزرگوارا نیست که اولیاء نعم الهی هستند، و وجود مقدّس خود آن بزرگوار هم برای اهل عالم نعمتی بزرگ است، و مصداق این نعمت به خوبی ظاهر است که اکنون هر نعمتی که به خلق عالم در این جهان افاضه می شود به واسطه وجود آن بزرگوار بوده و هنگام قیام او هم نعمتهای ظاهر و باطن پروردگار آشکار خواهد گردید.

گویند که نعمت، خدا افزونست — یك نعمت از آن ز دیده ها مکنونست
آن نعمت باطن است از اصل نعیم — که ظاهر آن به هر نعم مقرونست

* * * * *

گر کوشش خود برید هر قدر بکار — تا آنکه کنید نعمت حق به شمار
هرگز نرسید بر حساب و قدرش — چون قسمت اعظمش بُوَد در اسرار

* * * * *

شد مطلب ما در این مقـالات تمـام — کـه نعمت ظاهـر است هـر نعـمت عام
هر گونه نعم که گفت در اینجـا «زار» — از نعمـت بـاطـن است در شـأن امام

* * * * *

يَابْنَ طٰهٰ وَ الْمُحْكَمٰاتِ يَابْنَ يٰسٓ وَ الذّٰارِيٰاتِ يَابْنَ الطُّورِ وَ الْعٰادِيٰاتِ

«ای فرزند طه و محکمات قرآن، ای فرزند یاسین و ذاریات، ای فرزند طور و عادیات»

اسرار مهمّی که در شرح این بند از دعا نهفته شده است!

این بند از دعا ارتباط مهمی به حروف مقطعه قرآنی دارد، و همچنین به اسرار مهم دیگری که از نظر اهمیت مورد سوگند خدایتعالی قرار گرفته است در ان اشاره شده است.

در شرح این موضوع در اوّل باید دانست که در بیست و نه سوره از سُوَر قرآن مجید به حروفهائی مقطع بروجه گوناگونی در هر سوره آغاز شده است که حرفهای آن بریده از هم و بنظر می رسد مفهومی ندارد.

آنچه که بیشتر مفسرّین متذکّر شده اند: حروف مقطعه قرآن، همیشه جزء کلمات اسرار آمیز بوده که تفسیرهای متعدّدی بر آن ذکر کرده اند و اسرار مهمتر اینکه در کلمات این دعا امام صادق علیه السّلام بعضی از آنها را منسوب به رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السّلام کرده که این معنا می رساند آنچه را که مفسرّان در ارتباط با روایات معتبره در این مورد آورده اند بسیار موثق و قابل اعتماد است.

اما حقیقت امر آنستکه: نگارنده توانائی ندارد که در شرح این بند از دعا غیر از مطالب قرآنی اظهار نظری نماید، چون تنها امام علیه السّلام خود به رموز و اسرار این بیانات واقف است، مگر کسی غیر از امام حقیقت این امر را می داند که معنای ای زاده طه و محکمات چیست؟!

بنابر این با توجه به این مسئولیت خطیر در شرح این معنا، اکنون توجه خواننده را به بیاناتی از مفسّران عالیقدر جلب می نمائیم.

بعضی از صاحبان تفاسیر این حروف را اشاره به خود قرآن کرده اند که قرآنی با این عظمت که تمام دانشمندان و سخنوران جهان و تمام جن و انس از آوردن به مثل آن عاجزند، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد، و در

ارتباط مهمّی که در میـان حـروف مقطعــه و عظمــت قرآن است، مفسّران تفسیر گسترده ای در این مورد دارند، و بنظر بعضی در ارتباط این حروف به آیات قرآنی آنها را جزء متشابهات قرآن دانسته **که علوم آن نزد پیغمبرو ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است، و در این معنا می رسانند که این بزرگواران از قرآن جدا نیستند.**[۱]

امّا اصل موضوع در فـقره مورد شرح از بند این دعا می باشد که در اوّل اشاره می فرماید: يَابْنَ طٰهٰ وَ الْمُحْكَمات.

همانطور که می دانید «طه» نام یکی از سوره های قرآنی است که این کلمه مرکب از دو حرف مقطّعه است.

البتـه این کلمـه خـود مـعنای خـاصی دارد، و از روایاتی کـه در بعـضی از تفاسیر آمده است، با شرح این فقره از دعا تطبیق کامل دارد، همچنان توجه نمائید:

در حدیثی از امام صادق علیه السّلام آمده است که: «طه» یکی از اسامی پیامبر اکرم است، و از این حدیث چنین بر می آید که «طٰهٰ» مرکب از دو حرف رمزی است «طا» اشاره به «**طالب الحق**» و «ها» اشاره به «هٰادِیٌ اِلَیْهِ» می باشد.

البته استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال فراوان بوده است، مخصوصاً در عصر ما بسیار مورد استفاده است.

۱- اخیراً بعضی از دانشمندان اسلامی تفسیر حروف مقطعه را با کمك مغزهای الکترونیکی بررسی کرده اند، و برای نخستین بار در تاریخ اسلام پرده از حقایق شگفت انگیزی برداشته شده که اعجاز قرآن را از نظر ریاضی نسبت به حروف قرآن کاملاً روشن می سازد، یعنی مغز الکترونیکی با محاسبات دقیق خود این موضوع را روشن ساخته است که میزان هر یك از حروف چهارده گانه در هر سوره از ۱۱۴ سوره قرآن به نسبت مجموع حروف آن سوره، چند درصد است، و ایـن تفسیر بسیار گسترده است که طالبین برای اطلاع بیشتر می توانند به تفسیر نمونه جلد دوم مراجعه نمایند.

بعضی از مفسّران گفته اند: کلمه «طه» مانند«یس» بـر اثر گذشت زمان تدریجا به صورت اسم خاص برای پیامبر اسلام در آمده است تا آنجا که آل پیامبر را «آل طه» می گویند.

و از همین جهت است که در فقره مورد شرح آقا امام زمان علیه السّلام را، یَابنَ طه وَ المُحکَمات: معرفی کرده است. و در تأیید این معنا در بیان آیه شریفه در پیرو کلمه «طه» می فرماید: مٰا اَنْزَلْنٰا عَلَیْكَ الْقُرآنَ لِتَشْقیٰ، «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم کـه خـود را به زحـمت افکنی» پس مـعلوم می شـود کـه خطاب «طٰهٰ» به آن بزرگوار است، یعنی ای پیغمبر.

امّا در مورد کلمه «محکمات» هم با توجه به آیه شریفه این معنا روشن می شود که می فرماید:

هُوَ الَّذی اَنْزَلَ عَلَیْكَ الکِتٰابَ مِنْهُ اٰیٰاتٌ مُحْکَمٰاتٌ هُنَّ اُمُّ الْکِتٰابِ وَ اُخَرُ مُتَشٰابِهٰاتٌ.... [1]

«او کسی است که این کتاب آسمانی را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن آیات محکم (صریح و روشن) است، که اساس این کتاب می باشد و قسمتی از آن متشابه است»

و اینکه محکمات را «امّ الکتاب» گفته است از آنجهت می باشد که واژه «امّ» در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است، بنابر این «محکمات» اساس و

۱- سوره آل عمران آیه ۷.

ریشه و مادر آیات دیگر قرآن محسوب می گردد.

درباره این آیه شریفه مفسّران مطالب بسیار وسیعی آورده اند، ولی در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح باید گفت که: **اصل موضوع بر اینستکه دانسته شود که قرآن و رسول و عترت او علیهم السّلام از هم جدا نیستند،** همچنان خوب توجه کنید که در فقره مورد شرح می گوید: یَابنَ طه وَ المُحکَماتِ که در اینجا بی پرده اشاره می کند: ای فرزند رسول اکرم چنانکه در تفسیر بالا گفتیم «طه» اشاره بوجود مقدس پیغمبر خاتم است، و پیرو آن عطف به این کلام می دهد: ای فرزند محکمات قرآن، یعنی ای فرزند امام امیرالمؤمنین علیه السّلام، چون در تعبیر محکمات در همین آیه شریفه اشاره به «**امّ الکتاب**» کرده و تفسیر این معنا در چند صفحه قبل در همین کتاب گذشت و اشاره شد به سوره حمد و آیه شریفه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ و در ارتباط با آیه شریفه، وَ اِنَّهُ فِی اُمِّ الْکِتٰابِ لَدَیْنٰا لَعَلِیٌّ حکیمٌ، دانسته شد که علی علیه السّلام در کتاب خدا «**امّ الکتاب**» خوانده شده است، و بنابر این آیات محکمات هم در «امّ الکتاب» است، و شما خود در این معنا دقت نمائید که تفسیر این آیات بوجود مقدس علی علیه السّلام اشاره شده است.

یکی از نامهای دیگر رسول اکرم «یس» است.

در فقره دوم از بند مورد شرح می فرماید: یَابْنَ یٰس وَ الذّٰارِیاتِ، که در اینجا هم درباره حروف مقطعه « **یاسین**» مطالبی می باشد که از نظر تفاسیر مورد بررسی قرار می دهیم.

در معانی الاخبار، از حضرت صادق علیه السّلام است که فرمود: امّا «یس» اسمی از اسماء پیغمبر صلّی الله علیه و آله است که معنایش اینست: اَیُّهَا السّٰامِعُ الْوَحْیَ «یعنی ای شنونده وحی»

در خصال، محمدبن مسلم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: بدرستیکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله را ده اسم است، پنج اسم آن در قرآن است: **محمد، احمد، عبدالله، یس، نون**؛ و امّا آنها که در قرآن نیست: **فاتح، خاتم، کاف، المقضّی، المعاشر**؛ است.

در تفسیرنمونه، آورده است: این کلمه مرکب از «یا» حروف (ندا) و «سین» یعنی شخص پیامبر اسلام است و به این ترتیب پیامبر را برای بیان مطالب بعد مخاطب می سازد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است «یس» نام رسول خدا است و دلیل بر آن اینست که بعد از آن می فرماید: تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی؛ این روایت از تفسیر **«نور الثقلین»** ذکر شده است.

در تفسیر اثنی عشری، آورده است: در «مجالس» ـ از حضرت امیرالمؤمنین در آیه شریفه: سَلٰامٌ عَلیٰ اِلْ یٰاسِینَ[1] سئوال شد، فرمود: «یس»

۱- سوره صافات آیه ۱۳۰.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و مائیم آل محمد.

و روایات دیگری در همین زمینه آمده است که در اینجا کفایت می کند و دانستیم که در معنای فقره مورد شرح «یَابْنَ یسٰ...» امام زمان علیه السلام فرزند رسول اکرم و منسوب به آن بزرگوار است.

فرزند ذاریات و طور و عادیات چه معنا دارد ؟!

اما در مورد کلمات دیگر از بند این دعا که داعی امام زمان علیه السلام را به سه واژه از سه سوره قرآن منسوب کرده و او را زاده: ذاریات و طور و عادیات خوانده است در بیان این معانی و ارتباط آن با آیات قرآنی اسرار مهمی نهفته شده است: چون هر واژه که نام یکی آیات قرآنی است سرآغاز، حاوی سوگندهای مکرر و پر معنی می باشد، که این خود نمایانگر چهره اعجاز آمیز قرآن با توجه به شأن و مقام رسول اکرم است.

همچنان در آیات اولیه سوره **«الذّاریات»** نخست سوگند یاد می کند به بادهائی که در آسمان ابرها را به حرکت در آورده بذر افشانی می کنند، و سپس به ابرهائی که بار سنگین از باران با خود حمل می کنند، و پیرو آن سوگند به فرشتگانی یاد می کند که کارها را تقسیم می کنند، آنوقت جواب قسم را چنین بیان می دارد: که آنچه به شما وعده داده شده است قطعاً راست است.

حال ببینید وعده هائیکه خدایتعالی داده در موارد رستاخیز و کیفر و پاداش و همچنین آنچه مربوط به مقام نبوت رسول اکرم و ولایت ائمه هدی علیهم السلام است چیست؟!

بعضی از عرفا گفته اند: **مراد از «ذاریات» ائمه هدی علیهم السلام می باشند**، که در این بند از دعا ایشان را تشبیه به بادهای وزنده و پرمنفعت کرده، همچنانکه بادها برای هوا منافع بسیاری داشته و برای نباتات و بذر و گیاه و بسیار موارد دیگر فوائد بسیاری در بر دارد، و گاهی در اوضاع جوی تحول و مسائلی به وجود می آورد که لازمه امر انتظام عالم است.

لذا ائمه طاهرین علیهم السلام هم فیوضات ظاهره و باطنه را از جانب

خداوند به همه موجودات رسانیده، و تکالیف و احکام را به مردم می آموزند، و از نعمت وجود آنها خلق عالم بهره مند می شوند.

امّا در مورد کلمه «و الطّور» که در بند مورد شرح اشاره شده است، باید توجه داشت که در قرآن مجید در ده مورد از این کلمه سخن به میان آمده است، که نه مورد آن منظور از همان «طور سینا» می باشد که یك سوره از قرآن بر این کلمه نامگذاری شده و آن همان کوه و مقام و مکان مقدسی است که در آنجا وحی بر حضرت موسی نازل شده است.

و در آن سوره به این کلمه به مقامهای مقدس دیگر سوگند یاد شده است همچنانکه می فرماید: وَ الطُّورِ وَ کِتابٍ مَسْطُورٍ سوگند به کوه طور و کتابی که نوشته شده است در صفحه گسترده و سوگند به بیت المعمور و سقف برافراشته شده.

این موارد قسم همه نزد پروردگار عالم مورد اهمیت خاصی قرار دارد، که اکنون در اینجا مجالی برای تفسیر آنها نیست، ولی گفته می شود: که در سوره «وَالتّین» که در رابطه با همین «طور سینا» باز در مواردی از سوگند آمده است می فرماید:

وَ التّینِ وَ الزَّیْتُونِ، وَ طُورِ سینِینَ، وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ

«اشاره بر اینکه: قسم به انجیر و زیتون و سوگند به طور سینین و قسم به شهر مکه؛ ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم.»

در **تفسیر جامع**، در ذیل آیات شریفه آورده است: «**ابن بابویه**» از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

تأویل «**تین و زیتون**» حضرت امام حسن و امام حسین «**و طور سینین**» علی بن ابیطالب و ولایت آن حضرت می باشد که منافقین او را تکذیب کردند و «**بلد امین**» پیغمبر اکرم است.

و نیز در کتاب «**وظائف الشیعه**» از تفسیر «**علی بن ابراهیم**» آورده است: که مراد از «**تین**» پیغمبر صلی الله علیه و آله است و از «**زیتون**» علی علیه السلام و از «**طور سینین**» حسن و حسین و از «**بلد امین**» ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین می باشند.

و این دو روایت ممکن است از دو مأخذ باشد که هر دو مورد تأیید می باشد.

در هر حال در بند مورد شرح داعی: آقا امام زمان را منسوب به این بزرگواران کرده است و خود این بیان در کلام دعا: «**یَابْنَ الطُّورِ وَ الْعَادِیَاتِ**» صحت این معنا را کاملا می رساند که تأویل آیات در شأن آن بزرگواران است.

اما اشاره ای هم که در سیاق کلام به کلمه «**والعادیات شده**» باید توجه داشت که آن هم باز مربوط به داستانی از جنگهای زمان رسول اکرم است که شرحی به تفصیل دارد.

ولی آنچه در اینجا اشاره می شود آن است که کلمه «**وَالْعَادِیَات**» نام سوره ای از سور قرآنی است که در آن سوره باز اشاره به سوگندهائی شده است همچنانکه در آغاز می فرماید: **وَالْعَادِیَاتِ ضَبْحاً**... «سوگند به اسبان دونده که نفس زنان به سوی میدان جهاد پیش می روند و سوگند به جهاد گران بیدار.»

از آنجا که جهاد امر مقدسی است: این حیوانات در این مسیر مقدس آنچنان ارزش پیدا می کنند که شایسته است سوگند به آنها داده شود.

و تفسیر دیگری بر این وجه در این آیه آمده است: که سوگند به شترانی

است که در فریضه بزرگ حج در میان مواقف و اماکن مقدسه به سرعت حرکت می کنند، و به همین دلیل دارای قداستی هستند که شایسته سوگند باشند.

حاصل آنکه: همانطور که در اول این بحث اشاره شد، منظور داعی از منسوب کردن امام علیه السلام به حروف مقطعه قرآنی و همچنین مقامات مقدسه کسی نمی تواند آنطور که شاید و باید این معنا را تفسیر نماید، و جز خود امام علیه السلام کس دیگر به اسرار و رموز آن واقف نیست، و این تشبیهات از آن جهت است که چون تمام این مسائل در ارتباط قرآن و رسول و عترت او علیهم السلام دور می زند، لذا این تشبیهات معرف شئون آقا امام زمان علیه السلام می باشد.

این نیست عجب گفته شود زاده طور — بر آنکه بود خلقتش از عالم نور
یا آنکه شود گفته ز «طه» فرزند — چون او ز رسول و آل می باشد پور

* * * * *

سوگند به هر چه در جهان است عظیم — کس نیست به جز خدا بر اسرار علیم
گر گفت امام، زاده قرآن است — چندان نبود عجب ز گفتار حکیم

* * * * *

هر حرف که در کتاب شد از اسرار — در آن نسب امام آمد در کار
با آنکه به شرح آن بسی سعی برفت — لیکن نشد آشکار معنا بر «زار»

* * * * *

يَابْنَ مَنْ دَنىٰ فَتَدَلّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنىٰ دُنُوّاً وَ اقْتِرٰاباً مِنَ الْعَلَيِ الْاَعْلىٰ[1]

«ای فرزند کسی که نزدیك شد بلکه نزدیکتر تا آنجا که فاصله اش به اندازه دو سر کمان یا کمتر بود، و نزدیك در مقام قرب در مرتبه بالا در پیشگاه حضرت احدیّت»، (یعنی این نزدیکی با خداوند علی الاعلی صورت گرفت).

۱-«دنی» به معنی نزدیك شدن: «تدلّی» به معنی نزدیك شدن و تعلّق و آویزان شدن است، قاب قوسین به معنی دو سر کمان.

رسول اکرم تا چه اندازه به مقام قرب نزدیك شده است؟!

قبلاً در بخش اول این کتاب در فقرات این دعا اشاره شده بود: وَ اَوْطَأْتَهُ مَشٰارِقَكَ وَ مَغٰارِبَكَ وَ سَخَّرَتْ لَهُ الْبُراقَ وَ عَرَجْتَ بِهِ اِلٰى سَمٰائِكَ، که در این مورد بطور کلّی درباره معراج رسول اکرم در اوّلین مرحله آن مطالبی از نظر قرآن مجید گذشت، و در آن شرح تنها موضوع آغاز سیر پیغمبر گرامی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی بود و بقیه جریان سیر به آسمانها را به آیات دیگری موکول کرده که در این فقره مورد شرح به آن اشاره شده است.

اگر خواننده آن قسمت از معراج را در بخش اول این کتاب مطالعه نکرده است قبل از آنکه بخواهد این بخش را مورد بررسی قرار دهد مروری بر تفسیر قبلی بنماید تا اطلاع خود را در این بحث به نتیجه مطلوب برساند.

همانطور که در قرآن مجید در دو سوره در مورد دو بخش مهّم از معراج سخن به میان آمده است در این دعا هم در دو موضوع اشاره به دو مرحله از سفر رسول اکرم به مسجد الاقصی و آسمانها کرده است.

اکنون برای اینکه اهمیّت این معنا ظاهر شود و شخصیت والای آقا امام زمان علیه السّلام از بعد خاص دیگری معرفی گردد در این بخش از دعا داعی نسبت او را به فرزندی آن مقام خجسته ای داده که به نزدیکترین مرتبه قرب الهی شرف حضور یافته است.

و چون شرح این بیان را غیر ازآنکه باید از زبان قرآن بشنویم راه دیگری ندارد، لذا در اینجا به تفسیر مختصری از آیات مربوطه می پردازیم.

در ارتباط با این معنا در سوره و النّجم آیاتی مترادف آمده است که مقدمه شرح داستان سیر سفر رسول اکرم بعد از طی سفر به مسجد الاقصی سپس به سوی

آسمانها از آیه پنجم این سوره شروع می شود که می فرماید:

عَلَّمَهُ شَدیدُ الْقُویٰ، ذُومِرَّةٍ فَاسْتَویٰ، وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلیٰ، ثُمَّ دَنیٰ فَتَدَلّیٰ، فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ

«اشاره بر اینکه: آنکس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داد، همانکس که توانائی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد، در حالیکه در افق اعلی قرار داشت، سپس نزدیك و نزدیکتر شد تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود».

این آیات شریفه و آیات بعد تفسیر بسیار گسترده ای دارد که حتی کتب و مقالات بسیاری تا کنون بر آن نوشته شده است ولی اکنون در اینجا اشاره مختصری به تفسیر نمونه و بعضی از تفاسیر دیگر می نمائیم تا شرح بند مورد شرح روشن گردد. قبل از بیان این آیات چون سخن از نزول وحی بر پیامبر اسلام به میان آمده بود در این آیات در اول از معلم وحی سخن می گوید.

ولی قبلاً باید این توجه را حاصل کرد که این آیات را در بدو نظرهاله ای از ابهام فرا گرفته که باید آنها را با دقت تمام برای برطرف ساختن این ابهامات مورد بررسی قرار داد، و این امر در این مختصر مقدور نیست، آنانکه علاقه برای اطلاع کامل دارند باید به تفاسیر مراجعه نمایند ولی تا آنجا که ارتباط این ایات به بند مورد شرح بستگی داردبطور اختصار مطالبی متذکّر خواهیم شد.

بعضی از مفسّران برآنند که قرآن مجید نزول وحی را بر پیامبر

صلّی الله علیه و آله در آیه اول چنین بیان می دارد: که خداوند شدید القوی و پرقدرت او را تعلیم فرمود، در حالیکه او به صورت کامل و در حد اعتدال در آمد و در افق اعلی قرار گرفت.

ولی نظریه دیگر مفسّران چنین است: که می گویند، معلم پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل امین پیك وحی خدا بود که قدرت فوق العاده ای داشت. در ادامه آیه می فرماید: سپس نزدیك و نزدیکتر شد، آنچنان که میان او و پروردگارش به اندازه دو قوس بیشتر نبود، و در همین جا بود که آنچه وحی کردنی بود خداوند به بنده اش وحی کرد.

در آیه شریفه: عَلَّمَهُ شَدیدُ الْقُویٰ، تفسیرهای گوناگونی آمده است، همچنانکه بعضی گفته اند با آنکه در سوره «تکویر» این معنا بر «جبرئیل» عنوان شده، ولی چون در اینجا اصل معنا چنین است، که به کسی «شدید القوی» گفته می شود که تمام قدرتهایش فوق العاده باشد، پس این معنا تنها مناسب ذات پروردگار عالم‌است.

سپس در ادامه آیات مورد تفسیر می فرماید: فَاَوْحیٰ اِلیٰ عَبْدِهِ مٰا اَوْحیٰ، مٰا کَذَبَ الْفُؤادُ مٰارَاَیٰ، اَفَتُمٰارُونَهُ عَلیٰ مٰایَریٰ.

در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود، قلب او در آنچه دید هرگز دروغ نمی گفت آیا با او درباره آنچه دید مجادله می کنید و باور ندارید.

در مورد اینکه در آن موقعیّت وحی خدایتعالی به رسول اکرم در چه مسائلی بوده مفسّران اقوال بسیاری نقل کرده اند که باید به تفاسیر مراجعه شود.

امّا در جمله: مٰا کَذَبَ الْفُؤادُ مٰا رَاَیٰ، بعضی از مفسّران برآنند که این

دلیل بر یك شهود باطنی است نه مشاهده حسّی با چشم نسبت به جبرئیل.

در روایات متعددی هم که از منابع اهل بیت نقل شده این آیات تفسیر به جبرئیل نشده ؛ بلکه روایات موافق آنستکه: می گویند منظور از این آیات شهود باطنی خاصی نسبت به ذات پاك خداست که برای پیامبر صلّی الله علیه و آله در این صحنه روی داد و در معراج بار دیگر تکرار شد و رسول خدا فوق العاده تحت تاثیر جذبه معنوی این دیدار قرار گرفت، همچنانکه در پیرو آیات می فرماید:

وَ لَقَدْ رَاٰهُ نَزْلَةً اُخْرٰی، عِنْدَ سِدْرَةُ الْمُنْتَهٰی، عِنْدَهَا جَنَّتُ الْمَأْوٰی، اِذْ یَغشَی السِّدْرَةَ مَا یَغْشٰی، مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغٰی، لَقَدْ رَأٰی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الْکُبْرٰی.

این آیات همچنان ادامه بحثهای آیات گذشته درباره مسأله وحی و ارتباط پیامبر با خداوند و شهود باطنی اوست که می فرماید: بار دیگر پیامبر او را مشاهده کرد، و این شهود در کنار « **سدرةُ المنتهی** » روی داد، همانا که جنت المأوی و بهشت برین در کنار آن است، در آن هنگام که چیزی «سدرةُ المنتهی» را پوشانیده بود «نور خیره کننده ای» پیامبر این واقعیتها را مشاهد کرد، و چشم او هرگز منحرف نشده و طغیان ننمود، و تصوّرات باطل را در لباس حق ندید، و او بخشی از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را در آنجا مشاهده کرد.

در **تفسیر نمونه می گوید:** همانگونه که می بینیم همان ابهامی که در بدو امر، آیات گذشته را احاطه کرده بود بر این آیات که فراز دیگری از همان مطالب است سایه افکنده که باید توجه خاصی بر آن معطوف گردد.

همچنان در مورد« **سدرةُ المنتهیٰ**» چنیـــن گفته انـد: کـه اشـاره بـه درخت پربرگ و پرسایه ای است که در اوج آسمانها در منتهاالیه عروج فرشتگان و ارواح شهدا و علوم انبیا و اعمال انسانها قرار گرفته، جائیکه ملائکه پروردگار از آن فراتر نمی روند و جبرئیل نیز در سفر معراج به هنگامی که به آن رسید متوقف شد.

در تعـبیـر این معنا از بعـضی از روایات چنین برمی آید کـه این درخت هرگز منظور از درختی شبیه آنچه در زمین می بینیم نبوده، بلکه اشاره به سایبان عظیمی است در جوار قرب رحمت حق که فرشتگان بر برگهای آن تسبیح می کنند و امتهائی از نیکان و پاکان در سایه آن قرار دارند.

امّا « **جنّت الماوٰی** » کـه در کنار این درخت عظیم قـرار دارد، به مـعنی بهـشتی است کـه مـحل سکونت است، و در اینکه این کدام بهشت است، در میـان مفسّران گفتگو می باشد، بعضی آنرا همان بهشت جاویدان می دانند که در انتظار اهل ایمان و پرهیزکاران است، و بعضی آنرا به معنی بهشت برزخی گفته اند که ارواح شهدا و مؤمنان موقتاً به آنجا می روند.

در تفسیر جمله «ما زٰاغَ الْبَصَرُ وَ مٰا طَغیٰ» اشاره بر این معنا شده است: که چشم پیامبر در مشاهده خود نه چپ و راست شد و نه از حد و مقصد تجاوز کرد و آنچه را دید عین واقعیت بود.

و همـچنین در تفـسیـر آیه دیگر: «لَقَدْ رَأیٰ مِنْ آیٰاتِ رَبِّهِ الْکُبْریٰ» بعضی از مفسّرین چنین اشاره می کنند: که دیده قلب پیامبر در این شهود هرگز به غیر حق نیفتاد و جز او ندید، و در همانجا بود که نشانه های عظمت خداوند را در آفاق و انفس مشاهده کرد.

در پیرو این تفسیر گفته می شود: که مسأله شهـود باطنی یکنوع درک و

دیـدی است کـه نـه شباهت با ادراکات عقلی دارد و نه با ادراکات حسّی که انسان از طریق حواس ظاهر آنرا درك می کند، و از جهاتی می توان آنرا شبیه علم انسان به وجود خود و افکار و تصوّرات خود دانست.

حاصل آنکه هدف معراج رسیدن پیامبر به شهود باطنی از یکسو و دیدن عظمت خداوند در پهنه آسمانها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است که در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ که در اینجا اشاره بـه مشاهده آیات بزرگ الهـی کرده، در حالیکه در آغاز سفر خـود به مسجد الاقصی در پیرو آیه مربوطه فرمود: لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا ، که اهل تفسیر در این دو مورد از مشاهدات آن بزرگوار مطالب گسترده ای دارند، چه در آغاز معراج و چه در سیر و سفر آنحضرت به پهنه آسمانها که آگاهی آن بزرگوار به مسائل بسیار مهمی از عالم فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و ارواح انبیاء و اطلاعات وسیع دیگر در امر مخلوق و کرات آسمانی دیگر بوده است که این خود در طول عمر مبارکش الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق خدا بوده است.

این نکته قابل توجه است که گفته شود: سفر معراج هرگز یك سفر عادی نبوده که با معیارهای عادی سنجیده شود ، نه اصل سفر عادی بوده و نه مرکبش و نه مشاهداتش و نه گفتگوهایش و نه مقیاسهائی که در آن بکار رفته و تشبیهاتی که در آن آمده که بیانگر صحنه ها و عظمت آثاری می باشد که پیامبر مشاهده کرده، همه چیز به صورت خارق العاده در مقیاسهائی خارج از مکان و زمانی که ما با آن آشنا هستیم و خو گرفته ایم رخ داده است . [۱]

اکنون با آنکه روایات بسیاری درباره معراج رسول اکرم آمده است کـه ذکر

۱- از تفسیر نمونه جلد بیست و دوم.

آنها مقدور نیست ولی در اینجا به چند روایت مختصر در ارتباط با فقره مورد شرح از این دعا اکتفا می کنیم.

در **تفسیر نور الثقلین**، آورده است: مرحوم شیخ طوسی در « **امالی** » از ابن عباس از پیامبر اسلام نقل می کند که فرمود: هنگامیکه به اسمان معراج کردم آنچنان به ساحت قدس پروردگارم نزدیك شدم که میان من و او فاصله قوسین یا کمتر بود.

مرحوم «**صدوق**» در «**علل الشرایع**» همین مضمون را از هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر علیه السّلام نقل کرده است که در ضمن یك حدیث طولانی می فرماید: هنگامیکه پیامبر به معراج برده شد و فاصله او از ساحت قدس پروردگارش به اندازه قوسین یا کمتر بود حجابی از حجابها از برابر دیدگانش برداشته شد.

در روایات متعددی آمده است که در معنای «**ثُمَّ دَنیٰ فَتَدَلّٰی**» آورده اند که نزدیك شد رسول خدا به پروردگار متعال.

جبریل امین چو پر گشودی بالا — بالاتر از آن برفت آن مه والا
یعنی که رسول گام خود برد به پیش — تا قرب بحق نزد عَلیّ اَعلی

* * * * *

نزدیکی او به حدّ قوسی ز کمان — نزدیکتر آنکه وصل گردید عیان
در گفته محرمانه اش با محبوب — بسیار شد آشکار اسرار نهان

* * * * *

در آن سفـرش در آسمـان شد دیـدار　　آیـات عظیـم و هـم نشـان از آثار
آنطور همی که مـن شنیـدم از «زار»　　دیـد است در آن مقـام جـای ابـرار

* * * * *

لَیْتَ شِعْرِی اَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَی بلْ اَیُّ اَرْضٍ تُقِلُّكَ اَوْثَرَیٰ اَبِرَضْوَیٰ اَوْ غَیْرِهٰا اَمْ ذِی طُویٰ [1]

«ای کاش می دانستم که فراق و دوری تو تا به کی ادامه دارد! (و یا کجا دلها به ظهورت آرام خواهد گرفت)، بلکه ای کاش می دانستم: کدام سرزمین تو را دربر گرفته و یادرکدام قطعه خاك اقامت گزینی، آیا در منطقـــه «رضوی» یا جای دیگر یا در محیط «ذی طوی» باشی».

امام زمان علیه السّلام در کجا زندگی می کند؟!

در شرح این بند از دعا باید توجه کاملی معطوف گردد تا اشکالاتی که بعضی از منتقدین دعای ندبه بر این بخش از دعا وارد آورده اند مرتفع گردد.

اینکه داعی در اثر عشق و محبت سرشار اشاره می فرماید: که ای آقا فراق تو ناگوار است، و ای کاش می دانستم که دوری و مهجوری تو تا کی ادامه دارد! و باز از نظر شوق دیدار او علیه السّلام اظهار می دارد که ای کاش می دانستم، تو کجائی؟ و کجا دست من به دامن تو خواهد رسید؟

این معنا کاملاً روشن است که بیان داعی در مقام تعلیم به دوستان و محبان آنجناب است در حالیکه خود داعی هم از نظر قرابت و در عالم جذبه ولایت آن آقا را بسیار دوست داشته و علاقه فرزندی را به او نشان داده است.

و شاید در این بیان داعی می خواهد برساند که مهدی علیه السّلام آن امام غائب، جایگاه و اقامت خصوصی نداردو در هر کجا که اراده فرماید حضور به هم رساند.

و اینکه اشاره به مکانهای خاصی می کند، همچنان « **رضوی و ذی طُوی**» این از نظر قداست این مکانها می باشد، و گذشته از این هیچ بعید هم نیست که رفت و آمد آن بزرگوار در آن مکانها باشد، چون مسلماً آن آقا در اماکن مقدسه مکه و مدینه و عتبات عالیات رفت و آمدهای بسیاری دارد، و همچنین به مکانهای مقدسه دیگر از قبیل « **رضوی و ذی طوی**» هم به جهاتی علاقه مند می باشد!

امّا بطوریکه اهل تحقیق درباره این دو جایگاه مقدّس گفته اند «کوه رضوی» نزدیك به مدینه است و شرافت مکانی خاصی دارد، و فرقه مخصوصی برای عقاید انحرافی خود آن محل را دست آویز قرار داده اند که در ردّ عقاید آنها در ادامه

همین بحث اشاره خواهد شد.

و درباره « **ذی طوی** » هم چنین گفته اند: که آن سرزمینی مقدّس و دارای کوهی با شرافت و عظمت است، همچنانکه شباهت دارد به آنچه در قرآن مجید در داستان موسی علیه السّلام آمده است، هنگامیکه وارد وادی مقدس « **طوی** » شد و به او ندا رسید:

اِنّی اَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ اِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً [1]

«همانا منم پرودگار تو، پس درآور کفش های خویش را که توئی بر درّهٔ مقدّس طوی»

چنین گفته اند: که واژه « **طُویٰ** » یك معنی وصفی دارد، از ماده « **طی** » به معنی « **پیچیدن** » گوئی آن سرزمین در قداست و برکت پیچیده است.

« **راغب** » در رابطه به تفسیر آیه شریفه می گوید: موسی باید یك راه طولانی بپیماید تا آماده وحی گردد، ولی خداوند آن راه را برای او درهم پیچیده و او را به هدف نزدیك ساخت.

در هر صورت از این بیان معلوم می شود که آن سرزمین که در بند مورد شرح به آن اشاره شده است « **ذی طوی** » سرزمین مقدّسی می باشد که از هر سو برکات معنوی آنرا احاطه کرده است.

بطوریکه بعضی از تفاسیر نقل کرده اند« **طُوی** » ممکن است نام سرزمین مقدسی باشد که در شام میان «مصر» و «مدین» قرار دارد، و بعضی هم گفته اند

۱- سوره طه آیه ۱۲.

«ذی طوی» موضعی است یك فرسخی مکّه در راه «تنعیم» که یکی از حدود حرم و طرف غربی است، و در آنجا خانه های مکه را می توان دید (**و معروف به «زاهر» است**).

در کتاب وظائف الشیعه، در رابطه بـــه این معنا روایتی از امام باقر علیه السّلام آورده؛ که فرمود: برای حضرت صاحب الامر علیه السّلام غیبتی است، در بعضی از این شعبه ها و کوهها، و با دست مبارك اشاره به «ذی طُوی» کرد.

و در خبر دیگر فرمود: کجا است؟ امام قائم که از **«ذی طوی»** سرازیر شودبا لشکری در شماره افراد لشکر بدر که سیصد و سیزده نفر باشند، و پشت به حجرالاسود دهد و رایت غلبه و پیروزی را برافرازد.

و از بعضی از اخبار مستفاد می شود: که امام زمان علیه السّلام برای فریادرسی بیچارگان همه جا می رود و بیشتر در اماکن مقدّسه و مقامهای رفیعه مکه و مدینه و حرمهای ائمه و مساجد رفت و آمد می کند.

از بعضی روایات دیگر هم چنین برمی آید: که محل اقامت و منزل آن بزرگوار از نظرها پنهان است، و پاره ای از خواص که شایستگی حاصل می نمایند پای در آن وادی با برکات نهاده به خدمت آنحضرت مشرف می شوند، همچنانکه در کتب معتبره کسانیکه خدمت آقا رسیده اند نام آنها ذکر شده است.

آیا دعای ندبه شباهتی به عقاید «کیسانیه» دارد ؟!

اعتقاد فرقه «کیسانیه» آن است که:محمد حنفیه را بعد از امام حسین علیه السّلام امام زمان و زنده دانسته اند و او را قائم می دانند، و گویند مکان زیست او در غاری از کوه رضوی است و خداوند آب و عسل برای او تهیه می کند که گرسنه نماند. (و این مذهب باطل است) همچنانکه تا کنون بر رَد این عقیده مقالات بسیاری نوشته اند از جمله:

در انتشارات نسل جوان جلد دوم شماره ۱۹ مقاله ای در رابطه با اشکالی که در این بند از دعای ندبه، به بعضی از آنها که اطلاع کافی در این باره ندارند آورده اند، می نویسد: اخیراً در کتابی چنین خواندیم که در دعای ندبه عبارتی هست که با عقاید شیعه اثنی عشری سازگار نیست و به عقیده فرقه کیسانیه شباهت دارد، و اشاره به این بند از دعا کرده و می گوید: چرا گروههای خاصی سراغ حضرت مهدی را در «ذی طوی» و یا «کوه رضوی» می گیرند که جایگاه محمد حنفیه است که آن گروه معتقدند در این کوه از انظار مخفی شده و از آنجا ظهور خواهد کرد!!

در آن کتاب در پاسخ این اشکال آورده است: امّا اینکه بعضی پنداشته اند، که این دعا شباهتی با عقاید «کیسانیه» دارد، کاملاً مردود است، و شواهد ردّ این گفتار از یکایك فقرات خود این دعا استخراج می شود.

با اینکه این فرقه «کیسانیه» کمتر پیروان شناخته شده ای دارد، و غالباً فقط نام آنها در کتب تاریخ ذکر شده و در واقع قرنها می باشد که منقرض شده و از بین رفته اند، ولی دعای ندبه با صراحت تمام مذهب کیسانیه را نفی می کند و با عقیده شیعه اثنی عشری کاملاً منطبق است.

در چند جمله از دعای ندبه درباره نسب مهدی علیه السّلام می خوانیم:

وَ ابْنُ خَدیجةَ الغَراءِ، وَ ابْنُ فاطِمَةَ الْکُبْریٰ، در حالیکه محمد بن حنفیه هیچگونه نسبتی با خدیجه یا با حضرت فاطمه دخت پیامبر اسلام ندارد، جز اینکه مادرش «خوله حنفیه» دختر «جعفربن قیس» بوده که نه ارتباطی با خدیجه و نه با فاطمه داشته است.

با اینحال جای تعجب است که کسی برای دعای ندبه شباهتی به عقاید کیسانیه قائل شود.

و باز در آن کتاب در ردّ عقاید این گروه مطالبی آورده که بحث آن به طول می انجامد، و همچنان اشاره به مطالب دیگر این دعا کرده و به آنها استناد می کند، که «شرح تمام آنها در همین کتاب به وجه گسترده ای گذشت»، جمله هائیکه مکرّر می گوید: بعد از امام حسین علیه السّلام امامان متعددی بودند که یکی پس از دیگری برای اصلاح امّت دعوت به سوی خدا کرده و برای بسط علم و دین و دانش قیام کردند تا می رسد به آخرین ذخیره الهی که او را به صورت مفرد بیان کرده است.

و از اینها گذشته: درباره عقیده کیسانیه، از کتاب « **معجم البلدان** » در موضوع « **رضوی** » می گوید: رضوی کوهی است در اطراف مدینه که پیغمبر اکرم درباره این کوه فرمود: رضوی کوهی است که خدا از آن راضی و خوشنود است، سپس بعد از نامبردن از کوههای مقدّس دیگر، در ذیل کلام خود می گوید: رضوی در هفت منزلی مدینه است و گفته اند: آنجا آب فراوان و درختان بسیاری دارد، و این همان کوهی است که طایفه «کیسانیه» می پندارند محمد حنفیه در آن زنده است و اقامت دارد.

بنابر این کوه رضوی پیش از آنکه در عقاید «کیسانیه» نقشی پیدا کند، در سخنان پیامبر وارد شده است که از کوههای مقدّسی بوده، بلکه شاید انتخاب کیسانیه برای عقاید خود به خاطر همان قداستی بوده که خواسته اند با معتقدات

باطل خود معنویتی بخشند.

جزیره خضرا در رابطه با اقامتگاه حضرت مهدی علیه السّلام!

با آنکه روایات بسیاری داریم حاکی از آنکه جایگاه امام ولّی عصر عجّل اللّه تعالی فرجه در روی کره زمین معلوم نیست و آن بزرگوار اقامتگاه بخصوصی ندارد و هر کجا که اراده فرماید حضور بهم خواهد رسانید.

در عین حال در بعضی از کتابهای معتبر و مشهور از جمله: « **کتاب المجالس** » و « **اثبات الهدی** » و « **بحار الانوار** » و « **کشف القناء** » و « **نجم الثاقب** » و بسیاری از کتب دیگر در رابطه با « **جزیره خضراء** » و ارتباط با رویدادهای عصر ظهور و فرزندان حضرت مهدی (ع) در آن جزیره مطالبی به تفصیل آورده اند که باید مورد بررسی و کاوش اهل تحقیق قرار گیرد.

البته بعضی آن مطالب را نپذیرفته و بعضی احتمال داده اند که اگر جزیره خضرائی در روی زمین وجود داشته باشد امکان اینکه امام علیه السّلام مرکز و پایگاهی در آنجا داشته باشد بعید نیست، و این احتمال دلیل بر آن نمی شود که مقام و استقرار دائمی آن بزرگوار را تعیین کرده باشند و این مسئله را نفی کرده باشند که او علیه السّلام در میان خلق جهان نیست، بلکه این احتمال از آن نظر است که چون امام علیه السّلام هم به مانند تمام افراد بشر از نظر زندگی عمومی و از نظر مسکن و لباس و خوراك و حتی از نظر سنّت الهی در امر ازدواج و آنچه که به فرمان خدایتعالی برای زیست طولانی مقام حجّت اللهی لازم باشد، باید با سایر مردم در این امور در تلاش و کوشش باشد.

لذا لازمه اینکه در مکانهائی مقام و استقرار داشته باشد باعث تعجب

نیست! البته آن بزرگوار هر کجا باشد با آن تصرّفی که از نظر مقام ولایت به اذن خدایتعالی بر این عالم دارد می تواند در تمام مناطق جهان و هر بلادی در روی کره زمین حضور به هم رساند!

و از آنطرف امکان دارد که در هر شهری از ممالك جهان منزل و پایگاهی داشته باشد، حال چه سرزمین رضوی و چه کوه ذی طوی و چه جزیره خضراء و چه شهر مکه یا مدینه یا در «سُرَّمَن رای» باشد، **و کسیکه باید حجّت خدا در روی زمین باشد بی‌سرو سامان نیست!**

و چون اساساً مسائلی که مربوط به زندگانی وجود مقدّس آن امام بزرگوار است مربوط به علم غیب می باشد، و کسی را بر آن آگاهی نیست، لذا در مراحل اعتقادی نیاز به تحقیقات بیشتری دارد و هر کس باید خود چنان معرفتی حاصل نماید که ببیند آنچه را در این گونه مسائل آورده اند تا چه حد به حقیقت نزدیك است.

امّا شاهد کلام در شرح این بند از دعا بر آنستکه گفته شود: اخیراً کتابی بنام «جزیره خضرا» و (تحقیقی پیرامون «مثلث برمودا» انتشار یافته که در آن قبل از هر چیز درباره منطقه اسرار آمیز «مثلث برمودا» سخن به میان آورده است.[1]

با آنکه موضوع «مثلث برمودا» از بحث کتاب حاضر خارج است ولی تنها از نظر ارتباط موضوع و همچنین روشن شدن بعضی از اسرار و رموز عالم خلقت برای کسانیکه از این مسئله بی اطلاع هستند به مختصری از اوضاع یك منطقه کوچکی از جهان که اسرار عجیبی در آن نهفته شده اشاره می شود و برای اطلاع بیشتر خواننده را به کتابهائی که در این مورد نوشته شده حواله می دهیم.

۱- این کتاب نگارش «ناجی النّجار» با ترجمه و تحقیق از جناب حجة الاسلام حاج آقا علی اکبر مهدی پور می باشد که در مطالب آن تحقیقات وسیعی از طرف دانشمند محقق مترجم آن کتاب بعمل آمده است.

«مثلث برمودا» که عجیب ترین و مرموزترین حوادث روی زمین در آن اتفاق می افتد، در غربی ترین بخش اقیانوس اطلس قرار دارد، که حوادث آن منطقه تاکنون نظر صدها نفر از پژوهشگران دنیا را به خود جلب کرده که آنان با تلاش پی گیر برای کشف اسرار آن همت گمارده اند، ولی متأسفانه تا حال تلاش آنان به جائی نرسیده و تئوری مورد اعتمادی ارائه نکرده اند.

تمام دانشمندان که به نوعی با مثلث برمودا سر و کار داشته اند، اتفاق نظر دارند که یك نوع ابهام و پیچیدگی بر مثلث سایه افکنده که برای کشف اسرارآن هر گونه تلاشی بی نتیجه مانده است.

کتابهائیکه درباره مثلث برمودا نوشته شده صریحاً اعلام کرده اند که تاکنون هیچ هواپیمای اکتشافی و کشتی تحقیقاتی با سرنشینان آنها نتوانستند از این منطقه گذشته سالم به مقصد برسند، به مجرد اینکه به مرز مثلث می رسند، مثلث آنها را بلعیده و نابود می کند.

دانشمندان امریکائی به صراحت اعلام کرده اند، در این منطقه باید یك نیروی ناشناخته نهفته باشد که شاید از نیروی مغناطیسی زمین و یا نیروی مرموز دیگری باشد که آگاهانه یا ناآگاهانه هر چه را در مسیرش می یابد جذب کرده و به نابودی می کشاند.

این معمای پرابهام در حال حاضر یکی از مرموزترین پدیدهائی است که بشر با آن روبرو بوده و تا کنون از اسرار آن سردر نیاورده است، و به نظر می رسد که این جریان هشداری برای مردم جهان باشد که بدانند این امر مربوط به علم غیب الهی بوده، و این منطقه برای منظور خاصی به وجود آمده است.

اکنون با همان جزئی اطلاعاتی که از طرف پژوهشگران به وسائل گوناگون اکتشافی از هواپیماهای غول پیکر مجهز به تمام دستگاههای لازمه و همچنین از

کشتیهای تحقیقاتی به ما رسیده، و آنان پس از این اخبار مفقود الاثر شده اند، بالاتفاق گفته اند: تا آنجا که به مرز «مثلث برمودا» نزدیك شده اند: آبهای سفید و جزیره سرسبزی مشاهده کرده اند که آن سرسبزی و درخشش خاصی دارد و از خود، نور سبز رنگی ساطع می کند.

و اینك با توضیحی که درباره این منطقه اسرارآمیزداده شد، این موضوع با داستانی که درباره یکی از شیعیان بنام **(شیخ زین الدّین علی بن فاضل)** در بسیاری از کتب معتبره نقل شده است تطبیق داده می شود.

همانطور که قبلاً گفته شد: تمام کاوشگران در آخرین مرحله تحقیقاتی خود که نزدیك به مرز مثلث برمودا شدند مخابره کرده بودند که مشاهدات آنها به آنجا رسیده که آبهای سفید و شفافی در اطراف جزیره ای سرسبز و درخشنده می بینند که نورانیّت خاصی آن منطقه را پوشانیده است، و طبق داستانی که «علی بن فاصل» از سفر خود نقل کرده عیناً همین بیان را با همین خصوصیّت ذکر کرده است.

بنابر این بعضی احتمال داده اند که جزیره خضرا در پیرامون مثلث برمودا قرار دارد که اگر وجود مقدّس مهدی علیه السّلام در آن مکان پایگاهی داشته باشد از گزند تمام حوادث محفوظ باشد.

و ذکر این داستان در کتاب «جزیره خضرا» نقل از کتاب «بحار الانوار» بطور تفصیل آمده است همچنانکه در آن کتاب اشاره می کند: در خصوصیات بسیاری میان «مثلث برمودا» و «جزیره خضرا» که برخی از دانشمندان در چند قرن پیش به آنجا مشرف شده اند و اوصاف آن جزیره مقدس را تعریف کرده اند تناسب و نشانه های فراوانی وجود دارد، و اضافه می کند که ما هرگز نمی توانیم بطور قاطع بگوئیم که «مثلث برمودا» همان جزیره خضراء است، چون این مربوط به علم غیب و تنها خدا می داند، فقط می خواهیم بگوئیم که میان مثلث برمودا و جزیره خضرا وجه

تشابه فراوانی به داستان «شیخ زین الدّین علی بن فاضل مازندرانی» دارد.

سپس آن داستان را مفصلاً نقل می نماید که ما در اینجا از نظر آنکه تفصیلی گسترده دارد از بیان آن خودداری کرده ولی همینقدر متذکّر می شویم: که «**علی بن فاصل**» یکی از مشتاقان و شیفتگان دیدار آقا امام زمان، طبق دعوتی که از شیعیان ساکن در جزیره خضرا از او بعمل آمده برای تشرف به حضور آن بزرگوار به آنجا رهسپار شده و پس از مشاهدات بسیاری که در آن سفر از شوق دیدار آنجناب داشته در مراجعت خصوصیّاتی از آن سرزمین را توصیف کرده، که از جمله مشاهده آبهای سفید و نورانی و همچنین سبزی از حدّ شفاف آن جزیره و بیانات دیگری که با گفتار خلبانان هواپیماهای اکتشافی و دانشمندان در کشتی های تحقیقاتی که مشاهدات خود را در آخرین لحظه مخابره کردند تطبیق کامل دارد، لذا اعتقاد بعضی بر آنستکه این همان جزیره خضرا است.

و اگر کسی اصل این داستان که به تفصیل ذکر شده و کتابهائیکه درباره مثلث برمودا نوشته شده مطالعه نماید موضوع برایش روشن خواهد شد که آیا این واقعیّت تا چه حد صحّت دارد.

آنکس که بُوَد واقف این امر نکوست — که روی زمین کجاست منزلگه دوست
گویا که به هر مکان حضورش برجاست — هر نور در عالم است از جلوه اوست

* * * * *

هر جا که کند اراده او راست حضور — گر راه بُوَد قریب پا راهی دور
باشد چو اگر به ذی طوی یارضوی — جائیکه کند جلوه شود پُر از نور

* * * * *

گویند کـه منزلگـه او در خضر است هر جـا کـه بـُود مکان او گل آراست
یك نکتـه عجب که من شنیدم از زار گفتـا که حضور او به هر جا برجاست

* * * * *

عَزیزٌ عَلَیَّ اَنْ اَرَی الْخَلْقَ وَ لاٰتُریٰ وَ لاٰ اَسْمَعُ لَکَ حَسیساً وَ لاٰ نَجْویٰ [1]

«گران است بر من که خلق را ببینم و تو دیده نشوی، (چقدر ناگوار است) بر من که نشنوم از تو صدائی یا راز آهسته ای»

یك ناشناس معروف!!

داعی در این بند از دعا چنین اشاره می فرماید: که ای آقا چقدر بر من سخت و دشوار است که همه را می بینم و تو از چشم ها پنهان و مخفی هستی و شناخته نشوی.

اینکه آن بزرگوار را ما نمی بینیم و از نظر ما غائب است نه از نظر آنستکه او علیه السّلام در منطقه دوردستی باشد که بخواهد خود را از نظر مردم پنهان کرده باشد، بلکه چنین است که آن آقا اغلب در میان مردم است ولی کسی او را به عنوان امام زمان تشخیص نمی دهد و چه بسا با مردم رفت و آمد و آمیزش داشتـه بـاشد و

۱- «حسیس» به معنی: صدای محسوس و صوت مخفی و صدای آرام و ملایم است.

کارهای روزمّره انجام دهد.

همچنانکه اعتقاد نگارنده بر آنستکه او علیه السّلام هر کجا که استقـرار داشته باشد با آن تصرّفی که به اذن خدایتعالی بر این عالم دارد، امکان آنکه در هر منطقه از جهان هر آن که اراده فرماید می تواند حضور یابد.

در روایتی چنین آمده است: **شیخ صدوق**، در «اکـمـال الدّین» از «زراره» روایت می کند: که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: مردم امـام خـود را گم می کنند، او در موسم حج در بین مردم است و آنهـا را می بینـد، ولی آنها او را نمی بینند. و این روایت به دو سند در غیبت نعمانی نقل شده است.

مناجات آقا امام زمان علیه السّلام چیست؟!

در قسمت دوم در بند مورد شرح داعی اشاره می فرماید: ای کاش صدای دلنواز و زمزمه راز و نیاز تو را می شنیدم، و ای کاش آهنگ مناجات روح پرور تو به گوش من می رسید.

و این خود سلب توفیقی برای دوستداران و محبان آن بزرگوار است که نه جمال دل آرای آن محبوب عزیز را ببیند و نه صدای شورانگیز او را بشنوند، چه خوب آن شاعر عالیقدر شیراز گفت:

دیده را فایده آنست که دلبر بیند ور نبیند چه بُوَد فایده بینائی را
صوت دلبر نشنیدن چه بُوَد لذّت سمع که نباشد بجز این لطف، سخنرانی را

نمی دانم خواننده عزیز تا چه حد واقف به بیانات آن بزرگوار و مناجات هایش می باشد، همانطور که می دانید حضرت آقا دعاهائی در مقام مناجات بر محبانش تعلیم داده که دستور خواندن یکی از آنها را بنام « **دعای افتتاح**» در شبهای ماه مبارك رمضان داده است، و هیچ بعید نیست که اگر اوقات شریف آن آقا مقتضی باشد دعا را خود در آن لیالی با برکت بخواند، و چقدر این مناجات طولانی در سطح بسیار والائی قرار دارد که از همان سرآغاز آن معلوم است چه بیان رُسا و جالبی را سرلوحه مناجات خود قرار داده همچنانکه عرض می کند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَفْتَتِحُ الثَّنٰاءَ بِحَمْدِكَ.

«خدایا ابتدا می کنم ستایش را به ستودن تو» یعنی سرآغاز بیانم را به حمد و سپاس تو می گشایم. [۱]

چه خوب هم اکنـون که شرح ایـن معنا در دست تحریر است همزمان با ایّام ولیـالی ماه مبارك رمضـان است و نگارنده در یك آن به خاطرش رسید که شاید آن آقای بزرگوار که این دعا را به دوستدارانش تعلیم فرموده خود هم با پروردگار خود با بیانات همین دعا راز و نیاز می کند!

و ای کاش کـه ما نجـوی و صدای دل آرای آن آقـا را در این منـاجـات می شنیدیم و چقدر ناگوار است که: وَ لَا اَسْمَعُ لَكَ حَسِيساً وَ لَا نَجْوىٰ

آن چیـز کـه می دهـد مـرا بس آزار — بی شك بـُوَد آن نـزد محبـان دشوار
که یـار عزیز خـود نمی بینـم فـاش — ای کاش کـه می شنیـدم از او اسرار

* * * * *

مـن را نَبُـوَد حقـیقـت امـر قـرار — تـا آنکه رسم بـه وصل او در دیـدار
آنی نبُـوَد کـه دل از او بـر گیـرم — چـون او نـرود همیشـه از خـاطر زار

* * * * *

عَزيزٌ عَلَىَّ اَنْ تُحـيطَ بِكَ دُونِى الْبَلْوىٰ وَ لَا يَنَالُكَ مِنِّي

۱- نگارنده شرح این دعاءِ عظیم الشأن را در کتاب «بیان حقیقت» بروجه گسترده ای آورده است.

ضَجِيجٌ وَ لَا شَكْوىٰ.

«گران است بر من که تنها تو گرفتار رنج و بلا باشی (و من از آن برکنار باشم) و ناله زار و شکایت من به تو نرسد»

از غیبت امام (ع) با چه کس می توان شکایت کرد!

بعد از آنکه داعی اشاره به هجران محبوب خود کرده و نگرانی خود را از ترسیدن به حضور و دیدارش ابراز نمود، در این بند از دعا باز بر وجه دیگر اظهار گرانباری و ناگواری می کند از بلا و رنج و محنتهایی که به آن آقا می رسد، و از اینکه نمی تواند ضجّه و ناله و شکایت خود را به او برساند نگرانی و اندوه خود را آشکار می نماید.

اکنون شایسته است که ما از بیان قول خود بگوئیم: ای آقا کاش می توانستیم پروانه وار دور شمع وجود تو باشیم، ای کاش میسّر بود که تو از ما پنهان نبودی تا بتوانیم در پناه حق و به یاری تو پرچم دین خدا را برافرازیم و تو را به خواست خدا از بلا و مصائب و از شر دشمنان حمایت نمائیم.

چگونه است که سختی و مشقت و رنج و آزار تو را دربر گیرد و بر ما آسیبی نرسد، در حالیکه ما آماده فدا کردن جان خود برای سلامتی وجود مقدّس تو هستیم.

البته این امر مسلّم است که تمام افراد عالم باید مورد امتحان و آزمایش الهی قرار گیرند و انبیاء و اولیاء هم از این امر مستثنی نیستند، و بلا و مصیبت آنها را رها نمی کند، همانطور که قرآن مجید هم با بیانات گوناگون این امر را تصریح فرموده و جائی می فرماید: ... لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً، [1] و همچنین با بیان دیگر فرمود: وَ نَبْلُوكُمْ بالشَّرِ وَ الْخَيْرِ فِتنَةً. [2]

۱- سوره ملك آیه ۲.

۲- سوره انبیاء آیه ۳۵.

اشاره بر اینست که باید عیار و کار و بار هر کس بر محك امتحان ظاهر شود و از طریق خیر و شر تمام بندگان مورد آزمایش قرار گیرند.

امّا شاهد کلام در بند مورد شرح بیشتر متوجه این امر است که داعی اشاره می فرماید: که چقدر سخت و ناگوار است بر من که ناله و ضجّه و شکایتم بر تو نمی رسد، و نمی توانم مراتب همدردی خود را به ساحت مقدّست عرضه بدارم و از درد هجران و دوری تو شکوه نمایم.

چه خوب این معنا را خود آقا بهتر می داند که شکایت دوستان و محبان او علیه السّلام چیست؟ همچنانکه در دعای افتتاح که از بیانات خود آن بزرگوار است در مقام تعلیم اشاره فرموده است:

اَللّٰهُمَّ اِنّٰا نَشْكُو اِلَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنٰا صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ غَيْبَةَ وَ لِيِّنٰا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنٰا وَ قِلَّةَ عَدَدِنٰا وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنٰا وَ تَظٰاهُرَ الزَّمٰانِ عَلَيْنٰا.

«خدایا همانا به درگاه تو شکایت می کنیم از فقدان پیغمبر تو (از نیافتن و نبودن رسول اکرم) که رحمت تو بر او و آل اطهارش باد»

«و شکایت داریم» از غیبت امام خود، از پنهان بودن ولّی و صاحب کارگزار ما.

«و شکایت داریم» از بسیاری دشمن و از اندکی تعداد خودمان.

«و شکایت داریم» از شدّت و سختی فتنه ها و آشوبها (که بر ما وارد می شود و یا در انتظار ماست)

«و شکایت داریم» از تظاهراتی که علیه ما انجام می شود (یا شکایت داریم از غلبه محیط روزگار بر ما)

چقدر این بیانات جواهر آسا هیجان انگیز است که نگارنده در کتاب «بیان حقیقت» شرح این معنا را به طور گسترده ای آورده است.

و این بیانات از تعلیمات عالیه خود آن بزرگوار بود ولی در اینجا ما باید اضافه کنیم: که شکایت داریم که آقا و سرور عزیز خود را نمی بینیم، شکایت داریم که جمال زیبا و اندام رعنای پیشوای عالیقدر خود را نمی بینیم، شکایت داریم که درك حضور حجّتهای الهی را نکرده و اکنون هم مبتلا به درد هجران و فراق و دوری آخرین حجّت خدا در روی زمین هستیم.

ولی بسیار خوشحالیم که آن آقا به خوبی بر این امر واقف است و بر تمام شکایات دوستان خود آگاه است و از عشق و علاقه محبان خود از شوق دیدارش با خبر است! امّا تنها نگرانی ما از این است که مقدور نیست شکایات خود را حضوراً به عرض آقا برسانیم.

آنجا که بلا بر تو بیاید بسیار — ما را نبود بر آن بلا هیچ قرار
سخت است اگر که بر تو آزار رسد — بر ما نرسد هیچ گزند و آزار

* * * * *

بر تو چه رسد شکایت از ما چندان — مائیم در این میان بسی سرگردان
آری که چقدر ناگوار است بر این — که نیستی ای عزیز ما را به میان

* * * * *

ما شکوه ز روزگار چندان داریم　　بر جاست که از دوری تو خون باریم
لیکن به امید وصل در هر شب و روز　　با عشق تو همنفس به عشق زاریم

* * * * *

بِنَفْسِی اَنْتَ مِنْ مُغَیَّبٍ لَمْ یَخْلُ مِنّا.

«جانم فدای تو باد، ای ناپیدا و غائبی که از ما جدا نیستی»

مسئله غیب و ارتباط آن با امام غائب (ع)

قبلاً در شرح فقره: اَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوىٰ، در رابطه با فقره مورد شرح مطالبی گذشت، ولی اکنون در این بند از دعا صریحاً اشاره به غیبت حضرت آقا امام زمان علیه السلام شده است که خود یك بحث گسترده ای دارد و تاکنون کتب و مقالات جداگانه ای بر آن نوشته شده است.

امّا در اینجا با توجه به مطالب قبل که گفته شد امام علیه السلام هر کجا که اراده فرماید می تواند حضور یابد و اصولاً از نظر مقام ولایت بر اوضاع جهان ناظر بلکه حضور او در همه جا بستگی به خواست او دارد، پس نگارنده را به خاطر رسید که چگونه نام شریف آن بزرگوار را امام غائب گذاشته اند، بلکه اَولی بر آنستکه از این پس گفته شود:

«امام حاضر» (و در این بیان جای بسی معذرت خواهی از آن آقای بزرگوار است!)

چه باید کرد که نمی توان آنچه که مربوط به خصوصیّات و حالات امام علیه السلام است به رشته تحریر در آورد، چون قلم از ذکر اوصاف آن عالیجناب شکسته است.

و اکنون در اینجا نگارنده را به خاطر رسید به یك مصراع شعر از شاعر عالیقدر شیراز و آن را یا مصراع شعر دیگر از عارف دیگر تلفیق نموده تا یك بیت کامل شده و مصداق فقره مورد شرح را روشن نماید:

هرگز حدیث حاضر و غائب شنیده ای او در میان جمع ولی جای دیگر است

آری، داعی هم در این بند از دعا اشاره می فرماید: جانم به فدای تو ای

آقا که از دیده ما پنهانی ولی از ما جدا نیستی! و شاید معنا چنین باشد: که هم در میان ما هستی و هم در جای دیگر.

پس با قدری تأمل در این بحث می توان حضرت آقا را به نام **«امام حاضر»** نام برد، چون آن بزرگوار بطور ناشناس در میان مردم زندگی کرده و حضور او در همه جا در هر بلاد و مکان در هر دیار و شهر و در هر سرزمین و کوهستان امکان پذیر است.

امّا شاهد کلام در اینجا مسئله غیبت امام علیه السلام از بعد دیگر است که با توجه به بعضی از آیات قرآنی و روایات مربوطه این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

در قرآن مجید در چند آیه اشاره به غیبت آن وجود مقدس شده است و انتظار اهل ایمان را برای حضور و ظهور او علیه السلام گوشزد می فرماید، همچنان در آیه دوم از سوره البقره فرمود:

ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيه هُدىً لِلْمُتَّقينَ، الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ...

«این قرآن که تردیدی در آن نیست راهنمای پرهیزگاران است که بنا دیده ایمان آوردند»

در **تفسیر اثنیٰ عشری**، و بعضی از تفاسیر دیگر بعد از آنکه تعبیراتی در وجوه غیب آورده اند، می گویند: مراد از غیب وجود مبارك حضرت حجّة بن الحسن العسکری امام زمان عجّل الله تعالی فرجه است، که غائب و مستور از انظار است، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: مراد کسانی هستند که ایمان آورند به قیام

قائم علیه السلام که او حق است.

و نیز از آن حضرت سئوال شد از آیه شریفه فرمود: متقین شیعه علی علیه السّلام و مراد به غیب، حجّة غائب است و شاهد بر این حقیقت را با ذکر آیه دیگر آوردند که می فرماید:

فَقُلْ اِنَّما الْغَیْبُ لِلّهِ فَانْتَظِرُوا اِنّیَ مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ [۱]

«بگو جز این نیست که ناپیدا از آن خداست پس منتظر باشید که ما هم با شما از منتظرانیم»

و باز آن حضرت فرمود: مراد از غیب قائم ما می باشد، پس او روزی از سراپرده غیبت خارج شود و به دوران انتظار پایان خواهد داد.

چرا امام زمان از دیده ها پنهان است؟

با آنکه خدایتعالی می توانـد در هر حال حجّت خود را از تمام آسیب و گزند ها محفوظ بدارد، ولی از نظر امر انتظام و آزمایش و تشکیلات ظاهری که بر عالم حکمفرما می باشد، گمان نمی رود که اگر امام زمان علیه السّلام در میان مردم ظاهر بود او را تاکنون سلامت می گذاشتند، آن هم با آن دشمنان بسیاری که آن بزرگوار دارد.

این خبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که علت غیبت امام غائب را پرسیدند فرمود: آن جوان ناچار می باشد غائب شود از آن جهت که می ترسد او را بکشند.

و حقاً این اوضاع خصمانه ای که ما در دوران خود می بینیم اگر آن بزرگوار ظاهر می بود، آنی او را زنده نمی گذاشتند و یا هر لحظه در پی آزارش بودند.

در بسیاری از کتب علل غیبت آنجناب را بر وجوه گوناگونی آورده اند و هر یك از بزرگان این موضوع را بر وجهی متذکّر شده اند، از جمله:

شیخ صدوق علیه الرّحمه در «کمال الدّین» و «علل الشّرایع» از پدرش و او به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: قائم ما را غیبتی است که مدت آن به طول می انجامد، من گفتم: یابن رسول الله برای چه غیبت می کند؟ فرمود: خداوند عزّوجلّ می خواهد علائم پیغمبران را در غیبتهای خود درباره او نیز جاری گرداند، «ای سدیر»! او می باید بـه اندازه غیبت هـای پیغمبران

غیبت نماید، قال الله تعالی لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ [۱] « اشاره بر اینکه آثاری از شما بر اساس آثار آنها که بیشتر بوده اند در میان شما نیز جاری است.»

و همچنین در همان کتاب از « **عبدالله بن فضل هاشمی**» نقل کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: صاحب الامر غیبتی دارد که ناچار از آن است، و پیروان باطل در آن تردید می کنند، من عرض کردم: یابن رسول الله چرا غیبت می کند، فرمود: به علتی که به ما اجازه نداده اند آشکار سازیم، عرض کردم: چه حکمتی در غیبت اوست؟ فرمود: همان حکمتی که در غیبت سفرای الهی پیش از او بوده است، **حکمت غیبت قائم ظاهر نمی شود مگر بعد از آمدن خود او!**

سپس آن بزرگوار فرمود: ای پسر فضل، این کار از امور الهی و سرّی از اسرار پروردگاری و غیبی از غیبهای خداوندی است، وقتیکه ما دانستیم که خدای عزّوجل حکیم است، تصدیق می کنیم که تمام کارهای او از روی حکمت می باشد، هر چند علت آن برای ما آشکار نگردد.

امّا در این معنا که آیا کسی از وجود مقدس حضرت ولّی عصر در زمان غیبت استفاده می کند در کتاب « **کمال الدّین** » از جابربن عبدالله انصاری روایت می کند که وی از رسول اکرم پرسید: آیا شیعه از وجود قائم در مدت غیبتش بهره مند می شود؟ فرمود: آری، به خداوندی که مرا به پیغمبری مبعوث گردانید، آنها از وجود او منتفع می شوند، و از نور ولایتش در طول غیبت استضائه می کنند، چنانکه از آفتاب پشت ابر استفاده می برند.

در موضوع غیبت امام علیه السّلام همانطور که گفته شد مطالب بسیار

۱- سوره انشقاق آیه ۱۹.

است و روایات متعددی در این مورد آمده است که در کتب مربوطه نقل کرده اند، همچنان در «کتاب کافی» سی روایت از آنها نقل شده که برای تیمن و تبرك به چند روایت کوتاه از آن اکتفا می کنیم.

«عبید بن زراره» گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: مردم امام خود را نیابند، امام در موسم حج حاضر باشد و مردم را ببیند و مردم او را نبینند، مقصود اینستکه به عنوان امامت او را تشخیص ندهند و نشناسند.

« محمد بن مسلم» گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: اگر شنیدید که صاحب الامر غائب شده، منکر او نشوید، امام صادق فرمود: برای قائم دو غیبت باشد در یکی از آنها در موسم حج شرکت کند و مردم را ببیند «یعنی به امامت نشناسند»

«امّ هانی» گوید: از امام باقر علیه السّلام از تفسیر قول خدایتعالی از آیه ۱۶ و ۱۷ سوره تکویر پرسیدم معنای سوگند به نهان شونده ها و به رونده های در لانه چیست؟ امام فرمود: امامی است که در سال دویست و شصت نهان می شود، سپس چون شهابی فروزنده در شب تار عیان می گردد، اگر به دورانش برسی چشمت روشن می شود.

جانم به فدایت ای نگار پنهان — که دیدن تو نباشد اکنون آسان
ای بس که به جمع دوستانی حاضر — لیکن همه دیده ها بُوَد از تو نهان

* * * * *

افسوس اگر دیده شوی چندین بار — بس نیست در اشتیاق ما هر دیدار
چه خوب که هر زمان به عشق رویت — می بُود به ما بر تو همیشه سر و کار

* * * * *

در غیبت یـار درد هجـران افـزون　　چـون عشق نمـی رود زدلهـا بیـرون
ای کاش که زار دائـم انـدر وصلش　　می بُـود کـه آنقـدر نبـاشد دل خون

* * * * *

بِنَفْسِی اَنْتَ مِنْ نٰازِحٍ مٰا نَزَحَ عَنّٰا بِنَفْسِی اَنْتَ اُمنِیَّةُ شٰائِقٍ یَتَمَنّٰی مِنْ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ ذِکْرٰا فَحَنّٰا [1]

«جانم فدای تو ای آقا که از نظر ما دوری ولی در کنـار مـا هستی (یعنی در واقع با ما نزدیك هستی!) جانم بـه فدای تـو ای محبوبـی کـه کمال آرزوی مشتاقانی هستی که پیوسته تمنّای تو را دارند (و هر آن شوق دیـدار تو را در سر می پرورانند) از مرد و زن با ایمان که همیشه بیاد تو نالـه شوق سر داده و بی تابی هجران تو را دارند»

۱- «نازح» به معنی: مهاجر، هجرت کننده، «نزحَ» یعنی هجرت کرد، دوری گزید.
«شائق» به معنی: آرزومند، مایل، راغب «شوق» یعنی: آرزومندی زعیت، و میل خاطر.
«حَنّ» به معنی: مشتاق شد، آرزو کرد، «حنّا» یعنی: تمنا، شوق، آرزو رحمت، و شفقت و محبت و علاقه و تمایل.

امید وصال در آرزوی دیدار!

این بند از دعا در تأیید فقرات قبل است که باز داعی اشاره به فراق و دوری از محبوب خود کرده در حالیکه او را نزد خود حاضر می داند.

و همچنین در این فقرات با اشتیاق وافری اظهار جان نثاری کرده و در هفت مورد مکرّر می فرماید: جان من فدای تو باد، جان من به قربانت ای آقا!!

اسراریکه در تکرار این کلمات است بسیار مرموز و رمز آن را داعی علیه السّلام خود بهتر می داند، همچنانکه قبلاً هم در کلمه « أَیْنَ » این اشاره رفت که چگونه اشتیاق داعی برای پیداکردن محبوب خود به مرتبه نهائی می رسد.

همچنین در کلام دیگر «عَزیزٌ عَلَیَّ» که باز داعی در تکرار آن چقدر اظهار گرانباری و ناگواری و تأسف از فقدان عزیز دلبند خود می نماید، و نیز در همین بند مورد شرح در کلمه «بِنَفْسی» هم در اینجا از قبیل همین اسرار است، چون چیزی گرانبهاتر از جان هر کس نیست که در راه دوست فدا کند!

بعضی از عرفا گفته اند: سرّ تکرار هفت مرتبه در کلمه بنفسی که داعی با شوق تمام اظهار جان نثاری می کند، شاید بر این باشد که تا هفت مرتبه حجاب از میان برداشته شود و جمال محبوب در معرض دیدار درآید!!

و تمام این مراتب در سرّ غیبت آن عزیز نهفته شده که داعی عشق و علاقه خود را نسبت به دیدار محبوب خود ابراز می دارد، و همچنین آرزوی خود را در راه ایصال و پایان دوران هجران اظهار می نماید، چون او علیه السّلام دوست داشته شده همه دوستداران است.

قبلاً در همین دعا خواندید که آن آقا امید و آرزوی همه محبان و جان نثاران می باشد، و یکی از اسماء آن عزیز «مُؤَمَّل» است که شرح آن گذشت،

اَیْنَ الْمُؤَمَّلُ لاِحْیاءِ الْکِتابِ وَ حُدُودِهِ، کجاست آن آرزو داشته شده که بیاید کتاب خدا و احکام آن را زنده کند.

و اظهار این بیانات ذکر اشتیاق داعی را می رساند، که می گوید: فدایت شوم آرزویم متوجه شوق دیدار تو است و این امید همیشه مرا به یاد تو نگاهداشته است.

جانم به فدایت ای عزیز جانان — که در همه جا حضور داری پنهان
من در عجبم که این چه سرّی باشد — هم غائب و حاضری به هر جا و مکان

* * * * *

من را بُوَد آرزو به دیدارت چند — مشتاق لقای تو فتاده در بند
نه دسترسی که خود رسانم به حضور — نه طاقت آنکه خود رهانم ز کمند

* * * * *

آنکس که به یاد تو شب و روز کند — بر دل همه ناله های جانسوز کند
گر شوق محبتش رسد بر فریاد — او آتش عشق خود پرافروز کند

* * * * *

در هجر تو ناله های جانسوز رَواست — در عشق تو هر بلا تحمّل برجاست
اینست که «زار» از غم هجرانت — در ناله زار خود فغانش بر پاست

* * * * *

بِنَفْسِی اَنْتَ مِنْ عَقِیدِ عِزٍّ لاٰ یُسٰامیٰ [۱]

«جانم فدای تو باد، ای صاحب عزّت و مقامی که کسی شأن و عزّت و مقام تو را ندارد»

یا به اعتبار دیگر: جانم به قربان تو ای آقا که وابسته به عزت و مقامی هستی که همطراز و هم شأنی نداری، و برتر و بالاتر از تو کسی در جهان امروز نیست!.

کسی در مقام عزّت و ارجمندی همطراز با حضرت بقیة الله نیست.

در این بند از دعا که داعی اشاره به جان نثاری خود به عزیزترین فرد عالم را می نماید، بسیار قابل توجه است که دانسته شود آن عزیز کیست و او چگونه عزّت یافته است.

بعضی از خصوصیّات آن بزرگوار را در خلال این دعا خواندید که او علیه السّلام فرزند کیست و از نظر اصل و نسبً چه مقامی دارد و ارجمندی او تا چه حدّ است که خدایتعالی آن عزیز را طول عمر بخشیده و در حیاتی طیب و نیکو زنده نگاهداشته است، و اختیاراتی در مقام ولایت تکوینی و تشریعی به او عطا فرموده و زیست او را در دنیا طوری قرار داده که از دیده ها پنهان ولی در هر کجا اراده فرماید می تواند حضور بهم رساند.

و همچنین مأموریّتی به او برگزار کرده است که به موقع خود نتیجه تمام

۱- «عقد» به معنی بستن و «عقید» به معنی وابسته است- «یسام» در اینجا به معنی همتا و همطراز و هم شأن می باشد.

مأموریّتهای انبیا و اوصیا را بـه ثمر رسانـد و دین حقه الهیه را بر تمـام ادیان غالب سازد و دولت کریمـه ای تشکیل دهد، و عـدل و داد را برقرار نماید، همچنانکه از اول خلقت آدم تا آن زمان کسی به چنین حکومـتی دست نیـافتـه باشـد، و صدها مـراتب دیگر که در مقام عزّت و ارجمندی خدایتعالی او را عزّت بخشیده و کسی در عالم همطراز و هم شأن او نخواهد بود.

امّا در شرح این فـقـره از دعـا در اوّل باید گـفتـه شـود کـه مـعنی «عـزّت» چیست؟

واژه «عـز» به مـعنی ارجـمند شـدن و ارجـمندی است، و «عـزّت» به مـعنی عزیز شدن و گرامی شدن است.

ولی علماء علم کلام برآنند که: «عزّت» به معنی، غلبه و استیلا و چیرگی و ارجـمندی و بزرگـواری است و گاهی هم به معنی «ندرت وجود» یا «نادر الوجود و عزیز الوجود» آمده است.

البتـه تمام عزّت مـخصـوص ذات باریتعـالی است، و مقام عـزّت او فـوق تمام مقامات و غالب است بر جمیع ما سوی، همچنانکه خود می فرماید:

سُبْحٰانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّٰا يَصِفُونَ [1] «اشاره بر اینکه: منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزّت و قدرت از آنچه وصف می کنند او را.»

پس هر کس را بخواهد به عزّت خـود عزیز می کند و چون غـیـر از او همه موجودات به حسب ذات ذلیلند تنها افاضه عزّت و ارجمندی به آنها از طرف اوست.

۱-سوره صافات آیه ۱۸۰.

ولی آنچه مسلّم است: خدایتعالی عزّتهای حقیقی و دائمی خود را در دنیا و آخرت به آنهائی مخصوص گردانیده است که غیر از او چیزی را در دل راه نداده و جز او کسی را به سپاس و ستایش نپذیرفته اند، همانطور که در اسماء صفات او جَلّ شأنه آمده است: یٰا مَنْ حَمْدُهُ عِزٌّ لِلْحامِدینَ ای آنکه ستایشت عزّت است برای ستایش کنندگان.

شاید کریمه تِعُزُّ مَنْ تَشٰاءِ... مشعر بر همین معنا باشد که توفیق هدایت می بخشد و با نور ایمان و نور معرفت عزتمند و ارجمند می سازد هر کس را که بخواهد، چون تنها او صاحب عزّت است، بلکه اصل عزّت و تمام عزّت از حضرت عزّت است همچنانکه فرمود: مَنْ کٰانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمیعاً.[1]

اشاره بر اینکه هر کس که عزّت خواهد و آنکس که طالب شرف و ارجمندی باشد باید که از مالك و صاحب عزّت طلب کند، چون به عزّت او تمام برگزیدگان و تمام انبیاء و اولیاء او عزیز و ارجمند شدند، همچنانکه در کلام خود عزّت آنها را عطف به عزّت خود داده و می فرماید: وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنینَ[2] که عزّت از برای خدا و رسولش و اهل ایمان می باشد، پس در حقیقت عزّت هر فرد و هر چیز در عالم از عزّت او سبحانه و تعالی است.

و شاید اشاره این آیه بر آن باشد که هر کس طالب عزّت است باید متعزّز شود به طاعت خدا، تا خدا او را عزیز گرداند، چون هر کس که از این راه رو برگرداند، خدایتعالی مقهور می سازد او را به عزّت و قدرت قاهره خود، بلکه تمام

۱- سوره فاطر آیه ۱۰.

۲- سوره منافقون آیه ۸.

عزیـزان و آنها که در ظاهر در این دنیا از نظر آزمایش در نزد خلق شریف و ارجمند شدند، چه بسا اراده فرماید در آن واحد به عزّت و غلبه خود آنها را خوار و ذلیل و بی مقدار خواهد فرمود، همچنانکه از بیانات خود آقا امام زمان که صاحب عزّت حقیقی است در دعای افتتاح عرض می کند:

قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْاَعِزَّاءَ وَ تَواضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظَمٰاءُ، و نگارنده در کتاب «بیان حقیقت» این معنا را بطور گسترده ای تشریح کرده است: که خدایتعالی مقهور کند به عزّت خود عزیزان را، یعنی در مقابل عزّت و مقام ارجمندش همه مقهور و مغلوبند و بزرگان در پیشگاه عظمتش همه فروتن و خاضعند.

پس عزّت از برای خدا و رسول و اولیاء حق و اهل ایمان است و اکنون کسی در این مقام از حضرت بقیة الله فی ارضه بالاتر نداریم که برای او در جهان همتا و همطرازی نیست و قبلاً هم در شرح فقره:

اَیْنَ مُعِزُّ الْاَوْلِیٰاءِ در رابطه با همین معنا مطالبی از بُعد دیگر گذشت.

عزّت بُوَد آنکه را که عزّت برجاست — آنکس کـه قیـام او بـه هر جا برپاست
غالب شود او به امـر حـق در عـالم — بـر آنکه چو خود عزّت خود را آراست

* * * * *

جانم به فـدای آن عزیـز محبـوب — ایـن فدیه به نزد من بُوَد بس مطلوب
چون بهتر از این نبـاشدم هیـچ بهـا — گر هـدیه بـه نـزد او بیفتـد مرغوب

* * * * *

در گفته خود زدم بـه یك بار گریـز تـا کس نکنـد دگـر در این امر ستیز
که نیست عزیزتر در عالم جز یـار آن یـار کـه نـزد عاشقان است عزیز

* * * * *

گر آنکه شوم عزیز امـری نیکوست چونست عزیـز هـر که با او شد دوست
از زار شنیدم این کـه هـر آن بگفت هر کس کـه شود عـزیز از عـزّت اوست

* * * * *

بِنَفْسِی اَنْتَ مِنْ اَثِیلِ مَجْدٍ لا یُجارىٰ، بِنَفْسِی اَنْتَ مِنْ تِلادِ
نِعَمٍ لا تُضاهىٰ بِنَفْسِی اَنْتَ مِنْ نَصِیفِ شَرَفٍ لا یُساوىٰ [1]

«جانم فدای تو باد، ای بنیاد مجد و شرافتی که خواری و پناهندگی در شان تو نیست، یعنی ای صاحب عظمت و بزرگواری که همانند و همپایه ای برای تو نباشد و مجد و عظمت تو با کسی برابری ندارد.»

«جانم به فدایت، ای نعمت پاینده و دیرینه ای که شبیه و مانند تو در عالم یافت نشود»

«جانم به قربان و فدای تو باد، ای آقایی که قرین و برابر با شرافت و مقام بزرگواری هستی، که مثل و مانندی برای تو نیست و با کسی برابری نداری»

شأن هیچکس با امام زمان علیه السّلام برابر نیست!

هر یك از بندگان خاص خدا در هر مرتبه و مقامی که باشند هیچگاه شأن آنها با آقا امام زمان برابری نخواهد کرد.

در مجد و عظمت، در علم و حکمت، در قدرت و شوکت، در مراتب کمال و جمال و جلال، در عزّت و شرافت و ارجمندی، در حلم و بردباری، در صولت و هیبت، در شجاعت و عبادت، در زهد و تقوی و پارسائی و خلاصه در تمام مراتب صفات عالیه

۱- «اثیل» به معنی، اصل گرفتن، بنیاد و ریشه داشتن و در اصطلاح عرب «مجد اثیل» به معنی: بزرگی و استوار است.

در بعضی از نسخ، یُجاری «یجازی» آمده است، که احتمالا شاید در چاپ نقطه اشتباه شده است.

«جار» معانی بسیاری دارد، و در اینجا «لا یجاری» یعنی خوار و پناهنده نمی شود.

«تلاد» به معنی، قدیمی، موروثی، و دیرین است.

«لا تضاهی» یعنی، مشابه و مانندی ندارد.

کسی همطراز و هم مقام با آن بزرگوار نیست.

مجد و شرف آن آقا در حدّی است که کوتاهی و خواری و پائینی در آن راه ندارد، نعمت وجود او علیه السّلام یك نعمت قدیمی و موروثی است، یعنی متمم همان نعمتی است که خدایتعالی آنرا برای اهل ایمان تمام کرده است.

در ارتباط با فقره مورد شرح قبلاً در جمله «یَابْنَ النِّعَمِ السَّابِغَاتِ» این معنا گذشت که آن بزرگوار زاده نعمتهای شایان و فرزند صاحبان نعم و بخشش های فراوان است، چون خود و اجداد گرامیش همه «اولیاء نعم» بر خلق عالمند.

اصلاً خدایتعالی به وسیله وجود آن بزرگواران نعمت را بر جهانیان تمام نموده و در همان آیه شریفه مطلب را تمام کرده است که فرمود: اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی .... که امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم، و قبلاً تفسیر این آیه گذشت که شأن نزول آن در نصب خلافت امیرمؤمنان علیه السّلام است و در غدیر خم نازل شده، امّا دامنه این اتمام نعمت و نتیجه برداری کامل آن در مأموریّت امام حضرت حجة بن الحسن مهدی موعود عجّل الله تعالی فرجه به ظهور خواهد رسید، و همانطور که در تفسیر آیه شریفه:

وَ اَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً.... خواندید که او علیه السّلام یکی از نعمتهای باطن است، همانطور که در تفسیر آیه شریفه گفته شده است: (نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غائب است) که از دیده ها پنهان است و هر نعمتی که بر خلق جهان اعطا می شود از برکت وجود آن بزرگوار است!

ارتباط شرافت امام علیه السّلام با مبدأ شرافت!

در بخش سوم از بند مورد شرح داعی به عزّت و شرافت امام علیه السّلام اشاره کرده و آن آقا را متلبّس به لباس شرفی کرده است که هیچکس برابر و مساوی با آن نیست.

البته همانطور که گفته شد هیچ مراتبی از شئون آن بزرگوار قابل مقایسه با شئون اهل عالم نیست به خصوص در این مورد که اگر توجهی به معنای شرف درباره خدایتعالی شود، شرح این موضوع به خوبی روشن خواهد شد.

در سخنان امام باقر علیه السّلام در دعای سحر شبهای ماه مبارك رمضان آمده است:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ شَرَفِكَ بِاَشْرَفِهِ وَ كُلُّ شَرَفِكَ شَرِيفٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِشَرَفِكَ كُلِّهِ [1]

«خدایا درخواست می کنم از تو از رفعت و بزرگی و بلند مقامی تو به حق بالاترین مراتب آن (در حالیکه) تمام مراتب شرافت و بزرگواری تو شریف و ارجمند است، خدایا همانا که درخواست می کنم از تو به تمام مراتب شرافت و بزرگواریت»

در اینجا باید این توجه را حاصل کرد که اصل شرف و شرافت ازآن حقتعالی است، یعنی شرف او سبحانه و تعالی همان قدر و منزلتی است که مخصوص

۱- نگارنده در کتاب «معارف الهی» در شرح دعای سحر بیانات گسترده ای در این معنا آورده است برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

ذات پاك اوست، همان مرتبه كمال و جمالی است كه در عالم جلوه گر است، شرف او در مقام علم و دانش ظاهر و درمرتبه علّو و برتری كلّی تجلّی دار، شرف خدایتعالی بالاتر از آنست كه در مقام توصیف درآید، چون تمام مقامات صفات عالیه او را در بر دارد.

امّا شرف در مورد بندگان همان آبرو و حیثیّت و ارجمندی و سرافرازی و بلند پایه ای و نیك نامی است كه خدایتعالی نسبت به مراتب آن به هر كس كه خواهد عطا فرماید، همچنانكه در اسماء صفات او آمده است: یٰا مَنْ عَطٰائُهُ شَرِیفٌ

اشاره بر اینكه: خدایتعالی آنچه به بندگان خود از هر جهت عطا می فرماید، خواه از نظر مادی و یا معنوی بستگی كلّی به مقام شرافت او داشته و خود جلوه ای از مرتبه بزرگواری اوست.

و اینكه می بینیم تمام مراتب شرافت را به یكی از برگزیدگان خود عطا فرموده و او رابسیار عزیز و محترم قرار داده و تمام مزایای امر خلقت را در اختیار او گذاشته و برنامه حكومت جهانی الهی را به عهده او واگذار نموده، آیا حق این نیست كه گفته شود آن بزرگوار مثل و مانندی در روی كره زمین ندارد؟

آیا نباید گفته شود كه او شریفترین فرد عالم در جهان امروز است، پس جان عالم به قربان آن كسیكه در شرافت همتا و همانندی در جهان ندارد و كسی با او برابر و مساوی نیست!!

در مجد و شرف كسی به تو نیست قرین — قولیست كه جملگی برآنند یقین
گویند تو اشرف از تمام خلقی — این گونه شرافتت ز حق شد تعیین

* * * * *

در هر نعمی که ظاهر است و پنهـان — از اصل وجـود تـوست نعمت به جهان
مانند و مشابه از تـو در نعمت نیست — هر کس که بگوید این نـدارد امکان

* * * * *

هرعزّت و هر شرف که داری نیکوست — اینهـا همـه از عنـایت و لطف اوست
در شأن و کـرامت و مقـام محمـود — تنهـا بُـوَد این تو را از اعطاء دوست

* * * * *

حاصل که تو را به کس نباشد مـانند — ایـن را همـه خـاص و عام بهتر دانند
چون «زار» نمود ظاهر ایـن معنـا را — گفتنـد همـه چنیـن بـه آوار بلـند

* * * * *

اِلیٰ مَتیٰ اُحارُفیکَ یٰا مَوْلایَ وَاِلیٰ مَتیٰ وَ اَیَّ خِطابٍ اَصِفُ فیکَ وَ اَیَّ نَجْویٰ [۱]

«تا به کی در وادی تحیّر درباره تو حیران و سرگردان باشم (و یا تا چه وقت در فراق تو به سر برم)»

«ای اقـای من، ای مـولای من، و تا به کی و با کـدام خطاب و گفـتـاری تو را بستایم و با چه زبانی با تو راز دل گویم»

۱- «احار» متکلم وحده از «حاریحار» که معنا از تحیّر و سرگردانی است.

در بعضی از نسخ «اجار» آمده که معنا از تضرع و زاری است که اشاره معنا در جمله بر این است تا به کی صدای خود را به تضرع و زاری بلند کنم.

درد اشتیاق داعی برای رسیدن به دیدار محبوب تا چه حد است؟!

بعد از آنکه داعی آنقدر مکرّر فریاد فدایت شوم و قربانت گردم برای جلب توجه محبوب خود سر داده است، نمیدانم در اینجا چه احساساتی بر او دست داده که آقا را به ذکر یا «مولای» می خواند!

اگر این بیانات از تعلیمات عالیه امام صادق علیه السّلام نبود چنین دلچسب واقع نمی شد، چقدر خوب است که هر کس دلباخته ای داشته باشد و از دوری و فراق او همیشه در فغان و اندوه و ندبه باشد، اصلاً روح زندگی در همین عوالم عشق و محبت است، و **حقامعنی سرور و نشاط در همین است**، چون این خود مقدمه ای برای ایصال به مقام قرب الهی است، چه کسی محبوبتر از خدا و اولیاء گرامی او می باشد، چگونه است که می بینید هر گاه نام شریف محبوب از خاطر مشتاقان می گذرد چه هیجانی عجیب در درون آنها ایجاد می نماید.

و اکنون ببینید که داعی با چه خطابی آقا را ندا می کند، یعنی از همین خطاب از همین ذکر شریف «یا مولای» گویا تمام صفات و خصوصیات آن بزرگوار را ارائه می دهد.

چقدر این نام شریف در مرتبه والائی قرار دارد که در اوّل به مقام شامخ ربوبیّت اطلاق می شود، مگر نمی بینید که در سخنان ائمه هدی اغلب در مقام راز و نیاز با محبوب خود با سوز و گداز به این نام شریف «مولای مولای» مکرّر پروردگار خود را می خوانند.

آیا داعی چه حالی داشته است که در اینجا محبوب عزیز خود را به این نام شریف خوانده است!!!

اگر در معنای «مولا» خوب توجه کرده باشید دانشمندان علم کلام برآنند:

که «مولی» به معنی «اولی» می باشد، که اصل و مرجع ذکر اقسام معانی دیگر است، و معنی حاصله از این اصل عبارت است از:

سید، (آقا)، مالك، سرور، مهتر، دوست، سرپرست، دوستدار، آزاد کننده، ناصر، یاور، مطاع، رئیس، کارگزار، و خلاصه آنچه در این سلك معنی رود، تمام راجع به اولی است.

و اگر خوب به معانی این واژه توجه شود خواهیم دریافت که تمام خصوصیّاتی که ذکر کردند در آقا امام زمان علیه السّلام جمع می باشد لذا جا دارد که آن بزرگوار را مکرر به این نام بخوانیم و بگوئیم ای آقا و ای مو لای ما تا کی از فراق تو نگران باشیم، تا کی از دوریت سرگردان باشیم تا کی منتظر دیدار جمال نیکویت باشیم.

و در اینجا بنظر می رسد که داعی به همان ندای «یا مولای» که آقا را خوانده است تمام اوصاف آن بزرگوار را ظاهر ساخته و شاید در پیرو همان معنا باشد که می فرماید: با چه وصفی تو را بخوانم و یا چه خطابی با تو سخن به میان آورم، و خود پاسخ کلام خود را به ندای همین کلام شریف «یا مولای» داده است، و این اشاره ای است که محبان و دوستداران آقا محبوب خود را در تمام حالات به همین نام بخوانند.

تا کی به ره وصال تو ره پویم — هم با چه زبان ثنا و وصفت گویم
تا چند شوم زدوریت سرگردان — اندر چه مکان تو را که هستی جویم

* * * * *

ای آنکه تو بر خلق جهـان اولائـی هم بـر همـه یـار و یـاوران مولائـی
هر قدر تو را به هر چه اوصاف کنند از هـر چـه کـه وصف آیـدت والائی

* * * * *

ای سـرور و ای نـاصر و ای کارگزار تـو مهتـر و مـالکی و هم یاور و یار
یعنـی کـه توئی ولّی حق در عـالم ایـن گفتـه اولیـاست نـه گفتـه زار

* * * * *

عَزیزٌ عَلَیَّ اَنْ اُجابَ دُونَکَ وَ اُناغیٰ عَزیزٌ عَلَیَّ اَنْ اَبْکِیَکَ وَ یَخْذُلَکَ الْوَریٰ عَزیزٌ عَلَیَّ اَنْ یَجْرِیَ عَلَیْکَ دُونَهُمْ ماجَریٰ[۱]

«بسیار سخت و ناگوار است بر من که جواب راز دل خود را از غیر تو بشنوم، (یعنی پاسخ خواسته های خود را از تو دریافت ندارم)

«و سرگرم با گفته های غیر تو شوم که مرا از اصل عوالم خود باز دارد و جوابی غیر از خواسته خود بشنوم.»

«بسیار گران و دشوار است بر من که از عشق تو و در فراق تو بگریم، و دیگران تو را واگذارند و بی اعتنا باشند،»

«یعنی اهمیّت این معنا را درنیابند و توجهی به این امر مهم و مأموریّت الهی تو نداشته باشند.»

«بسیار گران و ناگوار است بر من که ماجراها و سختیهای بسیاری در دوران غیبت بر تو بگذرد و بر دیگران وارد نیاید.»

اظهار گرانباری از مسائلی در ارتباط با غیبت امام علیه السّلام

در فقرات قبل داعی اشاره ای کرد: که آیا با چه بیان و لسانی راز دل خود را با آقا درمیان گذارد، و گویا در این بند از دعا اظهارات خود را چنین عرضه می دارد که: ای مولای من، گران است بر من پاسخ خواسته هایم را از غیر تو بشنوم، و ناگوار است بر من که از فراق تو گریان باشم و دیگران بی توجه باشند و سخت است بر من که آنهمه بر روحیه تو لطمه وارد آید و بر دیگران آسیبی نرسد.

چه مسائل مشکلی دارند شیعیان که در هر دوران باید با آقا در میان

۱- «اناغاء» به معنی: سخن مفهوم گفتن است و «أناغی» یعنی، گفتگو کنم، راز و نیاز کنم، سخن خوش و نیکو و نرم و دل آرام گویم.

بگذارند، یعنی کسی غیر از آن بزرگوار جوابگوی مسائل و مشکلات پیچیده آنان نیست، و جای بسی گرانباری و تأسف است که اهل ایمان نمی دانند در زمان غیبت آقا اسرار و خواسته های خود را با چه کس بازگو کنند، تا امر دین و دنیای آنان را اصلاح کند و آنانرا با حقایق آشنا سازد.

و این جای بسی ناگواری است، بلکه جای بسی گریه و زاری است، از فقدان کسیکه واسطه بین اهل زمین و آسمان است، یعنی باید آه و فغان و ناله سر داد از اینکه دسترسی با مولا و آقای خود نداریم، آنکس که فراق و دوری او شیعیان حقیقی را بسیار رنج می دهد، آنکس که عالمی چشم براه مقدم او هستند.

و اکنون می بینیم که در جهان دوستان و محبان آقا بسیار محدود و در قلّت اعدادند و چقدر از فراق آن بزرگوار اندوهناك و گریانند، در حالیکه بیشتر از شیعیان در این اندوه بی تفاوتند و توجه ندارند که حضرت آقا چه حالت تألم بار و ناگواری از اوضاع عالم دارد، در این موقع که کفر و ظلم دنیا را فراگرفته، در این موقع که مردم دنیا همه روزه تهدید به نابودی می شوند در این موقع که ستمکاران جهان تسلیحاتی بوجود آورده اند که می توانند تمام مستضعفین و غیر آنها را در یك آن به هلاکت رسانند در این موقع که هر یك از سران قُلدر و ستمکار در هر گوشه و کنار از جهان بر سر مردم خود مسلّط شده و آزادی را سلب کرده اند!

هم اکنون آن بزرگوار بر تمام این جریانها واقف و ناظر بر اوضاع و احوال جهان است، ولی اجازه ندارد که مأموریّت خود را انجام دهد، چقدر برایش ناگوار است و چقدر آن بزرگوار دل خون است حتی از روش حکومتهای اسلامی در سرتاسر جهان، چقدر ناگوار است که ببیند خانه خدا و اماکن مقد سه در دست گروهی است که حقیقت اسلام را درك نکرده و به وظائف خود عمل نمی کنند و چه ادعاهای بیجائی دارند که خود را هم اولوالامر می دانند! چقدر این حکومتهای تحمیلی ممالك اسلامی احکام

اسلام را زیر و رو کرده و تا چه حد از حدود و مرز الهی خارج شده اند.

پس جای بسی گریه و ندبه است از این ضعف واقعی اسلام و از دوری حامی این دین مبین که خدایتعالی وعده داده است که حدود و احکام کتابش را حفظ نماید، و باز جای بسی اندوه است که از اوضاع ناهنجار عالم چه رنجها و مشقتها بر مولا و آقای ما تحمیل می شود و دیگران در امان و آسوده خاطرند.

بسیار گران بُوَد که باشم بی یار — گر یار نباشدم بسی باشم زار
گر ناله و گریه سر دهم باکی نیست — چون یك نفسم بدون او نیست قرار

* * * * *

گویند که زار همچنان مجنون است — از غیبت یار بس ز غم محزون است
من هر چه در این جهت نظر افکندم — دیدم که در این میان دلم پر خون است

* * * * *

هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَ الْبُكَاءَ هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَأُسَاعِدَ جَزَعَهُ اِذَا خَلَا هَلْ قَذِيَتْ عَيْنٌ فَسَاعَدَتْهَا عَيْنِي عَلَى الْقَذَى[1]

۱- «عول» به معنی بلند کردن صدا و ناله و گریه- «عویل» هم از همین معنا آمده است.

«جزع» به معنی: بیتابی، ناله و زاری، اظهار حزن و اندوه آمده است.

«قذی» یعنی، خاشاك افتاده در چشم یا چشم خار خلیده که بی اراده سیل اشك از آن جاری می شود.

«آیا کسی هست که مرا یاری دهد و با من هم ناله شود تا بسیار ادامه دهم ناله و گریه جانگداز خود را»

«آیا ناله کننده و جزع کننده ای است که من در بیتابی با او در ناله و زاری همصدا شده و در این راه در خلوت و پنهانی با او مساعدت نمایم»

«آیا چشم گریانی است (همانند چشمی که در اثر ورود خار و خاشاک در آن سیل اشك جاری باشد) تا چشم من هم در ناراحتی و همدردی با او گریان و اشك ریزان باشد»

هماهنگی در ناله و زاری به سوی هدفی عالی!

بعد از آنکه داعی اظهار گرانباری و افسردگی از فراق و دوری محبوب خود کرده گویا در یك حالت بیتابی و گریانباری قرار گرفته و می خواهد سوز آتش دل را به وسیله اشکهای چشمش خاموش نماید، پس طلب یاری می نماید از آنانکه در همین راه هماهنگ و واله و شیدای محبوب خود هستند.

قبلاً درباره اینکه گریه کردن چه نقش مهمی در بسیاری از امور دارد، در جمله: فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ مطالبی گذشت که در آن فقره اشاره شده بود: باید به محنتها و سختیها و مصائبی که بر محمد و آل او علیهم السّلام رسیده گریه کنند گریه کنندگان!! و درآن بحث این مسئله پیش آمد: که چرا باید برای جلب نظر ارواح طیبه انبیاء و اولیاء خدا گریه کرد، و همچنین گفته شد: که یکی از انگیزه های تضرع و زاری در مقام توسل برای نگهداری و حفظ دین الهی است، و نیز موضوع گریه از نظر قرآن مجید در پیرو همان بحث مورد بررسی قرار گرفت و اشاره شد که دوستداران خدا همیشه به وسیله گریه و زاری آبی بر آتش شعله های شوق بر نهاد خود می ریزند، و **بالذّت ریزش اشکهای چشم، خود را به مرتبه قرب الهی نزدیك می سازند**

وبـاز اشاره شد کـه گریه در مقام عشق و محبت حالت انبساط و مسرّت و شوق و نشاط ایجاد می نماید!!

بنابر این: داعی در اینجـا طلب یاری می کند از آنانکه در این راه واله و شیدای محبوب خود هستند و آنانرا دعوت به هماهنگی و هـم آوازی کـرده اشاره می فرماید: آیا یاری کننده ای هست کـه تـا مـن ناله خود را با او ادامه دهم؟ آیا بی تاب و جزعناکی هست که یاری کنم جزع او را در خلوت؟آیا خاشاك به چشم رفته ای هست که چشم من هم با او همدردی کند و بسیار اشکریزان باشد؟

اسراریکه در این بیانات است بسیار مهم و همه حاکی از درد فراق و شوق دیدار آن محبوب عزیز است که داعی بر سبیل استفهام در پنج مرتبه کلمه «هل» را تکرار می کند و رمز نهفته ای را در کلام خود می پیچد.

همچنان در این سه جمله مورد شرح اشاره می فرماید: که گریه و ناله من تنها در این امر بزرگ ناچیز و اندك است، و برای آنکه اهمیّت این معنا را برساند طلب یاری می کند از آنهائیکه با او هم درد و هم ناله هستند!

چه خوب که در این ایام مجالس بسیاری از طرف اهل ایمان و ارادتمندان به آقا در تمام شهرستانهای شیعه نشین و غیره در ایّام الله و اعیاد و بخصوص در جمعه ها تشکیل شده و مشتاقان و شیفتگان حضرت آقا دور هم جمع و با خواندن این دعای شریف (دعای ندبه)از شوق وصال و از فراق دیدار جمال آن محبوب عزیز همه با هم گریه و ناله سر می دهند، بلکه همه با هم مرتبه اشتیاق خود را بـه حدی بـالا می برند که **گویا در محفلی پر انبساط و فرح بخش خود را در حالتی پر مسرّت و نشاط قرار می دهنـد و روح خود را بـه عـالم تـوحیـد و تجریـد متصل می نمایند!!**

ای خوشا بحـال این هیئتها و این گروههای عاشق پیشه که چه عوالم خوش

و دل انگیزی دارند که حقّ این معنا را دسته جمعی به جا می آورند، همه با هم هم ناله و هم صدا شده و گریه و زاری سر می دهند و گاهی با آواز بلند با هم هماهنگ شده، صدای محبوب خود می زنند و مکرّر: **یابن الحسن یابن الحسن** می گویند و گاهی صدای خود را به حدّی بالامی برند که گویا عوالم زمین را به آسمان متصل می نمایند

لذّت این معنا را آنهائی درك می کنند که خود را در این مسیر حرکت می کنند، مبادا که مخالفین این امر آنانرا از این سیر معنوی و حالت روحانی خارج سازند، و ایراد بیاورند که گریه و بی تابی برای ایصال به مطلوب از ضعف و نادانی است و بگویند این حالت تخدیر است که عقب ماندگی ایجاد می کند.

اینطور نیست!! خدا می داند که آنها از معرفت و معنویّت دورند و لذّت این عوالم را درك نکرده اند و مقام اولیاء حق را نشناخته اند، آنان نمی دانند که: چه بسا خود آقا امام زمان علیه السّلام ناظر بر این توسلات است، چه بسا آن بزرگوار در اجتماعات با دوستان و محبان خود هم آواز شده و از غیبت خود و اوضاع آشفته و ناهنجار عالم اظهار همدردی کرده و برای اصلاح امور از خدایتعالی طلب یاری نماید.

به انتقاد مخالفین راه حق اعتنائی نباید دانست!

اینکه بعضی قائلند که درخت کهنسال دین حق را نباید به وسیله اشك چشم آبیاری کرد و معتقدند که پیشرفت دین تنها از راه مبارزه و جهاد میسّر است و گریه و زاری و توسّلات موجب ضعف و ناتوانی و عقب ماندگی است، آنان سخت در اشتباه می باشند، چون برای پیشبرد اهداف دین الهی و تحرك به سوی مقاصد اسلامی هر گونه تلاش لازم و ضروری است، همه بر این امر قائلند که مبارزه و جهاد در راه اسلام نباید متوقف شود و هر گونه امر به معروف و نهی از منکر باید از طریق معقول صورت پذیرد که این خود یکی از مراحل پیشبرد و رسیدن به هدف نهائی است.

ولی مسئله دعا و توسل به درگاه الهی برای ایصال به مرتبه قرب این خود یك مرحله دیگر است که کاملا جنبه معنوی داشته و حتی اگر در این مقام، توسل داعی توام با گریه و زاری باشد کمال مرتبه عبودیّت ظاهر شده و بسیار مطلوب است.

و اگر می بینید بعضی از مخالفین دین بلکه بعضی از عوامل استعمارگران می گویند خواندن دعا و گریه و زاری در راه ایصال به مقام قرب پروردگاری سبب رکود و فعالیتهای اسلامی و تخدیر افکار عمومی است! آنان این حقیقت را درنیافته اند که مبارزه و جهاد در راه اسلام از جهات گوناگون خود یك مسئله جداگانه است، و مسئله توسّل و تقاضای موفقیّت در این امر موضوع دیگر است، چون در اوّل باید در هر جنبش و مبارزه ای از طریق خود جهد و کوشش بعمل آورد، و سپس موفقیّت در امر پیروزی را از خدایتعالی طلب نمود.

آری باید در راه اهداف و منویات برنامه الهی در مأموریت حجّت و ولّی او هر گونه سعی و کوشش را مبذول داشت، و مهمتر برای حمایت و همگامی به ظهور آن بزرگوار باید از خدایتعالی طلب یاری نمود و در راه غیبت آن عالیقدر باید حالت

شکوه انگیزی داشت تا او علیه السّلام بیاید و به تمام نابسامانیها و بی عدالتیها که در دوران غیبتش گریبانگر مردم جهان شده است پایان بخشد.

و باید این توجه را حاصل کرد که آیا آن آقا خود اکنون در چه حالت ناآرامی از وضع آشفته جهان است، و چگونه در عوالم غم و اندوه به سر می برد، آیا جای تأثر و تأسف نیست؟ پس بهتر آنکه ما همه با آقا همصدا و هم آواز شده و با آن عزیز اظهار همدردی و دلتنگی نمائیم.

و این از مقام عشق و محبّت دور است که محبوب در اندوه و ناگواری به سر برد و محب از حالت حبیب بی خبر و بی تفاوت باشد!

برادر من: این عالم غیر از آن عوالمی است که مخالفین دین مطرح می کنند، این موضوع مسئله معنویّت و مرحله عشق و علاقه و اظهار بندگی و عبودیّت به ساحت قدس پروردگاری است، مسئله دوستی با اولیاء حق امریست که حقتعالی در کلام خود در متمم افاضه نعمتهای بی پایانش به آن اشاره فرموده، و از این گذشته مسئله گریه و زاری در مقام اشتیاق در دوستی و محبت با اولیاء حق همان مسئله محبت با خدا است.

نگارنده با کمال تأمل و احتیاط اشاره می کند، که گریه کردن و بی تابی از فراق و دوری حجّت خدا و ولّی بر حقش امام زمان علیه السّلام همان گریه و بی تابی از دوری مقام قرب پروردگاری است.

عشق ورزیدن با آن بزرگوار همان عشق ورزیدن به مقام ربوبیّت است، و **اصل مطلب هم همین است**، زیارت جامعه کبیره را که از بیانات معصوم علیه السّلام است بخوانید تا موضوع بر شما روشن شود.

هر کس می خواهد هر چیز بگوید، بگوید! کسانیکه به این عوالم ایراد می آورند بگذارید در جهل و نادانی خود تا ابد بمانند و از فیض این معنویت بی بهره

باشند،

آیا که مرا کسی نماید یاری — تا از غم هجر او کنم بس زاری
همناله شود چنانکه طول انجامد — تا جوی شود ز چشم، اشکم جاری

* * * * *

آنکس که کند حمایت از بیتابی — بر آتش عشق خود بریزد آبی
از چشم شود چو سیل اشکش جاری — واصل شود او بدون هیچ اسبابی

* * * * *

خویست همه شویم همناله به زار — بر سر به فغان زنیم از دوری یار
شرطست در عشق با سوز و گداز — تا آنکه رسیم خود به وصل و دیدار

* * * * *

هَلْ اِلَیْکَ یَابْنَ اَحْمَدَ سَبِیلٌ فَتُلْقیٰ هَلْ یَتَّصِلُ یُومُنٰا مِنْکَ بِعِدَةٍ فَنَحْظیٰ [۱]

«آیا به سوی تو ای فرزند گرامی رسول راهی برای دیدار و ملاقات حاصل

۱- «التقاء» به معنی ملاقات دو چیز است و «تُلقی» یعنی ملاقات شوی.

«عده» مصدر نوعی از وعد می باشد، و اگر آنرا به واژه «غد» بخوانیم به معنی فردا اعم از اینکه فردای نوعی باشد یا مطلق فردا.

«حظ» به معنی: نصیب و بهره و در اصطلاح فارسی به معنی لذت است.

می شود؟»

«آیا این دوران مهجوری و فراق در روزگار ما به وعده وصال پایان می یابد؟
تا آرزوی ما بر آورده شده و از دیدارت برخوردار و بهره مند شویم»

در بعضی از نسخ به جای کلمه «بِعِدَةَ» «بِغَدِهِ» آمده است که اگر چنین باشد معنا بر این اشاره است:

«آیا این روز جدائی ما (که به فراق تو مبتلا هستیم) به فردائی می رسد که به دیدار جمالت شوق عشق خود را فرو نشانیم و از پیوند وصال دیدارت کامیاب و بهره مند شویم».

چرا عنوان فرزندی آقا به نام فرزند احمد ذکر شده است؟

در عبارت قبل در سه جمله بر وجه استفهام آمیزی اشاره به سؤالاتی در پرده و نهان از دوری آقا امام زمان علیه السّلام گردید و در اینجا داعی در بیان خود کشف حجاب کرده و در این دو جمله از فقره مورد شرح از غیبت التفات به حضور نموده همچنانکه گویا با آقا روبرو شده و حضورا عرض می کند: ای آقا آیا راه ملاقات و طریق بهره مندی از اینکه دوران ما پیوستگی و اتصال به دوران حکومت و دولت کریمه تو باشد میسّر است، و این خود یك سؤالی در مقام تمنا و خواهش است که خدایتعالی داعی را در این امر موفق گرداند.

امّا موضوع مهمی که در این بند از دعا بکار رفته است آنستکه چگونه داعی در این بیان خطاب فرزندی امام علیه السّلام را به رسول اکرم به نام احمد صلی الله علیه و آله ذکر کرده است، و این معنا چنین می رساند که اسراری مهم در این نام شریف نهفته شده که باید ریشه آنرا در خود کلام الهی جستجو کرد!

تنها در یك مورد در قرآن مجید نام گرامی رسول اکرم به نام احمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است و آن در سوره صف آیه ششم است که در بیان بشارت حضرت عیسی بن مریم به بنی اسرائیل است که فرمود: بعد از من رسولی به جانب شما فرستاده می شود که نام او احمد است ، قوله تعالی:

...وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...

«و بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می آید و نام او احمد است»

این آیه شریفه تفسیر وسیعی دارد که در اینجا مجالی برای بحث آن نیست ولی در این مورد که چگونه نام پیامبر اسلام در این آیه احمد ذکر شده است

بیانی را که در « **تفسیر نمونه**» در ذیل آیه شریفه آورده متذکّر می شویم:

سؤال مهمی که در اینجا مطرح می شود اینستکه نام معروف پیامبر اسلام «محمد» می باشد در حالیکه آیه مورد بحث به عنوان «احمد» ذکر شده، و این دو چگونه با هم سازگار است.

در پاسخ این سؤال لازم است توجه داشت، که اولا در تواریخ آمده است که پیامبر اسلام از کودکی دو نام داشت و حتی مردم او را با هر دو نام خطاب می کردند یکی «محمد» و دیگری «احمد» اولّی را جدش عبدالمطلب برای او برگزیده بود و دومی را مادرش «آمنه»، این مطلب در سیره «حلبی» مشروحا ذکر شده است.

و در ثانی از کسانیکه مکرّر پیامبر اسلام را با این نام یاد کردند عمویش ابوطالب بود، هم امروز در کتابی که به نام «دیوان ابوطالب» در دست ما است اشعار زیادی دیده می شود که در آن از پیغمبر گرامی اسلام به عنوان احمد یاد شده است.

در روایاتی که درباره معراج وارد شده بسیار می خوانیم که خداوند پیامبر اسلام را در شب معراج بارها به عنوان «احمد» خطاب کرد، و شاید از اینجا است که مشهور شده نام آن حضرت در آسمانها احمد و در زمین محمد صلی الله علیه و آله است.

در حدیثی از امام باقر علیه السّلام آمده است که: پیامبر اسلام ده نام داشت که پنج نام آن در قرآن آمده، محمد، احمد، عبدالله، یس و نون است.

در هر حال در بند مورد شرح گذشته از اینکه داعی به موضوع مهمی از بشارت ورود رسول اکرم در خاتمه مقام نبوّت به جهانیان داده و پیرو آن حضرت عیسی و بنی اسرائیل را از این امر آگاه ساخته است، در اینجا هم شخصیّت والای امام زمان علیه السّلام را در مقام حسب و نسب به آن بزرگوار معرفی کرده و آن آقا را به نام فرزند احمد صلی الله علیه و آله که نام آسمانی پیغمبر خاتم است خوانده است.

نامی ز رسول شد بیان در گفتار — آن نام که در سما بر او شد اخطار
نامی که محمد است در روی زمین — گردید در آسمان به احمد اظهار

* * * * *

فرزند محمد است آن پاک سرشت — یا زاده احمد است آن نور بهشت
فرقی نکند که شوق دیدار اوست — بر هر که مقدّر است تقدیر نوشت

* * * * *

اکنون چه کنیم دست ما کوتاه است — در فاصله وصال او بس راه است
گر زار رسد به مقصد خویش رواست — این در اثر ناله و سوز و آه است

* * * * *

مَتیٰ نَرِدُ مَنٰا هِلَكَ الرَّوِيَّةَ فَنَرْوىٰ مَتیٰ نَنْتَفِعُ مِنْ عَذبِ مٰائِكَ
فَقَدْ طٰالَ الصَّدیٰ مَتیٰ نُغٰادِيكَ وَ نُرٰاوِحُكَ فَنُقِرَّ عَيْناً [1]

«کی باشد که در سرچشمه آب زلال تو و از جویبارهای رحمت تو سیرآب

۱-«مناهل» جمع «منهل» به معنی: جای آب خوردن، چشمه- «رَوِیّ» آب فراوان و شیرین و سیرآب کننده. «غدو» به ضم غین و «غداة» به معنی بامداد است «و نغادیك» یعنی با تو صبح کنیم- «رواح» به معنی سرشب و شبانگاه و «نُراوحك» یعنی با تو روز را به شام رسانیم- «نَنتَفِعُ» در بعضی از نسخ به حرف «قاف آمده» (ننتقعُ) هر دو واژه، یعنی سیرآب شویم و عطش خود را فرونشانیم «نُقَرَّ عَیناً» در بعضی از نسخ «فَتَقِرَ عُیُونُنٰا» آمده است تا چشم ما به وصال تو روشن شود.

شویم.»

«یا به اعتبار دیگر: آیا کی شود که در نهرها و جویبارهای سیرآب کننده تو با تشنگان دیدار وصالت در آئیم»

«کی باشد که از آب زلال و گوارای تو خود را سیرآب کنیم، همانا که سوز عطش ما طولانی شده است، یعنی آیا چه زمان خوشی دست دهد آن موقعیکه تشنگان جزعه وصالت از عشق ظهور دیدارت بهره مند شده و عطش خود را فرو نشانند»

«کی باشد که روز و شب و بامداد و پسین به حضورت شرفیاب شده و شب و روز خود را با تو بگذرانیم و از فیض دیدار و نور جمالت دیده های ما روشن گردد»

اظهار عطش داعی در امر تشنگی وصال دیدار است!

بعد از آن بیانات استفهام آمیز که همه حاکی از درد فراق و مهجوری و امید به روز وصال و دیدار جمال نیکوی آن آقا بود، در پیرو این معنا داعی باز کلام شورانگیز دیگر خود را بر وجه استفهام زمانی در کلمه «متی» در چند مرتبه بکار برده است، و چقدر در مقام اشتیاق بیانات لطیفی اظهار فرموده، همچنانکه اشاره می فرماید: آیا کی باشد در چشمه سارهای رحمتت درآئیم و از آب زلال و گوارای حوض معرفت تو سیرآب شویم، و بیان خود را چنین ادامه می دهد که ای آقا: دوران عطش ما طولانی شده، کی باشد؟ که تشنگان جرعه وصالت از دیدار جمالت سوز عطش خود را فرونشانند.

ای آقای عزیز: کی باشد؟ که به حضور تو صبح و شام کنیم و چشم ما به دیدار چهره نورانی تو روشن و قلب ما شاد و آرام گردد.

چه خوب مصداق این بیانات و بیانات قبل در اشعاری نغز از عارفی

عالیقدر، «فصیح الزّمان» شیرازی که در بیانی بسیار شورانگیز درآمده، و نگارنـده چند بیت از آنرا که به خاطر دارد اشاره می نماید، خدای رحمتش کند که نمی دانم این شاعر دلسوخته در چه عوالم خاصی این اشعار را درباره آقا سروده است،

همه هست آرزویم که ببینم از تو روئی — چه زیان تو را که من هم برسم به آرزوئی
به کسی جمال خود را ننموده ای و بینم — همه جا به هر زبانی بُوَد از تو گفتگوئی
به ره تو بسکه نالم زغم تو بسکه مویم — شده ام زنـالـه‌نائی شده ام زمویه موئی
بشکست اگر دل من به‌فدای چشم مستت — سر خُمّ می سلامت شکنـد اگـر سبوئی
چه شود که راه یابد سوی آب تشنه کامی — چه شود که کام جوید زلب تـو کامجوئی

حقیقتا آیا چه می شود اگر تشنه کامی از آب گوارای الهی (که سرچشمه آن وجود حـجّت و ولّی او در روی زمـین است) عطش طولانی خـود را فـرو نشـاند، و بدیدار جمالش شعله آتش عشق خود را خاموش نماید.

همانطور که داعی در فقره مورد شرح اشاره فرمود: مَتیٰ نَنْتَفِعُ مِنْ عَذبِ مٰائِك فَقَدْ طٰالَ الصَّدیٰ، باید توجه داشت کـه هیچ شربتـی گواراتر و شیرین تر از شربت درك حضور امام نیست، و نکته جالبتر آنکه در این جمله فرمود: مَتیٰ نَرِدُمَنٰا هِلَكَ الرَّوِیَّهَ که در اینجا از نظر اهمیّت معنا در سیاق کلام کلمه «مَنهَل» را به صیغه جمع «مناهِل» آورده، یعنی چنین اشاره می فرماید: که سرچشمه های فیض از طرف امـام علیـه السّلام بسـیـار است، چون آن بزرگوار منبع تمام آبهـای حیـاتی روی زمـین است! بلکه تمام هستی روی زمـین بستگی به وجود او دارد، تمام افـاضـه نعـمتـهـا بر بندگان از جانب حقتعالی به واسطه وجود او اعطا می شود آسمان و زمین از برکت

وجـود او برقرار است و اگر او علیه السّلام یك آن از میان خلق برداشته شود کسی در عالم باقی نمی ماند.

و ای خوشا بر آن ایام کـه آن بزرگوار در مـیان مـردم ظاهر شده و از منبع فیض چشمه های آب گوارای خود را به سوی خلق از هر طرف جاری کرده و اهل عالم را از شربت گوارای محبت خود سیرآب سازد.

آنوقت است که دوستان و محبان او پروانه وار دور شمع وجود او جمع شده و از شوق دیدارش آتش محبت خود را خاموش نمایند.

این نـاله شنیـدم از بیـانی در نـی — می گفت کـه هجـر یار کی گردد طی
از درد فـراق او بـسی رنـج بـرفت — هیهات کـه روز وصل کـی بـاشد کی

* * * * *

کی بـاشد و در کجـا میسّر دیـدار — چشمـان محبـان شده از غـم خونبار
از چشمـــه آب رحمـت بی پـایـان — سیرآب بـه کـی شویـم زین آبشخوار

* * * * *

دوران عطش بسی به طول انجـامید — هر تشنـه لبـی زسوز عشق آرامیـد
من غبطه خورم بر آنکه نـزد ساقـی — چـون زار کـه آب خوشگـوار آشامید

* * * * *

مَتیٰ تَرانٰا وَ نَرٰیكَ وَ قَدْ نَشَرْتَ لِوٰاءَ النَّصْرِ تُریٰ اَتَرانٰا نَحُفُّ بِكَ وَ اَنْتَ تَأُمُّ الْمَلاَ وَ قَدْ مَلَأْتَ الاَرْضَ عَدْلاً وَ اَذَقْتَ اَعْدٰائَكَ هَوٰاناً وَ عِقٰاباً وَ اَبَرْتَ العُتٰاةَ وَ جَحَدَةَ الْحَقِّ وَ قَطَعْتَ دٰابِرَ الْمُتَكَبِّرِینَ وَ اجْتَثَثْتَ اُصُولَ الظّٰالِمِینَ وَ نَحْنُ نَقُولُ اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ العٰالَمِینَ [1]

«کی باشد ای آقا که تو ما را ببینی و ما تو را ببینیم، هنگامیکه پرچم ظفر و پیروزی را در جهان برافراشتی و نمایان است،»

«آیا خواهی دید که ما شیعیان گرداگرد تو حلقه زده و تو امام و پیشوای خلق جهان باشی، و همه روی زمین را پر از عدل و داد کرده باشی و دشمنانت را به خواری و عقوبت کشانی و سرکشان و منکران خدا و دین حق را به خاك مذلّت و هلاکت انداخته نابود سازی، و پشت ستمگران جبّار و متکبران را در هم شکسته، دنباله آنانرا قطع نمائی،»

«و ریشه بیدادگران را از بن برکنی (آنوقت است که ما از روی شوق و شادی و سپاس و شکرگزاری) بگوئیم: سپاس خدایرا که پروردگار جهانیان است.

۱- «حفّ» به معنی: پوشید، و جمع شد دور بر آن، «نَحُفُّ» یعنی گرداگرد یکدیگر جمع شویم- «تَأم المَلاء» یعنی امام پیشوا بر خلق باشی- «هُون» به ضمّ «ه» و «هوان» به معنی ذلّت و خواری است- «بَرَتَ» یعنی برید و قطع کرد- «اَبرتَ» یعنی: ریشه کن کنی و نابود کنی- «عُتُو» به معنی: تجاوز و نافرمانی- «عُتاة» به معنی سرکشان و تجاوز کاران- «حَث» به معنی: برکندن و قطع کردن است- «وَ اجتَثَثتَ» یعنی و قطع کنی و ریشه کن سازی.

یکی از اخبار مهم که ائمه هدی علیهم السّلام همگی تأیید فرمودند!

در این بند از دعا که داعی باز بر وجه استفهام آمیزی خواستار دیدار جمال و ظهور امام علیه السّلام شده، سپس اشاره به بعضی از صحنه های قیام آن بزرگوار کرده که در آن چند مطلب ارائه شده است که این مطالب از نظر اهمیّت موضوع بر مضامین گوناگونی در فقرات قبل در همین دعا تکرار شده است.

همچنانکه در اوّل می فرماید: مَتیٰ تَرانا وَ نَریٰك.... در شرح فقره: عَزیزٌ عَلَیَّ اَنْ اَرَی الْخَلْقَ وَ لاتُریٰ مطالبی قریب به همین مضمون مورد شرح قرار گرفت.

و همچنین، در جمله: وَ قَدْ نَشَرْتُ لِواءَ النَّصْرِ... در شرح فقره: اَیْنَ صاحِبُ یَوْمِ الْفَتْحِ وَ ناشِرُ رایَةِ الْهُدیٰ.... مطالبی گذشت.

و نیز در جملات دیگر تا آخر بند مورد شرح، در فقرات: اَیْنَ الْمُعِدُّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ...وَ اَیْنَ مُبیدُ اَهْلِ الْفُسُوقِ وَ الْعِصْیانِ... وَ اَیْنَ قاصِمُ شَوْكَةِ الْمُعْتَدینَ، در ارتباط با فقرات مورد شرح مطالبی گذشت که بخصوص در ارتباط به جمله آخر به این آیه شریفه اشاره شد که فرمود:

فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ[1]

«دنباله جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد و سپاس مخصوص پروردگار

۱- سوره انعام آیه ۴۵.

جهانیان است»

و در بند مورد شرح هم همین معنا را می رساند، که در قیام مقدس آن بزرگوار بعد از آنکه اصحاب و شیعیان آن حضرت به دور او جمع شدند و تمام مخالفین و گردنکشان و منکران خدا و دین را قلع و قمع کرده و ریشه فساد را قطع کردند و در سرتاسر عالم عدل و داد را برقرار ساختند، آنوقت است: که اهل ایمان و یاران آن بزرگوار همگی با هم همصدا شده و می گویند: اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.

امّا موضوع مهمّی که در این سلسله از بند مورد شرح به چشم می خورد در جمله: وَ قَدْ مَلأْتَ الأَرضَ عَدْلاً... می باشد، که این بسیار مهم و چشمگیر است، از آنجهت که این موضوع مورد نظر ائمه هدی علیهم السّلام همگی بوده، و حتی در اوّل از خود رسول اکرم در این مورد بیاناتی صادر شده است.

در کتاب ینابیع المودّه، از کتاب «مسند احمد» از حضرت محمد صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: قیامت قیام نمی کند تا اینکه زمین پر از ظلم و عداوت گردد و بعد از آن مردی از عترت من خارج می شود که زمین را پر از عدل و داد می نماید.

و همچنین در ضمن روایتی از آقا امیرالمؤمنین علیه السّلام هم آمده است: یازدهمین فرزند من مهدی علیه السّلام است که زمین را پر از عدل و داد می کند پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد، و برای ظهور او اهل آسمانها شادمانی می کنند. **امام حسن مجتبی علیه السّلام**، در ضمن روایتی فرمود: گواهی می دهم به امامت فرزند امام حسن عسگری که نام و کنیه اش گفته نمی شود تا روزیکه ظاهر شود، زمین را پر از عدل و داد می نماید؛ آنچنانکه پر از جور و ستم شده باشد.

امام حسین علیه السّلام فرمود: صاحب ایـن امـر کسی است کـه روی زمین را پر از عدالت خواهد کرد، آنچنـانکه پر از ستم شده باشد، و همچنین ائمه هدی علیهم السّلام هر یك روایتی قریب به این مضمون آورده اند:

فَیَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً کَمٰا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

و اگر بیانات آن بزرگواران را بخواهیم بـا متن عربی آن ترجمه کنیم بسیـار به طول می انجامد و این روایات بـا مطالب جـالب دیگر در کتـابی بنـام «یـاد مهدی علیه السّلام» [1] جمع آوری شده و حتی از بیانات خود آقا امام زمان علیه السّلام هم بر همین مضمون روایاتی بر وجه دیگر ذکر کرده است که در اینجا به یکی از آن روایات اشاره می شود که فرمود:

اَنَا حُجَّةُ اللّٰهِ عَلیٰ عِبـٰادِهِ وَ بَقـِیَّةُ اللّٰهِ فِی اَرْضِهِ، اَنَا الَّذِی اَمْلَاءُ الْاَرْضَ قِسطاً وَ عَدْلاً کَمٰا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً

«من حجّت خدا در میان بندگان، و یکتا بازمانده در روی زمین هستم، من کسی هستم که روی زمین را پر از عدل و داد می کنم آنچنانکه پر از جور و ستم شده است»

بنابر این، چنین خبر مهـمی مـورد تأییـد ائمـه هدی علیـهم السّلام همگی بوده، و آنچـه مسلّم است بنـا بـر بحث گسترده ای که در اینجا مجالی برای ادامه آن

۱- نگارش جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج آقا شیخ محمد خادمی شیرازی.

نیست ، سیر تکامل رو به مسیری حرکت می کند که دنیا را به طرف ظلم و جور و فساد و تباهی می کشاند تا موقعیّت برای ظهور و قیام امام علیه السّلام حاصل شود.

ولی باید این توجه را داشت که این امر مهم موضوعی از آزمایشهای الهی است و در هر دوران خدایتعالی از جهت آنکه کسی نگوید از این امر بی خبر بودیم از طرق گوناگون این امر را به مردم جهان می رساند و به هر وسیله ممکن حجّت را بر اهل عالم تمام می کند، ببینید همین کتاب حاضر و کتابهای دیگر که اکنون در اختیار جهانیان قرار دارد تا زمانیکه در دسترس جامعه باشد خود حجتی برای جهانیان است، و این خود طبق دستوراتی که به ما رسیده و بنابر آزمایش الهی مردم وظیفه دارند که حتی الامکان از ظلم و فساد و تبه کاری جلوگیری کنند نه آنکه بگویند: حالا که امر چنین است نباید جلوگیری از فساد کرد ، بلکه باید تمام مسلمانان و آنانکه منتظر قیام حضرت بقیة الله هستند آنی از مبارزه در این امر کوتاهی نکنند و نگویند حالا که دنیا باید روی به فساد رود ما دیگر وظیفه ای نداریم این خود یك وظیفه الهی است که باید اهل ایمان همگی بر آن توجه داشته باشند، چون بندگان خدا از نظر اختیاراتی که به آنها تفویض شده باید در مسیر الهی حرکت کنند تا در مرتبه آزمایش به هدف نهائی خود برسند و این یك موضوع کلّی جهانی است.

ولی باید این نکته را توجه داشت **که راه مبارزه طوری نباشد که خود بر وجه دیگری موجبات ظلم و تعدی را ایجاد کند!** و این مسئله یك موضوع جداگانه ای است که مستلزم بحثی طولانی می باشد و در هر حال باید از خداوند توفیق طریق ارشاد صحیح و طریق هدایت راه راست را مسئلت نمود.

کی باشد اگر که ما به دلدار رسیم　　از شوق جمال یار بر یار رسیم

در خدمت او روز برآریم به شب تا آنکه شب و روز به دیدار رسیم

* * * * *

آنوقت که پرچم ظفر شد افراز گردد همه جا حکومت حق آغاز
هر سرکش و یاغی و ستمکار پلید سرکوب چنان شود که با سوزش و ساز

* * * * *

پس می شود آنزمان جهانی گلزار که حمد و سپاس خاصه باشد بر یار
هر کس که در آن میان به محبوب رسد از شوق رسد به یك مقامی چون زار

* * * * *

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ کَشّافُ الْکُرَبِ وَ الْبَلْوٰی وَ اِلَیْکَ اسْتَعْدِی فَعِنْدَکَ الْعَدْوٰی وَ اَنْتَ رَبُّ الْاٰخِرَةِ وَ الدُّنْیٰا [1]

«خدایا تو برطرف کننده و گشاینده گرفتاریها و بلاها وغم و اندوه دلها هستی و من به سوی تو یاری طلبیده از دشمن دادخواهی می کنم، چون تنها رفع هر فساد از نزد تو است و تو دادرس بیچارگانی (و مورد گله و شکایت در نزد تو آشکار است)و تو پروردگار آخرت و دنیا هستی» همچنانکه خود فرمودی:

۱- «کرب» به معنی: غم و غصه و اندوه و مشقت آمده است، و کروب جمع آنست- دربعضی از نسخ «کرب» به فتح «کاف» و سکون «ر» در سیاق کلام آمده است- «بلوی» به معنی: بلیه، مصیبت، سختی، آشوب و غوغا می باشد- «استعدی» طلب یاری و آمادگی و یاری جستن است و گاهی به معنی دادخواهی آمده است- «عدوی» به معنی فساد و تباهی است- امّا در جمله «رَبُّ الاخِرَةِ و الدُّنیا» در بعضی از نسخ: «رَبُّ الاخِرَةِ وَ الاولی» آمده است.

فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ و الْاولیٰ.

توسّل به یکی از نامهای الهی برای رفع اندوه!

در این بند از دعا داعی ناگاه تغییر جهت داده و حالت انقطاع به خود گرفته است؛ همچنانکه دست به دعا برداشته و گویا می خواهد چنین برساند که برنامه ریزی تمام آن مسائلی که اظهار داشته در ید قدرت الهی است، و تنها او می تواند حکومت جهانی اسلامی را به وسیله برگزیده خود به ثمر رساند و به مسئله غیبت و دوری آن بزرگوار پایان بخشد، و ظلم و بی عدالتی را برطرف نماید، و همچنین گرفتاریها و غم و اندوهها که از دوری آن بزرگوار گریبانگیر دوستان و محبان آن محبوب عزیز شده است از میان بردارد.

از اینجهت است که داعی در اینجا در یك حالت بی تابی و بی طاقتی بعد از آنکه مراتب شوق لقای آن بزرگوار را با بیانات گوناگون اظهار داشت و به خطابهای بسیار آن عزیز را ندا کرد، لذا اکنون در اینجا از خدایتعالی طلب یاری کرده تا تلاش او را در راه ایصال به محبوب خود به ثمر رساند و دادخواهی او را از دشمنانش مورد پذیرش قرار دهد.

امّا مسئله مهم در این بند از دعا اشاره به تعلیمات عالیه ای است که داعی در مقام دعا بر یکی از اسماء الهی متوسّل شده و چنین تقاضا می کند: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ کَشّافُ الْکُرَبِ وَ الْبَلْوٰی.... که این جمله اشاره به اسماء صفات خدایتعالی می باشد که در دعای جوشن کبیر در پنج مورد بر وجوه گوناگون این نام شریف آمده است:

۱- یٰا کٰاشِفَ الْبَلاٰیٰا، «ای برطرف کننده بلاها»

۲- یٰا کٰاشِفَ کُلِّ مَکْرُوبٍ، «ای برطرف کننده هر گرفتاری و اندوه»

۳- یٰا کٰاشِفَ الْغَمِّ، «ای برطرف کننده حزن و غصه و غم»

۴- یٰا مَنْ یَکْشِفُ الْبَلْوٰی، «ای آنکه برطرف کند مصائب و بلاها را»

۵- یٰا کٰاشِفَ الْکُرُوبِ، «ای برطرف کننده غمزدگیها و اندوهها و گرفتاریها»

اهمیّت این معنا از اسامی باریتعالی کاملاً معلوم است، و حتی خود آقا امام زمان هم در بیانات خود «**در دعای افتتاح**» در مقام سپاسگزاری اشاره بر این اسماء کرده و عرض می کند:

فَکَمْ یٰا اِلٰهی مِنْ کُرْبَةٍ قَدْ فَرَجْتَهٰا، وَ هُمُومٍ قَدْ کَشَفْتَهٰا...

«پس چه بسیار ای خدا از اندوهها که برطرف کرده ای، و چه بسیار از هَم و غمها که زایل ساخته ای»

و در اینجا امام علیه السّلام به این موضوع جنبه عمومی داده، و نمی گوید: چه بسیار از اندوه و غم که از من برطرف نمودی.

و این از آنجهت است: که در همین معنا هم اسراری نهفته شده است، چون اگر در سخنان دیگر ائمه هدی هم توجه داشته باشند همین روش به کار رفته است، چنانکه امام صادق علیه السّلام هم در دعای شب عرفه در مقام مناجات عرض می کند:

فَکَمْ مِنْ کَرْبٍ یٰا سَیِّدِی قَدْ فَرَّجْتَهُ، وَ کَمْ مِنْ غَمٍّ یٰا سَیِّدی قَدْ نَفَّسْتَهُ، وَ کَمْ مِنْ هَمٍّ یٰا سَیِّدِی قَدْ کَشَفْتَهُ وَ کَمْ مِنْ بَلاٰءٍ یٰا سَیِّدِی قَدْ صَرَفْتَهُ...

«ای آقای من چه بسیار حزن و اندوهها را که زایل کردی، و چه بسیار غمها

را که برطرف نمودی، و چه بسیار آشفتگی و درماندگیها را که از میان برداشتی، و چه مقدار بلاها و مصیبتها را که برگردانیدی.»

اگر در این معنا خوب توجه شود می بینیم که تنها خدایتعالی برطرف کننده اندوه و غم و بلا می باشد، همانطور که در نامهای شریف او ظاهر است، و قرآن مجید هم این معنا را تأیید کرده و می فرماید:

وَ اِنْ یَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلٰا كٰاشِفَ لَهُ اِلّٰا هُوَ .....[1] «اگر خدا زیانی به تو رساند هیچکس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد، و در آیه دیگر بر وجه دیگر می فرماید:

قُلِ اللّٰهُ یُنَجّیكُمْ مِنْهٰا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ....[2] «بگو: خدا شما را از اینها و از هر مشکل و ناراحتی نجات می بخشد»

امّا مسئله مهم در شرح این موضوع بر آنستکه، همانطور که در تفسیر آیات مربوطه توجه کردید: که تنها خدایتعالی دافع هم و غم و اندوه است و او سبحانه و تعالی نجات دهنده از تمام بلاها و مصائب می باشد، گویا در این امر اختیاراتی به ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین تفویض فرموده و آنان با آن تصرّفی که از نظر مقام ولایت بر این عالم دارند در مقام توسل می توانند دفع همّ و غم نمایند و بلا و مصائب را به اذن خدایتعالی برگردانند، اینست کـه در سخنـان خود اشاره بر این امر

۱- سوره انعام آیه ۱۷.

۲- سوره انعام آیه ۶۴.

کرده، و گواه این معنا را هم می توان در معانی بعضی از فقرات زیارت جامعه کبیره جستجو کرد، همچنانکه در شأن آن بزرگواران می فرماید:

وَ بِکُمْ یُنَفِّسُ الْهَمَّ، وَ بِکُمْ یَکْشِفُ الضُّرَّ، وَ بِکُمْ اَخْرَجَنَا اللّٰهُ مِنَ الذُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ الکُرُوبِ.....

«به واسطه وجود شما خدایتعالی بر می دارد و برطرف می کند همّ و غم و اندوهها را از خلق خود و دفع می کند بلاها و محنتها را و گشایش می دهد گره کاری و سختیها را».

بنابر این روزی در رسد که خدایتعالی به واسطه وجود مقدّس امام ولّی عصر مهدی موعود عجّل اللّه تعالی فرجه تمام اندوه و گرفتاریها را از یاران او دور کند و رفع هر گونه غم و بلا و مصیبت نماید.

ای کاشف ضُرّ و المُ و درد نهان — ای آنکه توئی حامی دلسوختگان
از رنج و غم و بلا و اندوه و ستم — تو دفع کنی همه زاهل ایمان

* * * * *

ای خالق خلق و آسمان و عالم — باشد چو اگر نظر کنی بر حالم
گر تو نکنی دفع غم و ناله و درد — پس نیست مرا کسی که نزدش نالم

* * * * *

از تو طلبم هر آنچه دانی کـه رواست هـر حکـم کنی به هر مقامی برجاست
آنرا که تو خود نمـوده ای رهبـر خلق دانی کـه چو او بـه هر اموری داناست

* * * * *

اصلی که نهفتـه است خـود دانـائی در امـر جهـان و خلـق بس بینـائی
هر چیز در عـالـم است از آن توست پس زار بگفـت کـه تـو بی همتائی

* * * * *

فَاَغِثْ یاغِیٰاثَ ٱلْمُسْتَغِیثِینَ عُبَیْدَکَ الْمُبْتَلیٰ وَاٰرِهِ سَیِّدَهُ یٰا شَدِیدَ ٱلْقُویٰ وَ اَزِلْ عَنْهُ بِهِ ٱلْأَسیٰ وَ ٱلْجَویٰ وَ بَرِّدْ غَلِیلَهُ یٰا مَنْ عَلَی ٱلْعَرْشِ اسْتَویٰ وَ مَنْ اِلَیْهِ الرُّجْعیٰ وَ ٱلْمُنْتَهیٰ [1]

پس به فریادرس ای دادرس دادخواهان، بنده حقیر و گرفتار و ناتوان خود را دریاب، و آقایش را به او بنما، ای خدای بسیار مقتدر و توانا، (به رؤیت آن آقا) و به وسیله او فریاد و غم و اندوه را از سینه محبانش خارج ساز، و سوز عطش آنانرا فرونشان و آب سرد و گوارای وصال را بر دوستانش بچشان، ای خدائیکه بر عرش تسلّط داری و ای آنکه بازگشت همه به سوی تو است!

۱-«غیاث» به معنی فریادرسی «مستغیث» یعنی کسیکه طلب یاری و فریادرسی کند «مستغاث» یعنی کسیکه از او استغاثه شده- «مبتلی» یعنی در بلا و محنت افتاده و گرفتار- «اٰرِه» از «رؤیت» به معنی دیدن و دیدار- «ازِل» یعنی برکنارکن، خارج ساز، برطرف نما، زایل گردان- «اٰسی» یعنی، تأسف، حزن اور،اندوه گین- «جَوی» به معنی، سوزش غم و غصه در عشق و محبت، طول مرض و ادامه اندوه- «غلیل» به معنی سوزش تشنگی و «غلیان» به معنی جوشیدن و به جوش و خروش آمدن «برِّد غلیلهُ» یعنی سردکن سوزش تشنگی را.

استغاثه داعی از خدایتعالی برای دیدار محبوب!

بعد از آنکه داعی در مقام توسل دست بر دعا برداشت و از خدایتعالی خواستار رفع همّ و غم و اندوه خود از دوری آقا امام زمان علیه السّلام گردید، در اینجا باز در مقام استغاثه برآمده و عرض می کند:فَاَغِثْ یٰاغِیٰاثَ الْمُسْتَغیثینَ...

چقدر این مقام توسل جالب است، که داعی بر چه دست آویز محکمی چنگ زده است که در رابطه با این امر باز متوسّل به یکی از اسماء شورانگیز الهی شده و گویا اثر عظیمی را در این توسّل دریافته است.

همچنانکه در اسماء شریفه او سبحانه و تعالی آمده است:

یٰا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ، «ای دادرس استغاثه کنندگان، ای پناه پناه جویان»

یٰا مُغیثَ مَن اسْتَغٰاثَهُ، «ای فریادرس فریادرس طلبان»

یٰا مُغیثَ مَنْ لاٰ مُغیثَ لَهُ ، «ای فریادرس آنکه برایش فریادرسی نیست» و ای دادرس بی دادرسان

وَ یٰا مُغیث، «ای پناهنده و ای دادرس»

چقدر اسماء الهی مقدس است که حلاوت ذکر هر یك عوالم داعی را دگرگون می سازد و چه خوب که خواندن هر یك از نامهای او سبحانه و تعالی خاصیتی به خصوص دارد، همچنانکه این نام شریف نامی است که هر گاه داعی در حالت اضطرار طلب فریادرسی کند، بلاشك خواسته او مورد توجه حقتعالی قرار خواهد گرفت.

اگر در این مورد به آیات قرآنی توجه کرده باشید اهمیّت این معنا بر شما ثابت خواهد شد، زمانیکه رسول اکرم در صحنه هولناك و اضطراب آور جنگ بدر در استغاثه و دادرسی با مسلمانان همصدا شده و از خدایتعالی طلب یاری کردند، او

سبحانه و تعالی استغاثه آنانرا پذیرفت، همچنانکه فرمود:

اِذْ تَسْتَغیثُونَ رَبَّکُمْ فَاسْتَجابَ لَکُم... [1] «وقتیکه استغاثه نمودید پروردگارتان را پس اجابت کرد شما را» پس این گونه دعا و طلب فریادرسی به درگاه حقتعالی بسیار مورد توجه و توسّل به این نام شریف مؤثر است.

امّا شاهد کلام بر اینستکه: آیا می دانید که داعی برای چه امر مهمّی در اینجا به پروردگار خود استغاثه می کند؟ و آیا چه می خواهد؟ خوب توجه داشته باشید که در اوّل عرض می کند: خدایا دریاب بنده مبتلای خود را که به درد فراق و مهجوری و به دوری محبوب خود گرفتار شده است، و سپس توسّل خود را به اصل موضوع معطوف داشته و با بیانی هیجان انگیز عرض می کند: ای خدا،«وَاَرِهِ سَیِّدَهُ یٰا شَدیدَ اَلْقُویٰ».

اشاره بر اینکه: خدایا دیدار آقای محبوب این استغاثه کننده را فراهم ساز و او را به رؤیت جمال آن عزیز برسان.

چه خوب حالا که مطلب به اینجا کشید، سرّی را که نگارنده به خاطرش سپرده است برای خواننده بازگو نماید: همانطور که می دانید تمام محبان و دوستداران آن محبوب اشتیاق پرشوری به دیدار جمال آن بزرگوار دارند، همه برای دیدار آن ماه روی عزیز که نشانه ای از تجلّی جمال جد بزرگوارش رسول اکرم است روز و شب آرام ندارند، همه در این اندیشه اند که آیا چه کنند که دیده خود را به پرتو نور جمال آقا منور سازند، همه در این فکر هستند که آیا طریق دیدار چگونه میسّر است؟

۱- سوره انفال آیه ۹.

البته این امر معلوم است که مشیّت الهی بر هر کاری که تعلّق گیرد، آن کار انجام شدنی است، اگر چه هر اندازه مشکل باشد ولی باید موفقیت در هر امری را از خدایتعالی تقاضا کرد، بلکه باید بخصوص در آن امری که رضای خود او سبحانه و تعالی در آنست جدیّت بیشتری مبذول داشت تا رسیدن به هدف، گوارائی بیشتری داشته باشد.

همانطور که امام صادق علیه السّلام، در همین فقره از دعا داعی را بر این خواسته ترغیب فرموده و تعلیم می دهد که در مقام استغاثه از خدایتعالی طلب یاری نماید، تا جمال آقارا بر او نمایان سازد، و از نظر مقام اهمیّت این تقاضا متوسل به نام « **شَدِیدُ القُویٰ**» شود، یعنی همان نامی که در داستان معراج در شأن باریتعالی آمده است. و اشاره آن بر اینستکه: ای کسیکه هر کار دشواری برای تو آسان و شدت قدرت و توانائی تو از همه چیز بالاتر است.

امّا شاهد کلام در اینجاست: که مشکل مهم برای مشتاقان و دوستداران آن آقا ملاقات و دیدار آن بزرگوار است که محبان نمی دانند چگونه این مسئله را حل نمایند و به چه وسیله موفق شوند، و گاهی هر گونه تلاش آنان هم بجائی نمی رسد که بتوانند به حضور مبارکش شرفیاب و به فیض دیدار او نائل آیند.

خوب توجه داشته باشید که آقا امام صادق علیه السّلام که مطرح کننده این امر است، بر این مشکل کاملا واقف بوده و گویا راه حل دیگری از نظر مقام توسّل برای رسیدن به مقصود در این مورد ارائه فرموده است و در دعای دیگری با لحن و بیان دل انگیزتر این تقاضا را بر مضمون جالبتری آورده، و چنین تعلیم می فرماید که داعی این امر مهم را از خدایتعالی بر این وجه بخواهد:

اَللّٰهُمَّ اَرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشیدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمیدَةَ [۱]

«خدایا، نشانم ده آن طلعت نیکوی بارشادت و آن روشن جبین ستوده را که نور چشم اهل عالم است»

یا با لسان دیگر: خدایا مرا موفق بدار به دیدار روی منوّر امام عزیز که محبوب کلّ انبیاء و اولیاء گرامی تو است و تعجیل فرما در فرج او و آسان کن ظهورش را...

نگارنده را در این بیان توصیه ای با دوستداران آقا امام زمان علیه السّلام است که اگر حقیقتاً درد اشتیاق دیدار بر آنها غلبهٔ دارد و خواستار ملاقات با آن بزرگوار هستند (هر چند که خود را هم قابل ندانند) هر شب و روز و هر مجالی که به یاد آن آقا هستند از بیان قول مولا امام صادق علیه السّلام این جمله را مکرّر بگویند: اَللّٰهُمَّ اَرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشیدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمیدَةَ.

و چقدر این بیان با فقره مورد شرح مشابه و قرین با هم است که عرض می کند: وَآرِهِ سَیِّدَهُ یا شَدیدَ القُویٰ....

اکنون اعتقاد بر آنستکه اگر کسی هم قابلیّت دیدار آن بزرگوار را نداشته باشد و فاقد رسیدن به این سعادت بزرگ باشد،در هر حال شاید در اصرار در این امر موفقیتی حاصل نماید، چون اصرار در دعا بخصوص در مقام استغاثه به درگاه حقتعالی بسیار مطلوب و بی نتیجه نخواهد بود و حتماً داعی متوجه عنایت خاص خواهد گردید، و حداقل نتیجه به قول شاعر عالیقدر شیراز اینست:

۱- از دعای «عهد» می باشد که از بیانات امام صادق علیه السّلام است، و امام علیه السّلام در مورد این دعا می فرماید: هر کس چهل صباح این دعا را بخواند از یاران قائم ما باشد.

باغبان گر نگشاید در درویش به باغ آخر از باغ بیاید بر درویش نسیم

توسّل به مقام مبدأ و معاد در حال استغاثه

هر جمله در فقرات این دعا در مرتبه آموزندگی بابی را از نکات برجسته اصول عقاید آشکار می سازد، حقیقتا این بیانات نمی تواند غیر از سخنان یکی از معصومین علیهم السّلام باشد، ببینید در پایان این استغاثه که داعی اشاره می کند: خدایا به رؤیت آن آقا غم و اندوه را از سینه محبان او خارج ساز، برای تأکید در این توسّل عرض می کند: یٰا مَنْ عَلَی الْعَرشِ اسْتَوٰی وَ مَنْ اِلَیْهِ الرُّجْعٰی وَ الْمُنْتَهٰی.

همچنان مثل اینکه داعی مسئله مبدأ و معاد را در این بیان بر وجه فشرده ای به قالب دعا ریخته است، چون این دو جمله کوتاه که خود اشاره به دو نام از نامهای الهی است، ارتباط گسترده ای با صدها آیات قرآنی دارد که در این مختصر نمی توان حق معنا را ادا کرد، تنها در اینجا که اشاره شده است خدایتعالی پروردگار عرش عظیم است، در بیست مورد با مضامین خاصی در متمم آیات قرآنی آمده است:

ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرشِ- وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ- اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی- رَفیعُ الدَّرَجٰاتِ ذُو الْعَرشِ-

«که تمام این آیات حاکی از آنستکه: جهان پروردگاری دارد که او بر عرش مسلّط و هستی عالم در قدرت اوست».

اکنون در معنای عرش مطالبی بسیار است که از بحث ما خارج و باید به تفاسیر مراجعه شود، و این بیان در اینجا در مبدأ و خداشناسی تنها از همین بُعد خاص

می باشد که مقام توسّل را به آن پیوست داده و عرض می کند:

یٰا مَنْ عَلیَ الْعَرْشِ اسْتَویٰ، «ای خدائیکه بر عرش تسلّط داری»

و همین جمله کوتاه می تواند معارف الهی را از زمین تا آسمان بلکه به پهنه جهان آفرینش توسعه دهد!

و همچنین موضوع دیگر که در پایان بند مورد شرح بطور کلّی اشاره به امر معاد شده است، تنها در سیاق کلام در یك جمله کوتاه مسئله رستاخیز را در هم فشرده و می فرماید: وَ مَنْ اِلَیْهِ الرُّجعیٰ وَ اُلْمُنْتَهیٰ، در حالیکه این معنا صدها آیات قرآنی را درباره امر معاد و قیامت دربر گرفته است و شاید متجاوز از ۴۰ مورد در ارتباط مستقیم با همین جمله در متمم آیات این معانی به چشم می خورد.

ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ- تُرجَعُونَ فیهِ اِلیَ اللّهِ- اِلیَ اللّهِ مَرجِعُکُمْ جَمیعاً- اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ رٰاجِعُونَ- وَ اَنَّ اِلیٰ رَبِّکَ اُلْمُنْتَهیٰ- اِنَّ اِلیٰ رَبِّکَ الرُّجْعیٰ-

که اشاره معانی تمام این آیات گواه بر اینستکه برگشت همه کس و همه کار به سوی حقتعالی است و تمام خطوط به او منتهی می شود.

بنابر این دو اصل مهم مبدأ و معاد در این بند از دعا ارتباط به مقام توسّل پیدا کرده و داعی بابی را از اصول عقاید در اینجا گشاده است، و می توان گفت که شاهد کلام در بند مورد شرح متوجه این دو آیه شریفه است که می فرماید:

اِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذی خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ فی سِتَّةِ اَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرشِ یُدَبِّرُ الْاَمْرَ.... اِلَیهِ مَرجِعُکُمْ جَمیعاً وَعْدَ اللّهِ حَقّاً اِنَّهُ یَبْدَؤا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ..... [۱]

«پروردگار شما خداوندی است که آسمان و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت و به تدبیر کار جهان پرداخت».

«بازگشت همه به سوی او می باشد، خداوند وعده حقی فرموده، او خلق را آغاز کرد و سپس آنرا بر می گرداند»

خوب توجه کردید که در این دو آیه مترادف دو اصل اساسی، خداشناسی و معاد که پایه و اساس تعلیمات همه انبیاء عظام می باشد بیان گردیده و خدایتعالی در اوّل بعد از بیان آفرینش آسمانها و زمین اشاره به برقراری نظم عالم و به دست گرفتن حکومت خود نموده، و استیلای خود را بر عرش اعلام می دارد، و سپس تمام این مسائل را در یك جمله کوتاه بازگشت به خود داده است.

یارب بنما مرا جمال محبوب — آن چهره گلرخی که باشد مطلوب
آن طلعت مه جبین که نورش به جهان — در ارض و سما بُوَد به هر جا محجوب

* * * * *

ای آنکه تو را قوا به حدیست شدید — که عرش و سما در آن میانست پدید
ما را فقط از تو این تمنّا باشد — دیدار عزیز، آن گل اندام سعید

* * * * *

۱- سوره یونس آیه ۳ و ۴.

این سوز عطش که شعله ور در دل ماست — خاموش اگر شود همین مشکل ماست
خوش آنکه بر این بلا گرفتار شدیم — دیدار و وصال یار بس مقبل ماست

* * * * *

از روز ازل مرا چنین شد تقدیر — که عشق ز عقل من نگیرد تدبیر
چون هر چه که زار گفتگو کرد به عقل — در خاتمه دید عشق دارد تقصیر

* * * * *

اَللّٰهُمَّ وَ نَحْنُ عَبیدُكَ التّائِقُونَ اِلیٰ وَلِیِّكَ اَلْمُذَكِّرِ بِكَ وَ بِنَبِیِّكَ خَلَقْتَهُ لَنا عِصْمَةً وَ مَلاذاً وَ اَقَمْتَهُ لَنا قِواماً وَ مَعاذاً [۱]

«خدایا ما بندگان حقیرت مشتاق و شیفته ظهور و دیدار ولی تو «آقا امام زمان» هستیم، که یاد آورنده است ما را به یاد تو و به یاد پیغمبر گرامی تو، که آفریدی او را برای عصمت و نگاهداری ما، و بپا داشتی او را که پناهگاه دین و ایمان ما باشد».

شایستگی مقام بندگی در بیان ذکر «الله»

در این بند از دعا چند موضوع مورد اهمیّت است که در اینجا به هر یك اشاره مختصری خواهد گردید.

۱- «تائق» به معنی مشتاق و آرزومند- «عصمت» به معنی: منع، بازداشتن، نگاهداری نفس از گناه- «ملاذ» به معنی: پناهگاه، دژ، قلعه، تکیه گاه- «معاذ» به معنی: پناهبردن، پناهگاه- «قِوام» یعنی: عدل، پایه، ستون، نظام، کسیکه امری بر او قائم باشد.

در اوّل ذکر کلمه «اَللّٰهُمَّ» در مرتبه توسّل است، که اگر خوب توجه داشته باشید در بیشتر از فقرات دعا و توسّلات در سخنان ائمه هدی علیهم السّلام، توسّل به مقام پروردگاری بر این نام جلاله آغاز شده است که اگر یك نگاه اجمالی به تمام ادعیه که از معصوم علیهم السّلام رسیده افکنده شودخواهیم دریافت که در ذکر این نام شریف شاید سرعت اجابت نهفته شده باشد و بیشتر این توسل سرآغاز خواسته هائی قرار می گیرد که در مرتبه اهمیّت خاصی باشند، همچنان در همین دعای مورد شرح داعی در چند مورد مهمّ به این مقام توسّل جسته است.

بعضی از مفسّران در ذکر این نام شریف بیاناتْ گسترده ای آورده اند، که می گویند: « اَللّٰهُمَّ» اصل آن «یا اللّه» بوده که «یاء» را از آن کلمه حذف نموده و عوض آن «میم» مشدّده آورده اند تا آنکه اشاره باشد به علوّ شأن و عظمت حقتعالی، و در این مورد کلامرا بسیار بسط داده اند، که در آخر گفته اند: معنای آن همان معنی «خدایا» است که روشنترین معنی در زبان فارسی می باشد، و آنرا اصل ترجمه قرار داده اند، و در این مورد اشاره کرده اندکه تمام اسماءِ الهی در نام جلاله « اللّه» خلاصه شده، همچنانکه این نام شریف مخصوص ذات اقدس واجب الوجود است، که مستجمع جمیع صفات کمالیه می باشد، و تمام صفات حسنای او سبحانه و تعالی در ضمن لفظ «اللّه» مندرج است به طوریکه بعضی آنرا اسم اعظم و اکبر ذکر کرده اند.

و ذکر نام « اَللّٰهُ اَکْبَر» مصداق همین معنا را می رساند که در کریمه: (وَ لَذِکْرُ اللّه اَکْبَرُ) به خوبی روشن شده است.

اگر با دقت در اسماء خدایتعالی توجه شود، خواهیم دریافت که هر نامی از نامهای او از صفتی شکافته شده، همچنان: علیم از علم و قدیر از قدرت و رحیم از

رحمت، و یا آنکه برکرداری نهاده شده: چون، صانع از صنع و خالق از خلق و باسط از بسط و غیره.

ولی این نام حقیقی «الله» نه بر کردار نهاده شده و نه از صفت شکافته و بناء همه نامهای مبارك اوست همچنانکه در قرآن مجید مشهود است؛ جائی می گوید «الله» غفور است و جای دیگر: «الله» سمیع است و همچنین «الله» لطیف و خبیر است، و جملات دیگر: که الله را بنا نهاده و اوصاف را بر او بسته است.

این نام جلاله از نظر اهمیّت مقام بزرگترین رقمی از ذکر اسامی خداوند است که در قرآن مجید آورده شده و در ۳۰۲۷ مورد خدایتعالی خود را بر این نام، نامبرده است.

بنابر این در این بند از دعا داعی به ذکر نام شریف «اَللّٰهُمَّ» می خواهد در مرتبه بسیار والائی توسّل خود را در مقام بندگی به ساحت قدس پروردگاری برساند و در این توسّل با ذکر کلمه «عَبیدُك» [1] اقرار به عبودیّت کرده، (در حالیکه خود اقرار به بندگی یك مسئله مهم و جداگانه است)

و در پیرو این توسّل باز اعتقاد خود را در امر مهمّ دیگری ابراز داشته

۱- در فقره قبل در جمله «عُبَیْدَكَ الْمُبْتَلی» که شرح آن قبلا گذشت، گویا داعی در آنجا اظهار تصغیر و کوچکی می نماید، و در این فقره به ذکر کلمه «عَبیدُك» می خواهد خود را داخل در مجمع بندگان نماید.

و شاید در اینجا که اظهار بندگی می کند، می خواهد در واقع افتخاری برای خود قائل شده باشد تا بلکه بتواند از این راه مقام قربی حاصل نماید و توسّل خود را به مرتبه اجابت رساند، چون هیچ مقامی نزد خدایتعالی بالاتر از بندگی نیست، همچنانکه در قرآن مجید در چند مورد خطاب «عبد» به رسول اکرم شده است.

و اینکه در اینجا کلمه «عبد» را به صیغه جمع «عبید» آورده شاید از آنجهت باشد که این دعا اگر به صورت دسته جمعی خوانده شود و اهل ایمان به هیئت اجتماع با هم در مقام توسّل برآیند (همچنان که امروز معمول شده است) ثواب دعا بیشتر و اجابت آن نزدیکتر باشد.

که این همان اعتراف به مقام ولایت و حجّت اللّهی «آقا امام زمـان علیه السّلام است» یعنی اینکه عـرض می کند: اَللّٰهُمَّ وَ نَحْنُ عَبـیدُكَ التّائقُونَ اِلیٰ وَلیّك .... در اینجا ذکر اشتیاق به دیدار آن آقا را پیوست به همان مرتبه اقرار و اعترافی داده که آن بزرگوار را ولّی بر حق و سرپرست و کارگزار بر تمام جهانیان دانسته است.

و این خود موضوعی بسیار مـهم است کـه نگارنده در کتـابی بنام «مـقام ولایت» در مـتجـاوز از ۸۰۰ صفحه اشاره به این معنا کرده است و در اینجا دیگر مجالی برای گسترش آن نیست، و تنها گفته می شود که اشاره داعی بر این مقام در معرّفی ولّی اعظم الهی و شناخت آن بزرگوار از جهت احیـاء دین و برقـراری آن و به ثمر رسانیدن برنامه الهی است، که او علیه السّلام زمانی مأموریّت حاصل خواهد کرد تا معارف حقه الهیه را در مقام توحید و مرتبه نبوّت بطور شایسته ای بر تمام مردم جهان عرضه نماید، و در آن موقع که اکثر مردم دنیا خدا و پیغمبر و دین را فـراموش کرده و به سوی هوی پرستی گرائیده اند، آنانرا به سوی خدا دعوت کرده و ستون نظام دین حق را استوار نماید.

مـائیم همـه ز شوق دیـدارت مست — بـود است همیـن مقـدّر از روز الست
که از غـم دوریـت بـه فریـاد رسیم — تـا روز وصالِ تـو بیـاید بـر دست

* * * * *

خوبست که زود خود بیائی به عیـان — اخطار کنـی بـه جملـه افـراد جهان
که یاد خـدا کنند و هم یـاد رسول — امریکـه مقـرر اسـت در روز نهـان

* * * * *

ما را نَبُوَد به جز وصال تو امید — اینست امید ما که دادند نوید
گویند که زار گفتگو کرد چنین — روزی برسد که آنچنان نیست بعید

*****

وَ جَعَلْتَهُ لِلْمُؤمِنینَ مِنّا اِماماً فَبَلَّغهُ مِنّا تَحِیَّةً وَ سَلاماً وَ زِدْنا بِذٰلِكَ یا رَبِّ اِکْراماً

«و قرار دادی آن ولّی خود را برای اهل ایمان از ما بندگانت که امام و پیشوا باشد، پس برسان از ما تحیّت و درود بر آن بزرگوار و این درود و سلام را مزید کرامت ما گردان ای پروردگار»

امامت امام زمان علیه السّلام از چه موقع شروع شده است؟!

بعد از آنکه داعی اظهار اشتیاق به سوی آن ولّی بر حق نمود که تا بیاید و مردم را به یاد خدا و به یاد رسول گرامی او اندازد؛ و پناهگاه خلق او باشد، در اینجا اشاره به مقام انتصاب امامت و پیشوائی آن بزرگوار نموده و در واقع آخرین منصب او را آشکار می نماید، و مقام امامت را که در نزد خدایتعالی مهمترین مرتبه شخصیّت برگزیدگان او قرار دارد، یادآور می شود.

در این بند از دعا اشاره امر بر اینستکه دانسته شود آن بزرگوار از سلاله و ذریّه پیمبران می باشد، همچنانکه در قرآن مجید این معنا تصریح شده و در داستان حضرت ابراهیم علیه السّلام آمده است که او برای فرزندان و ذراری خود از خدایتعالی تقاضای مقام امامت کرد همانطور که خدایتعالی فرمود:

وَ اِذِ ابْتَلیٰ اِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَ مِن ذُرِّیَّتی قالَ لایَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ[۱]

هنگامیکه خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم گفت: از دودمان من نیز امامی قرار بده: خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد (و تنها آندسته از فرزندان تو که پاك و معصوم باشند شایسته این مقامند).

بنابر این امامت به امر حقتعالی در میان ذریّه ابراهیم از طریق ارث از بعضی به بعضی که شایستگی این مقام را داشتند منتقل شده و از قرنی به قرنی پیوستگی پیدا کرده تا به پیغمبر خاتم رسول اکرم رسید، همچنانکه قرآن می فرماید:

اِنَّ اَوْلَی النّاسِ بِاِبْراهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِیُّ وَ الَّذینَ اٰمَنُوا...[۲]

«سزاوارترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کرده، این پیامبر و کسانیکه به او ایمان آورده اند».

و سپس آنحضرت به فرموده حقتعالی آنرا به امیرالمؤمنین علیه السّلام تفویض فرموده و از او به ذریّه اصفیاء او که خدایتعالی اعطای علم و حکمت و ایمان

۱- سوره البقره آیه ۱۲۴.

۲- سوره آل عمران آیه ۶۸.

کامل بر آنان کرده بود، بر ایشان انتقال یافت، پس امامت در میان اولاد علی بن ابیطالب تا روز رستاخیز ادامه دارد.

در روایاتی اشاره شده است: هنگامیکه خدایتعالی ابراهیم را به کلماتی آزمایش کرد که آن کلمات امامت ابراهیم و اسحاق و فرزندانش بود، آنرا به امامت محمد (ص) و امامان اهلبیت از فرزندان اسماعیل کامل گردانید.

به طوریکه بعضی از مفسّران اشاره کرده اند: طبق روایاتی چنین بر می آید که مقام امامت برتر و بالاتر از مقام نبوّت و رسالت است، چون این مقام همان رهبری همه جانبه مادی و معنوی و ظاهری و باطنی است، و امام از هر نظر راهنما و هادی خلق بوده و مربّی اخلاقی و روانی آنان است.

بنابر این، امامت به امر حقتعالی در میان ورثه ابراهیم از طریق سلسله مراتب از بعضی به بعضی که شایستگی این مقام را داشتند منتقل شده تا به رسول اکرم و سپس بر ائمه معصومین علیهم السّلام که خاتمشان قائم آل محمّد (ص) است پایان پذیرفته است، و در رابطه با همین معنا می باشد که خدایتعالی در شأن ایشان فرمود:

وَ جَعَلْنٰا هُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنٰا وَ اَوْحَیْنٰا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرٰاتِ....[1]

اشاره بر اینکه: «آنانرا امام و پیشوا قرار دادیم تا به فرمان ما رهبری کنند و بندگان بر آنها اقتدا نمایند و وحی کردیم به ایشان که به جا آورند نیکوئیها را، یعنی انواع اعمال صالحه به جای آورند»

۱-سوره انبیاء آیه ۷۳.

ابلاغ سلام از طرف شیعیان به حضور مبارك امام علیه السّلام

بعد از آنکه داعی مقام امامت آقا امام زمان علیه السّلام را تأیید می کند، در پیرو آن از خدایتعالی تقاضا دارد که درود و تحیّت شیعیان و اهل ایمان را بر او برساند، همچنانکه اشاره می فرماید:

فَبَلِّغْهُ مِنّا تَحِيَّةً وَ سَلاماً وَزِدْنا بِذٰلِكَ يٰارَبِّ اِكْراماً

«سلام ما را به آن آقا برسان همچنانکه این سلام مزید کرامتی برای ما باشد»

چقدر این موضوع قابل اهمیّت است که می بینیم هم اکنون تمام مردم جهان از هر دین و آئین با زبان خاصی اظهار درود و تحیّت با یکدیگر کرده، و از این طریق محبّت و ارادت خود را ظاهر می نمایند و این موضوع بیشتر در نزد میلیونها مردم مسلمان جهان مورد توجه است بخصوص شیعیان که عقیده دارند، اهداء تحیّت و سلام گذشته در حضور زندگان با قصد نیّت به از دنیا گذشتگان و آنانکه در عالم ارواح به سر می برند می رسد! همچنانکه می بینیم علاقه مندان معتقد مکرّر در شب و روز به ارواح عالیه انبیاء و اولیاء حق به وسیله درود و تحیّت ارتباط برقرار کرده و طبق عقایدی که دارند آنانرا واسطه و وسیله خواسته های خود قرار می دهند (که این خود مستلزم بحثی جداگانه است).

البته سلام کردن از نظر ادب و اخلاق کاری بسیار خداپسندانه است، و این خود اظهار محبّت و نیکی برای تسخیر قلب و جلب خوشنودی و جذب محبّت در میان اهل ایمان و غیر اهل ایمان است.

آنکس که بر دیگری سلام می کند، روح معنا چنان است: که خدا تو را از

تمام آفـات و بلیّات مـحـفـوظ و سـلامت بدارد و از هر نوع ناراحـتی و گزند روحی و جسمی برکنار دارد، و خدا تو را در رحمت واسعه خود جایگزین نماید.

در معنای سلام مطالب به قدری گسترده است که خود کتاب جداگانه ای را دربر می گیرد، **ونگارنده**در کتاب « **مقام ولایت**» در شرح زیارت جامعه کبیره این معنا را تا حدّی تشریح کرده است، ولی در اینجا آنچه که به طور اختصار می توان بیان داشت، آنستکه در اهمیّت سلام همین بس که خدایتعالی بعضی از انبیاء خود را به کلمه سلام ثنا گفته است همچنان: سَـلٰامٌ عَلیٰ اِبرٰاهیم ، سَلٰامٌ عَلیٰ نُوحٍ فِی الْعٰالَمینَ، وَ سَلامٌ عَلیَ الْمُرْسَلینَ، و در رابطه با فقره مورد شرح سلام با خاندان رسول اکرم را بعضی از مفسرین بر این وجه خوانده اند: «سَلٰامٌ عَلیٰ آلِ یٰاسِین» کـه تفسیر جداگانه ای دارد.

لذا از همین جهت است که شیعیان همگی علاقه مند به اجرای این دستور بوده و در همه جـا بـه انبیـاء و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین درود و تحیّت می فرستند، و از آنجا که قبلا اشاره شد آن بزرگواران از نظر تصرّفی که بر این عالم دارند جواب سلام همگی را خواهند داد.

امّا چون در اینجا بحث در مورد سلام با آقا امام زمان علیه السّلام است، چون نگارنده خود را موظّف می داند که آنچه را درباره مقام ولایت به خاطر سپرده است علاقه مندان را آگاه سازد چنین اشاره می نماید.

آنانکه در اثر کثرت کار و گرفتاری موفقیت ندارند زیارتهای کامله و مخصوصه آنجناب را همه روزه بخوانند و از این فیض بزرگ بهره وافری گیرند، اقلا خوب است هر زمان که موفقیتی حاصل می شود، چه در خانه و یا در صحرا، چه در باغ یـا بستان چـه در کوچه و یـا بازار، در شب یا در روز، بخوانند این سه فقره از

زیارت آن بزرگوار را که: خَیرُ الکَلام قَلَّ وَدَلّ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یٰا حُجَّةَ اللّٰهِ عَلیٰ مَنْ فِی اَلْاَرْضِ وَ السَّمٰاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیكَ یٰا بَقِیَّةَ اللّٰهِ فِی اَرْضِهِ، اَلسَّلامَ عَلَیْكَ یٰا خَلیفَةَ اللّٰه وَ خَلیفَةَ اٰبائِهِ اَلْمَهْدِیینَ.

« درود بر تو که حجّت خدائی بر هر که در روی زمین و آسمان است، درود بر تو ای بازمانده برگزیدگان خدا در روی زمین»

« سلام و درود بر تو ای خلیفه خدا و خلیفه پدران راه یاب و هدایت کننده»

و اکنون مسلّم بدانید که هر کجا باشید و بر آقا سلام کنید بلاشك آن بزرگوار جواب سلام شما را خواهد داد.و مهمتر آنکه با توجه به همین جمله آخر فقره مورد شرح که اشاره فرمود: وَ زِدْنٰا بِذٰلِكَ یٰارَبِّ اِکْراما و با تطبیق این معنا به آیه شریفه که خدایتعالی فرمود:

وَ اِذٰا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهٰا اَوْرُدُّوهٰا...[1] جواب نیکوتری دریافت خواهید کرد.

از این معنا چنین نتیجه گرفته می شود که: امام علیه السّلام گذشته از اینکه پاسخ هر سلامی را می دهد، بلکه بهتر و شایسته تر بر سلام کننده جواب می دهد، چون آیه شریفه اشاره می فرماید:

«هنگامیکه کسی به شما تحیّت گوید، پاسخ دهید او را به نیکوتر از آن یا لااقل به همان گونه که تحیّت گفته است».

در این بند مورد شرح از دعا هم، داعی تقاضای کرامت بیشتری از ارسال

۱- سوره نساء آیه ۸۶.

درود بر آن بزرگوار کرده است.

بنابر این وقتی گفته شد: «اَلسَّلام عَلَیْكَ یا وَلّی اللّه» از شأن آن بزرگوار است که درود و تحیّتی بهتر و نیکوتر به سلام کننده پاسخ دهد، چون این خود دستور الهی است.

نگارنده با کمال احتیاط اشاره می کند: که پاسخ بهتر در مورد تحیّت از طرف آن بزرگوار یا امامان دیگر همان نظر توجه ایشان نسبت به خواسته های زائران و سلام کنندگان است، و یا به اعتبار دیگر: نتیجه حاصله در مورد جواب بهتر در همان سرای جاوید در «دار السّلام» است که پاسخ سلام نیکوتر را به وسیله امر شفاعت جبران خواهند کرد!

این موضوع حتماً فراموش نشود: که اصرار زیاد در امر سلام و تحیّت در هر صبح و شام بخصوص به حضور مبارك آقا ولّی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه، امکان ایصال به مقام قرب بهتر حاصل می شود، و از این گذشته شاید اصرار در امر سلام مشتاقان را به فیض دیدار جمال دل آرای آن آقا برساند.

آنکس که رسید حدّ اعلی به مقام — او بود خلیل حق که گردید امام
در نزد خدا چو شد تقاضایش این — ذریّه او بُوَد در این امر مدام

* * * * *

پس سلسله امامت از او به عیان — گشتند پدید در مسیر دوران
تا آنکه رسید این مقام و منصب — بر آنکه بُوَد امام هر عصر و زمان

* * * * *

از مـا بـرسان تحیّت و عـرض سلام بـر آنکه بـه خلق جن و انس است امام
دیدم که همیشه زار بـا خود می گفت بـر او شده ایـن منصـب جاوید تمـام

* * * * *

وَ اجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ لَنا مُسْتَقَراً وَ مَقاماً وَ اَتْمِمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدیمِكَ اِیّاهُ اَمـامَ مَنا حَتّی تورِدَنا جِنانَكَ وَ مُرافَقَةَ الشُّهَـداءِ مِنْ خُلَصائِكَ

«و قرارگاه او را مقام و جایگاه ما قرار ده (اشاره بر اینکه ما را بر او محشور فرما و در بهشت جاودان در جوار و در ظلّ و سایه او قرار ده) و نعمت خود را به پیشوائی او بر ما تمام گردان، و مقدم بدار او را تا ما را به بهشت درآورد و با دوستان راه تو و شهیدان و خالصان درگاهت مارا دوست و همجوار گرداند.»

طلب استقرار در پیوستگی و تقرّب به مقام ولایت!

بعد از آنکه داعی از خدایتعالی طلب کرد که سلام او را به آقا امام زمان علیه السّلام برساند، در اینجا خود را به مرتبه تقرب نزدیکتر کرده و در پیرو این تقاضا از خدایتعالی خواستار آن شده است که مقر و جایگاه آن بزرگوار را دریابد، و در راه ایصال به آن مقام نعمت را بر او تمام نماید، و او را پایدار بدارد که پیوسته از آن حضرت متابعت نماید.

در این بند از دعا چند موضوع مورد اهمیّت است، یکی آنکه دانسته شود منظور از استقرار در جمله : «وَ اجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ لَنا مُسْتَقَراً وَ مُقاماً» چیست؟ اگر خوب توجه داشته باشید این معنا در یکی از فقرات زیارت جامعه کبیره که در شأن ائمه هدی علیهم السّلام آمده است، به خوبی روشن می گردد، آنجا که زائر عرض می کند: «وَ الْمُسْتَقَرِينَ فِي أَمْرِ اللّهِ» درود بر ثابت قدمان در اجرای فرمان خدا.

در شرح این معنا قبلا باید گفت «مُسْتَقَرّ» به معنی جای گرفته و پابرجا و ثابت و محکم و استوار است، و ازاین معانی چنین برمی آید، که برای هر امر حقیقتی است، و حقیقت امر محمدیه استقرار مقام ولایت است که ائمه هدی علیهم السّلام در اجرای اوامر حقتعالی ثابت قدم و پابرجا بوده و مأموریّتهای خود را در جای خود و به موقع انجام می دادند، اینکه قرآن مجید می فرماید: وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ، شاید اشاره بر این باشد که هر کاری قرار گیرنده به جای خود است، یعنی هر چیزی که هست البته منتهی می شود به غایت و نهایتی که بر آن استقرار یابد و شاید استقرار ائمه هدی در امر حضرت احدیّت چنین باشد که: **آن بزرگواران با آن معرفتی که نسبت به مرتبه کمال و جمال و عظمت و کبریائی الهی داشته همه مستغرق در بحر عشق و محبت او بوده و آنی از یادش**

غافل نبوده اند.

و از آنطرف استقرار در امر الهی در مورد آن بزرگواران چنان است که هیچگاه کاری که بیرون از امر او سبحانه و تعالی باشد از آنان سرنزده و همواره در تمام امور استوار و ثابت قدم بوده اند و در عبادت و اطاعت استقامت و پایداری داشته و در مقابله با کفر و ظلم و جور (که این خود یکی از مراتب استقرار در امر الهی است) تحمّل و استقرار و استقامت داشته اند، چون امتثال امر در این گونه موارد یکی از مشکل ترین حالات است که گاهی طاقت فرسا می باشد، همانطور که در داستانهای زندگی آن بزرگواران شنیداید که در مقابل ناروائیها و خلافکاریهای حکومتهای جبّار و طاغوتهای زمان خود چگونه مبارزه کرده و تا چه حد استقامت ورزیدند.

شاید این خود پیروی از روش رسول اکرم در تعلیمات قرآنی بوده است که خدایتعالی خطاب به آن بزرگوار فرمود: فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ «ثابت باش و استقامت ورز بر آنچه مأمور شده ای.»

بنابر این در بند مورد شرح که اشاره به مقام استقرار آقا امام زمان علیه السّلام شده است، داعی تقاضای پیروی از همان روش با استقامت آن بزرگوار کرده است تا از این طریق نعمت بر او تمام شده و به سر منزل مقصود به بهشت جاودان خود را برساند.

مرتبه اکمل در تکامل نعم الهی

در بند مورد شرح در جمله دوم که اشاره می فرماید: وَ اَتْمِمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدیمِكَ اِیّاهُ، همانطور که می دانید نعمت خدایتعالی آنروزی بر اهل عالم کامل گردید که حقتعالی مقام و منصب ولایت را در روز غدیر خم پایه ریزی فرمود، و امیرالمؤمنین علی علیه السّلام را به مقام خلافت و جانشینی رسول اکرم منصوب فرمود.

این موضوع به قدری گسترده است که تاکنون صدها کتاب بر آن نوشته شده، همچنانکه قرآن مجید اشاره فرمود:

اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی... [1] «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم»

قبلاً در تفسیر این آیه شریفه از بُعد دیگر در همین کتاب مطالبی گذشت، و اکنون در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح گفته می شود که منظور اتمام نعمت در امر ولایت است که خدایتعالی در آن روز دین اسلام را کامل ساخت و نعمت ولایت را که عبارت از اداره و تدبیر الهی امور دینی است بر مسلمانان تمام کرد.

در تفسیرالمیزان: در ذیل آیه شریفه: اِنَّما وَلیُّکُمُ اللّه وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ اٰمَنوا..... [2] آورده است: اینکه امام صادق علیه السّلام این آیه را که در

۱-سوره مائده آیه ۳.

۲-سوره مائده آیه ۵۵.

حق امیر المومنین علیه السّلام نازل شده به همه اهل بیت نسبت داده اند، از آنجهت است که همه معصومین اهلبیت، و تکلیف مردم نسبت به همه یکی است، (لذا آن بزرگواران همه در مقام ولایت و اولیاء نعم الهی هستند، همانطور که در زیارت جامعه هم می خوانید: درود بر شما ای اولیاء نعم).

امّا شاهد کلام در اینجا بر این معنا اشاره می شود: با آنکه در ابلاغیه رسول اکرم در روز غدیر خم، دین خدا به وسیله انتصاب علی علیه السّلام به مقام خلافت تکامل یافت و نعمت دین بر بندگان تمام گردید، ولی این برنامه تکاملی نعمت، اتمام آن از نظر همگانی شدن و فراگیری در سرتاسر عالم از بعد از امام علی علیه السّلام به عهده فرزندان آن بزرگوار قرار گرفت تا خاتمه آن به وسیله وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام این نعمت بزرگ در مرتبه اکمل باید به تمام مردم جهان عرضه شود تا حجّت بر اهل عالم تمام شده و مردم دنیا همه از آن نعمت برخوردار گردند

اعتبار دیگری که در بند مورد شرح به اتمام نعمت در پیش قدمی آن بزرگوار بر داعیان است، همان رهبری و هدایت او علیه السّلام می باشد که پیروان خود را به سوی بهشت جاوید می کشاند و از این راه در آخرین مرحله به نعمتهای دائمی و بقاء سرمدی می رساند تا به جائیکه مصداق آیه شریفه در مساکن طیبّه که مقام و جایگاه استقرار دائمی انبیاء و اولیاء حق است آشکار می سازد، همچنانکه خدایتعالی می فرماید:

وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيّٖنَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدٰاءِ وَ الصّٰالِحِينَ وَ حَسُنَ

أُولئكَ رَفيقاً [۱]

«هر کس فرمانبرد خدا و رسول او را، پس محشور شود با کسانی که خدا نعمت بر آنها بخشیده، یعنی پیامبران و راستگویان و شهداء و ستودگان که آنان نیکو دوستانی هستند که خدا نعمت را بر آنها تمام کرده است»

در تفسیر منهج الصّادقین، در ذیل آیه شریفه آورده است: مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی (ص) و صدیقان علی مرتضی (ع) و شهیدان حسن و حسین علیهم السّلام و صالحان اولاد حسین بن علی از زین العابدین تا امام حسن عسگری علیهم السّلام، و در پایان آیه که می فرماید «وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفيقاً» مراد محمّد مهدی علیه السّلام است.

پس در پایان بند مورد شرح از دعا چنین نتیجه گرفته می شود که داعی در مقام پیروی کردن از آقا امام زمان علیه السّلام تقاضا دارد خود را به مرتبه ای برساند که در زندگانی جاوید در جنّات نعیم با چهار گروه و طایفه عالیمقام محشور و رفیق باشد و این معاشران خوب و بزرگوار چه همنشین های با ارزش و با شخصیتی هستند که در عالم آخرت برای تکمیل نعمتهای بهشتی، این نعمت بزرگ نصیب پیروان و مطیعان خدا و رسول و ائمه هدی می گردد.

و از آنطرف طبق روایتی که نقل گردید چه رفیق خوبی برای خود انتخاب کرده اند که آن رفیق شفیق حجّت خدا امام زمان علیه السّلام است، **که سلام بر او وجان عالم به قربان او باد.**

۱-سوره نساء آیه ۶۹.

گویند قرارگاه اهل ایمان جائیست که زندگی در آن جاویدان
یاران همه دور هم در آنجا جمعند چون بوده در عهد خود همه هم پیمان

* * * * *

آنجا به همه نعمت حق است تمام در نزد پیمبران و در جمع امام
هم خالص و مخلصند و یاران شهید جائیکه نکورخان گرفتند مقام

* * * * *

آن بس که مرا بهشت در یاد آمد از شوق وصال دل به فریاد آمد
چون هر چه نظر کنم در آن یارانند اینجاست که زار سر خوش و شاد آمد

* * * * *

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ جَدِهِ وَ رَسُولِكَ اَلسَّیِّدِ اَلْأَکْبَرِ وَ عَلٰی اَبِیهِ اَلسَّیِّدِ اَلْأَصْغَرِ وَجَدَّتِهِ اَلصِّدِّیقَةِ اَلْکُبْرٰی فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی مَنِ اصْطَفَیْتَ مِنْ اٰبَائِهِ اَلْبَرَرَةِ وَ عَلَیْهِ اَفْضَلَ وَ اَکْمَلَ وَ اَتَمَّ وَ اَدْوَمَ وَ اَکْثَرَ وَ اَوْفَرَمَا صَلَّیْتَ عَلٰی اَحَدٍ مِنْ اَصْفِیَائِكَ وَ خِیَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصَلِّ عَلَیْهِ صَلٰوةً لَا غَایَةَ لِعَدَدِهَا وَ لَا نِهَایَةَ لِمَدَدِهَا وَ لَا

نَفادَ لاَ مَدِها [۱]

«خدایا درود فرست بر محمّد و آل محمّد، و درود فرست بر محمّد که جدّ (امام زمان علیه السّلام) و رسول تو و سیّد و آقای بزرگترین پیغمبران است، (و درود فرست) بر پدر و جد بزرگوار دیگرش (علی علیه السّلام) که او سرور و آقائی کوچکتر از پیغمبر است، «و درود فرست» بر جده راستگو و بزرگوار او فاطمه دختر گرامی حضرت محمد، (و درود فرست) بر کسانی که برگزیده ای ایشانرا از پدران نیکوکارش (ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین) و درود فرست بر خود آن آقا (امام زمان) درودی که افزونتر و کاملتر و تمامتر و پادوامتر و بیشتر و فراوانتر باشد از درودی که فرستاده ای بر هر یك از ستودگان و برگزیدگان و نیکان خلق خود، و باز درود و رحمت فرست بر او درودی که پایانی برای عدد آن نیست و نهایتی برای مدت آن و اندازه ای برای حدّ آن نباشد»

۱- در بعضی از نسخ که از کتاب مرحوم مجلسی اقتباس شده این بند از دعا با جزئی تغییر و اضافاتی بر این مضامین آمده است: اللّهم صلّ علی حجتك و ولّی امرك و صلّ علی جده محمّد رسولك السّیّد الاکبر، و صلّ علی ابیه السّیّد القسور، و حامل اللّواء فی المحشر، و ساقی اولیائه من نهر الکوثر، و الامیر علی سائر البشر، الّذی من آمن به فقد ظفر، و من لم یومن به فقد خطر و کفر، صلّی اللّه علیه و علی اخیه و علی نجلهما المیامین الغرر، ما طلعت شمس و ما اضاء قمر، و علی جدّته الصدیقه الکبری فاطمه الزهراء بنت محمد المصطفی و علی من اصطفیت من آبائه البرره.....

«اشاره معنا در این بیانات نسخه بدل چنین است: خدایا درود فرست بر حجّت و ولّی امر خود «امام زمان» و درود فرست بر جد او محمد رسول تو که آقای بزرگتر است و بر پدر او علی که آقائی شجاع و بزرگوار است و حامل پرچم توحید در روز رستاخیز و ساقی حوض کوثر بر دوستان و محبان خود در روز محشر است، و او امیر بر تمام افراد عالم است، هر کس به او ایمان آورد نجات حاصل می نماید و هر کس به او نگرود در وادی خطر و کفر سرگردان باشد، درود خدا بر او و برادر او رسول اکرم و بر فرزندان بزرگوار و روشندل ایشان تا زمانیکه آفتاب طلوع کند و ماهتاب نور دهد، و درود بر جده راستگوی او فاطمه زهرا علیها سلام دخت گرامی پیغمبر اکرم...»

ذکر صلوات بر رسول اکرم و آل اطهارش

قبلا مطالبی در ذکر نام جلاله «**اللّه**» گذشت، و در این بند از دعا داعی برای سومین بار این نام شریف را تکرار کرده، در حالیکه آنرا به ذکر صلوات بر پیغمبر خاتم و تمام برگزیدگان پیوست داده است.

در اوّل همین کتاب در شرح فقره: وَ صَلَّیَ اللّه عَلیٰ سَیِّدِنا محمّدٍ..... مطالبی مختصر در این باره گذشت که در ذکر صلوات بر پیغمبر و آل اطهارش دعا مقرون به اجابت است.

و در این بند از دعا اهمیّت صلوات از بُعد دیگری مورد تفسیر قرار می گیرد، همچنانکه در اینجا در اوّل به طور اجمال صلوات را بر رسول اکرم و آل اطهارش ارسال داشته، و سپس در یك سلسله در پیرو آن بر طریق تفصیل دسته بندی کرده در آغاز به عنوان جدّ بزرگوار آن آقا که بزرگ خاندان است درود فرستاده و بعد از آن بر پدر بزرگوار او علی علیه السّلام و بر جده اش فاطمه زهرا سلام الله علیها تحیّت و درود فرستاده و در پیرو آن با ایماء و اشاره بر ده امام بزرگوار دیگر که پدران پاك و معصوم حضرت آقا امام زمان هستند ادامه درود و تحیّت داده است.

و در پایان داعی بر خود آقا امام زمان علیه السّلام درود می فرستد، در حالیکه تقاضای داعی بر ارسال درود بر آن بزرگوار در مقام افضل و اکمل اشاره شده از صلواتی که خدایتعالی بر هر یك از بندگان خود می فرستد.

و جالب آنکه آن صلوات را در مرتبه اتمّ و ادوم اظهار داشته که مدتی کاملتر و زمانی زیادتر از صلوات بر هر یك از برگزیدگان او باشد و به شمار درنیاید.

و باز در جمله «وَصَلِّ عَلَیه» بار دیگر صلوات بر آقا امام زمان را مکرّر ذکر کرده برای آنکه از خدایتعالی طلب نماید که صلوات و رحمت افزونتری بر او

فرستد که نامتناهی و از اندازه بیرون باشد.

امّا اصل موضوع در این بند از دعا درباره چگونگی ذکر صلوات بر پیغمبر خاتم و پیوست آن با آل اطهار او می باشد و همانطور که قبلا اشاره شد خدایتعالی در جائی صراحتا در قرآن مجید می فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلٰئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً [۱]

«خدا و فرشتگان او بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانیکه ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید»

در ذیل این آیه شریفه مفسّران مطالب بسیاری آورده اند که در اینجا برای حقیقت درك این موضوع بیان آن ضرورت داشته و به پاره ای از آن اشاره خواهیم کرد.

بعضی چنین گفته اند: که صلوات از حقتعالی رحمت او است و از غیر او طلب رحمت، و نزد بعضی از جانب او رحمت و از ملائکه استغفار و از مؤمنان دعا می باشد (و در اینجا مراد اظهار ترفیع مقام در شأن و شرافت حضرت رسالت پناه است).

و چنین گفته اند: که معنی، (اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّد) اینستکه: بار خدایا عظمت ده محمّد را در دنیا به اعلای دین و اظهار دعوت به طریق یقین و اعظام ذکر و ابقای شریعت او در آخرت به قبول شفاعت او در شأن امّت و زیاد کردن

۱- سوره احزاب آیه ۵۶.

ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او به کافه انبیاء و مرسلین.

و امّا اینکه در بند مورد شرح صلوات به رسول اکرم را پیوست بـه آل اطهار او داده، و هم باز جداگانه بر آنها سلام و تحیّت می فرستد از آنجهت است که در روایات بیشماری که از طرف اهلبیت رسیده صریحا آمده است که آل محمد را به هنگام صلوات بر «محمد» بیفزائید، همچنانکه در روایتی که در « **تفسیر نمونه**» آورده چنین است؛ که پیامبر فرمود: هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید، عرض کردند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: اینکه فقط بگوئید (اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ) و ادامه ندهید، بلکه باید بگوئید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

و به خاطر همین روایت است که جمعی از فقهای بزرگ اهل سنّت اضافه «آلِ مُحَمَّدٍ» را بر نام آنحضرت در تشهد نماز واجب می شمرند.

کیفیّت درود بر رسول اکرم

اصل سلام و تحیّت و کمال اظهار محبّت و ارادت در همان جمله «خیر الکلام» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّد است که فوائد این صلوات در پیرو همین بخش خواهد آمد.

امّا هر یك از ائمه هدی این سلام را بر وجه تفصیل و جالبی آورده اند که در سخنان ایشان قابل توجه است، همچنان آقا امام زمان علیه السّلام در بیانات خود « **دردعای افتتاح**» در عرض سلام به رسول اکرم و اجداد گرامی خود چنین اشاره می فرماید:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ عَبدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ اَمینِكَ وَ صَفِیِّكَ وَ حَبیبِكَ وَ خِیَرَتِكَ...

وَ صَلِّ عَلٰی عَلِیٍّ اَمیرِالْمُؤمِنینَ وَ وصِیِّ رَسُولِ رَبِّ الْعٰالَمینَ عَبْدِكَ وَ وَلِیِّكَ وَ اَخی رَسُولِكَ....

وَ صَلِّ عَلَی الصِّدیقَةِ الطّٰاهِرَةِ فاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِسٰاءِ العٰالَمینَ وَ صَلِّ عَلٰی اَئِمَّةِ الْمُسلمینَ.....

که نام یکایك از آن بزرگواران را در پیرو همین صلوات ذکر می کند، و تفصیل این صلوات شرح جداگانه ای دارد که نگارنده در کتاب «بیان حقیقت» بیانات ولّی عصر شرح دعای افتتاح توضیح بیشتری داده است.

امّا روایات دیگری در کیفیت درود به رسول اکرم و آل اطهارش رسیده است

که از جمله در تفسیر مجمع البیان آورده: ابوحمزه ثمالی از جمعی از اصحاب رسول روایت کرده که بعد از نزول آیه شریفه: اِنَّ اللّهَ وَ مَلائکَتهُ یُصلّونَ عَلَی النَّبیِ، گفتند یا رسول الله ما می دانیم چگونه به تو سلام کنیم ولی کیفیّت صلوات را بیان فرمائید، فرمود؛ بگوئید:

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَمٰا صَلَّیْتَ عَلیٰ اِبْراهیمَ وَ آلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ وَ بٰارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَمٰا بٰارَکْتَ عَلیٰ اِبْراٰهیم وَ آلِ اِبْراٰهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ.

بعد از آن فرمود: که حقتعالی دو فرشته بر من موکّل گردانید تا هر جا که نام من برند و مستمع بر من صلوات فرستد آن فرشته ها گویند: «غَفَرَ اللّٰهُ لَك» خدا بیامرزد تو را سپس فرشتگان آمین گویند.

در مورد روایات درباره کیفیت صلوات بر پیامبر، نویسنده «**تفسیر دُر المنثور**» علاوه بر حدیث فوق هیجده حدیث دیگر نقل کرده که در همه آن تصریح شده است: «آل محمد» را باید به هنگام صلوات ذکر کرد.

در **تفسیر نمونه**، آورده است که این احادیث را از کتب معروف و مشهور اهل سنّت از گروهی از صحابه، از جمله: ابن عباس و طلحه و ابو سعید خدری و ابو مسعود و ابن مسعود و امیرمؤمنان علیه السّلام نقل کرده است.

فوائد درود به رسول اکرم صلّی اللّه عَلَیه و آلِهِ وَ سلّم

نگارنده در کتاب « **بیان حقیقت** » تحت عنوان بالا مطالبی آورده که در اینجا هم بی مورد نیست که دانسته شود: نتیجه ارسال درود و تحیّت به رسول اکرم چیست؟

با آنکه درود بر نبی دستور و امریه ای است که از طرف حقتعالی برای اهل ایمان صادر شده، و اجرای این امر پیروی از منویّات قرآن و اطاعت از امر خدایتعالی می باشد، در عین حال نتایج حاصله به سود دنیا و آخرت فرستنده صلوات است، و در این مورد کتب و مقالات بسیاری نوشته شده که اهمیت این ذکر شریف را کاملا رسانیده است.

از جمله در کتاب « **وفور الاثر** »[۱] در باب درود بر نبی مطالب بسیاری آورده، که ضمن شرح دهها روایت فوائد صلوات را در فصلی به عنوان « **۷۵ عائده** » بتفصیل آورده که شرح آنها قسمت مهمی از آن کتاب را دربر گرفته و اکنون در اینجا تبرکا سرآغاز شرح چند روایت از آن کتاب را متذکّر می شویم:

بطور کلّی فرستادن صلوات بر رسول اکرم و آل اطهارش بروز ارادت و اظهار محبّت بر آن بزرگوار است، ولی برای فرستنده صلوات فوائد بسیاری دربر دارد که از جمله سبك کردن بار گناه و سنگین کردن میزان ثواب در اعمال است، و همچنین نزدیك شدن به مقام شفاعت می باشد.

بنابر روایاتی از جمله آثار صلوات آمرزش گناهان است، و هر کس توانائی نداشته باشد بر چیزی که زایل کننده گناه و کفّاره معاصی او باشد، بسیار بر محمّد وآل اطهارش صلوات فرستد که آن نابود کننده گناهان است و نیز اضافه می کند

۱- تألیف: آیت الله حاج آقا شیخ محمد رضا ثامنی شیرازی.

که صلوات وسیله ای برای شفاعت است، **صلوات باعث استجابت دعاءاست**، هر کس در دعای خود ابتدا به صلوات بر پیغمبر و آل او نماید مورد قبول واقع شده و چون دعا درباره پیغمبر مستجاب است نمی شاید که خدا قبول کند بعضی از دعا و رد کند بعض دیگر را.

صلوات خود ذکری از اذکار است و در خبری **از حضرت رضا علیه السّلام** است، که فرمود: صلوات بر محمد و آل محمد برابر است نزد خداوند عزّوجل **با تسبیح و تهلیل و تکبیر**....

صلوات باعث رفعت مقام نزد حقتعالی است، **صلوات اشرف و افضل اعمال است**، صلوات باعث زوال نفاق است، صلوات باعث می گردد که خدا و ملائکه و سایر موجودات به صلوات فرستنده درود فرستند، صلوات باعث یادآمدن فراموش شده است، صلوات باعث روشنائی قبر و صراط و دخول در بهشت است، **صلوات از اسباب فوز و رستگاری است**، صلوات منشأ نور است در قیامت، صلوات موجب فتح بابی از عافیت است، **صلوات باعث ظهور کمال معرفت است**، هدیه ثواب صلوات بر اهل قبور وسیله برداشتن عذاب ازآنهاست، صلوات باعث شفا یافتن از مرض است، کثرت فرستادن صلوات رفع فقر می نماید، صلوات موجب خوشنودی پیغمبر است و صلوات سبب توانگری و غناست.

این است فهرست مطالبی که درسرآغاز دهها روایات آمده تا خواننده را به اهمیّت و فوائد درود بر رسول اکرم آگاه سازد، و حقا اگر آنانکه مایل هستند که برای رسول اکرم تحف و هدایائی بفرستند، چیزی بهتر از فرستادن صلوات برای آن بزرگوار نیست.

گاهی اهل ایمان علاقه ای در خود احساس می کنند و چنان خود را آماده می بینند که اگر در زمان رسول اکرم زندگی می کردند حاضر بودند بهترین دارائی

خود را به پیشگاه مقدّس آن بزرگوار اهدا نمایند، بلکه جان خود را فدای آنحضرت نمایند

اکنون بنابر خبری می توان به وسیله فرستادن صلوات به این آرزو رسید، چون گفته شده است که خدایتعالی به واسطه صلوات امّت تحف و هدایائی به سوی آنحضرت می فرستد «**و اصلا معنی صلوات هم همین است**».

چنانکه در خبر است که شخصی از آنجناب پرسید: آیا صلوات فرستادن امّت ارسال تحفه ای به نزد شماست؟ و آیا از جانب شما هم تحفه ای برای ایشان خواهد بود؟ آنحضرت فرمود: امروز صلوات امّت بر من تحفه ای است از ایشان و فردا تحفه من در بهشت برای ایشان خواهد بود!

صلوات فرست بر محمد که نبیست — هم بر همه اهل او که در رأس علیست
پس رحمت حق بر آل او باد قرین — این امر بود چنان که حکم ازلیست

* * * * *

خوش باد درود بر همه آل رسول — آنانکه نسب گرفته از نسل بتول
بی شك که درود هدیه ای مقبولست — چون نزد خدا تحفه چنین است قبول

* * * * *

منظور از این تحیّت و عرض سلام — بر خاتم اوصیاست آن نیك مقام
هم بر همه اولیاء، از بعد رسول — یعنی که به خاتم این درود است تمام

* * * * *

حاصل که بُوَد نتیجه از بود و نبود — آنچه که شود خدا در امرش خوشنود
آنست که زار از ره قرآن گفت — اهداء تحیّت است و ارسال درود

* * * * *

اَللّٰهُمَّ وَ اَقِمْ بِهِ الْحَقَّ وَ اَدْحِضْ بِهِ الْبٰاطِلَ وَ اَدِلْ بِهِ اَوْلِيٰائَكَ وَ اَذْلِلْ بِهِ اَعْدٰائَكَ [1]

«خدایا به واسطه امام زمان به پادار حق و حقیقت را، و به وسیله وجود او محو و نابود کن باطل را، و هدایت و راهنمائی فرما دوستانت را به سوی سعادت و معرفت با او، و دشمنانت را به وسیله آن بزرگوار خوار و ذلیل گردان»

۱- «دِحَضَ» در اصل به معنی زوال و بطلان است، و در اینجا «اَدحِضْ» یعنی محو و نابود کن.
«اَدِلْ» دلالت کن- «دلالت، به معنی: نشان دادن- راغب گوید: دلالت آنستکه به معرفت و شناختن چیزی برسند».

اقامه حق از طرف آقا امام ولیّ عصر امری ضروری است.

این بند از دعا عطف به فقرات قبل است که داعی می خواهد با ذکر کلمه «اَللّهُمَّ» و بیان صلوات خواسته های خود را مقرون به اجابت سازد.

در مورد اقامه دین حق و به پاداری حق و حقیقت قبلا در شرح فقره، وَ لِئلاّ یَزولَ الحَقّ عَن مَقَرِّهِ وَ یَغلِبَ الباطِلُ عَلی اَهلِه، مطالبی گذشت، و در این معنا با ارتباط نزدیك به بند مورد شرح اشاره شد که انبیاء و اولیا الهی همه برای اثبات حق و بطلان باطل آمده اند و در ذیل آیه شریفه که می فرماید:

وَ مٰا نُرْسِلُ الْمُرسَلینَ اِلاّٰ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ یُجٰادِلُ الَّذینَ کَفَروا بِالْبٰاطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ[1]

بر این معنا اشاره شد که خدایتعالی پیمبران را جز برای بشارت و انذار نفرستاده، چون کافران همواره مجادله به باطل می کنند تا به گمان خود حق را از میان بردارند، پس مبارزه با این امر ضروری است.

و اصلا برنامه پیمبران الهی همگی بر این مبنا بوده که فرمود: لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَ یُبطِلَ الْبٰاطِلَ.... [2] «تا حق را تثبیت کنند و باطل را ازمیان بردارند و روش اوصیاء ایشان هم در پی گیری همین اصل قرار داشته که هر یك پس از دیگری منصوب به مقام ولایت شده و مأموریت همگی اقامه دین حق و اظهار بیان

۱- سوره کهف آیه ۵۶.

۲- سوره انفال آیه ۸.

حق و حقیقت و از میان بردن باطل بوده است.

و از همین جهت است که سرانجام این مأموریّت عظیم به عهده وجود مقدس خاتم اوصیا حضرت ولّی عصر مهدی موعود عجّل الله تعالی فرجه قرار می گیرد، و مصداق آیه شریفه : وَ قُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ [1] آشکار می گردد.

۱- سوره اسری آیه ۸۱.

چه مسائلی در قیام امام در اقامه حق مطرح می شود ؟

به طور کلی در ارتباط با فقره مورد شرح در معنای کلمه «حق» مطالب بسیارگسترده است که اگر با آیات مربوطه قرآنی توجه حاصل شود، خواهیم دریافت که اصلا خدایتعالی خود منشأ حق است و شرح این معنا مقاله وسیع و گسترده ای را دربر می گیرد که بسیار به طول می انجامد، امّا در اینجا برای روشن شدن موضوع شاید این آیه شریفه کافی باشد که فرمود: فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ[1]، یعنی آنکه او را صفاتی ثابت است « **الله** » است که پروردگار شما و به حق است.

اکنون می توان گفت: آنچه که مربوط به خود حقتعالی بوده و از ناحیه او رسیده است اطلاق آن به کلمه حق بیانی درست و صحیح است، همچنان کتب آسمانی که از جانب او نازل شده و یا پیامبران که از طرف او فرستاده شده اند و یا برگزیدگان او که به مقام ولایت رسیده اند، همه در ذکر کلمه حق قرار دارند.

همانطور که در خود قرآن مجید به یکایك از این مراتب حق اشاره شده است، و حقیقت، آنچه حق است در آن آورده و کوچکترین بیان حقیقتی در آن فروگذار نشده است، که اگر بخواهیم این حقایق را متذکر شویم ناچاریم تمام قرآن را در بحث مورد شرح تفسیر نمائیم، یعنی قرآن غیر از بیان حق چیز دیگری نیست همچنانکه فرمود:

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ..... [2] «فرو فرستاد خدا قرآن را بر تو به حق»

۱-سوره یونس آیه ۳۲.

۲- سوره آل عمران آیه ۲.

و در مورد دیگر مقام حق، در ارسال رسول به خصوص درباره پیغمبر خاتم، خدایتعالی در جائی خطاب به جهانیان کرده می فرماید:

یٰا اَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰائَکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّکُمْ.... [۱]

ای اهل عالم، ای مردم جهان، ای اروپائی ای آمریکائی، ای نژاد سیاه و ای نژاد سفید، همانا که آمد به شما فرستاده ای که بر حق است و در جای دیگر فرمود:

اِنّٰا اَرْسَلْنٰاکَ بِالْحَقِّ بَشیراً وَ نَذیراً.... [۲] «همانا فرستادیم تو را ای محمد به حق و راستی بشارت دهنده و ترساننده»

و در جای دیگر بیان قول شاهدین را تأیید کرده می فرماید: وَ شَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ [۳] «و گواهی دادند همانا فرستاده خدا که محمّد است حق است»

امّا در مورد چهارم از بیان حق همان مسئله دین حق است که این معنا ارتباط مستقیم به فقره مورد شرح داشته و اگر در آیه شریفه که قبلا تفسیر آن گذشت توجه حاصل شود که فرمود:

هُوَ الَّذی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دینِ الْحَقِّ... [۴] در تفسیر این آیه

۱-سوره نساء آیه ۱۶۹.

۲- سوره البقره آیه ۱۱۸.

۳- سوره آل عمران آیه ۸۵.

۴- سوره توبه آیه ۳۳.

خواهیم دریافت که اصل این مأموریّت متوجه برنامه تکاملی در مأموریّت آقا امام زمان علیه السّلام است، که در متمم آیه می فرماید: لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّه..

او علیه السّلام ظاهر و غالب کند دین حق را بر تمام ادیان، همچنانکه آن بزرگوار در بیانات خود در دعای افتتاح عرض می کند:

اَللّٰهُمَّ اَظْهِرْ بِهِ دینَکَ وَ سُنَّةَ نَبِیِّکَ حَتّٰی لا یَسْتَخفِی بِشَیْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخافَةَ اَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ...

اشاره بر اینکه: خدایا آشکار کن به او دینت را (یعنی ظاهر ساز دین حق را که اسلام است به وسیله ولّی و حجّت خود که امام زمان است) و آشکار کن به او طریقه و روش و شریعت و سنّت پیغمبرت را، تا آنکه پنهان نماند چیزی از حق از ترس کسی از آفریدگانت، (یعنی هیچ چیز از حق و حقیقت نماند مگر آنکه بدون بیم و واهمه بی پروا به وسیله او آشکار گردد).

پس در تمام ظهور این مراتب «حق»، آن بزرگوار مأموریّت خود را انجام خواهد داد، او در زمان قیام خود امر توحید و خداشناسی که اساس حق است چنان آشکار کند که چیزی از حق پرستی پوشیده نماند.

و او علیه السّلام چنان حقایق قرآن را که کتاب حق است ظاهر سازد و چنان مردم جهان را به حق و حقیقت آشنا سازد، و چنان احکام الهی را از برنامه قرآنی اجرا کند که کوچکترین حکمی از آن بر احدی مخفی و پوشیده نماند، و همچنان به طوری خصوصیّات پیغمبر خاتم را آشکار کند و چنان خاتمیّت او را به جهانیان ثابت نماید و حقانیت رسالت او رابه اهل عالم برساند، که کوچکترین مسائلی از آن بر

احدی مخفی و پوشیده نماند و هیچ گونه ابهامی باقی نگذارد.

امّا موضوع دیگر در مسئله حق آنستکه گفته شود: اصلاً اطلاق کلمه «حق» از بُعد خاص دیگر به وجود مقدس خود آقا امام زمان علیه السّلام است، مگر در زیارت جامعه کبیره در شأن ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین نخوانده اید که فرمود:

وَ الْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ اِلَيْكُمْ...

«یعنی و هر کس در ادای حق شما کوتاهی ورزد هلاك و نابود می شود، و حق با شماست و حق از شما سرچشمه گرفته و در خاندان شماست، و مبدأ حق متوجه شما و مرجعش به سوی شماست و اهل حق و معدن حق و حقیقت شما هستید»

و گذشته از اینها آیات بسیاری در قرآن مجید دلیل بر این معنا آمده است که وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام حق و ظهور او بر حق است، همچنانکه خدایتعالی فرمود:

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا اَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ....[1]

«یعنی، به خدای آسمان و زمین که او بر حق است (و خواهد آمد) مانند تکلّم

۱- سوره ذاریات آیه ۲۹.

کردن شما با یکدیگر»

ببینید چقدر موضوع در کمال اهمیّت است که خدایتعالی این بیانرا در مقام سوگند آورده و از مفاهیم آن چنان نمودار است که اطلاق کلمه حق بر آن حقیقتی است که مورد نظر مخصوص پروردگار عالم است.

« **در غیبت شیخ** » از ابن عباس نقل می کند که در مورد این آیه شریفه که گفت: «مقصود قیام قائم آل محمد است» .

و همچنین در « **بحار الانوار مجلسی**» و کتب دیگر تأویل آیه دیگری را در رابطه با این امر در شأن وجود مقدس امام زمان علیه السّلام آورده اند در آن آیه که خدایتعالی فرمود:

وَ قُلْ جٰاءَ اَلْحَقُّ وَ زَهَقَ اَلْبٰاطِلُ اِنَّ اَلْبٰاطِلَ كٰانَ زَهُوقاً [1]

«یعنی حق آمد و باطل از میان رفت، همانا که باطل رفتنی است» (قبلا به مناسبت دیگر این آیه مورد تفسیر قرار گرفت)

پس به اعتبار این معانی که در بند مورد شرح اشاره می فرماید: اَللّٰهُمَّ وَ اقِمْ بِهِ اَلْحَقَّ... گذشته از اینکه وجود مقدس آن بزرگوار خود «حق» و ظهور او حق و مأموریّت او حق است، در این بیان چنان نمودار است، که او علیه السّلام تمام مراتب حق را بر اهل عالم آشکار سازد و دین حق را ظاهر نماید و اسلام را که آورده پیغمبر خاتم و رسول بر حق است بر تمام ادیان غالب سازد تا حدّی که هیچ چیز از جهات پنج گانه حق که شرح آنها گذشت بر کسی پوشیده و پنهان نماند، و

۱- سوره اسری آیه ۸۳.

حتی هیچ چیز از مظاهر معانی الفاظی «حق» که راستی و درستی و عدل و یقین و غیره است بر احدی پوشیده نخواهد ماند.

و اینکه در پایان بند مورد شرح اشاره می فرماید: که خدایا راهنمائی کن به وسیله آن آقا شناخت اولیاء و دوستانت را و خوار گردان به وسیله او دشمنانت را این هم خود یکی از مصادیق حق است که باید به وسیله آن بزرگوار آشکار شود و دوستان خدا عزیز و ارجمند و دشمنان او خوار و ذلیل گردند.

آنگاه شود حقیقت و حق ظاهر — کز شرك شود ز لوث، عالم طاهر
هر کس که بود به امر حق در این کار — آید به عیان جلوه کند بس باهر

* * * * *

آنکس که بُود ولیّ بر افراد جهان — ظاهر شود او چنانکه باشد پنهان
بی پرده کند اقامه حق به دلیل — نابود کند باطل و جور و عدوان

* * * * *

یا ربّ بحق ولیّ که حق برپادار — ما را برسان همره او بر دربار
آنگاه رسد هر که به آمال خویش — اینست همان که آرزو دارد زار

* * * * *

وَصِلِ اللّٰهُمَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ وُصْلَةً تُؤَدِّي اِلىٰ مُرافَقَةِ سَلَفِهِ[۱]

«و خدایا پیوندی میان ما و آن بزرگوار برقرار کن، آنچنان پیوندی کامل که با رفاقت و مصاحبت با پیشینیانش منتهی شود و با پدران بزرگوارش به بهشت برساند.»

۱- «اداء» یعنی دادن حق تمام در یك مرتبه و گاهی به معنی مطلق رسانیدن و قضا کردن آمده است «تؤدی» یعنی برساند و منتهی گرداند «مرافقت» از رفاقت و معاشرت آمده است- «سَلَف» به فتح «س و ل» به معنی گذشته و گذشتن (مصدر و اسم هر دو آمده است).

استحکام اتصال و پیوند محبان با محبوب!

چه تقاضائی نیکو در پیرو خواسته های داعی آمده است که در تعلیمات عالیه خود باز نغمه وصال را سرداده و پیوند دائمی خود را با محبوب درخواست می نماید.

همچنان اگر این تقاضا در امر ظاهر باشد که چه بسیار نیکو که به دیدار دوستدار خود نائل شده و حضورا شرفیابی حاصل نماید.

و این همان پیرو تقاضای قبل است که اشاره فرمود: خدایا بنما بر ما آقای ما را و از پرتو نور جمال اودیده ما را منوّر گردان خدایا نشان ده ما را آن ماه طلعت چهره گلگون و آن یوسف گمشده سرگشتگان وادی محبت را خدایا ما را به او برسان و درد اشتیاق را بر ما آرام بخش.

این دعا از ما شیفتگان دیدار حضرتش می باشد که تقاضا کنیم از خدایتعالی که اگر امکان ندارد ما ظهور آن بزرگوار را درك نمائیم و اگر در دوران زندگی کوتاه ما وقت آن نمیرسد که در رکاب او همکاری و همیاری نمائیم و برای اقامه دین حق خود را آماده کمك نمائیم، پس خدایا هم اکنون ما را به فیض دیدار آن آقا برسان تا بتوانیم از نعمت مصاحبت او در آخرت هم بهره مند باشیم، همانطور که خود وعده فرمودی:

....فَأُولئكَ مَعَ الذَّينَ أنْعَمَ اللّهُ عَلَيهِمْ مِنَ النَبيّينَ وَ الصِّديقينَ وَ الشُهَداءِ وَ الصّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولئكَ رَفيقاً [1]

۱- سوره نساء آیه ۶۹.

قبلاً هم در تفسیر این آیه شریفه گفته شد: چه خوب در این دنیا از فیض دوستی و محبت آن بزرگواران برخوردار باشیم و در آخرت هم با آنان محشور شویم.

امّا اشاره دیگری که در بند مورد شرح به کار رفته است شاهد بیان دیگری می باشد که تقاضای داعی در امر پیوند و اتصال در مقام معنویت است، یعنی شاید تقاضا چنین باشد: که ای خدا توفیق عطا فرما بر ما که در امر اطاعت از تو و رسول و صاحبان مقام ولایت کوشا باشیم و پیوند ما را با مقام رهبری و صاحب الامری حفظ فرما تا بتوانیم خود را به مقصد نهائی در جوار ایشان به بهشت جاودان برسانیم.

و این از وظایف اهل ایمان است که همیشه پیوند و همبستگی خود را با انبیاء و اولیاء حق حفظ نمایند شاید سیاق کلام در فقره مورد شرح با آیه شریفه کاملا تطبیق داشته باشد که می فرماید:

وَ الَّذینَ یَصِلُونَ مٰا اَمَرَاللهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخٰافُونَ سُوءَ الْحِسابِ [1]

اشاره بر اینکه: آنها که به عهد الهی وفا می کنند و پیوند دائمی را نمی شکنند، و آنها که پیوندهائیرا که خداوند به آن امر کرده است برقرار می دارند و از پروردگارشان می ترسند، پایان نیك سرای دیگر از آنهاست.

چه دستور نیکوئیست که اهل ایمان باید پیوندهائی را که خدا بر آن امر فرموده همه را برقرار نمایند، پیوندیکه در عالم تکوین با مبدأ بزرگ عالم از نظر اطاعت فرمان او بسته است، پیوندی که با پیامبر و امام به عنوان رهبر و پیشوائی

۱- سوره رعد آیه۲۱.

آنها دارد، پیوندیکه با تمام جامعه انسانیت بخصوص با آنانکه با حقوق بیشتری بر او دارند، همانند پدر و مادر و خویشاوندان دیگر دارد، پیوندیکه با نفس خویش از نظر حفظ و تزکیه و ترقی و تکامل آن دارد.

برقراری هر یك از این پیوندها در واقع مصداق: «یَصِلُونَ مٰا اَمَرَاللّٰهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ» است، چرا که خدایتعالی دستور وصل همه این پیوندها را داده است.

در تفسیر نمونه، آورده است: احادیثی درباره این آیه وارد شده است که روشن می شود، گاهی آن را به اقوام و بستگان تفسیر فرموده اند و گاهی به امام و پیشوای دین و گاهی به آل محمد (ص) و زمانی به همه افراد با ایمان.

در حدیثی از امام صادق علیه السّلام آورده است که فرمود: این جمله درباره پیوند با آل محمد صلّی الله علیه و آله صادر شده است و گاهی درباره خویشاوندان و بستگان آمده است.

در پایان این بحث می خوانیم که امام فرمود از کسانی مباش که معنی آیات را منحصر به مصداق معینی بدانی.

بنابر این در بند مورد شرح تقاضای داعی بر اینکه پیوند خود را با آقا امام زمان علیه السّلام تا به مرتبه دوستی و رفاقت با او و پدران بزرگوارش برساند بسیار پسندیده و بهترین تقاضائی است که سالکان الی الله را به مقصد خود می رساند.

هر کس که امان خویش خواهد ز گزند — باید که کند بر آل احمد پیوند
آنگونه کند کوشش خود را در وصل — تا آنکه رها شود ز هر قید و بند

* * * * *

از هر چه گذشت صحبت از جانان است　　خوش آنکه معاشرش همه نیکان است
آنکس که به جز نظر به مه روی نکرد　　اصلیست که در طریقه ایمان است

* * * * *

کردم به خود این عهد که یاری گیرم　　زین پس ره عشق یك نگاری گیرم
رفتم همه جا و سیر کردم چون زار　　دیدم که چو به که حال زاری گیرم

* * * * *

وَ اجْعَلْنا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْزَتِهِمْ وَ يَمْكُثُ فِي ظِلِّهِم وَ اَعِنَّا عَلىٰ تأْدِيَةِ حُقُوقِهِ اِلَيْهِ وَ الاَجْتِهادِ فِي طاعَتِهِ وَ اجْتِنابِ مَعْصِيَتِهِ.

«و قرار ده ما را از کسانیکه چنگ به دامان آن بزرگواران زده و در زیر سایه ولایت ایشان قرار گرفته باشیم»

«و یاری کن ما را بر اداء حقوق آنحضرت (یعنی ما را بر آن دار که ضایع نکنیم حق فرمانبرداری از آن بزرگوار را)

«و کمك کن ما را که سعی در اطاعت و فرمانش داشته باشیم، و از عصیان و نافرمانیش دور و برکنار باشیم»

ما دست به دامان برگزیدگان خدا شده ایم!

در این سلسله از خواسته های داعی چند موضوع قابل توجه است: یکی آنکه اشاره می فرماید: خدایا ما را از کسانی قرار ده که متابعت از امر تو کرده و چنگ به دامان اولیاء تو زده باشیم.

واژه « **حجزة** » معانی بسیاری دارد که در جلد دوم **بحار** بابی بر معانی آن گشوده شده، از جمله سه روایت در این مورد آورده است: یکی از حضرت صادق علیه السّلام است که « **حجزة** » را به معنی دین ذکر کرده است، و یکی هم از امام رضا علیه السّلام که در آن به معنی «نور» آمده، و دیگری هم از علی علیه السّلام است که آنرا به معنی «امر» آورده است.

و در بعضی از قاموسهای معروف، ضمن معانی دیگر اشاره به «عروة الوثقی» شده است که به اعتباری فقره مورد شرح چنین معنا می شود: خدایا ما را از کسانی قرار ده که به دستگیره محکمی اعتصام ورزیم، یا دست به دامان کسانی شویم که دست ما از دامان آنان بریده نشود تا ایمان ما ثابت و پابرجای قرار گیرد.

و این اشاره به آیه شریفه است که فرمود: فَمَنْ.... يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى....[1] «هر کس به خدا ایمان آورده است همانا متمسّك شده به دست آویزی استوار که گسستنی نیست» .

و ما دستگیره ای محکم تر از خاندان رسول اکرم «برگزیدگان خدا» سراغ نداریم همان کسانیکه در شأن آنها آمده است «وَ حَبْلَ اللّٰهِ الْمَتِينَ» رشته محکم خدا

۱- سوره البقره آیه ۲۵۶.

که پاره شدنی نیست.

چه خوب که علی بن ابراهیم در تفسیر خود و ایـن شهرآشوب در «**کتاب مناقب**» روایت کرده اند: که مراد از « **عروة الوثقی**» محبت اهلبیت و قبول ولایت ایشان است.

در تفسیر نمونه، نقل از تفسیر برهان آورده است: در حدیثی از امام رضا علیه السّلام از پیامبر گرامی اسلام، نقل شده است: بعد از من فتنه ای تاریك و ظلمانی خواهد بود، تنها کسانی از آن رهائی می یابند که به «عُروَةُ الوثقی» چنگ زنند (که آن ولایت سیّد اولیا و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است).

و در تأیید این معنا در زیارت جامعه کبیره آمده است وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِکُمْ فَقَدِ اعْـتَصَمَ بِاللّهِ هر کس به دامـان پاك شـمـا چنگ زند همـانا به دامن لطف پروردگاری چنگ زده است.

پس خدایا ما را از کسانی قرار ده که چنگ به دامان آن بزرگواران زده و در ظلّ عنایت آنان و زیر سایه ولایت ایشان ثابت قدم و آرام قرار گرفته باشیم و هیچ انقطاعی در آن راه نیابد.

اداء حقوق امام علیه السّلام چیست؟

در ادامه این بند از دعا داعی از خطاب به جمع آن بزرگواران، التفات به فرد مورد نظر امام غائب علیه السّلام کرده و در اداء حقوق او اشاره می فرماید: وَ اَعِنّا عَلیٰ تَأدِیَةِ حُقوقِهِ.

قبلا در شرح فقره: اَللّٰهُمَّ وَ اَقِمْ بِهِ الحَقَّ.... در معنای حقوق الهی و حقوق اولیاء حق مطالبی گذشت و اشاره شد که وجود مقدس امام زمان علیه السّلام حق و ظهور او حق و ارائه دین او حق و مأموریّت او حق است.

و او تمام مراتب حق را در قیام خود بر اهل عالم آشکار خواهد ساخت و مأموریّت خود را بخوبی انجام داده، تا جائیکه توحید و خداشناسی که اساس حق است بر جهانیان آشکار و مردم دنیا را به حق و حقیقت آشنا گرداند، و چیزی از خداشناسی بر احدی پوشیده نماند، و همچنان احکام الهی را از برنامه قرآنی اجرا کند که کوچکترین حکمی از آن بر کسی مخفی نماند، اینست مراتب حقوق که اصل برنامه آن بزرگوار می باشد.

پس نکند کسی به مراتب این حقوق استخفاف ورزد و از هم اکنون اطاعت از امر او را نادیده بگیرد، قبلا در همین کتاب در شرح فقره ای از دعا در ارتباط با زیارت جامعه کبیره خواندید: وَ اَلْمُقَصِّرُ فی حَقِّکُمْ زاهِقٌ وَ الْحَقُّ مَعَکُمْ..... هر کس در ادای حق شما کوتاهی ورزد هلاك می شود چون حق با شماست.

بسیار است مراتب حقوق آن بزرگوار چه در عالم معنویت و چه در مسائل مالی که پیروان آنحضرت باید برای پیشبرد منویّات الهی و برنامه اقامه دین حق توسط کارگردانان به مورد اجرا گذارند، همچنان وجوهاتی که مربوط به امر دینی و حقوق الهی و سهم مبارك آنجناب است از واجب تا مستحب به اهل آن بپردازند، اگر

از پرداخت این حقوق کوتاهی شود حق او علیه السّلام ضایع گردیده است.

و بسیار حقوق دیگری که مربوط به آن آقا بوده و باید شیعیان و پیروان آنجناب کاملا رعایت نمایند، همچنانکه در پیرو همین بند از دعا در ارتباط با همین معنا اشاره می فرماید: وَ ٱلاِجْتِهٰادِ فِي طٰاعَتِهِ داعی تقاضای کمك در اداء حق بزرگی کرده است که خدایتعالی او را در امر اطاعت و کوشش در فرمانبرداری از آن بزرگوار یاری نماید.

چقدر این حق در مورد آن آقا قابل اهمیّت است، خوب توجه داشته باشید که خدایتعالی در یك آیه مطلب را تمام کرده و می فرماید:

أَطيعُوا اللّٰهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى ٱلأَمْرِ مِنْكُمْ[1]

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را»

تمام مفسّران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوالامر امامان معصوم می باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی را در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها سپرده شده است و غیر آنها را شامل نمی شود.

اطاعت از امام زمان حق مسلّم او علیه السّلام است و نباید بر چنین حقی استخفاف ورزیده شود و آنها که در رأس حکومت ممالك عرب نشین هستند و ادعای اولوالامری دارند درست نیست چون معصوم نیستند و تنها فرمانروای کشور اسلامی هستند.

بنابر این تمام حقوق الهیه در همین اطاعت از آن بزرگوار گنجانیده شده است، و این دعائی بسیار جامع است که داعی تعلیم فرموده: خدایا کمك کن ما را که سعی و کوشش در اطاعت و فرمان آن آقا داشته باشیم و از نافرمانی او که نافرمانی از اوامر و نواهی تو است دور و برکنار باشیم.

همچنان خود آقا امام زمان علیه السّلام هم در دعای دیگری این تعلیم را بر وجه دیگر آورده، و عرض می کند: اَللّٰهُمَّ اَرْزُقْنا تَوفْیقَ الطّاعَةِ وَ بُعْدَ الْمَعْصِیَةِ، خدایا روزی فرما بر ما توفیق طاعت و دوری از معصیت لذا اداء حقوق الهی اطاعت از خدا و رسول و اطاعت از آن آقا که صاحب الامر است می باشد.

ما چنگ زنیم بر همان حبل متین — کو جلوه حق بُوَد امامیست مبین
در ظِلّ عنایتش بگیریم قرار — تا آنکه رسیم بر وصالش به یقین

* * * * *

ضایع نکنیم حق او را به خلاف — این امر مؤکد است در حدّ کفاف
که طاعت از او کنیم اندر ره عشق — تا وقت قیام او به میدان مصاف

* * * * *

توفیق اطاعت از خدا باید خواست — این مسئله نزد عاشقان پابر جاست
زین رو همه وقت دست زار است بلند — هر لحظه که بینی همه مشغول دعاست

* * * * *

وَ امْنُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاهُ وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ دُعَائَهُ وَ خَيْرَهُ مَانَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَ فَوْزاً عِنْدَكَ

«و منّت گذار بر ما که او را از ما راضی و خوشنود فرمائی، و موهبت فرما بر ما مهربانی و رحمت و دعاء خیر او را، تا آنجا که ما بدینوسیله به رحمت واسعه رسیده و به فوز و رستگاری و سعادت در پیشگاه تو نائل و کامیاب شویم»

منّت خدایتعالی در راه رضامندی امام علیه السّلام

قبلا باید توجه داشت که درباره معنی منّت چه گفته شده است، همچنان بعضی قائلند: که بـه هر نعمت سنگین و گرانقـدری «منّت» اطلاق می شود، و می گویند: منّت بر دو گونه است، اگر جنبه عـملی داشتـه باشد به مـعنی بخشش نـعمت گرانقدر بوده و ممدوح است، همچنان نعمتهای الهی از این قبیل است، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد مانند منّت گزاری بسیاری از انسانها عـملی زشت و ناپسند است، و آنجا که خدایتعالی بندگان را به ایمان هدایت می فرماید از همان معنای اوّل است.

امّا در این بند از دعـا، بعد از آنکه داعی متمسّك به ظلّ عنایت آقـا امام زمان علیه السّلام شده و طلب یاری در اداء حقوق آن بزرگوار کرده و خواستار کوشش در اطاعت امـر او می باشد، در ادامـه آن طلب احسـان دیگری کـرده بر وجهیکه جلب رضایت و خوشنودی آقا را حاصل نماید و این خود منتی بزرگ است که خدایتعالی هر کس را اراده فرماید مشمول آن خواهد کرد، همچنانکه جائی می فرماید:

وَ لٰكِنَّ اللهَ يَمُنُّ عَلٰى مَنْ يَشٰـاءُ مِنْ عِبٰـادِهِ [1] «خـداوند به هر کس از بندگانش که بخواهد منّت می نهد به اعطای نعمتها»

۱- سوره ابراهیم آیه ۱۱.

و اصلا این خود جای منّت گزاری و احسان است که خداوند بندگان خود را به سوی خود هدایت فرماید و وسائل راهنمائی را برای آنان فراهم سازد، همچنانکه کتاب آسمانی خود را نازل فرمود و رسول خود را فرستاد که تعلیمات عالیه آنرا بیان نماید که حقیقتا منّتی از آن بالاتر نیست، همچنانکه فرمود:

لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَیَ الْمُؤمِنینَ اِذ بَعَثَ فیهِمْ رَسُولاً مِنْ اَنفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ ایاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ... [1]

«منت گذاشت خدا بر مؤمنان هنگامیکه از جنس خودشان پیامبری برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد»

و در ادامه این منّت گزاری در آیه دیگر در تکامل دین خود به مقام ولایت اوصیاء عظام اشاره فرمود، که آن منّت به وجود مقدس خاتم اوصیا امام زمان علیه السّلام مرتبه کمال خود را طی می نماید، همچنانکه می فرماید:

وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الوارِثینَ [2]

«اراده و مشیّت ما بر این قرار گرفته است که بر مستضعفین در زمین منّت نهیم و آنانرا مشمول مواهب خود نمائیم»

۱-سوره آل عمران آیه ۱۶۴.

۲- سوره قصص آیه ۵.

ایـن امـر گذشته از اینکه بشارتی در زمینـــه پیـــروزی حق بر باطل در حکومتهای قبلی جهان بوده، نمونه گسترده آن در ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمـین به وسیله آقـا امام زمـان عـجّل الله تعـالی فـرجـه ظاهر خـواهد گـردید.

و این آیه شریفه بشارت ظهور چنین حکومتی را می دهد که در روایات اسلامی می خوانیم که ائمه اهلبیت علیهم السّلام در تفسیر این آیه اشاره به آن قیام بزرگ کرده اند.

و این نکته را باید توجّه داشت که این منّت گزاریها یکی از سنن حقه الهیه است که خدایتـعالی بندگان را به وسیله برگزیدگان خود به سوی ایمان و رستگاری هدایت می فرماید؛ همچنانکه فرمود:

....بَلِ اللهُ یَمُنُّ عَلَیْکُـــمْ اَنْ هَدیٰکم لِلْاِیمٰـــانِ اِنْ کُنْتُمْ صٰادِقینَ [۱]

بنابر این می توان گفت در این جمله کوتاه از فقره مورد شرح کـه اشاره می فرماید: وَ اْمنُنْ عَلَیْنٰا بِرِضٰاهُ... یك عالم معنا و اسرار در آن نهفته شده است، که انگیزه تقاضای داعی در این منّت گزاری موکول به رضا و خوشنودی آقا امام زمان علیه السّلام شده است، و این رضایت هم حاصل نمی شود مگر به متابعت کامل از خدا و رسول و اطاعت امر از خود آن بزرگوار، چون در اثر این طاعات است که نظر لطف و مرحمت و رأفت و دعای خیر آن بزرگواران متوجه محبّان او می گردد، پس با توجه به این دو آیه شریفه این معنا روشن خواهد شد که می فرماید:

۱- سوره حجرات آیه ۱۷.

وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عظيماً [۱] «هر کس اطاعت خدا و رسولش کند به رستگاری عظیمی نائل شده است»

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ [۲] «هم خدا از آنها خوشنود و هم آنها از او خوشنود خواهند بود، که این کامیابی بزرگی می باشد که دامنه آن به رستاخیز خواهد کشید»

قابل توجه اینکه در بند مورد شرح در دو مورد اشاره به مرتبه رحمت و رأفت شده، یك جا رحمتی که از طرف امام علیه السّلام به داعی می رسد، و جائی اشاره به دخول در رحمت واسعه الهی است، و این خود بحثی بسیار گسترده می باشد که شرح آن کتاب جداگانه ای را دربر می گیرد تا دانسته شود که مفهوم این جمله از فقره مورد شرح چیست؟ که می فرماید: وَ خَيْرَهُ مٰانَنالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ..

همینقدر در اینجا متذکر می شویم که خدایتعالی درباره وسعت رحمت خوددر جائی از بیان قول حاملان عرش می فرماید: رَبَّنٰا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً..... [۳]

ای پروردگار ما فرا گرفته است رحمت و دانش تو بر همه چیز! یعنی عرصه پهناور علم و رحمت تو همه اشیاء را در جهان آفرینش دربر گرفته است، و از نظر اهمیّت این موضوع خدایتعالی در جای دیگر می فرماید:

۱- سوره احزاب آیه ۷۱.

۲- سوره مائده آیه ۱۱۹.

۳- سوره مومن آیه ۷.

وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ.... [۱]

«رحمت من فراگرفته است به هر چیزی در عالم، همچنانکه عمومیّت دارد از برای اهل ایمان و غیر اهل ایمان در دنیا و برای پرهیزکاران ثابت است» .

در باب وسعت رحمت الهی صاحبان تفاسیر مطالب بسیاری آورده اندکه شرح آن به طول می انجامد، ولی در اینجا متذکّر می شویم، که تا همین اندازه کافیست گفته شود: خدایتعالی توجه بندگان را به این موضوع جلب کرده و به رسول اکرم دستور می دهد که مردم را بر این امر آگاه سازد، همچنانکه می فرماید:

فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ..... [۲] «بگو ای پیغمبر پروردگار شما صاحب رحمت گسترده است»

بنابر این تقاضای داعی در این بند از دعا بر اینستکه به وسیله دعای خیر آقا امام زمان علیه السّلام قرین رحمت واسعه الهی شده و به فوز و رستگاری رسیده کامیاب گردد.

بر اهل جهان منّت حق گشت تمام — روزیکه رسول او به دین کرد قیام
از بعد، شد آنچنان رضایت حاصل — تا آنکه رسید این زعامت به امام

* * * * *

۱- سوره اعراف آیه ۱۵۷.

۲- سوره انعام آیه ۱۴۷.

پس چونکه شود امام راضی به یقین — بر منّت خلاّق همه گشته قرین
هر کس که در این میان به میدان آمد — در صدر عنایتش شود جایگزین

* * * * *

اینست عجب که نیست ما را به از این — که در ره دوست خط بگیریم متین
راهیکه در آن همیشه می باشد زار — در منّت حق چنین مقامیست امین

*****

وَ اجْعَلْ صَلٰواتَنٰا بِهِ مَقْبُولَةً وَ ذُنُوبَنٰا بِهِ مَغْفُورَةً وَ دُعٰائَنٰا بِهِ مُسْتَجاباً

و به وسیله وجود مقدس آن بزرگوار نماز ما را مورد پذیرش قرار ده، و گناهان ما را به شفاعت او ببخش و دعای ما را مستجاب فرما.
یا به اعتبار دیگر: خدایا به واسطه توسّل به آن امام نماز ما را مقبول و گناهان ما را آمرزیده و دعای ما را به اجابت رسان.

قبولی نماز و طاعات در ظلّ توجّهات ولّی عصر عجّل الله تعالی فرجه

بعد ازآنکه داعی طلب یاری از خدایتعالی به اداء حقوق آن امام بزرگوار کرد و کوشش در امر طاعت او نمود، در اینجا قبول طاعت خود را که اساس آن نماز می باشد بستگی به وجود او علیه السّلام دانسته است.

و این امری مسلّم است که از راه اطاعت و پیروی از ائمه هدی علیهم السّلام تمام طاعتهای واجبه و عبادات نیکو و با اخلاص مورد پذیرش حقتعالی قرار گرفته و مقبول می گردد، همانطور که در زیارت جامعه کبیره می خوانید:

وَ بِمُوالاتِکُمْ تُقْبَلُ الطّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَ لَکُمُ الْمَوَدَّةُ الْواجِبَةُ....

«اشاره بر اینکه: به سبب اعتقاد به ولایت و امامت شما «ای خاندان وحی»طاعتهای واجبه پذیرفته می شود»

(چون قبول اسلام بدون اعتقاد به مقام ولایت بی ثمر و بی نتیجه است).

و اینکه در بند مورد شرح اشاره قبولی طاعات را به «نماز» کرده است، از آنجهت می باشد که نماز بهترین عبادت است، همچنانکه در اخبار آمده است: اول چیزیکه در قیامت سئوال می شود نماز است، اگر قبول شده باشد، سایر عبادات نیز قبول می شود، و اگر رد شده باشد سایر عبادات مردود است.

بعضی از صاحبان تفاسیر چنین اشاره کرده اند: که نماز رمز ارتباط با خداست و آن وسیله ای می باشد که انسانرا با آفریدگار جهان مربوط می سازد، در صورتیکه با شرایط صحیح انجام گیرد دل را لبریز از عشق و محبت خدا می کند و در پرتو آن انسان بهتر می تواند خود را از گناهان و آلودگیها و نافرمانی پروردگار حفظ نماید.

برپا داشتن نماز یك دستور انضباطی است که روح توجه به پروردگار را در

انسان زنده می کند که می تواند در همه وقت به یاد او باشد، و این وظیفه ثابت و لایتغیری است که خدایتعالی بر اهل ایمان مقرر فرموده است.

بسیار شنیده اید که نماز معراج مؤمن و وسیله تقرّب او به سوی حقتعالی می باشد، و اهتمام در آن باید زیاده بر همه امور دینی باشد، چون همانطور که گفته اند: نماز ستون دین است، و تکیه گاه اهل ایمان برای محو گناهان خود بر این ستون است.

پس این عبادت بزرگ باید زیر نظر مبارك صاحب شریعت مورد پذیرش حقتعالی قرار گیرد.

اکنون اگر بخواهیم آیاتی را که درباره اهمیّت نماز در قرآن مجید آمده است مورد بررسی قرار دهیم خود تفسیر موضوعی جداگانه ای را دربر می گیرد و شاید متجاوز از سی آیه در قرآن بر وجوه گوناگون به برگزاری نماز تأکید شده و مکرر می فرماید:

وَ اَقیمُوا الصَّلٰوةَ - وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلٰوةِ- حٰافِظُوا عَلَی الصَّلَوٰاتِ- وَ اَقِمِ الصَّلٰوة

و این مکرّرات تنها در امر به برگزاری نماز بوده و دلیل بر اهمیّت این عبادت بزرگ است.

و اگر در حکمت و فلسفه نماز کاملا دقت شود شاید این آیه شریفه جهت کلّی آنرا بیان داشته باشد که می فرماید:

وَ اَقِمِ الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ

اللّهِ اَکْبَرُ....[۱]

«برپا دار نماز را که نماز انسانرا از زشتی و منکرات باز می دارد، و هر آینه ذکر خدا بزرگتر است»

البتـه این بازداری از بدیهـا و زشـتی ها برای نمازگزار مـراتبی دارد، و هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است نهی از فحشا و منکر می کند، گاه نهی کلّی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود

ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچگونه اثری در او نبخشد هر چند نمازش صـوری و ظاهری باشـد و هر چند نمازگـزار آلوده گناه باشـد، البتـه این گـونه نمازها تـأثیـرش کم است، و بنابر قـولی، این گـونه افـراد اگـر نماز را نمی خـواندند از این هم آلوده تر بودند، مگر آنکه دیگر نماز آنها در مرتبه ای باشد که مشمول این آیه شریفه باشند که فرمود:

فَوَیْلٌ لِلْمُصَلّینَ، اَلَّذینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِم ساهُونَ[۱]

پس وای بر نمازگزارانی که نماز خود را به دست فـراموشی می سپـارند، نه ارزشی برای آن قائلند و نه به اوقاتش اهمیّت می دهند و نه ارکان و شرایط و آدابش را رعایت می کنند.

در هر حال نهی از فحشا و منکر برای نمازگزار سلسله و مراتبی دارد، و هر نمازی نسبت به رعایت شرایط دارای بعضی از آن درجات است که باید نمازگزار رعـایت شرایط را بنماید تا مشمول بازداشت از بدیها گردد، و روایاتی هم در رابطـه بـا ایـن

۱- سوره عنکبوت آیه ۴۵.

۲- سوره ماعون آیه ۵.

معنا آمده است:

در تفسیر نمونه، «از مجمع البیان» در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام آورده است، که فرمود: کسی که نمازش او را از فحشا و منکر باز ندارد هیچ بهره ای از نماز جز دوری از خدا حاصل نکرده است.

و در حدیث دیگری از همان حضرت است که می فرماید: کسیکه اطاعت فرمان نماز نکند نمازش نماز صحیح نیست و اطاعت نماز آنستکه نهی آنرا از فحشا و منکر به کار بندد.

با تمام این حالات داعی در بند مورد شرح در مقام توسّل چنین تقاضا دارد که هر چند نتواند حق نماز خود را بر وجه شایسته ای اداء نماید، به وسیله وجود مقدس امام زمان علیه السّلام و محبت با او نمازش مورد پذیرش و قبول حقتعالی قرار گیرد، همچنانکه اشاره می فرماید: «وَ اجْعَلْ صَلَوٰاتَنا بِهِ مَقْبُولَةً».

توسّل داعی به امام علیه السّلام برای آمرزش گناهان

در بند مورد شرح داعی در ادامه تقاضای خود اشاره به آمرزش گناهان در مقام توسّل به آن بزرگوار کرده و عرض می کند: وَ ذُنُوبَنا بِهِ مَغْفُورَةً.

همانطور که می دانید، مسئله آمرزش گناه تنها در اختیار خود حقتعالی می باشد، همچنانکه صراحتاً می فرماید:

وَ مَنْ یَغفِرُ الذُّنُوبَ اِلاَّ اللّٰهُ..... [۱] کیست جز خدا که گناهانرا ببخشد.

امام علی علیه السّلام هم در تأیید این معنا در دعای کمیل عرض می کند: اَللّٰهُمَّ لا اَجِدُ لِذُنُوبی غافِراً، خدایا نمی یابم برای گناهان خود آمرزنده ای.

و چه خوب که خدایتعالی در این اختیارات کاملی که از نظر آمرزش گناهان برای خود قائل شده اشاره می فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ لا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرِكَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَشاءُ..... [۲]

«خداوند گناه شرك را نمی بخشد و گناهان دیگر ممکن است مورد عفو و بخشش قرار گیرد» و جائی هم بروجه امیدوار کننده ای می فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً..... [۳] خدا می آمرزد همه

۱- سوره آل عمران آیه ۱۳۵.

۲- سوره نساء آیه ۴۸.

۳- سوره زمر آیه ۵۳.

گناهانرا....

آنچه که مسلّم است خدایتعالی تمام گناهانرا اگر چه از حد گذشته باشد پس از توبه و استغفار در مقام آمرزش قرار می دهد و این بحثی گسترده است که تفسیر جداگانه ای دارد.[۱]

امّا شاهد کلام در بند مورد شرح مقام توسّل در آمرزش گناهان می باشد، با آنکه خدایتعالی خود آمرزنده گناهان است، ولی از همان اوّل که پدر بزرگوار ما حضرت آدم ترك اولائی کرد و خطائی از او صادر شد و در اقرار به گناه از خدایتعالی طلب بخشش کرد، حقتعالی خود در مقام توسّل تعلیماتی بر او ارائه کرد تا به آن وسیله مورد عفو و بخشش قرار گیرد، همچنانکه فرمود:

فَتَلَقّیٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتٰابَ عَلَیْهِ....[۲]

«پس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت کرد و به آنها توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت»

در مورد اینکه کلماتی که به آدم تعلیم داده شده چه بوده است، مفسّران مطالب بسیاری آورده اند، همچنان روایات متعددی که از طرف اهلبیت رسیده چنین نقل کرده اند: که مقصود از کلمات اسماء بهترین مخلوق خدا یعنی، (محمد و علی و

۱- نگارنده در کتاب «عشق و رستگاری» در شرح دعای ابوحمزه ثمالی در رابطه به این موضوع در ذیل نام شریف خدایتعالی «غفّار الذنوب» و «یا غفّار» تفسیری به تفصیل از نظر قرآن مجید آورده که برای اطلاع بیشتر خوانندگان به آن کتاب مراجعه نمایند.

۲- سوره البقره آیه ۳۷.

فاطمه و حسن و حسین «ع») بوده است، و آدم به این کلمـــات توسّل جسته و از درگاه خداوند تقاضای بخشش نمود و خدا او را بخشیده است.

پس چـــون سنت الهی از همان اوّل بـــرای آمرزش گنـــاهان بـر امـر توسّل پایه گذاری شده است و اصلا خود دستور می فرماید که وسیله ای به سوی تقّرب با خدا انتخاب کنید و برگزیدگان را شفیع قرار دهید، همچنان کریمه: وَ ابْتَغوا اِلَیْهِ الْوَسیلَةَ.... [۱]

بنابر این توسّل جستن و شفاعت طلبیدن در پیشگاه خداوند از انبیاء و اولیاء او خود یکی از دستورات او جلّ شأنه می باشد.

لذا داعی در جمله دوم از بند مورد شرح دست توسّل به دامن ولّی عصر امام زمان عجّل الله تعالی فرجه زده و برای آمرزش گناهان خود به وسیله آن بزرگوار عرض می کند: «وَ ذُنُوبَنا بِهِ مَغْفُورَةٌ» که این خود در مقام تعلیمات عالیه است.

۱- سوره مائده آیه ۳۵.

توسّل به وجود مقدّس حضرت بقیة الله برای استجابت دعا

در جمله سوم از بند مورد شرح داعی تقاضای استجابت دعای خود به وسیله وجود مقدّس امام حضرت مهدی علیه السّلام کرده و عرض می کند: وَ دُعائَنا بِهِ مُسْتَجاباً.

در مسئله دعا و استجابت آن مطالب به قدری گسترده است که نگارنده در سه کتاب خود به نامهای «عشق و رستگاری» «بیان حقیقت» «علی علیه السّلام و کمیل» از ابعاد گوناگون، این مسئله را تا حدّ توانائی مورد بررسی قرار داده و ارتباط آنرا با صدها آیات قرآنی تطبیق داده است.

امّا آنچه که دراینجا بحث آن مورد ضرورت است، آنستکه در اوّل باید دانسته شود: اصولا خدایتعالی بندگان خود را دعوت کرده که او را بخوانند و از او بخواهند تا دعای آنانرا مستجاب نماید، همچنانکه فرمود:

وَ قالَ رَبُّکُمْ اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ.... [1]

«پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم»

البته این معنا تحت شرایطی است که یکی از شرایط آن در همان آیه معروف ذکر شده که می فرماید:

وَ اِذا سَئَلَکَ عِبادی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ

۱- سوره مومن آیه ۶۰.

اِذٰا دَعٰانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لْيُؤْمِنُوا بِي.....[۱]

«هنگامیکه بندگان من از تو درباره من سئوال می کنند، بگو: من نزدیکم دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند پاسخ می گویم، پس آنها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند».

این آیه شریفه تفسیر وسیعی دارد، ولی در اینجا شاهد کلام همان جمله اخیر است که اشاره می فرماید: «اجابت می کنم دعای آنکس که مرا بخواند، ولی بندگان من هم باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند».

اکنون توجه داشته باشید که دامنه دعوت خدایتعالی تا چه حد پهناور است، یعنی تمام آنچه که به بندگان امر فرموده خود دعوت از آنان است که امر او را اطاعت نمایند همچنان در رابطه با فقره مورد شرح در امر استجابت در دعا خود دستور می فرماید و دعوت می کند بندگانرا به این کریمه که: وَ ابْتَغُوا اِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.... [۲] «وسیله ای برای تقرّب به سوی خدا انتخاب کنید»

پس داعی در اینجا وسیله خود را انتخاب کرده و به وجود مقدّس آقا امام زمان علیه السّلام توسّل جسته است، همچنانکه اشاره می فرماید: خدایا به واسطه آن آقا دعاهای ما را مستجاب فرما.

با آنکه مفسّران در مورد دعا و استجابت آن شرایط بسیاری قائل شده اند، ولی در عین حال بعضی از آیات قرآنی حاکی از آنستکه خدایتعالی امر کرده است که از او سئوال کنند آنچه را که می خواهند همچنانکه جائی می فرماید:

۱- سوره البقره آیه ۱۸۶.

۲- سوره مائده آیه ۳۵.

وَ اسْئَلوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ.... [۱] «سئوال کنید خدا را از فضلش»

چه بسیار کلام نیکوئی دارد حضرت سجّاد علیه السّلام که در دعای «ابوحمزه ثمالی» اشاره می فرماید:

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ القائِلُ وَ قَوْلُكَ حَقٌّ وَ وَعْدُكَ صِدْقٌ وَ اَسْئلوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ....

«خدایا توئی گوینده و گفتار تو درست و وعده تو راست است که فرمودی: بخواهید از فضل خدا زیرا خدا به شما مهربان است، و از شأن تو نیست ای آقای من که دستور سئوال دهی و منع عطا کنی!»

شاهد کلام در اینجاست که امام علیه السّلام با لسانی محبّت آمیز عرض می کند: ای آقای من از صفات تو و در خور خصال تو نیست که بفرمائی بندگانرا از حضرتت درخواست کنند و امر کنی در مقام سئوال برآیند و چون حسب الامر روی به درگاهت آورند و از تو مسئلت نمایند عطای خود را از آنان باز داری!!

پس بـــا اینحال خدایتعالی هیچگاه خواننده را از درگاه خود دور نسازد بخصوص آنکه در جائی هم خود توصیه می فرماید:

وَ اَمَّا السّائِلَ فَلا تَنْهَرْ [۲] «امّا سئوال کننده را از خود مران»

۱-سوره نساء آیه ۳۲.

۲-سوره والضّحی آیه ۱۰.

حال چه بهتر که هر گونه سئوال و تقاضا با توسّل به مقام یکی از برگزیدگان الهی توأم باشد که بلا شك هر دعای مشروع مورد اجابت قرار خواهد گرفت.

و حقیقت امر نویسنده این سطور هم با اعتقاد کاملی که بر این امر دارد خود در مقام توسّل آنچه را که از خدایتعالی تقاضا نموده مورد اجابت قرار گرفته است، همچنان یکی از آن تقاضاها همین امر بسیار خطیر می باشد که توفیق نگارش کتاب حاضر «شرح دعای ندبه است» که اکنون در دسترس شما قرار گرفته است.

آنکس که بُوَد تکیه گهش آل رسول — باشد همه طاعات و نمازش مقبول
هر کس که بَرَد توسّل خود به امام — هر نوع اجابتش بر آن گشت وصول

* * * * *

در رمز توسّل اینچنین است عیان — بخشیده شود گناه و جرم و عصیان
هم آنچه بُوَد خواهش داعی در قلب — نزدیك اجابت است جمله به میان

* * * * *

این نیست مگر به گفته احمد زار — جز امر توسّل نرود هیچ به کار
خواهید اگر در امر طاعت کوشید — باید که زنید چنگ بر دامن یار

* * * * *

وَ اجْعَلْ اَرْزاقَنا بِهِ مَبْسُوطَةً وَ هُمُومَنا بِهِ مَكْفِيَّةً وَ حَوائِجَنا

بِهِ مَقْضِيَّةً

«و به برکت وجـود آن بزگـوار روزی مـا را وسـعت بخش و غم و اندوه مـا را برطرف ساز و نیاز و خواسته های ما را عطا فرما»

تقاضای روزی وسیع به وسیله وجود مقدّس امام علیه السّلام

در فقرات قبل تقاضای داعی مربوط به امر آخرت و آمرزش گناهان بود و در پیرو آن در این بند از دعا تقاضا مربوط به امر دنیا و توسعه رزق می باشد که آنهم باز بی ارتباط به امر آخرت نیست.

امّا اینکه داعی خواسته های خود را به وجود مقدّس امام پیوست داده از آنجهت است که قـبلا اشاره شد بـه واسطه وجـود بـا برکات محمد و آل محمد علیهم السّلام خدایتعالی دنیاو آنچه در آن است خلق فرموده و از برکت وجود ایشان خلق را روزی می بخشد، همچنانکه در خطبه غدیریه که منسوب به رسول اکرم است فرمود:

بِنا اَنْزَلَ اللّٰهُ الرِّزقَ وَ بَقیَ الْخَلقْ، «بـه سـبب مـا خـدا روزی نازل می فرماید و باقی می دارد خلق را»

و در دعـای عـدیله هم می خوانیـد وَ بِیُمْنِهِ رُزِقَ الْوَریٰ که از خیـر و برکت وجـود مهدی علیه السّلام خلق جهان روزی داده می شوند.

و از اینجهت است که در این بند از دعا این تقاضا را اشاره به پیوستگی وجود آن بزرگوار کرده و عرض می کند: وَ اجْعَلْ اَرْزاقَنا بِهِ مَبْسُوطَةً.

امّا در اینجا این موضوع قابل توجه است که چگونه امام علیه السّلام تقاضای وسعت روزی کرده است در حالیکه این امر مربوط به امر دنیا و یك موضوع رفاهی و انتفاعی است.

با آنکه می توان گفت که منظور از رزق و روزی تنها دارائی و مکنت و مال نیست و ممکن است روزی به چیزهای دیگر اطلاق شود که از طرف خدایتعالی به بندگان اعطا می شود، از قبیل علم و حکمت سخاوت و شجاعت حلم و بردباری و بسیاری از مراتب معنوی دیگر که بندگان از ابعاد گوناگون از آنها منتفع شده و بهره گیری می کنند و ممکن است موجب ترفیع مقام ظاهری و باطنی در دنیا و یا آخرت آنها بوده باشد.

امّا در بند مورد شرح اگر این تقاضا هم مربوط به مال و ثروت دنیائی هم باشد بسیار پسندیده است، چون هر کس می تواند از این طریق آخرت خود را تأمین نماید، همچنانکه می بینیم بعضی از انبیا علیهم السّلام هم از خدایتعالی تقاضای بسط روزی کرده اند، چنانکه در قرآن مجید درباره حضرت سلیمان آمده است که عرض کرد:

قَالَ رَبِّ اغْفِرْلِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لاٰ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي....[1]

«گفت پروردگارا مرا ببخش و حکومتی به من عطا فرما که بعد از من سزاوار کسی نباشد»

۱- سوره ص آیه ۳۵.

که این تقاضای چنین حکومتی مستلزم قدرت مالی فراوان و ثروت هنگفتی می باشد که بتواند بودجه مملکت و ملکداری را اداره کند و به حکومتی دست یابد که حتی بعد از او هم کسی شایسته چنین مقامی نباشد.

البته داستان حکومت حضرت سلیمان را شنیده اید که دولت او چه عظمت تاریخی از جهات گوناگون داشت، ضیافتهائی که ترتیب می داد، و بارعام هائی که مقرر می کرد و هزینه های پربساری که از خزائن بیت المال مملکت به مصرف خیر می رسانید همه مورد رضایت و خوشنودی حقتعالی بوده است.

با آنکه بعضی از مفسّران، کامل بودن حکومت سلیمان و اجابت دعای او را از همان نظر تسخیر باد و تسخیر جن و شیاطین و دانشهای مخصوص همچنان علم سخن گفتن به پرندگان و غیره دانسته اند، در عین حال داشتن یك حکومت نیرومند امکانات مالی وسیعی می خواهد که بر تمام افراد برتری داشته باشد و بتواند نظم سلطنت خود را برقرار سازد

و از آنطرف می بینیم که ائمه هدی علیهم السّلام هم در سخنان خود بر وجوه گوناگون از خدایتعالی طلب وسعت رزق کرده اند، همچنان حضرت سجّاد در تعلیمات عالیه خود به ابوحمزه ثمالی مکرراً اشاره می فرماید:

وَ ارْزُقنی رِزْقاً واسِعاً حَلالاً طَیِّباً، وَ ارْزُقنی رِزقاً واسِعاً مِنْ فَضْلِكَ الْواسِعِ.

و این خود برای اهل ایمان یك سند آموزنده ای است که از خدایتعالی طلب روزی و رزق وسیع و حلال نمایند.

البته می دانیم که خدایتعالی خود به هر کس که بخواهد به هر اندازه که صلاح بداند روزی عطا می فرماید همچنانکه فرمود:

اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقدِرُ.... [۱] خدا برای هر کس که بخواهد روزی را وسیع و بر هر کس که خواهد تنگ گرداند.

و این بسط روزی برای هر کس یك مرحله آزمایشی است که دانسته شود: آیا آنانکه در این مرحله قرار می گیرند به وظیفه خود عمل می کنند یا نه! چون وظیفه آنها همانست که خدایتعالی مکرّر بر مکرّر بر وجوه گوناگون می فرماید:

وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ- وَ اَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ سِرّاً وَ عَلاٰنِیَهً.... [۲]

اشاره بر اینستکه: اهل ایمان و تقوی کسانی هستند که از آنچه خدایتعالی به آنها روزی بخشیده است در پنهان و آشکار انفاق می کنند، و از این راه دنیا و آخرت خود را تأمین می نمایند، چون خدایتعالی برای همین منظور مال ومنال در اختیار آنان گذاشته که حقوق آنرا رعایت نمایند، همانطور که خود فرمود:

وَ فی اَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ لِلسّٰائِلِ وَ الْمَحْرُومِ [۳] «و در اموال آنها بهره ای برای بینوا و فقیر است»

۱-سوره رعد آیه ۲۶.

۲- سوره فاطر آیه ۲۹.

۳- سوره ذاریات آیه ۱۹.

که در حقیقت این معنا اشاره بر آنستکه خدایتعالی از آنچه توسعه روزی به بندگان عطا می فرماید، باید مستمندان و کسانیکه در محرومیتها قرار دارند از آن اموال بهره مند شوند، نه آنکه صاحبان مکنت و ثروت برای خود کاخهای مجلل بسازند و اموال خود را برای رسیدن به جاه و مقام و تفوّق بر دیگران به کار برند و بر ضعفا فخر فروشی نمایند، و در آخر سر هم بگذارند و بگذرند!

از میان بردن فاصله طبقاتی در امور مالی خلاف امر حقتعالی است.

با آنکه بعضی از مسائل از شأن مندرجات این کتاب خارج است، ولی چون این کتاب مربوط به وجود مقدّس حضرت بقیة الله امام زمان علیه السّلام است و در واقع از نظر اتمام حجّت باید مطالب آن جنبه جهانی داشته باشد، لذا در ارتباط با بند مورد شرح که چرا داعی تقاضای وسعت روزی از خدایتعالی کرده، و چرا خدایتعالی در امر مقدّرات روزی بعضی را بر بعض دیگر برتری داده مطالبی متذکر می شویم.

می دانید این مسئله بسیار دقیق است، بخصوص در این قرن اخیر که بعضی از حکومتهای جهان که از مکتب «مارکس» پیروی می کنند و در ممالك خود حکومت کمونیستی به وجود آورده اند، عقاید آنان بر اینستکه باید فاصله طبقاتی از میان برداشته شود و به عقیده خودشان می خواهند عدالت اجتماعی را از این بعد برقرار سازند و چنین اظهار می دارند که نباید فردی ثروتمند و دیگری فقیر و نیازمند باشد و می گویند باید همه یکسان باشند «یعنی همه فقیر و نادار»!!

غافل از آنکه سنّت الهی بر آن تعلق دارد که در انتظام امر عالم بعضی غنی و بعضی نیازمند باشند «البته بر وجه ظاهر» چون همه نیازمند به سوی حقتعالی هستند، و این از جهت آنستکه نظم عالم بر مقررات صحیح برقرار باشد.

و از آنطرف می بینیم که فلسفه این معنا را خدایتعالی خود بر وجه روشنی بیان داشته و در جائی می فرماید:

نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَ رَفَعْنا

بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيّاً [۱]

اشاره بر اینکه ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و با هم تعاون کنند (یعنی آنانرا که بسط روزی دادیم برای آنستکه دیگران را به کار بگمارند تا نظام عالم در مسیر صحیح خود چرخش نماید)

پس زمانیکه مشیّت الهی بر آن تعلق دارد که بعضی را صاحب مال و مکنت نماید تا به ضعفا و مستمندان کمك و دستگیری نمایند و زندگانی اجتماعی را از طریق تعاون و خدمت متقابل امکان پذیر سازند، و بدون آنکه جنبه استثمار و استعمار داشته باشد با همنوعان خود کمك کنند!! چگونه است که این حکومتهای بی پاشنه می خواهند این سنّت الهی را تغییر دهند و بر میل و اراده خود به فکر واهی همه را با هم برابر و یکسان نمایند.

متأسفانه در این قرن اخیر بعضی ازممالك اسلامی هم کورکورانه در پیروی این مرام مذموم و مردود به طریق خاصی آنرا با اسلام تطبیق داده و از آن به نحوی تبعیّت کردند، و کم کم نزدیك بود برنامه کمونیستی را در اساس حکومت خود به نام برنامه مترقی و پیشرفته پیاده کنند ولی از آنجا که همیشه خدایتعالی ناظر بر اوضاع و احوال عالم و حافظ قرآن است مانع پیشرفت این عقیده مردود و باطل گردید.

و چه خوب که همزمان با تنظیم شرح این کتاب اوضاع سیاسی عالم دگرگون شده و همان حکومتهای اصلی کمونیستی شوروی و کلیّه ممالك شرقی وابسته به او به اشتباه صد ساله یا پنجاه ساله خود پی برده و اساس این مرام را متزلزل

۱- سوره زخرف آیه ۳۲.

کردند و به جهانیان اعلام نمودند پیروی از این مرام هیچ دردی را برای امر انتظام و امور اجتماعی دوا نمی کند و باید همان راهی را که خدایتعالی مقرر فرموده پیگیری کنند، و هر کس برای کسب معاش و روزی وسیع خود و دیگران کوشش کند و در راه سازندگی اجتماع قدم بردارد و از این راه به دین و آئین و وطن خدمت نماید تا حدیکه هم به همنوعان خود کمك کرده، و هم بتواند امر دنیا و امور اعاشه عائله خود را به نیکوئی فراهم سازد و آسایش نسبی خود را برقرار نماید.

چه بسا اگر در تلاش و کسب روزی حلال از جنبه اسلامی بر آن توجه شود هر کس می تواند از این راه امر آخرت خود را تأمین نماید و از اضافه درآمد خود بسیار انفاق کند و نیاز مستمندان را برآورد و در راه خیرات و مبّرات قدم بردارد و هر کار خداپسندانه ای را انجام دهد.

آنوقت است که اگر ثروتمندان به وظیفه خود عمل نمایند هم به نفع دنیا و آخرت کار کرده و هم نظم جامعه برقرار می گردد و دیگر احتیاجی نیست حکومتی بر سر آنها مسلّط شود و اموال آنها را مصادره نماید و برای تعدیل ثروت مالیاتهای سرسام آوری از آنها اخذ نماید.

پس تقاضای داعی در این بند از دعا در طلب روزی وسیع که بخصوص به وجود مقدس امام علیه السّلام پیوست داده شده برای همین نفعی می باشد که دنیا و آخرت جامعه را تأمین می نماید و حتی موجبات فوز عظیم و رستگاری جاوید را فراهم می سازد و همچنان فلسفه کریمه: «وَ اللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» به خوبی آشکار می گردد.

امام علیه السّلام وسیله دفع بلا و غم و اندوه است.

در جمله دوم از بند مورد شرح که می فرماید: وَ هُمُومَنَا بِهِ مَكْفِيَّةٌ این اشاره به همان کلام معروف از زیارت جامعه کبیره است که در شأن ائمه هدی آمده است: وَ بِكُمْ يُنَفِّسُ الْهَمَّ وَ يَكْشِفُ الضُّرَّ «به واسطه شما (ای آقایان) غم و اندوه و رنجها از دلها برطرف شده و بلاها رفع می گردد» .

امّا با آنکه تمام غم و همّ به وسیله وجود آن بزرگواران برطرف می شود، امام زمان علیه السّلام در بیانات خود در دعای افتتاح عرض می کند:

فَكَمْ يَا اِلهِي مِنْ كُرْبَةٍ قَدْ فَرَّجْتَهَا وَ هُمُومٍ قَدْ كَشَفْتَهَا وَ عَثْرَةٍ قَدْ اَقَلْتَهَا...

«چه بسیار ای خدا که از اندوهها برطرف کرده ای، و چه بسیار از هم و غمها که زایل ساخته ای، و چه بسیار از لغزشهائی که از آنها درگذشته ای»

اگر خوب توجه داشته باشید در این بیانات اشاره دقیقی به کار رفته است که در رابطه با فقره مورد شرح به اصل موضوع جنبه عمومی داده، و گویا امام از زبان آنهائی سپاسگزاری می کند که مشمول این الطاف و احسانات شده اند، یعنی چنین عرض می کند: که ای خدا، چه بسا از اندوهها که برطرف ساختی، و نمی گوید: چه بسیار اندوه و غم را که از من برداشتی، و این خود نکته دقیقی را می رساند که اعتبار معنا را می توان بر این وجه بیان داشت که گفته شود: خدایا چه بسیار غم و اندوه و ضرر و زیان که به خاطر وجود آن بزرگوار از اهل ایمان برطرف شده است.

و از سیاق کلام چنین برمی آید که امام علیه السّلام هم موضوع را تعمیم

داده است و هم اظهار سپاسداری مربوط به خود آن بزرگوار می باشد.

این روش در دعا بخصوص بیشتر در سخنان ائمه هدی علیهم السّلام است، همچنانکه امیرالمؤمنین هم در دعای کمیل عرض می کند:

وَ کَمْ مِنْ فادِحٍ مِنَ الْبَلاءِ اَقَلْتَهُ، وَ کَمْ مِنْ عِثارٍ وَقَیْتَهُ...

«چه بسیار بلاهای گران را که دفع نمودی، و چه مقدار از لغزشها که نگاهداشتی، و چه بسیار از ناملایمات و اندوهها که برطرف نمودی»

و حضرت صادق علیه السّلام هم در دعای شب عرفه در مقام مناجات چنین آورده است:

فَکَمْ مِنْ کَرْبٍ یا سَیِّدی قَدْ فَرَّجْتَهُ وَ کَمْ مِنْ هَمٍّ یا سَیِّدی قَدْ کَشَفْتَهُ

«چه بسیار حزن و اندوهها را که زایل کردی و چه بسیار غمها را که برطرف نمودی، و چه بسیار آشفتگیها و درماندگیها را که از میان برداشتی»

البته می دانید موضوع برطرف شدن همّ و غم از آدمی امری بسیار مهّم است که بستگی به زندگی دنیا و آخرت دارد، همچنان می بینید یکی از دعاهای مهّم امام سجاد علیه السّلام در تعلیمات عالیه خود به ابوحمزه ثمالی همین است که در مقام دعا عرض می کند:

واکْفِنی ما اَهَمَّنی مِنْ اَمْرِ دُنیایَ وَ آخِرَتی، «و خدایا کفایت کن مهمّات مرا در امر دنیا و آخرت» یعنی آنچه که مرا در دنیا به اندوه افکند و آنچه را که

در امر آخرت مایه غم و غصه من است خود آنرا برطرف ساز و از میان بردار.

ببینید اجابت همین یك جمله از دعا برای داعی کافی است که همّ و غم دنیا و آخرت او برطرف گردد و دیگر احتیاج به هیچگونه تقاضا نیست، و این از کلام معجزه آسای امام علیه السّلام است، چون تمام خواسته هائیکه متضمّن رفاه و آسایش امور دنیا و آخرت می باشد در این جمله کوتاه گنجانیده شده است.

و از همین جهت است که در پایان بند مورد شرح اشاره می فرماید: وَ حَوائِجَنا بِهِ مَقْضِيَّةٌ که اگر همین یك تقاضا مورد اجابت قرار گیرد گویا دیگر کافیست

قبلاً هم در شرح جمله: وَ دُعائَنا بِهِ مُسْتَجاباً، این معنا گذشت که تمام دعاهای ما به وسیله وجود مقدّس آن بزرگوار به اجابت می رسد و حوائج ما نیز برآورده خواهد شد.

خواهیم زحق وسعت روزی چندان — تا در دو جهان رفاه گیریم از آن
این امر میسّر است از لطف امام — تا او برساند همه را بر احسان

* * * * *

یك خواهش دیگری که داریم نهان — که از غم و درد و رنج باشیم امان
در هر دو سرا هر اثر اندوهی — از ما برود که شاد باشیم چنان

* * * * *

یارب بحق امام آن سرور دین — کن روزی ما وسیع بسیار مکین
آنطور که بُود خواهش اندر دل زار — هرگز نشویم ما ز اندوه غمین

* * * * *

وَ اَقْبِلْ اِلَيْنا بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ اَقْبَلْ تَقَرُّبَنا اِلَيْكَ وَ اُنْظُرْ اِلَيْنا نَظْرَةً رَحِيمَةً نَسْتَكْمِلُ بِها الْكَرامَةَ عِنْدَكَ ثم لا تَصْرِفْها عَنّا بِجُودِكَ

«و توجه فرما به سوی ما به حق آبروی با کرامتت، و تقرّب ما را به سوی درگاهت بپذیر، و نظر لطف و مرحمت بر ما افکن تا کرامت و آبرومندی ما در پیشگاهت به مرتبه کمال رسد، پس به حقّ کرم و بزرگواریت آن عزّت مقام تقرّب را از ما برمگردان و لطف و مرحمت خود را هرگز از ما باز مدار.

توجّه داعی برای رسیدن به مرتبه کمال در مقام تقرّب

بعد از آنکه داعی در امر دنیا و آخرت در مقام توسّل به آقا امام زمان علیه السّلام تقاضای خود را پیوست داد، در اینجا با عطف به همان تقاضا التفات به مقام حضرت ربوبیّت کرده با حالت سوگندآمیزی از پروردگار خود بر سبیل اشاره چنین می خواهد: خدایا به حق بزرگواریت به نظر رحمت از ما قبول فرما و نظر توجّه و لطف خود را از ما باز مدار، تا مقام تقرّب خود را در نزد تو «به مرتبه کمال رسانیم»

و جالب اینکه در اینجا داعی خدا را به صفت کریم یاد کرده که آن از صفات بزرگ حقتعالی می باشد، یعنی اطلاق کریم بر کسی می شود که جامع خیر و برکت و صاحب بخشش وسیعی باشد که هر کس هر چه از او بخواهد بلاعوض و بدون منّت به او عطا نماید و از خزائن با برکت او چیزی کسر نشود.

بنابر این داعی به صفت کرم باریتعالی او را با اشاره به وجه کریمش می خواند که در اینجا معنی وجه به قول بعضی همان ذات اقدس او جل شأنه است،

همانطور که در این معنا مفسّران بحث گسترده ای دارند و وجه خدایتعالی را به معنی ذات او آورده اند، و گفته اند تسمیه ذات به وجه به اعتبار آنستکه جمیع ممکنات توجّه به ذات او دارند، بعضی هم گفته اند: «وجه خدا» یعنی خود خدا.

پس داعی در اینجا توجّه ذات اقدس پروردگار را از نظر کرامت و بزرگواری او بپذیرش خواسته هایش معطوف می دارد، و سپس تقاضای خود را عطف می دهد بر قبول مقام تقرّب به سوی حضرتش بر وجهیکه در مرتبه کمال مورد پذیرش قرار گیرد و این موهبت هرگز از او سلب نشود.

و امّا اینکه امام علیه السّلام در اینجا مرتبه توسّل را به مقام قرب به سوی حقتعالی کشانیده این معنا در تمام سخنان ائمه هدی علیهم السّلام نمودار است، همچنانکه علی علیه السّلام در دعای کمیل عرض می کند: وَ اَسْئَلُكَ بِجُودِكَ اَنْ تدْنِيَنِی مِنْ قُرِبِكَ «خدایا درخواست می کنم از تو به کرم و بخشش تو که بسیار نزدیك گردانی مرا به پیشگاهت». [1]

البته قرب خدایتعالی نسبت به بندگان و قرب بندگان نسبت به خدایتعالی دو موضوع است چنانکه در قرآن مجید تصریح شده و جائی می فرماید:

وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ [2] «که او سبحانه و تعالی نزدیکتر است به بندگان از رگ جان آنان به خود آنان»

۱- نگارنده در کتاب «علی (ع) و کمیل» در شرح این معنا توضیحاتی داده است، برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

۲-سوره ق آیه ۱۶.

این اقربیّت و این قرب حقتعالی از نظر علم او به حال بندگان و به اعمال و گفتار ایشان است نه از نظر مکان و جایگاه، چنانکه باز در جای دیگر می فرماید: وَ اِذا سَئَلَكَ عِبادي عَنّي فَاِنّي قَريبٌ [۱] «که هر گاه بندگان او را بخوانند او نزدیك است و اجابت می کند ایشانرا».

و امّا اینکه بندگان باید چگونه به سوی خدا تقرّب جویند امریست که خدایتعالی خود به آن اشاره فرموده و آنرا هم باز عطف به قرب خود نسبت به بندگان داده است چنانکه جائی می فرماید:

فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ اِنَّ رَبّي قَريبٌ مجيبٌ [۲] «یعنی پس آمرزش خواهید از او و توبه کنید از گناهان خود به سوی او همانا که پروردگار من نزدیك و اجابت کننده است»

در این معنا اشاره ای است بر اینکه: مقام قرب حاصل نمی شود مگر آنکه بندگان توبه کنند و طلب آمرزش نمایند و اعمال صالح به جای آورند.

و باز گفته می شود که مقام قرب حاصل نمی شود، مگر بر طریق عشق و محبّت، مگر از راه اطاعت و فرمانبرداری، مگر از راه نیکی و نیکوکاری؛ همچنانکه خدایتعالی فرمود: اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَريبٌ مِنَ الْمُحْسِنينَ [۳]، و این همان مقام قرب است که تحصیل آن از راه نیکوکاری است.

۱-سوره البقره آیه ۱۸۶.

۲- سوره هود آیه ۶۱.

۳- سوره اعراف آیه ۵۶.

اهل عرفان برآنند که مقام قرب حاصل نمی شود مگر از راه اشتغال به ذکر که این خود در فصل مربوطه شرح مبسوطی داده شده است.

البته مقام تقرّب به سوی حقتعالی مقامی است که سالکان الی الله مراحل آنرا یکی پس از دیگری طی کرده اند.

مقام تقرّب همان مرتبه ای است که گاهی کار را به جائی می رساند که سالك را از خود بیخود کرده و دیگر توجهی به این عالم ندارد و همچنان محو در عوالم خود شده که خود را دیگر درنمی یابد!!

بی جهت نیست که خدایتعالی جایگاه مقرّبان را در بهشت بر وجهی تصریح می فرماید که توصیف آن در مقام تفسیر بسیار قابل گسترش است، آنجا که فرمود: وَ السّٰابِقُونَ السّٰابِقُونَ، اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ [1] و در آیه دیگر می فرماید:

فَاَمّٰا اِنْ كٰانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، فَرَوْحٌ وَ رَيْحٰانٌ وَ جَنَّتُ نَعِيمٍ [2]

که در پیرو این آیات، آیات بسیاری در چگونگی رفعت مقام این گروه آمده است که در آن نظام مخصوص، آنان در اعلی درجات بهشت و رفیعترین مراتب آن جایگزین بوده که اکنون تفسیر آن به طول می انجامد.

با این شرح مختصر در بند مورد شرح، پس داعی چنین تقاضا دارد که مرتبه قرب او به درگاه حقتعالی مورد پذیرش قرار گیرد تا در مقام مقربین جایگزین گردد، و این کرامت در مرتبه تقرب در این دنیا به مرتبه کمال رسد و تا مقام خلود در

۱-سوره واقعه آیه ۱۰ و ۱۱.

۲- سوره واقعه آیه ۸۸ و ۸۹.

آن سرای جاوید نظر لطف و مرحمت خدایتعالی از او سلب و باز گرفته نشود.

یارب همه بر خواهش مائی تـو علیم　　سوگند تـو را دهیم بـر وجـه کریم!
از ما بپذیری تـو مقـامی در قـرب　　زانسان کـه شویم شامـل فضل عمیم

* * * * *

افکن نظر رحمت خود را بـه فقیـر　　بـر آنکه بـه عشق گلرخان است اسیر
بـا رأفت و رحمت نظرت بـاز مگیـر　　از هـر کـه بُوَد در این میان مهر پذیر

* * * * *

ما چشم به جود و کرمت دوخته ایـم　　از عشق محبـان همـه دل سوخته ایم
هـر آن زدرد هجـر فریـاد زنیـم　　ایـن مسئلـه را ز «زار» آموخته ایم

* * * * *

وَ اسْقِنا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِكَأْسِهِ وَ بِيَدِهِ رَيّاً رَوِيّاً هَنِيئاً سائِغاً لا ظَمَأَ بَعْدَهُ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ [1]

«و بنوشان ما را از حوض جد بزرگوارش محمد که درود خدا بر او و آل اطهارش باد، تا با جام زرّین او و با دست او کاملا سیراب شویم از آن آب گوارا

۱- «کأس» به معنی جام و کاسه و قدح است- «روّی» به فتح «را» و کسره«واو» و تشدید «ی» به معنی آب فراوان و ابر پرباران است «هنیئ» به معنی گوارا- «سائغ» به معنی بامزه و خوش طعم- «ظمأ» به معنی عطش و تشنگی آمده است.

و خوش طعمی که دیگر تشنگی بعد از آن برای ما نباشد، ای مهربان ترین مهربانان و ای بخشنده ترین بخشندگان» .

گوارا باد بر آنانکه از دست ساقی کوثر سیرآب می شوند!

در این بند از دعا داعی با چه بیان شیرینی دعا رابه پایان رسانیده و چه خواسته مهمی را در میان گذاشته است، همچنانکه بیان خود را عطف می دهد بر آن تقاضائی که خدایتعالی او را از مقرّبان درگاه خود قراردهد.

و این معنا گذشت که جایگاه مقرّبین در چه مقامی در سرای جاوید است.

لذا در اینجا با بیانی لطیف تقاضای آشامیدن و سیرآب شدن از حوض کوثر را در آن مقام کرده که به دست مبارك جدّ بزرگوارش از آن آب گوارا عطش عشق و محبّت خود را فرو نشاند به طوریکه دیگر در مرتبه وصال هرگز تشنگی بر او راه نیاید!!

از آنجا که این موضوع بسیار مهم است امام علیه السّلام در دو بخش از این دعا اشاره به آن فرموده، یکی آنکه از بیان قول رسول اکرم فرمود: وَ اَنْتَ غَداً عَلَی اَلْحَوْضِ خَلِیفَتِي و تو «یا علی» فردای قیامت بر سر حوض کوثر جانشین و خلیفه من هستی.

در شرح این فقره تفسیر مختصری در ارتباط با سوره کوثر گذشت و گفته شد که این سوره در شأن دخت گرامی پیغمبر اکرم فاطمه زهرا سلام الله علیها آمده است، و چنین اشاره شد که کوثر خیر کثیری است که خدایتعالی به برگزیده خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عطا کرده است، و مفسّران آن خیر کثیر را به فاطمه علیها سلام نسبت داده اند.

امّا در روایاتی آورده اند: که رسول اکرم بر فراز منبری این سوره را تلاوت فرمود و اصحاب عرض کردند: یا رسول الله کوثر چیست؟ که خداوند به تو عطا فرموده، گفت: نهری است در بهشت سفیدتر از شیر صاف که در اطراف آن قبه هائی از

قدح بلور است، و آن حوضی است که امّت من از آن می آشامند!

و در روایت دیگر آمده است که سقایت از آن آب گوارای حوض با امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است، که دوستان خود را سیرآب می کند و به بهشت می روند!

و باز اشاره شده است که آن مقامی می باشد که رسول اکرم به علی علیه السّلام اشاره فرمود:شیعیان تو در جایگاهی بلند و نورافشان حول و حوش نهر کوثر در بهشت با چهره های نورانی در همسایگی و گرداگرد من قرار دارند.

و خلاصه پاسداری حوض کوثر در دست علی علیه السّلام است که او ساقی آب گوارای آن به وسیله جام زرّین و بلورین برای اهل تقوی و پرهیزگاران در بهشت است.

و این مسئله سقایت و نوشانیدن آب گوارا چه از حوض کوثر و چه از چشمه های تسنیم و سلسبیل و چه از جام و قدحهای بلورین موضوع بسیار مهمی است که خدایتعالی در شأن گروهی از اهل بهشت اشاره می فرماید:

آنان چه زندگانی بسیار مرفّهی دارند که برتختهای زیبا تکیه زده و لباسهای بهشتی از حریر پوشیده و در بنگاه مصفّا کنار نهرهای جاری در زیر درختان پرمیوه در آسایشند، و همچنان در گرداگرد آنان قدحهای بلورین مملو از بهترین نوشیدنیها گذاشته شده و از شراب طهوری که نامش زنجبیل است نوشانیده می شوند!

و جالب اینکه در پایان آیاتی که مربوط به یك گروه مخصوص از ابرار و نیکان است مهمترین نعمتها را از این سلسله از نعمتهای بهشتی برشمرده و می فرماید:

وَ سَقیٰهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً [۱] «سقای آنها پروردگار است که شراب طهور به آنها می نوشاند»

چه بسیار عالی!! به به: شرابی پاك و پاکیزه با دست ساقی ازلی چه لذّتی دارد! که آشامنده را از ما سوی الله بیگانه کرده غرق در جمال و کمال او می نماید.

و باز در جای دیگر بعد از شرح و توضیح نعمتهائی که به بهشتیان کرامت می نماید می فرماید:

یُسْقَوْنَ مِنْ رَحیقٍ مَخْتُومٍ [۲] «می نوشانند آنانرا از شراب زلال خالص و گوارای دست نخورده و سربسته که به مجرد بازکردن بوی مشك فضا را معطر می سازد»

به قول بعضی از مفسّران شراب طهوری که مانند شراب آلوده و شیطانی دنیا معصیت زا و جنون آفرین نیست بلکه هوش و عقل و نشاط و عشق و صفا می آفریند.

حاصل آنکه در اینجا بحث ما درباره زندگانی و حالات اهل بهشت نیست چون این موضوع خود کتاب جداگانه ای را دربر می گیرد، و گفتار ما در ارتباط به همان فقره مورد شرح است که داعی از خدایتعالی تقاضا دارد که سیرآب کند او را به وسیله ساقی حوض کوثر تا مشمول تمام نعمتهایی شود که در جنات عدن برای

۱-سوره انسان آیه ۲۱.

۲- سوره مطففین آیه ۲۵.

نیکوکاران مقرر شده است.

با آنکه درك این موضوع اکنون برای کسی مقدور نیست که بداند شراب طهور چیست و نوشیدنیهای بهشت کدام است و چگونه آن مشروبات به وسائل گوناگون، گاهی به دست ساقی کوثر گاهی به وسیله حور و غلمان گاهی برای بعضی از خواص ساقی آشامندگان، خود حقتعالی می باشد، آیا این امر چگونه است؟ کسی جز خدا نمی داند اوضاع و احوال آنها چیست؟ چون هر قدر بخواهند مثالهائی بزنند یا تشبیهاتی از نعمتهای بزرگ دنیائی بر آن نمایند باز برای عموم قابل درك نیست.

همینقدر گفته می شود که آنجا در یك نظام مخصوص شراب و نوشیدنیها خواصی دارد که آدمی را مست باده الست کرده و دیگر چیزی را غیر از محبّت و حالت شیدای مرتبه ایصال در مقام قرب درك نمی کند.

آخرین کلام

یکی از روش تعلیماتی ائمه هدی سلام اللّه علیهم اجمعین چنین است که اکثر سخنان خود را در ادعیه به جمله «یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ» پایان می بخشند و این از آنجهت است که به برکت این نام شریف دعاها مستجاب گردد، همچنانکه روایات بسیاری هم در این مورد آمده است.

و این معنا چقدر برای داعی امیدوار کننده است که با بهترین وجهی ذکری از رحمت پروردگار خود کرده و تمام آیاتی را که درباره رحمت الهی آمده است در این جمله کوتاه از نام شریف الهی فشرده است.

قبلا در خلال مطالب این کتاب خواندید که خدایتعالی وسعت رحمت خود را بر وجوه گوناگون اعلام فرمود تا جائی که صراحتا خطاب به رسول اکرم فرمود: وَ رَبُّكَ الْغَنِیُّ ذُو الرَّحْمَةِ... «پروردگار تو بی نیاز و صاحب رحمت است»

و از همین جهت می باشد که ایجاد و برقراری عالم بر پایه رحمت الهی استوار است، و تمام مخلوقات را برای افاضه رحمت خلق کرده، چون اصل مشیّت و اراده او بر این امر بوده، همچنانکه قبل از معرفی خود به مالکیّت رحمت می فرماید: پروردگار تو بی نیاز است از آنچه در امر آفرینش مورد نیاز باشد، پس کسیکه از همه چیز بی نیاز باشد او خود صرف رحمت است، همچنانکه در جای دیگر فرمود:

فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ واسِعَةٍ.... «بگو پروردگار شما خداوند رحمت و بخشایش بسیار است»

رحمت او عالمرا فرا گرفته، هم شامل مؤمن و هم شامل کافر است. اهل کفر

مشمول رحمت عامند و به طفیل اهل ایمان از آن برخوردارند، و اهل ایمان مشمول رحمت خاصند که بسیار بر آنها نزدیك است و در پناه آن زندگی می کنند، به طوریکه فرمود: اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَریبٌ مِنَ الْمُحْسِنینَ.

پس همه برای افاضه رحمت خلق شده اند و مصداق کریمه: اِلاّٰ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ، چنان نشان می دهد که مظاهر «وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ» در پیرو آن آشکار است.

بنابر این تمام این دعاها و تمام این گفتگوها درباره این است که هر کس بتواند از دخول در رحمت واسعه الهی حدّ اکثر استفاده را بنماید گو اینکه رحمت او همه را دربر خواهد گرفت، ولی فرق است میان آنکس که به وسیله باد زدن و یا در مسیر وزش باد خود را خنك نگه دارد، و یا آنکسی که در هوای مطبوع و معتدل و لذّت بخشی آرامش داشته باشد.

و اکنون در پایان این دعا باید گفت: خدایا تو را به حق رحمت بی منتهایت ما را از فیض دیدار آقا و مولای خود حضرت مهدی بی بهره مفرما، خدایا ما را دانش و بینشی عطا فرما که امام زمان خود را بشناسیم، خدایا ما را ببخش و با نیکوکاران محشور و در رحمت واسعه خود جایگزین فرما.

وَ اَدْخِلْنا فی رَحْمَتِكَ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ.
رَبَّنا اٰمَنّا فَاغْفِرلَنا وَ ارْحَمْنا وَ اَنْتَ خَیْرُ الرّاحِمینَ.

در سوز عطش هر آنکه باشد بی تاب — باشد که شود به نزد کوثر سیرآب
با دست همان ساقی پر پیمانه — اندر سر حوض، جامی از آن می ناب

* * * * *

در چشمـــه تسنیـــم شرابیست طهور　　خـوش آنکـه مسیر آن برآنست عبور
آنکس که به سلسبیل بـــاشد گـذرش　　جـــامش زشراب نـــاب بـــاشد پـر نـور

* * * * *

خاکم به سر این چـــه ادعـائی باشد　　یـــا آنکـه مـــرا چنین دعـــائی باشد
کـه نوش کنم مـن از «رحیق مختوم»　　گـــر ساقی مـــن چنیـــن خـدائی باشد

* * * * *

آری بـــوَد ایـــن زراه لطفـش آسان　　که رحم کنـد به مـا به عفو و احسان
چون ارحم راحمیـن فقط تنهـا اوست　　رحمش بـرسد بـــه اهـل جرم و عصیان

* * * * *

گفتیـــم سخـن بس است پـایـان کار　　کـــه دست زنیـــم جملـــه بـــر دامن یار
قول همـــه عارفـــان بـر اینست ولیك　　تأکیـــد نمـود ایـــن سفـــارش را «زار»

* * * * *

پایان

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.